The Quarterly Journal of
Sacred Defense and Strategic
and Military Studies

Vol.1
No.1&2
Spring & Summer 2025

ایران پیروز شد؛ چون وفاق و انسجام ملی ذیل رهبری، وطن و حماسهٔ حسینی رقم خورد.

ایران پیروز شد؛ زیرا اسرائیل برای اوّلین‌بار در تاریخ خود، زیر بار گسترده موشک‌ها و پهپادهای با قدرت تخریب بالا قرار گرفت و پناهگاه‌هایش نتوانستند ساکنان سرزمین‌های اشغالی را از جنگی که نتانیاهو به راه انداخته بود، مصون نگه دارند و اشغالگران طعم ناامنی واقعی را چشیدند. در آینده این وضعیت ترس و وحشت هویداتر خواهد شد.

ایران پیروز شد؛ چون اهداف رژیم صهیونیستی و امریکا که تجزیه و براندازی حکومت ایران بود، محقق نشد و مردم تا پای جان برای استقلال و حفظ تمامیت ارضی کشور خود ایستادند. ما این جنگ را بردیم؛ زیرا فهمیدیم که خدا همچنان با ماست؛ این را از شهدای بزرگمان فهمیدیم. این را از «اِنّا لله و اِنّا الیه راجعون» آقا رشید درک کردیم.



سال اول
شمـــاره‌های
۱و۲
بهار و تابستان
۱۴۰۴

فصلنامهٔ تخصصی دفاع مقدس و مطالعات راهبردی و نظامی

مرکز اسناد، تحقیقات و
نشر معارف دفاع مقدس
و مجاهدت‌های سپاه

فصلنامهٔ تخصصی
دفاع مقدس
و
مطالعات راهبردی و نظامی

سال اول
شمـــاره‌های
۱و۲
بهار و تابستان ۱۴۰۴

جنگ دوازده روزه
* پیامدها و درس‌های جنگ دوازده‌روزه
دکتر سیدجلال دهقانی فیروزآبادی
* حملهٔ اسرائیل آیندهٔ سیاسی ایران را تغییر داد
* ایران پیروز شد؛ زیرا ... مجید مختاری

مقاله پژوهشی
* نگاهی پسکاوانه به آثار و پیامدهای فتح خرمشهر دکتر محمود یزدانفام

جنگ به روایت فرماندهان
* دلایل پیروزی یا شکست در برخی عملیات‌های جنگ هشت‌ساله داود رنجبر

اسناد جنگ
* نگاهی اجمالی به آزادسازی خرمشهر از منظر غلامعلی رشید محسن رخصت‌طلب
* نقش پل صدام در مقاومت نیروهای عراقی برای حفظ خرمشهر

نقد فیلم
* هنر جنگیدن (نگاهی متفاوت به سینمای جنگ) سیدحمیدرضا قادری
* فیلم «صیاد» در ترازوی انصاف مجید نداف

آخرین دست‌نوشتهٔ
سپهبد شهید غلامعلی رشید

دل‌نوشته
* گزاره‌های راهبردی در گفتمان فرماندهی سپهبد شهید حسین سلامی یدالله ربیعی
* رشید و باقری، دو گوهر نایاب محسن رخصت‌طلب
* رشید، فرماندهی واقع‌بین امیر نصرت‌الله معین‌وزیری



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

ما برای آنکه

ایـــران

خانهٔ خوبان شود

خون دل‌ها

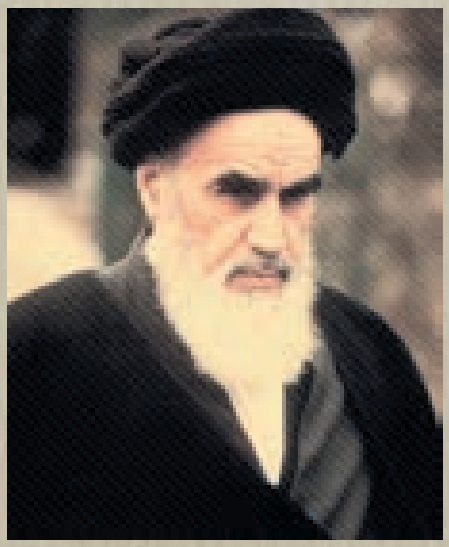
خورده ایم...





هنوز دشمن از شرارت‌ها دست برنداشته است، و چه‌بسا با بهانه‌جویی‌ها، به همان شیوه‌های تجاوزگرانهٔ خود ادامه دهد. ما باید برای دفع تجاوز احتمالی دشمن آماده و مهیّا باشیم و ملت ما هم نباید فعلاً مسئله را تمام‌شده بداند؛ البته ما رسماً اعلام می‌کنیم که هدف ما تاکتیک جدید در ادامهٔ جنگ نیست، و چه‌بسا دشمنان بخواهند با همین بهانه حملات خود را دنبال کنند. نیروهای نظامی ما هرگز نباید از کیْد و مکر دشمنان غافل بمانند. (*صحیفهٔ امام*، ص۸۴، استراتژی انقلاب، پیام ۱۳۶۷/۰۴/۲۹)

درهرحال، ما باید آماده و مهیّا باشیم؛ روزهای حساس و تعیین‌کننده‌ای در پیش رو داریم و انقلاب اسلامی هنوز، سال‌ها و ماه‌های تعیین‌کننده‌ای در پیش خواهد داشت که واجب است پیش‌کِسوتان جهاد و شهادت در همهٔ صحنه‌ها حاضر و آماده باشند و از کیْد و مکر جهان‌خواران و امریکا و شوروی غافل نمانند و حتی در شرایط بازسازی نیروهای مسلح، باید بزرگ‌ترین توجه ما به بازسازی نیروها و استعدادها و انتقال تجارب نظامی و دفاعی به کلیهٔ آحاد ملت و مدافعان انقلاب باشد. (*صحیفهٔ امام*، ص۹۶، پیام به مجمع بزرگ فرماندهان سپاه ۱۳۶۷/۰۶/۲۶)



لحظه‌ای نباید از کیْد دشمنان غافل بمانیم. در نهاد و سرشت امریکا و شوروی، کینه و دشمنی با اسلام ناب محمدی(ص) موج می‌زند. باید برای شکستن امواج طوفان‌ها و فتنه‌ها و جلوگیری از سیل آفت‌ها به سلاح پولادین صبر و ایمان مسلح شویم. ملتی که در خط اسلام ناب محمدی(ص) و مخالف با استکبار و پول‌پرستی و تحجرگرایی و مقدس‌نمایی است، باید همهٔ افرادش بسیجی باشند و فنون نظامی و دفاعی لازم را بدانند؛ چراکه در هنگامهٔ خطر، ملتی سربلند و جاوید است که اکثریت آن، آمادگی‌های لازم را داشته باشند. (*صحیفهٔ امام*، ص۱۱۵، پیام به گردهمایی سراسری فرماندهان بسیج، ۱۳۶۷/۰۹/۰۲)



ملت ایران در جنگ دوازده‌روزهٔ اخیر کار بزرگی انجام داد که از جنس اراده و عزم ملی بود و نه صرفاً عملیات نظامی. ملت ایران از دشمن نمی‌ترسد؛ بلکه او را می‌ترساند. (سخنرانی در دیدار با مسئولان قوهٔ قضاییه ۱۴۰۴/۰۴/۲۵)

مردم با ظاهرهای گوناگون و جهت‌گیری‌های سیاسی گوناگون و وزن مذهبی متفاوت، پای ایران عزیز آمدند. همه این اتحاد ملی را حفظ کنند. (سخنرانی در دیدار با مسئولان قوهٔ قضاییه، ۱۴۰۴/۰۴/۲۵)

رژیم صهیونی باید منتظر مجازاتی سخت باشد. (پیام ۱۴۰۴/۰۳/۲۳)

رژیم صهیونی با این جنایت، برای خود سرنوشت تلخ و دردناکی تدارک دید و آن را قطعاً دریافت خواهد کرد. (پیام ۴۰۴/۰۳/۲۳)

متقابلاً جمهوری اسلامی سیلی سختی به گونهٔ امریکا نواخت؛ به یکی از پایگاه‌های مهم امریکا در منطقه، پایگاه العدید حمله کرد و خساراتی وارد کرد. (پیام ۱۴۰۴/۰۴/۰۵)

رژیم امریکا وارد جنگ مستقیم شد؛ چون احساس کرد که اگر وارد نشود، رژیم صهیونیستی به‌کلی نابود خواهد شد. وارد جنگ شد برای اینکه او را نجات دهد؛ لکن هیچ دستاوردی از این جنگ نداشت. (پیام ۱۴۰۴/۰۴/۰۵)

ملت ایران بزرگواری خودش را، شخصیت برجسته و ممتاز خودش را نشان داد در این قضیه و نشان داد که در هنگام لازم، یک صدا از این ملت شنیده خواهد شد و بحمدالله این اتفاق افتاد. (پیام ۱۴۰۴/۰۴/۰۵)

ملت ایران ملت بزرگی است. ایران کشور قوی و پهناوری است. ایران دارای تمدن کهنی است. ثروت فرهنگی و تمدنی ما صدها برابر بیشتر از امریکا و امثال امریکاست. (پیام ۱۴۰۴/۰۴/۰۵)

ملت ایران عزیز است و عزیز خواهد بود، پیروز است و پیروز خواهد بود به توفیق الهی. (پیام ۱۴۰۴/۰۴/۰۵)

ما تعرض به کسی نکردیم و به‌هیچ‌وجه، تعرض احدی را هم قبول نمی‌کنیم و تسلیم تعرض هیچ‌کس نمی‌شویم. این منطق ملت ایران است، این روحیهٔ ملت ایران است. (پیام ۱۴۰۴/۰۳/۲۸)

۹ یادداشت

یادداشت مدیرمسئول / ۱۰ / ✍ رمضان شریف

سرمقاله / ۱۴ / ✍ مجید مختاری

آن روز به‌یادماندنی / ۲۰ / ✍ تهیه و تنظیم: لیلا رستمی

۴۱ جنگ دوازده روزه

آخرین دست‌نوشتهٔ سپهبد غلامعلی رشید در ۱۵ خرداد ۱۴۰۴ / ۴۲ /

ناگفته‌های جنگ دوازده‌روزه به روایت علی لاریجانی / ۴۴ / ✍ تهیه و تنظیم: سعید سرمدی

پیامدها و درس‌های جنگ دوازده‌روزه / ۵۸ / دکتر سیدجلال دهقانی فیروزآبادی

حملهٔ اسرائیل آیندهٔ سیاسی ایران را تغییر داد / ۷۲ / ✍ به نقل از نشریهٔ فارین پالیسی

ایران پیروز شد؛ زیرا ... / ۷۶ / ✍ مجید مختاری

۸۱ گزارش

خلیج فارس؛ در پرتو تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی / ۸۲ /

✍ تهیه و تنظیم سعید سرمدی

۱۰۵ نظریه‌های جنگ

جنگِ شناختی؛ نبردی بر سر مغز انسان / ۱۰۶ / ✍ نوشتهٔ فرانسوا دوکلوزل ✍ ترجمهٔ دکتر حسین یکتا

نقش زمین در توازن قدرت نظامی و نبردهای زمینی / ۱۲۲ / ✍ دکتر محمد اخباری

۱۴۷ مقاله پژوهشی

نگاهی پسکاوانه به آثار و پیامدهای فتح خرمشهر / ۱۴۸

✍ دکتر محمود یزدانفام

۱۷۱ جنگ به روایت فرماندهان شهید

نظر سردار باقری دربارهٔ مقاله آقای درودیان / ۱۷۲

دست‌نوشتهٔ سردار رشید دربارهٔ کتاب مسائل اساسی جنگ / ۱۷۴

۱۷۷ جنگ به روایت فرماندهان

دلایل پیروزی یا شکست در برخی عملیات‌های جنگ هشت‌ساله / ۱۷۸

✍ تهیه و تنظیم: داود رنجبر

۲۰۵ جنگ به روایت راویان

مصاحبه‌کنندگان: داود رنجبر و مجید مختاری

مصاحبه‌شونده: محسن رخصت‌طلب

۲۲۹ **اسناد جنگ**

نگاهی اجمالی به آزادسازی خرمشهر از منظر غلامعلی رشید / ۲۳۰ / تنظیم‌کننده: محسن رخصت‌طلب

نقش پل صدام در مقاومت نیروهای عراقی برای حفظ خرمشهر / ۲۳۴ / گروه سندپژوهی فصلنامه کیان ایران

۲۷۷ **تاریخ‌نگاری و مستندنگاری**

گفت‌وگو دربارهٔ تاریخ‌نگاری و مستندنگاری جنگ ایران و عراق (جلسهٔ اول) / ۲۷۸ /

مصاحبه‌کنندگان: مجید مختاری و محسن رخصت‌طلب

مصاحبه‌شوندگان: دکتر غلامرضا شفیعی، دکتر غلامرضا عزیزی و خسرو طالب‌زاده

۳۰۱ **نقد فیلم**

هنر جنگیدن (نگاهی متفاوت به سینمای جنگ) / ۳۰۲ / سیدحمیدرضا قادری

فیلم "صیاد" در ترازوی انصاف / ۳۳۰ / مجید نداف

۳۳۷ **دل‌نوشته**

گزاره‌های راهبردی در گفتمان فرماندهی سپهبد شهید حسین سلامی / ۳۳۸ / یدالله ربیعی

رشید و باقری دو گوهر نایاب / ۳۴۲ / محسن رخصت‌طلب

رشید فرماندهی واقع‌بین / ۳۴۸ / امیر نصرت‌الله معین‌وزیری

رشید اشتیاق به رفتن داشت / ۳۵۰ / سخنرانی کامل همسر سردار غلامعلی رشید

۳۵۷ **روایت‌های ماندگار**

اخلاق فرماندهی به سبک شهید محمد بروجردی / ۳۵۸ / سعید سرمدی

چند سال جنگ، چند ماه فرماندهی، چند دقیقه زندگی / ۳۶۸ / محمدصادق درویشی

روایتی از حماسهٔ شهید قیصعلی فرمانی / ۳۷۶ / سیدمحمد طباطبایی

۳۸۳ **مسائل نظامی و راهبردی روز**

مسائل نظامی و راهبردی روز / ۳۸۴ / تهیه و تنظیم: سعید سرمدی

۴۱۳ **معرفی کتاب**

تاریخ ناتمام جنگ ایران و عراق؛ ایمان، قدرت آتش و سپاه پاسداران / ۴۱۴ / دکتر یعقوب نعمتی

مرد بی‌اسلحه / ۴۲۲ /

فصلنامهٔ تخصصی دفاع مقدس و مطالعات راهبردی و نظامی

کیان ایران

کیان ایران | سال اول | شماره‌های ۱ و ۲ | بهار و تابستان ۱۴۰۴

صاحب امتیاز: مرکز اسناد، تحقیقات و نشر معارف دفاع مقدس و مجاهدت‌های سپاه
مدیرمسئول: رمضان شریف
سردبیر: مجید مختاری
هیئت تحریریه: محسن رخصت‌طلب، یدالله ایزدی، داود رنجبر، یدالله ربیعی، محمدجواد اکبرپور، سعید سرمدی، مهدی انصاری، اکبر رستمی، سعدالله زارعی
دبیر تحریریه و مدیر اجرایی: مسعود سرمدی
طراحی و صفحه‌آرایی: سیدهادی خاوشی
ویراستار: زهرا گل‌محمدی
انتخاب سند و عکس: سجاد نخعی
تایپ و حروفچینی: لیلا رستمی
نمونه‌خوانی و مقابله: رقیّه کامرانی
پشتیبانی و تدارکات: سیدکاظم حسینی
امور فنی و رایانه: عیسی باباخانی
ناظر چاپ: محمد بهروزی
نشانی: تهران، خیابان شریعتی، خیابان شهید وحید دستگردی (ظفر)، پلاک ۷۷
تلفن: ۲۲۹۰۹۵۲۵
پست الکترونیکی: kianeiran1404@gmail.com
مرکز فروش: تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، مجتمع ناشران فخررازی
انتشارات مرکز اسناد، تحقیقات و نشر معارف دفاع مقدس و مجاهدت‌های سپاه
تلفن: ۶۶۴۹۷۲۲۷ - ۶۶۴۹۵۵۷۲
قیمت: ••• تومان

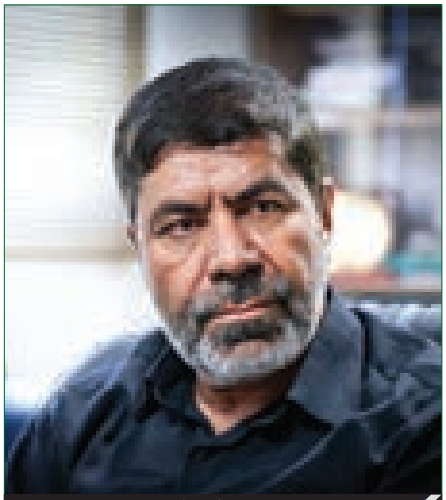
نویسندگان و همراهان این شماره (به‌ترتیب حروف الفبا): محمد اخباری، محمد باقری، ماندانا تیشه‌یار، سیدکمال خرازی، صادق درویشی، سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، غلامعلی رشید، غلامرضا شفیعی، خسرو طالب‌زاده، سیدمحمد طباطبایی، محمدجواد ظریف، محمدحسین عادلی، محمد عدالتی، غلامرضا عزیزی، حسین علایی، احمد غلامپور، سیدحمیدرضا قادری، علی لاریجانی، عبدالحسین مفید، یعقوب نعمتی وروجنی، محمود یزدانفام، حسین یکتا

یادداشت

یادداشت مدیرمسئول

رمضان شریف

مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس پس از فعالیت‌های پژوهشی و تحقیقات میدانی



سردار رمضان شریف، مدیرمسئول فصلنامهٔ تخصصی دفاع مقدس و مطالعات راهبردی و نظامی

راویان خود در دورهٔ جنگ هشت‌سالهٔ عراق علیه ایران، با هدف عمق‌بخشی به پژوهش‌ها و تحقیق‌های انجام‌شده که در قالب‌های اسناد، گزارش، دفاتر راوی و... در آرشیو مرکز نگهداری می‌شود، همچنین پاسخ علمی به پرسش‌های اساسی دربارهٔ مسائل جنگ، آثار متعددی را در قالب کتاب و گزارش تولید و منتشر کرده است. دراین‌میان، جای خالی نشریه‌ای تخصصی دربارهٔ مسائل و موضوعات دفاع مقدس هشت‌ساله بیش‌ازپیش احساس می‌شد.

مسئولان وقت مرکز با درک این ضرورت و نیز با انگیزهٔ در دسترس قراردادن منابع و تحقیقات انجام‌شده برای پژوهشگران و مخاطبان خاص و عام، تهیه و انتشار فصلنامه‌ای تخصصی و پژوهشی را در دستور کار قرار

دادند. این مهم در سال ۱۳۷۱ با انتشار فصلنامهٔ *تاریخ جنگ*، عملیاتی شد و این نشریه با انتشار ۱۶ شماره توانست بخشی از خواسته‌ها و اهداف مرکز و مسئولان سپاه پاسداران را تأمین کند. بااینکه نشریهٔ تاریخ جنگ توانست تا حدودی رضایت فرماندهان و مسئولان سپاه را جلب کند، کاستی‌های محتوایی و به‌ویژه شکلی فصلنامهٔ *تاریخ جنگ* سبب و زمینهٔ تجدیدنظر دراین‌باره را فراهم کرد و مسئولان وقت مرکز با نقد محتوایی و شکلی همهٔ آثار منتشرشده در حوزهٔ جنگ و نیز شماره‌های انتشاریافتهٔ *تاریخ جنگ*، درصدد برآمدند تا در همهٔ زمینه‌های فصلنامه نوآوری کنند و طرحی نو دراندازند.

در این بررسی که در سال ۱۳۸۱ انجام شد، انقلاب اسلامی تجلی بارز ارادهٔ جمعی ملت ایران دانسته شد که روح جمعی و اتحاد بزرگ نشئت‌گرفته از آن به مصاف متجاوزان به خاک ایران رفت و در نبردی طولانی، از دستیابی دشمنان انقلاب اسلامی ایران به اهدافشان جلوگیری کرد. به‌عبارت‌دیگر، این موضوع که این روح جمعی و اتحاد بزرگ چه ویژگی‌هایی داشت که توانست دو تحول بزرگ (انقلاب اسلامی و دفاع مقدس) بیافریند، مدنظر قرار گرفت و مسئولان مرکز را به این جمع‌بندی رساند که تاکنون، آثار بسیار و درخور توجهی درزمینهٔ رشادت‌ها، شجاعت‌ها، ایثار و فداکاری‌های رزمندگان منتشر شده است؛ اما تصمیمات عقلانی جنگ کمتر تشریح و به‌عبارت‌دیگر، از آنها غفلت شده است. برخی آثار منتشرشده دراین‌زمینه (عقلانی) نشان می‌دهد که این آثار، چندان واجد مایه‌های علمی، دانش نظری و راهکارهای روش‌شناسانه نیستند. درزمینه‌های شکلی نیز فاقد جذابیت‌های هنری و زیبایی‌شناختی، و نیازمند تجدیدنظرند. ازاین‌رو، کوشش مسئولان مرکز بر آن شد تا در محتوای فصلنامهٔ جدید تابع تبیین‌های قاعده‌مند، روایی و عقلانی باشند و به پرسش‌ها و مسائل اساسی جنگ از این دریچه پاسخ دهند و در شکل و ظاهر نشریه به‌سمت زیبایی‌ها و جذابیت‌های هنری بروند. درمجموع، سعی وافر مرکز در نخستین گام نشریهٔ جدید، طرح پرسش‌های

انقلاب اسلامی تجلی بارز ارادهٔ جمعی ملت ایران دانسته شد که روح جمعی و اتحاد بزرگ نشئت‌گرفته از آن به مصاف متجاوزان به خاک ایران رفت و در نبردی طولانی، از دستیابی دشمنان انقلاب اسلامی ایران به اهدافشان جلوگیری کرد.

اساسی جنگ شد که تاکنون به آنها کم‌توجهی شده بود. در گام دوم نیز کوشش شد به این پرسش‌ها، پاسخ‌های واقعی، مستدل و علمی داده شود و تا حد امکان، در پاسخ‌ها، از روش‌های علمی بهره گرفته شود. دربارهٔ عنوان نشریه نیز تصمیم بر آن شد تا مقاومت و مبارزهٔ مردم ایران در طول دفاع مقدس به نگین این روح جمعی تشبیه شود؛ نگینی که بر تارک انقلاب اسلامی ایران می‌درخشد و بعدها نیز مایه فخر و مباهات آیندگان خواهد شد.

بنابراین، رسالت فصلنامهٔ جدید با عنوان *نگین ایران* توصیف و تبیین این تحول نظامی و سیاسی و اجتماعی قرار گرفت که می‌توان آن را بازشناسی مجدد کرد، اسناد آن را انتشار داد و به نقد و بررسی زوایای پیدا و پنهان آن پرداخت.

اولین شمارهٔ فصلنامهٔ تخصصی *نگین ایران* در تابستان سال ۱۳۸۱ منتشر شد و تا ۶۹ شماره ادامه یافت. نکتهٔ درخور تأمل اینکه، فرماندهان و مسئولان سپاه، به‌ویژه سپهبد شهید حسین سلامی، به درج مطالب نظامی در مسائل راهبردی روز نیز تأکید داشتند و بر این باور بودند که مرکز اسناد باید به مسائل نظامی و راهبردی روز نیز بپردازد. براساس این تدبیر، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس انتشار ماهنامه‌ای نظامی و راهبردی را در دستور کار قرار داد و پس از چندی، ماهنامهٔ *نگاه* را نیز در کنار نشریهٔ *نگین* منتشر کرد. این ماهنامه که تا حدود ۶۰ شمارهٔ آن منتشر شد، توجه فرماندهان و مسئولان نیروهای مسلح را به خود جلب کرد و به اعتراف فرماندهانی مانند سپهبد شهید محمد باقری و سرلشکر شهید غلامرضا محرابی، از کیفیت مناسبی برخوردار بود و برخی نیازهای نیروهای مسلح را به‌ویژه در حوزهٔ اطلاعات و عملیات تأمین می‌کرد.

متأسفانه نشریهٔ *نگاه* بنابه دلایلی در اواخر دههٔ ۸۰ متوقف شد و فصلنامهٔ *نگین ایران* با ایجاد تحولاتی، همچنان به کار خود ادامه داد.

در دههٔ ۹۰، سردار سلامی که به‌عنوان جانشین فرمانده کل سپاه و سپس به‌عنوان فرمانده کل سپاه پاسداران مسئولیت داشت، ضمن تأکید بر تداوم فصلنامهٔ *نگین ایران* با کیفیتی بهتر و ظاهری آراسته‌تر در قواره‌های علمی، بر توصیف، تحلیل و تبیین مسائل راهبردی و نظامی روز در کنار توصیف‌ها و تبیین‌های دفاع مقدس تأکید می‌کرد و در گفت‌وگو با مسئولان مرکز، جای خالی مطالب نظامی روز را یادآور می‌شد. براین‌اساس، سردار نائینی، مشاور و رئیس مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، و سپس اینجانب، بررسی دو موضوع را در دستور کار قرار دادیم:

۱. ارتقای کیفیت محتوایی فصلنامهٔ *نگین ایران* با رویکردی جدید؛

۲. درج مطالبی در حوزهٔ مسائل راهبردی و نظامی روز به‌صورت مستقل یا در کنار مطالب دفاع مقدس در فصلنامهٔ *نگین ایران*.

برای دستیابی به این دو هدف مهم که شروع آن در دورهٔ ریاست سردار نائینی در مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس بود، نقد و بررسی شماره‌های اخیر فصلنامه آغاز شد و نتیجهٔ آن تجدیدنظر در ساختار، سازمان و محتوای نشریه بود.

این مهم در جلسات کارشناسی و مشورت با شماری از فرماندهان و راویان دفاع مقدس انجام شد که هم بر موضوعات جنگ هشت‌ساله تسلط داشتند و هم می‌توانستند در مسائل و موضوعات راهبردی و نظامی روز، کارگشا و کمک‌یار مرکز باشند. با تغییر ساختار و سازمان نشریهٔ *نگین ایران* در اواخر سال ۱۴۰۳، کادر و اعضای جدید نشریه مشغول کار و فعالیت شدند و مقرر شد اولین شماره از دور جدید فصلنامه، در بهار ۱۴۰۴ منتشر شود. محتوای شمارهٔ بهار ۱۴۰۴ در سه حوزهٔ پژوهش‌های جنگ ایران و عراق، اسناد جنگ، و مسائل نظامی و راهبردی روز طراحی، و برنامه‌ریزی شد که در هر شماره، پروندهٔ ویژه‌ای در باب جنگ گشوده شود و یک موضوع، محور دو بخش پژوهشی و اسنادی باشد. برای شمارهٔ بهار، موضوع آزادسازی خرمشهر و پیروزی ایران در عملیات فتح‌المبین در نظر گرفته شد.

در اواخر فصل بهار، مسئولان نشریه درحال آماده‌سازی شمارهٔ بهار در سال جدید بودند

که تجاوز وحشیانهٔ نظامی اسرائیل در ۲۳ تیر ۱۴۰۴ آغاز شد و رژیم اشغالگر قدس شریف، هنگامی‌که مسئولان سیاست خارجی ایران مشغول مذاکره با نمایندگان امریکا بودند، به ایران حمله کرد و در اولین گام تجاوز خود، عده‌ای از فرماندهان ارشد سپاه پاسداران، قرارگاه خاتم(ص) و ستادکل نیروهای مسلح را هدف قرار داد و به شهادت رساند. جنگ تحمیلی تجاوزکارانهٔ اسرائیل و امریکا علیه ایران به مدت دوازده روز به طول انجامید و جمهوری اسلامی ایران با پرتاب بیش از ۵۰۰ موشک و همین تعداد پهباد به سرزمین‌های اشغالی و واردآوردن خسارت‌های سنگین به زیرساخت‌های نظامی، امنیتی و اقتصادی رژیم صهیونی و نیز هدف قراردادن پایگاه امریکایی العدید در قطر، پس از اقدام امریکا در بمباران سه مرکز صلح‌آمیز هسته‌ای ایران، زمینه‌های شکست این تجاوز را نمایان کرد و به درخواست اسرائیل و امریکا مبنی‌بر توقف جنگ و آتش‌بس رضایت داد.

باوقوع این حادثه، مرکز اسناد و دست‌اندرکاران فصلنامه نمی‌توانستند وقایع و رخدادهای پدیدهٔ جنگ تحمیلی جدید را نادیده بگیرند؛ بنابراین، در حوزهٔ مسائل دفاعی و نظامی روز به جمع‌آوری، توصیف و تحلیل این واقعه برای انتشار در نشریه پرداختند و با تهیهٔ بیش از ۲۰۰ صفحه مطالب توصیفی و تبیین دراین‌باره، محتوای نشریه را غنای بیشتری بخشیدند. جمع‌آوری، تدوین و آماده‌سازی این بخش از فصلنامه تا اواسط فصل تابستان به طول انجامید و تصمیم مرکز بر آن شد که دو شمارهٔ فصلنامهٔ بهار و تابستان را در یک جلد منتشر کند. در ادامهٔ تغییرات محتوایی و شکلی نشریه، مسئولان مرکز تصمیم گرفتند نشریه را در قطع جدید وزیری، که مرسوم نشریات علمی و پژوهشی است، منتشر کنند.

دراین‌بین، با وقوع پدیدهٔ جدید تجاوز امریکا و اسرائیل به ایران و اضافه‌شدن بخش راهبردی و نظامی به فصلنامه، تجدیدنظر دربارهٔ عنوان نشریه نیز مدنظر قرار گرفت.

با بررسی اسامی پیشنهادی مسئولان مرکز و نشریه، همچنین حساسیت ویژه دراین‌زمینه، درنهایت، سخنان سردار محمد پاکپور، فرمانده محترم کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در پیام تلویزیونی ایشان به ملت ایران، راهگشا شد. فرمانده کل سپاه در خلال سخنان خود نقل به این مضمون فرمودند که ما مصمم به پاسداری از کیان ایران هستیم. این جملهٔ

فرماندهان و مسئولان سپاه، به‌ویژه سپهبد شهید حسین سلامی، به درج مطالب نظامی در مسائل راهبردی روز نیز تأکید داشتند و بر این باور بودند که مرکز اسناد باید به مسائل نظامی و راهبردی روز نیز بپردازد.

سردار پاکپور انگیزهٔ اصلی انتخاب این عنوان برای نشریهٔ تحول‌یافتهٔ *نگین ایران* شد و قرار بر این شد که عنوان فصلنامه مرکز به «*کیان ایران*» تغییر یابد.

اینک با چنین تغییراتی، فصلنامهٔ *کیان ایران* با توصیف، تحلیل و تبیین دو جنگ ایران و عراق و جنگ امریکا و اسرائیل علیه ایران در اختیار مخاطبان قرار می‌گیرد. امید است کوشش مسئولان، اعضای هیئت تحریریه و همکاران نشریه، رضایت خوانندگان محترم را جلب کند. بدیهی است که مرکز از نقدها و انتقادهای شما عزیزان استقبال می‌کند و گام‌های جدیدی را برای بهبود کیفیت فصلنامه بر خواهد داشت.

سرمقاله

مجید مختاری

فروپاشی امپراطوری عثمانی در پایان جنگ جهانی اول، فاتحان این منازعات را بر آن



مجید مختاری، سردبیر فصلنامهٔ کیان ایران

داشت تا به پشتوانهٔ پیروزی‌های عالم‌گیرشان، خود را مالکان و صاحبان تمدن بشری بدانند و در قالب استعمار نوین، به دخل‌وتصرف در نظام بین‌الملل بپردازند. کاری که استعمارگران در خاورمیانه (آسیای غربی) انجام دادند، نزاعی درازدامن، پرهزینه و ماندنی را بنیان گذاشت که تا به امروز ادامه دارد و به نظر می‌رسد همچنان پابرجا باشد. تأسیس دولت – ملت‌های جدید و گاه مجعول در این خطه از جهان، خط‌کشی‌های مرزی پرمناقشه و اختلاف‌برانگیزی را روی نقشه‌ها ترسیم کرد که تا سال‌ها بعد منشأ نزاع‌ها و جنگ‌های میان دولت‌های مستقر شد. کمترین تأثیر این تقسیم اراضی که بدون توجه به پیشینه‌های تاریخی، تمدنی، فرهنگی و جغرافیایی انجام شد، آشوب‌های دامنه‌داری بود که گریبان

دولت‌ها را گرفت و سبب شکل‌گیری ادعاهای جدیدی شد که عملاً آرامش ملت‌ها را در میانهٔ دو جنگ اول و دوم و همچنین پس از جنگ جهانی دوم، سلب کرد. مناقشهٔ مرزی میان ایران و دولت تازه‌تأسیس عراق و نیز مسئلهٔ لاینحل فلسطین دو نمونهٔ مهم این تقسیم‌بندی بود که سال‌ها ادامه یافت و ناامنی‌های بعدی را سبب شد.

مجموعه رفتارهای رژیم پهلوی دوم در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ خورشیدی، به پشتوانهٔ سرمایه‌ها و سیاست‌های غربی و در رأس آنها امریکا و نیز وضعیت ژئوپلتیک منطقه، قرارداد ۱۹۷۵ را بر روابط دو کشور ایران و عراق حاکم کرد که تا مدت‌ها مانع از جنگ گسترده میان دو کشور شد. این قرارداد که جلوهٔ آشکار حمایت ابرقدرت امریکا از ایران بود، موازنهٔ قدرت منطقه‌ای را به نفع ایران رقم زد و عراق را در انزوای ژئوپلیتیکی قرار داد که هرلحظه و با به هم خوردن معادلات قدرت می‌توانست منشأ مواجهه‌ای خشونت‌بار، پرشدت و پردامنه میان دو کشور باشد.

جنگ ایران و عراق

با وقوع انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ در ایران و خروج ایران از حلقهٔ قدرت امریکا، موازنهٔ قوا به نفع عراق تغییر یافت و به‌واسطهٔ ضعف جایگاه جمهوری اسلامی ایران در معادلات قدرت جهانی و برخی حوادث دیگر، فرصتی طلایی برای کشور نوظهور عراق پیش آمد تا با پشتوانهٔ ابرقدرت شوروی و با حمایت‌های بی‌دریغ امریکا، اروپای غربی و شرقی و کشورهای عرب منطقه، خودی نشان دهد و به بهانه‌های واهی، در مقابل ایران با تمدنی دیرینه عرض‌اندام کند. دراین‌میان، مسئولان ایران به‌دلیل تازه‌تأسیس بودن نظام اسلامی خود و تحولات برخاسته از انقلاب اسلامی، که بی‌ثباتی‌هایی را در داخل این سرزمین کهن سبب شده بود، نه‌تنها مایل به وقوع جنگ نبودند، بلکه می‌خواستند به وعده‌هایی که رهبران انقلاب داده بودند عمل کنند و در کنار آزادی‌های سیاسی و استقلال کشور، آرامش، امنیت و رفاه را برای مردم فراهم آورند.

تمایل‌نداشتن نظام جمهوری اسلامی به جنگ و باقی‌ماندن برخی توهمات به‌جای‌مانده از

رئیس‌جمهور ایالات متحده با خروج یک‌جانبه از توافق میان امریکا و پنج کشور اروپایی با ایران، عملاً وارد درگیری گستردهٔ اقتصادی با ایران شد که می‌توانست با فشار نظامی همراه باشد.

رژیم گذشته در میان برخی مسئولان سیاسی و نظامی، سبب غافلگیری کشور در جنگ شد و ارتش عراق با استفاده از این موقعیت توانست با حمله‌ای سریع و برق‌آسا، بخش‌هایی از کشور ایران را، به‌ویژه در جنوب، تصرف کند. پیروزی یک‌هفته‌ای بر ایران و اشغال استان خوزستان با رؤیای استان عربستانِ وابسته به عراق، در ذهن آرزواندیش صدام، رئیس‌جمهور وقت عراق، و برخی مشاوران و نظامیان بی‌خرد این کشور درحال شکل‌گیری بود که مردم ایران فوج‌فوج به‌سمت جبهه‌های جنگ روانه شدند و پیشینهٔ تمدنی و تاریخی ایران را در پیش چشم صدامیان زنده کردند و با مقاومت در برابر تجاوز، سدّ راه تحقق آرزوهای دشمن شدند. مردم ایران

در قالب بسیج مستضعفان با پشتوانه‌های ارتش و سپاه پاسداران علاوه‌بر توقف دشمن، آزادسازی سرزمین‌های اشغالی در مراحل بعد را رقم زدند. پس از آزادسازی خرمشهر در سوم خرداد ۱۳۶۱، که رژیم عراق، مجامع بین‌المللی و قدرت‌های جهانی حاضر به پذیرش شرایط ایران برای پایان جنگ نشدند، نیروهای مسلح ایران با اتکا به قدرت لایزال الهی و پشتوانه‌های مردمی، مرحلهٔ جدیدی از جنگ را آغاز کردند که بعدها «راهبرد تنبیه متجاوز» نامیده شد. این مرحله از جنگ سال‌ها طول کشید و با پیروزی‌ها و شکست‌هایی همراه شد.

پیروزی‌های ایران در نبردهایی مانند والفجر۸ و کربلای۵، قدرت‌های بزرگ را به این نتیجه رساند که این نزاع خونین و پردامنه، که تا آن‌سوی خلیج فارس را در برگرفته بود، بدون پیروزی نهایی به پایان رسد. نتیجهٔ این توافق بین‌المللی، تصویب قطعنامهٔ ۵۹۸ در شورای امنیت سازمان ملل بود که در آن برای اولین‌بار، به برخی خواسته‌های مشروع، عرفی و حقوقی ایران نظیر شناسایی و محکوم‌کردن آغازگر جنگ، تنبیه متجاوز و... توجه شده بود. درهرحال، این منازعهٔ خسارت‌بار، پس از هشت سال جنگ، با پیروزی ایران به پایان رسید و رژیم بعث عراق بدون دستیابی به اهداف خود، منازعه را ترک کرد و در اندیشهٔ تجاوز دیگری، به توسعه و تجهیز ارتش خود پرداخت.

جنگ عراق با کویت و امریکا

هنوز چند سال از پایان جنگ ایران و عراق نگذشته بود که منازعهٔ دیگری در منطقه شکل گرفت و بار دیگر جنگی خونین در منطقه آغاز شد. این‌بار، ارتش توسعه‌یافته و بزرگ رژیم بعثی عراق به کویت حمله کرد. در این وضعیت، ارتش امریکا به حمایت از کویت و سایر کشورهای عربی به‌سمت کشور عراق لشکرکشی کرد و جنگ خونین دیگری را با کشور و مردم عراق به راه انداخت که نتیجهٔ آن نابودی کشور، ارتش و مردم عراق و درنهایت، سقوط صدام و حزب بعث عراق بود. در این جنگ گسترده و پرهزینه، امریکا نتوانست حکومت دلخواه خود را بر عراق حاکم کند.

جنگ امریکا و افغانستان

امریکا با هدف برقراری نظم جدید خاورمیانه‌ای پس از نابودکردن کشور عراق، به بهانهٔ مقابله با طالبان و بنیادگرایی مذهبی، این‌بار به افغانستان حمله کرد و کشور و مردم افغانستان را نیز نابود کرد و بدون گرفتن نتیجهٔ دلخواه و مطلوب، مجبور شد خاک این کشور را ترک و حکومت را تقدیم همان طالبانی کند که قصد نابودی‌اش را داشت.

درگیری محدود ایران و امریکا

خوی تجاوزگری امریکا و سیاست‌های استکباری این کشور با روی کار آمدن ترامپ اوج گرفت و رئیس‌جمهور ایالات متحده با خروج یک‌جانبه از توافق میان امریکا و پنج کشور اروپایی با ایران، عملاً وارد درگیری گستردهٔ اقتصادی با ایران شد که می‌توانست با فشار نظامی همراه باشد، این رویارویی، با تجاوز پهپاد امریکایی به خاک ایران و ساقط‌شدنش به‌وسیلهٔ پدافند هوایی ایران و نیز ترور شهید قاسم سلیمانی به‌دست امریکا و سپس حملهٔ ایران به پایگاه امریکایی در خاک عراق، به‌صورت موقت پایان یافت. آنچه

ازنظر فرماندهان نظامی ایران قطعی به نظر می‌رسید، گسترش این جنگ محدود ازطریق نیروی نیابتی امریکا (اسرائیل) بود. ازاین‌رو، ایران ضمن مقاومت و مقابله با تحریم‌های گستردهٔ اقتصادی امریکا، هشیاری خود را در برابر تجاوزهای احتمالی این کشور و اسرائیل حفظ کرد.

جنگ پرشدت و دامنه‌دار اسرائیل با نیروهای مقاومت در منطقه

درگیری‌های متعدد و گستردهٔ نظامی در منطقهٔ غرب آسیا و اطراف ایران که محل گسترش نیروهای امریکا و اسرائیل شده است، نگرانی‌های فزاینده‌ای را در بیشتر کشورها، ازجمله ایران، ایجاد کرد. این نگرانی‌ها پس از عملیات حماس در سرزمین‌های اشغالی و پاسخ گستردهٔ ارتش اسرائیل به این اقدام، به واقعیت پیوست و رژیم صهیونیستی با حمله به نیروهای مقاومت، ضربات سنگینی به آنها وارد آورد. این رژیم در خلال این حملات که بیشتر، مردم غزه و لبنان را نشانه گرفته بود، به خاک ایران نیز تجاوز کرد و با ترور اسماعیل هنیه و سپس حمله به کنسولگری ایران در دمشق، حاکمیت ملی ایران را آشکارا نقض کرد. ایران نیز در پی این دو تجاوز تروریستی، در دو نوبت، حملات موشکی گسترده‌ای را به خاک فلسطین اشغالی انجام داد و خسارت‌هایی به مراکز نظامی و فرودگاهی رژیم صهیونی وارد آورد. هرچند پاسخ‌های نظامی ایران به رژیم اسرائیل، از سر ناچاری و به‌منظور بازدارندگی از جنگی گسترده‌تر انجام شد، می‌توانست درعمل، حساسیت حامیان رژیم صهیونیستی، به‌ویژه امریکا، را به توان نظامی ایران افزایش دهد.

جنگ با ایران با هدف کوچک‌سازی کشور

با روی کار آمدن مجدد ترامپ در امریکا، دور جدیدی از سیاست‌های این کشور در منطقه آغاز شد که ادامهٔ سیاست‌های قبلی وی در دور اول ریاست‌جمهوری‌اش بود. ترامپ قصد داشت با نیابت اسرائیل، هژمونی امریکا را در منطقه جاری کند؛ به همین دلیل، ضمن ادامهٔ سیاست‌های خود در طرح «ابراهیم»، فشار سیاسی، اقتصادی و نظامی علیه ایران را ساماندهی کرد و با طرح عملیات‌های متعدد نظامی و سیاسی در قالب طرح و راهبردی کلان در غرب آسیا، به‌دنبال پیاده‌سازی آرمان دیرینهٔ صهیونیست‌ها در منطقه برآمد. درواقع، وی این عملیات بزرگ را به‌عنوان وسیله‌ای برای تحقق چند هدف مهم امنیتی و نه‌فقط یک هدف دنبال می‌کرد؛ ازجمله: مهار ایران به‌عنوان قدرتی منطقه‌ای که از مزایای ژئوپلیتیکی بسیاری در منطقه برخوردار است، ازطریق کوچک‌سازی آن (براندازی حکومت و چندپاره‌کردن جغرافیا)، جلوگیری از حضور قدرت‌های برتر جهانی در منطقهٔ غرب آسیا

پیروزی‌های ایران در نبردهایی مانند والفجر۸ و کربلای۵، قدرت‌های بزرگ را به این نتیجه رساند که این نزاع خونین و پردامنه که تا آن‌سوی خلیج فارس را در برگرفته بود، بدون پیروزی نهایی به پایان رسد. نتیجهٔ این توافق بین‌المللی، تصویب قطعنامهٔ ۵۹۸ در شورای امنیت سازمان ملل بود که در آن برای اولین‌بار، به برخی خواسته‌های مشروع، عرفی و حقوقی ایران نظیر شناسایی و محکوم‌کردن آغازگر جنگ، تنبیه متجاوز و... توجه شده بود.

ازطریق بسط قدرت و نفوذ اسرائیل در منطقه، و بازداشتن تهدیدهای منطقه‌ای با تسلط رژیم صهیونیستی بر حکومت‌های منطقه.

اسرائیل با نیابت از امریکا، در اولین عملیات از سلسله‌عملیات‌های نظامی، ابتدا به سرکوب دو قدرت محلی (حماس و حزب‌الله) پرداخت و در دومین عملیات با کمک امریکا و معاملهٔ ترامپ با پوتین در دو منازعهٔ منطقه‌ای (دادن بخش‌هایی از اوکراین به روسیه و گرفتن سوریه از این کشور)، سوریه را به‌عنوان خوراکی آماده در اختیار اسرائیل قرار داد و نیروهای جولانی را بر سوریه حاکم کرد که حریف دشواری برای اسرائیل نبود و عملاً سیاست‌های امریکا را در سوریه دنبال می‌کرد.

با محدودشدن سیاست‌های منطقه‌ای ایران در غرب آسیا، سومین مرحله از عملیات بزرگ امریکا و اسرائیل در منطقه آغاز شد. حمله به ایران با هدف براندازی حکومت، تجزیهٔ ایران و درنهایت، محدودکردن حاکمیت این سرزمین پهناور به مناطق مرکزی فلات ایران آغاز شد. این حمله در گام اول، حذف سران حکومت (سیاسی، نظامی و علمی) و در گام دوم، از بین بردن توان هسته‌ای و نظامی ایران را دنبال می‌کرد تا ازاین‌طریق، به خیال خام خود، مردم به صحنه بیایند و علیه حکومت شورش کنند و درنهایت، براندازی حکومت و تجزیهٔ کشور انجام شود. با آغاز روزهای بعدی این نبرد سنگین، پاسخ‌های کوبندهٔ موشکی و پهپادی ایران و نیز حضور مردم در صحنه در حمایت از حکومت و نیروهای نظامی کشور، برنامه و حملهٔ گستردهٔ اسرائیل و امریکا را خنثی کرد و ایران به طرف غالب این جنگ تبدیل شد. در پی برتری‌های ایران و باوجود خسارت‌های سنگینی که به کشور تحمیل شد، ایران درخواست آتش‌بس رژیم صهیونی و امریکا را پذیرفت و جنگ گستردهٔ دوازده‌روزه به توقف درگیری انجامید. تحلیل راهبرد اسرائیل و امریکا در جنگ دوازده‌روزه به قرائن و شواهدی استوار است که به برخی از آنها اشاره می‌شود: اسرائیل همواره با مذاکرات امریکا و اروپا با ایران مخالف بود.

در حملهٔ امریکا به عراق، اسرائیل همواره تلاش می‌کرد که امریکا را به حمله به ایران ترغیب کند. در جریان مذاکرات برجام، اسرائیل با این مذاکرات مخالف بود و می‌کوشید امریکا و اروپا را از امضای توافقنامه‌ای با ایران برحذر دارد. در حملات اسرائیل در طول جنگ دوازده‌روزه، از همان روزهای نخست تجاوز، علاوه‌بر تأسیسات هسته‌ای، دو بخش دیگر به‌شدت هدف حملات هوایی اسرائیل قرار گرفتند: نخست، نهادها و مراکزی بمباران شدند که وظیفهٔ برقراری نظم و امنیت عمومی را بر عهده داشتند؛ مانند مراکز نیروی انتظامی و قرارگاه‌های سپاه. هم‌زمان با بمباران‌ها، پی‌درپی از مردم درخواست می‌شد که به خیابان‌ها بریزند و شورش‌های خیابانی به راه بیندازند. در همین راستا، بقایای خاندان سلطنت پهلوی را در شبکه‌های اجتماعی فعال کردند و به آنها وعدهٔ بازگشت به ایران کوچک‌شده را دادند. در همین شبکه‌ها، با عملیات روانی و تبلیغاتی و جنگ رسانه‌ای گسترده چنین القا می‌شد که جمهوری اسلامی درحال فروپاشی است. دوم، در اقدامی عملیاتی، توان بخشی از نیروی هوایی و هوانیروز ایران هدف قرار گرفت تا از اعزام نیرو به مناطقی که مستعد تجزیه هستند،

جلوگیری شود. هدف از این اقدامات، که فراتر از انهدام مراکز هسته‌ای ایران بود، براندازی و تجزیهٔ ایران عزیز بود که تحلیلی بسیار ساده‌اندیشانه و تا حد زیادی مضحک به نظر می‌رسید. امریکا و اسرائیل به‌خوبی می‌دانستند که هیچ نیروی جایگزینی برای حکومت جمهوری اسلامی وجود ندارد و به همین دلیل، می‌توان مدعی شد که هدف نهایی آنها تجزیهٔ ایران به بخش‌های کوچک بود که نقشه‌های آن در پنتاگون و موساد تهیه شده بود. اما آنچه مانع این کار شد، توان موشکی ایران بود که خسارت‌های سنگینی به رژیم صهیونیستی وارد کرد و امکان ادامهٔ جنگ را تا حد بسیار زیادی از آنان سلب کرد. دومین عامل برهم‌زنندهٔ این حملهٔ وحشیانه، حضور مردم در صحنه و همراهی آنان با حاکمیت و نیروهای مسلح کشور بود. عامل سوم، حضور مقتدرانهٔ رهبری انقلاب در صحنهٔ اصلی تحولات و مدیریت دولت در امور کشور بود. عامل چهارم، مخالفت برخی کشورهای منطقه و فرامنطقه بود که تجزیهٔ ایران را سبب هرج‌ومرج و ناآرامی در منطقه می‌دانستند.

خوشبختانه، ملت هشیار ایران براساس هویت ایرانی و اسلامی خود به‌خوبی به ماهیت این تجاوز پی برد و به‌رغم همهٔ انتقادها و اشکالاتی که به نحوهٔ اداره کشور داشت، در دفاع از کیان ایران و اعتراض به این تجاوز تردیدی به خود راه نداد. همراهی مردم با حاکمیت، همهٔ تحلیلگران داخلی و خارجی را به تحسین واداشت. منطق ملت ایران در این هماوردی با غرب و اسرائیل متجاوز، پایداری و تداوم ایران بود که می‌تواند کیان ایران را در برابر هر تجاوزی حفظ کند. تجربهٔ جنگ دوازده‌روزه نشان داد که ایران همانند ایام دفاع مقدس تنهاست و تنها متحد راهبردی او ملت آگاه و فهمیم است که این سرزمین را

امریکا با هدف برقراری نظم جدید خاورمیانه‌ای پس از نابودکردن کشور عراق، به بهانهٔ مقابله با طالبان و بنیادگرایی مذهبی، این‌بار به افغانستان حمله کرد و کشور و مردم افغانستان را نیز نابود کرد و بدون گرفتن نتیجهٔ دلخواه و مطلوب، مجبور شد خاک این کشور را ترک و حکومت را تقدیم همان طالبانی کند که قصد نابودی‌اش را داشت.

تا بذل مال و جان حافظاند؛ بنابراین، اصلاح سیاست‌ها، رویکردها و تأمین مطالبات مردم و تقویت روح همبستگی ملی و ایستادن پشت ستون اصلی خیمهٔ ایران (مقام معظم رهبری) امری الزامی و ضروری است.

آن روز به‌یادماندنی

تهیه و تنظیم: لیلا رستمی

آن روز به یادماندنی؛ روایت حضوری ماندگار از آخرین دیدار سپهبد پاسدار شهید حسین سلامی، فرمانده کل سپاه، در جمع کارکنان مرکز سه روز قبل از شهادت

بیستم تیرماه ۱۴۰۴، روزی است که سردار حسین سلامی، فرمانده کل سپاه، برای ملاقات کاری با مدیران و کارکنان مرکز اسناد، تحقیقات و نشر معارف دفاع مقدس و مجاهدت‌های سپاه در مرکز حضور یافت؛ اما این حضور برای همه معنایی فراتر از نشست و جلسهٔ گزارش عملکرد یافت. در این روز، سرلشکر شهید سلامی علاوه‌بر مرور عملکردها و بررسی دستاوردها، همچون گذشته، با سخنان، توصیه‌ها و نگاه عمیق مدیریتی خود، افق‌های تازه‌ای پیش روی کارکنان مجموعه گشود.

با نهایت تأسف، فقط چند روز پس از این دیدار، ایشان به فوز عظیم شهادت نائل آمدند و آن جلسه، به خاطره‌ای ماندگار و ارزنده برای مجموعهٔ سازمانی مرکز اسناد، تحقیقات و نشر دفاع مقدس تبدیل شد؛ خاطره‌ای که یادآور دغدغه‌ها و دلسوزی‌های فرمانده‌ای عالی است و درعین‌حال، یادآور مسئولیت‌هایی که بر دوش همهٔ دلسوزان دفاع مقدس سنگینی می‌کند.



آنچه در آن روز گذشت

جلسه با حضور مدیران گروه‌های گوناگون مرکز آغاز شد و هریک از آنان، گزارشی از وضعیت، عملکرد، مشکلات و برنامه‌های پیش رو ارائه کردند. شهید سرلشکر سلامی با حوصله، دقت و نگاه موشکافانه، شنوندهٔ سخنان مدیران بود. آنچه این جلسه را از نشستی اداری و ارائهٔ گزارش رسمی فراتر برد، سخنان و توصیه‌های ایشان در خلال گزارش‌ها، با توجه به شناخت عمیق از موضوعات، خطاب به مدیران و کارکنان هر گروه بود؛ توصیه‌هایی که اکنون، بیش از هر زمان، ارزش و معنایشان آشکار شده است.

رهنمودهایی که چراغ راه ماندند

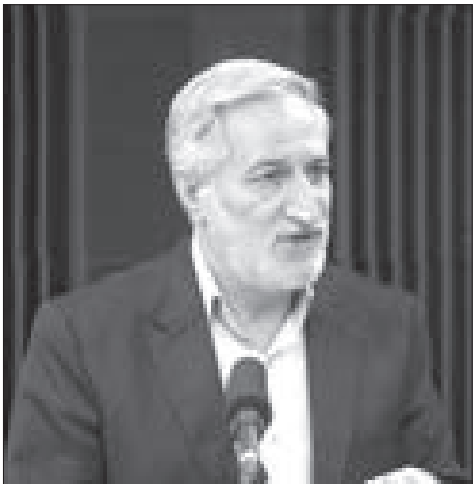
• گزارش گروه نظامی

ابتدا، آقای دکتر اکبر رستمی، مسئول گروه نظامی مرکز، گزارشی از فعالیت‌های این گروه ارائه کرد و یادآور شد که گروه نظامی ۴۲۰ پروژهٔ تحقیقاتی تعریف کرده است که بسیاری از آنها به اتمام رسیده و منتشر شده است و تعدادی دیگر نیز درحال انجام است. سردار سلامی پس از استماع این گزارش این نکته را یادآوری کرد:

این پایان راه نیست؛ چون بالاخره شما این ۴۲۰ [پروژه] را تمام می‌کنید، بعدازآن، باید یک مسیر جدید، یعنی یک راه جدید [پیدا کنید.] تا از حرکت نایستید و در اینها متوقف نشوید.

• گزارش گروه مطالعات فرهنگی و اجتماعی

سپس، آقای حسن علائی فعال، مسئول گروه مطالعات فرهنگی و اجتماعی، با اشاره به نقش مردم در جنگ اظهار کرد که دفاع مقدس با راهنمایی‌های امام و پشتیبانی و حمایت مردم به نتیجه رسید. در ادامه نیز توضیح داد که ایشان و همکارانشان در این گروه می‌کوشند ابعاد اجتماعی و فرهنگی دفاع مقدس را منعکس کنند. سردار سلامی دراین‌باره گفت:



حسن علایی فعال، مدیر گروه مطالعات فرهنگی و اجتماعی

شما در بخش اجتماعی فرمودید مثلاً کارکرد اقشار و کارگران و مهندسان و پزشکان و... [را منعکس می‌کنید]، در بُعد فرهنگی چه پروژه‌هایی دارید؟ چون فرمودید [گروه] مطالعات فرهنگی - اجتماعی [هستید]. فکر می‌کنم فرهنگیان، معلمان [یک] قشر هستند. بازتاب‌ها و پیامدهای فرهنگی جنگ، اینکه جنگ چه تأثیری در تکوین فرهنگ جدید ما داشته، مهم است.

همین فرهنگ مقاومتی که امروز می‌بینید، در جامعهٔ ما جریان دارد و آستانه‌ها و حدود تحول ملی در موضوعاتی مثل تحریم بالاست. اینها همه ریشه در توسعهٔ فرهنگی دارد که دفاع مقدس ایجاد کرد؛ یعنی یک جنگی که به‌لحاظ زمان، [آن را] طولانی‌ترین جنگ قرن بیستم نام‌گذاری کردند یا ازلحاظ نابرابری قدرت، جزء نابرابرترین جنگ‌هاست، بالاخره در آن زمانی اتفاق افتاده که جلوه‌ای از شخصیت جنگ‌های مدرن را در خودش داشته. آرایشات سیاسی، آرایشات خیلی قدرتمندی بوده و بعد، ایران توانسته در این فضا ایستادگی کند، از جنگ غالب بیرون بیاید.

این چه فرهنگی [است؟] آن فرهنگی که می‌گوییم «فرهنگ عاشورایی». به نظرم می‌رسد اگر بتوانیم یک‌جوری آن تمایزاتی که بین جبههٔ اسلام و جبههٔ مقابل ازلحاظ فرهنگی [به وجود آمد، مشخص کنیم]، این خطوط تمایز فرهنگی و نقش تاریخ تحولات جنگ یا پیامدهای آن در تثبیت عناصر فرهنگی جامعهٔ ما بعد از جنگ و تأثیراتش در فرهنگ مقاومت بعد از جنگ، خیلی مهم است. ما حتی بعد از جنگ، دقیقاً متأثر از فضای جنگ زندگی می‌کنیم؛ یعنی این جنگ امتداد تأثیراتش در تثبیت استقلال ملی، مقابله با تهدید، گسترش راهبردهای نفوذ، همهٔ اینها واقعاً جنگ و دفاع مقدس در آن تأثیر فوق‌العاده قوی داشته است. اینجا [در گروه شما]



جاهایی این [مطالب و موضوعات باید] نگاشته شود؛ یعنی جنگ پدیدهٔ متوقف‌شده‌ای در تاریخ وقوعش نیست که بگوییم این جنگ در هشت سال اتفاق افتاد، متوقف و تمام شد. ما دقیقاً همین الآن که داریم می‌جنگیم، امتداد همان [دفاع مقدس] است. هیچ فرقی واقعاً نکرده. آرایش همان است؛ ولی خب حالا سرزمین‌ها تغییر کرده، فناوری‌ها تغییر کرده، تغییراتی به وجود آمده؛ ولی درحقیقت، ماهیت این مقاومت و این مبارزه تغییر خاصی نکرده. جابه‌جایی‌هایی در جغرافیا اتفاق افتاده؛ اما در هدف‌های سیاسی، کماکان ما خیلی تغییر نمی‌بینیم. در آرایش‌های سیاسی و نظامی، کماکان تغییرات خیلی قوی نیستند. البته یک تغییراتی هست؛ ولی محورهای اصلی [همچنان پابرجاست]. یک‌طرف این منازعه ما هستیم و طرف دیگر و محور اصلی‌اش امریکا. این، همین‌جور ثابت، باقی مانده و شاید برای مدت طولانی ادامه پیدا کند. ما کشوری هستیم که نوع مبارزه‌مان با قدرت‌ها با کشورهای دیگر فرق می‌کند. فرض کنید مثلاً روسیه با امریکا شاید نبرد ژئوپلیتیک داشته باشند، چین با امریکا نبرد تعرفه‌ها و نبرد ژئوپلتیک بر سر تایوان دارند. این جنگ‌ها ممکن است تمام بشود. دراین‌صورت، اینها باهم دوست می‌شوند. نبرد ما ماهیتی است؛ یعنی برای آنها جنگ و دشمنی باهم شروع می‌شود و باهم تمام می‌شود؛ اما برای ما خیلی فرق می‌کند؛ برای ما ممکن است جنگ تمام شود، اما دشمنی تمام نمی‌شود؛ چون این جدال،



اعتقادی است. الآن شما [ببینید] هیچ‌وقت روسیه با امریکا به این دلیل که امریکا یک کشور مستکبر ظالم است، مبارزه نمی‌کند. اصلاً از این مفاهیم استفاده نمی‌کنند؛ اما شما می‌گویید ما با استکبار می‌جنگیم. اصلاً جنگ ما غیرازآن مبانی اعتقادی، منطق دیگری ندارد. ما که نبرد اقتصادی با امریکا نداریم. درست است در تحریم هستیم، ولی تحریم، ماهیت نبرد نیست. دقت می‌کنید! بخشی از مکانیک نبرد است، فیزیک نبرد است. آن نبرد اصلی این است که ما می‌گوییم این ظالم است. فرض کنید مسلمان‌ها را به اسارت گرفته، استعمار می‌کند، می‌خواهد در دنیای اسلام سلطه ایجاد کند، ناامنی ایجاد می‌کند، می‌خواهد تغییر ایجاد کند؛ به همین دلیل، با او می‌جنگیم. حالا در جنگ اخیر ما با امریکا، فرض کنید توافق هسته‌ای هم حاصل بشود، ما باز دشمنی‌مان تمام نمی‌شود. این ریشه در دفاع مقدس دارد.

● گزارش مشاور ریاست مرکز

در ادامه، آقای یدالله ایزدی، مشاور ریاست مرکز و نویسنده و پژوهشگر دفاع مقدس، دربارهٔ نقش راویان در روند شکل‌گیری مرکز و ثبت و ضبط تاریخ جنگ هشت‌ساله گزارش مبسوطی ارائه کرد و درخصوص اهمیت تاریخ‌نگاری جنگ توضیحاتی داد. سپس سردار سلامی اظهار کرد:

فکر کنم کاری که شما در طول جنگ کردید، اصلاً تجربهٔ مشابهی در دنیا ندارد؛ شاید مقداری برگرفته از تاریخ صدر اسلام باشد - تاریخ عاشورا که پیوسته روایت شده است - ولی در تاریخ متعارف جهان، چنین سازماندهی‌ای وجود ندارد؛ روایت در دل حادثه و جنگ.

آقای شریف، به نظرم یک تاریخ شفاهی برای خود راویان بگذارید؛ چون این راوی‌ها، غیر از آن چیزی که در دفترچه‌هایشان هست و در نوارهایی که ضبط کردند، چیزی در سینه‌های خودشان هست، واقعیت‌هایی را دیده‌اند که شاید نتوانستند بنویسند یا نشده ضبط بشود. خود اینها به نظرم می‌رسد که هرکدام کم‌کم یادشان می‌رود، سن‌ها دارد بالا می‌رود [با لبخند]. آقای مختاری [راوی پیش‌کِسوت فرماندهان عالی دفاع مقدس] هیچ فرقی نکرده. من الآن بیست‌سالی هست که خیلی کم آقای مختاری را دیده‌ام؛ همان‌جوری مانده‌اند.


یدالله ایزدی، مشاور رئیس مرکز

فقط کافی است درک کنیم با گذشت زمان، ارزش نوشتن دربارهٔ دفاع مقدس کم نمی‌شود؛ یعنی زمان که عبور می‌کند، این ارزش، میرا و مستهلک نمی‌شود، ثابت است. شاید هم گاهی وقت‌ها آدم فکر می‌کند ارزش آن بیشتر می‌شود. هرچه تاریخ را فراموش کنی، بی‌تأثیر می‌شود، هرچه زنده نگهش داری، پرتأثیر است. بعضی‌ها تاریخ را مربوط به گذشته می‌دانند؛

درحالی‌که تاریخ حقیقت زنده‌ای است که حرکت می‌کند و حیات دارد. واقعه‌ای که در گذشته اتفاق افتاده تأثیراتش می‌تواند همیشه باشد. یعنی شما نگاه کنید، این ایران با این جغرافیایی که دارد، متأثر از جنگ‌هایی است که در چند سدهٔ قبل اتفاق افتاده. آن تأثیراتش همیشه هست، یا فرهنگی که از خودش به جای می‌گذارد. گاهی وقت‌ها دیده‌اید ما با بعضی کشورها درگیر می‌شویم، یک‌دفعه تاریخ گذشته را به رخ می‌کشیم یا [آنها به رخ ما] می‌کشند. جاهایی [تاریخ گذشته] خودش را نشان می‌دهد؛ ولی دفاع مقدس خیلی فرق می‌کند؛ چون حرکتی اعتقادی بوده. درواقع، تصویری مثل عاشوراست. مثل عاشورا باید همین‌جور زنده بماند. ما خیلی در این یادواره‌ها و کنگرهٔ شهدا که می‌گذارند، به استان‌ها و شهرها می‌رویم. مردم به‌معنای واقعی استقبال می‌کنند. هیچ جلساتی پرشورتر، زنده‌تر، پرتراکم‌تر از جلساتی که درمورد شهدا گذاشته می‌شود، نیست. این دفاع مقدس تقدس دارد. مرکز [اسناد] در این زنده نگه‌داشتن خیلی نقش دارد.

هرچه تاریخ را فراموش کنی، بی‌تأثیر می‌شود، هرچه زنده نگهش داری، پرتأثیر است. بعضی‌ها تاریخ را مربوط به گذشته می‌دانند؛ درحالی‌که تاریخ حقیقت زنده‌ای است که حرکت می‌کند و حیات دارد.

• گزارش گروه تاریخ شفاهی

پس از این بخش از سخنان سردار سلامی، آقای امیرمحمد حکمتیان، سرپرست گروه تاریخ شفاهی، گزارش خود را با ارائهٔ آماری از فعالیت‌های بخش تاریخ شفاهی آغاز کرد و گفت که به‌صورت تقریبی، نیمی از پروژه‌های تاریخ شفاهی انجام شده است. سردار سلامی نیز در توضیح اهمیت تاریخ شفاهی فرماندهان خاطرنشان کرد که باید هرچه سریع‌تر گفت‌وگو با فرماندهان انجام و تلاش برای ثبت و ضبط اطلاعات و خاطرات آنان بیشتر شود؛ زیرا همهٔ فرماندهان به سنین پیری رسیده‌اند و زمان را نباید از دست داد.

• گزارش گروه اسناد

در ادامه، آقای محمدجواد اکبرپور، مسئول گروه احیای منابع و بخش اسناد، که یکی از مهم‌ترین قسمت‌های مرکز است، گزارش خود را آغاز کرد. وی ابتدا به تداوم کار جمع‌آوری اسناد و مکتوبات جنگ اشاره کرد و سپس پیشرفت کار در سایر زمینه‌ها مانند گویاسازی اسناد و مدارک، احیای منابع، به‌کارگیری هوش مصنوعی در جست‌جوی اسناد و نرم‌افزارهای به‌کارگیری‌شده برای دستیابی به منابع را توضیح داد. سپس سردار سلامی ضمن اشاره به اهمیت اسناد جمع‌آوری‌شده در زمان جنگ، به‌ویژه نوارهای صوتی، دفاتر راویان و اسناد مکتوب، اظهار کرد:

در ابزارهای نگهداری که قبلاً بود، باید نوآوری داشته باشید، یادم هست فضاهای پاک و تمیزی درست کرده بودند که اسناد را موریانه یا حشرات یا چیزهای دیگری از بین نبرند. دراین‌زمینه اگر مشکلی داشتید، بگویید تا حل کنیم. قسمتی که به سپاه مربوط می‌شود، ابلاغ می‌کنیم که همه کمک کنند حداقل یک نسخه از اسناد دستتان باشد. آنهایی که خارج از محیط سپاه هست، مثل سازمان‌ها، ادارات، وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های مختلف، یا مردم معمولی که اسنادی دارند،


محمدجواد اکبرپور بازرگانی مسئول گروه اسناد

مثل وصیت‌نامهٔ شهدا، باید مدام فراخوانی زده بشود، مشوق‌هایی هم داده شود. [با] ادارات هم می‌توانیم مکاتبه کنیم. پیگیر بشوید همه را جمع‌آوری کنیم.

ثبت و ضبط مجاهدت‌های سپاه پس‌از دفاع مقدس، ساختار می‌خواهد. بدون سازماندهی نمی‌شود؛ یعنی یا باید در سپاه ساختار مستقلی تشکیل بدهیم یا در درون همین مرکز، مجموعه‌ای را ایجاد کنیم که از مجموعهٔ دفاع مقدس هم انرژی نگیرد؛ یعنی به تاریخ‌نگاری و تجربه‌نگاری جنگ هشت‌ساله ضربه نزند. بعضی از دوستان معتقد بودند که این مرکز اسناد اختصاصاً برای دفاع مقدس بماند. اگر می‌خواهید روی مجاهدت‌های سپاه کار کنید، باید یک سازمان جدا ایجاد کنید تا بیاید با نیروهای سپاه مرتبط بشود. [البته] کمی سخت است؛ چون برخی از فعالیت‌ها هنوز جنبهٔ طبقه‌بندی و محرمانه‌بودنش را حفظ کرده است. طبقه‌بندی خیلی مانع این کار است. در بخش جذب نیرو و تغییر عضویت نیروها هم آقای شریف پیشنهاد بدهند، بدهیم نیروی انسانی کارهایشان را انجام بدهند. از تجهیزات سخت‌افزاری، سرورها و هر چیز فنی که نیاز دارید، برآوردی به ما بدهید که ان‌شاءالله آقای فدوی زحمت بکشند و دنبال کنند تا تهیه شود.

● گروه روزشمار جنگ ایران و عراق

سپس آقای محمدعرفان کریمی، مدیر گروه روزشمار جنگ ایران و عراق، گزارش خود را با سرمایه‌گذاری درزمینهٔ تولید روزشمارهای جنگ، که سال‌ها پیش افرادی مانند مرحوم دکتر هادی نخعی انجام دادند، آغاز و به انتشار بیش از چهل جلد از این مجموعه اشاره کرد. سپس سردار سلامی با اشاره به اینکه روزشمارها یکی از منابع اصلی و دست‌اول در حوزهٔ جنگ ایران و عراق هستند، افزود:

روزشمارهای جنگ خیلی منابع غنی و باارزشی هستند. یادم هست آن موقع که ما [در معاونت] عملیات بودیم، مرکز هم زیرمجموعهٔ معاونت عملیات بود، فکر کنم ۵۷تا روزشمار بود، الآن ۸۰ جلد روزشمار تعریف شده. بعضی‌هایش هم به نتیجه رسیده بود. خیلی منابع باارزشی بودند. این تولید تقریباً تمام جنگ را توصیف می‌کند؛ بین‌المللی، سیاسی، نظامی، عملیاتی، اجتماعی، همهٔ جنبه‌های جنگ را در خودش دارد. ان‌شاءالله اسناد ما هم به زبان‌های انگلیسی، فرانسه و عربی ترجمه شود. الآن هوش مصنوعی آمده و ترجمه آسان شده است. ما خودمان بعضی وقت‌ها

می‌رویم تاریخ دفاع مقدس را از زبان آنتونی اچ کُردزمن مطالعه می‌کنیم؛ درحالی‌که کتاب‌های خود ما که گنجینه‌های دقیق و کامل هستند اگر به زبان انگلیسی ترجمه بشوند یا به زبان عربی - حالا به زبان انگلیسی پرمخاطب‌تر و جهانی‌تر هست و همین‌طور زبان عربی و فرانسه - این خیلی ارزشمند است. اگر هم خریدارهایش کم باشد، آنهایی که استفاده می‌کنند، آدم‌هایی هستند که خود آنها دوباره تأثیرگذارند؛ یعنی به مسائل ضریب می‌دهند. این روزشمار انقلاب است؛ منتها در آن موقع چون جنگ برجسته‌ترین حادثهٔ انقلاب بود، خودبه‌خود جنگ در آن برجسته می‌شود؛ ولی واقعیتش این است که محتوایِ کل انقلاب است. همهٔ تحولات را دارد؛ تحولات سیاسی، انتخابات، حادثهٔ مربوط به گروگان‌ها، نفت‌کش‌ها - حالا آن‌هم بخشی از جنگ است، ولی اقتصاد جنگ را دارد - روابط بین‌الملل را در زمان جنگ تشریح می‌کند، سیاست قدرت‌ها را بیان می‌کند. خیلی خوب است. البته خوب هم تدوین می‌شود. بچه‌هایی هم که [این کتاب‌ها را] کار کرده‌اند، بچه‌های ماهری هستند.

روزشمارهای جنگ خیلی منابع غنی و باارزشی هستند. این تولید تقریباً تمام جنگ را توصیف می‌کند؛ بین‌المللی، سیاسی، نظامی، عملیاتی، اجتماعی، همهٔ جنبه‌های جنگ را در خودش دارد.

● سردبیر فصلنامهٔ *کیان ایران*

در بخش بعدی، آقای مجید مختاری، سردبیر فصلنامهٔ *کیان ایران*، ابتدا به اهمیت راه‌اندازی مجموعهٔ بخش جنگ دفتر سیاسی سپاه پاسداران و بعدها مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ اشاره کرد و اهمیت تاریخ‌نگاری جنگ را یادآور شد. سپس ارتباط میان وجود اسلام و واقعهٔ کربلا را توضیح داد و به این جمله از امام خمینی(ره) اشاره کرد که «محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است.» وی با بهره‌گیری از این جمله بیان کرد که این ارتباط، بین انقلاب اسلامی و دفاع مقدس نیز وجود دارد و ما می‌توانیم به جرئت ادعا کنیم که اگر دفاع مقدس نبود، چیزی از انقلاب اسلامی باقی نمی‌ماند. وی در پایان صحبت‌های خود گفت که اندیشهٔ نظامی در ایران با دفاع مقدس به بلوغ رسید.

سردار سلامی ضمن تأیید سخنان آقای مختاری این خاطره را ذکر کرد که ارتباط مستقیمی با اندیشهٔ نظامی داشت.

یک‌بار با آقای مختاری به مقابل دانشگاه تهران رفتیم. می‌خواستیم کتاب بگیریم. ایشان [مسئولیت] گروه مطالعات جنگ دورهٔ عالی جنگ را به عهده داشت. ما یک درس راجع‌به اندیشه‌های نظامی داشتیم. یک کتاب را دیدیم [که روی جلد آن] نوشته بود: «اندیشه‌های نظامی». آقای مختاری ذوق‌زده شد و خیلی خوشحال رفت؛ [ولی] با ناراحتی بیرون آمد. دیدیم دست‌خالی است. گفتیم: «چیه، چه شد؟» گفت: «اندیشه‌های نظامی [نبود]؛ اندیشه‌های نظامی گنجوی است!» [خندهٔ حضار]

خداوند در پایان جنگ، به برکت خون شهدا هرچه می‌خواستیم، به ما داد. خداوند به ما فرصتی داد تا خودمان را پیدا کنیم و خودمان را در حد و اندازهٔ مواجهه با این قدرت‌ها، در دفاع مقدس قوی

کنیم؛ وگرنه امریکا چندین‌بار به ما حمله می‌کرد؛ ولی دفاع مقدس ما را محکم کرد و هم ادبیات جنگ، هم ابزارهای جنگ، هم قواعد جنگ و هم تاریخ را ساخت؛ چون خود این جنگ و رفتار مردم در جنگ بزرگ‌ترین عنصر بازدارندگی کشور است. وقتی در دفاع مقدس کشور از خود تاب‌آوری نشان داد، آنها متوجه شدند که ایران شکست‌ناپذیر است؛ چون می‌دانستند این صحنه آن‌طرفش چقدر قدرتمند است؛ مثلاً امریکای آن زمان که پشت صحنه بود، مثل امریکای الآن نبود؛ یک امریکای فوق‌العاده قدرتمند بود. آن موقع، ۴۰ درصد قدرت اقتصادی جهان را داشت، الآن ۲۰ درصد قدرت اقتصادی جهان را دارد. آن موقع، از جنگ‌های خودش پیروز بیرون آمده بود، جهان را تقسیم کرده بود؛ یعنی برترین قدرت پیشرفتهٔ جهان بود، شوروی هم کنارش بود. شوروی به‌لحاظ نظامی بیشتر عراق را تقویت می‌کرد، امریکا ازنظر سیاسی و اطلاعاتی به صدام کمک می‌کرد. انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها هم بودند، آلمانی‌ها هم بودند، اتریشی‌ها بودند، کل اروپا صدام را تقویت و حمایت می‌کرد. دوستانی که در جنگ بودند، مخصوصاً دوستانی که در کلیت جنگ واقعاً نقش داشتند و شاهد این ماجراها بودند، به نکتهٔ آقای مختاری واقف‌اند. آقای مختاری درست می‌گوید، اگر دفاع مقدس نبود، انقلاب هم نبود. من چندین جا هم گفته‌ام که اگر عاشورا نبود، اسلام نمی‌ماند. اسلام به‌خاطر عاشورا مانده. اگر دفاع مقدس نبود، انقلاب نیز نمی‌ماند. این را می‌توانید همه‌جا به‌صورت واقعی بگویید و قابل‌دفاع هم هست. واقعاً ما همین الآن، الآن که داریم می‌جنگیم، همهٔ تکیه‌گاهمان همان دفاع ماندگارمان است. این دفاع مقدس مثل زیربنای ساختمان است؛ پی ساختمان هرچه قوی باشد، شما هرچه روی آن طبقات بگذارید، می‌ماند و



مجید مختاری، سردبیر فصلنامه کیان ایران

تحمل دارد. مقاومتی که الآن ما داریم، طبقه‌ای است که روی این پایهٔ ساختمان، فندانسیون و زیربنا، گذاشته شده است. دفاع مقدس، کشور را از حالت ژله‌ای درآورد، مستحکم کرد، صلب کرد، الآن کشور ستون دارد؛ یعنی ساختمان کشور را ازلحاظ مقاومت، ایستادگی، صبر، تحمل و قدرت مستحکم کرد. ما هرچه الآن قدرت داریم، امتداد دفاع مقدس است، ادامهٔ آن است. امروز اگر موشک داریم، از آن نقطه شروع شد. اگر شناورهای تندرو داریم، از آن نقطه شروع شد. درست است شناور تندرو ما مثلاً اگر آن موقع ۳۰ گره می‌رفت، الآن ۱۱۰ گره می‌رود؛ اگر آن موقع با سرنشین بود، الآن بدون سرنشین است؛ اگر آن موقع، راکت۱۰۷ می‌زد، الآن موشک کوثر می‌زند که حالا ۳۰ کیلومتر، ۴۰ کیلومتر بُردش است؛ ولی اینها همه به‌مرور، در زمان، توسعه پیدا کرد و ترس ما ریخت. شاید بزرگ‌ترین تأثیر دفاع مقدس این بود که ترس مردم ایران از جنگ ریخت. اگر دفاع مقدس نبود، معلوم نیست امروز می‌توانستیم در مقابل تهدید امریکایی‌ها بایستیم.

آقای مختاری سپس افزود:

یکی از نکاتی که دفاع مقدس را استثنایی کرد این بود که در این جنگ، دنیا یک‌طرف بود و ایران یک‌طرف. در نظام بین‌الملل، پس از جنگ دوم جهانی، هر جنگی اتفاق افتاده، یک‌طرفش امریکا بوده و یک‌طرفش شوروی سابق. در دورهٔ جنگ سرد، جنگ ایران و عراق تنها جنگی بود که شوروی و امریکا در کنار عراق علیه ایران بودند؛ یعنی کشورهای شرق و غرب در کنار امریکا و شوروی به حمایت از عراق پرداختند که ایران را شکست بدهند؛ اما جنگ مردمی ما با فرماندهان بزرگی مانند باکری، خرازی، زین‌الدین، محسن، رشید، رحیم و... توانست در مقابل آنها مقاومت کند و پیروز میدان باشد؛ یعنی رزمندگان ما نگذاشتند ارتش عراق به اهدافش دست یابد. دفاع مقدس در دورهٔ نظام دوقطبی یک استثنا بود. ما در نشریه، ابتکار جدیدی را آغاز کرده‌ایم که «جنگ به روایت راویان» است که می‌تواند خیلی جذاب باشد. ابتکار دیگر، انتقال تجربهٔ زیستهٔ فرماندهان در جنگ است؛ یعنی جلسه‌ای با یک فرمانده خواهیم داشت و وی توضیح می‌دهد که چگونه از یک نیروی رزمی داوطلب به یک فرمانده بزرگ تبدیل شد که بسیجی‌ها برای او سر و دست می‌شکستند. این تجربه می‌تواند در جنگ‌های بعدی مددکار توان دفاعی و رزمی ما باشد.

جنگ پدیدهٔ متوقف‌شده‌ای در تاریخ وقوعش نیست که بگوییم این جنگ در هشت سال اتفاق افتاد، متوقف و تمام شد. ما دقیقاً همین الآن که داریم می‌جنگیم، امتداد همان [دفاع مقدس] است.

سردار سلامی سخنانش را این‌طور ادامه داد:

بله، همین‌طور است. واقعاً دفاع مقدس یک استثنا بود. امروز هم با وضعیتی مشابه روبه‌رو هستیم. رئیس‌جمهور امریکا واضح می‌گوید بمبارانتان می‌کنم. واضح؛ یعنی اصلاً خجالت هم نمی‌کشد یک‌خرده با استعاره این را بگوید. می‌گوید: "آقا، یا بپذیرید یا بمب می‌زنم، بمباران می‌کنم." واقعاً اگر دفاع مقدس نبود، ما عین‌الاسد را نمی‌توانستیم بزنیم؛ اگر دفاع مقدس نبود، اتفاقات سال‌های اخیر را در خلیج فارس و جاهای دیگر نمی‌توانستیم رقم بزنیم؛ در منطقه نفوذ کنیم؛ با امریکایی‌ها بر سر تغییر جغرافیای سیاسی منطقه رقابت کنیم. این دفاع مقدس

دقیقاً جاری است؛ یک حقیقت جاری. من می‌خواهم بگویم مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس بزرگ‌ترین خصوصیتش جاری‌کردن دفاع مقدس است؛ تفکر، باور، اعتقاد. ما هنوز با خانواده‌های شهدای آن زمان ملاقات داریم، در یادمان‌ها می‌رویم. [شهدا] زنده هستند، واقعاً زنده هستند و همین‌ها ما را نگه داشتند. این شهدا مستحکم ما را نگه داشتند. خیلی حجت‌های قوی‌ای هستند. ما نمی‌توانیم از اینها بگذریم. درست است که اینها الآن در دل زمین زیر خاک هستند، از لحاظ ظاهری، ولی واقعاً روحشان کار می‌کند، وجودشان کار می‌کند.

جنگ به روایت راویان شاید قشنگ‌تر باشد. فرمانده گاهی وقت‌ها ملاحظه دارد، از خودش نمی‌تواند تعریف کند، گاهی وقت‌ها ممکن است تعریفی بکند که دیگران خوب برداشت نکنند؛ ولی راوی از یک موضع بی‌طرفی وقایع‌نگاری می‌کند. [روایتش] خیلی می‌تواند جذاب باشد.

● گزارش رئیس مرکز

در ادامه، سردار سرتیپ پاسدار رمضان شریف، رئیس مرکز اسناد، تحقیقات و نشر معارف دفاع مقدس و مجاهدت‌های سپاه، ضمن تقدیر و تشکر از زحمات مدیران و کارکنان مرکز که با همهٔ توان در خدمت مأموریت‌های مرکز تلاش می‌کنند، توضیح داد که در هشت ماه گذشته، تلاش شده است همهٔ تولیدات قسمت‌های گوناگون که بالای بیست درصد پیشرفت داشته‌اند، به سرانجام برسند. پروژه‌های تحقیقاتی را که کمتر از بیست درصد کار شده بود نیز فعلاً متوقف کرده‌اند تا تکلیف آنها روشن شود. نشریهٔ مرکز که به دلایلی متوقف شده بود، با کمک راویان و مسئولان قدیمی مرکز راه‌اندازی شده است. همچنین توسعهٔ مأموریت‌های مرکز که با تأکید فرمانده سپاه آغاز شده، دنبال می‌شود تا ساختاری مناسب بیابد.


سردار رمضان شریف، رئیس مرکز اسناد، تحقیقات و نشر معارف دفاع مقدس و مجاهدت‌های سپاه

سردار شریف یادآور شد که برخی فعالیت‌های موازی در سایر مجموعه‌های سپاه انجام می‌شود که جزء مأموریت‌های اصلی مرکز است. باید تکلیف این کارها روشن شود؛ یا مرکز آنها را انجام دهد یا آن مجموعه‌ها؛ چراکه تداوم این وضعیت، اتلاف زمان و هزینه است که با تدابیر فرماندهی سپاه همخوانی ندارد.

پس از صحبت‌های همهٔ مسئولان گروه‌ها و ریاست مرکز، فرمانده سپاه صحبت کرد و ابتدا در پاسخ به سخنان سردار رمضان شریف گفت:

بسم الله الرحمن الرحیم. ابتدا از همهٔ برادران که در مرکز اسناد زحمت می‌کشند تشکر می‌کنم. من به‌شدت مخالف کارهای موازی و تکراری

هستم. تأکید می‌کنم دیگران کارهایی که شما می‌کنید، نکنند. شما دایرهٔ کارتان را کامل کنید. اگر کسی باید انجام ندهد، شما نیستید، دیگران هستند؛ یعنی اگر شما دیدید جایی یکی دارد کاری را انجام می‌دهد، نگویید ما نمی‌کنیم. نه. مرکز چون نهادی اختصاصی است، مرجع است. نمی‌تواند ناقص کار کند. شما اصلاً کاری به کار آنها نداشته باشید. اگر جایی کارهای این شکلی دیدید، یا خودتان تذکر دهید یا به ما بگویید راهنمایی‌شان کنیم. می‌شود نشستی گذاشت، آنها بیایند انتشارات و خروجی‌ها و محصولات شما را ببینند که هوس نکنند کارهای تکراری انجام بدهند؛ ولی شما از کارهایتان کوتاه نیایید.

باید رویداد برگزار کنید؛ مثلاً رونمایی از کتاب‌ها یا مثلاً بعضی همایش‌ها در محیط‌هایی برگزار بشود که رسانه‌ها آنها را بازتاب دهند؛ در باغ‌موزهٔ دفاع مقدس یا در سالن همایش‌های صداوسیما یا در جاهای دیگر. رسانه‌ها را هم دعوت کنید.

به نظرم، اگر رویدادسازی کنید، مثل دعوت از اساتید تاریخ دانشگاه‌ها، کارتان می‌تواند گسترده‌تر شود. شما می‌توانید به‌جای اینکه بیست نفر دعوت کنید، هزار نفر از اساتید دانشگاه‌ها را به همایشی دعوت کنید، بعد خودتان و آثارتان را معرفی کنید. به نظر من، بخشی [از فعالیتتان] رویدادسازی باشد، بخشی هم [در حوزهٔ انتشارات؛ مثل] اهدای این کتاب‌ها به مراکز علمی و پژوهشی. بالاخره راه‌هایی وجود دارد. نقش اساتید را در فعالیت‌هایتان پررنگ کنید.

رئیس‌جمهور امریکا واضح می‌گوید بمبارانتان می‌کنم. واضح؛ یعنی اصلاً خجالت هم نمی‌کشد یک‌خرده با استعاره این را بگوید. می‌گوید: "آقا، یا بپذیرید یا بمب می‌زنم، بمباران می‌کنم."

انفجار اسکلهٔ البکر واقعاً پدیده‌ای علمی - فنی است. هنوزم که هنوز است، وقتی داستانش را تعریف می‌کنی، [شگفت‌زده می‌شوی] ازلحاظ علمی چه‌جوری اینها فشار داخل لوله‌ها را اندازه‌گیری کردند و با پمپ این فشار را به چند مگاپاسگال[1] رساندند! خود این اصلاً عملیاتی بی‌نظیر است. آقای سرداری[2] هنوز هست. خیلی کم معرفی شده است. هیچ‌کس نمی‌داند [در این عملیات چه‌کار کردند]. اساتید دانشگاه، دانشجوها اگر بدانند، واقعاً شگفت‌زده می‌شوند، چون من خودم فنی تحصیل کردم، می‌فهمم این کاری که اینها انجام دادند چقدر بزرگ و استثنایی است.

حضورتان در نمایشگاه بین‌المللی کتاب خوب است. اگر کتاب‌هایتان به زبان‌های خارجی ترجمه شود، می‌توانید در نمایشگاه‌های خارجی هم حضور پیدا کنید. حضرت آقا کتاب‌های دفاع

۱. واحد فشار که برابر با یک‌میلیون پاسگال یا نیوتن بر متر مربع است.

۲.جمشید سرداری کرمانی متولد فروردین ۱۳۱۹، فوق‌لیسانس مکانیک (سال ۱۳۴۳) از دانشگاه پلی‌تکنیک (امیرکبیر) و ساکن اهواز، در طول دوران دفاع مقدس، مدیرعامل سازمان آب‌وبرق خوزستان، طراح و مبتکر طرح دفاع آبی در شورای‌عالی دفاع، مدیرعامل شرکت ملی گاز کشور، (سال‌های ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱)، فعال در قرارگاه کربلا، همکار حسن باقری درخصوص طرح دفاع آبی و معاون کمیتهٔ آب قرارگاه مهندسی خاتم‌الانبیا(ص) بوده و ایفای نقش کرده است.

مقدس را خیلی می‌خوانند. الآن همین خاطراتی که نوشته می‌شود، بر آنها تقریظ می‌زنند. اتفاقاً چند وقت پیش با مسئولان یکی از نیروها که در محضرشان بودیم، آنجا شروع کردند از عملیات‌های دفاع مقدس مثال‌زدن. بعضی جاها که توضیح می‌دادند، بغض و گریه کردند؛ یعنی هنوز خیلی با دفاع و بچه‌هایی که در آن شرایط بودند، نزدیک هستند.

سردار سلامی، بعد از رونمایی از سایت مرکز، نگاهش را به جمع کارکنان گرداند و با صدایی گرم و محکم صحبت‌های خود را این‌چنین ادامه داد:

اول از همه، این ایام بسیار نورانی و خجسته را خدمت همهٔ خواهران گران‌قدر و برادران ارجمند تبریک و تهنیت عرض می‌کنم. عید سعید غدیر، که عید آغاز امامت امیرالمؤمنین(ع) است و حادثه‌ای بزرگ در تاریخ بشریت و تاریخ اسلام به حساب می‌آید، ان‌شاءالله بر همهٔ شما مبارک باشد. من هم مثل همهٔ دوستانی که آمدند و از شهدای این مرکز و از کسانی که پایه‌گذاران اصلی این پدیدهٔ مبارک در مجموعهٔ نظام و سپاه بودند، یاد کردند (حاج‌آقای محمدزاده، برادر عزیزمان آقای هادی نخعی، برادر عزیزمان آقای دکتر حسین اردستانی، که رحلتشان در ایام نوروز خیلی غافلگیرکننده و خیلی غم‌انگیز بود و واقعاً آن تعصب و غیرتی که آقای اردستانی به مرکز و به نشر معارف دفاع مقدس داشت و پیگیری‌ها و تلاش‌های خیلی قوی و فداکارانه‌ای که انجام می‌داد، هیچ‌وقت از ذهن آدم نمی‌رود)، [یاد می‌کنم و] به ارواح طیبهٔ همهٔ این برادران عزیز تهیت و صلوات الهی را نثار می‌کنم و امیدوارم که خداوند آنها را رحمت کند و این هدیهٔ الهی که ان‌شاءالله الی‌الابد استوار و پایدار خواهد ماند، همیشه مثل یک عطیه و صدقهٔ جاریه‌ای موجب غفران و آمرزش



رونمایی از سایت مرکز

عزیزان باشد. خیلی امروز خوشحال هستم، یک روز بسیار بسیار خاطره‌انگیز و خوب برای بندهٔ حقیر بود که افتخار و توفیق پیدا کردم محضر خواهران و برادران گران‌قدر رسیدم. بعضی از دوستانی که در اینجا حضور دارند، همکاران بسیار صمیمی و دوستان دوره‌های دوردست ما هستند - حالا به‌لحاظ این تاریخ کوتاهی که عمر ما هست - و باهم زندگی کردیم. همان‌طور که آقای مختاری فرمودند، خاطرات خیلی خوبی باهم داریم و همدیگر را خوب می‌شناسیم. ولی من خیلی خدا را شکر می‌کنم که برادران جوان و همین‌طور خواهرانمان آمدند و این مسئولیت‌ها را به عهده گرفتند و این پرچم الحمدلله برافراشته است و این مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس و مجاهدت‌های سپاه را الحمدلله یک ساختار زندهٔ با روح می‌بینم؛ یعنی من کسالت و کم‌انگیزگی و کم‌نشاطی در وجود برادرهایی که آمدند و گزارش دادند، ندیدم. [گزارش‌ها] همه نشان می‌داد که سرحال و مهیا هستند برای اینکه این رسالت بزرگ را تا انتها پیش ببرند و مجدداً به نسل‌های بعدی ان‌شاءالله واگذار کنند. من شاید یک‌خرده ناشی‌گری کردم و حرف‌هایی که باید اینجا می‌زدم، در اثنای محاوره با دوستان گفتم. تقریباً چیزی باقی نمانده. حالا دارم جست‌وجو می‌کنم که چه بگویم. وقت شما را خیلی نمی‌گیرم، فقط می‌خواهم این نکته را عرض کنم که شخصیت کشورها واقعاً با تحولات و تاریخ شکل می‌گیرد. هیچ ملتی همین‌جوری به‌شکل عادی شخصیتش تکمیل نمی‌شود و آن عناصری که هویت یک ملت را تشکیل می‌دهند، خیلی در بقا و امتداد حیات یک جامعه تعیین‌کننده هستند. شما دیدید بعضی از کشورها اصلاً محو شدند. دیگر نامشان در جغرافیای سیاسی نیست، بعضی‌ها تجزیه شدند، بعضی‌ها اشغال شدند، بعضی‌ها آواره شدند. واقعاً شما الآن به سرنوشت سوریه نگاه کنید، به سرنوشت افغانستان نگاه کنید، به سرنوشت اوکراین نگاه کنید، عراق را نگاه کنید، خیلی از این کشورها واقعاً آسیب‌های فوق‌العاده جدی دیدند که به این سادگی ترمیم‌پذیر نیست. جنگ‌ها سرنوشت ملت‌ها را تغییر می‌دهند. اصلاً جنگ‌ها اساساً برای تغییر سرنوشت هستند؛ وگرنه فلسفه‌ای برای آغازشان وجود ندارد. آنهایی که جنگ را شروع می‌کنند، برای این شروع می‌کنند که مسیر یک کشور را تغییر بدهند، سرنوشتش را تغییر بدهند. هویتش را عوض کنند، برای ما این جنگ تحمیلی یا دفاع مقدس واقعاً آیینهٔ بسیار روشنی بود از ارادهٔ مستحکم جهانی برای تغییر سیمای جامعهٔ ما و یک رجعت دوباره به یک تاریخ سیاه. واقعاً اینها می‌خواستند ما را در زمان دفن کنند. این هویت جدید را دفن کنند. یک تشییع‌جنازه‌ای از انقلاب و نظام به عمل بیاورند و دوباره ما را به همان دوران استعمار و استبداد و آن دوران سیاهی که واقعاً هیچ چیزی غیر از تحقیر، غیر از عقب‌ماندگی، غیر از بدبختی و فلاکت نداشت، برگردانند. چون ما آن موقع هم زندگی کردیم. من دیپلمم را قبل از انقلاب گرفتم، قبل از انقلاب هم وارد دانشگاه شدم. وقتی به زندگی آن موقع جامعهٔ خودمان برمی‌گردم که من بخشی از آن بودم، هیچ‌چیزی غیر از بدبختی، فقر، عقب‌ماندگی و خودتحقیری نمی‌بینم. من دانشجوی دانشگاه بودم، وقتی وارد دانشگاه شدم، درس ماهواره می‌خواندیم که چطوری یک ماهواره را در مدار قرار می‌دهیم، چه‌جوری این ماهواره را از مدار پایین به مدار بالا می‌بریم! واقعاً تصور ما از ماهواره فقط یک مربع روی کاغذ و یک مدار بیضی بود، و زمین یک نقطه در یکی از کانون‌های این بیضی. بعد

ما این معادلات پرواز را حل می‌کردیم. خیلی هم افتخار می‌کردیم؛ ولی حتی نمی‌دانستیم که ماهواره چه شکلی است! و من هیچ‌وقت [آن را] تصور نمی‌کردم. وقتی به ما درس توربین می‌دادند، ما اصلاً نه توربین دیده بودیم، نه اصلاً تصوری از آن داشتیم و نه فکر می‌کردیم روزی بتوانیم یک دانه از این پرّه‌های توربین را طراحی کنیم و بسازیم؛ چون طراحی پرّه‌های دوربین، ظاهراً سخت‌ترین طراحی است؛ برای اینکه در هر سطح مقطعی، شکل خاصی دارد. درآوردن این شکل، ازنظر فناوری واقعاً اعجاز است. کسی هم نمی‌داند. هرچه که ما روی کاغذ می‌دیدیم، برایمان یک رؤیای دست‌نیافتنی بود! با این وضع زندگی کردیم. خب [رژیم صدام با همراهی قدرت‌های جهانی با تحمیل] این جنگ آمده بود تا ما را دوباره [به گذشته] برگرداند، کشور ما را یا تجزیه کند یا تسلیم کند و در جغرافیای سیاسی جهان نقش جدیدی مثلاً به جمهوری اسلامی [بدهد]. برای ما نقش مستقل قائل نبودند. هنوز هم دنبال این هستند که این اتفاق نیفتد. استقلال ایران برای دولت‌های بزرگ قابل‌تحمل نبود و نیست؛ چون مدلی را تولید می‌کرد که اگر این مدل تکثیر می‌شد، کلاً بساط سلطهٔ اینها در بخش‌های مهمی از جهان، خصوصاً جهان اسلام برچیده می‌شد. هنوز هم که هنوز است، بر سر اینکه ایران مدل نشود، یعنی ایران الگو نشود، هنوز با ما جنگ دارند.



جنگ اصلاً تمام نشده. شما بیشتر درگیر دفاع مقدس هستید، ما بیشتر درگیر جنگ جاری هستیم؛ یعنی بیشتر ذهنمان درگیر واقعیت‌های امروز است. این را می‌بینیم که مثلاً امریکایی‌ها دارند همهٔ قوای نظامی‌شان را می‌آوردند توی این پایگاه‌ها می‌چینند، در دریاها آرایش می‌گیرند، روی زمین همین‌طور و بعد اعلام می‌کنند، ضرب‌العجل تعیین می‌کنند، می‌گویند اگر تا چهل روز دیگر، تا دو ماه دیگر توافق نکنید، مثلاً ما می‌زنیم؛ یعنی جنگ واقعی است. همهٔ صحنه‌های این جنگ جریان دارد برای اینکه سرنوشت ما را تغییر بدهند. هنر دفاع مقدس این بود که اجازه نداد سرنوشت کشور ما تغییر کند؛ یعنی مسیر را نتوانستند تغییر بدهند. امام محکم ایستاد و گفت بیست سال هم طول بکشد، ما ایستاده‌ایم. کِی این را گفت؟ زمانی‌که ما در ضعیف‌ترین موقعیت بودیم؛ یعنی زمانی‌که ژنرال ضیاءالحق و هیئت‌های میانجی صلح می‌آمدند پیشنهادهایی می‌دادند، همان موقع امام می‌گفت، ما می‌ایستیم، اگر بیست سال هم طول بکشد، ما باز هم ایستاده‌ایم. این یک عبارت است؛ اما واقعاً گاهی وقت‌ها یک عبارت نقش بزرگی ایفا می‌کند. این نقش امام هم جایی تدوین شود. شما همین یک عبارت را در نظر بگیرید یا مثلاً وقتی آمدند مهرآباد را بمباران کردند، امام فرمودند: «یک دزدی آمده سنگی انداخته و دررفته»، خب این عبارت خیلی عامیانه است، ولی واقعاً تمام سرشت مقاومت ما در این عبارات شکل گرفت و بعد مردم آمدند وارد صحنه شدند. جنگی استثنایی بود که با مردم اداره شد و با مردم پایان یافت. اگر واقعاً مردم در جنگ نبودند - آن برادر مسئولی که نقش مردم را دنبال می‌کرد [اشاره به صحبت‌های مدیر گروه مطالعات اجتماعی] - جنگ بدون مردم امکان نداشت که اصلاً به این نقاط برسد؛ این عملیات‌های بزرگ.



شاهکارهای عملیاتی و فنی و تاکتیکی و تکنیکی این عملیات [کربلای۳]، هنوز هم که هنوز است، در هیچ‌یک از جنگ‌های جدید انجام‌شدنی نیست. آن تکنیک‌ها در هیچ جنگی انجام‌شدنی نیست. آن تاکتیک‌ها آدم‌های خاصی می‌خواهد. اگر آدم‌های شجاع و شهادت‌طلب نبودند، فرماندهان نمی‌توانستند این طراحی‌ها را انجام بدهند و انجام نمی‌شد و جنگ شکست می‌خورد. شاید مثلاً بگوییم از اروند عبور شد؛ ولی این فقط با این آدم‌ها ممکن بود. [عملیات‌های] خیبر و بدر فقط با این آدم‌ها ممکن بود. [عملیات] طریق‌القدس فقط با این آدم‌ها امکان‌پذیر بود. اگر این آدم‌ها نبودند، صد سال دیگر همهٔ ابزارهای پیشرفته جهان هم بیاید، نمی‌توانند عملیات‌های طریق‌القدس و بدر را اجرا کنند. بااینکه ما رفتیم و بدون موفقیت برگشتیم، این رفت‌وبرگشت هم خودش موفقیت بود. ما فَشَل نشدیم، اصلاً فرونپاشیدیم. یک عملیات انجام دادیم، تهاجم کردیم، نشد بایستیم، برگشتیم. [برگشتمان] انصافاً شکست نبود. نمی‌شد عملیات بهتر از این صورت



بگیرد و به همین دلیل، این جنگ ازنظر تاکتیکی، منحصربه‌فرد؛ ازنظر ابزار و تجهیزات، منحصربه‌فرد؛ ازنظر طراحی عملیاتی، راهبردسازی، تأثیر سیاسی، همه‌چیزش منحصربه‌فرد است. [ازنظر] نقش معنویت، نقش ایمان، نقش دین، نقش عاشورا [منحصربه‌فرد است]. عاشورا هم نقش دارد. این بچه‌ها وقتی می‌رفتند، واقعاً جز با این تصور که دارند عاشورا را به‌نوعی شبیه‌سازی و تکرار می‌کنند هیچ حس دیگری نداشتند. و اینها می‌رفتند، وقتی شهید می‌شدند، پدر و مادرهایشان چطور جنازه‌هایشان را تحویل می‌گرفتند، با چه صبری و حلمی! لذا این دفاع مقدس فقط یک واقعهٔ تاریخی نیست؛ واقعه‌ای است که همهٔ هویت ما را آورد صاف نشان داد که اصلاً شیعه چیست! عاشورا چیست! باور ما را به عاشورا خیلی قوی کرد. باور ما را به جنگ‌های صدر اسلام، باور ما را به آن اصحابی که تنشان را به شمشیر می‌زدند، نه شمشیر را به تن، این باور را خیلی زنده کرد. بچه‌های ما هم همین‌طور بودند؛ تنشان را به تیر می‌زدند. واقعاً حرکتی که اینها در میادین مین با رگبارهای پرتراکم آتش و تیرهای رسامی که می‌آمد - حالا بین هر دوتایش، ده‌تای دیگر تیر غیررسام وجود داشت - [انجام می‌دادند] و در این باران تیر حرکت می‌کردند، زمین می‌خوردند، همدیگر را نجات می‌دادند، حرکت می‌کردند، می‌رفتند، خاکریزها را فتح می‌کردند، تکبیر می‌گفتند، این حقیقت را هیچ‌وقت تاریخ و زمان فراموش نخواهد کرد.

دو دسته تاریخ را شکل می‌دهند: یکی آنهایی که آن را می‌سازند، یکی آنهایی که نشر می‌دهند. همهٔ دفاع مقدس در این مرکز متراکم شده. همه‌اش الآن اینجاست. این کار، از خودِ جنگ شاید مهم‌تر باشد، حتماً مهم‌تر است.

دو دسته تاریخ را شکل می‌دهند: یکی آنهایی که آن را می‌سازند، یکی آنهایی که نشر می‌دهند. همهٔ دفاع مقدس در این مرکز متراکم شده. همه‌اش الآن اینجاست. این کار، از خود جنگ شاید مهم‌تر باشد، حتماً مهم‌تر است. برای اینکه ما هنوز با همان قوت می‌جنگیم. فرماندهان ما که هنوز شهید می‌شوند، آدم‌های آن زمان هستند. آقای شهید زاهدی آدم آن زمان بود، آقای نیل‌فروشان آدم آن زمان بود، قاسم سلیمانی فرمانده آن جنگ بود، آنجا تعلیم یافته بود، آنجا شخصیتش قرص و محکم شده بود. مقاومت در دفاع مقدس ریشه پیدا کرد. اگر این مقاومت را به یک شجرهٔ طیبه تبدیل کنیم، ریشه‌هایش مال دفاع مقدس است، سرشاخه‌هایش مال الآن است. هی هَرس می‌شود و شاخه می‌زند و الآن تنومند است. بنابراین، هرچه ما راجع‌به دفاع مقدس کار کنیم، برای الآن کشورمان، برای آیندهٔ نسل‌هایمان، برای ساختن این نسل‌ها کار کرده‌ایم و این کارِ خیلی پرقیمت و درخشانی است. این قطعهٔ تاریخ برای جمهوری اسلامی ایران هیچ‌وقت تکرار نخواهد شد. درخشان‌ترین قطعهٔ تاریخ اسلام و ایران است. فصل مشترکی بین اسلام و ایران، و این هیچ‌وقت تکرار نخواهد نشد. کشورها تحمل جنگ‌های طولانی و بزرگ را ندارند. هیچ‌کس با ما این مدلی نمی‌جنگد. جنگ‌ها نقطه‌ای شده؛ یک عملیات این انجام می‌دهد، بعد یک عملیات او انجام می‌دهد، بعد می‌روند مذاکره می‌کنند، دوباره می‌آیند همدیگر را می‌زنند، دوباره می‌روند مذاکره می‌کنند. آمیختگی‌ای بین جنگ، مذاکره و صلح [وجود دارد]. ما یک جنگ کامل را تجربه کردیم، کاملِ کامل: ازنظر زمان، طولانی‌ترین؛ ازنظر جغرافیا، وسیع‌ترین؛ ازنظر عمق و وسعت، جهانی‌ترین؛ ازنظر تجهیزات در زمان خودش، مدرن‌ترین. همهٔ عناصر یک جنگ کامل در دفاع مقدسمان بود و ما هنوز باید بیاموزیم و هنوز باید [آموزه‌هایش را] منتشر کنیم. این معارف، چه اندیشه‌های سیاسی جنگ، چه اندیشه‌های نظامی جنگ، چه

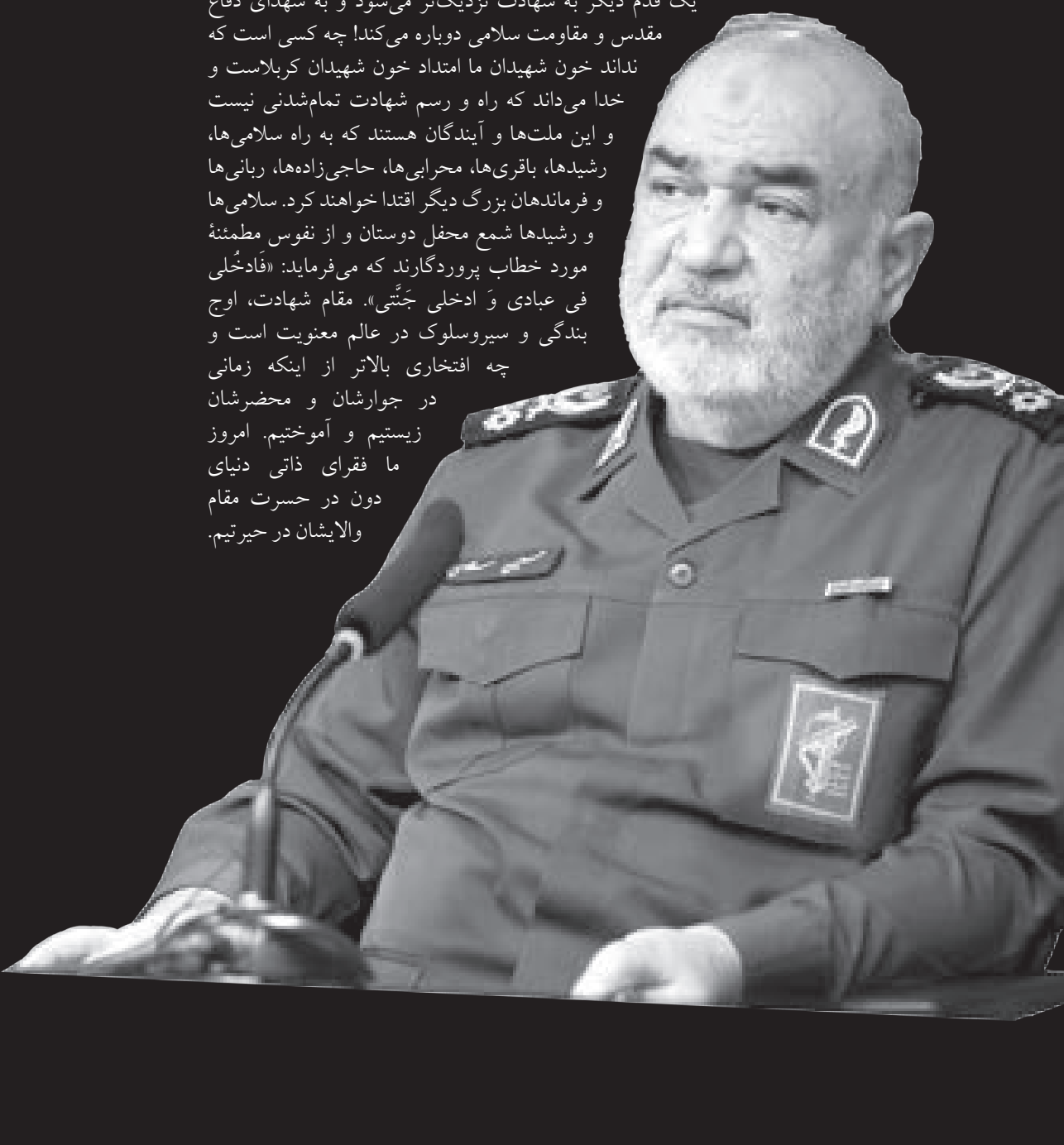
بهره‌های معنوی آن و پژواک معنوی آن، همیشه وجود دارد و من واقعاً عزیزانی را که در این مرکز با قوت با انگیزه کار می‌کنند تمجید و تحسین می‌کنم. ما هم هرچه بتوانیم، حمایت و پشتیبانی می‌کنیم که ان‌شاءالله این شجرهٔ طیبه باقی بماند و هر روز کارش را بهتر انجام بدهد. گزارش‌هایی که برادرها دادند، خیلی خوب بود. نشان می‌دهد که بالاخره مسیر حرکت مرکز مشخص است، نقشهٔ راهی وجود دارد، و همین کارها را ان‌شاءالله انجام بدهیم، کارهای



بزرگی است. نوآوری خیلی مهم است؛ هم در تجهیزاتی که الآن با آن کار می‌کنید، هم در روش‌های نشر و انتشار، هم در بخش اینکه معرفی بشویم. شناخته‌شده نیستیم. این یک نقص واقعی است. ما باید در جاهایی که باید ما را بشناسند، شناخته شویم و ان‌شاءالله اینها را منتشر کنید. از همهٔ عزیزان خیلی ممنون هستیم و تشکر می‌کنیم. ان‌شاءالله همیشه خودتان و خانواده‌های محترمان سربلند باشید. والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته.



و این سخن پایانی، آخرین سخنان سرداری مجاهد و عالم بود که در مرکز اسناد طنین‌انداز شد و هنوز امواج آن در گوش تک‌تک برادران و خواهران باقی است. واقعاً چه کسی فکر می‌کرد این آخرین ملاقات ما با فرمانده است؟! چه کسی فکر می‌کرد با رفتن سلامی از مرکز، یک قدم دیگر به شهادت نزدیک‌تر می‌شود و به شهدای دفاع مقدس و مقاومت سلامی دوباره می‌کند! چه کسی است که نداند خون شهیدان ما امتداد خون شهیدان کربلاست و خدا می‌داند که راه و رسم شهادت تمام‌شدنی نیست و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه سلامی‌ها، رشیدها، باقری‌ها، محرابی‌ها، حاجی‌زاده‌ها، ربانی‌ها و فرماندهان بزرگ دیگر اقتدا خواهند کرد. سلامی‌ها و رشیدها شمع محفل دوستان و از نفوس مطمئنهٔ مورد خطاب پروردگارند که می‌فرماید: «فَادخُلی فی عبادی وَ ادخلی جَنَّتی». مقام شهادت، اوج بندگی و سیروسلوک در عالم معنویت است و چه افتخاری بالاتر از اینکه زمانی در جوارشان و محضرشان زیستیم و آموختیم. امروز ما فقرای ذاتی دنیای دون در حسرت مقام والایشان در حیرتیم.



جنگ دوازده روزه

آخرین دست‌نوشتهٔ سپهبد شهید غلامعلی رشید در ۱۵ خرداد ۱۴۰۴

خدا کند جان این حقیر گرفته شود به دست مبارک حضرت عزرائیل(س)!

هرگز فکر نمی‌کردم این‌قدر زنده بمانم! در آستانهٔ ۷۲سالگی‌ام! قبل از انقلاب، تصور ما این بود که قبل از ۳۰سالگی شهید می‌شویم، در جنگ به‌گونه‌ای دیگر.

در طی این ۳۷ سال پس از جنگ، انبوه کارهای ستادی و قرارگاهی در این سطح (سطح راهبردی و عملیاتی) یک روز ما را رها نکرده است.

هر روزِ این سال‌ها حقیقتاً هفته‌ای به‌لحاظ زمانی بر ما می‌گذرد، و روز که تمام می‌شود، از غروب آن، به فکر ادامهٔ کار در فردای آن می‌شویم.

حضورم در منزل در حد یک ساعت کمی بیشتر، قبل از نماز مغرب – عشاء است (برای شام) والسلام. و به خانواده و عباس‌آقا می‌گویم فکر کنید جانباز قطع نخاعی‌ام و مثل آدم‌های متعارف نمی‌توانم وقت بگذارم؛ حتی نیم ساعت هم‌کلام‌شدن...!

نمی‌دانیم سرّ باقی‌ماندن ما در این دنیا در دههٔ سبعین چیست؟!



دلم می‌خواهد با آن فرشته و مَلکی که هرشب فرود می‌آید و صدا می‌زند (به فرمایش رسول خدا(ص)) «یا أبناء السّبعین! نُودِیَ لَکُم فَأجیبوا»[1] بگویم بابا! ما هنوز هم به‌لحاظ شرایط کاری در ردیف ابناء العشرین[2] هستیم که صدا می‌زنید «جدّوا واجتهدوا!...» درحالی‌که جسم ما از «اُبناء السّتین»[3] که آن فرشته صدا می‌زند «زَرعٌ اَن حَصَادُهُ»، گذشته است (شما مانند زراعت و کِشتی هستید که دروکردنش نزدیک شده است!)
ذکر خفّی ما شده است: «انّا لله و انّا الیه راجعون»[4]

... فراوان ... خوش‌به‌حال شهدا!

برادر شما رشید
۱۴۰۴/۳/۱۵

۱. ای فرزندان هفتادسالهٔ دنیا، شما را صدا زده‌اند، اجابت کنید.
۲. به حدیث قدسی «یا اَبنا العِشرِین جِدُّو وَاجتَهِدُوا» (ای فرزندان بیست‌سالهٔ دنیا، کوشش و تلاش کنید) اشاره دارد.
۳. به حدیث قدسی «یا أَبنا السِّتینَ زَرعٌ آنَ حَصَادُهُ» (ای فرزندان شصت‌سالهٔ دنیا، موقع درو شما رسیده است) اشاره دارد.
۴. ما از خداییم و به‌سوی خدا برمی‌گردیم. (بقره/۱۵۶)

ناگفته‌های جنگ دوازده‌روزه به روایت علی لاریجانی

تهیه و تنظیم: سعید سرمدی

مشاور رهبری انقلاب[1] در گفت‌وگویی، با اشاره به رخدادهای جنگ دوازده‌روزهٔ اسرائیل علیه ایران، به بازخوانی مواضع، عملکرد و طرح و برنامه‌های رژیم صهیونیستی، امریکا و برخی کشورهای غربی در پیشبرد این جنگ پرداخت و علل ناکامی آنان در دستیابی به اهدافشان را تحلیل کرد.


علی لاریجانی، مشاور رهبری انقلاب

متن کامل این گفت‌وگو[2] به شرح زیر است:

آقای دکتر، می‌خواهم سریع وارد بحث بشوم و با این سؤال [گفت‌وگو را] آغاز کنم که ما دوازده‌روزه‌ی پُر از حادثه را پشت‌سر گذاشتیم؛ از اظهارنظرهای متناقض گرفته تا تحلیل‌های متفاوت، بسیاری از مردم با پرسش‌های فراوان مواجه‌اند. [بفرمایید] واقعاً چه اتفاقی افتاد؟ هدف این جنگ چه بود؟ و مسیر این دوازده روز چگونه پیش رفت که اکنون به نقطهٔ توقف جنگ، ولو موقت، رسیده‌ایم؟

۱. دبیر کنونی شورای‌عالی امنیت ملی
۲. به نقل از خبرگزاری ایسنا

نکتهٔ بسیار مهمی است. در این دوازده روز، آن‌قدر اتفاق افتاد که نمی‌توان با یک تحلیل سطحی به درک درستی از ماجرا رسید. باید از دل حوادث، فهمی عمیق‌تر پیدا کنیم. اگر بخواهیم حقیقت این جنگ را بفهمیم، اینکه واقعاً چه هدفی پشت آن بوده، [رژیم صهیونیستی و امریکا] چه در سر داشته‌اند که چنین جنگی را بر ملت ایران تحمیل کردند، و اینکه در این دوازده روز چه مسیری طی شد و اکنون کجا ایستاده‌ایم، شاید بهتر باشد به‌جای تحلیلی شخصی، سراغ روایت‌هایی برویم که از زبان خودِ عاملان جنگ بیان شده است؛ یعنی ببینیم آنها که این جنگ را شروع کردند، خودشان چه گفته‌اند. از لابه‌لای حرف‌های خودشان، بهتر می‌شود فهمید چه گذشته است. به همین دلیل، من می‌خواهم روزشمار وقایع را برایتان نقل کنم و استنادم، گفته‌های طرف‌های مقابل باشد. در کنار آن، به برخی اقداماتی که ما انجام دادیم هم اشاره خواهم کرد.

روز پنجشنبه، ۲۲ خرداد، سفیر امریکا در اسرائیل گفت: «بعید است اسرائیل بدون چراغ سبز واشنگتن به ایران حمله کند.» یعنی خودشان اعتراف کردند که این جنگ هماهنگ‌شده بود. آقای ترامپ یک روز قبل از حملهٔ اسرائیل گفت: «ما درحال مذاکره با ایران هستیم. حملهٔ اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای ایران ممکن است اتفاق بیفتد؛ اما قریب‌الوقوع نیست.» اما چه شد؟ فقط چند ساعت بعد، حمله انجام شد. نتانیاهو در ۲۶ خرداد، یعنی چند روز پس از حمله، اعلام کرد: «ما با امریکا هماهنگ بودیم. این حمله با اطلاع کامل واشنگتن انجام شد.» یعنی آقای ترامپ، رئیس‌جمهور کشوری بزرگ، به افکار عمومی دنیا دروغ گفت. گفت قریب‌الوقوع نیست؛ اما خودش همه‌چیز را برنامه‌ریزی کرده بود؛ یعنی مذاکره را برای فریب انجام داد.

روز جمعه صبح، جنگ آغاز می‌شود؛ یعنی ۲۳ خرداد. بلافاصله آقای ترامپ مصاحبه می‌کند و می‌گوید: «به ایران ۶۰ روز مهلت داده بودم؛ امروز روز شصت‌ویکم است؛ بنابراین، اسرائیل حق داشت حمله کند.» در آن لحظات اول، سرداران مهم نظامی ما را هدف قرار دادند. هرکدام از این فرماندهان، صحنه‌گردان‌هایی تأثیرگذار بودند. تصورشان این بود که جایگزینی برای آنها وجود ندارد. حتی برخی نقاط حساس کشور، ازجمله چند رادار مهم، هدف قرار گرفته بود. این حملات به‌گونه‌ای بود که آنها تصور می‌کردند ساختار دفاعی کشور از هم پاشیده و ایران دیگر توان پاسخ‌گویی ندارد. حالا جالب است که آقای ترامپ می‌گوید: «ما با ایران درحال مذاکره بودیم و حالا دو کشور باهم وارد جنگ شده‌اند!» درحالی‌که پیش‌تر گفته بود: «قریب‌الوقوع نیست.» و به وزیر خارجهٔ ما قرار ملاقات داده بود! جالب‌تر اینکه خودش

روز پنجشنبه، ۲۲ خرداد، سفیر امریکا در اسرائیل گفت:
«بعید است اسرائیل بدون چراغ سبز واشنگتن به ایران حمله کند.» یعنی خودشان اعتراف کردند که این جنگ هماهنگ‌شده بود. حملهٔ اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای ایران ممکن است اتفاق بیفتد؛ اما قریب‌الوقوع نیست.»
جمعه صبح، جنگ آغاز می‌شود؛ یعنی ۲۳ خرداد بلافاصله آقای ترامپ مصاحبه می‌کند و می‌گوید: «به ایران ۶۰ روز مهلت داده بودم؛ امروز روز شصت‌ویکم است؛ بنابراین، اسرائیل حق داشت حمله کند.»

برای شصت‌وسومین روز، یعنی سه روز پس از پایان آن مهلت فرضی، قرار دیدار گذاشته بود. پس تمام این ادعاها و جدول زمانی، دروغ و صحنه‌سازی بود؛ یک فریب بزرگ برای آماده‌سازی عملیات نظامی اسرائیل و امریکا.

اینکه کسی بگوید: «ما شصت روز به ایران مهلت داده‌ایم» اصلاً در نظام بین‌الملل معنا ندارد. مگر یک کشور می‌تواند برای مذاکره مهلت تعیین کند؟ آن‌هم با چنین لحن تهدیدآمیزی! ازطرف‌دیگر، درحالی‌که می‌گفتند شصت روز، خودشان شصت‌وسومین روز را برای مذاکره انتخاب کرده بودند؛ یعنی نه‌تنها دروغ گفته‌اند، بلکه فریب‌کاری آشکار کرده‌اند. در همان روز اول جنگ، اسرائیل سرداران ما را هدف قرار داد و برخی مناطق کشور را زد. فضای بسیار ملتهبی شکل گرفت؛ هم در داخل نگرانی به وجود آمد و هم در صحنهٔ بین‌الملل موجی از شوک ایجاد شد. *واشنگتن‌پست* همان روز نوشت: «موساد برای برخی از عناصر ارشد نظام در ایران پیام‌های تهدیدآمیز فرستاده است.» **این موضوع خیلی بحث‌برانگیز شد؛ چون تازه رگه‌هایی از آن بیرون آمده بود. اینکه پیام‌های تهدیدآمیز و مستقیم به افراد فرستاده شده، نشان‌دهندهٔ ابعاد گستردهٔ جنگ روانی دشمن است.**

بله، این‌هم بخشی از پروژه‌شان بود. تصورشان این بود با زدن سرداران سپاه و برخی مراکز: ۱. مردم خیلی زود از نظام جدا می‌شوند. ۲. برخی مسئولان هم با تهدید جدا خواهند شد. نمونه‌اش برای خودم پیش آمد؛ فردی با من تماس گرفت و گفت: «شما دوازده ساعت وقت دارید که از تهران خارج شوید؛ وگرنه به سرنوشت دوستانتان [مثل آقایان باقری و رشید] دچار خواهید شد.» تماس تلفنی بود. من هم پاسخ درخور و قاطعی به آقای نتانیاهو دادم که حال طرف جا بیاید! اما نکتهٔ مهم این است که این تهدید، یک پروژهٔ سازمان‌یافته بود. روز جمعه گذشت و عملیات بیشتر جنبهٔ سیاسی داشت.

اما روز شنبه، یعنی روز دوم جنگ، آقای نتانیاهو خطاب به ملت ایران سخنرانی کرد. تصورش این بود که با این حملات، توانسته جریانی در ایران راه بیندازد و با القای «به‌هم‌ریختگی نظام» مردم را تحریک کند. گفت: «ما شَر به پا کردیم؛ حالا نوبت شماست که صدایتان را به جهان برسانید!» همان روز، خبرگزاری رویترز گزارش داد: «هدف اسرائیل از این حمله، سرنگونی جمهوری اسلامی است.» این نکته را به خاطر بسپارید. اما در همان روز، ایران پاسخی جدی داد. یکی از کارهای مهمی که در این مقطع حساس صورت گرفت، اقدام سریع فرماندهی کل قوا بود؛ در فاصله‌ای کمتر از ۲۴ ساعت، ایشان جایگزین فرماندهان شهید را منصوب کرد، با مردم صحبت کرد، فضا را تغییر داد، و با صدور دستورات مشخص، فرمان شلیک موشک‌ها صادر شد. تصور دشمن این بود که چون فرماندهان ارشد از دست رفته‌اند، ساختار فرماندهی فرومی‌پاشد و پاسخ مؤثری در کار نخواهد بود؛ اما به‌وضوح دیدیم که با تدبیر رهبر معظم انقلاب، نه‌تنها شلیک موشک‌ها انجام شد، بلکه بسیار گسترده و مؤثر هم بود. بااین‌حال، باید واقع‌بین بود. در روز دوم جنگ، دست برتر نظامی با اسرائیل بود؛ ایران غافلگیر شده بود و ازلحاظ ابتکارعمل، عقب‌تر قرار داشت.

روز سوم، یعنی یکشنبه ۲۵ خرداد، نتانیاهو جمله‌ای به کار برد که بسیار معنادار بود. گفت:

«تغییر رژیم ایران قطعاً می‌تواند نتیجهٔ عملیات نظامی باشد.» اینکه بعداً گفت هدف ما این نبود، بیشتر یک عقب‌نشینی تاکتیکی بود. باوجود پاسخ‌های موشکی ایران، هنوز در آن روز نسبت قدرت نظامی حدود ۶۰ به ۴۰ به نفع اسرائیل بود.

اما روز دوشنبه، ۲۶ خرداد، یعنی روز چهارم جنگ، ورق شروع به برگشتن کرد. این روز را به خاطر بسپارید؛ روزی مهم و سرنوشت‌ساز. نوع شلیک‌های ایران تغییر کرد و اثربخشی حملات بسیار بیشتر شد. در همان زمان، دشمنان ما تصور می‌کردند که می‌توانند تحول سیاسی مهمی در ایران رقم بزنند و کار ایران را جمع کنند. در همین روز، گروه ۷ تشکیل جلسه داد و در بیانیه‌ای نوشت: «اسرائیل حق دفاع از خود را دارد.» یعنی به‌جای آنکه علت جنگ و نقش امریکا را زیر سؤال ببرند، به حمایت سیاسی از اسرائیل پرداختند.

در همان روز، مکرون، رئیس‌جمهور فرانسه، که روز نخست جنگ گفته بود: «فرانسه آمادهٔ دفاع از اسرائیل است»، دوباره موضع گرفت. ترامپ هم گفت: «ایران این جنگ را نخواهد برد.» اما مهم‌تر از همه، اظهارنظر جدید نتانیاهو بود؛ گفت: «هدف قراردادن رهبر ایران باعث تشدید تنش نمی‌شود؛ بلکه باعث پایان آن خواهد شد!» این یعنی ترور رهبر انقلاب، وارد دستور کار اسرائیل و ترامپ شده بود. در همان روز، حمله‌ای نیز علیه شورای‌عالی امنیت ملی در ایران صورت گرفت. هدفشان این بود که سران کشور، سران قوا و افراد مؤثر دیگر را از بین ببرند و سپس به‌سراغ رهبری بیایند و ساختار کشور را فروبپاشند. این طرح البته شکست خورد.

می‌خواهم بگویم همهٔ این اتفاقات، از بمباران تا ترورها، از حملات سایبری تا عملیات روانی، اگرچه با طراحی دقیق همراه بود، اما با عنایت الهی و حضور مردم خنثی شد. در همان روز، سه اتفاق کلیدی رخ داد که باید در ذهنمان بماند:

۱. مردم وارد صحنه شدند؛ خودجوش، بدون فراخوان، در نقاط مختلف کشور حضور پیدا کردند. به‌جای آنکه تفرقه ایجاد شود، همدلی شکل گرفت. حتی اپوزیسیون خارج‌نشین، که در حالت عادی با جمهوری اسلامی مخالف‌اند، در این ماجرا گفتند: «اسرائیل به ایران حمله کرده است، ما پای ایران می‌ایستیم.»

روز شنبه، یعنی روز دوم جنگ، نتانیاهو خطاب به ملت ایران گفت: «ما شَر به پا کردیم؛ حالا نوبت شماست که صدایتان را به جهان برسانید!»

روز سوم، یعنی یکشنبه ۲۵ خرداد، نتانیاهو جمله‌ای به کار برد که بسیار معنادار بود. گفت: «تغییر رژیم ایران قطعاً می‌تواند نتیجهٔ عملیات نظامی باشد.»

۲. رفتارهای همدلانهٔ مردم در شهرها چشمگیر بود؛ یک که نفر تاکسی داشت، از مسافران پول نمی‌گرفت، مردم به یکدیگر کمک می‌کردند، مساجد و نهادهای مردمی فعال شدند. فراتر از جناح‌بندی‌های سیاسی، حسی مشترک، وجدان ملی و همبستگی عمیقی زیر پوست شهرها شکل گرفت. ۳. این انسجام ملی، ریشه در تمدن و هویت ایرانی داشت؛ نه از روی نفرت از دشمن، نه از روی هیجان زودگذر، بلکه از ژرفای ایران‌دوستی و ریشه‌های تمدنی مردم [شکل گرفته بود]. چیزی که طراحان جنگ به آن فکر نکرده بودند.

ترامپ و اطرافیانش، ایران را با رژیم صهیونیستی اشتباه گرفته بودند. در رژیم صهیونیستی، از بسیاری کشورها آمدند و در یک نقطه جمع شدند. علقهٔ اصلی آنها به کشور خودشان است. یکی می‌گفت من روسی یهودی‌ام، دیگری می‌گفت من نروژی یهودی‌ام یا من فرانسوی یهودی‌ام. اسرائیل برای آنها مدینهٔ فاضله است؛ ولی اگر در آنجا هرج‌ومرج و کشت‌وکشتار باشد، می‌گویند برمی‌گردیم؛ به همین دلیل، صف‌های طولانی برای برگشت در آنجا درست شد. در ایران صف برگشت وجود نداشت.

همین نشان داد که اسرائیل در شناخت ملت ایران دچار خطای فاحش شده است. ازطرفی، دشمن تصور کرده بود که با ایجاد رعب در میان فرماندهان نظامی و مسئولان، آنها را منفعل خواهد کرد؛ اما همان‌طور که دیدیم، جایگزین‌ها به‌سرعت مستقر شدند، سلسله‌مراتب برقرار ماند، پاسخ‌ها شدیدتر شد و ابتکارعمل به‌تدریج به ایران برگشت.

روز سه‌شنبه، ۲۷ خرداد (روز پنجم جنگ)، صحنه داشت عوض می‌شد. پاسخ‌های نظامی ایران کارساز شده بود و برای اولین‌بار، نشانه‌هایی از نگرانی در جبههٔ غربی به چشم می‌خورد. آقای ترامپ در اجلاس گروه۷ شرکت کرده بود؛ اما آنجا را به‌طور ناگهانی ترک کرد و اعلام کرد: «تهران باید فوراً تخلیه شود!» در همان زمان، به وزیر دفاع امریکا دستور داد وارد جنگ شود. خب، شما که از اول در جنگ بودید، چرا این‌طور اعلام می‌کنید؟ هدف از این سخنان، ایجاد رعب و وحشت در میان مردم و ایجاد هرج‌ومرج در شهرها و اقتصاد کشور بود. وزیر دفاع اسرائیل در همین روز دوباره موضوع ترور رهبری را مطرح کرد. صدراعظم آلمان هم گفت: «باید از نتانیاهو بابت حمله به ایران تشکر کنیم.» یعنی کار اسرائیل را تطهیر کرد، و آن را به نفع غرب دانست. اما مهم‌ترین حرف را ترامپ زد. او گفت: «ایران باید بدون قیدوشرط تسلیم شود.» تا دیروز می‌گفتند باید از تهران فرار کنید، حالا حرف از تسلیم ایران می‌زدند. اینها نشان‌دهندهٔ یک طراحی روانیِ همه‌جانبه است. دشمن می‌خواست فضای جنگ را با شوک، با تهدید، با واژه‌هایی مثل «تخلیهٔ تهران»، «تسلیم فوری» و... مدیریت کند.

اما در روز چهارشنبه، ۲۸ خرداد، یعنی روز ششم جنگ، معادلات خیلی تغییر کرد. آقای ترامپ دوباره تهدید کرد و گفت: «از محل استقرار رهبر ایران مطلع هستیم.» اما حالا دیگر لحن تهدیدها، رنگ‌وبوی بی‌تأثیری گرفته بود. نتانیاهو گفت: «این جنگ، نقطهٔ عطفی در تاریخ خاورمیانه است. روند صلح ابراهیم را تسریع می‌کند. هدف نهایی جنگ سرنگونی ایران است.» بعد جمله‌ای به‌شدت سطحی گفت: «کوروش یهودیان را آزاد کرد، حالا دولت یهود ایران را آزاد می‌کند!» این سخنان واقعاً نشان‌دهندهٔ ناآگاهی کامل از فرهنگ ایرانی و تاریخ ایران است. مردمی را که تمدنی هزاران‌ساله دارند، نمی‌توان با شعارهای کودکانه فریب داد. اصلاً مردم ایران از نتانیاهو متنفرند. اما نقطهٔ عطف، سخنرانی رهبر انقلاب در همین روز بود. ایشان با قاطعیت فرمودند: «ایران تسلیم نمی‌شود.» همان‌جا، بسیاری از تحلیلگران جهانی گفتند: این، پیام صریح ایران است؛ به دنیا، به دشمن، به مردم. حتی ترامپ هم بعداً گفت: «شاید لازم نباشد به ایران حمله کنیم. اگر فقط زنگ بزنند و بگویند تسلیم شده‌ایم،

کافی است!» یعنی همهٔ این عملیات‌ها، همهٔ این تهدیدها، برای یک تماس تلفنی بوده که بگوییم: «ما تسلیمیم!»

اما اینجا نقشهٔ دشمن شکست خورد. حملات موشکی ایران در روز ششم بسیار جدی‌تر شد. یکی از افسران ارتش اسرائیل در همین روز گفت: «وقتی صحنهٔ شهرهای اسرائیل را می‌بینم، احساس می‌کنم در خان‌یونس یا بیت‌حانون هستم. خیابان‌های تل‌آویو مثل میدان جنگ شده‌اند. آنچه در خیابان‌ها می‌بینیم، جنون‌آور است.» این جمله خودش گویای آن است که ورق چطور برگشت. تا این نقطه، اسرائیل تصور می‌کرد که دست بالا را دارد؛ اما از این روز به بعد، ایران ابتکارعمل را در میدان به دست گرفت. نتانیاهو همچنان شعار می‌داد؛ اما واقعیت میدان چیز دیگری بود.

روز پنجشنبه، ۲۹ خرداد، روز هفتم جنگ، ترامپ گفت: «من هنوز تصمیم نگرفته‌ام که به ایران حمله کنم. فقط ما توانایی نابودکردن فُردو را داریم؛ اسرائیل نمی‌تواند، ولی جمهوری اسلامی باید سقوط کند.» وزیر دفاع اسرائیل حرفی سنگین زد: «رهبر ایران نباید زنده بماند.» این نشان می‌دهد که آنها چقدر مستأصل شده‌اند. فریادهای بلند و تهدیدهای بی‌پشتوانه جای طرح‌های دقیق نظامی را گرفته بود. در همین روز، حادثهٔ مهم دیگری رخ داد: ورود مراجع عظام تقلید به صحنه. همهٔ مراجع اطلاعیه دادند؛ اطلاعیه‌هایی بسیار سنگین. به‌ویژه حضرت آیت‌الله العظمی سیستانی که در بیانیهٔ خود به‌صراحت هشدار داد: «اگر علیه رهبر ایران سخنی بگویید، بدانید وضعیت کل منطقه تغییر خواهد کرد.» این موضع‌گیری، بسیار تأثیرگذار بود. دشمن دریافت که دیگر فقط با یک کشور روبه‌رو نیست؛ بلکه با کلیت جریان اسلامی طرف شده است. این حضور، سیاسی نبود؛ فرهنگی و اعتقادی بود. همان روز، وضعیت نظامی ایران به نقطه‌ای رسید که اقتصاد و جامعهٔ اسرائیل را فلج کرد. بدون حضور مستقیم امریکا، اسرائیل تاب‌آوری ادامهٔ جنگ را نداشت.

روز جمعه، ۳۰ خرداد (روز هشتم جنگ)، ضربات موشکی ایران به اوج رسید. نتانیاهو زیر فشار شدید داخلی و خارجی قرار گرفت.

روز دوشنبه، ۲۶ خرداد، یعنی روز چهارم جنگ، گروه ۷ تشکیل جلسه داد و در بیانیه‌ای نوشت: «اسرائیل حق دفاع از خود را دارد.» روز سه‌شنبه، ۲۷ خرداد آقای ترامپ در اجلاس گروه ۷ شرکت کرده بود؛ اما آنجا را به‌طور ناگهانی ترک کرد و اعلام کرد: «تهران باید فوراً تخلیه شود!» در همان زمان، به وزیر دفاع امریکا دستور داد وارد جنگ شود.

روزنامهٔ *تایمز* انگلیس نوشت: «اسرائیل تازه فهمیده فراتر از توان واقعی خود وارد جنگ شده است.» اسرائیل واقعاً توان جنگ با ایران را نداشت؛ بنابراین، با تمام قوا تلاش کرد امریکا را به میدان جنگ بکشاند. اما لحن نتانیاهو ناگهان عوض شد؛ گفت: «مسئلهٔ تغییر رژیم در ایران، مسئلهٔ من نیست؛ مسئلهٔ مردم ایران است!» دو روز پیش‌ازآن، گفته بود: «هدف ما از جنگ، سرنگونی جمهوری اسلامی است.» حتی یکی از مشاوران سابق ترامپ (رفیق قدیمی‌اش در دورهٔ اول ریاست‌جمهوری) هشدار داد: «در دام نتانیاهو گرفتار نشو. اسرائیل جنگ را آغاز کرد، ولی نمی‌داند چطور آن را تمام کند.» شهردار حیفا هم گفت: «ایرانی‌ها توانایی برتری خود

را ثابت کرده‌اند: شهر حیفا زیر حملات دقیق قرار گرفته، مکان‌های استراتژیک ما هدف قرار گرفتند. ما برنامه‌ای برای خروج از این جنگ نداریم.» حتی گفت: «باید با ایران صلح کنیم.»

روز شنبه، ۳۱ خرداد (روز نهم جنگ)، واسطه‌ها فعال شدند. اسرائیل گیر کرده بود. اول از همه، مکرون، رئیس‌جمهور فرانسه که در ابتدای جنگ از اسرائیل دفاع کرده بود، حالا پیشنهاد مذاکره و صلح می‌داد. او گفت: «فرانسه، آلمان و بریتانیا باید یک بستهٔ پیشنهادی کامل به ایران ارائه کنند. گزارش اطلاعاتی امریکا نشان می‌دهد ایران به‌دنبال جنگ نیست.» اما ترامپ گفت: «آنها بیخود می‌گویند.» در همین روز، شبکهٔ اِس‌بی‌سی امریکا گزارش داد: «گفت‌وگوهای محرمانه‌ای میان اروپا و امریکا در جریان است؛ دربارهٔ آیندهٔ جنگ و نقش ایران.» ترامپ رسماً گفت: «تا دو هفتهٔ دیگر صبر می‌کنم، شاید ایران خودش تصمیم بگیرد به نتیجه برسد؛ بعدازآن، تصمیم می‌گیرم که حمله کنیم یا نه.» این یعنی همان فریب دوم؛ عقب‌نشینی تاکتیکی برای مهار فضای جنگ بدون خروج واقعی از میدان. اما این عقب‌نشینی‌ها بیشتر برای نجات آبرو بود تا تغییر راهبرد. روزنامهٔ *گاردین* در همان روز نوشت: «نظام ایران مستحکم‌تر از آن چیزی است که امریکا و اسرائیل تصور می‌کردند.» در همین بازه، رسانه‌های امریکایی از قول میرشایمر، نظریه‌پرداز و کارشناس امریکایی، نوشتند: «حرف ترامپ دربارهٔ تسلیم بی‌قیدوشرط ایران خنده‌دار است. ما هستی یک ملت را تهدید کردیم؛ اما ایرانی‌ها تا آخرین نفس می‌ایستند و سر خم نمی‌کنند.» او در ادامه گفت: «به‌راستی ایران درحال پیروزی است؛ شکست سختی به بازدارندگی اسرائیل وارد شد.»

روز یکشنبه، اول تیرماه، روز دهم جنگ، ترامپ به ایران حمله کرد. ترامپ دستور حمله به فُردو، اصفهان و نطنز را صادر کرد. وزیر دفاع امریکا بلافاصله گفت: «تمام صنایع هسته‌ای ایران را نابود کردیم و ایران برای خاتمهٔ جنگ



باید تصمیم بگیرد و آماده شود.» نتانیاهو از امریکا حمایت کرد و گفت: «این نقطهٔ عطفی در خاورمیانه است. ما به شکوه تازه‌ای در منطقه نزدیک شده‌ایم.» او جملهٔ مهمی گفت: «من و رئیس‌جمهور امریکا هر دو معتقدیم صلح باید از مسیر قدرت باشد و امشب امریکا از مسیر قدرت وارد شد!» و ادامه داد: «مردم اسرائیل از امریکا تشکر می‌کنند.» ترامپ گفت: «قلدر خاورمیانه [یعنی ایران] باید به حمله‌اش پایان دهد!» یعنی حالا از موضع برتر خبری نبود. جملات تغییر کرده بود! حالا این ایران بود که باید «ول کند»؛ درحالی‌که تا دیروز می‌گفتند اسرائیل ول‌کن نیست! با همهٔ تبلیغات، آنچه اسرائیل تصور می‌کرد، محقق نشد. تصورشان این بود که پس از حمله به فردو و نطنز، ایران دیگر توان دفاع نخواهد داشت؛ اما ایران ایستاد، با قدرت پاسخ داد و حملات موشکی ادامه یافت. درواقع، آنچه آنها می‌خواستند با شطرنج سیاسی به دست آورند، به شکست رسید. نقشه‌شان درهم شکست و اکنون در تلاش‌اند این ماجرا را طوری پایان دهند که به‌ظاهر پیروز میدان باشند! امریکا به حمایت اسرائیل وارد بازی شد؛ اما حالا که اوضاع به ضررشان است، دنبال خروج آبرومندانه هستند. در همین روز، اولمرت، نخست‌وزیر قبلی رژیم صهیونیستی، گفت: «من به نتانیاهو هشدار دادم تو فقط آغاز جنگ را بلدی، نه پایان آن را. این خیلی غیرعاقلانه و تصورنشدنی است که باور کنیم کشوری نودمیلیونی را با آن میراث هزارساله می‌توانیم به زانو درآوریم.» این حرف آقای اولمرت است که نخست‌وزیر قبلی اسرائیل بوده. خیلی چیزها در منطقه عوض شده، خیلی چیزها در دنیا عوض شده است. این جنگ با هدف دیگری آغاز شد، کلاً ۱۸۰ درجه عوض شد. خدا خواست.

اولمرت ادامه داد: «ایران حتی با حملات نظامی امریکا پاره‌پاره نمی‌شود.» بعد از حملهٔ امریکا دارد جواب امریکا را می‌دهد: «ایران هنوز زرادخانهٔ قدرتمند موشکی خود را دست نزده است. اگر نتانیاهو جنگ را متوقف نکند، خودش از بین می‌رود.»

در همین روز، وزیر دارایی اسرائیل بحران وجودی خود را علنی می‌کند و می‌گوید:

روز چهارشنبه، ۲۸ خرداد، آقای ترامپ دوباره تهدید کرد و گفت: «از محل استقرار رهبر ایران مطلع هستیم.»
روز پنجشنبه، ۲۹ خرداد، ورود مراجع عظام تقلید به صحنه.
روز جمعه، ۳۰ خرداد (روز هشتم جنگ)، ضربات موشکی ایران به اوج رسید. نتانیاهو زیر فشار شدید داخلی و خارجی قرار گرفت.
روزنامهٔ تایمز انگلیس نوشت: «اسرائیل تازه فهمیده فراتر از توان واقعی خود وارد جنگ شده است.»

«کشورهای خلیج فارس، آلمان، فرانسه، انگلیس کجا هستند؟ مشکل مالی ما را حل کنید.» در وسط جنگ، دست تقاضا باز می‌کند.

در همین روز، کانال ۱۳ اسرائیل می‌گوید: «اسرائیلی‌ها در پی حملات موشکی ایران، درحال فرار از شهرها هستند. تل‌آویو که همیشه پرجنب‌وجوش بود، اکنون خالی از سکنه است. او می‌خواست تهران را خالی از سکنه کند.» ترامپ گفت: «تهران را تخلیه کنید. من به وزیر دفاع گفتم وارد جنگ شوید.» تهران ماند. حالا عده‌ای تهران را ترک کردند و به گشت‌وگذار در

اطراف تهران پرداختند. حال خودشان می‌گویند تل‌آویو خالی از سکنه است. چقدر وضعیت تغییر کرده است.

روزنامهٔ *معاریو* اسرائیل نوشته است: «تل‌آویو پس از موشک‌های ایران و آتشی که بعدازآن به پا شد، درحال ذوب‌شدن است.» در این روز، دلال‌ها وارد کار می‌شوند که اسرائیل را نجات دهند. روزنامهٔ *وال‌استریت ژورنال* در همین روز نوشته است: «مقامات اسرائیلی از کشورهای دیگر خواسته‌اند که دنبال پایان‌دادن به جنگ بروند. امریکا به مقامات عربی گفته که اسرائیل دنبال پایان جنگ است، به ایران اطلاع دهید. بخواهید از آنها که به فکر خاتمهٔ جنگ باشند.» این پیام را امریکایی‌ها به مقامات کشورهای عربی دادند که به ایران بگویند.

اینجا شیخ‌الازهر، احمد الطیب[1] وارد می‌شود و موضوع مهمی را می‌گوید: «حرکت سرکشی که رژیم اشغالگر صهیونیستی انجام داد، اگر کشورهای عربی متوقفش نکنند و در برابرش سکوت کنند، به‌منزلهٔ مشارکت در جنایتی است که انجام شده.»

این، نکتهٔ مهمی است؛ کشورهای عربی به حمایت ایران آمدند.

اسرائیل نه‌تنها می‌خواست کشورها را از ایران دور کند، داخل ایران را نیز می‌خواست پاره‌پاره کند؛ ولی همهٔ کشورهای اسلامی پشت‌سر ایران آمدند، همهٔ کشورهای منطقه پشت‌سر ایران آمدند. حالا شیخ‌الازهر می‌گوید که اگر شما از ایران حمایت نکنید، مثل این است که در جنگ مشارکت کرده‌اید و طرف جنایتکار هستید.

در همین روز، نظرسنجی‌ای انجام می‌شود و ۸۵ درصد امریکایی‌ها در برابر این سؤال که آیا امریکا با ایران وارد جنگ بشود، پاسخ منفی می‌دهند. به آقای ونس[2] می‌گویند که ۸۵ درصد مردم این را می‌گویند. او می‌گوید: «ما با ایران وارد جنگ نشدیم، با تکنولوژی هسته‌ای وارد جنگ شدیم.»

ببینید این حرف‌ها چقدر مسخره است. نشان می‌دهد در کاری که انجام داده‌اند، مانده‌اند.

حالا ببینید این تئوری صلح ازطریق قدرت که اینها می‌گویند، چیست. ترامپ می‌گوید که من رئیس‌جمهوری صلح‌طلب هستم؛ اما ازطریق قدرت. نتانیاهو هم همین حرف را دارد بلغور می‌کند که من هم مثل او هستم. این همان چیزی است که غرب را به نابودی می‌کشاند. چرا؟ تا اوایل قرن بیستم که دو جنگ جهانی انجام شد هم همین تئوری بود. جنگ‌های ناپلئون که قبل از جنگ جهانی انجام شد هم به همین صورت بود. ناپلئون می‌گفت: «من با قدرت، همهٔ کشورها را فتح می‌کنم و با قدرت همه را به صلح دعوت می‌کنم.» جنگ جهانی را هیتلر برای چه شروع کرد؟ می‌گفت: «من با قدرت شما را زیر سیطره می‌برم، ولی بین شما صلح برقرار می‌کنم.»

بعد از این حادثه‌های تلخ که میلیون‌ها نفر کشته شدند، آمدند سازمان ملل را به وجود آوردند و گفتند که برای دولت‌ها و ملت‌ها احترام قائلیم. هیچ دولتی حق ندارد به دولت

---

۱. احمد محمد الطیب امام‌جماعت مسجد الازهر است که در سال ۲۰۱۰، پس از فوت محمد سید طنطاوی، حسنی مبارک او را به این سِمت برگزید.

۲. جی.دی.ونس معاون رئیس‌جمور امریکاست.

دیگر تجاوز کند. اگر تجاوز کرد، باید شورای امنیت وارد شود.

حالا کار به کجا رسیده؟ به جایی که یک رئیس‌جمهور با قدرت می‌گوید من به شما شصت روز وقت می‌دهم، گوش نکردید، می‌زنم؛ یعنی شورای امنیت و همهٔ نظام‌ها کشک است! یعنی برگشتیم به اوایل قرن بیستم؛ یعنی همهٔ نظام‌ها و سازمان‌هایی که خودشان درست کردند، از بین می‌برند. آقای فوکو[1]، که فیلسوف است، یک تئوری دارد؛ می‌گوید که اصلاً ذات مدرنیته همین است؛ همه‌چیز با قدرت. سیاست تابع قدرت است، اجتماعیات تابع قدرت است، فرهنگ تابع قدرت است، حتی علم هم تابع قدرت است.

این، کل نظام بین‌الملل را به مخاطره می‌اندازد. جنگ جدید در دنیا دارد راه می‌افتد. فیلسوف مشهور آلمانی به نام هایدگر می‌گوید: «جریان فردگرایی مدرنیته نتیجه‌اش سقوط آدمی‌زاد است.» یعنی به پوچ‌گرایی و نیهیلیسم می‌رسند. بر این باور است که نتیجهٔ نهایی این مدرنیته، یا امریکایی‌مآبی است (که همین آقای ترامپ است) یا مارکسیسم است (که آن‌هم شکل دیگری از همین است) یا نازیسم است (که از هر دوی اینها بدتر است).

می‌گوید: «نتیجهٔ همهٔ اینها نوعی بی‌سامانی برای آدمیزاد است، نوعی بی‌خانمانی برای آدمیزاد است.» یعنی این انسان آینده ندارد، امنیت ندارد. شما در این دورهٔ آقای ترامپ، اجرایی‌شدن همین نظریه‌ها را می‌بینید.

روز دوشنبه، دوم تیرماه (روز یازدهم جنگ)، برای حل مسئله دست‌وپا می‌زنند. وزیر دفاع آلمان می‌گوید: «حملهٔ امریکا به ایران تهدیدی جدی برای امنیت بین‌الملل را حل کرد.» ترامپ هم در صحبتی می‌گوید: «اگر حکومت ایران نتواند عظمت ایران را حفظ کند، باید تغییر کند.» جمله‌ای توهین‌آمیز و بی‌پایه. دلیلش را هم نمی‌دانست. بعد، کاخ سفید سریع ماله می‌کشد و می‌گوید: «مقصود رئیس‌جمهور این نبود...» امریکا دستپاچه می‌شود و بعضی واسطه‌ها را به ایران می‌فرستد. و مهم‌تر از همه این بود که پیام‌های ارسالی به ایران ازطریق واسطه‌ها فقط یک مضمون داشت: التماس. «خواهش می‌کنیم کاری نکنید که ترامپ تحقیر شود!» یعنی آن‌همه رجز و تهدید، حالا خلاصه شده بود در «حفظ آبرو»! ایران اما محکم ایستاد و پاسخ داد. در همان ایام، خبر قطعی رسید که ایران ۱۴ موشک شلیک کرده که هرکدام حدود ۴۰۰ کیلوگرم مواد منفجره داشته‌اند و بسیاری از آنها به اهداف اصابت کرده‌اند؛ اما امریکایی‌ها می‌گفتند: «چیزی نشده!» چرا؟ چون نمی‌خواستند اعتراف کنند که بازهم خورده‌اند. به‌هرحال، ایران پایگاه امریکا را زد.

روز یکشنبه، اول تیرماه، روز دهم جنگ، ترامپ دستور حمله به فُردو، اصفهان و نطنز را صادر کرد. وزیر دفاع امریکا بلافاصله گفت: «تمام صنایع هسته‌ای ایران را نابود کردیم و ایران برای خاتمهٔ جنگ باید تصمیم بگیرد و آماده شود.» نتانیاهو از امریکا حمایت کرد و گفت: «این نقطهٔ عطفی در خاورمیانه است. ما به شکوه تازه‌ای در منطقه نزدیک شده‌ایم.»

در همین روز، خاخام ارشد اسرائیل، اسحاق، در جمع یهودیان امریکا گفت: «اوضاع بسیار بحرانی است. شب‌ها تا ۴ صبح باید در

۱. پل میشل فوکو (۱۹۲۶ – ۱۹۸۴) فیلسوف، تاریخ‌دان و متفکر معروف فرانسوی

پناهگاه‌ها بمانیم. حملات ایران شدید است. حدود ۱۰۰ نفر در اسرائیل کشته شده‌اند. همه، هر روز، در ترس و وحشت‌اند.» در همین زمان، مجلهٔ *فارین پالیسی* می‌نویسد: «ورود عجولانه و بی‌برنامهٔ امریکا به این جنگ، به یک شکست راهبردی برای واشنگتن تبدیل شد.» حتی درون امریکا هم صداهایی بلند شد که می‌گفتند: «اگر ما ادعا کردیم همه‌چیز را زده‌ایم، چرا هنوز این‌همه حمله از ایران می‌آید؟» همه فهمیده بودند که واقعیت با تبلیغات فاصلهٔ زیادی دارد.

فارن پالیسی ادامه می‌دهد: «حالا خطرناک‌تر این است که واشنگتن بخواهد با ابزارهای محدود، هدف‌های گسترده مثل تغییر حکومت در ایران را انجام دهد؛ که ممکن نیست.»

خبرگزاری سی‌ان‌ان می‌گوید: «ترامپ خواهان مداخلهٔ نظامی بیشتر در منطقه نیست.» دارد پیام می‌دهد که جنگ را تمام کنید. «و ترامپ به فکر آتش‌بس است.»

ترامپ می‌گوید: «من می‌خواهم آتش‌بس ایجاد کنم الی‌الابد. من به فکر صلحی هستم بعد از این جنگ دوازده‌روزه که عالم سامان پیدا کند. اسرائیل و ایران هم‌زمان از من خواستند که من صلح ایجاد کنم.» دروغ می‌گوید. من تعجب می‌کنم که رئیس‌جمهور یک کشور بزرگ چرا این‌قدر دروغ می‌گوید؟ ایران هیچ درخواستی نکرد. اسرائیل به دست‌وپایش افتاده بود. درست



حملات موشکی ایران به اسرائیل

است؛ چون اسرائیل فوری موافقت کرد؛ ولی ایران نظری نداد و نخواست.

سه‌شنبه، روز دوازدهم (روز توقف جنگ و آتش‌بس)، جان کری اعلام کرد: «ایران ملتی با غرور است، شما نمی‌توانید با بمباران، ساخت بمب را در حافظهٔ آنها از بین ببرید. دانش آنها را با حملهٔ نظامی نمی‌توانید نابود کنید.» مشاور ترامپ می‌گوید: «اسرائیل به آتش‌بس نیاز داشت؛ چون مهماتش تمام شد.» اینها را ما نمی‌گوییم. استیون بنن، مشاور سابق ترامپ، می‌گوید: «این آتش‌بس برای نجات اسرائیل بود، نه ایران. اسرائیل وارد جنگی شد که فراتر از توانش بود. تا جایی پیش رفت که دیگر رمقی برایش باقی نمانده بود. آنها به این آتش‌بس نیاز داشتند؛ چون امکانات دفاعی آنها تمام شد و ترامپ به کمک قطر وارد صحنه شد تا اسرائیل را نجات دهد.»

این اعتراف، نه از زبان ایران، بلکه از زبان نزدیک‌ترین افراد به ترامپ شنیده می‌شد.

مؤسسه‌ای به نام «استاتیک تیک» بعد از ماجرای آتش‌بس، در نظرسنجی‌ای از ۴میلیون نفر در سطح دنیا این سؤال را پرسیده: «به نظر شما، پیروز میدان چه کسی بود؟» ۵۹ درصد گفته‌اند که ایران پیروز میدان بوده. ۴۱ درصد هم گفته‌اند اسرائیل.

حالا کی پیروز است؟! این نظرسنجی.

روز سوم تیر ۱۴۰۴، آقای ترامپ توییت زده: «سایت‌هایی که ما در ایران هدف قرار دادیم، کاملاً نابود شده‌اند.» عده‌ای به او گفته بودند که این خبرها درست نیست. نوشته: «ولی این اخبار جعلی است. تاحدامکان، می‌خواهند این دستاورد را بی‌ارزش جلوه دهند.» بگذاریم در حال خودش باشد و با همهٔ اوهام صفا کند!

همین روز، شبکهٔ ۱۲ اسرائیل گزارش می‌دهد: «نزدیکان نتانیاهو درحال بررسی امکان برگزاری انتخابات زودهنگام هستند، شاید بتوانند با پایان‌دادن به جنگ با ایران و غزه، اوضاع را کنترل کنند.» یعنی وضع آقای نتانیاهو به خطر افتاده.

همین دیروز[1] بود که آقای ترامپ گفت: «اسرائیل ضربهٔ خیلی سختی خورده؛ به‌خصوص در روز آخر» روز آخر هم واقعاً مهم بود. واقعاً سخت بود.

روز شنبه، ۳۱ خرداد (روز نهم جنگ)، واسطه‌ها فعال شدند. اسرائیل گیر کرده بود.
دوم تیرماه (روز یازدهم جنگ)، برای حل مسئله دست‌وپا می‌زنند. وزیر دفاع آلمان می‌گوید: «حملهٔ امریکا به ایران تهدیدی جدی برای امنیت بین‌الملل را حل کرد.» ترامپ هم در صحبتی می‌گوید: «اگر حکومت ایران نتواند عظمت ایران را حفظ کند، باید تغییر کند.»

این حرف‌های آقای ترامپ است: «موشک‌های بالستیک ایران واقعاً قوی هستند. من و بنیامین نتانیاهو باهم جهنم را پشت‌سر گذاشتیم.»

رهبر انقلاب در نخستین پیامشان فرموده بودند: «اینها پشیمان و بیچاره خواهند شد.» دقیقاً همان شد. می‌گوید من و نتانیاهو جهنم را پشت‌سر گذاشتیم. ترامپ ادامه داده: «ما در نبرد با دشمنی قوی، ماهر و قدیمی، این جهنم را پشت‌سر گذاشتیم. امریکا کسی بود که اسرائیل را از دست دشمن باهوش و سرسخت نجات داد.»



۱. هفتم تیرماه ۱۴۰۴، یک روز قبل از مصاحبه با آقای لاریجانی

دیوید هرست، از تحلیلگران ارشد رسانه‌های امریکا، نوشته است: «شکست اسرائیل در برابر ایران نشان داد که اسرائیل دیگر نمی‌تواند نظم منطقه را دیکته کند. نقشهٔ تجزیهٔ ایران که اسرائیل در سر داشت، به خاک نشست. این کشورها سال‌هاست می‌گویند ایران بزرگ است؛ پس باید تجزیه شود؛ اما حالا فهمیده‌اند که ایران تجزیه‌شدنی نیست.» دیوید هرست در ادامهٔ تحلیلش نوشته است: «فقط ۱۲ روز طول کشید تا اسرائیل بفهمد که پیروزی ادعایی نتانیاهو به شکست راهبردی تبدیل شد.»

هیچ‌کدام از اهداف اسرائیل محقق نشد. در یکی از جلسات اخیر، ترامپ که کنار دبیرکل ناتو نشسته بود، با لحنی کم‌سابقه گفت: «اسرائیل واقعاً ضربهٔ محکمی خورد.» به نظرم، فکر نمی‌کرد که صحبت‌هایش دارد پخش می‌شود. بعد گفت: «موشک‌های بالستیک ایران خیلی از ساختمان‌های اسرائیل را نابود کردند.» و بعد، از نتانیاهو گلایه کرد که چرا گفته بود با چند روز جنگ می‌توان ایران را از پا انداخت؟ حتی با کنایه گفت: «برای اینکه ایران را زمین بزنید، باید کودتا کنید.» حرفی بسیار کودکانه و ناشیانه.

یوسف حداد، تحلیلگر اسرائیلی، گفته: «ما نتوانستیم ایران را شکست دهیم. نتیجهٔ این عملیات ناموفق، بازنگری کامل در نظریهٔ خاورمیانهٔ اسرائیلی خواهد بود. دیگر ما دیده نمی‌شویم.» و ادامه داده: «جهان عرب از موفقیت ایران احساس پیروزی می‌کند.» در همان روزها، شیخ‌الازهر، مراجع تقلید، امام‌جماعت مسجدالحرام، متفکران اسلامی، نخبگان سیاسی و رسانه‌های مستقل از سرتاسر منطقه، یکی پس از دیگری، در حمایت از ایران موضع گرفتند. حتی برخی خبرنگاران رسانه‌های ضدایرانی هم اذعان کردند که افکار عمومی در منطقه، دیگر طور دیگری به ایران نگاه می‌کنند. طرح «صلح ابراهیم» اسرائیل، به‌کلی معکوس شد.

این جنگ برای ایران خسارت داشت؛ ۱۸ سردار بزرگ ما با فریب و نامردی امریکا و اقدامات وحشیانهٔ رژیم صهیونیستی شهید شدند؛ اما همان‌طور که امام خمینی دربارهٔ



شهادت استاد مطهری فرمودند: «این خون‌ها حرکت ایجاد می‌کند.» شلیک موشک‌ها متوقف نشد؛ قوی‌تر شد. افراد جدیدی به‌سرعت جای سرداران شهید را گرفتند؛ افرادی که با تجربهٔ جهاد و میدان، محکم ایستادند.

ازسوی‌دیگر، چهره‌های زیادی در این جنگ کاملاً رفوزه شدند؛ ازجمله نتانیاهو، ترامپ و برخی رهبران کشورهای غربی. اما کسی که در این میان رسوا شد، مدیرکل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی بود. با رفتارهایی که عملاً رژیم «عدم اشاعه» را از بین برد. محمد البرادعی، مدیرکل پیشین آژانس، در واکنش گفت: «تجاوز به ایران خلاف منشور سازمان ملل است. ما در جریان بازرسی‌ها، هیچ نشانه‌ای از انحراف نظامی در برنامهٔ هسته‌ای ایران نیافتیم.» حالا سؤال این است: اگر ایران هیچ انحرافی نداشته، چرا این جنگ به راه افتاد؟ پاسخ روشن است: هسته‌ای فقط بهانه بود؛ هدف، ایران بود.

در پایان، این نکات را هم باید گفت که ایران باید در روابط با سازمان‌های بین‌المللی و کشورهای اروپایی بازنگری کند. آنها در تمام این مدت، یا سکوت کردند یا پشت امریکا ایستادند. با اینها دیگر نمی‌توان به روال سابق ادامه داد. درمقابل، کشورهای اسلامی و برخی ملت‌های منطقه، باوجود اختلافات، پشت ایران ایستادند. باید این روابط تقویت شود و به یک نظام همکاری منطقه‌ای پایدار منجر گردد.

باید از همهٔ قشرها قدردانی کرد: مراجع تقلید، نخبگان، دانشگاهیان، هنرمندان، ورزشکاران، بسیجی‌ها، دولتمردان و به‌خصوص مردم عزیز ایران که با هوشمندی، آرامش و حضور به‌موقع، معادله را عوض کردند.

نکتهٔ دوم، نقش بزرگ رهبری انقلاب است. در لحظاتی که روحیه‌ها شکسته بود، فرماندهان شهید شده بودند، ساختار هدف قرار گرفته بود و دشمن تا لب مرز آمده بود، رهبر معظم انقلاب با آرامش، با طمأنینه، با تدبیر، صحنه را مدیریت کردند، فرمان دادند، سخن گفتند و در همان روزی که نتانیاهو تهدید کرده بود، با یک جمله او را به دیوار کوبیدند و ورق را برگرداندند.

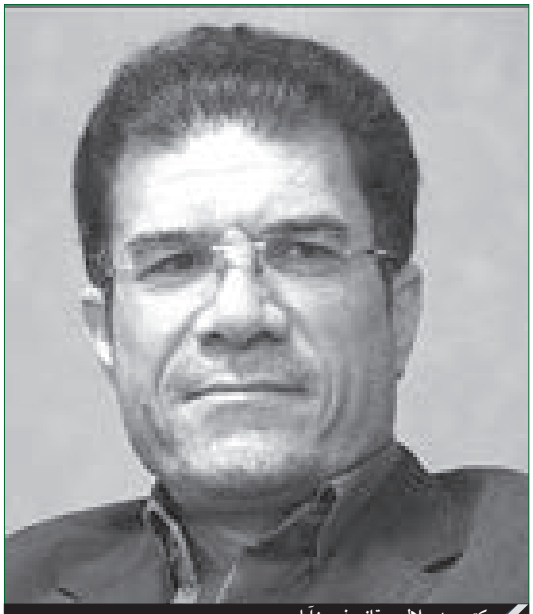
آقای ترامپ گفت: «اسرائیل ضربهٔ خیلی سختی خورده؛ به‌خصوص در روز آخر» این حرف‌های آقای ترامپ است: «موشک‌های بالستیک ایران واقعاً قوی هستند. من و بنیامین نتانیاهو باهم جهنم را پشت‌سر گذاشتیم.»

باید قدر این رهبری را دانست. تضعیف رهبری دقیقاً همان چیزی است که دشمن می‌خواهد. و اگر کسی از روی اختلاف‌نظر بخواهد صدای نظام را در این لحظات حساس تضعیف کند، یقیناً در مسیر دشمن حرکت کرده است.

این جنگ، آزمونی تاریخی بود. و ملت ایران، از آن سرفراز بیرون آمد. خدایا، این پیروزی را از ما بپذیر و خون شهیدانمان را چراغ راه آیندهٔ این ملت قرار بده!

پیامدها و درس‌های جنگ دوازده‌روزه

دکتر سیدجلال دهقانی فیروزآبادی[1]



دکتر سیدجلال دهقانی فیروزآبادی

به نظر می‌رسد جنگ دوازده‌روزهٔ تحمیلی چند پیامد مهم در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی داشته است. در سطح داخلی، آنچه شاید خیلی هم غیرمنتظره بود، اتحاد و انسجام ملی بود. در ایران، علاوه‌بر از بین بردن توان هسته‌ای و ضربه‌زدن به زیرساخت‌های دفاعی ایران، یکی از مهم‌ترین اهداف و درواقع، هدف نهایی از این جنگ تجزیهٔ ایران و براندازی نظام جمهوری اسلامی بود، که با تاب‌آوری مدنی و مردمی ایران خنثی شد. این مهم‌ترین ناکامی اسرائیل در تجاوز به ایران بود و شاید بتوان آن را مهم‌ترین پیامد در سطح داخلی نامید.

۱. استاد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی

پیامد دوم، هماهنگی و هم‌افزایی میدان و دیپلماسی بود. این موضوع همیشه و حتی اکنون مطرح است که چه نسبتی بین میدان و دیپلماسی وجود دارد، که خودش بحث مستوفایی را می‌طلبد؛ اما همان‌گونه که در عملیات‌های وعدهٔ صادق ۱ و ۲ شاهد هم‌افزایی و هماهنگی میدان و دیپماسی بودیم، در این جنگ هم در حد نسبتاً زیادی این هماهنگی را دیدیم.

پیامد دیگر، افزایش روحیهٔ ملی در ایران بود. تعریف‌های گوناگونی از روحیهٔ ملی می‌شود. یکی از تعریف‌ها میزان آمادگی افراد و جامعه است صرف‌نظر کردن از منافع شخصی، گروهی، جناحی و حزبی درجهت منافع ملی انجام می‌شود. موجودیت کشور، امنیت کشور و امنیت ملی هم مهم‌ترین منفعت ملی است. به نظرم، یکی از پیامدهای مهم این جنگ افزایش روحیهٔ ملی بود، به این معنا که عرض کردم.

پیامد دیگر در سطح ملی یا در سطح داخلی، وحدت حاکمیت بود. بسیاری از اوقات و در دوره‌های گوناگون صحبت از دوگانگی حاکمیت یا حاکمیت دوگانه شده و می‌شود؛ اما در جریان این تجاوز، ما شاهد وحدت حاکمیت و به بیان دیگر، دولت یکپارچه بودیم. همین‌طور انسجام و وحدت دولت – ملت و ملت – ملت، که از شگفتی‌های این تجاوز بود.

در ایران، علاوه‌بر از بین بردن توان هسته‌ای و ضربه‌زدن به زیرساخت‌های دفاعی ایران، یکی از مهم‌ترین اهدف و درواقع، هدف نهایی از این جنگ تجزیهٔ ایران و براندازی نظام جمهوری اسلامی بود.

پیامد دیگر، آشکارشدن نقاط ضعف و قوت جمهوری اسلامی ایران بود. در جریان تجاوز دوازده‌روزه و دفاع دوازده‌روزهٔ ایران، در سطوح گوناگون، به‌ویژه در حوزهٔ نظامی و دفاعی، نقاط ضعف و قوت ما آشکار شد. یکی از مهم‌ترین نقاط قدرت و قوت ما خط آتش و توان آفندی بود؛ به‌ویژه کیفیت و دقت موشک‌ها و سامانه‌های موشکی ایران بسیار اهمیت داشت. یکی از ضعف‌ها هم که درس‌آموز است و در ادامه توضیح خواهم داد، ضعف سامانه‌های پدافندی ما بود که باید برای آن چاره‌ای اندیشید.

پیامد مهم دیگر، آشکارشدن ارزش و اهمیت قدرت نظامی بود. به‌طورکلی و به‌ویژه برای جمهوری اسلامی ایران، این موضوع بسیار حائز اهمیت است.

پیامد دیگر که البته به‌لحاظ نظری و تئوریک دربارهٔ آن اختلاف‌نظر وجود دارد، عیان‌شدن تنهایی راهبردی ایران بود و به‌عبارت‌دیگر، آشکارشدن اینکه حداقل ما در سیاست خارجی و حوزهٔ راهبردی متحد راهبردی نداریم که در وضعیت جنگی از ما دفاع کند. حالا اینکه این تنهایی راهبردی، ذاتی یا به‌سبب وضعیت ژئوپلیتیک ایران است یا خودآگاهانه، بحث دیگری است که اگر فرصت شد، توضیح خواهم داد. اینها مهم‌ترین پیامدهای داخلی بود.

پیامدهای منطقه‌ای را در سه بخش توضیح می‌دهم. یکی از پیامدهای منطقه‌ای، مواضع ایجابی کشورهای عربی حوزهٔ جنوبی خلیج فارس بود که بسیار اهمیت دارد. شاید برخی از دوستان انتظارات بیشتری از این کشورها داشتند؛ اما کلیت مواضع این کشورها باوجود اعتراض‌های رایج دیپلماتیک بعدازاینکه ما پایگاه العدید را زدیم، ایجابی بود. قبل از تجاوز، عمان و در حین تجاوز،

قطر نقش واسطه هم ایفا کردند.

پیامد مهم دیگر، آغاز برقراری موازنهٔ قدرت منطقه‌ای است و ما باید منتظر این باشیم که موازنهٔ قوای متفاوت یا جدیدی در منطقه، به‌ویژه بین ایران و اسرائیل شکل بگیرد. حالا اسرائیل چه به‌عنوان یک بازیگر مستقل یا بیشتر به‌عنوان نیروی نیابتی امریکا در منطقه. این هم نکتهٔ مهمی است.

سومین و شاید مهم‌ترین پیامد این جنگ آشکارشدن نقش مهم و راهبردی و وزن ژئوپلتیک ایران در منطقه است. این وزن در حفظ تعادل و حتی ثبات و امنیت منطقه نقش ایفا می‌کند. قبلاً سیاست کل بعضی از کشورها ایران‌هراسی بود؛ اما با این تجاوز مشخص شد و کشورها به این آگاهی رسیدند که جمهوری اسلامی ایران وزنه‌ای توازن‌بخش و تعادل‌بخش در منطقه و در مقابل اسرائیل است. به نظرم، اسرائیل می‌خواهد این وزن را کاهش دهد و سیاه‌چاله‌ای درست کند، به‌ویژه بعد از ۷ اکتبر، به نیابت از امریکا و حتی ناتو و غرب، و با افزایش وزن ژئوپلتیکش در منطقه، بازیگرهای دیگر را درون خودش ببلعد. البته تقریباً همه را بلعیده و فقط یک وزنهٔ ثقیل‌الهضم یا غیرممکن باقی مانده که آن جمهوری اسلامی ایران است. یادآوری می‌کنم که این بلعیدن تدریجی است؛ اسرائیل از سال‌ها پیش، تئوری‌های گوناگونی را دنبال کرده و براساس آنها روابط جدیدی را در منطقه پی‌ریزی کرده است. یکی از اهداف مهم این روابط و به‌دنبال آن جنگ اخیر، تضعیف توان و قدرت ایران بود. این جنگ نشان داد که وجود جمهوری اسلامی ایران چقدر می‌تواند در منطقه تعادل و توازن ایجاد کند. شاید یکی از علت‌های تلاش اعراب برای آتش‌بس و جلوگیری از گسترش جنگ به منطقه، به‌خصوص خلیج‌فارس، همین بود. حالا موضوع توسعهٔ جنگ، تخریب و خسارت‌هایی که این جنگ می‌توانست به بار بیاورد یک بحث است و موضوع هدف رژیم صهیونیستی در بلعیدن کشورهای منطقه بحث دیگری است که کشورهای منطقه به آن حساس بودند. اعراب نه به‌خاطر ما، بلکه به‌خاطر خودشان موافق جنگ نبودند و الآن هم موافق نیستند؛ چراکه به‌طور طبیعی، جنگ اول دامن خودشان را می‌گیرد و دوم، وزنهٔ ژئوپلتیک جدید (اسرائیل) با ایجاد سیاه‌چاله، اعراب را هم خواهد بلعید.

این جنگ در سطح جهانی هم چند پیامد مهم داشت: نخست، شفاف‌شدن قابلیت روابط راهبردی ایران با چین و روسیه بود. درحال‌حاضر، انتقادهایی به روابط ایران با دو قدرت چین و روسیه می‌شود. انتظاری که از چین و روسیه می‌رفت این بود که نقش فعالی ایفا کنند؛ که متأسفانه نکردند. حالا دلایلش چیست؟ باید بررسی و آسیب‌شناسی شود. در درس‌هایی هم که از این واقعه می‌گیریم، باید به این نکته توجه داشته باشیم.

دوم، نمایان‌شدن مدیریت قدرت‌های بزرگ در موضوعات جهانی و منطقه‌ای است. وقتی ترامپ در دور دوم به قدرت رسید، یکی از اصول سیاست خارجی‌اش تأکید بر مدیریت قدرت‌های بزرگ بود. او در این جنگ هم نشان داد که سررشتهٔ تحولات باید در اختیار یک قدرت برتر باشد.

پیامد بعدی عیان‌شدن ناکارآمدی رژیم‌ها و سازمان‌های بین‌المللی بود. ما همیشه با کنایه می‌گفتیم که سازمان‌ها، رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی در روابط بین‌الملل نقش حاشیه‌ای دارند یا بازتابی از روابط قدرت هستند؛ ولی در جریان این تجاوز دوازده‌روزه این موضوع را به‌وضوح دیدیم؛ منشور

ملل متحد، ام.پی.تی[1]، اساسنامهٔ آژانس، همهٔ کنواسیون‌های گوناگونی که در حقوق بین‌الملل هست، همه یک‌جا نقض شد. یک نمونهٔ جالبش را بگویم: آژانس بین‌المللی انرژی اتمی قبل از تجاوز اسرائیل به ایران، گزارشی تهیه کرد که براساس آن قطعنامه‌ای صادر شد؛ اما در هیچ‌یک از دو جلسهٔ فوق‌العاده‌ای که تشکیل شد، حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران که هم عضو ام.پی.تی. و هم عضو آژانس است، محکوم نشد؛ یعنی حتی به یک محکومیت صاف و ساده هم رضایت ندادند، حالا چه برسد به اینکه قطعنامه صادر کنند.

بنابراین، تضعیف اصول، هنجارها، قواعد بین‌المللی و حقوق بین‌الملل یک پیامد مهم این جنگ در سطح بین‌المللی بود. همه می‌دانیم که روابط و حقوق بین‌الملل بر یک‌سری اصول و مبانی استوار است. همان‌طور که اشاره کردم، همهٔ اینها به‌مرور تضعیف شد و ما تازه پیامدهای بیشتری هم در آینده خواهیم دید.

همان‌گونه که در عملیات‌های وعدهٔ صادق ۱ و ۲ شاهد هم‌افزایی و هماهنگی میدان و دیپماسی بودیم، در این جنگ هم در حد نسبتاً زیادی این هماهنگی را دیدیم.
یکی از مهم‌ترین نقاط قدرت و قوت ما خط آتش و توان آفندی بود؛ به‌ویژه کیفیت و دقت موشک‌ها و سامانه‌های موشکی ایران بسیار اهمیت داشت.

درس‌های جنگ دوازده‌روزه

اما چه درس‌هایی می‌شود از این جنگ گرفت. براساس پیامدهایی که توضیح دادم، چند درس مهم می‌شود از این تجاوز یا جنگ دوازده‌روزه گرفت. یکی ماهیت و اهمیت جنگ ترکیبی است. به‌لحاظ تئوریک، حداقل در سال‌های اخیر، همواره این بحث مطرح بوده که ازاین‌پس، جنگ‌ها به‌صورت ترکیبی شکل می‌گیرد. نمود بارزش را ما در این جنگ دیدیم؛ جنگ روانی، سایبری، شناختی، اطلاعاتی، همهٔ اینها یکجا در این جنگ وجود داشت. واقعاً می‌توانیم بگوییم این تجاوز، از نوع نسل ششم جنگ بود، که در ادامه توضیح خواهم داد.

درس دومی که از این جنگ می‌گیریم این است که دیگر جنگ کلاسیک منسوخ شده و جنگ‌های امروزی مانند جنگ‌های کلاسیک و سنتی نیست و ماهیتش تغییر کرده است. جنگ‌های کلاسیک دیگر منسوخ شده‌اند. قطعاً جمهوری اسلامی ایران در صنایع دفاعی و موشکی و تسلیحاتی پیشرفت‌های شگرفی داشته که نمی‌توان آنها را انکار کرد، اما هنوز تحت‌تأثیر جنگ هشت‌ساله و تجاوز صدام حسین به ایران هستیم و تجهیزات را در آن سطح از آمادگی داریم. به‌طورکلی، می‌توان گفت که فقط توان موشکی و کیفیت موشک‌های ایران در سطح جنگ‌های مدرن امروزی است.

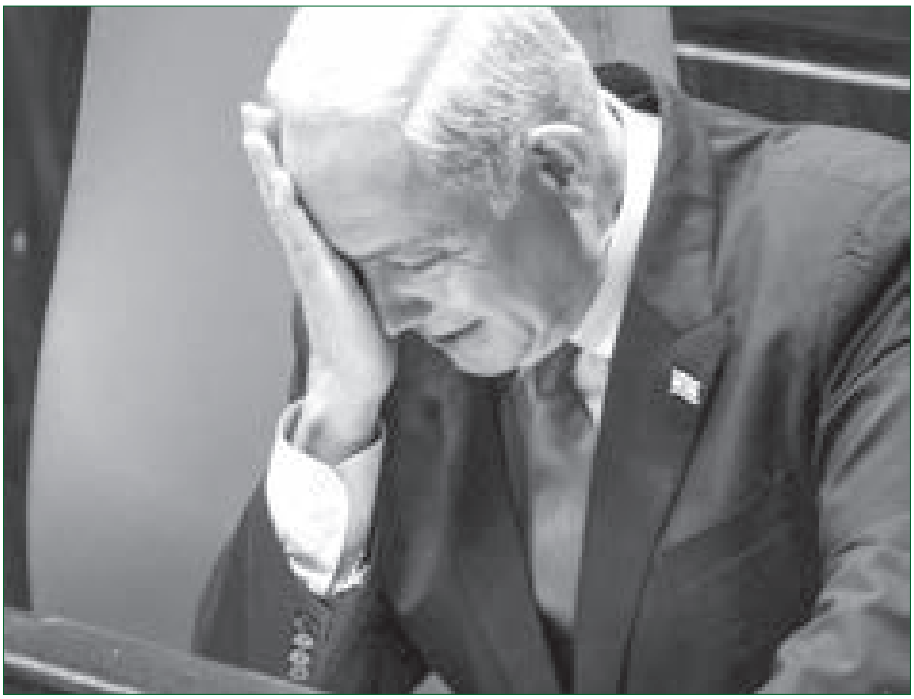
بنابراین، سومین درس این جنگ، نقش تعیین‌کنندهٔ فناوری و هوش مصنوعی است. در تسلیحات و تجهیزاتی که رژیم اسرائیل به کار برد، کاملاً نقش فناوری برتر، به‌ویژه هوش مصنوعی آشکار بود. این فناوری را قبلاً در لبنان دیده بودیم، ولی در این تجاوز دوازده‌روزه، به‌عینه و در سطح بسیار گسترده‌ای دیدیم.

1. MPT

درس دیگر، تعیین‌کننده‌بودن اشراف اطلاعاتی و عملیات اطلاعاتی در جنگ است. شاید پنجاه درصد از خسارت‌ها و ضربه‌هایی که ما متحمل شدیم، به‌علت اشراف اطلاعاتی طرف مقابل بود. حالا نمی‌خواهم بگویم ضعف اطلاعاتی و عملیاتی نیروهای خودی زیاد بود؛ ولی در مقایسه با جنگ اشراف اطلاعاتی رژیم صهیونیستی، اشراف اطلاعاتی ما ضعیف بود. این‌هم درسی است که ما باید از این جنگ بگیریم و حفاظت اطلاعاتمان را تقویت کنیم، خودمان هم برویم به‌سمت اینکه بتوانیم ازنظر اطلاعاتی متقابلاً به‌صورت تهاجمی، به‌خصوص در زمان جنگ عمل کنیم.

درس دیگر این است که قبول داریم مهم‌ترین عنصر قدرت آفندی ایران، موشک است، اما من بارها گفته‌ام، از موشک مهم‌تر و پایهٔ قدرت ملی ایران، ملت ایران است. این، در این جنگ کاملاً نمایان شد. نقشی که مردم ایفا کردند، بی‌نظیر بود و ما این درس را می‌گیریم که باید ملت و مردم ایران را به‌عنوان مهم‌ترین عنصر و پایهٔ قدرت ملی و بازدارندگی بدانیم و آن را حفظ کنیم. نباید فراموش کنیم که ملت جنگ، ملت صلح هم هست؛ یعنی در زمان صلح هم ما باید به‌صورت بهینه به مردم خدمت کنیم و قدر و منزلت آنان را پاس بداریم.

نکته یا درس دیگر در حوزهٔ بین‌المللی این است که قدرت نظامی و جنگ در روابط بین‌الملل نه‌تنها منسوخ نشده، بلکه هنوز هم آخرین حربه‌ای است که کشورها در سیاست خارجی‌شان و برای تأمین منابع ملی‌شان به کار می‌گیرند؛ به‌خصوص قدرت‌های بزرگ که کشورهای دیگر را



به نیابت از خودشان وارد جنگ می‌کنند. بنابراین، درس می‌گیریم که قدرت نظامی تعیین‌کننده است، نه‌اینکه سایر انواع قدرت لازم نباشد. من بارها گفته‌ام که قدرت باید متوازن باشد. عده‌ای دیدگاهشان این است که دیگر قدرت نظامی تعیین‌کننده نیست. در این جنگ معلوم شد که قدرت نظامی همچنان تعیین‌کننده است؛ به همین دلیل، باید عناصر سخت و نرم قدرت ملی را تقویت کرد. هنوز هم قدرت نظامی در رأس است.

پیامد دیگر که البته به‌لحاظ نظری و تئوریک دربارهٔ آن اختلاف‌نظر وجود دارد، عیان‌شدن تنهایی راهبردی ایران بود و به‌عبارت‌دیگر، آشکارشدن اینکه حداقل ما در سیاست خارجی و حوزهٔ راهبردی متحد راهبردی نداریم که در وضعیت جنگی از ما دفاع کند.

درس دیگری که می‌گیریم، خودیاری و بی‌اعتمادی است. البته ما دانشجویان روابط بین‌الملل این درس را بلد هستیم، اما امیدواریم سیاستمداران ما به آن توجه بیشتری کنند. اصل در روابط بین‌الملل خودیاری و بی‌اعتمادی است. یا اصل بر بی‌اعتمادی است و به‌واسطهٔ آن خودیاری محور اصلی تلقی می‌شود؛ به‌ویژه دربارهٔ ایران، این اصل مشهودتر است. در پرتو این اصل و با در نظر داشتن تنهایی راهبردی ایران، ما باید به اصل خودیاری اهمیت بیشتری بدهیم و این اصل دربارهٔ ما بیشتر مصداق پیدا می‌کند. همین‌طور بی‌اعتمادی به دیگران. در مذاکرات، ما نمی‌توانیم به طرف مقابل اعتماد کنیم. خب این یک اصل اولیه در روابط بین‌الملل است. به‌طور طبیعی، بین ما و امریکا این اصل بیشتر حاکم است. ما باید توجه بیشتری کنیم که به طرف مقابل خیلی نمی‌شود یا کلاً نمی‌شود اعتماد کرد. اصل بر بی‌اعتمادی و تضمین‌گرفتن است.

آموزهٔ دیگر این است که نهادها و سازمان‌های بین‌المللی تابعی از روابط قدرت‌اند و نقش مستقلی ندارند. واقعاً این مهم‌ترین درس است. بنابراین، ما باید توجه داشته باشیم که به امید این نهادها و رژیم‌ها و سازمان‌های بین‌المللی نباشیم. البته بودنشان بهتر از نبودنشان است؛ ولی به این باید توجه کنیم که اگر در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، قدرت داشته باشیم، می‌توانیم نقش ایفا کنیم.

در همین تجاوز اسرائیل و امریکا به کشور ما، ببینید چقدر از این اصول و قواعد بین‌المللی سوءاستفاده کردند. هم از آژانس در سازمان ملل برای منافع خودشان و هم برای ضربه‌زدن به ما استفاده کردند.

درس دیگر این است که حقوق بین‌الملل، به‌ویژه نظام عدم اشاعه برای جلوگیری از اشاعهٔ هسته‌ای یا حتی حمایت از کشورهایی که عضو آنها هستند، کفایت نمی‌کند. همان‌طور که اشاره شد، خیلی وقت‌ها قدرت‌ها از جایگاهشان سوءاستفاده می‌کنند و حقوق بین‌الملل را نادیده می‌گیرند. یکی از پیامدهای جنگ، تضعیف نظام عدم اشاعه و سوءاستفادهٔ بعضی از کشورها از آن بود.

درنهایت، آخرین درس ضروری که می‌توانیم از این جنگ بگیریم، ضرورت تقویت حداکثری پدافند هوایی و توان اطلاعاتی و امنیتی کشور است. از این دو ناحیه ما ضربه خوردیم؛ بنابراین، امیدوارم در آینده به این دو موضوع و دو عنصر قدرت توجه بیشتری کنیم.

پاسخ به پرسش‌ها

کدام عامل یا عوامل را بیشتر از همه مسبب شعله‌ور شدن این بحران می‌دانید؟ وضعیت ژئوپلتیک؟ انفعال ایران از زمان ۷ اکتبر یا نوع رابطهٔ ما با اسرائیل ازنظر امنیت هستی‌شناختی یا گفتمان امت در برابر ملت؟ و اینکه آیا این یک جنگ وجودی برای جمهوری اسلامی است؟ البته با توجه به اینکه امکان نقض آتش‌بس وجود دارد.

شما علت شروع جنگ را فقط از ناحیهٔ ایران می‌بینید و مفهوم سؤالتان این است که ما چه‌کار کردیم که جنگ شد؟ درصورتی‌که ما هیچ کاری نکردیم. آنها جنگ را شروع کردند. باید پرسید که چرا آنها به ما حمله کردند؟! به‌هرحال در اینکه بین جمهوری اسلامی، اسرائیل و امریکا تضاد هویتی و ماهیتی وجود دارد شکی نیست و من هم در بحث‌های اخیرم، به‌ویژه در بحث شناختی، آن را مطرح کردم. تضاد ایدئولوژیک و تضاد منافع در لایهٔ زیرین علت‌های شروع جنگ وجود دارد؛ ولی همان‌طور که در بحث امروز اشاره شد، شاید مهم‌ترین علَت جنگ این بود که هم امریکا و هم اسرائیل از دورهٔ ترامپ یا از زمانی‌که اوباما سیاست چرخش به آسیا را اعلام کرد و می‌خواست برود چین را مهار کند، غرب آسیا در صدر الویت‌های سیاست خارجی و راهبردی امریکا قرار گرفت. از آن زمان، امریکایی‌ها نظمی منطقه‌ای را برای غرب آسیا طراحی کردند و گفتند ما نمی‌توانیم خاورمیانه را به حال خودش رها کنیم. چه‌کار باید بکنیم؟ آمدند نظمی را طراحی کردند. نظم مطلوب امریکایی‌ها همیشه هژمونی (برتری و سلطه) بوده است. حالا یا هژمونی مستقیم خودشان بوده یا کشورهایی را برای تأمین هژمونی مدنظرشان نایب خود کرده‌اند. درحال‌حاضر، رژیم صهیونیستی این وظیفه را



دکتر سیدجلال دهقانی فیروزآبادی

بر عهده دارد. براین‌اساس، ابتدا «توافق ابراهیم» را مطرح کردند و گفتند که همهٔ کشورهای منطقه باید سیادت، تفوق و هژمونی اسرائیل را بپذیرند و روابط خود را با رژیم غاصب صهیونی عادی کنند، که به بیان دیگر، همان تسلیم است. کشورهای منطقه یا باید با رژیم صهیونیستی روابطشان را عادی‌سازی می‌کردند یا با حمله و ضربهٔ نظامی مواجه می‌شدند. به نظر من، بیشتر بحث تثبیت هژمونی اسرائیل و تضعیف ایران است؛ براساس همان توضیحی که دادم که اسرائیل می‌خواهد سیاه‌چاله‌ای را ایجاد کند که همه را به کام خودش بکشد. خب جمهوری اسلامی ایران با توجه به وزن و عزم ژئوپلیتیکش نمی‌تواند این موضوع را هضم کند؛ بنابراین می‌آیند ایران را قطعه‌قطعه و تضعیف کنند تا بتوانند این کار را عملی کنند.

خیلی‌ها این روزها می‌پرسند و خیلی هم سؤال مهمی است، به نظر شما آتش‌بس فعلی تا چه حد پایدار است؟ آیا اسرائیلی که تا الآن تقریباً در همهٔ آتش‌بس‌ها نقض اساسی انجام داده است، به این آتش‌بس پایبند می‌ماند یا دوباره موج جدیدی از حملات را شاهد خواهیم بود؟

به نظرم، این وضعیت نمی‌تواند پایدار باشد و آتش‌بس موقت است. حالا تازه در نزاع و جنگ فعلی، آتش‌بس هم نیست، توقف عملیات نظامی یا توقف جنگ است؛ یعنی حالت نه جنگ و نه صلح است. طبیعی است که در حالت نه جنگ و نه صلح نمی‌شود زندگی کرد؛ به‌ویژه با موجودی مانند اسرائیل که به پشتوانهٔ امریکا، همهٔ اصول، قوانین، بنیان‌های حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل را نقض می‌کند. بنابراین، همان‌طوری که از اسم آتش‌بس و توقف جنگ برمی‌آید و با توجه به ماهیت رژیم صهیونیستی، این وضعیت موقتی است. به نظر می‌رسد باید این وضعیت موقت غیررسمی را به وضعیت قانونی دائمی تبدیل کنیم. چون ما اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناسیم، نمی‌توانیم با این رژیم قرارداد دوجانبهٔ رسمی امضا کنیم. به نظر می‌رسد بهترین راه این است که قطعنامه‌ای در شورای امنیت مبنی‌بر آتش‌بس تصویب شود. دراین‌صورت، هیچ الزام حقوقی وجود ندارد که قبول این قطعنامه مستلزم و متضمن به رسمیت شناختن اسرائیل باشد. لذا جواب این است که این وضعیت فعلی نمی‌تواند پایدار باشد. با این وضعیت، طبیعی است که یکی از گزینه‌های پیش رو حملهٔ مجدد است. البته این موضوع نباید در حوزهٔ عمومی به‌سبب ایجاد ترس و وحشت مطرح شود؛ اما اگر اسرائیل حمله کرد، ما باید صددرصد آماده باشیم. سطح آمادگی نظامی و دفاعی ما درحال‌حاضر باید بیشتر از زمان جنگ دوازده‌روزه باشد. همیشه باید برای بدترین حالت و بدترین سناریو آماده باشیم. حالا اگر اتفاق نیفتاد که چه بهتر.

سیاست کل بعضی از کشورها ایران‌هراسی بود؛ اما با این تجاوز مشخص شد و کشورها به این آگاهی رسیدند که جمهوری اسلامی ایران وزنه‌ای توازن‌بخش و تعادل‌بخش در منطقه و در مقابل اسرائیل است.

سؤالی که این روزها خیلی مطرح است و راجع‌به آن صحبت می‌شود، نظام منع اشاعهٔ هسته‌ای و همان اِم.پی.تی. است که در این جنگ تضعیف شد؛ تا جایی که ایران اولین کشور عضو اِم.پی.تی. است که به آن حملهٔ نظامی می‌شود. الآن هم که آژانس به قولی دربه‌در، دنبال پیداکردن آن چهارصد کیلو اورانیوم است. با توجه به اینکه منازعهٔ ما با کشوری هسته‌ای است، خیلی‌ها این سؤال را امروز می‌پرسند که

آیا سلاح هسته‌ای می‌تواند ثباتی ایجاد کند و مانع بالاگرفتن جنگ بین ایران و اسرائیل شود؟

سلاح هسته‌ای به‌طور طبیعی بازدارندگی راهبردی ایجاد می‌کند؛ چون یک فرضیه هست که می‌گویند اگر جنگ ایران و اسرائیل فرسایشی شود، چه‌بسا اسرائیل از سلاح هسته‌ای هم استفاده کند. قاعدتاً سلاح هسته‌ای و بمب اتم برای نجنگیدن است؛ یعنی قدرت بازدارندگی ایجاد می‌کند؛ اما هیچ‌وقت و هیچ‌گاه نه در قدیم و نه درحال‌حاضر، بمب اتم و سلاح هسته‌ای از جنگ متعارف جلوگیری نکرده و نمی‌کند. همین الآن ما با دو قدرت هسته‌ای اسرائیل و امریکا جنگیدیم. روسیه سال‌هاست با اوکراین می‌جنگد. روسیه قدرت هسته‌ای است و اوکراین نیست؛ بنابراین، این دو مقوله را باید از هم جدا کرد. ولی ما در ام.پی.تی. و رژیم منع اشاعه، تکالیفی داریم، حقوقی هم داریم. خب به‌صورت طبیعی، اگر ما در آن سیستم به همهٔ تکالیف و وظایف عمل کنیم، اما از مواهبش هیچ استفاده‌ای نکنیم، ازنظر منطقی خیلی عقلانی نیست و چه‌بسا درنهایت، ایران مجبور شود و به این جمع‌بندی برسد که دکترین هسته‌ای‌اش را تغییر دهد.

به نظر شما، در این جنگ چه طرفی در میدان دست برتر را داشت؟

در وضعیت کلی، واقعاً جمهوری اسلامی ایران شاهکاری کرد. در ظاهر، اسرائیل به ایران تجاوز کرد و در آخر هم امریکا به آن اضافه شد. هرچند ما می‌دانستیم اسرائیل همان امریکاست؛ چه در آفندش، چه در پدافندش. اگر تانکرهای سوخت‌رسان امریکایی نبودند، اینها نمی‌توانستند به ایران حمله کنند. حالا خود هواپیما و موشکش به کنار. همهٔ پدافندش را هم ناتو و امریکا تأمین کرده بودند. ما در جنگی دوازده‌روزه از نسل ششم با استفاده از فناوری‌های برتر و هوش مصنوعی شکست نخوردیم و الآن دیگر تقریباً می‌توانیم بگوییم اطمینان داریم که اسرائیل به



تخریب مؤسسهٔ وایزمن به‌وسیلهٔ موشک‌های ایرانی

امریکا درخواست آتش‌بس داد. می‌توانیم بگوییم آنها شکست خوردند؛ چون به اهدافشان نرسیدند. ممکن است بعضی‌ها بگویند ما این‌قدر ضربه و خسارت دیدیم. درست است؛ اما باید ببینیم هدف راهبردی متجاوز چه بود و آیا به آن رسید؟ به قول آقای عراقچی، اسرائیل دَدی‌اش (پدرش) را صدا کرد، او هم به ما حمله کرد. هنوز خودشان نمی‌دانند آیا تأسیسات هسته‌ای ما کاملاً از بین رفته یا نه! می‌توانیم بگوییم به هدف حداقلی‌شان نرسیدند؛ حالا چه برسد به تغییر رژیم (regime change) یا براندازی و تغییر نظام. دربارهٔ اینکه چه کسی دست برتر را داشت، نمی‌توانیم بگوییم که یکی کاملاً از بین رفته است.

حالا باید دید راه‌حل پایان جنگ چیست؟ نظر من این است که اساساً جنگ راه‌حل نظامی ندارد. نظامی‌ها می‌جنگند، راه خروجش را سیاسیون باید نشان بدهند؛ ازاین‌رو، هر جنگی آخرش راه‌حل دیپماتیک دارد. یا اینکه یکی از طرف‌های جنگ باید کاملاً از بین برود؛ که معمولاً این‌طوری نمی‌شود. البته شاید دراین‌باره تحلیل و نظر من اشتباه باشد.

به نظر شما، ماندن در مسیر مذاکرات تحت هر شرایطی، چه پالسی را به طرف مقابل می‌فرستد؟ یا اگر ما بخواهیم در وضعیت مذاکرات باقی بمانیم، چه پالسی می‌دهد؟ آیا این کار درست است؟ آیا از موضع ضعف، داخل مذاکره ماندن برای ایران منافعی دارد؟

درحال‌حاضر، انتقادهایی به روابط ایران با دو قدرت چین و روسیه می‌شود. انتظاری که از چین و روسیه می‌رفت این بود که نقش فعالی ایفا کنند؛ که متأسفانه نکردند.

مذاکره از موضع ضعف، این را القا می‌کند که ما در موضع ضعف قرار داریم. باور من این است که ما در موضع ضعف نیستیم. ترامپ می‌گفت که ایران دو راه دارد: یا تسلیم یا حملهٔ نظامی. خب الآن، هم مذاکره کرد و هم حملهٔ نظامی، اما به اهدافش نرسید. خودشان می‌گویند تأسیسات هسته‌ای ایران از بین نرفته است؛ بنابراین، نتیجه می‌گیریم که از بین بردن توان هسته‌ای ایران ازطریق نظامی امکان‌پذیر نیست. ما الآن می‌رویم در مذاکره می‌گوییم که دیپلماسی را که خودتان زیرش زدید، حملهٔ نظامی هم کردید و به اهدافتان نرسیدید. به نظرم، ما از موضع ضعف نرفتیم وارد مذاکره شویم. درحال‌حاضر، خیلی هم در موضع قدرتیم.

نکتهٔ دیگر اینکه صرف مذاکره به‌معنای تسلیم نیست. شما می‌روید آنجا مذاکره کنید، چانه بزنید، بعد می‌بینید بی‌فایده است، می‌گویید خداحافظ. حتی در مذاکرات قبل از تهاجم و تجاوز اسرائیل به ایران، گفته شد که دیپلماسی فریب بود. ما باید توجه داشته باشیم که دیپلمات‌ها و نیروهای نظامی هرکدام باید کار خودشان را انجام دهند؛ یعنی وقتی می‌روی وارد مذاکره می‌شوی، نیروی نظامی که نباید آمادگی‌اش را کنار بگذارد. او باید اصل را بگذارد بر اینکه احتمال دارد اینها حمله کنند. تحلیل‌های زیادی می‌شد. خیلی‌ها با قاطعیت بیشتر، بعضی‌ها با احتمال کمتر، می‌گفتند که امکان دارد امریکا و اسرائیل حمله کنند. من می‌گفتم، الویت اول ترامپ، دیپلماسی است، ولی کشور باید برای تجاوز اسرائیل آماده باشد. پس این را هم باید توجه داشته باشیم، صرف مذاکره به‌معنای تسلیم نیست؛ چون بعضی‌ها خرده می‌گیرند که شما برای چه می‌خواهید بروید مذاکره

کنید؟! خب مذاکره ابزاری است، نیروی نظامی هم ابزاری دیگر، حالا شما می‌توانید از هر دوی آن استفاده کنید، یا بعضی وقت‌ها از یکی از آنها استفاده کنید. به نظر من، نباید این‌طور بگوییم که مذاکره از موضع ضعف است. با دستور کار مشخص برویم، با شرط‌وشروط متعدد بگوییم این طرح ماست، ما با این شرایط مذاکره می‌کنیم. حالا امریکایی‌ها اگر پذیرفتند، پذیرفتند، اگر نپذیرفتند هم نپذیرفتند. اسلحه روی شقیقه ما نگذاشته‌اند که حتماً باید این را امضا کنیم. مذاکره‌ای که منافع ما را تأمین نکند، نمی‌پذیریم. مذاکره کنید و نتیجه‌بخش نباشد، بهتر از آن است که مذاکره نکنید. ما باید خرده‌مفاهیم را از هم تفکیک کنیم و شفافیت بیشتری داشته باشیم. نباید دچار خودتحریمی در سیاست خارجی شویم. نباید یکی از عناصر قدرت ملی را که دیپلماسی است، به دست خودمان کنار بگذاریم. فردی به من می‌گفت: «تلاش بیهوده نکنید، مذاکره به جایی نمی‌رسه! اینها می‌خوان موشکی و هسته‌ای رو از ما بگیرن.» گفتم: «تلاش بیهوده نمی‌کنیم. مگه هرچی اونها بخوان ما بهشون می‌دیم؟»

نقشه اسرائیل بزرگ



به‌طور طبیعی، ما می‌رویم مذاکره کنیم که این دو (هسته‌ای و موشکی) را ندهیم. حالا در فرایند چانه‌زنی ممکن است راه‌حلی پیدا شود.

آیندهٔ نظم منطقهٔ خاورمیانه در پرتو جنگ ایران و اسرائیل چیست؟

امریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها دنبال نظم هژمونی نیابتی با عاملیت اسرائیل هستند، با ابزاری مانند صلح یا توافق ابراهیم، عادی‌سازی روابط اعراب و اسرائیل و نظم مطلوبی که خودشان می‌خواهند. این نظم را واقعهٔ ۷ اکتبر بر هم زد. الآن نهایتِ تلاششان را می‌کنند که آن نظم را برقرار کنند. به نظرم، مهم‌ترین دلیل حمله به ایران هم همین بود که نظم هژمونیک اسرائیل تحقق یابد؛ ولی همان‌طوری که اشاره کردم، با توجه به تاب‌آوری ایران در این جنگ و توانی که از خودش نشان داد، نظم هژمونی در منطقه به نظرم برقرارشدنی نیست و ما شاهد نظم مبتنی‌بر موازنهٔ خواهیم بود.

اگر ایران در مذاکرات، توقف غنی‌سازی را قبول می‌کرد، بازهم شاهد وقوع جنگ بودیم؟

شاید در کوتاه‌مدت تجاوز صورت نمی‌گرفت، ولی طبق اطلاعاتی که به دست آورده‌ایم – خود اسرائیلی‌ها و امریکایی‌ها دارند اطلاعاتی درز می‌دهند، یا اطلاعاتشان درز می‌کند – اینها سال‌ها بود که می‌خواستند به ایران حمله کنند. به توقف غنی‌سازی ایران راضی نمی‌شدند؛ بیشتر برچیدن برنامه هسته‌ای ایران را می‌خواستند. شاید اگر توافقی می‌کردیم، ممکن بود در کوتاه‌مدت به ما حمله نکنند؛ ولی اگر توضیحاتی که من دادم، بپذیریم، دیر یا زود به ما حمله می‌کردند. اینها وزنه‌ای ژئوپلتیک و قدرتی گردن‌کلفت مثل ایران را در منطقه درراستای منافع خودشان نمی‌دانند.

ما همیشه با کنایه می‌گفتیم که سازمان‌ها، رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی در روابط بین‌الملل نقش حاشیه‌ای دارند یا بازتابی از روابط قدرت هستند؛ ولی در جریان این تجاوز دوازده‌روزه این موضوع را به‌وضوح دیدیم.

آیا این احتمال وجود دارد که امریکا بخواهد از بمب هسته‌ای برای نابودی برنامهٔ هسته‌ای ایران استفاده کند؟ و اینکه برای امریکا در گام اول، بین گزینهٔ استفاده از بمب هسته‌ای یا حضور گستردهٔ نظامی در جنگ کدام گزینه از نظر شما منطقی‌تر یا محتمل‌تر است؟

استفاده از سلاح هسته‌ای بسیار ضعیف است، حتی نظرم این است که اگر امریکایی‌ها مجبور شوند جایگاه طبیعی ایران را به رسمیت بشناسند، این کار را خواهند کرد؛ به‌خصوص اینکه اعراب و کشورهای حوزهٔ جنوب خلیج فارس هم به این جمع‌بندی رسیده‌اند که ایران را نمی‌شود از نظم منطقه‌ای کنار گذاشت. به نظرم، تغییر سطحی از موازنه که شاید جنگ را هم در پی داشته باشد، روی خواهد داد؛ البته این سخت است.

برخی معتقدند جنگ نتیجهٔ سیاست خارجی ضعیف ایران بوده است. به نظرتان این‌طور بوده است؟ و نقش جمهوری اسلامی در وقوع جنگ چه بوده است؟

پاسخ: متوجه نمی‌شوم ضعف سیاست خارجی ما یعنی چه! یعنی ما می‌توانستیم از وقوع جنگ

جلوگیری کنیم و نکردیم؟ تنها کاری که می‌شد انجام بدهیم، همان مذاکره بود. خب ایران مذاکره را رد نکرد. اتفاقاً یکی از نقاط قوت سیاست ما این بود که پذیرفتیم برویم مذاکره کنیم. شاید خود امریکایی‌ها هم انتظار نداشتند که ایران مذاکره را بپذیرد. من این را خیلی پای سیاست خارجی نمی‌گذارم.

به نظر شما، در پایان این جنگ، برای کدام‌یک از طرفین (ایران و اسرائیل) فرصت بیشتری فراهم شد؟

پاسخ: پیش‌بینی پدیدآمدن فرصت چه برای ایران و چه برای اسرائیل هنوز خیلی زود است. الآن ما وسط جنگیم. هنوز نمی‌شود فرصتی برای هیچ‌یک از طرفین متصور شد. باید صبر کنیم جنگ تمام شود، صلح برقرار شود، آب‌ها از آسیاب بیفتد، بعد ببینیم قرار است چه اتفاقی بیفتد.

با توجه به حمایت‌نکردن یا حمایت ضعیف متحدان سنتی ایران، به‌ویژه چین و روسیه، آیا این وضعیت، ایران را به‌سمت بازنگری در سیاست خارجی و یافتن متحدان جدید سوق خواهد داد؟

نظر شخصی‌ام این است که بله، به‌هرحال، ما به بازنگری گسترده‌ای در سیاست خارجی و جهت‌گیری‌های کلی‌اش نیاز داریم. به‌احتمال زیاد، بعد از فروکش‌کردن این منازعه و پایان‌یافتن جنگ، باید در سیاست خارجی و جهت‌گیری‌مان بازنگری‌ای کنیم و بیشتر به‌سمت سیاست خارجی متوازن برویم یا اگر در روابط راهبردی با کشورها هستیم، این روابط باید متقابل باشد. به نظرم، ما بیشتر منافع چین و روسیه را تأمین کردیم تا آنها منافع ما را تأمین کرده باشند. در نظم جهانی، یکی از علت‌های حمله به ایران این بود که امریکایی‌ها به این نتیجه رسیدند که برای شکستن ایران، چین و روسیه باید به ضعیف‌ترین حلقهٔ دو قدرت، که ایران باشد، حمله کنند. البته منظورم این نیست که این تنها علت بوده است.

با توجه به اینکه شما رایزن فرهنگی و فعال در مرکز پژوهش‌های مجلس بودید، نگاهتان به کمک‌های تجهیزاتی راهبردی به کشورهای خاورمیانه و اسرائیل در جنگ با ایران چیست؟

کشورهای منطقه چاره‌ای ندارند؛ یعنی با توجه به وضعیتی که الآن برای آنها وجود دارد و مصرف‌کنندهٔ امنیتی امریکا هستند، خب نمی‌توانند به امریکا بگویند نه. استقلال سیاسی که ندارند، استقلال دفاعی هم ندارند. به نظرم، در وضعیتی که الآن عرب‌ها دارند، خیلی زیاده‌روی نکردند، وگرنه بیش‌ازاین می‌توانستند به امریکا کمک کنند. ناگفته نماند که ما هم تهدید کرده بودیم که اگر شما فضا و زمین را در اختیار دشمنان ما قرار بدهید که به ما تجاوز کنند، ما جبران خواهیم کرد؛ یعنی تلافی می‌کنیم. ولی اینکه چرا این‌طوری است، خب به‌هرحال چنین سیاستی مبتنی‌بر وابستگی امنیتی به امریکاست.

دربارهٔ بستن تنگهٔ هرمز با توجه به اینکه این اقدام ممکن است ایران را به درگیری‌های نظامی یا سیاسی حتی با متحدان خودش وارد کند و چالش‌هایی برای ایران به وجود آورد، آیا این ادعا واقعی است که ما می‌توانیم تنگهٔ هرمز را ببندیم؟

این آخرین گزینهٔ ماست. باید توجه داشته باشیم که اگر موجودیت، امنیت و تمامیت ما به خطر بیفتد، ممکن است به این کار متوسل شویم. در اولین گام، این کار را انجام نمی‌دهیم؛ ولی مثلاً فرض کنید آمدند تسلیحات هسته‌ای ما را زدند یا سلاح تاکتیکی هسته‌ای علیه ما به کار بردند، تردید نکنید که آن‌موقع، حتماً این کار انجام می‌شود.

پیمانی که ایران با روسیه بست و بعد آمدند بند پیمان نظامی و دفاعی‌اش را حذف کردند که پالس جنگ‌طلبی به دنیا ارسال نشود، به نظرتان ازنظر راهبردی سبب تنهایی ایران نشد؟

بله، یکی از بحث‌های بنده همین است. شاید یکی از عواملی که روسیه یا چین کمتر توانستند به ما کمک کنند، همین موضوع باشد. وقتی خود شما می‌خواهید بند توافق نظامی یا دفاعی راهبردی نباشد، خب دیگر نباید انتظار داشته باشید که روس‌ها بیایند از ما حمایت راهبردی کنند؛ یعنی وارد جنگ شوند. حداقلش این بود؛ مثل مادهٔ ۵ پیمان ناتو. بنابراین، شما باید هزینه – فایده کنید، ببینید اگر آن بند در توافقنامه بود، چه هزینه‌هایی برای ایران ایجاد می‌شد؟ شاید خیلی‌ها ایراد می‌گرفتند که این خلاف اصل نه شرقی نه غربی است. ما رفتیم با روس‌ها متحد شدیم. متأسفانه جوّ داخلی هم بعضی وقت‌ها ما را در وضعیتی قرار می‌دهد که نمی‌توانیم تصمیم بهینه بگیریم. ما خودمان این بند را نگذاشتیم و حذف کردیم، خب دیگر نباید انتظار داشته باشیم که کسی به تعهدی عمل کند که از او نخواسته‌اید. حالا اینکه گفتید در آینده بازنگری شود، اینها می‌تواند در دستور کار باشد.

جمهوری اسلامی ایران در صنایع دفاعی و موشکی و تسلیحاتی پیشرفت‌های شگرفی داشته که نمی‌توان آنها را انکار کرد، اما هنوز تحت‌تأثیر جنگ هشت‌ساله و تجاوز صدام حسین به ایران هستیم و تجهیزات را در آن سطح از آمادگی داریم.

فعال‌شدن مکانیزم ماشه تا چه حد به عمیق‌شدن جنگ می‌انجامد؟

من خیلی بین جنگ و مکانیزم ماشه ارتباطی نمی‌بینم؛ ولی بین توافق‌نکردن و فعال‌شدن مکانیزم ماشه رابطهٔ بیشتری وجود دارد. اگر مکانیزم ماشه فعال شود، ما که اقدام نظامی نخواهیم کرد؛ ولی بی‌تردید، اگر به توافق جدیدی در حوزهٔ هسته‌ای نرسیم، تردیدی ندارم که مکانیزم ماشه فعال می‌شود.

حمله اسرائیل آیندهٔ سیاسی ایران را تغییر داد

به نقل از نشریهٔ فارین پالیسی

مجلهٔ امریکایی *فارین پالیسی* در مقاله‌ای جدید تحلیل کرده است: «حملهٔ اسرائیل، آیندهٔ سیاسی ایران را تغییر داد و نگرش نسل جدید را از اساس عوض کرد.»

نویسندهٔ این مقاله بر این باور است که مهم‌ترین و ماندگارترین اثر جنگ دوازده‌روزه، تغییر دیدگاه جوانانی است که بعد از انقلاب و در دنیای فضای مجازی و اثرگذاری رسانه‌های غربی به دنیا آمده و در این سال‌ها، از ایدئولوژی جمهوری اسلامی فاصله گرفته‌اند، اما حالا در باور و نگاهشان به غرب تجدیدنظر کرده‌اند و به گفتمان مقاومت نظام ایمان آورده‌اند و می‌گویند باید برنامهٔ موشکی، نیروهای منطقه‌ای و گفتمان مقاومت را قوی‌تر کرد تا ایران، مستقل و مقتدر باقی بماند.



جلد مجله فارین پالیسی

وی افزوده است: «چنین چیزی میراثی بزرگ برای آیندهٔ ایران است و اگر این تغییر ادامه یابد، سیاست داخلی و منطقه‌ای ایران را برای چند دههٔ آیندهٔ شکل خواهد داد و تضمین خواهد کرد.»

در ادامه، بخش‌های اصلی این مقاله مرور می‌شود.

پس از حملهٔ اسرائیل، اتفاقی غیرعادی رخ داد؛ نسل جوان ایران که به ایدئولوژی نظامشان دربارهٔ تهدید موجودیت امریکا و اسرائیل برای ایران تقریباً بی‌اعتنا بودند، وقتی بمب‌ها فروریختند، دیدگاهشان تغییر کرد. همان‌هایی که گاهی گفتمان نظام را مسخره می‌کردند، برای اولین‌بار، به روایت نظام از مقاومت پی بردند.

تقریباً ظرف یک شب، تغییری عمیق در سرتاسر جامعهٔ ایران رخ داد. حتی ایرانیانی که زمانی شعارهای رسمی [آیت‌الله] علی خامنه‌ای را رد می‌کردند، خودشان شروع به تکرار همان‌ها کردند. حملات اسرائیل نه‌تنها حس وطن‌پرستی را برانگیخت، بلکه چیز دیگری را هم شعله‌ور کرد؛ خشم و این احساس گسترده که قدرت‌های خارجی از خط قرمز عبور کرده‌اند.

ایرانیان با واقعیت ژئوپولیتیک جدیدی روبه‌رو شدند. حتی شهروندانی که قبلاً با موضع امنیتی نظام مخالف بودند، حالا خواستار دفاع قدرتمندتری هستند. برخی حتی آشکارا از نیاز ایران به سلاح هسته‌ای صحبت می‌کنند.

همان‌ها که شعار «نه غزه، نه لبنان» می‌دادند، می‌گویند حالا فهمیده‌اند که منطقه یک دشمن مشترک دارد.

سالیان دراز، نگاه بسیاری از ایرانیان به جنگ اسرائیل و امریکا با کشورشان، انتزاعی و دور بود. این جنگ‌ها در سوریه، لبنان و عراق (و نه اصفهان و تهران) رخ می‌داد. در آن دوران، راهبرد منطقه‌ای جمهوری اسلامی به‌عنوان راهبردی هزینه‌ساز نقد می‌شد؛ اما حملات اخیر به ایران این برداشت را تغییر داد.

«حملهٔ اسرائیل، آیندهٔ سیاسی ایران را تغییر داد و نگرش نسل جدید را از اساس عوض کرد.»

«باید برنامهٔ موشکی، نیروهای منطقه‌ای و گفتمان مقاومت را قوی‌تر کرد تا ایران، مستقل و مقتدر باقی بماند.»

یکی از هنرمندان در ایران می‌گوید: «من قبلاً یکی از کسانی بودم که در خلال اعتراضات، شعار می‌دادم که پول ایران نباید به لبنان یا فلسطین داده شود؛ اما حالا می فهمم که بمب‌هایی که همهٔ ما در منطقه با آنها روبه‌رو هستیم، یکی هستند و اگر در سراسر منطقه دفاعی قوی نداشته باشیم، جنگ به‌سراغ ما هم می‌آید.»

نسلی که بعد از انقلاب به دنیا آمدند، عمیقاً تغییر کرد و نظرش دربارهٔ غرب و حل مشکلات ازطریق مذاکره با آن عوض شد.

در بین مردم و به‌ویژه نسلی که بعد از انقلاب ۱۹۷۹ به دنیا آمده‌اند و عموماً از ایدئولوژی نظام ناامید بودند، شاهد تغییری عمیق هستیم. آنها درحال بازنگری همهٔ باورهای قبلی‌شان دربارهٔ قدرت و امنیت غرب هستند.

با حملات به ایران، ناگهان هشدارهای [آیت‌الله] خامنه‌ای که می‌گفت نمی‌توان به امریکا اعتماد کرد و اسرائیل جنگ‌طلب و توسعه‌طلب است، دیگر چندان دورازذهن به نظر نمی‌رسید؛ زیرا جهان، تازه شروع به درک واقعیت‌های راهبردی کرده بود که ایران سال‌ها به آنها اشاره می‌کرد. این تغییر حالا دارد موقعیت ایران را در داخل، منطقه و جهان تغییر می‌دهد.

بعد از حملات، این بحث در ایران که آیا دیپلماسی می‌تواند موفق باشد، به این گفتمان تغییر کرده که آیا اصلاً دیپلماسی غرب صادقانه بوده است؟ درحال‌حاضر، این ایده که مذاکره با غرب مشکلات ایران را حل خواهد کرد، واقع‌گرایانه به نظر نمی‌رسد و بیشتر، به‌مثابه تسلیم به نظر می‌آید.

تنها اثر واقعی حملات، تقویت روایت [آیت‌الله] خامنه‌ای بود: «اسرائیل به‌جای نابودی نظام، آن را تقویت کرد.»

سالیان سال، حتی باوجوداینکه [آیت‌الله] خامنه‌ای هشدار می‌داد نمی‌توان به غرب اعتماد کرد، بخش زیادی از جامعه همچنان در انتخابات به نامزدهایی رأی می‌دادند که وعدهٔ تعامل با غرب را مطرح می‌کردند؛ اما حملات اسرائیل به ایران در میانهٔ مذاکرات با امریکا، حالا در بین همان افرادی که قبلاً از گفت‌وگو حمایت می‌کردند، این دیدگاه رو به رشد را ایجاد کرده که مذاکرات غرب، بازی فریبکارانه‌ای است؛ زیرا برای آنها اصلاً مهم نیست که ایران چگونه تعامل می‌کند و درهرحال، به‌دنبال اذیت و آزار ایران هستند.

حملات به ایران قطعاً آسیب‌هایی به دنبال داشته است؛ اما تنها کار واقعی که از آنها برآمده، تقویت روایت [آیت‌الله] خامنه‌ای است؛ نظام سالم ماند، رهبری پابرجا ماند، خیابان‌ها به صحنهٔ اعتراض بدل نشد، ایران تکه‌تکه نشد، و در سطح بین‌المللی هم ایران دیگر نه به‌عنوان متجاوز، بلکه به‌عنوان کشوری در محاصره دیده شد که بار دیگر توانسته است در برابر مداخلهٔ خارجی مقاومت کند.

ادبیات بین‌المللی دربارهٔ ایران هم نکتهٔ ازقلم‌افتاده‌ای را نشان داد: اینکه این نظام چقدر منعطف



است و چگونه در برابر چالش‌ها از خود پذیرش نشان می‌دهد، چگونه یاد می‌گیرد، چگونه سازگاری پیدا می‌کند و چگونه شوک‌های دریافتی را در روایتِ ماندگاری و مقاومت خود جا می‌دهد. حملات اسرائیل این نظام را نابود نکرد؛ تقویتش کرد.

با حمله به ایران، گفتمان مقاومت جمهوری اسلامی نه با ایدئولوژی، بلکه ازطریق رویدادها و واقعیت‌ها تأیید و لحظه‌های جنگ، به زمانی برای تحکیم روایت مقاومت در ایران تبدیل شد و این باور شکل گرفت که اگر دشمنی بخواهد بر ایران مسلط شود و از همه طرف، کشور را احاطه کند، مقاومت، موشک‌ها و پهپادهای تولید داخل، تنها امید ایران برای بقاست و تنها نهادهایی هم که قادر به انجام‌دادن این مقاومت دفاعی‌اند، نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران هستند.

این گفتمان، میراثی مهم برای آیندهٔ ایران است. آینده در چارچوب حملات ژوئن تعیین خواهد شد؛ جایی که دکترین مقاومت نه با ایدئولوژی، بلکه با رویدادها و وقایع تأیید خواهد شد.

حملات اسرائیل نه‌تنها حس وطن‌پرستی را برانگیخت، بلکه چیز دیگری را هم شعله‌ور کرد؛ خشم و این احساس گسترده که قدرت‌های خارجی از خط قرمز عبور کرده‌اند. با حملات به ایران، ناگهان هشدارهای [آیت‌الله] خامنه‌ای که می‌گفت نمی‌توان به امریکا اعتماد کرد و اسرائیل جنگ‌طلب و توسعه‌طلب است، دیگر چندان دور از ذهن به نظر نمی‌رسید.

حالا دیگر مقاومت در انحصار جمهوری اسلامی و وفاداران به او نیست؛ اکنون فریادی برای دفاعی از میهن است که از مرزهای اجتماعی و سیاسی فراتر رفته است. قدرتِ این روایت آنجاست که افرادی دارند آن را تکرار می‌کنند که در گذشته، به آن بدبین بودند؛ ولی حالا با رویدادهای میدانی به مشروعیت آن پی برده‌اند.

این حملات، همچنین نگاه ایرانیان به خود را تغییر داد. شاید مهم‌ترین تغییر، تغییر نسلی باشد؛ نسلی که با اینترنت، رسانه‌های غربی و دیدگاه‌های متمایل به غرب بزرگ شده بود، حالا مشروعیت نظم جهانی که با اعتقاد به آن بزرگ شده بود، زیر سؤال می‌برد. شعارهایی که قبلاً در ایران به‌عنوان پروپاگاندا رد می‌شد، حالا دارد به‌عنوان واقع‌گرایی تفسیر می‌شود. اگر این تغییر ادامه یابد، سیاست داخلی و منطقه‌ای ایران را برای چند دههٔ آینده شکل خواهد داد.

این تغییر ممکن است بیش از هر موفقیت یا شکست تاکتیکی در جنگ، ماندگارترین اثر را به دنبال داشته باشد. سالیان سال بود که ایرانی‌ها سؤال می‌کردند که اصلاً چرا کشورشان به برنامهٔ موشکی، نیروهای منطقه‌ای یا دکترین مقاومت نظامی نیاز دارد؛ اما حالا سؤال آنها این است که چگونه می‌توان همهٔ این دفاع‌ها را قوی‌تر کرد تا ایران، مستقل و مقتدر باقی بماند.

منبع

https://foreignpollcy.com/2025/07/29/the-generation-iranian-hard-liners-have-been-waiting-for/

ایران پیروز شد؛ زیرا ...

مجید مختاری



ایران پیروز شد؛ زیرا اسرائیل برای اولین‌بار در تاریخ خود، زیر بار گستردهٔ موشک‌ها و پهپادهای با قدرت تخریب بالا قرار گرفت و پناهگاه‌هایش نتوانستند ساکنان سرزمین‌های اشغالی را از جنگی که نتانیاهو به راه انداخته بود مصون نگه دارند و اشغالگران طعم ناامنی واقعی را چشیدند. در آینده، این وضعیت ترس و وحشت هویداتر خواهد شد.

ایران پیروز شد؛ چون وفاق و انسجام ملی ذیل رهبری، وطن و حماسهٔ حسینی رقم خورد.

ایران پیروز شد؛ زیرا نفوذی‌ها و مزدوران رژیم صهیونی در ایران شناسایی و راهکارهایشان شناخته شد. چشم امنیتی ما باز شد، بسیج

مردمی شکل گرفت و مردم مانند نخستین روزهای انقلاب در تأمین امنیت مشارکت داده شدند.

ایران پیروز شد؛ چراکه ایدهٔ مقاومت در منطقه و جهان اثبات شد و نشان داد سوریه، عراق، لبنان و فلسطین، بر پایهٔ اعتقادات مردم خود وارد مبارزه با رژیم صهیونی شده‌اند و ایران فقط پشتیبان فرهنگی و فکری مقاومت است.

ایران پیروز شد؛ زیرا، دنیا ملت ایران را تأیید کرد و رژیم صهیونی توبیخ شد. جهان عرب و اسلام بیش‌ازپیش طرفدار ما شدند و عزت و محبوبیت ایرانی رشد روزافزونی یافت.

ایران پیروز شد؛ چراکه وحشی‌گری و جنایت‌پیشگی رژیم صهیونی برای همه اثبات، و از موضوعی در همسایگی غزه و لبنان، به امری جهانی تبدیل شد.

ایران پیروز شد؛ چون به‌رغم ضربه و خسارتی که بر کشور وارد شد، مردم و مسئولان نشان دادند که می‌توانند متجاوز را در سخت‌ترین وضعیت نیز تنبیه و مجازات کنند.

ایران در این جنگ بُرد؛ چون نشان داد امریکا حتی بازی جنگ را بلد نیست و نمی‌داند چگونه وارد جنگ شود و چگونه آن را خاتمه دهد. رئیس‌جمهور ایالات متحدهٔ امریکا ناشیانه حتی کشورهای حاشیهٔ خلیج فارس را در معرض پیامدهای جنگ قرار داد.

ایران پیروز شد؛ زیرا اسرائیل برای اولین‌بار در تاریخ خود، زیر بار گستردهٔ موشک‌ها و پهپادهای با قدرت تخریب بالا قرار گرفت و پناهگاه‌هایش نتوانستند ساکنان سرزمین‌های اشغالی را از جنگی که نتانیاهو به راه انداخته بود مصون نگه دارند

ایران پیروز شد؛ زیرا مردم ثابت کردند که اتحاد، همدلی و عقلانیت ایرانی، در سخت‌ترین و بحرانی‌ترین وضعیت به دست می‌آید و مسئولان کشور قادرند اوضاع را تحت‌کنترل درآورند.

ایران برنده شد؛ چون اهداف رژیم صهیونیستی و امریکا، که تجزیه و براندازی ایران بود، محقق نشد و مردم تا پای جان برای استقلال و حفظ تمامیت ارضی کشور خود ایستادند.

ایران پیروز از صحنه بیرون آمد؛ زیرا ایرانیان فهمیدند که کشورشان قطعاً آسیب‌دیده، اما تنها واقعیت به‌جای‌مانده در میان مردم، تقویت ایران پیروز شد؛ چراکه گفتمان مقاومت جمهوری اسلامی نه‌فقط با ایدئولوژی، بلکه به‌واسطهٔ رویدادها و وقایع صحنهٔ جنگ تأیید شد. دوستان عرب و مسلمان ایران تازه فهمیدند مقاومت مظلومانه یعنی چه و تا چه اندازه می‌تواند دشمنان را رسوا کند.

ایران برنده شد؛ زیرا برنامهٔ راهبردی ایران به قوت خود باقی ماند و رابطه با همسایگان توسعه یافت.

ایران موفق شد؛ چون موضوع جنگ با اسرائیل، برای مردم ایران، نخبگان و مدیران کشور به اصل و رویکردی ثابت در سیاست خارجی تبدیل شد؛ به‌گونه‌ای که امروز، همهٔ ایرانی‌ها روایتگر جنگ با رژیم صهیونی هستند.

ایران پیروز شد؛ زیرا ترس از جنگ در بین مردم و مسئولان فروریخت و مردم باوجود شهادت عزیزانشان و تحمل خسارت‌ها، همراه با حکومت برای جنگی بزرگ‌تر (نابودی کامل رژیم

صهیونیسی) آماده‌اند.

ایران این جنگ را بُرد؛ چراکه در جنگی واقعی و گسترده در بوتهٔ آزمایش قرار گرفت و هرچند فرماندهانی تکرارنشدنی را از دست داد، نشان داد که فرزندان خمینی و خامنه‌ای تمام‌نشدنی هستند.

برندهٔ جنگ ایران بود؛ زیرا نسخهٔ براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران با حملهٔ نظامی از خارج و فشار از داخل، ناکارآمد از آب درآمد و جز رسوایی، اندوخته‌ای برای طراحان و مجریانش نداشت.

ایران جنگ را بُرد؛ چون آگاهی دربارهٔ رژیم صهیونی و امریکا و فریب‌کاری‌هایشان به موضوعی عینی



و یقینی تبدیل و بر غیرواقعی‌بودن قول‌ها و تعهدات آنها تأکید شد.

ایران پیروز شد؛ چون، سرمایهٔ اجتماعی بزرگ اما نهفتهٔ ایرانیان در نخستین روزهای جنگ جوانه زد و در آخرین روزها گُل داد و به کمک کشور آمد.

ایران و ایرانی پیروز شد؛ زیرا به این درک و بلوغ رسید که در ساحت سیاست داخلی و خارجی به چه چیز نیاز دارد و این نیاز جز از مسیر اصلاح تدریجی امور عبور نخواهد کرد.

ایران پیروز صحنهٔ نبرد بود؛ زیرا به این نکتهٔ ظریف پی برد که تنها نگهبان این سرزمین پس از خدا، مردم هستند. مردم در ایام جنگ و بعدازآن، جدایی‌ناپذیری خود را از نظام، کشور و رهبری نشان دادند و به مخالفان در خارج از ایران ثابت کردند که جز خس‌وخاشاک و کفی روی آب نیستند.



مردم ایران بردند؛ چون به درک جدیدی از عمود خیمهٔ ایران رسیدند که مکمل درک قبلی بود. برای پدر و جان ایران در لحظه‌لحظهٔ دوازده روز جنگ نگران بودند و با نگرانی، برای سلامتی‌اش شب‌ها لحظاتی چشم‌برهم نگذاشتند و برایش دعا کردند و صدقه دادند.

ایران پیروز میدان جنگ بود؛ زیرا نشان داد نظام کشور تا چه اندازه منعطف است و در برابر چالش‌ها وقایع را می‌پذیرد، یاد می‌گیرد، سازگاری پیدا می‌کند و شوک‌های واردشده را در روایت ماندگاری و مقاومت خود جای می‌دهد. حملات اسرائیل این نظام را نه‌تنها نابود نکرد، بلکه آن را تقویت کرد.

ایران پیروز شد؛ زیرا مردم ثابت کردند که اتحاد، همدلی و عقلانیت ایرانی، در سخت‌ترین و بحرانی‌ترین وضعیت به دست می‌آید
ایران پیروز شد؛ چون، سرمایهٔ اجتماعی بزرگ اما نهفتهٔ ایرانیان در نخستین روزهای جنگ جوانه زد و در آخرین روزها گل داد و به کمک کشور آمد.

ایران پیروز شد؛ چراکه در اولین روزهای حملهٔ ددمنشانهٔ رژیم صهیونی، شعار «نه غزه، نه لبنان» جای خود را به شعار «هم غزه، هم لبنان» داد و «جانم فدای ایران» ورد زبان زنان و مردان ایرانی شد. مردم ایران به چشم سر و دل دیدند که برای اسرائیل و امریکا زن و کودک ایرانی با زن و کودک غزه‌ای و لبنانی تفاوتی ندارد.

ایران برنده شد؛ زیرا مسئولان نظامی به نقاط ضعف دفاعی و پدافندی‌شان آگاه شدند و این مهم جز در این جنگ به دست نمی‌آمد.

مردم ایران پیروز شدند؛ چون یک‌بار دیگر به اهمیت خدمات متقابل اسلام

و ایران به یکدیگر پی بردند و فهمیدند که اسلام و ایران از هم جدا نیستند و هر دو برای سعادت مردم لازم و ضروری‌اند.

ایران برندهٔ جنگ بود؛ چراکه چهرهٔ ریا و تزویر بار دیگر نمایان و فاصلهٔ معنادار اسلام ناب محمدی از اسلام امریکایی شفاف و روشن شد.

ایران و ایرانی پیروز شدند؛ چون، بیش از گذشته، نقاب از چهرهٔ منافقین و سلطنت‌طلبان برداشته شد و همکاران صدام، این‌بار به یاری نتانیاهو و ترامپ رفتند و پنجه به صورت ایران کشیدند. این وطن‌فروشان در کنار امریکا و اسرائیل برای نیل به هوس‌هایشان به تجزیهٔ ایران نیز راضی شدند.

مردم و نظامیان ایران پیروز شدند؛ زیرا به درک عمیقی از امدادهای الهی رسیدند و فهمیدند که باوجود برتری فناوری و اطلاعاتی دشمن، قادرند در مقابل آنها مقاومت کنند و به یاری خدا بر آنها پیروز شوند.

ایران پیروز جنگ بود؛ چراکه پرده از چهرهٔ بنیادگرایان مقدس‌مآب در داخل و خارج ایران برداشته شد و جهان اسلام (مردم و حاکمان) به اهمیت وحدت کلمه و اتحاد پی بردند.

ما برنده شدیم؛ زیرا به اهمیت تجربه‌های به‌دست‌آمده در جنگ هشت‌ساله با صدام و حزب بعث واقف شدیم و فهمیدیم که هشیاری و کسب توان بازدارندگی در مقابل دشمن چه اهمیتی دارد.

ما پیروز شدیم؛ چون به‌وضوح، معنای جنگ نیابتی را متوجه شدیم و فهمیدیم که چگونه رژیم صهیونیستی به نیابت از امریکا علیه ایران وارد جنگ شد و هنگامی‌که نتوانست مأموریت برادر بزرگترش را به انجام برساند، درخواست دخالت مستقیم او را کرد و امریکا نیز طبق برنامهٔ از پیش تعیین‌شده، به تأسیسات هسته‌ای ایران حمله کرد. جنگ نیابتی یعنی همین.

ما این جنگ را بردیم؛ زیرا فهمیدیم که خدا همچنان با ماست؛ این را از شهدای بزرگمان فهمیدیم. این را از آنجا فهمیدیم که خدا همچنان در باغ شهادت را به روی مشتاقان باز گذاشته است. این را از «انّا لله و انّا الیه راجِعون» آقا رشید فهمیدیم.

ایران پیروز شد؛ چون خیمهٔ مقاومت همچنان پابرجاست و خط سرخ شهادت کورشدنی نیست.

گزارش



خلیج فارس؛ در پرتو تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی

تهیه و تنظیم سعید سرمدی [1]

به مناسبت بزرگداشت «روز ملی خلیج فارس»، اندیشکدهٔ مطالعات خلیج فارس همایش «خلیج فارس در پرتو تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی» را در ۱۱ اردیبهشت ۱۴۰۴ در مؤسسهٔ اطلاعات برگزار کرد. در این همایش که با حضور سفرای سابق وزارت امور خارجه در کشورهای منطقهٔ خلیج فارس برگزار شد، پس از توضیحات مقدماتی دکتر علی جنتی به‌عنوان رئیس اندیشکدهٔ مطالعات خلیج فارس و شرح مختصری از جایگاه جهانی خلیج فارس، آقایان دکتر سیدکمال خرازی (وزیر اسبق وزارت امور خارجه و رئیس شورای راهبردی روابط خارجی رهبری)، آقای دکتر محمدجواد ظریف (وزیر سابق وزارت امور خارجه) و آقای دکتر محمدحسین عادلی (رئیس اسبق بانک مرکزی) به بیان دیدگاه‌های خود پرداختند. پس از پایان هر سخنرانی، سخنرانان به پرسش‌های حاضران پاسخ دادند.

مشروح چهار سخنرانی اشاره‌شده در ادامه آمده است. متن سخنان دکتر علی جنتی به‌عنوان اولین سخنران به این شرح است:

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین، خوشامد عرض می‌کنم خدمت همهٔ سروران گرامی و مهمانان عزیز و تشکر می‌کنم از حضور همهٔ شما. همچنین تشکر ویژه می‌کنم از سروران گرامی، جناب آقای دکتر خرازی، جناب آقای دکتر ظریف و جناب آقای دکتر عادلی که قبول زحمت فرمودند که در این همایش از دیدگاه‌ها و تجربیاتشان درزمینه‌های مختلف استفاده کنیم؛ شخصیت‌هایی که سالیان دراز در خط مقدم دیپلماسی کشورمان چه در مذاکرات و چه در حوزه‌های دیگری که منافع ملی کشورمان ایجاب می‌کرده نقش‌آفرینی کرده‌اند. حضور همهٔ شما عزیزان مایهٔ مباهات

۱. راوی و پژوهشگر حوزهٔ جنگ ایران و عراق

و افتخار است.

خلیج فارس این آبراه استراتژیک و تاریخی نه‌تنها قلب تپندهٔ اقتصاد جهان است، بلکه گهوارهٔ فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و تعاملات بشری در طول قرن‌ها بوده و به همین دلیل هم هست که همواره کانون توجه قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی قرار گرفته است. امروز، نقش کشورهای حوزهٔ خلیج فارس، به‌ویژه جمهوری اسلامی ایران در شکل‌دهی آینده‌ای مبتنی‌بر صلح و همکاری و توسعهٔ پایدار اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده. اندیشکدهٔ مطالعات خلیج فارس با هدف مطالعهٔ راهبردی و سیاسی و بررسی مسائل تاریخی و ژئوپلیتیکی در خلیج فارس، تلاش می‌کند که راهکارهای عملی برای تقویت جایگاه ایران در منطقه ارائه کند. ما معتقدیم که خلیج فارس فراتر از یک پهنهٔ جغرافیایی است و نمادی از هویت فرهنگی و تمدنی و تاریخی ماست.

امروز، فرصت کم‌نظیری است که از تجربیات گران‌سنگ وزرای محترم سابق امور خارجه و شخصیت‌هایی که عموماً در حوزهٔ سیاست خارجی و دیپلماسی صاحب تجربه هستند، در این محفل استفاده کنیم. این همایش با محوریت دیپلماسی منطقه‌ای و چشم‌انداز همکاری در خلیج فارس طراحی شده و ما به‌دنبال پاسخی به پرسش‌های کلیدی هستیم که چگونه از ظرفیت دیپلماسی برای کاهش تنش و افزایش اعتماد بین کشورهای منطقه بتوانیم استفاده کنیم. چه راهکارهایی را باید برای تبدیل خلیج فارس به منطقه‌ای عاری از مداخلات خارجی و مبتنی‌بر همکاری بومی در منطقه دنبال کنیم، و چگونه می‌شود از ظرفیت‌های اقتصادی و فرهنگی و زیست‌محیطی خلیج فارس برای توسعهٔ پایدار در منطقه استفاده کرد.

خلیج فارس این آبراه استراتژیک و تاریخی نه‌تنها قلب تپندهٔ اقتصاد جهان است، بلکه گهوارهٔ فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و تعاملات بشری در طول قرن‌ها بوده و به همین دلیل هم هست که همواره کانون توجه قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی قرار گرفته است.

روز دهم اردیبهشت‌ماه را به‌عنوان روز ملی خلیج فارس نام‌گذاری کرده‌اند. در سال ۱۳۲۱، در دورهٔ صفویه و در زمان پادشاهی شاه‌عباس کبیر، جزیرهٔ هرمز را از چنگ پرتغالی‌ها درآوردند و سال بعدش، لشکریان ایران به فرماندهی امامقلی‌خان کلاً پرتغالی‌ها را از سرزمین ایران بیرون راندند و دهم اردیبهشت‌ماه، براساس مطالعاتی که دانشگاه تهران انجام داده است، تاریخ دقیق اخراج پرتغالی‌ها از سرزمین ایران است. سال ۱۳۸۴، شورای‌عالی انقلاب فرهنگی بنابه پیشنهاد شورای فرهنگ عمومی، این روز را به‌عنوان روز «ملی خلیج فارس» تعیین کرد و از سال ۱۳۸۹ به بعد، معمولاً ازطرف دستگاه‌های دولتی و مؤسسات غیردولتی به‌عنوان بزرگداشت روز ملی خلیج فارس، همایش‌هایی برای بررسی مسائلی که به این منطقه مربوط است، برگزار می‌شود و در سال ۱۳۸۹ نیز روز ملی خلیج فارس به‌عنوان میراث معنوی، ثبت ملی شده است.

در پایان، یادآوری می‌کنم که خلیج فارس نه‌تنها متعلق به ایران است، بلکه میراثی برای نسل‌های آینده است که باید با خِرد و همکاری جمعی آن را حفظ و شکوفا کنیم. بسیار متشکرم.

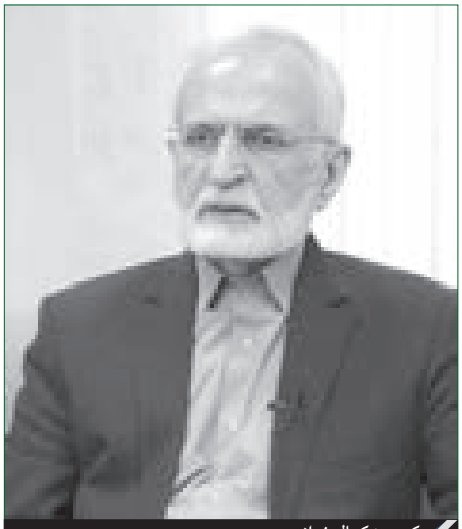
پس از دکتر جنتی، دکتر سیدکمال خرازی، رئیس شورای راهبردی روابط خارجی رهبری،

دیدگاه‌های خود دربارهٔ موضوع خلیج فارس و آیندهٔ روابط ایران و کشورهای منطقه را چنین بیان کرد:

از اندیشکدهٔ مطالعات خلیج فارس تشکر می‌کنم که این جلسه را ترتیب دادند و بزرگان سیاست خارجی در حوزهٔ خلیج‌فارس را دعوت کردند تا ان‌شاءالله در اینجا هم‌اندیشی انجام گیرد. همچنین روز خلیج فارس را به همهٔ عزیزان تبریک عرض می‌کنم و یاد مرحوم آقای دعایی را گرامی می‌دارم که این محیط را به وجود آوردند و الحمدلله، ایشان منشأ خیر و برکات زیادی بودند.

بررسی موضوع خلیج فارس یک بُعد تاریخی دارد و یک بُعد امروزی. در زمان رژیم گذشته، ازآنجایی‌که شاه به‌عنوان ژاندارم خلیج فارس ایفای نقش می‌کرد، طبیعتاً نوعی رابطهٔ آمیخته با ترس بین ایران و کشورهای خلیج فارس وجود داشت. با ظهور انقلاب، باز ترس دیگری پدید آمد؛ و آن، نگرانی آنها از تسری انقلاب به دیگر کشورها بود که طبیعتاً با نوع نظام‌های حکومتی آنها سازگار نبود. هم آنها دچار اشتباه شدند و هم ما اشتباهاتی انجام دادیم که فکر می‌کردیم اگر در ایران به رهبری امام خمینی انقلاب شده و مردم آن را کاملاً حمایت کرده‌اند، این انقلاب و صدور این انقلاب به دیگر جوامع نیز به‌سادگی ممکن خواهد بود. شعارهایی که در آن زمان داده می‌شد، طبیعتاً موجبات نگرانی حاکمان کشورهای منطقه را فراهم می‌ساخت. این نگرانی‌ها طبیعتاً تحولاتی را در پیش داشت که ازجمله جنگ عراق علیه ایران بود. صدام حقارتی را که در قرارداد ۱۹۷۵ تحمل کرده بود، می‌خواست جبران کند؛ درنتیجه، این جنگ آغاز شد و او خودش را نمایندهٔ کشورهای عربی معرفی و از همین طریق هم باج‌خواهی کرد. کمک‌های فراوانی چه ازنظر نظامی و چه ازنظر مالی به صدام انجام می‌شد. ریشهٔ این نگرانی آنها از انقلاب ایران بود که مبادا این انقلاب بساط کشورهای دیگر را در هم نوردد.

در طول جنگ، ما یادمان هست که چه گذشت؛ با رشادت و فداکاری سربازان وطن، هدایت مدیران کشور و همت مردم، جنگ سرانجام با پیروزی جمهوری اسلامی ایران و اخراج دشمنان از خاک ایران به سامان رسید.


دکتر سیدکمال خرازی

در اواخر دوران مرحوم آقای هاشمی رفسنجانی، گام‌های مؤثری برداشته شد تا روابط تیرهٔ ایران و برخی از کشورهای خلیج فارس بهبود یابد. نقطهٔ آغاز این مسیر، دیدار آقای هاشمی با امیر عبدالله در اسلام‌آباد بود که از همان‌جا قرار اجلاس سران سازمان همکاری اسلامی گذاشته شد و اجلاس در دورهٔ ریاست‌جمهوری آقای خاتمی برگزار شد. این روابط در دورهٔ آقای خاتمی ادامه یافت؛ به‌طوری‌که گام‌های مؤثری برای ترمیم روابط و توسعهٔ همکاری برداشته شد، که ازجمله

همکاری ایران و عربستان برای افزایش قیمت نفت بود. مرحوم آقای هاشمی می‌گفت که با این قیمت نفت، که بشکه‌ای هشت دلار بود، دیگر صرف نمی‌کرد که ما اصلاً نفت را استخراج کنیم. مذاکراتی با آقای امیر عبدالله، که در آن زمان ولیعهد عربستان بود، و آقای سعود الفیصل در سفری که من به آنجا داشتم، انجام دادیم که درنهایت، به همکاری برای کاهش تولید نفت و درنتیجه افزایش قیمت نفت منجر شد و نه‌تنها ایران و عربستان، بلکه همهٔ کشورهای تولیدکنندهٔ نفت سود بردند. من با آقای سعود الفیصل شوخی می‌کردم و می‌گفتم: «بالاخره من و شما باعث شدیم که این سود به همه برسد؛ ما باید از همهٔ تولیدکنندگان نفت کمیسیون بگیریم.»

این نشان‌دهندهٔ آن بود که روح همکاری میان جمهوری اسلامی ایران و کشورهای خلیج فارس درحال رشد است. سال‌ها از آن زمان گذشت و ما بعد از جنگ، به‌همت دانشمندانمان و نیروهای مسلحمان و تدبیر فرماندهی کل قوا موفق شدیم موجبات اقتدار کشور را فراهم کنیم؛ اقتداری که توانسته امنیت داخلی، تمامیت ارضی و جلوگیری از هرگونه تجاوز به کشور عزیزمان را فراهم کند. امروز، کشور ما کشوری مقتدر است و کسی نمی‌تواند به کشور ما تجاوز کند. دلیلش خوداتکایی کشور و قدرتی است که به اتکای مردم خودمان توانستیم برای ایران فراهم کنیم. اگر ایران به کشورهای بیگانه وابسته بود، طبیعتاً نمی‌توانست این‌گونه مستقل عمل کند.

خلیج فارس فراتر از یک پهنهٔ جغرافیایی است و نمادی از هویت فرهنگی و تمدنی و تاریخی ماست.
خلیج فارس نه‌تنها متعلق به ایران است، بلکه میراثی برای نسل‌های آینده است که باید با خِرد و همکاری جمعی آن را حفظ و شکوفا کنیم.

اقتدار حاصل شد و این اقتدار مورد اذعان دیگران نیز هست که کشور جمهوری اسلامی ایران یک کشور مقتدر است و ازنظر نظامی توانسته از خودش دفاع کند و در برابر بیگانگان بایستد. بعد از این دوره که همیشه سیاست راهبردی‌مان این بوده که اگر اقتدار کشور تثبیت شود و دیگران ایران را به‌عنوان یک قدرت بزرگ منطقه‌ای شناسایی کنند، زمینه برای ترمیم روابط ایران با دیگر کشورها فراهم می‌شود؛ یعنی در سایهٔ اقتدار نظامی، ما باید به استفاده از قدرت نرم بپردازیم تا روابطی سالم بین ایران با دیگر کشورها برقرار شود.

ازسوی‌دیگر، تحولات ژئوپلیتیکی که در منطقه رخ داده و تغییرات ژئواستراتژیکی که به وجود آمده، تغییر سیاست کشورها درجهت ژئواکونومیک و تأکید بر توسعه، وضعیتی را به وجود آورده که ما بتوانیم با اتکا به قدرت نرم، زمینهٔ گفت‌وگو با کشورهای دیگر در منطقه را فراهم کنیم. ازسوی‌دیگر، درراستای تحولات ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک، وضعیت اسرائیل و زیاده‌طلبی و گسترش‌طلبی اسرائیل است که به‌خصوص بعد از عملیات ۷ اکتبر می‌بینیم که اسرائیلی‌ها دارند صریحاً در این راستا گام برمی‌دارند. اگر امروز اسرائیل در غزه این‌چنین رفتار می‌کند و می‌خواهد غزه را کلاً در سلطهٔ خود درآورد و رئیس‌جمهور امریکا هم می‌خواهد غزه را به خاکی مربوط به خودش تبدیل کند و آنجا را منطقهٔ گردشگری اعلام کند، نشانه‌ای از سیاست قدیمی اسرائیلی‌ها و

صهیونیست‌ها برای گسترش اسرائیل از نیل تا فرات است.

این یک سیاست قدیمی است که حتی قبل از تأسیس اسرائیل نیز در کلام صهیونیست‌ها دیده می‌شد. نخست‌وزیر وقت اسرائیل، موشه دایان، بعدازاینکه ارتفاعات جولان را در سال ۱۹۶۷ تسخیر کردند، گفته بود: «نسل گذشتهٔ ما در سال ۱۹۴۸، اسرائیل را تأسیس کردند؛ نسل ما مرزهای آن را گسترش داد؛ و نسل آینده باید سیاست "از نیل تا فرات" را محقق کند.»

بنابراین، این سیاست قطعی صهیونیست‌ها برای تحت‌سلطه و کنترل درآوردن از نیل تا فرات است. تحولات اخیری که در منطقه رخ داد، این سیاست را به‌درستی اثبات می‌کند که اسرائیل چنین سیاستی را دارد و درجهت توسعهٔ سلطهٔ خودش گام بر خواهد داشت.

این فهم قاعدتاً در کشورهای منطقه رو به توسعه است که اسرائیل در سال‌های بعد هم توسعه‌طلبی خودش را ادامه خواهد داد. بنابراین، باید به چند عامل توجه کنیم:

- اقتدار جمهوری اسلامی ایران؛
- سیاست راهبردی ایران برای استفاده از قدرت نرم در ارتباط با دیگران؛
- سیاست توسعهٔ روابط اقتصادی با کشورهای منطقه؛
- سیاست تنوع‌بخشی روابط با کشورهای دیگر.





در وضعیت جدید منطقه ما می‌بینیم که کشورهای منطقه فراتر از روابطشان با غرب، روابطشان را با چین و روسیه و ایران گسترش داده‌اند. این مجموعه نگرانی از سلطهٔ اسرائیل در آینده بر منطقه ایجاب می‌کند که گفت‌وگوهای جدی میان ایران و کشورهای عربی منطقه شکل گیرد. این امر در سایهٔ عقلانیتی که به نظر می‌رسد درحال توسعه است و بلوغی که کشورهای منطقه پیدا کرده‌اند، باید در قالب گفت‌وگوهای منطقه‌ای بین ایران و مجموعه کشورهای عربی خلیج فارس محقق شود.

در این راستا، ایران همواره خواهان چنین گفت‌وگوهایی بوده است؛ ازجمله براساس

در طول جنگ، ما یادمان هست که چه گذشت؛ با رشادت و فداکاری سربازان وطن، هدایت مدیران کشور و همت مردم، جنگ سرانجام با پیروزی جمهوری اسلامی ایران و اخراج دشمنان از خاک ایران به سامان رسید.

قطعنامهٔ ۵۹۸، دبیرکل سازمان ملل موظف است چنین مجمعی را میان ایران، عراق و کشورهای عربی خلیج فارس تشکیل دهد تااینکه در قالب آن بتوان گفت‌وگوهایی را برای توسعهٔ روابط انجام داد. تابه‌حال هم تلاش‌هایی دراین‌زمینه انجام شده؛ اما متأسفانه عملیاتی نشده است. حتی در سال گذشته، در سازمان ملل در نیویورک قرار بود چنین نشستی برگزار شود؛ اما به‌علت اختلاف میان کویت و عراق محقق نشد. غیرازآن، طرح «صلح هرمز» که در زمان وزارت جناب آقای دکتر ظریف ارائه شد و همچنین طرح اخیر ایشان با عنوان «مودّت»، همه ازجمله قالب‌هایی هستند که می‌توان در این قالب‌ها گفت‌وگو کرد.

بنابراین، با توجه به ضرورتی که برای کار جمعی و گفت‌وگوهای جمعی در منطقه احساس می‌شود، باید دنبال آن بود که این امر در قالب مجمع کشورهای ایران، عراق و شش کشور عربی حاشیهٔ خلیج فارس محقق شود تا بتوانیم بدون دخالت خارجی درجهت توسعهٔ امنیتی، اقتصادی و فرهنگی گام برداریم.

تاکنون، میدان، حرف اول را می‌زد و تمرکز ما بر قدرت سخت بود؛ اما برای اینکه اقتدار خودمان را اثبات کنیم، باید از قدرت نرم استفاده کنیم. امروز که به این اقتدار رسیده‌ایم و به آن‌هم افتخار می‌کنیم، طبیعتاً زمان آن است که به قدرت نرم در سایهٔ قدرت سخت پرداخت. قدرت نرم ما چیست؟ در درجهٔ اول دیپلماسی است؛ دیپلماسی کنشگر، نه دیپلماسی منفعل و دفاعی. دیپلماسی‌ای که خود طرح و برنامه داشته باشد و طرح ارائه دهد، دیگران را جهت بدهد و به صحنه بکشاند و با همکاری آنها بتواند در منطقه تحول ایجاد کند. استفاده از دیپلماسی عمومی و دیپلماسی غیررسمی که با زمینه‌هایی چون کار رسانه‌ای، کار اندیشکده‌ای و کار گردشگری و ارتباطات مردمی، حاصل‌شدنی هستند.

ازنظر راهبردی، باید سرمایه‌گذاری جدی در همهٔ زمینه‌ها انجام دهیم؛ هم در عرصهٔ دیپلماسی رسمی و هم دیپلماسی غیررسمی و عمومی. باید با زبان جدید با دیگران صحبت کنیم و ما ابزارهای آن را داریم. انقلاب اسلامی خودش پیام‌های بسیار روشنی دارد. ما می‌توانیم از انقلاب رحمانی



خودمان استفاده کنیم و این پیام‌ها را به دیگران برسانیم. ما از فرهنگ و ادب ایرانی خودمان باید ابرای نشان‌دادن لطافت هنری و ادبی خودمان به دیگران استفاده کنیم. ما از زیبایی عرفان شیعی خودمان باید استفاده کنیم تا نشان دهیم چگونه انسان‌هایی هستیم، و مهم ایجاد توازن بین اینهاست. توازن بین اسلامیت، ایرانیت و عرفان شیعی. با چنین رویکردی ما می‌توانیم تفسیر جدیدی از کشورمان نه‌تنها در منطقهٔ خودمان، بلکه در دنیا ایجاد کنیم. بنابراین، زمان آن است که ما بتوانیم با استفاده از قدرت نرم که بسیار در ایران گران‌سنگ است، ولی توانایی بهره‌برداری از آن بسیار ضعیف است، سرمایه‌گذاری کنیم و خودمان را دراین‌زمینه‌ها تقویت کنیم. درزمینهٔ دیپلماسی هم همان‌طور که عرض کردم، باید درجهت کنشگری حرکت کنیم. کنشگری هم به تحلیل دقیق وقایع و آنچه که در اطراف ما اتفاق می‌افتد نیاز دارد. با خیالات نمی‌شود کنشگری کرد. اطلاعات دقیق می‌خواهد و تحلیل‌های دقیق از آنچه که می‌گذرد و برداشت دقیق از اینکه ما در کجای تاریخ قرار گرفته‌ایم و توسعهٔ این توانایی که بتوانیم آینده را پیش‌بینی کنیم. معمولاً تحلیلگران ما خرما را می‌خورند و می‌گویند شیرین است؛ یعنی وقتی اتفاقی می‌افتد، می‌آیند و براساس نظریه‌های گوناگونی که هست، آن را تحلیل می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند به این دلیل بود که این‌گونه شد و چنین نتیجه‌ای به دست آمد. خب این کار خوب است که انجام شود، اما کافی نیست؛ چراکه راهگشای آینده نیست. ما به تحلیلگرانی نیاز داریم که بتوانند آینده را پیش‌بینی کنند؛ البته نه بر اساس خیالات.

نخست‌وزیر وقت اسرائیل، موشه دایان، بعدازاینکه ارتفاعات جولان را در سال ۱۹۶۷ تسخیر کردند، گفته بود:
«نسل گذشتهٔ ما در سال ۱۹۴۸، اسرائیل را تأسیس کردند؛ نسل ما مرزهای آن را گسترش داد؛ و نسل آینده باید سیاست از نیل تا فرات را محقق کند.»

این با آینده‌نگری متفاوت است. در آینده‌نگری، جمعی را گرد هم می‌آورند، از این و آن می‌پرسند که آینده چه خواهد شد. به نظر من، این نوع نگاه فاقد ارزش است و با پیش‌بینی آینده فرق دارد. ما به انسان‌هایی باهوش، باذکاوت و مطلع نیاز داریم که بتوانند براساس یافته‌های ذهنی خود و واقعیت‌هایی که روی زمین وجود دارد، آینده را پیش‌بینی کنند. ما در طول تاریخ خود چنین انسان‌هایی را داشته‌ایم؛ سیاستمداران بسیار بزرگی که آینده را پیش‌بینی و نیروها را به آن سمت هدایت می‌کردند. امروز نیز ما نیازمند چنین سیاستمدارانی هستیم که بتوانند آینده را به‌درستی پیش‌بینی و زمینه را برای برداشتن گام‌هایی درجهت دستیابی به آیندهٔ مطلوب پیش‌بینی کنند.

پس از پاسخ دکتر خرازی به چند سؤال شرکت‌کنندگان، آقای دکتر محمدجواد ظریف دربارهٔ تأثیر تحولات بین‌المللی بر منطقهٔ خلیج فارس صحبت کرد. مشروح سخنان این ایشان در ادامه آمده است.

بسم الله الرحمن الرحیم. عرض سلام و ادب دارم خدمت خانم‌ها و آقایان و برادران عزیز. آنچه امروز خدمتتان عرض می‌کنم، خلاصه‌ای از سه مطلبی است که در پنج شش ماه اخیر ازسوی بنده

منتشر شده است: یکی مقاله‌ای که در *فارین آفرز*[1] نوشتم، یکی مقاله‌ای که درمورد «طرح مودّت» در روزنامهٔ *اکونومیست* نوشتم، و یکی هم طرح مبنایی است که در آخرین روزهای حضورم در معاونت راهبردی به‌صورت عمومی منتشر کردیم که دوستان را دعوت می‌کنم آن را نگاه کنند. مبنای بحث‌های من بیشتر همین مورد آخر است با عنوان «راهبرد وفاق برای تأمین امنیت ملی مبتنی‌بر رویکردی تاریخی به مسائل امنیت ملی ایران». بنابراین، آنچه که عرض می‌کنم، مبتنی‌بر این سه مطلب است که قبلاً تهیه و ارائه شده است. مبنای عرایض بنده هم بسیار شبیه به مبنای فرمایشات جناب آقای دکتر خرازی است، با ادبیاتی متفاوت؛ ولی مبنای حرف‌هایم همان است که ایشان فرمودند و نتیجهٔ عرایضم هم نیاز به نگاه فرصت‌محور است؛ بنابراین، آسیب‌شناسی بنده از روابطمان، چه در داخل و چه در خارج، ضرورت تغییر نگاه تهدیدمحور به نگاه فرصت‌محور است.

با این نکته شروع می‌کنم که همهٔ حکومت‌های ایران در پی دستیابی به اطمینان از امنیت ایران بوده‌اند. اگر انتقادات و مشکلاتی را که با هرکدام داریم کنار بگذاریم، شما می‌بینید که همه برای به دست آوردن امنیت ملی و حفظ تمامیت ارضی تلاش کرده‌اند. جمهوری اسلامی ایران هم درراستای همین هدف عمل کرد؛ یعنی چه؟ یعنی جمهوری اسلامی ایران نیز خواست بتواند تمامیت ارضی و امنیت ملی کشور را فراهم کند؛ منتها از مسیر مستقل و از مسیر درون‌زا. وقتی‌که شاه با مشکلاتی در برابر انقلاب مواجه شد، نگاهش چون برون‌نگر بود، گفت ما یک نخست‌وزیری بیاوریم که انگلیسی‌ها خوشحال شوند؛ چون فکر می‌کرد انقلاب را انگلیسی‌ها هدایت می‌کنند. در زمان جمهوری اسلامی، ما این نگاه را کنار گذاشتیم و وابستگی‌مان به مردم شد. با وابستگی به مردم و با اتکای به مردم، جمهوری اسلامی روند جدیدی را، روش جدیدی را آغاز کرد و آن را ادامه داد؛ یعنی تأمین امنیت ملی ایران. چهل‌واندی سال از جمهوری اسلامی گذشت و ما تاکنون تنها حکومتی بودیم بعد از نادرشاه که یک وجب از خاک ایران را از دست ندادیم؛ به‌عبارت‌دیگر، این را به‌رغم مخالفت همهٔ دنیا به دست آوردیم. در جنگ عراق، همهٔ ما شاهد بودیم چقدر همهٔ دنیا، روس‌ها میگ می‌دادند، انگلیسی‌ها چیفتن می‌دادند، امریکایی‌ها ازطریق عربستان آواکس می‌دادند، چینی‌ها موشک کرم ابریشم می‌دادند، فرانسوی‌ها اگزوست و میراژ می‌دادند. حتی اگر نمی‌توانستند اگزوست و میراژ را برسانند، آنها را به عراقی‌ها اجاره می‌دادند تا بتوانند از آن علیه ایران استفاده کنند. آلمان‌ها هم که [سلاح] شیمیایی می‌دادند! من روز اولی که این حضرات را در مذاکره دیدم، به آنها گفتم رویتان را زیاد نکنید. گفتند شما چرا قطعنامه‌های سازمان ملل را اجرا نمی‌کنید؟ گفتم رویتان را زیاد نکنید؛ اینجا ما شما را محاکمه می‌کنیم، نه شما ما را. جمهوری اسلامی در جنگ یک وجب از خاک کشور را نداد. تعارف که نداریم، حتی شاه هم بحرین را داد. جمهوری اسلامی یک وجب از خاک کشور را نداد. بعضی‌ها راجع‌به خزر یا دریای کاسپین، حرف‌های شاه‌الله‌ی‌ها را می‌زنند که به آنها هم اگر یک وقتی خواستید، می‌گویم که در زمان شاه، در دریای کاسپین چه خبر بود. یک‌ذره از خاک ایران یا از آب‌های ایران در جمهوری اسلامی از

1. Foreign Affairs

بین نرفت. حتی ما رسیدیم به وضعیتی که امریکا به ما حمله کرد و سردار سلیمانی را در اقدامی تروریستی شهید کرد. البته قبلش هم ما پهپاد امریکایی را زده بودیم. ما تنها کشوری هستیم که به یک پایگاه امریکایی موشک زدیم. اسرائیل به ما حمله کرد؛ ما تنها کشوری هستیم که اسرائیل را زدیم. حالا بعضی‌ها می‌گویند این نشانهٔ ضعف ما بود. چه موافق باشید، چه مخالف، بنده به اسرائیلی‌ها و آنهایی که می‌گویند امروز ایران ضعیف شده، عرض می‌کنم که اگر این موشک‌ها به‌جای اینکه به مناطق خالی نظامی می‌خورد، روی مناطق جمعیتی فرود می‌آمد، آن‌وقت معلوم می‌شد که توان ایران چقدر است! لذا به قول مقام معظم رهبری، دوران بزن‌دررو با ایران تمام شده است. دیگر کسی نمی‌تواند مثل دورهٔ قاجار، مثل دورهٔ پهلوی، ایران را یک لقمهٔ چرب و نرمی بگیرد و حالا در جنگ جهانی اول بیایند به‌رغم بی‌طرفی اشغالش کنند و قحطی بر ایران حاکم کنند. در جنگ جهانی دوم، بازهم به‌رغم بی‌طرفی بیایند ایران را اشغال کنند. دیگر کسی از این خیال‌ها به خود راه نمی‌دهد.

ما تنها کشوری هستیم که به یک پایگاه امریکایی موشک زدیم. اسرائیل به ما حمله کرد؛ ما تنها کشوری هستیم که اسرائیل را زدیم.

این یعنی ما به توان درون‌زای حفاظت از امنیت ملی رسیدیم. ما حق داشتیم تا به این باور نرسیدیم، همه‌چیز را به چشم تهدید نگاه کنیم؛ چرا که در طول تاریخ ایران، ایران همواره آماج حملات بوده و در طول دویست سال گذشته، خاک ما را اشغال می‌کردند؛ اما الآن به وضعیتی رسیدیم که دیگر ضمن هشیاری، نگاه تهدیدمحور برای ما ضروری نیست. ما می‌توانیم با نگاه فرصت‌محور به آینده پرش داشته باشیم. ما دو جور آینده می‌توانیم داشته باشیم: یک آیندهٔ پیش‌فرض و یک آیندهٔ خلق‌شده. یا ما می‌توانیم آینده‌مان را براساس گذشته بسازیم، درآن‌صورت، همواره گذشته را تکرار خواهیم کرد و زندانی گذشته خواهیم بود، یا می‌توانیم امروز و دستاوردهای امروز را به‌عنوان مبنایی برای آینده، یک آیندهٔ وجدآفرین درست کنیم. آن‌وقت، ما دچار رؤیا نیستیم؛ بلکه دچار وجدی هستیم که می‌تواند ما را به آینده ببرد. من یک مثال بزنم: شما یک زمین می‌خرید. این زمین را می‌توانستید مثلاً ده‌میلیارد بخرید، اما پانزده‌میلیارد خریدید. دو حالت دارد: یک حالت این است که همیشه با خودتان و با آن فروشنده دعوا می‌کنید که چرا من این را پانزده میلیارد خریدم و همیشه در گذشته باقی می‌مانید. یک‌وقت، می‌گویید حالا که من پانزده‌میلیارد پول دادم، بیایم این کارخانه را رویش بسازم، این باغ را رویش بسازم، این خانه را رویش بسازم، این پروژه را رویش بسازم. این می‌شود که شما آن گذشته را سکوی پرش برای آینده کردید.

ما برای رسیدن به آنچه امروز داریم، هزینه‌های زیادی داده‌ایم و همواره مدیون کسانی هستیم که این هزینه‌ها را کرده‌اند؛ یعنی ما همیشه مدیون شهدا هستیم، همیشه مدیون جانبازان هستیم، همیشه مدیون ایثارگران هستیم، همیشه مدیون امام هستیم، همیشه مدیون مقام معظم رهبری هستیم؛ به‌خاطر اینکه بدون این نمی‌توانستیم به اینجا برسیم. حالا می‌خواهید تا فردا صبح بنشینید و بگویید که مثلاً به‌جای پانزده‌میلیارد هزینه، ما می‌توانستیم ده‌میلیارد هزینه بکنیم. سَلَّمنا! خیلی خب. حالا چی؟ آیا اگر تا قیام قیامت ما همین‌طور غصه بخوریم که چرا مثلاً فلان‌جا اشتباهی

کردیم، چرا جنگ را دیر تمام کردیم، چرا نمی‌دانم فلان‌جا این کار را می‌توانستیم بکنیم و نکردیم، آن خسارات به ما بازگردد؟ یا باعث می‌شود ما در گذشته زندانی بمانیم و نتوانیم جلو برویم؟ هرچه ما در آن گذشته بمانیم، نگاه تهدیدمحور را تقویت کرده‌ایم. خیال می‌کنیم داریم از دوستان نظامی گله می‌کنیم؛ اما نمی‌دانیم که داریم همان نگاه تهدیدمحور را تقویت می‌کنیم. چین صد سال دوران حقارت داشت؛ مائو[1] به این دوران حقارت پایان داد. برخلاف آنچه گفته می‌شود که چین از سال ۱۹۷۶ با مرگ مائو پیشرفت کرد، واقعیت این است که چین از سال ۱۹۷۳ پرش به آینده را شروع کرد؛ لذا ما نه نیاز به جام زهر داریم، نه نیاز به بازگشت به گذشته داریم؛ ما نیاز به حرکت به‌سوی آینده داریم. حرکت به‌سوی آینده یعنی اینکه ما باید منطقه را فرصت بدانیم. کسی دیگر در این منطقه نمی‌تواند ایران را بدون هزینه تهدید کند؛ چون این وضعیت ناممکن است. به همین دلیل، ما نیاز نداریم هر حرکتی در منطقه را تهدید علیه خودمان ببینیم. این یک نکته به عنوان نگرشی تاریخی.

یک نگرش هم جهانی است و آن این است که دنیا متحول شده، زمان ائتلاف‌ها و اتحادهای دائمی به سر آمده است. ما با آقای دکتر سجادپور سال ۱۳۹۵ کتابی نوشتیم به اسم *جهان پساغربی*. در آن



۱. مائو تسه‌تونگ (۱۸۹۳ – ۱۹۷۶) سیاستمدار انقلابی و نظریه‌پرداز اهل چین بود که جمهوری خلق چین را در سال ۱۹۴۹، با شکست‌دادن نیروهای چیانگ کای‌شک، رئیس‌جمهور وقت چین، بنیان نهاد.

گفتیم که دوران ائتلاف‌های دائمی تمام شده و زمان ائتلاف‌های موقتی فرا رسیده است. خیلی کسی به آن توجه نکرد. سال گذشته، کیسینجر[1] به مناسبت صدمین سال حیات ننگ‌آورش با مجله‌ای مصاحبه‌ای کرد و گفت که دورهٔ اتحادهای دائمی تمام شده و دورهٔ ائتلاف‌های موقتی شروع شده است. همهٔ دنیا تیترش کردند. نفهمیدند که آقای دکتر سجادپور، کیسینجر ایران که اینجا نشسته، قبلاً این را گفته بود. البته بلاتشبیه! سید اولاد پیغمبر به این خوبی! کیسنجر چه‌کاره است؟ یک جنایتکار جنگی! این آقای سجادپور به این خوبی، متدین، همه‌چیزش هم خوب است. مزاح کردم. حالا اگر من و آقای دکتر سجادپورِ شیعهٔ امام علی(ع) را قبول ندارید، کیسینجر را که قبول دارید! وی گفته دورهٔ ائتلاف‌ها و اتحادهای دائمی تمام شده است، زمان ائتلاف‌های موقتی است. این را من پارسال هم همین‌جا گفتم. کشورهای خلیج فارس این نظریه را بهتر از ما درک کردند؛ برای همین است که در اوکراین، به‌رغم اینکه کشورهای حاشیهٔ خلیج فارس متحد امریکا هستند، همراه روسیه موضع می‌گیرند. برای بهبود روابطشان با ایران به‌جای اینکه از امریکا استفاده کنند، از چین استفاده می‌کنند. خب، از فرصت استفاده می‌کنند. سال ۲۰۱۶، زمانی‌که آقای اوباما به اینها می‌گفت که شما باید بروید مشکلتان را با ایران خودتان حل کنید، ما از دیوار سفارت عربستان بالا رفتیم. آنها در سال ۲۰۲۱ وقتی‌که آقای شی جین پینگ[2] به عربستان گفت «عربستان ستون امنیت منطقه است» آن‌وقت آمدند با ما روابطشان را بهبود دادند؛ یعنی دیگر دوران اتحادهای دائمی تمام شده است. شما باید از فرصت ائتلاف‌های موقت استفاده کنید. سعودی‌ها این موضوع را چه زمانی خوب فهمیدند؟ من فکر می‌کنم سعودی‌ها این قضیه را در موضوع آرامکو[3] خوب متوجه شدند؛ یعنی از آن خواب بیدار شدند که نمی‌توان امیدوار بود که امریکا خودش را به‌خاطر حمایت از منافع شما به خطر بیندازد. ما باید این را بفهمیم که نه چین و نه روسیه به‌خاطر منافع ما، منافع خودشان را به خطر نخواهند انداخت. این به‌معنی آن نیست که چین و روسیه بد هستند، اتفاقاً من معتقدم ما باید با چین و روسیه روابط راهبردی داشته باشیم، اما باید درست بفهمیم و دنیا را بشناسیم.

به قول مقام معظم رهبری، دوران بزن‌دررو با ایران تمام شد. دیگر کسی نمی‌تواند مثل دورهٔ قاجار، مثل دورهٔ پهلوی، ایران را یک لقمهٔ چرب و نرمی بگیرد

بنابراین، موضوع اول ایران است که دوران تحقیر تاریخی ایران تمام شده است. امروز ایران به برکت انقلاب عزتمند است، به برکت خون شهدا، به برکت امام و رهبری. ما می‌توانیم از این وضعیت استفاده کنیم. از وضعیت جهانی هم استفاده کنیم و یک پرش رو به جلو انجام دهیم. من این نظریه

---

۱. هِنری آلفرد کیسینجر (۱۹۲۳ – ۲۰۲۳) وزیر امور خارجه و مشاور امنیت ملی امریکا در دولت‌های ریچارد نیکسون و جرالد فورد، رؤسای جمهور امریکا

۲. دبیرکل حزب کمونیست، رئیس کمیسیون مرکزی نظامی و رهبر چین

۳. آرامکو (Arabian–American Oil Company) شرکت نفت عربی – امریکایی عربستان سعودی که یکی از باارزش‌ترین شرکت‌های جهانی محسوب می‌شود.

را در *فارین آفرز* نوشتم و خیال نکنید الآن اینجا دارم مطرح می‌کنم. پس، از این موقعیت باید برای پرش به جلو استفاده کنیم. پرش به جلو این است که ما مردم خودمان را که این‌قدر خوب می‌فهمند، باور کنیم. چرا باور نداریم که به فرمودهٔ امام، مردم ولی‌نعمت ما هستند؟ چرا باور نداریم؟ امام فرمود آن بچه از من بهتر می‌فهمد؟ امام شوخی می‌کرد؟ باور کنیم مردم بهترین و بزرگ‌ترین فرصت ما هستند. زنان ما، جوانان ما بهترین فرصت ما هستند. اگر روزی امریکایی‌ها فهمیدند که به ایران نیاز دارند، من با یک تریلیارد دلار سرمایه‌گذاری آنها موافقم که آقای دکتر عراقچی گفتند؛ اما مهم‌ترین سرمایه‌ای که ما داریم، مغزهای ایرانی هستند. ما بهترین برنامه‌نویس‌ها را در ایران داریم، بهترین فیزیک‌دان‌ها، بهترین شیمی‌دان‌ها... همهٔ اینها در ایران هستند. اینها را امریکا می‌آید از دانشگاه‌های ما جذب می‌کند و می‌برد. خب اینها که اینجا در کنار خانواده‌شان هستند، اینها می‌توانند منبع تغذیهٔ فکری باشند. ما خودمان را دست‌کم نگیریم.

شما می‌دانید من از مفهوم قدرت نرم و سخت استفاده نمی‌کنم؛ من از مفهوم قدرت مادی و معنوی استفاده می‌کنم؛ برای اینکه نمی‌خواهم بگویم قدرت سخت زیربناست و قدرت نرم فرعی است. نه، قدرت معنوی همان‌قدر مهم است که قدرت مادی مهم است.

اگر سازه‌انگاران نیامده بودند و قدرت معنایی را مطرح نکرده بودند،

کسی که به قدرت معنایی عمل کرد،

قبل‌ازاینکه آقای



وونت[1] و دیگران بیایند از آن صحبت کنند، امام بود که به گورباچف نامه نوشت. او بود که معنی قدرت معنایی را می‌فهمید. ما وقتی‌که بیست سال قبل در سند چشم‌انداز گفتیم باید ایران الهام‌بخش باشد، آن زمان بدون اینکه اسم سازه‌انگاری و کانستراکتیویسم[2] را شنیده باشیم، نشان دادیم که ما به قدرت معنایی باورمندیم؛ یعنی اگر یک‌سری تئوریسین نیامده بودند قدرت معنایی را تبیین کنند، ما به‌عنوان جمهوری اسلامی می‌بایست این کار را می‌کردیم. متأسفانه زمانی‌که دنیا به‌سمت احترام به قدرت معنایی رفت، ما خیال کردیم همه‌چیز قدرت مادی است. بااین‌حال، ایران و امام برای اولین‌بار معناگرایی را به‌عنوان منبع قدرت معرفی کردند. از قیام امام [پانزده خرداد ۱۳۴۲] قدرت معنایی و قدرت الهام‌بخشی مطرح شد.

هنگامی‌که در افریقا اسم کوچک پسری را می‌گذارند «روح‌الله»، این نشانهٔ قدرت معنوی ماست. ما باید ارزش این قدرت را بدانیم. ما پس از انقلاب و دفاع مقدس، هم قدرت مادی و هم قدرت معنایی پیدا کردیم که بتوانیم از خودمان دفاع کنیم. حتماً این قدرت مادی ما قابلیت دعوا با امریکا را ندارد؛ ولی قابلیت این را دارد که امریکا را نگران کند از اینکه به ما ضربه بزند. این، دوتا بحث است. قدرت ما روی این پایه ساخته شده؛ روی خون شهدا، روی زخم‌هایی که جانبازان شیمیایی ما هنوز دارند تحمل می‌کنند. همهٔ ما باید این قدرت را بپذیریم و از این فرصت جهانی و این فرصت منطقه‌ای استفاده کنیم.

امروز ایران به برکت انقلاب عزتمند است، به برکت خون شهدا، به برکت امام و رهبری. ما می‌توانیم از این وضعیت استفاده کنیم. از وضعیت جهانی هم استفاده کنیم و یک پرش رو به جلو انجام دهیم.

بنابراین، کشورهای منطقه نخست، به این نتیجه رسیدند که امنیت خریداری‌شده برایشان امنیت نمی‌شود؛ چون در آرامکو این را دیدند. دوم، به این نتیجه رسیدند که اسرائیل بدون وجود ایرانِ قوی، بزرگ‌ترین تهدید برای کشورهای عربی است. ببینید، در سال ۱۹۹۱، اتفاقی در این منطقه افتاد که خواستند روند سازش را شروع کنند. من این را گفتم، بعد یک خانم اسرائیلی آمد گفت ظریف دروغ می‌گوید. اسنادش را در روزنامهٔ *اطلاعات* منتشر کردم.

آقای اسحاق رابین[3] و آقای لوبرانی، سفیر سابق اسرائیل در ایران و مشاور نخست‌وزیر اسرائیل،

---

۱. ویلهلم ماکسیمیلیان وونت (Wilhelm Maximilian Wundt) (۱۸۳۲ – ۱۹۲۰) پزشک، روان‌شناس، فیزیولوژیست و استاد دانشگاه آلمانی که از پایه‌گذاران علم روان‌شناسی تجربی است.

۲. کانستراکتیویسم (Constructivism) یا ساخت‌گرایی، جنبش فرهنگی – هنری است که در آغاز سدهٔ بیستم، ولادیمیر تاتلین به‌همراه الکساندر رود چنکو آن را پایه نهادند. هنرِ برساخت‌گرایی، هنری انتزاعی و سختگیرانه بود که می‌کوشید بازتابی از جامعهٔ صنعتی مدرن و فضاهای شَهری آن را نمایش دهد.

۳. اسحاق رابین (۱۹۲۲ – ۱۹۹۵) سیاستمدار و ژنرال اسرائیلی و پنجمین نخست‌وزیر اسرائیل بود که دوبار به مقام نخست‌وزیری رسید.

تصمیم گرفتند [دشمن جدیدی ایجاد کنند]. سندش در *اینسایکلوپدیا ایرانیکا*[1]، که احسان یارشاطر نوشته، و نه در منابع جمهوری اسلامی منتشر شده است که بدون ایجاد یک دشمن جدید نمی‌توانند جامعهٔ اسرائیل را راضی کنند که با عرب‌ها سازش کنند؛ لذا دشمن جدید ایجاد شد، روایت‌های تاریخی جدید ایجاد شد؛ یعنی به‌جای روایت نجات بابیلون[2]، روایت *استر* و مُردُخای[3] را آمدند تاریخ‌سازی کردند؛ یعنی روایت تاریخی دشمن جدید را ساختند و ایران شد دشمن جدید.

این دعوای بین امنیت و امنیتی‌سازی است. دو سه هفتهٔ پیش، یک مقالهٔ دیگر از بنده و آقای دکتر کریمی با عنوان «تفاوت امنیت و امنیتی‌سازی» را *مجلهٔ ژئواستراتژیک* چاپ کرد. اشتباه ما دوباره این است که امنیت را با امنیتی‌سازی اشتباه گرفتیم. اسرائیلی‌ها با ما بازی تهدیدانگاری را از سال ۱۹۹۰ شروع کردند. ابتدا در میان مردم اسرائیل این بازی را راه انداختند، بعد آن را در سطح جامعهٔ بین‌المللی بردند، سپس آن را در جهان عرب بردند؛ «نگرانی از بمب هسته‌ای ایران». یادتان هست زمان کلینتون[4]، خانم کلینتون[5]، بحث کشورهای معتدل منطقه را مطرح کرده بود؟ اینها همه‌اش برای این بود که بگویند یک خطر جدید کشورهای عربی را تهدید می‌کند. حالا اینکه امریکا اصولاً تمایلی به ماندن در این منطقه ندارد و تمایلش به پایان‌دادن به مشکلات این منطقه است، برای این است که بتواند حضورش را در این منطقه کم‌رنگ کند و به‌سمت چین ببرد. دلیل اصلی اینکه حالا آقای ویتکاف[6] گفته در برجام آمریکایی‌ها آماده شدند امتیازاتی را به ایران بدهند - ما هم که نمی‌خواهیم کریدیت[7] بگیریم که برجام به نفع ایران بود - این بود که می‌خواستند این غائله را در این منطقه ختم کنند و نیاز به حضور امریکا در منطقه کمتر شود و به‌سمت چین بروند.

«پیمان ابراهیم» واسپاری امنیت منطقه به اسرائیل بود. وقتی‌که طرح شکست خورد، دو کشور، مخالف خروج امریکا از منطقه بودند: یکی اسرائیل بود، یکی عربستان؛ برای اینکه هر دو ایران را

---

۱. دانشنامهٔ *ایرانیکا* (Encyclopedia) دانشنامه‌ای جامع و مرجع درزمینهٔ تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران است که احسان یارشاطر آن را بنیان‌گذاری کرده است.

۲. نام یونانی و رومی باستان شهر قدیمی بابل و پایتخت تمدن بابل

۳. داستان اِستِر و مُردُخای روایت تاریخی و مذهبی مهم در دین یهود است. استر یک زن یهودی است که با هوش و شجاعت خود همسر خشایارشاه، پادشاه ایران، می‌شود و با فاش‌کردن توطئهٔ هامان، وزیر بدجنس پادشاه، جان قوم خود را نجات می‌دهد. مردخای، عموی استر، نقش مهمی در این ماجرا ایفا می‌کند. آرامگاه استر و مردخای در همدان مکان زیارتی مهم برای یهودیان است.

۴. ویلیام جفرسون (بیل) کلینتون چهل‌ودومین رئیس‌جمهور ایالات متحدهٔ امریکا از سال ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۱ بود.

۵. هیلاری دایَن رادام کلینتون سیاستمدار، وکیل و دیپلمات امریکایی است. وی در دولت باراک اوباما، وزیر امور خارجه بود. همچنین از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۹، به‌عنوان سناتور ایالات متحده فعالیت کرد و در دورهٔ ریاست‌جمهوری شوهرش، بانوی اول ایالات متحده بود.

۶. استیون چارلز ویتکاف دیپلمات امریکایی و نمایندهٔ ویژهٔ امریکا در خاورمیانه است.

۷. کریدیت (credit): اعتبار کسب‌کردن

برندهٔ این معادله می‌دانستند. خب، الآن اوضاع عوض شده است؛ اعراب نگران قدرت اسرائیل هستند و فکر می‌کنند نیروی متوازن‌کننده‌ای که باعث می‌شد ادعای نیل تا فرات را اسرائیلی‌ها زیاد تکرار نکنند، ایران است. اعراب یک‌دفعه خواب‌نما نشدند که بیایند روابطشان را با ما بهبود بخشند. ما می‌خواهیم از این فرصت استفاده کنیم. ما سابقهٔ تاریخی‌اش را داریم، که به یک توان مناسب رسیدیم. ازنظر جهانی هم کشورهای منطقه دیگر نمی‌توانند به نیروی خارجی اعتماد کنند. ازطرف‌دیگر، نگران قدرت اسرائیل هستند و ما هم این زمینه را داریم، این توان و امکانات را داریم. ما همکاری‌های زیادی می‌توانیم در منطقه داشته باشیم؛ از محیط‌زیست و دریای خزر و خلیج فارس گرفته تا موضوعات دیگر. البته بنده در این پیشنهاد، منطقهٔ مودّت را گسترده‌تر از منطقهٔ تنگهٔ هرمز پیشنهاد کردم؛ چون حضور مصر مهم است، حضور ترکیه مهم است، آیندهٔ یمن مهم است، حضور اردن و سوریه مهم است تا ما بتوانیم مجموعهٔ متوازنی داشته باشیم.

در گفت‌وگوهای سوریه ما به حضور مصر اصرار داشتیم. امریکایی‌ها نمی‌خواستند مصری‌ها باشند. می‌گفتند شما باشید و کشورهای منطقهٔ خلیج فارس. ما بودیم که بر حضور مصر و عراق اصرار کردیم. در سازمان‌های بین‌المللی، نزدیک‌ترین مواضع را ایران و مصر باهم دارند. بنابراین، این امکان وجود دارد که ما با توجه به وضعیت جدید ایران، منطقه و جهان، آیندهٔ متفاوتی را بسازیم. برای اینکه این آیندهٔ متفاوت را بسازیم، اولین کاری که باید بکنیم این است که با گذشتهٔ خودمان آشتی کنیم. یاد بگیریم و از گذشته بیاموزیم؛ اما در گذشته زندانی نباشیم. دنبال پیداکردن متهم برای اینکه چرا هزینهٔ زیاد کردیم، چرا خرج زیاد شد، چرا این مشکلات فراهم شد، نباشیم. به گذشته افتخار کنیم و با افتخار به گذشته، به جلو بپریم. در گذشته نمانیم. از این وضعیت استفاده کنیم. اوضاع همواره یکسان نخواهد بود. اگر ما منطقه را تهدید فرض کنیم، منطقه تهدید خواهد شد. براساس قاعدهٔ پیشگویی‌های خودکام‌بخش (Self - fulfilling prophecy) - فارسی‌اش چه می‌شود؟ «نفوس بد نزن!» اسلامی‌اش چه می‌شود؟ «تفألوا بالخیر تجدوه» - آیندهٔ وجدآفرینی برای این منطقه پیش‌بینی کنیم. ما نمی‌خواهیم پیشگویی کنیم، ما می‌خواهیم آینده‌پژوهی و آینده‌سازی کنیم. آیندهٔ این منطقه می‌تواند متفاوت از گذشته‌اش باشد. نگوییم نمی‌تواند؛ چون گذشته این‌گونه بوده است. این می‌شود زندانی گذشته بودن. ما نیاز داریم به‌سمت آینده برویم. آن‌وقت، اندیشکده‌های ما می‌توانند بدون اینکه زندانی گذشته باشند، دنبال آینده‌ای ساخته‌شده بروند، نه آینده‌ای پیش‌ساخته. آینده‌ای که ما می‌سازیم، آینده‌ای که ما می‌سازیم. ما خودمان می‌توانیم آینده‌مان را بسازیم. «إِنَّ اللهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ»[1]

کشورهای منطقه نخست، به این نتیجه رسیدند که امنیت خریداری‌شده برایشان امنیت نمی‌شود؛ چون در آرامکو این را دیدند. دوم، به این نتیجه رسیدند که اسرائیل بدون وجود ایرانِ قوی، بزرگ‌ترین تهدید برای کشورهای عربی است.

۱. خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه آنان خود را تغییر بدهند. (سورهٔ رعد، آیهٔ ۱۱)

پس از سخنرانی دکتر ظریف، دکتر محمدحسین عادلی، رئیس سابق بانک مرکزی، چشم‌انداز توسعه در خلیج فارس را این‌گونه توصیف کرد:

بسم الله الرحمن الرحیم. به نام خداوند جان و خرد. امروز می‌خواهم بحث‌هایی را با شما در میان بگذارم که درواقع یکی از بحث‌های مغفول در جمهوری اسلامی و در استراتژی‌های خارجی جمهوری اسلامی بوده و آن‌هم بحث اقتصاد است. در دنیا، الگویی درمورد امنیت و قدرت مسلط شده که درواقع، همهٔ کشورها دارند آن را تجربه می‌کنند و آن این است که امنیتِ درون‌زا و امنیتِ پایدار ازطریق ایجاد قدرت اقتصادی است که به دست می‌آید. درون‌زایی فقط این نیست که احساس قدرت کنید یا در ذهنتان و روحتان، روح بلندی باشد؛ باید با تکیه بر تعالیم ایدئولوژیک خودتان یا با تکیه بر گذشتهٔ تمدنی خودتان عزت‌نفس داشته باشید. عزت‌نفس زمانی که فقر جامعه را فرامی‌گیرد، کاهش پیدا می‌یابد و ارزش اخلاقی پایین می‌آید و این ادبیاتی است که تجربه شده و همه می‌دانند.

بحث من روی کشورهای حاشیهٔ خلیج فارس متمرکز است که من اسمش را می‌گذارم «پی. جی. اِل. سی.»؛ به‌جای اینکه هی بگویم شورای همکاری خلیج فارس. به‌هرحال کشورهای حاشیهٔ خلیج فارس می‌شود «پرشین گلف ... کانتریز» (PGLC). در این بحث می‌خواهم به سه پرسش پاسخ دهم؛ پرسش اول اینکه، این کشورها چه مسیری را طی کردند که به اینجا رسیدند؟ پرسش دوم، الآن چه وضعیتی دارند؟ چه ظرفیتی دارند؟ و پرسش آخر هم این است که آیندهٔ اینها چگونه است و ما چگونه می‌توانیم از آیندهٔ اینها استفاده کنیم؟ کشورهای حاشیهٔ خلیج فارس (به‌جز ایران و عراق) را همه شما استحضار دارید که جمعیتی ۵۷میلیونی هستند که ۳۰ درصد ذخایر نفت و ۲۰ درصد ذخایر گاز جهان را دارند و از ۱۰۱میلیون بشکه‌ای که در روز، تقاضای نفت جهان است، چیزی حدود ۱۹میلیونش را اینها تولید می‌کنند، که تولید بسیار بالایی است و تولید ناخالص داخلی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، که شش کشور را در برمی‌گیرد، اکنون به ۲۰۹۰میلیارد دلار رسیده است. این درحالی است که تولید ناخالص داخلی آنها در زمان انقلاب اسلامی (۱۹۷۹)، حدود ۲۵۰میلیارد دلار بود. این فقط مربوط به شش کشور حاشیهٔ خلیج فارس است. بنده عراق و ایران را مستثنا کرده‌ام. یعنی این منطقه دو درصد از تولید ناخالص داخلی جهان را به خود اختصاص داده است. تجارت این کشورها ۸ درصد از کل تجارت دنیا را شامل می‌شود و حجم تجارتشان از تولید ناخالص داخلی‌شان بالاتر است.

برای اینکه دریابیم این کشورها چه مسیری را طی کرده‌اند تا به این روز و به تولید ناخالص داخلی ۲۰۹۰میلیارد دلاری رسیده‌اند، من سه مقطع تاریخی را از هم جدا کرده‌ام و نتایج بسیار جالبی به دست آورده‌ام. این کار تاکنون انجام نشده است. یک مقطع را از سال ۱۹۸۰، یعنی زمان انقلاب اسلامی تا سال ۱۹۸۹ - ۱۹۹۰، یعنی پایان جنگ، در نظر گرفتم. (دربارهٔ مقطع جنگ بعداً صحبت خواهم کرد.) مقطع دوم را از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۵ قرار دادم. این تقسیم‌بندی‌ها براساس وضعیت خودمان صورت گرفته است. اولی دوران جنگ ما بود و دومی دورهٔ رشد اقتصادی ایران. خیلی‌ها دربارهٔ اقتصاد ایران بحث می‌کنند که ۴۵ سال گذشته است و همه‌چیز خراب شده

است. من کاملاً با این دیدگاه مخالفم. ما دوران جنگ را پشت‌سر گذاشتیم. ما ۱۸ سال دوران رشد اقتصادی مستمر داشتیم؛ هم در دوران سازندگی و هم در دوران اصلاحات، اقتصاد کشور به‌طور مستمر رشد کرد؛ البته نوساناتی هم وجود داشت؛ مثلاً ۱۲ درصد، ۸ درصد، ۶ درصد و حتی ۲ درصد رشد هم داشته‌ایم؛ اما به‌طور متوسط، رشد ۱۸سالهٔ ایران از بعد از جنگ تا سال ۱۳۸۶، حدود ۵/۶ درصد بوده است که یک رشد بسیار عالی در جهان محسوب می‌شود و باعث می‌شود تولیدات داخلی شما چندبرابر شود. این بخش دوم نشان می‌دهد که کشورهای خلیج فارس در دوره‌ای که ما این مسیر را طی می‌کردیم، چه کرده‌اند. بخش سوم نیز دوران تحریم‌هاست؛ یعنی از مرداد ۱۳۸۶ که اولین قطعنامهٔ شورای امنیت علیه ایران تصویب و تحریم‌ها آغاز شد. در این دورانِ تحریم‌ها نیز خواهید دید که ایران چه وضعیتی داشته است.

کشورهای حاشیهٔ خلیج فارس (به‌جز ایران و عراق) جمعیتی ۵۷میلیونی هستند که ۳۰ درصد ذخایر نفت و ۲۰ درصد ذخایر گاز جهان را دارند و از ۱۰۱میلیون بشکه‌ای که در روز، تقاضای نفت جهان است، چیزی حدود ۱۹میلیونش را اینها تولید می‌کنند، که تولید بسیار بالایی است

دورهٔ نخست: در دوران جنگ، وقتی انقلاب اسلامی رخ داد، تولید ناخالص داخلی شورای همکاری خلیج فارس ۲۵۳میلیارد دلار بود. (این اعداد را به‌گونه‌ای می‌گویم که در ذهن شما بماند؛ جزئیات و ارقام دقیق را ذکر نمی‌کنم.) همهٔ این اعداد براساس داده‌های صندوق بین‌المللی پول (IMF) است، نه بانک جهانی. البته اعداد بانک جهانی نیز کاملاً با این ارقام مطابقت دارد. با اختلاف حدود ۲میلیارد دلار بالا یا پایین. تولید ناخالص داخلی جی.سی.سی. در آن زمان، ۲۵۳میلیارد دلار بود و امروز به ۲۰۹۰میلیارد دلار رسیده است. در دوران جنگ، این شورا چقدر رشد کرد؟ جی.سی.سی. ۳۲ درصد رشد منفی داشته است. این، نکتهٔ بسیاری دارد؛ یعنی در دورانی که ما جنگ داشتیم و خسارت دیدیم، آنها بدتر از ما خسارت دیدند. این پیامی به همهٔ کشورهاست که این‌طور نیست. حالا ما هم که کاری نکردیم؛ مثلاً اگر یک کشتی را زدیم، ۵تا کشتی‌مان خورد. آنها که به حساب نمی‌آید. مسئله این است که وقتی فرصت از یک کشور بزرگ در یک منطقه گرفته می‌شود، کشورهای دیگر منطقه نیز فرصت‌های خود را از دست می‌دهند. مهم‌ترین دلیل این وضعیت نیز این بود که امریکا و قدرت‌های جهانی می‌خواستند قیمت نفت پایین بیاید؛ لذا با افزایش عرضهٔ نفت، که همین کشورها در پیش گرفتند، قیمت نفت افت کرد و درآمد این کشورها کاهش یافت. جالب است بدانید عربستان سعودی منفی ۴۲ درصد رشد داشته، امارات متحده عربی منفی ۲۲ درصد رشد داشته، بحرین منفی ۱۹ درصد رشد داشته؛ درحالی‌که عمان رشد مثبت داشته و بقیهٔ کشورها رشد منفی بسیار کمتری داشتند؛ اما به‌طور متوسط، رشد جی.سی.سی. در آن دوره منفی ۳۲ درصد بود.

در دورهٔ دوم که دوران رشد ماست، یعنی از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰، اگر تا سال ۲۰۰۰ را حساب کنیم، آنها ۶۴ درصد رشد داشته‌اند و اگر تا سال ۲۰۰۵ را حساب کنیم، ۲۹۰ درصد رشد داشته‌اند؛ یعنی در

دورهٔ رشد ما، این کشورها نیز رشد کرده‌اند؛ که نکتهٔ بسیار مهمی است. در دورهٔ سوم، که مقطع اعمال تحریم‌های ماست، بازهم این کشورها رشد کرده‌اند؛ اما فقط ۲۰۰ درصد. این نشان می‌دهد که بالاترین رشد اینها بین سال‌های ۱۹۹۰ (پایان جنگ ایران) تا سال ۲۰۰۵ بوده است.

پس پیام این مسئله این است که این کشورها از ۲۵۰میلیارد دلار به ۲۰۹۰میلیارد دلار رسیده‌اند. این سه دوره دارد: دورهٔ اول، دوران جنگ ایران که رشد منفی داشتند؛ دورهٔ دوم، که بالاترین رشد ایران بود و آنها نیز رشد کردند؛ و دورهٔ سوم، که دوران تحریم ایران است و آنها کمتر رشد کردند. رشد آنها مبتنی‌بر نفت و گاز است؛ اما امارات فقط به نفت و گاز بسنده نکرد؛ قطب گردشگری، تجاری و مرکز مالی شد. این سه عنوان بود که سبب رشد بیشتر امارات شده است. قطر هم از سال ۲۰۰۰ به بعد، رشد داشته که اینها همه براساس سرمایه‌گذاری‌های خارجی درزمینهٔ تولید نفت و گاز بوده است. من وارد آن سیاست‌ها نمی‌شوم.

همان‌طور که عرض کردم، اینها کشورهایی هستند که رشدشان براساس سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی است. می‌خواهم آمار بانک جهانی (اف.دی.آی.[1]) را به شما بگویم؛ بااینکه اینها کشورهای نفتی هستند، بدون سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نمی‌توانند رشد کنند. چرا؟ چون سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی فقط پول نمی‌آورد؛ مدیریت می‌آورد، تکنولوژی می‌آورد و انواع و اقسام فرایندهای کاری را نیز می‌آورد. در سال ۲۰۲۳، جی.سی.سی. ۶۰میلیارد دلار سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی جذب کرده است. این ارقام غیر از مواردی است که مثلاً شرکت شِل[2] برای خرید گاز یا ساخت یک پایانهٔ اِل.اِن.جی.[3] قرارداد می‌بندد؛ که آن سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی با ریسک خود خارجی است. بالاترین جذب سرمایه متعلق به عربستان سعودی با ۳۰میلیارد دلار و امارات با ۲۲میلیارد دلار است.

امروز، مجموع صندوق ذخیرهٔ ملی این کشورها به ۵هزارمیلیارد دلار رسیده است؛ که بالاترین آن متعلق به امارات متحده عربی، سپس عربستان سعودی و بعد کویت است. البته این صندوق ذخیره، اول از کویت آغاز شد. کویت بخشی از رشد خود را مدیون ایجاد این صندوق ذخیره بود. خیلی قبل‌تر از ما، کویتی‌ها آن را راه‌اندازی کردند و مبدع این کار بودند.

نکتهٔ جالب‌توجهی که دربارهٔ تجارت خارجی این کشورها وجود دارد و می‌توانید از آن، جهت‌گیری‌های سیاسی آنها را متوجه شوید، تغییر قدرت جهانی در بخش اقتصادی است که چقدر در سیاست‌های این کشورها اجرایی شده است. الآن وقتی از عربستان و امارات صحبت می‌کنید، بسیاری می‌گویند اینها گاوهای شیرده غربی‌ها هستند؛ اما بیایید در عمل ببینیم وضعیت چگونه است.

ابتدا چند آمار کلی می‌دهم، سپس وارد جهت‌گیری‌های ژئوپلیتیکی می‌شوم. صادرات نفت و گاز جی.سی.سی. ۶۰۰میلیارد دلار است؛ اما کل صادرات آن ۱۲۰۰ میلیارد دلار است. جالب است؛

---

1. FDI

۲. شرکت سلطنتی هلندی شِل (Shell) یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های نفت و گاز جهان است.

3. LNG

ما فکر می‌کنیم اینها فقط نفت و گاز دارند! صادرات کل کشورهای جی.سی.سی. ۱۲۰۰میلیارد دلار است؛ درحالی‌که ۶۰۰ میلیارد دلار آن فقط نفت و گاز است. وارداتشان ۷۰۰میلیارد دلار است؛ یعنی شما مازاد تجاری را مشاهده می‌کنید. البته اینها مازادِ تراز پرداخت ندارند، بلکه مازاد تجاری دارند؛ یعنی واردات زیادی از کالاها و خدمات غیرکالایی (مانند خرید تکنولوژی و لایسنس[1]) دارند. حتی تراز پرداخت‌های برخی از این کشورها منفی است؛ اما کلاً به‌سبب داشتن تراز تجاری بالا، امکان ایجاد صندوق ذخیره برایشان وجود دارد؛ به همین دلیل، صندوق ذخیرهٔ آنها به پنج‌هزارمیلیارد دلار رسیده است.

در این تجارت خارجی، بالاترین میزان تجارت متعلق به امارات و سپس عربستان سعودی است. دقت کنید، یک کشور کوچک از عربستان نیز بالاتر است. اگر بخواهید جهت‌گیری‌های آنها را بررسی کنید، به نکات جالب‌توجهی برمی‌خورید. به‌دلیل اهمیت عربستان و امارات، جهت‌گیری تجارت خارجی این دو کشور را می‌گویم، سپس کل جی.سی.سی. را بررسی می‌کنم.

در دوران جنگ، شورای همکاری خلیج فارس چقدر رشد کرد؟ جی.سی.سی. ۳۲ درصد رشد منفی داشته است. این، نکتهٔ بسیاری دارد؛ یعنی در دورانی که ما جنگ داشتیم و خسارت دیدیم، آنها بدتر از ما خسارت دیدند. این پیامی به همهٔ کشورهاست

اورینتیشن[2] عربستان سعودی: ۲۰ درصد تجارت با چین، ۱۵ درصد با هند، ۱۲ درصد با ژاپن، ۱۰ درصد با کرهٔ جنوبی. در ۱۰ قلم اول، نه اروپا و نه امریکا حضور ندارند. ۸ درصد تجارت با امارات، ۸ درصد با اروپا و ۷ درصد با امریکاست که فقط بحث‌های نظامی با امریکاست؛ درحالی‌که با اروپا دارو و برخی ماشین‌آلات را شامل می‌شود. درحقیقت، این نگاه شرقی است که ما می‌گوییم و در عربستان اتفاق افتاده است. درنهایت، اگر بخواهید دوتا عدد را در ذهن داشته باشید: ۶۳ درصد با آسیا، ۱۵ درصد با امریکا و اروپا.

اورینتیشن امارات: کشور اول، چین با ۱۵ درصد است، ۱۴ درصد با هند، ۱۰ درصد با عربستان سعودی. پس بازهم آسیا ۴۸ درصد و امریکا و اروپا ۱۸ درصد. به همین دلیل است که شما می‌بینید آقای شی با آن جمعیت دومیلیاردنفری‌شان در کشوری مانند امارات سرمایه‌گذاری می‌کند. چرا به امارات متحده می‌رود؟ چون با امارات بالاترین تجارت خارجی را دارد. در بقیهٔ کشورها هم همین‌طور است: مثلاً قطر ۳۵ درصد تجارتش با آسیا، ۱۶ درصد با امریکا و اروپاست. عمان ۳۰ درصد تجارتش با آسیاست. همهٔ کشورهای حاشیهٔ خلیج فارس، تجارت آسیایی‌شان بالاتر از امریکا و اروپاست. ۷۰ درصد نفت و گاز جی.سی.سی. به چین و آسیا می‌رود. این به‌معنای روابط استراتژیک آنها با آسیاست. ۲۰ درصد چین، ۱۵ درصد هند، ۱۵ درصد ژاپن، ۱۰ درصد کره و

---

۱. مجوز و پروانهٔ استفاده از محصول، خدمات و نرم‌افزار به‌شکل قانونی
۲. جهت‌گیری

۱۰ درصد بقیهٔ کشورهای آ سه آن.[۱] اروپا ۱۱ درصد و امریکا هم ۵ درصد. بنابراین، کل تجارت آنها به‌سمت شرق است.

درنتیجه، اینها کشورهایی هستند که حدودی متوجه شده‌اند تغییر شیفت قدرت در جهان رخ داده است و این شیفت قدرت یک شیفت قدرت اقتصادی است. اکنون به آینده بپردازیم. همهٔ این کشورها برنامه‌ای خاص برای آینده دارند؛ اغلب آنها ویژن[۲] ۲۰۳۰ را دارند. بحرین نام آن را گذاشته اکونومیک ویژن[۳] ۲۰۳۰. کویت گذاشته «نیو کویت ۲۰۳۵» و عمان گذاشته «ویژن ۲۰۴۰». اینها برنامه‌هایی هستند که خودشان دارند.

جالب است که امارات متحدهٔ عربی (UAE) استراتژی دوبی را نیز دارد. اینها برنامه‌های توسعهٔ آینده‌شان دوگانه است: یک بخش روی نفت و گاز و انرژی‌های فسیلی، و یک بخش روی توسعهٔ انرژی‌های تجدیدپذیر و متنوع‌سازی اقتصاد [سرمایه‌گذاری کرده‌اند]. این جالب است؛ یعنی با دو بال دارند حرکت می‌کنند؛ درحالی‌که همهٔ اینها دارای برنامه‌های خاص برای توسعهٔ نفت و گازشان هستند. اماراتی‌ها برنامهٔ «اتحاد آگاهی زیست‌محیطی» (UAE Consensus) را ایجاد کرده‌اند که می‌خواهند تا سال ۲۰۵۰ به هدف محیط‌زیستیِ صفر برسند. درعین‌حال، به نفت و گازشان هم حواسشان هست. امارات می‌خواهد تولید نفت خود را به ۵میلیون بشکه در روز برساند. کویت می‌خواهد ظرفیت تولید نفت خود را به ۳میلیون بشکه و عربستان سعودی به ۱۳میلیون بشکه در روز برساند. این ظرفیتشان است. حالا تولید به چقدر برسد، بحث دیگر است.

ما مرتب شعار متنوع‌سازی اقتصاد را می‌دهیم و دائم توی سر بخش نفت می‌زنیم؛ طوری‌که همهٔ چاه‌هایمان، چاه‌های کهنه شده و نه یارای تولید نفت دارند و نه یارای دادن گاز را دارند. درحال‌حاضر، بزرگ‌ترین خطری که ایران را در دو یا سه سال آینده تهدید می‌کند، این است که فشار گاز در پارس جنوبی، که ۷۰ درصد تولید گاز روزانهٔ ما را تأمین می‌کند، ۷۰۰میلیون متر مکعب افت خواهد کرد و تا ظرف دو یا سه سال آینده به نصف می‌رسد؛ یعنی ۷۰ درصد تولید روزانهٔ گاز ما کاهش خواهد یافت که حداقل معادل ۳۰میلیارد دلار است. این را متخصصان می‌گویند. آقایان ۵، ۶ میلیارد دلار برای این کار گذاشته‌اند که نمی‌دانم به کجا می‌رسد؛ فقط کارهای اداری را پوشش می‌دهد، نه کارهای فنی را.

بنابراین، اینها از اِی.آی.[۴] برای افزایش ضریب بازیافت نهایی (EOR) و بالابردن بازدهی چاه‌های نفتشان استفاده می‌کنند. همهٔ آنها می‌دانند چاه‌های نفتشان مانند چاه‌های نفت ما قدیمی شده‌اند و دارند این کار را انجام می‌دهند. کارهای جدیدی که اینها دارند انجام می‌دهند، تولید هیدروژن است؛ هم هیدروژن سبز و هم هیدروژن آبی. من وقت ندارم که دراین‌باره صحبت کنم؛ چون در بحث گاز، ما در گروه کشورهای صادرکنندهٔ گاز (GECF) خیلی دراین‌باره بحث

---

۱. اتحادیهٔ جنوب شرق آسیا (Association Southeast Asian Nation)

۲. ویژن (vision): چشم‌انداز

3 .economic vision

۴. اِی.آی. (Artificial Intelligence) هوش مصنوعی

می‌کردیم. عربستان سعودی درحال برنامه‌ریزی برای تولید هیدروژن سبز و آبی است (البته آبی کمتر)؛ یعنی از آب می‌خواهد هیدروژن بگیرد و به دنیا بفروشد. قطر هم که برای آیندهٔ خود تولید انرژی را افزایش داده است، اکنون ۷۷میلیون تن تولید می‌کند. امسال، به ۱۲۶میلیون تن (در سال ۲۰۲۵) و تا سال ۲۰۲۸، به ۱۴۶میلیون تن می‌رسد. به‌هرحال، همهٔ آنها دارند تولید نفت، گاز و هیدروژنشان را بالا می‌برند. سرمایه‌گذاری بسیار زیادی در پتروشیمی انجام می‌دهند. جالب است که چینی‌ها در امارات سرمایه‌گذاری‌های کلان پتروشیمی انجام می‌دهند؛ سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به‌گونه‌ای که ۳۰ درصد از برق آنها قرار است تا سال ۲۰۳۰ از انرژی تجدیدپذیر تأمین شود.

یکی از چیزهای جالبی که متوجه شدم این است که عربستان سعودی اکنون ۵۲۰۰ مگاوات برق خورشیدی تولید می‌کند و می‌خواهد تا سال ۲۰۳۰، این را به ۴۲هزار مگاوات برساند. ما در ایران فکر می‌کنم حداکثر حدود ۸۰۰ تا ۹۰۰ مگاوات، یعنی کمتر از ۱۰۰۰ مگاوات، تولید می‌کنیم؛ بنابراین، اگر بخواهید ببینید آنها دارند چه می‌کنند، باید یادآوری کنم که اینها به‌صورت دوگانه، انرژی‌های فسیلی را از یک‌طرف، و انرژی‌های تجدیدپذیر را ازطرف‌دیگر توسعه داده‌اند و به‌سمت متنوع‌سازی اقتصاد حرکت کرده‌اند. متنوع‌سازی اقتصاد را قبلاً در امارات به عنوان هاب[1] تجاری شروع کردند. هاب مالی و هاب گردشگری آغاز شده است. اکنون همه می‌گویند: امارات و گردشگری، قطر و گردشگری، عربستان سعودی و گردشگری؛ اما ایران که این‌همه جاذبهٔ گردشگری دارد، با مشکلات بسیاری روبه‌روست. مهم‌ترین مشکل، آمدن گردشگر است. اکنون می‌خواهم چند نتیجه‌گیری کنم تا بحث را به این سمت ببریم که باید نگاهمان را عوض کنیم. من فکر می‌کنم الآن فرصت بسیار خوبی است؛ همان‌طور که آقای دکتر ظریف گفتند. بنده هم معتقدم که درحال‌حاضر، باید به همین فرصت حال و آینده بپردازیم؛ البته نظرم این است که آسیب‌شناسی گذشته بسیار مهم است. ما باید بدانیم از کجا ضربه خوردیم. باید بدانیم چرا در فلان سال، سه‌برابر عربستان و یک‌ونیم برابر ترکیه تولید ناخالص داخلی داشتیم؛ اما امروز، یک‌سوم آنها تولید ناخالص داخلی داریم. اگر بخواهیم امنیت درون‌زا داشته باشیم، باید قدرت اقتصادی‌مان را بالا ببریم. این الگویی است که همهٔ کشورها دارند انجام می‌دهند. مگر چین چه‌کار کرد؟ یادم می‌آید زمانی‌که با چین مذاکره می‌کردیم، مذاکرات ما بسیار برادرانه و دوستانه بود. هنگامی‌که من برای خرید موشک کرم ابریشم به چین رفتم، با چینی‌ها مذاکرات خیلی دوستانه‌ای داشتیم. زمان مباحث تجارت جهانی به مرحله‌ای رسیدیم و از چینی‌ها

مسئله این است که وقتی فرصت از یک کشور بزرگ در یک منطقه گرفته می‌شود، کشورهای دیگر منطقه نیز فرصت‌های خود را از دست می‌دهند. مهم‌ترین دلیل این وضعیت نیز این بود که امریکا و قدرت‌های جهانی می‌خواستند قیمت نفت پایین بیاید؛ لذا با افزایش عرضهٔ نفت، که همین کشورها در پیش گرفتند، قیمت نفت افت کرد و درآمد این کشورها کاهش یافت.

۱. هاب (Hub): «مرکز ثقل» یا «گروه اصلی ارتباطی»

خواستیم با ما همکاری کنند. چینی‌ها به ما گفتند که ما الآن به رأی امریکا در سازمان تجارت جهانی (WTO) نیاز داریم؛ بنابراین، نمی‌توانیم با شما همکاری نظامی کنیم. این استراتژی چین بود برای اینکه قدرت پیدا کند. آنها با همین استراتژی مقداری جلو رفتند. درون‌زابودن امنیت و قدرت این است که ما روی پای خودمان بایستیم. اگر ما روی پای خودمان نایستیم، دچار چالش و مشکل خواهیم شد.

بنابراین، درحال‌حاضر زمان بسیار مهم است. ما باید از فرصت‌ها استفاده کنیم. دراین‌صورت، راه ما به منطقه باز می‌شود. ما حتماً باید با عربستان سعودی پیمانی استراتژیک ببندیم. من پیمان‌های کشورهای خلیج فارس را نگاه می‌کردم؛ شما می‌دانید که عربستان سعودی استراتژیک پارتنرشیپ[1] (پیمان مشارکت جامع استراتژیک) با چین دارد. چین با امارات نیز پیمان مشارکت جامع استراتژیک دارد. چین و هند با همهٔ کشورهای منطقه پیمان دارند. کشورهای حاشیهٔ خلیج فارس با آسیا، با اروپا و با همه‌جا پیمان‌های تجاری بسیار بالا دارند؛ حتی با آنها پیمان تجارت آزاد دارند. ما باید با این کشورها سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را شروع کنیم. بهترین نوع همکاری با عربستان، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در انرژی‌های تجدیدپذیر ماست. این بسیار مهم است. باید انواع و اقسام خطوط اقتصادی را با این کشورها برقرار کنیم. هریک از این کشورها برای ما فرصتی مستقل هستند. چرا؟ چون به نظر من، هنوز انسجام کامل در شورای همکاری خلیج فارس وجود ندارد. هنوز قطر حریف عربستان است، امارات حریف عربستان است. اینها هنوز با همدیگر حریف هستند. ما باید از این حریف و رقیب‌بودن آنها استفاده کنیم. ما می‌توانیم به عربستان و مصر کمک کنیم تا جلوی اسرائیل بایستند.

ما باید میان رشد اقتصادی و امنیت منطقه پیوند ایجاد کنیم و مذاکرات با این کشورها را به‌موازات هم در پیش بگیریم.

جملهٔ آخرم این است که این همکاری، همکاری‌ای است که اعداد و ارقام گذشته نشان داده‌اند، هم به ما و هم به آنها، که اگر اینها بخواهند رشد کنند، همراه با رشد ما خواهد بود؛ یعنی به‌جای اینکه بگوییم «اگر ما خراب شویم، شما هم خراب می‌شوید»، بگوییم ارقام رشد خودتان را بروید نگاه کنید. اینها ارقام صندوق بین‌المللی پول است؛ ارقامی نیست که من درآورده باشم یا هوش مصنوعی درآورده باشد. این ارقام را دربیاورید و نگاه کنید؛ ببینید هروقت ما رشد نکردیم، شما هم رشد نکردید؛ وقتی ما رشد کردیم، شما هم رشد کردید. پس اگر ما این هم‌افزایی را بین خودمان ایجاد کنیم، می‌شود شاهد رشد اقتصادی همه باهم باشیم. ما ظرفیت‌های زیادی در بخش انرژی فسیلی داریم و می‌توانیم همکاری کنیم؛ در بخش انرژی‌های تجدیدپذیر کاملاً می‌توانیم همکاری‌های زیادی داشته باشیم و اگر این‌طور باشد، مسلماً آن استراتژی کلان که بالاخره امریکا دنبال این است که در این منطقه مقداری آرامش باشد، می‌تواند جلو برود و کشوری به نام اسرائیل که دارد اوضاع را خراب می‌کند، انگشت‌نما می‌شود.

1. Strategic partnership

نظریه‌های جنگ

جنگِ شناختی؛ نبردی بر سر مغز انسان

نوشتهٔ فرانسوا دوکلوزل
ترجمهٔ دکتر حسین یکتا[1]

چکیده

با افزایش فزایندهٔ نقش فناوری و بارگذاری اطلاعات، دیگر توانایی‌های شناختیِ فردی برای تضمین تصمیم‌گیری آگاهانه و به‌موقع کافی نخواهد بود؛ موضوعی که به ظهور مَفهوم جدید «جنگ شناختی»[2] انجامیده که در سال‌های اخیر، به اصطلاحی پرتکرار در فرهنگ نظامی تبدیل شده است. جنگ شناختی، چالشی بسیار موذیانه است؛ به‌طوری که درک انسان از رویدادها و واکنش‌های معمولی به آنها را در گذر زمان، به‌تدریج و به‌طرز ظریفانه با اثرهای تخریبی بسیار زیاد، مختل می‌کند. جنگ شناختی، گستره و دامنه‌ای جهانی دارد و از افراد تا دولت‌ها و سازمان‌های چندملیتی را در بر می گیرد. در این فرایند، از روش‌ها و فنون تولید اطلاعات جعلی و تبلیغات برای فرسودن روانِ شناختی گیرنده‌های اطلاعات استفاده می‌شود. همهٔ افراد به درجات متفاوت، آگاهانه یا ناخودآگاه در این جنگ ایفای نقش می‌کنند و به‌دنبال آن، دانش بسیار ارزشمندی دربارهٔ جوامع، به‌ویژه جوامع بازِ غربی تولید می‌شود. این دانش می‌تواند به‌راحتی به سلاح و ابزاری توانمند در دست صاحبان آن برای دورزدن میدان نبرد سنتی با دستاوردهای مهم و راهبردی برضد کشورهای دیگر تبدیل شود؛ دانشی که می‌تواند برای ایجاد دگرگونی بنیادین در جوامع به کار گرفته شود.

---

۱. عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و پژوهشگر جنگ ایران و عراق.

2. Cognitive Warfare (Cw)

ابزارهای جنگ اطلاعاتی به‌همراه «سلاح‌های جنگ روانی»[1] چشم‌انداز فناوری‌های آینده را نشان می‌دهند. انتظار می‌رود که میدان شناختی یکی از میادین نبردهای آینده خواهد بود. این دانش با پیشرفت‌های سریع در فناوری‌ها نانو، بیوتکنولوژی، فناوری اطلاعات و علوم شناختی[2] و شناخت مغز تقویت می‌شود. امروزه، دشمنان ناتو روی این فناوری‌های جدید سرمایه گذاری هنگفتی کرده‌اند. جنگ شناختی، بُعد سومی (بُعد شناختی) از جنگ را به میادین نبردهای جدید آورده و به ابعاد فیزیکی و اطلاعاتی جنگ افزوده است. این بُعد، فضای جدیدی از رقابت، فراتر از حوزه‌های جنگ زمینی، دریایی، هوایی، سایبرنتیک و فضایی به وجود آورده که دشمنان ناتو آن را پیش‌ازاین، به‌خوبی شناخته و در هم آمیخته‌اند. جنگ در حوزهٔ شناختی نسبت به ابعاد جنگ فیزیکی و اطلاعاتی، دامنهٔ میادین نبرد را بسیار گسترده‌تر کرده است. میدان عمل آن جهانی است و هدفش به دست گرفتن کنترل انسان‌ها، اعم از نظامی و غیرنظامی، سازمان‌ها، ملت‌ها و نیز اندیشه‌ها، روان‌شناسی و به‌ویژه روان‌شناسی رفتار، افکار و محیط است.

واژگان کلیدی: جنگ شناختی، فناوری، عملیات روانی، جنگ ترکیبی، جنگ اطلاعاتی، جنگ سایبری

۱. جنگ شناختی، جنگ اطلاعاتی[3] و جنگ سایبری[4]

تعریف پذیرفته‌شده‌ای از جنگ شناختی وجود ندارد. این مفهوم هنوز به‌خوبی درک نشده است و اغلب، با جنگ اطلاعاتی یا سایبری اشتباه گرفته می‌شود.

۱.۱. تعریف جنگ شناختی

ازنظر تاریخی، اصطلاح «جنگ شناختی» به استفاده از ابزارهای عملیاتی‌ای اطلاق می‌شود که دولت‌ها یا گروه‌های صاحب‌نفوذ برای تضعیف، رخنه[5]، نفوذ، تحت سلطه درآوردن یا حتی نابودی، سازوکارهای خودکار شناختی دشمن یا مردم جامعهٔ هدف را دستکاری می‌کنند. این نوع جنگ اگرچه بخشی جدایی‌ناپذیر از هنر نظامی است، ازاین‌منظر، رشتهٔ جدیدی است که به شناخت بیشتر نیاز دارد. این نوع جنگ، از فنون سایبری جنگ اطلاعاتی و جنبهٔ انسانی «قدرت نرم»[6] یا «نفوذ»[7] تا بلندپروازی‌های مرتبط با دستکاری[8] در اذهان را در بر می‌گیرد که معمولاً «عملیات روانی»[9] خوانده

1. Neuro - Weapons
2. NBIC
3. Information Warfare
4. Cyber
5. penetrate
6. Soft power
7. influence
8. manipulation
9. PSY-Ops (Psychological operation)

می‌شود. موضوع محوری این نوع عملیات اغلب عرضهٔ مغرضانهٔ واقعیت است برای تسهیل یا تقویت اهدافی که در بیشتر مواقع به‌صورت دیجیتالی دستکاری و واژگونه می‌شوند. فراگیرشدن فناوری اطلاعات و نبود اسناد[1]، فرصت‌های بی‌شماری فراهم می‌آورد که مسیر را برای روش‌ها و اهداف جدید هموار می‌کنند.

برخی از دشمنان ائتلاف ناتو به‌وضوح، مزیت‌های نظامی جنگ شناختی را درک کرده‌اند. این نوع جنگ به‌طور طبیعی، مشخصهٔ نظامی جهانی دارد و هر دو بُعد راهبردی و عملیاتی را شامل می‌شود. چنین نبردی با دیجیتالی‌شدن پشتیبانی از تصمیم‌گیری‌های راهبردی و انبوه‌سازی داده‌ها و تجزیه‌وتحلیل‌های کلان اطلاعات، بازی‌های جنگی و طراحی و اجرای عملیات، جهش چشمگیری را پشت‌سر گذاشته است. این نوع نبرد به‌تدریج، درحال سرایت به کل حوزهٔ استفادهٔ دیجیتالی است و چراغ‌خاموش، اجرای سیاست‌های مداخله‌جویانه، ضدمداخله، فرسایش شناختی و دفاع از جمعیت‌های در معرض آن را مجاز می‌شمارد.

موج عظیم داده‌های رفتاری که با ظهور رسانه‌های اجتماعی در دسترس قرار گرفته اند، محققان را قادر کرده است که ازطریق تلفیق مهندسی سیستم با علوم اجتماعی، در درک برخط[2] پویایی افراد و گروه‌های بزرگ اجتماعی پیشرفت‌های چشمگیری کنند. گسترش این حوزهٔ تحقیقاتی سبب شده است که فرصت‌های استفاده از دانش جدید برای خلق روش‌های قدرتمند نوین، نه‌تنها برای شناخت رفتارها و باورهای افراد، بلکه برای شکل‌دادن به آنها به‌شکل فردی یا جمعی در سطح جهانی به‌شدت افزایش یابد. علوم اقتصاد رفتاری در نتیجهٔ تطبیق تحقیقات روان‌شناختی با الگوهای اقتصادی، به‌طور دقیق‌تر کنش‌ها و واکنش‌های انسانی را بازنمایی می‌کند. بنابراین، جنگ شناختی، هم مجموعه‌ای منطقی از فرایندهای تهاجمی و هم مجموعه‌ای از اقدامات متقابل و پیشگیرانه است. می‌توان جنگ شناختی را به‌صورت آزمایشی «هنر استفاده از فناوری برای تغییردادن شناخت اهداف انسانی و اغلب بدون اطلاع و رضایت آنها» تعریف کرد.

مهم‌تر از همه، جنگ شناختی، نوعی جنگ ترکیبی است که هدف آن، تغییر فرایندهای شناختی دشمن، بهره‌برداری از سوگیری‌ها یا حرکات غیرارادی ذهنی[3] با هدف برانگیختن تحریف بازنمایی‌ها، تغییر در تصمیم‌گیری یا حتی بازداری از عمل و ایجاد پیامدهای فاجعه‌بار در سطوح فردی و جمعی است. درحالی‌که این نوع جنگ با گسترش «ابر ارتباطات»[4] بینا‌انسانی ممکن شده،

---

۱. اسناد (Attribution)، اصطلاحی در روان‌شناسی، به‌خصوص روان‌شناسی اجتماعی است که به این موضوع اشاره می‌کند که افراد علت رفتارها و اتفاقات روزمره را چگونه درک می‌کنند و این علت‌ها را به چه عواملی نسبت می‌دهند. موضوع نظریهٔ اسناد (Attribution theory) نیز آن است که ادراک‌کنندگان اجتماعی چگونه از اطلاعات برای توضیح علت محوری رخدادها استفاده می‌کنند. در نظریهٔ مزبور، بررسی می‌شود که چه اطلاعاتی جمع‌آوری و چگونه ترکیب می‌شوند تا قضاوتی علّی شکل بگیرد. (مترجم)

2. online

3. mental automatisms

4. Hyper conectivity

اغلب با جنگ سایبری اشتباه گرفته می‌شود. جنگ شناختی حتی امروزه نیز به‌طور دقیق بر حوزهٔ «اطلاعات» تمرکز ندارد و بر حوزهٔ «شناخت» متمرکز است؛ یعنی عملی که مغز با اطلاعات انجام می‌دهد؛ بنابراین، نمی‌توان آن را به جنبهٔ سادهٔ پیامدهای انسانی جنگ سایبری و مهندسی برنامه و رُبات تقلیل داد؛ چراکه اثربخشیِ شناختی، نتیجهٔ عمل نیست، بلکه هدف آن است.

بازیگران جنگ شناختی بسیارَ متنوع‌اند؛ دولت‌ها، مؤسسات، شرکت‌ها، سازمان‌های تروریستی، جنبش‌های مذهبی و گروه‌های سیاسی، همگی بازیگران بالقوهٔ جنگ شناختی با اولویت‌بندی متفاوت‌اند. جنگ شناختی را واحدهای تخصصی بسیار شایسته، سرویس‌های هوشمند دیجیتال، آژانس‌ها و شرکت‌های صنعتی در رقابت‌ها یا بازاریابی‌هایشان، با توصیف و دستکاری اطلاعات در اذهان مشتریان بالقوهٔ خود به اجرا می‌گذارند.

۱.۲. اصول جنگ شناختی

به گفتهٔ پروفسور برناد کلاوری[1]، نظریه‌های نوظهوری در جنگ شناختی وجود دارند که به مفاهیم دوگانه‌ای همچون انعطاف‌پذیری یا ضعف در علوم اعصاب و روان، استفاده از «سوگیری‌های شناختی» و «تمایل» خودجوش به «خطای شناختی»، «دستکاری ادراکات»، «اشباع توجه»[2] یا «نقب‌زنی»[3] و القای فشار شناختی اشاره می‌کنند. پیامدهای جنگ شناختی بر توانایی و فائق‌آمدن بر عملیات ذهنی، روابط و انگیزه‌های اجتماعی و به‌هم‌ریختگی سازمان، پیش‌بینی‌شدنی است.

روان‌شناسی سایبری چگونگی تأثیر انسان‌ها و ماشین‌ها را بر یکدیگر بررسی، و تبیین می‌کند که چگونه رابطهٔ بین انسان‌ها و هوش مصنوعی، تعاملات انسانی و ارتباطات بیناماشینی تغییر می‌یابد.

جنگ شناختی، هم‌گرایی همهٔ عناصر جنگ اطلاعاتی را بازنمایی می‌کند که به‌وسیلهٔ مفاهیم عملیاتیِ علوم روان‌شناسی و اعصاب و روان بر مبنای نظریهٔ سیستمی و نظریه پیچیدگی[4] در خدمت جنگ توسعه‌یافته است. این جنگ، حلقهٔ وصل دو میدان عملیاتی است که تا پیش‌ازاین، به‌طور جداگانه مدیریت می‌شدند: ازیک‌طرف، عملیات روانی و عملیات نفوذ (قدرت نرم) و ازطرف‌دیگر، عملیات سایبری (فناوری‌های دفاع سایبری) که هدفش به خطر انداختنِ یکپارچگی ابزارهای فیزیکی اطلاعات یا از بین بردن آنهاست.

اصل بنیادین، صرفاً پیروی از راهبرد و پیروزی بدون جنگیدن نیست (اصل مورد علاقهٔ سون تزو)؛ بلکه جنگیدن برضد اندیشه‌ها، علایق و باورهای طرف مقابل ازطریق اصلاح بازنمایی‌های آن از واقعیت است. بنابراین، جنگ علیه شیوه‌های تفکر، منطق ذهنی، بازنمایی‌های ناخودآگاه و فرایندهای مفهومی آن است. هدف، تغییردادن بازنمایی جهان است که پیامدش، تضعیف کل جامعه

---

1. Bernard Claverieii

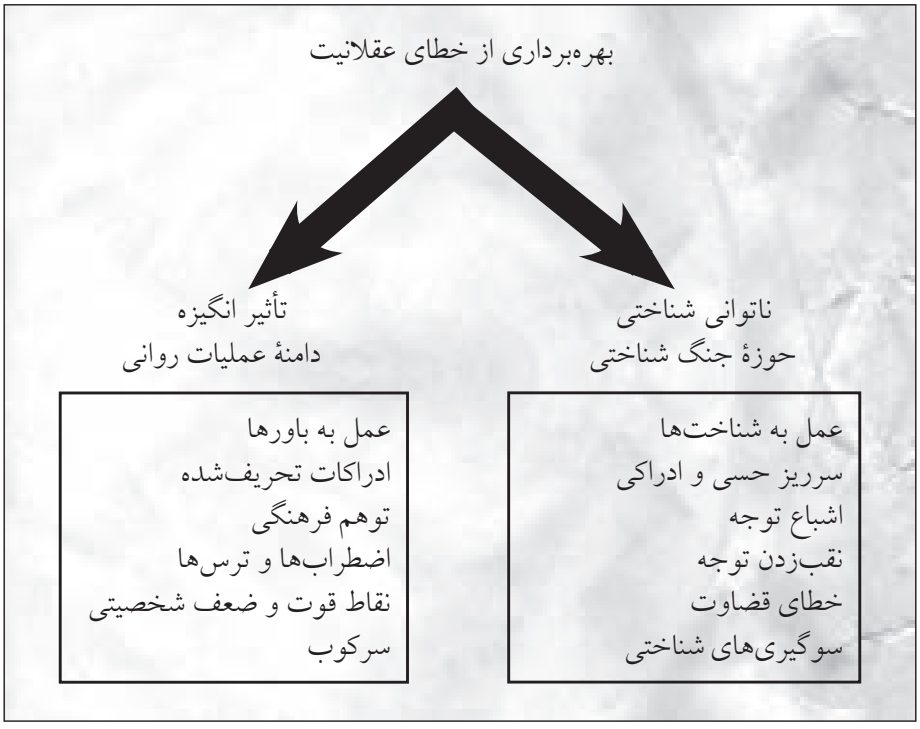
۲. اشباع توجه (Attentional saturation) زمانی اتفاق می‌افتد که مغز انسان از مشاهدهٔ نشانه‌هایی که اغلب به‌طور معمول می‌بینیم، چشم‌پوشی و یادآوری آنها را دشوار می‌کند (مترجم).

3. Tunneling

4. Complexity theory

به روش بسیار ماندگار است.

جملهٔ آخرم این است که این همکاری، همکاری‌ای است که اعداد و ارقام گذشته نشان داده‌اند، هم به ما و هم به آنها، که اگر اینها بخواهند رشد کنند، همراه با رشد ما خواهد بود؛ یعنی به‌جای اینکه بگوییم «اگر ما خراب شویم، شما هم خراب می‌شوید»، بگوییم ارقام رشد خودتان را بروید نگاه کنید. اینها ارقام صندوق بین‌المللی پول است؛ ارقامی نیست که من درآورده باشم یا هوش مصنوعی درآورده باشد. این ارقام را دربیاورید و نگاه کنید؛ ببینید هروقت ما رشد نکردیم، شما هم رشد نکردید؛ وقتی ما رشد کردیم، شما هم رشد کردید. پس اگر ما این هم‌افزایی را بین خودمان ایجاد کنیم، می‌شود شاهد رشد اقتصادی همه باهم باشیم. ما ظرفیت‌های زیادی در بخش انرژی فسیلی داریم و می‌توانیم همکاری کنیم؛ در بخش انرژی‌های تجدیدپذیر کاملاً می‌توانیم همکاری‌های زیادی داشته باشیم و اگر این‌طور باشد، مسلماً آن استراتژی کلان که بالاخره امریکا دنبال این است که در این منطقه مقداری آرامش باشد، می‌تواند جلو برود و کشوری به نام اسرائیل که دارد اوضاع را خراب می‌کند، انگشت‌نما می‌شود.



شکل ۱: تفاوت بین جنگ شناختی و عملیات روانی که در آن، عملیات روانی مناسب و سایر اقدامات غیرحرکتی مانند اقدامات نفوذ و همکاری نظامی - غیرنظامی طبق تعریف پروفسور برنارد کلاوری ساده‌سازی شده است.

جنگِ شناختی همچنین بر دانش روان‌شناختی بازیگران، ابعاد روانی - جامعه‌شناختی جمعیت‌ها

و گروه‌های کوچک و تأثیر فرهنگی بر عقلانیت بازیگران بنا می‌شود. عواقب اقدامات شناختی بسیار گسترده است و تصمیم‌گیری، خطا و سوگیری‌های شناختی، ادراک و توهم، سایبرنتیک، فقدان یا گسست کنترل، نفوذ و قدرت نرم، روان‌شناسی و روان‌شناسی سایبری، تیم‌سازی ماشینی – انسانی، ربات‌ها، پهپادها، خودگردانی[1] و موضوعات دیگر را شامل می‌شود.

۱.۳. روان‌شناسی سایبری

حلقهٔ چهارگانهٔ مشاهده، جهت‌گیری، تصمیم‌گیری و اقدام به‌شدت به مرحلهٔ جهت‌گیری وابسته است و می‌تواند محور تلاش‌های شناختی باشد. اهمیتی ندارد که یک بازیگر چقدر خوب می‌تواند مشاهده کند، سریع تصمیم بگیرد و دقیق اقدام کند؛ بلکه درستی جهت‌گیری مهم است. جهت‌گیری اشتباه می‌تواند به این معنا باشد که بازیگری به دام افتاده و در بازی اشتباه، درحال بازی است. با این فرض که فناوری بر همهٔ افراد تأثیر می‌گذارد، مطالعه و شناخت رفتار انسان در ارتباط با فناوری حیاتی است؛ زیرا مرز بین فضای مجازی و دنیای واقعی درحال کم‌رنگ‌ترشدن است. پیامدهای روزافزون سایبرنتیک، فناوری‌های دیجیتال و فضای مجازی را صرفاً زمانی می‌توان سنجید که ازطریق توجه به تأثیراتشان بر جوامع، انسان‌ها و رفتارهای مرتبط با آنها در نظر گرفته شوند.

بسیاری از کشورها به‌طور فعال، با تخصیص یارانه درحال توسعه و تحقیق علوم اعصاب و روان و فناوری، ذیل برنامه‌های کاربردی دوگانه یا ازطریق ادغام مستقیم در برنامه‌های نظامی‌اند

روان‌شناسی سایبری در نقطهٔ تلاقی دو حوزهٔ اصلیِ روان‌شناسی و سایبرنتیک قرار دارد که هر دو به دفاع و امنیت مربوط می‌شوند. روان‌شناسی سایبری با تمرکز بر تبیین سازوکارهای تفکر و مفاهیم، کاربردها و محدودیت‌های سامانه‌های سایبرنتیک، در حوزهٔ گستردهٔ علوم شناختی موضوعی کلیدی است. تکامل هوش مصنوعی (AI)، اصطلاحات و مفاهیم جدیدی را به‌همراه نظریه‌های نو به میان آورده که مطالعهٔ عملکرد طبیعی انسان‌ها و ماشین‌هایی را شامل می‌شود که به دست انسان ساخته شده و امروزه، کاملاً در محیط طبیعی‌شان ادغام شده‌اند (انتروپوتکنیک)[2]. انسان‌های فردا باید روان‌شناسی ارتباط خود با ماشین‌ها را ابداع کنند؛ اما چالش اصلی، تولید و گسترش روان‌شناسی ماشین‌ها، نرم‌افزارهای هوشمند مصنوعی یا ربات‌های ترکیبی[3] خواهد بود. روان‌شناسی سایبری، حوزهٔ علمی پیچیده‌ای است که همهٔ پدیده‌های روان‌شناختی مرتبط با فناوری‌های درحال تحول یا تحت‌تأثیر آنها را شامل می‌شود. روان‌شناسی سایبری چگونگی تأثیر انسان‌ها و ماشین‌ها را بر یکدیگر بررسی،

---

1. Autonomy

۲. انتروپوتکنیک به‌معنای «فناوری انسان‌محور» یا «فناوری با محوریت انسان» است که با در نظر گرفتن ابعاد، نیازها و قابلیت‌های انسان طراحی می‌شوند و توسعه می‌یابند. به‌عبارت‌دیگر، انتروپوتکنیک فرایندی است که در آن، فناوری‌ها به‌گونه‌ای طراحی می‌شوند که با ساختار و عملکرد بدن انسان و همچنین جنبه‌های روانی و اجتماعی او سازگار باشند (ویراستار).

3. Hybrid Robots

و تبیین می‌کند که چگونه رابطهٔ بین انسان‌ها و هوش مصنوعی، تعاملات انسانی و ارتباطات بیناماشینی تغییر می‌یابد. در نظر ناتو، ابعاد شناختی فرماندهی و کنترل (C2) با امنیت سایبری و قابلیت اطمینان انسانی، به‌ویژه در ابعاد چندفرهنگی آن همراه شده است که به‌هیچ‌وجه نمی‌توان از آنها غافل شد.

۲. تبدیل علوم اعصاب و روان به سلاح

دکتر جیمز جوردانو[1] مغز انسان را عرصهٔ جدید نبرد قرن ۲۱ توصیف می‌کند؛ درحالی‌که صداهای بسیاری به گوش می‌رسد که اذعان می‌کنند ما پیش‌ازاین، از «جنگ‌های فرسایشی» به «جنگ‌های شناختی» گذر کرده‌ایم. ابر ارتباطات با فراگیرشدن فناوری‌های اطلاعات، افزایش بسیار زیاد داده‌ها و پیشرفت‌های فناوری‌های ناشی از علوم اعصاب و روان این امکان را فراهم آورده‌اند که امکانات بی‌حدوحصری برای دست‌کاری مغز در اختیار بشر قرار گیرد. با ظهور ابزارها و فنون یادشده در کنار پیدایش فناوری‌های جدیدی همچون شبکه‌های عصبی و تولیدی، واقعیت افزوده، واقعیت مجازی، هوش مصنوعی، تشخیص صدا، اسکن مغز و ارتباطات ماشین‌محور[2]، انتظار می‌رود که مغز انسان به‌طور فزاینده هدف قرار گیرد. شناخت مغز به چالش کلیدی آینده تبدیل شده است.

۲.۱. مغز به‌مثابه سلاح

نانوفناوری، فناوری اطلاعات و علوم شناختی[3] پروژه‌ای علمی است که به هم‌گرایی چهار حوزهٔ علم نیاز دارد که تاکنون از هم جدا افتاده‌اند:

۱. فناوری نانو (فناوری نانورباتیک، نانوحسگرها، نانوساختارها، انرژی و...)؛۲. بیوتکنولوژی (فناوری بیوژنومیک، کریسپر کاس۹[4] نوروفارماکولوژی و...)؛ ۳. علوم کامپیوتر (فناوری اطلاعات، علوم کامپیوتر، میکروالکترونیک و...)؛ ۴. شناخت (فناوری شناختی، علوم شناختی و روان‌شناسی اعصاب و روان). این پروژه به کمک وزارت دفاع ایالات متحده در سال ۲۰۰۲، به‌طور رسمی آغاز شد و سپس کشورها و نهادها بزرگ بین‌المللی برای هم‌گرایی فناوری‌های آینده آن را پی گرفتند.

هدف از هم‌گرایی نانو فناوری، فناوری اطلاعات و علوم شناختی (NBIC)، تولید ابزارهایی برای ایجاد سازگاری یا تقویت قدرت سازگاری افراد به لطف ترکیب[5] واقعی سامانه‌های انسانی در حوزه‌های بهداشت، امنیت، دفاع با هدف سازگاری با محیط‌های[6] جدید (مثل فضا، دریا، بیابان و...) است. امروزه شاهد هم‌گرایی نسبی این رشته‌ها هستیم؛ ازجمله علوم کامپیوتر و نانوفناوری‌های

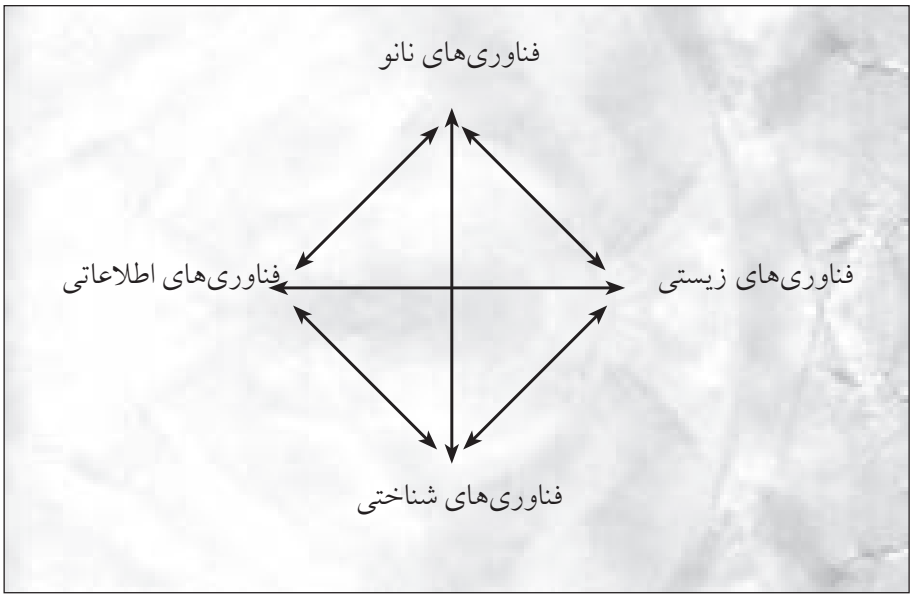
1. James Giordano
2. MADCOM
3. NBIC

۴. کریسپر کاس۹ (CRISPR-Cas 9) فناوری منحصربه‌فردی که متخصصان علم ژنتیک و محققان پزشکی را قادر می‌سازد با حذف، تغییر یا افزودن بخش‌هایی، ژن یا توالی دی.اِن.اِی. را ویرایش کنند. امروزه، این ساده‌ترین، پرکاربرترین و دقیق‌ترین روش دست‌کاری ژنتیک است (مترجم).

5. hybridity
6. Biotopes

سلامت محصولات شیمیایی جدید برای تقویت شناخت، علوم کاشت الکترونیک[1] و غیره. این پروژه قرار است درنهایت، به عامل انسانی تقویت‌شده یا حتی ترکیبی با مواد یا نانوفناوری‌های مقاوم، پایدار و با برتری اطلاعاتی برسد. به‌عبارت‌دیگر، ما به سرباز تقویت‌شده می‌رسیم.

وقتی از مغز متصل[2]، به‌ویژه از نوع جنگی آن و اقدامات و محافظت‌هایی که می‌توان بر آن اعمال کرد، صحبت به میان می‌آید، درواقع، منظور جنبهٔ تهاجمی و تدافعی جنگ شناختی است. بسیاری از نویسندگان، این تهدیدها را پیش‌ازاین پیش‌بینی کرده‌اند. درحال‌حاضر، این‌گونه پروژه‌ها عمدتاً در حد علمی – تخیلی هستند، ولی با پروژه‌هایی نیز مواجهیم که به‌طور جدی برنامه‌ریزی شده یا حتی قبلاً با دقت آزمایش شده‌اند؛ ازجمله کاشت عصب محاسباتی، هیبرداسیون فنی تقویت قوای ادراکی (بینایی، شنوایی) و حتی اصلاح ژن.



شکل ۲: فناوری‌های هم‌گرا، تعریف‌شده در گزارش واحد دفاعی امریکا (۲۰۱۲)

فراتر از تهدیدهای سنتی و رایج، تهدید جنگ شناختی چه در خدمت کشورهای متحد ناتو یا در دست کشورهای رقیب و حتی نهادهای غیردولتی باشد، باید به آیندهٔ هم‌گرایی نانوفناوری، فناوری اطلاعات و علوم شناختی و تأثیرش بر شناخت انسان ازطریق انحراف[3] و اشباع[4] علاقه‌مند باشیم. دور از ذهن نیست که «هدف» مدنظر تحت‌کنترل درآید یا منحرف شود.

1. Implanted Electronics
2. Connected Brain
3. detour
4. saturation

۲.۲. نظامی‌سازی علوم اعصاب و روان و فناوری

کاربرد علوم اعصاب و روان و فناوری برای مقاصد نظامی و اطلاعاتی روندی واقع‌گرایانه دارد و نگرانی آشکار موجود را بازنمایی می‌کند. ایالات متحده در گزارشی در سال ۲۰۱۴ اعلام کرد که علوم اعصاب و روان و فناوری به‌طور چشمگیری به بلوغ رسیده و به‌طور فزاینده مدنظر قرار گرفته و حتی در نمونه‌هایی با استفادهٔ عملیاتی در عملیات‌های امنیتی، اطلاعاتی و دفاعی سنجش و ارزیابی می‌شود. به‌طور کلی، شناخت قابلیت همزیستی مستمر علوم اعصاب و روان و فناوری در این دستور کار، بازتاب‌دهندهٔ سرعت و وسعت پیشرفت‌ها در این حوزهٔ علمی است. درحال‌حاضر، تعداد زیادی از کشورها به‌دنبال تحقیق و توسعهٔ علوم اعصاب و روان برای اهداف نظامی‌اند.

ظرفیت بالقوهٔ علوم اعصاب و روان و فناوری در دادن بینش و شناخت و قدرت تأثیرگذاری بر جنبه‌های شناختی، عاطفی و رفتاری افراد و گروه‌ها، علوم مغزی را به‌ویژه برای استفاده در فعالیت‌های امنیتی، اطلاعاتی، ابتکارهای نظامی و جنگ‌ها بسیار جذاب کرده است. برای پرداختن به این موضوع، چهار پیش‌فرض اساسی اهمیت دارد:

۱. علوم اعصاب و روان و فناوری به‌طور فزاینده در رویکردهای امنیت ملی، گردآوری و تجزیه‌وتحلیل داده‌ها و جنبه‌های عملیات نظامی گنجانده شده است.

۲. چنین قابلیت‌هایی، قدرت زیادی را در اختیار قرار می‌دهد.

۳. بسیاری از کشورها به‌طور فعال، با تخصیص یارانه درحال توسعه و تحقیق علوم اعصاب و روان و فناوری، ذیل برنامه‌های کاربردی دوگانه یا ازطریق ادغام مستقیم در برنامه‌های نظامی‌اند.

۴. این تلاش‌های بین‌المللی می‌تواند به «مسابقهٔ قابلیت‌ها» بینجامد؛ چراکه کشورها با تلاش برای مقابله یا بهبود اکتشافات یکدیگر، به تحولات جدید واکنش نشان می‌دهند.

این نوع از تشدید رقابت، احتمال واقع‌بینانهٔ ظرفیت بالقوهٔ تأثیرگذاری بر امنیت بین‌المللی را نشان می‌دهد. بازی «برینک من شیپ»[1] را باید به‌مثابه مانعی بالقوه بر سر راه تلاش برای ارائهٔ تحلیل‌ها و دستورالعمل‌ها و محدودکنندهٔ راه‌های تحقیق و توسعه دانست.

به‌طورکلی، فنون و فناوری‌های علوم اعصاب و روان که در عملیات‌های نظامی به کار گرفته می‌شوند، عبارت‌اند از:

۱. مدل‌سازی سیستم‌های عصبی و شبکه‌های تعاملی انسان/مغز – ماشین در سامانه‌های اطلاعاتی، آموزشی و عملیاتی.

۲. استفاده از رویکردهای علوم عصب‌شناسی و فناوری عصبی برای بهینه‌سازی عملکرد یا افزایش انعطاف‌پذیری در نیروهای رزمی و پشتیبانی نظامی.

۳. تبدیل مستقیم علوم اعصاب و روان و فناوری عصبی به سلاح.

نکتهٔ مهم این است که همهٔ موارد فوق ممکن است در تعیین نقشی برای علوم مغزی در عرصهٔ نبرد قرن بیست‌ویکم ایفای نقش کنند.

---

۱. بازی رایانه‌ای که در آن ممکن است یک طرف بازی به‌طور ناگهانی سقوط کند. (مترجم)

۲.۳. کاربردهای نظامی و اطلاعاتی علوم اعصاب و روان و فناوری

ازآنجاکه درگیری‌های جهانی شکل‌های نامتقارن فزاینده‌ای می‌یابند، توانایی استفاده از روش‌ها و ابزارهای فعلی در کنار ابزارها و فنون نوظهوری همچون علوم عصبی – شناختی با هدف دستکاری در افکار و رفتار انسان را باید مشکلی جاری و رو به رشد در نظر گرفت. پیشرفت‌های مستمر در علوم اعصاب و روان و فناوری، علوم مغزی را معتبر، پایدار و دارای ارزش فزاینده درجهت استفادهٔ عملیاتی در جنگ، اطلاعات و کاربردهای امنیت ملی کرده است. در طول دو دههٔ گذشته، علوم شناختی و اعصاب و روان، گام‌های نو و چشمگیری درجهت تجزیه‌وتحلیل و درک مغز انسان برداشته‌اند و چشم‌اندازهای نوینی را ازنظر تحقیقات مغزی – اگر نگوییم ترکیبی از هوش مصنوعی و انسان – باز کرده‌اند. آنها اساساً در مطالعهٔ تنوع سازوکارهای عصبی – روانی تسهیل‌کنندهٔ یادگیری نقش مهمی ایفا کرده‌اند و درنتیجه، شهود «هوش‌های چندگانه» را به چالش کشیده‌اند. امروزه دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند این واقعیت را نادیده بگیرد که مغز، هم جایگاه احساسات است و هم محل سازوکارهای تعاملی حفظ‌کردن، پردازش اطلاعات، حل مسئله و تصمیم‌گیری.

با فراگیرشدن فناوری‌های اطلاعات، افزایش بسیار زیاد داده‌ها و پیشرفت‌های فناوری‌های ناشی از علوم اعصاب و روان این امکان را فراهم آورده‌اند که امکانات بی‌حد و حصری برای دست‌کاری مغز در اختیار بشر قرار گیرد.

استفاده از علوم اعصاب و روان و فناوری با هدف دستیابی به دستاوردهای نظامی، موضوع جدیدی نیست؛ ولی تحول و هم‌گرایی در نانوفناوری، بیوتکنولوژی، فناوری اطلاعات و علوم شناختی ازجمله پیشرفت در ژنومیک[1]، ظرفیت بالقوهٔ توسعهٔ فناوری‌های دارای کاربرد دوگانه را افزایش داده است. دربارهٔ طیف گسترده‌ای از کاربردهای نظامی مانند بهبود عملکرد سربازان، توسعهٔ سلاح‌های جدید مانند سلاح‌های هدایت‌شونده با انرژی، از قبل بحث شده است. امروزه، استفاده از علوم اعصاب و روان و فناوری برای مقاصد نظامی و اطلاعاتی واقع‌بینانه است و از نگرانی آشکار فعلی حکایت می‌کند. تولیدات حاصل از تحقیقات علوم اعصاب و روان و علوم فناوری‌های عصبی را می‌توان برای اثرگذاری بر موارد زیر استفاده کرد:

۱. حافظه، یادگیری و سرعت شناخت؛
۲. چرخهٔ بیداری و خواب، خستگی و هشیاری؛
۳. کنترل ضربان قلب؛
۴. خلق‌وخوی، اضطراب و ادراک؛
۵. تصمیم‌گیری؛
۶. اعتماد و همدلی؛
۷. تحرک و عملکرد مثل، سرعت، قدرت، استقامت، یادگیری حرکتی و فعالیت‌های دیگر.

---

۱. ژنومیک (genomique) مطالعهٔ همهٔ ژن‌های یک فرد شامل برهم‌کنش‌های آن ژن با یکدیگر و با محیط اطراف فرد است.

در مجموعه‌های نظامی یا جنگی، اصلاح این کارکردها می‌تواند در کاهش پرخاشگری و تقویت شناخت و احساسات تعلق و وابستگی یا انفعال، القای بیماری، ناتوانی یا رنج و بی‌طرف‌کردن دشمنان بالقوه یا تحمیل مرگ‌ومیر استفاده شوند.

۳.۳. مغز به‌مثابه ستاد فرماندهی بدن؛ جنگ شناختی چینی

چین جنگ شناختی را بسیار وسیع تعریف کرده است که استفادهٔ سازمان‌یافته از علوم شناختی و بیوتکنولوژی برای دستیابی به «برتری ذهنی» را در بر می‌گیرد. این کشور، عملیات‌های حوزهٔ شناختی را به‌مثابه میدان نبردی برای رخنهٔ ایدئولوژیک با هدف از بین بردن روحیه و انسجام نیروها و همچنین شکل‌دهی یا تخریب قابلیت‌های عملیاتی تعریف کرده است. این تعریف از جنگ شناختی، شش فناوری را در بر می‌گیرد که به دو دسته تقسیم می‌شود: ۱. شناخت که شامل فناوری‌هایی می‌شود که بر توانایی فکری و عملکردی فرد تأثیر می‌گذارد؛ ۲. شناخت نیمه‌خودآگاه که فناوری‌هایی را پوشش می‌دهد که احساسات، دانش، اراده و باورهای اساسی فرد را هدف قرار می‌دهند.

به‌طور خاص، قدرت ابتکار و نوآوری چینی آماده است تا هم‌افزایی بین علوم مغزی، هوش مصنوعی و بیوتکنولوژی را دنبال کند؛ روندی که می‌تواند پیامدهای گسترده‌ای برای قدرت نظامی آیندهٔ این کشور داشته باشد و توان رقابت‌پذیری ملی آن را به‌شدت افزایش دهد. هدف عملیات شناختی، دستیابی به برتری ذهنی با استفاده از اطلاعات برای تأثیرگذاری بر عملکردهای شناختی دشمن است که از افکار عمومی زمان صلح تا تصمیم‌گیری در زمان جنگ را شامل می‌شود.

استراتژیست‌های چینی پیش‌بینی کرده‌اند که سرعت و پیچیدگی عملیات‌ها به‌طور چشمگیری افزایش می‌یابد؛ زیرا شکل یا ماهیت جنگ‌ها همچنان درحال تکامل است. درنتیجه، استراتژیست‌های ارتش آزادی‌بخش خلق (PLA) نگران چالش‌های شناختی سختی هستند که فرماندهان آینده، به‌ویژه با توجه به اهمیت بهینه‌سازی هماهنگی و تلفیق و ترکیب انسان و ماشین با آنها مواجه خواهند شد. این روندها لزوماً علاقهٔ ارتش آزادی‌بخش خلق چین را به ارتباطات نظامی، نه‌فقط هوش مصنوعی، بلکه به علوم مغزی و سویه‌های جدید فناوری‌های بین‌رشته‌ای بیولوژیک از سنجش زیستی و بیومواد گرفته تا گزینه‌های پیشرفت انسانی افزایش داده است. تغییر از کامپیوتری‌شدن به هوشمندسازی، نیازمند بهبود عملکرد شناختی انسان برای همگام‌شدن با پیچیدگی جنگ است.

چین به‌عنوان بخشی از حوزهٔ عملیات شناختی خود، «علوم مغز نظامی»[1] را به‌مثابه علمی نوآورانه و پیشرو در لبهٔ دانش تعریف کرده است که از کاربردهای بالقوهٔ نظامی به‌عنوان راهنما استفاده می‌کند. این فرایند می‌تواند سلسله‌تغییرات بنیادین در مفهوم مبارزه و روش‌های رزمی ایجاد کند و سبک کاملاً جدیدی از جنگ مغزی بیافریند و میدان نبرد را بازتعریف کند. پیگیری

1. Military Brain Science (MBS)

پیشرفت‌ها در حوزهٔ علوم مغزی در ارتش احتمالاً پیشرفت‌هایی را نصیب چین خواهد کرد. توسعهٔ علوم مغزی در ارتش چین از رهیافتی چندرشته‌ای و ترکیبی از علوم انسانی، پزشکی، مردم‌شناسی، روان‌شناسی و رشته‌های دیگر بهره می‌گیرد. همچنین از پیشرفت‌های غیرنظامی این حوزه استفاده می‌کند. تحقیقات غیرنظامی نیز با طراحی از پژوهش‌های نظامی بهره‌مند می‌شود.

شناخت مغز	شناخت عوامل آسیب‌زای مغزی براثر فعالیت‌های نظامی
محافظت از مغز	پیشگیری هدفمند از آسیب مغزی براثر فعالیت‌های نظامی
نظارت بر مغز	نظارت بر عملکرد مغز ازطریق فناوری‌ها و تجهیزات جدید
آسیب مغزی	ترویج تحقیق و توسعه دربارهٔ سلاح‌های صوتی، نوری، انفجاری، مغناطیسی و سایر انواع جدید تسلیحات
تداخل مغزی	ایجاد اختلال در عملکرد مغز و از دست دادن کنترل با روش‌های «بدون دود»
ترمیم مغز	دستیابی به بازسازی عملکرد مغز با فناوری جدید و پیشرفتهٔ پزشکی
تقویت مغز	بهبود سطح عملکرد مغزی کارکنانی که وظایفی خاص انجام می‌دهند
شبیه‌سازی مغز	هوش ربات ملهم از مغز انسان و پیش‌بینی تصمیم‌های انسانی
تسلیح مغز	تسلیح مغز با محوریتِ ارتباطات بین مغز و ماشین

شکل ۳: طبقه‌بندی کارکردهای مغز در علوم مغزی ارتش چین

۳. به‌سوی گسترهٔ جدیدی از عملیات‌ها

چنانچه ناتو تصمیم بگیرد تعریفی گسترده از جنگ شناختی شامل همهٔ عناصر ذکرشده در بالا (عناصر کلاسیک نشئت‌گرفته از جنگ اطلاعاتی، جنگ سایبری و عملیات روانی و همچنین عناصر ترکیبی درحال ظهورِ نانوفناوری، بیوتکنولوژی، فناوری اطلاعات و علوم شناختی و نظامی‌سازی علوم اَعصاب و روان و فناوری) ارائه کند، اندیشیدن دربارهٔ بازتعریف دامنهٔ جدیدی از عملیات، اگر فوری نباشد، ضروری خواهد بود.

۳.۱. چارچوب جدید عملیاتی

این نوع رهیافت شناختی نباید همانند طبقه‌بندی‌های کلاسیک ابزارهای جنگی پنداشته شود. استفاده از داده‌ها، مهندسی سامانه‌ها و فناوری‌های جدید، ابزارهایی برای ایجاد اختلال در افراد یا توده‌های هدف هستند که می‌توانند نتایج آموزشی در مقیاس‌های گوناگون، از فرد تا کل نظام اجتماعی – فنی داشته باشند. نتایج عملیات اخلالگری در قبل، حین و بعد از درگیری، بسیار کارآمد

بوده‌اند؛ درحالی‌که طبق معاهدات بین‌المللی، اقدام جنگی شناخته نمی‌شوند. علوم اعصاب و روان تابع هیچ‌یک از قوانین حقوق بین‌الملل نیستند. سلاح عصبی و روانی که به مغز حمله‌ور می‌شود سلاح بیولوژیک و حتی سلاح زیستی نیست. همان‌طور که دکتر جوردانو نشان داد، دو معاهدهٔ موجود سازمان ملل، یعنی کنوانسیون سلاح‌های بیولوژیک[1] و کنوانسیون سلاح‌های شیمیایی[2] هیچ‌گونه مقرراتی برای سلاح‌های عصبی و روانی ندارند. درواقع، اسناد مزبور تصویب نشده‌اند تا همهٔ فرایندهای نوظهور را تحت‌پوشش قرار دهند، و این بدان معناست که برخی از سلاح‌ها صرفاً پس از استفاده در میدان نبرد، تحت‌پوشش مقررات و قوانین قرار می‌گیرند.

عملیات‌های غیرفیزیکی[3] اغلب نیروهای عملیاتی جهانی، گسسته و حتی نامرئی هستند. امروزه، شناخت تهدیدهای این عملیات‌ها و استفاده از ابزارها و فنون دفاعی مؤثر و کارآمد برای مقابله با آنها ضرورت بسیار دارد. ازآنجاکه امروزه هر فردی آسیب‌پذیرتر از قبل است، ضرورت دارد که همگی بدانند ممکن است صِرف یک تهدید، امنیت همه را به خطر اندازد؛ ازاین‌رو، شناخت عمیق سرمایهٔ انسانی دشمن، یعنی محیط انسانی عملیات نظامی، بسیار مهم‌تر از همیشه خواهد بود. اگر قدرت فیزیکی نتواند دشمن را شکست دهد، روان‌شناسی و علوم رفتاری و اجتماعی می‌تواند خلأ موجود را پر کند. نتایج راهبردی جنگ لزوماً ازطریق گسترش بدنه‌بستان علوم اجتماعی جنگ با علوم فیزیکی جنگ و ازطریق شناخت، نفوذ یا اعمال کنترل در حوزهٔ انسانی به دست می‌آید. علوم اجتماعی در کنار مهندسی سامانه نه‌تنها با ارائهٔ مسیرهای عملیاتی بالقوه برای کل محیط انسانی (ازجمله نیروهای دشمن) از عملیات‌های رزمی پشتیبانی خواهند کرد، بلکه با مشخص‌کردن عناصر مهم انسانی، مانند «مرکز ثقل شناختی» و «رفتار مطلوب»، پایانی بر وضعیت موجود خواهند بود. شناخت مقاصد، نقاط قوت و ضعف هدف (دشمن) در عملیات برای کسب نتایج پایدار راهبردی بسیار مهم است.

۳.۲. چالش‌های عملیاتی

نیروهای نظامی با چالش‌های بسیار چه برای تضمین امنیت شناختی افراد برای حفظ کارکرد دولت‌ها، کسب و حفظ برتری شناختی برای اقدام و رقابت، پیش‌بینی و تأیید عملکرد سامانه‌های هوش مصنوعی یا سامانه‌های هوشمندی که برای پشتیبانی از کار انسان تولید شده‌اند، افزایش هوش جمعی در رابطهٔ انسان – سامانه و برای بهبود و اصلاح تصمیم‌گیری‌های پیچیده و مشترک مواجه‌اند. حصول اطمینان از برتری انسانی مستلزم رهیافت‌های جدید برای ترکیب و تلفیق مؤثرتر انسان و فناوری و تسلط بر هر دو پیامد فنی و روانی آن است. پیشرفت کارآمد نانوفناوری، بیوتکنولوژی، فناوری اطلاعات و علوم شناختی در عرصهٔ فرماندهی و کنترل بسیار آشکار به نظر می‌رسد؛ بهبود ظرفیت‌های شناختی رهبران و رزمندگان، ارتقای پیوندهای انسان و ماشین که امکان بهره‌گیری از پیشرفت‌های فناوری در رباتیک و فناوری‌های شناختی و همچنین بهینه‌سازی کارکنان را فراهم می‌آورد. شناخت کامل چگونگی عملکرد مغز و نحوهٔ الگوبرداری از پویایی‌های

1. BWC
2. CWC
3. Non - Kinetic actions

آن برای رمزگشایی از فرمولی که اطلاعات را به دانش و درنتیجه به تصمیم تبدیل می‌کند، از برنامه‌های مهم و چالش‌برانگیز است. تحقیقات در حوزهٔ شناختی باید همانند هدف نهایی، فرایندهای تصمیم‌گیری و تعیین ابزارهای عملیات تهاجمی برضد فرایندهای تصمیم‌گیری دشمنان را بهبود بخشد.

درحالی‌که صداهای بسیار وجود دارد که ادعا می‌کنند «حوزهٔ شناختی، میدان اصلی درگیری است» بحث دربارهٔ اینکه آیا ناتو باید دامنهٔ عملیات جدیدی را اعلام کند یا نه، هنوز آغاز نشده است. حملهٔ شناختی، تهدیدی نیست که بتوان در هوا، زمین، دریا، فضای مجازی یا در فضای واقعی با آن مقابله کرد. همچنین ممکن است در هریک یا در همهٔ این حوزه‌ها اتفاق بیفتد؛ به یک دلیل ساده: «انسان حوزهٔ مناقشه است.» انسان اغلب هدف آسیب‌پذیری اصلی است و ناتو باید به این موضوع برای حفاظت از سرمایهٔ انسانی خود اذعان کند و نیز قادر باشد از آسیب‌پذیری‌های دشمنانش به‌خوبی بهره بگیرد.

در طول دو دههٔ گذشته، علوم شناختی و اعصاب و روان، گام‌های نو و چشمگیری درجهت تجزیه‌وتحلیل و درک مغز انسان برداشته‌اند و چشم‌اندازهای نوینی را ازنظر تحقیقات مغزی – اگر نگوییم ترکیبی از هوش مصنوعی و انسان – باز کرده‌اند.

آگوست کول و هروه لو گویا در «حوزهٔ ششم ناتو»[1] استدلال کردند: «شناخت به‌طور بومی در حوزهٔ انسانی گنجانده شده و بنابراین، حوزهٔ شناختی به‌شدت محدودکننده خواهد بود. (...) حوزهٔ انسانی است که ما را به‌عنوان فرد تعریف می‌کند و جوامع ما را می‌سازد. این حوزه، پیچیدگی خاص خود را در مقایسه با سایر حوزه‌ها دارد؛ به این دلیل که تعداد زیادی از علوم مبتنی‌بر آن است. (...) و اینها مواردی هستند که دشمنان برای شناسایی مراکز ثقل و آسیب‌پذیری‌های ما روی آنها تمرکز می‌کنند.»

عملکرد جنگ‌ها نشان می‌دهد که اگرچه جنگ در حوزهٔ فیزیکی می‌تواند توانایی‌های نظامی دشمن را تضعیف کند، نمی‌تواند به همهٔ اهداف جنگ دست یابد. در مواجهه با تضادها و مشکلات جدید در ایدئولوژی، باورهای دینی و هویت ملی، سلاح‌ها و فناوری‌های پیشرفته ممکن است بی‌ثمر باشد و حتی پیامدهای آنها می‌تواند دشمنی جدیدی را به وجود آورد. به همین سبب، حل معضل حوزهٔ شناختی صرفاً با جنگ فیزیکی اگرنه غیرممکن، بلکه بسیار دشوار خواهد بود. به‌این‌ترتیب، آن‌گونه که دشمنان اصلی ناتو تعریف کرده‌اند، تسلط بر میدان ادراکات، فضایی انتزاعی است که در آن، شناخت خود (نقاط قوت و ضعف)، دیگری (متخاصم، دشمن، محیط انسانی)، بُعد روان‌شناختی، جمع‌آوری اطلاعات، برتری‌جستن (نفوذ، اتخاذ و حفظ ابتکارعمل) و ظرفیت تحلیل‌بردن ارادهٔ حریف در هم آمیخته‌اند. در چارچوب عملیات چندعرصه‌ای، عرصهٔ انسان به‌طور مسلم، مهم‌ترین عرصه است؛ اما اغلب نادیده گرفته می‌شود. جنگ‌های اخیر، ناتوانی در دستیابی به اهداف راهبردی (مانند افغانستان) و همچنین درک محیط‌های خارجی و پیچیدهٔ انسانی را نشان داده است.

1. Nato 6th domain

۳.۳. ضرورتی برای همکاری

درحالی‌که هدف جنگ شناختی، آسیب‌زدن به جوامع و نه صرفاً نیروهای نظامی است، این نوع جنگ شبیه «جنگ‌های سایه» است و به رهیافتی تماماً دولتی برای جنگ نیاز دارد. همان‌طور که قبلاً گفته شد، مفهوم جنگ‌های نوین، دربارهٔ سلاح ها نیست؛ بلکه درخصوص نفوذ است. در خلال این نوع جنگ، برای شکل‌دادن به ادراکات و کنترل روایت‌ها، نبرد واقعی در حوزهٔ شناختی با رویکرد کاملاً دولتی و در سطح ملی رخ خواهد داد. این اتفاق، برقراری هماهنگی مطلوب بین کاربرد زور و استفاده از سایر اهرم‌های قدرت در همهٔ ارکان دولت را نیاز دارد؛ موضوعی که می‌تواند به‌معنای دگرگونی در نحوهٔ تأمین منابع، تجهیز و سازماندهی با هدف ارائهٔ گزینه‌های نظامی در آستانهٔ شروع درگیری مسلحانه و بهبود نقش نیروهای نظامی در تاب‌آوری باشد.

برای ناتو نیز توسعهٔ اقدامات در حوزهٔ شناختی، مستلزم همکاری پایدار بین کشورهای عضو با هدف تضمین انسجام کلی، اعتباربخشی و فراهم‌آوردن امکان دفاع هماهنگ است. برای نیروهای نظامی، مقابله با بسیاری از مشکلات ایجادشده براثر جنگ شناختی، به رویکردی منسجم و هماهنگ و دربرگیرندهٔ همهٔ جنبه‌ها و ابعاد جنگ شناختی نیاز دارد. نخستین و مهم‌ترین جنبه، بُعد علمی محض است و شناخت مغز، یکی از کلیدهای جنگ شناختی است. باید درزمینه‌های علوم شناختی و علوم اعصاب و روان برای اهداف تدافعی و تهاجمی سرمایه‌گذاری کنیم. تعریف حوزهٔ انسانی به‌عنوان حوزهٔ عملیاتی نیز مستلزم بازنگری در تخصصمان در بُعد انسان‌شناسی، مردم‌نگاری، تاریخ، روان‌شناسی و سایر علوم اجتماعی و انسانی است. ضرورت دارد این رشته‌ها بیش از هر زمان دیگر با نیازهای نیروهای مسلح، ازجمله در ترسیم بینش‌های کیفی از داده‌های کمّی هماهنگ شوند.

به‌عبارت‌دیگر، اگرچه اعلان میدان جنگ جدید، شأن و اعتبار جدید انسان را نشان می‌دهد، بیش‌تر از هرچیزی، بحث بازنگری در تعامل بین علوم سخت و علوم اجتماعی و انسانی است. ظهور فناوری‌های شناختی به انسان توانایی‌های دقیق و برتر تحلیلی بخشیده است. برای اتخاذ تصمیم‌های به‌موقع و محکم، نه‌تنها اتکا بر ظرفیت‌های شناختی انسان اهمیت دارد، بلکه تلفیق مهندسی سامانه‌ها با علوم اجتماعی (جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، جرم‌شناسی، علوم سیاسی و...) برای مواجهه با وضعیت‌های پیچیده و چندبعدی بسیار حائز اهمیت است. مدل‌سازی پویایی‌های انسان در چارچوب آنچه که «علوم اجتماعی محاسباتی»[1] نامیده می‌شود، استفاده از دانش حاصل از علوم اجتماعی و مرتبط با رفتار موجودات اجتماعی، اعم از دوست یا دشمن را امکان‌پذیر خواهد کرد.

1. Comoutational Social Science

۴. مسیر پیش رو

تهدیدهای شناختی هر روز بیشتر خواهد شد و عواقب و پیامدهای آنها نیز بیشتر و جهانی‌تر خواهد شد و ناتو و کشورهای عضو را به پیش‌بینی ابعاد گوناگون جنگ شناختی سوق خواهد داد. با شکست در خنثی‌کردن تلاش‌های شناختی دشمنان ناتو، جوامع لیبرال غربی در جنگ بعدی بدون جنگیدن محکوم به شکست خواهند بود. اگر ناتو نتواند مبنایی پایدار و فعال برای پیشرفت در بُعد شناختی ایجاد کند، ممکن است هیچ گزینهٔ دیگری جز درگیری فیزیکی نداشته باشد. توانایی‌های فیزیکی ممکن است نوعی نتیجهٔ تاکتیکی یا عملیاتی را دیکته کند؛ ولی پیروزی در درازمدت، فقط به توانایی نفوذ، تأثیرگذاری، تغییر یا اثربخشی بر حوزهٔ شناختی بستگی دارد.

درحالی‌که پیشرفت‌ها در فناوری همواره به تغییر و تحول در سازمان‌ها و دکترین‌های نظامی انجامیده است، پیشرفت‌های سریع در فناوری، به‌ویژه در علوم مغزی و نانوفناوری، بیوتکنولوژی، فناوری اطلاعات و علوم شناختی، ناتو را به اقدام و توجه بیشتر به ظهور تهدیدهایی وارد خواهد کرد که جنگ شناختی را بازنمایی می‌کنند. باوجوداین، همهٔ کشورهای عضو ناتو هنور تغییر ماهیت درگیری‌ها را درک نکرده‌اند. اعلان گسترهٔ جدید عملیات‌ها، راهی برای افزایش آگاهی در میان کشورهای ناتوست. ناتو باید تلفیق شناخت موقعیت انسانی را با فرایندهای سنتی شناخت موقعیت در ائتلاف، مدنظر قرار دهد. با توجه به اینکه ائتلاف ناتو هنوز در مرحلهٔ اولیهٔ درک بُعد شناختی است، اولویت، ارائهٔ تعریف مشترک و گسترده از دامنهٔ آن است؛ اقدامی که می‌تواند به‌منزلهٔ شناخت کامل، به‌روزشده و مستمر از همهٔ تهدیدها و فرصت‌هایی باشد که علم و فناوری مطرح می‌کنند.

منابع

1. Victoria Fineberg (August 2014). Behavioural Economics of Cyberspace Operations ,Journal of CYber Security and Information Systems Volume.2
2. Claverie, B. (2021). Des théories pour la Cognition : Différences et Complémentarité des Paradigmes. Paris (France): L'Harmattan.
3. General David Lee Goldfein (2018) ,Chief of Staff of the US Air Force iv Roco ,M.C ,.Bainbridge, W.S .(2003) .Converging Technologies for Improving Human Performance : Nanotechnology ,Biotechnology ,Information Technology and Cognitive Science .New-York) NY ,USA :(Springer-Verlag.
4. https://www.innovationhub-act.org/sites/default/files/docs/WoNS.pdf.
5. Hai Jin, Li-Jun Hou, Zheng-Guo Wang. (2018) Military Brain Science - How to influence future wars, Chinese Journal of Traumatology. https://www. sciencedirect. com/ science/article/pii/S1008127517303188?via%3Dihub
6. https//:www.psychologytoday.com/us/blog/head-strong/201408/psychology-and-less-lethal-military-strategy.
7. Generals Odierno, Amos and Mc Raven, Strategic Landpower, NPS Publication 2014
8. Hartley, D. S. III, Jobson, K.O. (2021). Cognitive Superiority: Information to Power, New-York (NY, USA) Springer x Cole, A., Le Guyader, H., (2020). Cognitive: a 6th Domain of Operations. Norfolk (VA, USA) : Innovation Hub, NATO ACT Edition.

نقش زمین در توازن قدرت نظامی و نبردهای زمینی

دکتر محمد اخباری[1]

چکیده

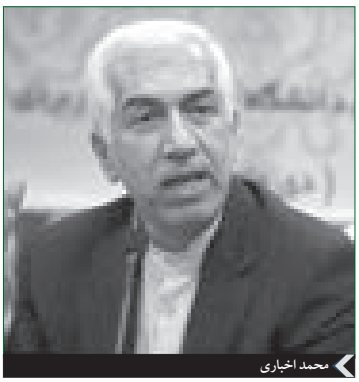
زمین[2] همواره یکی از عوامل اساسی تأثیرگذار در توازن قدرت نظامی و نتایج نبردهای زمینی بوده است. هدف اصلی این پژوهش، بررسی نقش زمین در تعادل قدرت میان نیروهای نظامی با رویکردی چندسطحی (راهبردی، عملیاتی و تاکتیکی) و تأثیر آن بر برنامه‌ریزی، اجرای عملیات و نتایج میدانی است.

نوع تحقیق، کاربردی و روش تحقیق، توصیفی – تحلیلی و با بهره‌گیری از کتاب‌ها و مقالات و مصاحبه با افراد مطلع دراین‌زمینه است. در این راستا، نمونه‌هایی از جنگ‌های نظامی ایران، به‌ویژه جنگ هشت‌سالهٔ ایران و عراق بررسی شده‌اند تا نقش زمین در پیروزی‌ها یا ناکامی‌های عملیاتی به‌صورت ملموس نشان داده شود. یافته‌ها نشان می‌دهد که زمین یکی از عناصر تعیین‌کننده در تعادل قدرت است؛ اما با توجه به فناوری، سیاست و اقتصاد، نقش آن در سطوح گوناگون راهبردی، عملیاتی و تاکتیکی تغییر می‌کند. زمین نه‌تنها عرصهٔ نبرد، بلکه بازیگری فعال در تعیین نتایج جنگ است. براساس تحلیل‌های این پژوهش این نتایج به دست آمده است:

۱. شناخت جغرافیا شرط اولیهٔ هر برنامه‌ریزی نظامی و عملیاتی است.

۲. بهره‌برداری هوشمندانه از زمین می‌تواند ضعف‌های لجستیکی یا تجهیزاتی را جبران کند.

واژگان کلیدی: زمین، قدرت نظامی، نبردهای زمینی، راهبردی، عملیات، جنگ ایران و عراق



محمد اخباری

۱. دانشیار دانشگاه دفاع ملی

2. Terrain

مقدمه

زمین به‌عنوان یکی از عناصر بنیادین محیط نبرد و ارکان اصلی در عملیات نظامی، همواره رکن تعیین‌کننده‌ای در موازنهٔ قدرت میان طرفین متخاصم بوده و نقشی کلیدی در تصمیم‌گیری‌های نظامی ایفا کرده است. ویژگی‌های زمین می‌تواند بر آرایش نیروها، خطوط تدارکاتی، میدان دید و تیر و مانور نیروها تأثیر بگذارد. از دوران باستان تا جنگ‌های مدرن، فرماندهان همواره کوشیده‌اند با بهره‌گیری هوشمندانه از وضعیت زمین، بر دشمن غلبه یابند.

از دیدگاه نظری، زمین نه‌تنها عرصهٔ نبرد، بلکه عاملی پویا در شکل‌دهی به راهبردها، تاکتیک‌ها و نتایج نبردهاست. زمین به‌عنوان عاملی جغرافیایی، نقشی کلیدی در تعیین الگوهای قدرت و تعادل بین دو نظام متقابل دارد. از دوران قدیم تا عصر معاصر، موقعیت جغرافیایی و ویژگی‌های طبیعی مناطق، تصمیم‌گیری‌های راهبردی را تحت‌تأثیر قرار داده است. (Clausewitz, 1832: 89)

در متون نظری جنگ، زمین همواره به‌عنوان عامل راهبردی تعیین‌کننده در تعادل قدرت نظامی و سرنوشت نبردهای زمینی شناخته شده است. از نظریهٔ جنگ کلاسیک کلاوزویتس[1] گرفته تا مدل‌های معاصر جنگ سایبری و دیجیتال، همگی موقعیت جغرافیایی، شکل سطح زمین، ویژگی‌های فیزیکی آن (ارتفاعات، پستی‌ها، ناهمواری‌ها، و عوارض طبیعی و مصنوعی مانند رودخانه‌ها، دریاچه‌ها، جاده‌ها و ساختمان‌ها) و کاربری زمین در سطوح گوناگون راهبردی، عملیاتی و تاکتیکی را در تصمیم‌گیری‌های نظامی دخیل دانسته‌اند. این مقاله با تمرکز بر نقش زمین در سه سطح راهبردی، عملیاتی و تاکتیکی، به بررسی تأثیرات جغرافیایی بر سرنوشت نبردها و موازنهٔ قدرت نظامی میان دو متخاصم می‌پردازد.

بیان مسئله

زمین به‌عنوان بستر فیزیکی نبرد، نه‌تنها عرصهٔ درگیری‌ها، بلکه عاملی پویا در تعیین راهبردها، تاکتیک‌ها و نتایج جنگ‌هاست. این نقش در نظریه‌های کلاسیک (مانند کارل فون کلاوزویتس) و مدرن (مانند جولیان کوربت[2]) به‌طور گسترده بررسی شده است. زمین علاوه‌بر صحنهٔ نبرد، به‌عنوان عاملی فعال در تعیین راهبردها، تاکتیک‌ها و نتایج نبردها عمل می‌کند. تحلیل‌های علمی نشان می‌دهد که بی‌توجهی به وضعیت جغرافیایی می‌تواند به شکست قطعی بینجامد؛ درحالی‌که بهره‌برداری هوشمندانه از زمین، موازنهٔ قدرت را به نفع یکی از طرفین تغییر می‌دهد.

در متون نظری جنگ، زمین همواره به‌عنوان عامل راهبردی تعیین‌کننده در سرنوشت جنگ‌ها و موازنهٔ قدرت میان دو متخاصم مطرح بوده است. در مطالعات نظامی، قدرت رزمی اغلب براساس فناوری پیشرفته، تعداد نیروها و آموزش ارزیابی می‌شود و نقش زمین به‌عنوان عاملی ثابت و تعیین‌کننده در توازن قدرت نظامی و نتایج نبردهای زمینی کمتر مدنظر قرار گرفته است. از دوران

۱. کارل فون کلاوزویتس (۱۷۸۰ – ۱۸۳۱) اندیشمند نظامی و از ارتشیان پروس بود. اثر او دربارهٔ جنگ سرچشمهٔ نظریه‌های راهبردی در علم نظامی بود.

2. Sir Julian Stafford Corbet

کلاوزویتس و سان تزو تا دوران معاصر، موقعیت جغرافیایی، توپوگرافی و خصوصیات طبیعی و ساختارهای انسانی (شهری یا روستایی) بر راهبردهای نظامی، تحرک نیروها و کارایی فناوری‌های جنگی تأثیر گذاشته و در میدان‌های نبرد، نقشی اساسی در موارد ذیل ایفا کرده‌اند:

۱. تعیین خطوط دفاعی و تهاجمی؛ ۲. استفاده از تاکتیک‌های غیرمستقیم.

زمین، میدان جنگی طبیعی است که بدون آن هیچ راهبرد یا عملیاتی نظامی نمی‌تواند اجرا شود. در عصر معاصر، زمین به فضای توسعه‌یافته تبدیل شده است که با استفاده از سامانه‌های اطلاعات جغرافیایی[1]، هوش مصنوعی و سنجش از دور، می‌توان آن را به عنصر راهبردی هوشمند تبدیل کرد. در جنگ‌های نامتقارن، زمین به ابزاری برای ضعیف‌ترها تبدیل شده است (Merari, 1986: 87).

این مقاله به بررسی این پرسش اساسی می‌پردازد که آیا زمین همچنان به‌عنوان عنصری راهبردی در موازنهٔ قدرت نظامی و سرنوشت نبردهای زمینی باقی مانده است و در سطوح راهبرد، عملیات و تاکتیک نقشی ایفا می‌کند؟ همچنین اینکه پیشرفت فناوری‌های نظامی (پهپاد، جنگ سایبری و هوش مصنوعی) در قرن ۲۱ اهمیت آن را کاهش داده‌اند؟ به‌جز آفند و پدافند، چه معیارهای دیگری برای امتیازدهی به مناطق جغرافیایی در مطالعات نظامی وجود دارد یا چگونه ویژگی‌های جغرافیایی (زمین) مانند توپوگرافی، پوشش گیاهی و اقلیم می‌تواند برتری فناورانه را خنثی و به‌عنوان عامل تعدیل‌کنندهٔ قدرت عمل کند؟ با تحلیل نمونه‌های تاریخی و معاصر، این پژوهش در پی کشف سازوکارهایی است که ازطریق آنها زمین به‌عنوان متغیری مستقل، نتایج نبردها را شکل می‌دهد و پیامدهای آن را برای برنامه‌ریزی دفاعی و امنیت ملی بررسی می‌کند. این مقاله با این فرضیهٔ اصلی شکل گرفته است: «اگرچه فناوری‌های نوین نظامی، نقش زمین را در جنگ‌های معاصر تغییر داده‌اند، زمین همچنان یک عنصر تعیین‌کننده در سطوح راهبردی، عملیاتی و تاکتیکی است که بدون درک دقیق آن، هیچ سازمان نظامی‌ای نمی‌تواند به موازنهٔ قدرت مطلوب دست یابد».

هدف تحقیق

این مقاله با هدف تحلیل نقش زمین در توازن قدرت نظامی و سرنوشت نبردهای زمینی انجام می‌شود و مباحثی ازجمله موارد زیر را در بر می‌گیرد:

- تحلیل تأثیر متغیر زمین[2] بر برنامه‌ریزی نبرد، که یکی از بنیادی‌ترین اصول جغرافیای نظامی و هنر عملیاتی است؛
- ارزیابی مناطق جغرافیایی برای مطالعات نظامی، فراتر از عوامل آفند (تهاجم) و پدافند (دفاع)؛
- نقش توپوگرافی در جنگ‌های معاصر (افغانستان، اوکراین، ایران)؛
- تأثیر فناوری‌های نوین بر زمین به‌عنوان عنصری جنگی.

1. GIS
2. Terrain Variable

روش تحقیق

- تحلیل کیفی – تاریخی: بررسی متون نظری جنگ (کلاوزویتس، سان تزو)؛
- تحلیل محتوا: مطالعهٔ گزارش‌های نظامی و منابع علمی؛
- تحلیل تطبیقی: مقایسه جنگ‌های کلاسیک و معاصر؛
- استفاده از جی.آی.اِس.[1] و نقشه‌های راهبردی برای تحلیل فضایی.

پیشینهٔ پژوهش

همان‌طور که اشاره شد، مطالعات نظامی نشان می‌دهد که زمین فقط عاملی فیزیکی در طراحی عملیات نیست؛ بلکه عاملی تصمیم‌ساز است. نظریه‌پردازانی چون کلاوزویتس و سان تزو به تأثیر زمین بر پیروزی یا شکست در نبردها اشاره کرده‌اند. در قرن بیستم، در مطالعات راهبردی مانند نظریات لیدل هارت[2] دربارهٔ جنگ و مانور، بر اهمیت زمین در سطح عملیاتی بیشتر تأکید شده است. همچنین پژوهش‌های اخیر در حوزهٔ جغرافیای نظامی بر پیوند بین زمین و قدرت نظامی تمرکز کرده‌اند؛ ازجمله:

زمین به‌عنوان بستر فیزیکی نبرد، نه‌تنها عرصهٔ درگیری‌ها، بلکه عاملی پویا در تعیین راهبردها، تاکتیک‌ها و نتایج جنگ‌هاست.

۱. مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ (۱۳۷۹) در *اطلس جنگ ایران و عراق*، علاوه بر ترسیم نقشهٔ محل و مسیر عملیات، اطلاعاتی درخصوص تلفات و خسارات دشمن و موفقیت و ناکامی عملیات ذکر کرده است.

۲. پوراحمد (۱۳۸۶) در مجموعه‌هایی با عنوان *جغرافیای عملیات‌های ماندگار دفاع مقدس* به توصیف و تشریح جغرافیایی تعدادی از عملیات‌های تأثیرگذار پرداخته است.

۳. مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ (در سال‌های متعدد) در مجموعه کتاب‌های *روزشمار ایران و عراق* (بیش از ۶۰ جلد) وقایع مهم کشور و جنگ را به‌صورت روزشمار ذکر کرده است.

۴. مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ (در سال‌های متعدد) در کتاب‌هایی تحت عنوان نبرد طریق‌القدس، فتح فاو، ورود به خاک عراق، آزادی خرمشهر، آزادی غرب رود کرخه، آزادی مهران، در هم شکستن دژهای دفاعی بصره، تحرک در جبهه‌ها، شکست محاصرهٔ آبادان و تصرف جزایر مجنون و کتاب‌هایی دیگر، به عملیات‌هایی پرداخته؛ ولی در هیچ‌کدام از این کتاب‌ها به نقش عوامل جغرافیایی در موضوع فوق اشاره نشده است.

۵. علایی (۱۳۹۱) در کتاب *روند جنگ ایران و عراق*، به نقش و جایگاه جغرافیا در طرح‌ریزی، آماده‌سازی و اجرای عملیات در طول دفاع مقدس اشاره‌هایی کرده است.

---

1. GIS
2. Sir Basil Liddell Hart

جنبهٔ نوآورانهٔ تحقیق

- استفاده از رویکرد تلفیقی (نظریه‌های کلاسیک به‌علاوهٔ جنگ‌های معاصر)؛
- مقایسهٔ زمین در جنگ‌های کلاسیک و جنگ‌های دیجیتال؛
- ارائهٔ الگویی چندسطحی (راهبردی، عملیاتی، تاکتیکی) برای تحلیل زمین در جنگ؛
- مطالعهٔ موردی ایران، افغانستان و اوکراین.

مبانی نظری

ازمنظر نظری، این مقاله بر پایهٔ آموزه‌های سان تزو و نظریه‌های مدرن «جغرافیای نظامی» استوار است و نشان می‌دهد که زمین می‌تواند به‌عنوان عامل «تقویت‌کنندهٔ دفاعی»[1] عمل کند؛ به‌ویژه برای نیروهای ضعیف‌تر که از دانش بومی و استتار طبیعی بهره می‌برند. بااین‌حال، زمین در وضعیتی خاص (مانند مناطق باز بیابانی) ممکن است به نفع نیروهای مهاجم با تحرک زیاد نیز باشد.

نتایج عملی این پژوهش بر لزوم ادغام تحلیل جغرافیایی در برنامه‌ریزی‌های راهبردی، سرمایه‌گذاری در سامانه‌های اطلاعاتی مبتنی‌بر جی.آی.اِس. و آموزش نیروها برای تطبیق با محیط‌های متنوع تأکید می‌کند. همچنین تغییرات محیط زیستی (مانند ذوب یخ‌ها و گسترش شهرنشینی) می‌تواند پویایی نقش زمین در جنگ آینده را دگرگون کند؛ موضوعی که نیازمند بازنگری در رهنامه‌های (دکترین) نظامی است. درنهایت، زمین به‌عنوان «شریک خاموش» در میدان نبرد، یادآور این اصل کلیدی است که پیروزی نه در اختیار قوی‌ترین است، بلکه از آنِ کسی است که بهترین هماهنگی را با طبیعت ایجاد کند.

تعریف مفاهیم کلیدی

زمین (Terrain)

فضای جغرافیایی شامل کوهستان، دشت، جنگل، صحرا، رودخانه‌ها، مرزها و نقاط راهبردی.

متغیر زمین (Terrain Variable)

متغیر زمین همهٔ ویژگی‌های فیزیکی و طبیعی سطح زمین را شامل می‌شود که بر فعالیت‌های نظامی تأثیر مستقیم یا غیرمستقیم دارند. این متغیرها عبارت‌اند از:

- توپوگرافی: شیب، ارتفاع، رودخانه، کوه و دشت؛
- پوشش گیاهی: جنگل، باتلاق، مناطق خشک؛
- منابع آبی: رودخانه‌ها، دریاچه‌ها، خطوط آبی مرزی؛
- راه‌های ارتباطی: جاده‌ها، راه‌آهن، پل‌ها؛
- ساختمان‌ها و زیرساخت‌ها: شهرها، مناطق صنعتی، سازه‌های دفاع.

1. Defensive Multiplier

موازنهٔ قدرت (Balance of Power)

حالتی از تعادل یا نبود تعادل بین دو طرف متخاصم که تحت‌تأثیر عوامل گوناگون (شامل زمین) شکل می‌گیرد.

جغرافیای نظامی[1] و اهمیت آن

جغرافیای نظامی در اواسط قرن نوزدهم به‌عنوان حوزهٔ مطالعاتی مشخص در نظر گرفته شد. این حوزه رشته‌ای فرعی از جغرافیا محسوب می‌شد که اطلاعات جغرافیایی را در اختیار فرماندهان نظامی برای اجرای مأموریت‌های خود قرار می‌داد. اطلاعات جغرافیایی به تهیهٔ برآورد اطلاعاتی، فعالیت‌های نظامی یا فعالیت‌های پشتیبانی نظامی کمک می‌کند. به‌عبارت‌دیگر، جغرافیای نظامی به تعیین راهبردهای مناسب جنگ و تاکتیک‌های میدان نبرد ازیک‌سو و هموارکردن عملیات لجستیکی ازسوی‌دیگر کمک می‌کند. (کریمی وشاه‌زیدی، ۱۳۹۷: ۹۸) با مطالعهٔ صحنهٔ جنگ، جغرافیای نظامی، فرماندهان را، هم در سطح راهبردی و هم در سطوح عملیاتی و تاکتیکی به‌سمت بهترین گزینه‌ها برای استفاده از نیروهای نظامی هدایت می‌کند.

جغرافیای نظامی زیرشاخه‌ای از جغرافیای انسانی است که محور اصلی آن فضاست. ازآنجاکه جغرافیای نظامی بیشتر با نتایج اقدامات سیاسی مرتبط است، اغلب به‌عنوان مکمل جغرافیای سیاسی شناخته می‌شود. از زمانی‌که رشتهٔ جغرافیا وجود داشته، جغرافیای نظامی نیز به‌عنوان رشته‌ای تحصیلی تدریس می‌شده است. دامنه و رویکرد آن نیز در اواسط قرن نوزدهم به‌عنوان پیامد جاه‌طلبی استعماری و امپریالیستی دولت – ملت‌ها، به‌ویژه انگلستان و ایالات متحده شکل گرفته است (Galgano and Palka, 2011). به‌عبارت‌دیگر، جغرافیای نظامی شاخه‌ای از علم جغرافیاست که در مفهوم عام، به کاربرد اصول جغرافیا در فعالیت‌ها و موضوعات نظامی اطلاق می‌شود (Peltier and Pearcy, 1966: 87).

در تعریف جغرافیای نظامی همچنین می‌توان گفت: جغرافیای نظامی عبارت است از شاخه‌ای از علم جغرافیا که تأثیرعوامل جغرافیایی (طبیعی و انسانی) را بر همهٔ فعالیت‌های نظامی در همهٔ سطوح (تاکتیکی، عملیاتی و راهبردی) مطالعه و بررسی می‌کند (فخری، ۱۳۹۲: ۸۷). شناخت مبانی و اصول جغرافیای نظامی کمک اساسی به بررسی منطقی و تجزیه‌وتحلیل منطقهٔ عملیاتی می‌کند. تجارب طولانی مبارزات، جنگ‌ها و اجرای طرح‌های نظامی نشان می‌دهد درصورتی‌که فرماندهان، کارشناسان امور نظامی و مشاوران غیرنظامی از روی اندیشه و به‌کارگیری اصول و مبانی جغرافیای نظامی، تجزیه‌وتحلیل مناسب را در هرگونه طرح‌ریزی نظامی مدنظر قرار دهند، برندهٔ میدان جنگ هستند و بدون بهره‌گیری علمی از جغرافیای نظامی، موفقیت‌های نظامی آنان اتفاقی خواهد بود (کالینز، ۸:۱۳۸۴).

1. Military Geography

ژئومورفولوژی نظامی: (Military geomorphology)

ژئومورفولوژی، شاخه‌ای از جغرافیای طبیعی است که دربارهٔ نحوهٔ پیدایش و تحول ناهمواری‌های کرهٔ زمین در قلمروهای خشکی، ساحل و بستر دریا بحث می‌کند (فخری و امینی، ۱۳۹۷: ۹۸). همچنین علم مطالعهٔ ویژگی‌های سطح زمین است و تأثیر شاخص‌های زمین‌شناسی و جغرافیایی را در شکل‌گیری و توسعهٔ لندفرم‌های[۱] سطح زمین بررسی می‌کند. ازآنجایی‌که همهٔ فعالیت‌های بشر در سطح زمین انجام می‌شود، این علم پیوند محکمی با علوم گوناگون و ازجمله علوم نظامی دارد. به‌طورکلی، امروزه در طرح‌ریزی‌های عملیاتی کارشناسان نظامی، بررسی زمین یکی از سه شاخص اساسی فرماندهان در تجزیه‌وتحلیل منطقهٔ عملیات است که نکتهٔ بسیار مهم در آن، ارزیابی اشکال و عوارض زمین برای نیل به برتری و پیروزی در نبرد است که در حوزهٔ ژئومورفولوژی نظامی قرار دارد. (فخری، ۱۳۹۱: ۹۸) ژئومورفولوژی نظامی به‌عنوان شاخه‌ای از جغرافیای نظامی به‌دنبال یافتن راه‌حل برای چالش‌های نظامی در محیط‌های طبیعی است (Gilewitch, 2003: 5).

در طول تاریخ جنگ‌ها، همواره نقش مؤثر لندفرم‌ها یا اشکال زمین در نتایج جنگ بر کسی پوشیده نبوده و بارها اتفاق افتاده است که عده‌ایی هرچند اندک، ولی با درک وضعیت طبیعی مناسب و استفاده از اشکال زمین در برابر عدهٔ زیادی ایستادگی و مقاومت کرده‌اند. درصورتی‌که



گیر افتادن تانک‌های تیپ ۵۱ زرهی ارتش عراق در زمین باتلاقی سندال در دوران دفاع مقدس

۱. لندفرم (Landform) مجموعهٔ خصوصیات فیزیکی مشخص سطح زمین مانند دشت‌ها، دره‌ها، فلات‌ها، کوه‌ها و پدیده‌هایی هستند که در سطح زمین ایجاد شده‌اند و عوامل درونی یا بیرونی در ایجاد آن نقش داشته و دارند.

به پدیده‌های طبیعی و پیامدهای آن در هر عملیاتی توجه خاص نشود، طراحان و فرماندهان دست‌اندرکار عملیات باید بهای سنگینی بپردازند و چه‌بسا که کل عملیات با شکست مواجه شود (صفوی، ۱۳۸۴: ۲۹).

لندفرم‌ها، اشکال و عوارض زمین، موقعیت، جهت محور ارتفاعات، بلندی و میزان شیب آنها همواره در امنیت و قدرت دفاعی کشورها نقش بسزایی داشته‌اند. کوهستانی‌بودن کشور، به‌لحاظ ارتباطی و محورهای مواصلاتی محدودیت و مشکلاتی را ایجاد می‌کند، ولی ازنظر دفاعی امتیاز چشمگیری محسوب می‌شود؛ برای مثال، ارتفاعات صعب‌العبور آلپ در اروپا سبب شده است که کشور سوئیس از ثبات و امنیت نسبی برخوردار باشد. سلسله‌جبال هیمالیا نیز چنین وضعیتی را در آسیا برای کشور نپال فراهم کرده است.

توپوگرافی: (Topography)

برای بهره‌برداری هم‌زمان، سریع و همه‌جانبه از اطلاعات موجود دربارهٔ زمین، نقشه‌های توپوگرافی تهیه می‌شود. نقشهٔ توپوگرافی، تصویر همهٔ عوارض موجود روی زمین در مقیاس کوچک و به‌عنوان نقشهٔ مبنا، راهنمای جمع‌آوری اطلاعات، منبع اطلاعاتی و نشان‌دهندهٔ بیشتر اطلاعات زمین است و منبع و ابزار مناسبی برای ارائهٔ اطلاعات سطح زمین منطقهٔ مدنظر محسوب می‌شود.

جغرافیای نظامی عبارت است از شاخه‌ای از علم جغرافیا که تأثیرعوامل جغرافیایی (طبیعی و انسانی) را بر همهٔ فعالیت‌های نظامی در همهٔ سطوح (تاکتیکی، عملیاتی و راهبردی) مطالعه و بررسی می‌کند.

اقلیم نظامی: (Military climate)

اقلیم نظامی یکی از شاخه‌های جغرافیای نظامی است که آثار آب‌وهوا را بر فعالیت‌های نظامی در سطوح گوناگون عملیاتی بررسی می‌کند (پاینده، ۱۳۸۳: ۲۵). از مهم‌ترین عناصر اقلیمی که در اقدامات نظامی کاربرد دارد دما، بارش، باد، فشار هوا، رطوبت، مه، ابر و رعدوبرق است. در بین عوامل آب‌وهوایی، دمای هوا به‌طور مستمر، هم روی انسان در محیط نظامی و هم در محیط‌های کار و فعالیت و حتی استراحت تأثیر می‌گذارد (صفوی، ۱۳۸۴: ۹۷). یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر عملیات نظامی، دمای هوا است؛ درصورتی‌که دمای هوا از آستانه‌ای بالاتر یا پایین‌تر رود، کارایی نیروها و تجهیزات نظامی را کاهش خواهد داد.

هیدرولوژی نظامی: (Military hydrology)

آب یکی از نیروهای طبیعی به شمار می‌رود که استفادهٔ بهینه از آن نیازمند شناخت و آگاهی از رفتار و خصوصیات آن است. زمانی می‌توانیم از این نیروی طبیعی درجهت مثبت استفاده کنیم و از خطرات آن برحذر باشیم که خواص و حالات آن را به‌خوبی بشناسیم؛ وگرنه نیروی عصیانگری است که می‌تواند خطرات جدی ایجاد کند. طغیان رودخانه‌ها، سیل‌های ناگهانی، طوفان‌های دریایی،

جزرومد و دیگر پدیده‌های جوّی عواملی‌اند که اگر شناخته نشوند، می‌توانند به‌عنوان مانع، خطر و عامل بازدارنده عمل کنند. خسارت‌های واردشده به شهرها، روستاها، تأسیسات زیربنایی (سدها، پل‌ها و سایر تأسیسات)، زمین‌های کشاورزی و خسارت‌های واردشده به رزمندگان و ادوات جنگی در طول دفاع مقدس کم نبوده است. آب به‌عنوان عنصری حیاتی، از گذشته‌های دور به‌عنوان عامل تدافعی نیز عمل کرده است. با نظری به جنگ‌های گذشته، جنگ‌های صدر اسلام و جنگ‌های بزرگی که در قرون اخیر به وقوع پیوسته‌اند، ازجمله جنگ هشت‌سالهٔ تحمیلی عراق علیه ایران، می‌توان نقش آب را به‌خوبی مشاهده کرد (عزتی، ۱۳۶۸: ۱۳).

راهبرد، عملیات و تاکتیک: (Strategy, operations and tactics)

راهبرد: برنامه‌ریزی بلندمدت و کلی جنگ است.
عملیات: اجرای راهبرد در سطح میدان‌های جنگی است.
تاکتیک: روش‌های مستقیم برای مدیریت نبرد در زمین است.

نقش زمین در نظریه‌های جنگ کلاسیک (زمین در تئوری جنگ)

کلاوزویتس در کتاب *فرهنگ جنگ*[1]، زمین را یکی از سه عنصر اصلی جنگ در کنار سیاست و قدرت نظامی می‌داند. وی بر این باور است که زمین فقط میدان نبرد نیست و از آن می‌توان به‌عنوان ابزار قدرت استفاده کرد. استفاده از رودخانه‌ها به‌عنوان خطوط دفاعی در جنگ‌های ناپلئونی از نمونه‌های بهره‌گیری از زمین به‌عنوان ابزار قدرت است.

طبق نظریهٔ کلاسیک کارل فون کلاوزویتس، زمان، مکان و اراده، سه‌گانهٔ تعیین‌کنندهٔ نبردند. در بین اینها، مکان (زمین) تنها عنصر ثابت است (Clausewitz, 1832 :135).

نظریهٔ سان تزو: زمین در هنر جنگ

سان تزو در کتاب *هنر جنگ*[2]، زمین را عامل تعیین‌کننده در برنده‌شدن بدون جنگ نامیده است. او بر این باور است که آن‌که زمین را بشناسد، جنگ را می‌برد. او همچنین بر استفاده از زمین برای تقویت تاکتیک‌های غیرمستقیم و پیروزی بدون نبرد مستقیم تأکید کرده است (Tzu, 5th century BCE: 19).

نظریهٔ جولیان کوربت

وی در کتاب اصول استراتژی دریایی (۱۹۱۱) استدلال کرده که «جغرافیا، محدودیت‌ها و فرصت‌ها را دیکته می‌کند؛ پیروزی از آنِ کسی است که این دو را بشناسد.»

1. *On the Nature of War*
2. *The Art of War*

زمین در مباحث نظری نظامی و عملیاتی: از تئوری تا عمل

زمین در نظریه‌های نظامی «عامل سوم» پس از نیروی انسانی و تجهیزات شناخته می‌شود. سان تزو در کتاب هنر جنگ تأکید کرده است که پیروزی فقط با شناخت زمین، دشمن و خودی ممکن است (Tzu, 5th century BCE: 12) این دیدگاه در نظریه‌های مدرن نیز تکامل یافته است؛ برای مثال، جولیان کوربت در کتاب *اصول استراتژی دریایی* (۱۹۱۱)، نقش جغرافیا را در محدودکردن یا تسهیل عملیات نظامی تحلیل کرده است. نبرد استالینگراد (۱۹۴۲) نشان می‌دهد که چگونه کنترل زمین شهری (خیابان‌ها و ساختمان‌ها) به نیروهای شوروی اجازه داد با استفاده از تاکتیک‌های دفاعی نامتقارن، ارتش آلمان را فرسوده کنند. این نبرد ثابت کرد که زمین شهری می‌تواند «خردکنندهٔ نیروها»[1] شود (Beevor, 1998:167).

تأثیر زمین در سطوح راهبردی، عملیاتی و تاکتیکی (تحلیل سه بعدی)

الف) نقش زمین در سطح راهبردی

کلاوزویتس در کتاب *فرهنگ جنگ*، زمین را یکی از سه عنصر اصلی جنگ در کنار سیاست و قدرت نظامی می‌داند. سان تزو در کتاب هنر جنگ، زمین را عامل تعیین‌کننده در برنده‌شدن بدون جنگ نامیده است. او بر این باور است که آن‌که زمین را بشناسد، جنگ را می‌برد.

در سطح راهبردی، زمین به‌عنوان دارایی و ابزار ژئوپلیتیک، اهداف بلندمدت جنگ را شکل می‌دهد. در این سطح، زمین به‌عنوان «ابزار قدرت» برای دستیابی به اهداف کلان سیاسی و نظامی عمل می‌کند. نقاط راهبردی مانند تنگهٔ هرمز، تنگهٔ مالاکایا و شبه‌جزیرهٔ کریمه به‌سبب موقعیت جغرافیایی، کنترل مسیرهای تجاری و دسترسی به منابع، از نقاط کانونی‌ای هستند که همواره قدرت‌های جهانی به آنها توجه داشته و دارند و بر سر آن رقابت می‌کنند؛ برای مثال، اقدام رژیم عراق در اشغال کویت در سال ۱۹۹۰، بیشتر برای دسترسی به منابع نفتی و موقعیت جغرافیایی آن بوده است (Friedman, 1991: 98) یا اشغال کریمه ازجانب روسیه در سال ۲۰۱۴، نمونه‌هایی از استفادهٔ راهبردی از زمین برای کنترل دریای سیاه و تضعیف حاکمیت اوکراین بوده است. این اقدام، روسیه را در موضعی برتر در مناقشات انرژی اروپا قرار داد (Grygiel, 2018). یا در جنگ جهانی دوم، کنترل مناطق دشتی و دارای زیرساخت در اروپای شرقی، راهبرد آلمان و روسیه را تعیین کرد (Liddell Hart, 1967: 98).

هلفورد مکیندر[2] در نظریهٔ مهم و ژئوپلیتیکی «قلب زمین»[3] (۱۹۰۴) تأکید کرده است که کنترل اوراسیا به‌عنوان مرکز جغرافیایی جهان، کلید تسلط بر سیاست جهانی است (Mackinder, 1904: 64).

در سطح راهبردی، زمین بر تعیین اهداف ملی، انتخاب جبهه‌های جنگ و راهبردهای کلان تأثیر دارد. موقعیت جغرافیایی کشورها، مانند وجود کوهستان‌ها، دریاها، بیابان‌ها یا جنگل‌ها می‌تواند

1. Force Grinder
2. Sir Halford John Mackinder
3. Heartland Theory

موقعیت‌ها یا محدودیت‌هایی برای دفاع یا حمله فراهم کند. ایران با توجه به مرزهای کوهستانی، دسترسی به آب‌های بین‌المللی و موقعیت چهارراهی خود در خاورمیانه، همواره ازمنظر راهبردی محل توجه قدرت‌های جهانی بوده است.

نقش زمین در سطح عملیاتی

در سطح عملیاتی، زمین در تحرک و مدیریت منابع و لجستیک، و هماهنگی نیروها تأثیر می‌گذارد. نبرد گالیپولی[1] (۱۹۱۵) نمونهٔ بارز شکست عملیاتی نشئت‌گرفته از بی‌توجهی به جغرافیاست. نیروهای متفقین بدون در نظر گرفتن شیب تپه‌ها و مقاومت خاک منطقه، تلاش کردند به سواحل صخره‌ای ترکیه حمله کنند، که به تلفات سنگین آنان انجامید. (Carlyon, 2001: 89)

در این سطح، زمین بر نحوهٔ طراحی عملیات نظامی، انتخاب مسیرهای تهاجم، خطوط پشتیبانی و گسترش نیروها اثر می‌گذارد. در جنگ عراق علیه ایران، مناطق باتلاقی جنوب و کوهستان‌های غرب نقش تعیین‌کننده‌ای در طرح‌ریزی عملیات‌ها داشتند؛ برای مثال، عملیات والفجر۸ با هدف عبور از اروند و تصرف فاو، نمونه‌ای از بهره‌گیری از زمین برای غافلگیری دشمن بود.



۱. این نبرد همچنین با نام «Dardanelles Campaign» (کارزار داردانل) نیز شناخته می‌شود. در برخی منابع از عبارت «Gallipoli Campaign» (کارزار گالیپولی) استفاده می‌شود. این نبرد در جنگ جهانی اول (۱۹۱۵ - ۱۹۱۶) بین نیروهای متحدین (عمدتاً امپراتوری عثمانی) و قوای متفقین (بریتانیا، فرانسه، استرالیا و نیوزیلند) رخ داد.

در سطح عملیاتی، زمین به‌عنوان بستر تحرک و لجستیک محسوب می‌شود و بر طراحی عملیات‌ها، تحرک نیروها و مدیریت منابع تأثیر مستقیم می‌گذارد. توپوگرافی، آب‌وهوا و زیرساخت‌ها، موفقیت یا شکست عملیات‌ها را تعیین می‌کند.

در نبرد قلعهٔ «دین بین فو»[1] (۱۹۵۴)، ویت مین[2] از جنگل‌های انبوه و باران‌های موسمی برای محاصرهٔ نیروهای فرانسوی استفاده کرد. این عملیات نشان داد که زمین می‌تواند به‌عنوان «سلاح طبیعی» عمل کند (Davidson, 1988: 122). امروزه، ناتو در آموزش‌های نظامی ازمدل «OCOK» (مشاهده، پوشش، موانع، کلید زمین، مناطق دسترسی) برای تحلیل زمین در سطح عملیاتی استفاده می‌کند (FM 3 - 90, 2001). سطح عملیاتی یعنی اجرایی‌شدن راهبرد در میدان‌های جنگی؛ برای نمونه:

– استفاده از کوهستان برای تحرک نیروهای گریز از دید[3] در افغانستان (نیروهای طالبان در مقابل امریکا و ناتو)؛

– استفاده از زمین برای تغییر سرعت و راهبرد عملیاتی: مانند جنگ ویتنام که جنگل‌های چگال برای جنگ‌های پارتیزانی بسیار مؤثر بودند (Merari,1986: 176).

اقدام رژیم عراق در اشغال کویت در سال ۱۹۹۰، بیشتر برای دسترسی به منابع نفتی و موقعیت جغرافیایی آن بوده است یا اشغال کریمه ازجانب روسیه در سال ۲۰۱۴، نمونه‌هایی از استفادهٔ راهبردی از زمین برای کنترل دریای سیاه و تضعیف حاکمیت اوکراین بوده است. این اقدام، روسیه را در موضعی برتر در مناقشات انرژی اروپا قرار داد

نقش زمین در سطح تاکتیکی

در سطح تاکتیکی، زمین به‌عنوان عامل تعیین‌کننده در درگیری مستقیم محسوب می‌شود و نوع زمین می‌تواند بر دید، میدان تیر، امکان سنگرگیری و تحرک یگان‌ها تأثیر بگذارد. نبردهای کلاسیک نشان داده‌اند که تسلط بر بلندی‌ها یا پوشش‌های طبیعی مانند جنگل‌ها و شیارها می‌تواند مزیت مهمی در درگیری‌های نزدیک باشد. در بسیاری از عملیات‌های زمینی ایران در غرب کشور، استفاده از ارتفاعات برای شناسایی و اجرای آتش مؤثر، نقش حیاتی داشته است.

زمین در سطح تاکتیکی، تعیین‌کنندهٔ شیوه‌های درگیری است. در جنگ ویتنام (۱۹۶۵ – ۱۹۷۵)، جنگل‌های انبوه و تونل‌های زیرزمینی به نیروهای ویت کنگ اجازه دادند از تاکتیک‌های پارتیزانی استفاده کنند؛ درحالی‌که ارتش ایالات متحده به‌علت تطبیق‌نداشتن با محیط، شکست خورد (Sheehan, 1988: 143).

---

۱. نبرد (Battle of Dien Phu) جنگ اول منطقهٔ هندوچین (۱۹۴۶ - ۱۹۵۴) بود که بین اتحاد فرانسویان و نیروهای انقلابی کمونیست ویت مین در ویتنام رخ داد. در این نبرد، ویت مین (به رهبری ژنرال وو نگوین گیاپ) علیه ارتش استعماری فرانسه جنگیدند. این نبرد در پایان، به شکست فرانسه انجامید.

۲. ویت مین (Viet Minh) نیروهای انقلابی ویتنامی بودند.

3. Guerrilla Warfare

در سطح تاکتیکی، تطبیق تاکتیک‌ها با وضعیت جغرافیایی، شرط بقاست. معیارهای جایگزین مانند دسترسی به منابع، تحرک، آثار روانی و فناوری، باید در کنار آفند و پدافند تحلیل شوند. در این سطح، زمین بر شیوه‌های نبرد، انتخاب سلاح‌ها و تشکیلات رزمی تأثیر می‌گذارد. موانع طبیعی مانند رودخانه‌ها، کوه‌ها و شهرها، تاکتیک‌های دفاعی و تهاجمی را شکل می‌دهند.

مطالعهٔ موردی: در نبرد کورسک (۱۹۴۳)، ارتش سرخ شوروی با استفاده از زمین مسطح و مین‌گذاری گسترده، پیشروی تانک‌های آلمانی را متوقف کرد. این نبرد نشان‌دهندهٔ اهمیت «زمین به‌عنوان دژ دفاعی»[1] است (Glantz, 1999: 154). سان تزو در کتاب هنر جنگ نوشته است: «هر زمینی قوانین خود را دارد؛ پیروزی فقط با تطبیق تاکتیک‌ها با این قوانین ممکن است» (Tzu, 5th century BCE : 33). در سطح تاکتیکی، زمین تعیین‌کنندهٔ شیوه‌های درگیری مستقیم است. استفاده از موانع طبیعی مانند رودخانه‌ها یا جنگل‌ها برای کمین یا ایجاد خطوط دفاعی، از تاکتیک‌های رایج در نبردهای زمینی محسوب می‌شود (FM, 2001 :3 - 90).

استفاده از زمین در نبردهای مستقیم مانند کنترل ارتفاعات در جنگ‌های کلاسیک (مانند جنگ‌های ناپلئونی) برای دید بهتر و کنترل آتش است. استفاده‌نکردن از زمین در جنگ‌های مدرن (مانند جنگ ۲۰۲۰ ناگورنو – قره‌باغ) به این علت است که پهپادها و فناوری‌های دیجیتال جایگزین نقش زمین شده‌اند. در این جنگ، پهپادهای ترکیه با شکست‌دادن زمین به‌عنوان عاملی تاکتیکی، این موضوع را تأیید کردند.

زمین به‌عنوان متغیر تعیین‌کننده در موفقیت یا شکست

زمین، «تقویت‌کننده یا تضعیف‌کننده» توان نظامی در آفند و پدافند است. براساس پژوهش‌های کالینز[2] (۱۹۹۸)، ۷۰ درصد از نبردهای تاریخی نشان می‌دهند طرفی که مزیت جغرافیایی دارد (مانند ارتفاع یا پوشش طبیعی) به احتمال زیاد، پیروز می‌شود. شکست ناپلئون در روسیه (۱۸۱۲) گستردگی جغرافیایی روسیه و سیاست «زمین سوخته»[3] سبب شد نیروهای فرانسوی ازنظر لجستیک فلج شوند (Zamoyski, 2004: 78).

تأثیر زمین بر طرح‌بندی نبرد: از نظریه تا میدان جنگ

زمین به‌عنوان متغیری پویا، بر همهٔ جنبه‌های طرح‌ریزی نبرد تأثیر می‌گذارد؛ ازجمله:

– زمان‌بندی: فصل‌ها و وضعیت آب‌وهوایی (مانند فصل باران‌های موسمی در ویتنام)

– انتخاب تجهیزات: تانک‌ها در بیابان‌ها مؤثرترند؛ درحالی‌که پهپادها در مناطق کوهستانی کاربرد دارند.

---

1. Terrain as a Defensive Fortress

۲. جان م. کالینز (John M. Collins) سروان بازنشستهٔ نیروی دریایی ایالات متحده، تحلیلگر ارشد نظامی در کتابخانهٔ کنگرهٔ امریکا و مدیر مطالعات راهبردی در مؤسسهٔ جنگ ارتش امریکا

3. Scorched Earth Policy

– تقسیم نیروها: در نبرد نورماندی (۱۹۴۴)، سواحل شنی و پرتگاه‌ها سبب شدند نیروهای متفقین از راهبرد «حمله از چند جبهه»[1] استفاده کنند.

در عملیات طوفان صحرا (۱۹۹۱)، نیروهای ائتلاف با استفاده از فناوری ماهواره‌ای و نقشه‌برداری دقیق، بیابان‌های عراق را به «زمین بازی»[2] خود تبدیل کردند؛ درحالی‌که ارتش عراق به‌علت آشنانبودن با محیط بیابانی شکست خورد (Atkinson, 1993: 215).

تأثیر متغیرهای منطقه‌ای بر نقش زمین

متغیرهای منطقه‌ای تأثیرگذار بر نقش زمین عبارت‌اند از:

– اقتصاد: کنترل منابع انرژی (مانند خط لولهٔ نفتی در خاورمیانه) بیشتر از هر عامل دیگری تأثیرگذار است.

– سیاست خارجی: تحولات سیاسی (مثل جنگ اوکراین) می‌توانند موقعیت ژئوپلیتیکی را دگرگون کنند.

– اجتماع: هویت قومی و تمدنی (مثل عراق) بر تعادل قدرت تأثیر مستقیمی دارد.

زمین در سطح تاکتیکی، تعیین‌کنندهٔ شیوه‌های درگیری است. در جنگ ویتنام (۱۹۶۵ – ۱۹۷۵)، جنگل‌های انبوه و تونل‌های زیرزمینی به نیروهای ویت کنگ اجازه دادند از تاکتیک‌های پارتیزانی استفاده کنند؛ درحالی‌که ارتش ایالات متحده به‌علت تطبیق‌نداشتن با محیط، شکست خورد

آیندهٔ زمین در تعادل قدرت

– با توجه به تحولات فناوری‌های دیجیتال، نقش زمین در تعادل قدرت تغییر می‌کند.

– جنگ‌های سایبری: فناوری‌های دیجیتال می‌توانند نقاط ضعف زمینی را پوشش دهند (Nye, 2004:211).

– تغییرات اقلیمی: افزایش سطح دریا و خشکسالی، مناطق حساس جدیدی را ایجاد می‌کند (UNESCO, 2022).

زمین همچنان یکی از عناصر تعیین‌کننده در تعادل قدرت است؛ اما با توجه به فناوری، سیاست و اقتصاد، نقش آن در سطوح گوناگون عملیاتی، راهبردی و تاکتیکی تغییر می‌کند.

ارزیابی مناطق جغرافیای نظامی (Military Geography) برای مطالعات نظامی

در ارزیابی مناطق جغرافیایی برای مطالعات نظامی، فراتر از عوامل آفند (تهاجم) و پدافند (دفاع)، معیارهای متنوع و پیچیده‌ای وجود دارد که به‌صورت علمی و نظام‌مند تحلیل می‌شوند.

1. Allied Multi-Axis Invasion Strategy
2. Battlespace

این سنجش‌ها در قالب تحلیل جغرافیای نظامی انجام می‌شود و شامل ابعاد زیر است:

۱. ارزش راهبردی[1]

۱.۱. موقعیت ژئوپلیتیکی

– نزدیکی به تنگه‌های حیاتی (مثل هرمز، مالاکا)، کریدورهای ترانزیت یا مرزهای کشورهای رقیب؛
– کنترل مسیرهای انرژی (خطوط لوله، مسیرهای نفتکش).

۱.۲. عمق راهبردی[2]

– فاصله از مرزهای اصلی به پایتخت یا مراکز حیاتی؛ برای مثال، عمق دفاعی روسیه در سیبری
– قابلیت پروژهٔ قدرت: توانایی منطقه برای استقرار پایگاه‌های نیروی دریایی و هوایی و پشتیبانی از عملیات فرامنطقه‌ای

۲. عوامل لجستیکی[3]

– دسترسی به منابع: آب شیرین، منابع انرژی (نفت، گاز)، مواد معدنی حیاتی (مثل لیتیوم و منابع نادر خاکی)
– شبکهٔ ارتباطی: تراکم جاده‌ها، راه‌آهن، بنادر و فرودگاه‌ها (با شاخص‌هایی مثل تراکم شبکهٔ حمل‌ونقل)
– زنجیرهٔ تأمین: فاصله از مراکز تدارکاتی و زمان پاسخگویی در وضعیت بحران (مدل‌سازی با تحلیل شبکه)

۳. تحلیل زمین[4]

– شاخص‌های توپوگرافی شامل: شیب زمین، ارتفاع، الگوی زهکشی
– اثرگذاری بر تحرک‌پذیری: مناطق کوهستانی (مثل هیمالیا)، محدودیت برای زرهی، دشت‌ها (مثل عراق) تسهیل عملیات مکانیزه
– پوشش زمین[5]: جنگل‌های انبوه (اخلال در ارتباطات رادیویی)، مناطق شهری (پیچیدگی نبرد شهری)

۴. عوامل انسانی – اجتماعی[6]

– تراکم و توزیع جمعیت: تمرکز جمعیت در شهرها (اهداف راهبردی و مشکل نبرد شهری)؛
– ویژگی‌های قومی – مذهبی: شکاف‌های اجتماعی (احتمال شورش یا همکاری با نیروهای خارجی)
– شاخص ثبات سیاسی (با داده‌های مراکز پژوهشی)
– زیرساخت‌های حیاتی: سدها، نیروگاه‌ها، مراکز درمانی (براساس شاخص آسیب‌پذیری ملی)

---

1. Strategic Value
2. Strategic depth
3. Logistical Factors
4. Terrain Analysis
5. Land Cover
6. Human Terrain

۵. محیط زیست و اقلیم[1]

– تهدیدهای طبیعی: زلزله‌خیزی، سیلاب، بیابان‌زایی

– تغییرات اقلیمی: کاهش منابع آب (تنش‌های آینده در خاورمیانه)، ذوب یخ‌های قطبی (دسترسی به منابع جدید)

– آلودگی محیطی: مناطق آلوده به مواد رادیواکتیو یا شیمیایی (مانند چرنوبیل) که عملیات نظامی را محدود می‌کند

۶. فناوری و فضای سایبری[2]

– زیرساخت‌های دیجیتال: مراکز داده و کابل‌های ارتباطی زیردریایی، بخش‌های آسیب‌پذیر در جنگ سایبری هستند

– دسترسی به فضا: موقعیت پایگاه‌های ماهواره‌ای و ردیابی (مانند پایگاه گوانتانامو برای نظارت بر کارائیب)

۷. پویایی زمانی[3]

– تحلیل تغییرات مکانی – زمانی: پیشروی بیابان‌زایی، ذوب یخچال‌ها (تأثیر بر مرزها یا دسترسی به منابع)

– برنامه‌ریزی براساس چرخه‌های زمانی: فصل بارندگی (مانند فصل باران‌های موسمی در پاکستان یا ویتنام که تحرک را محدود می‌کرد)

روش‌های کمّی ارزیابی

– سامانهٔ اطلاعات جغرافیایی (GIS): تلفیق لایه‌های اطلاعاتی (توپوگرافی، جمعیت، منابع) برای محاسبهٔ شاخص ترکیبی قابلیت عملیاتی

– مدل‌سازی ریاضی: استفاده از معادلات تحلیل سلسله‌مراتبی (AHP) برای وزن‌دهی به معیارهای متعارض

– شبیه‌سازی رایانه‌ای: سناریوسازی تهدیدها، مانند اثر سیل بر جابه‌جایی نیروها در مدل HEC - RAS و امتیازدهی به مناطق جغرافیایی در مطالعات نظامی، فرایندی چندمعیاره[4] است که از علوم زمین‌شناسی، اقلیم‌شناسی، جامعه‌شناسی و مهندسی بهره می‌گیرد. امروزه با ظهور جنگ‌های ترکیبی[5]، شاخص‌هایی مانند امنیت سایبری یا تاب‌آوری اجتماعی نیز به این ارزیابی‌ها افزوده شده‌اند. ابزارهایی مانند نرم‌افزارها[6]، نمونه‌هایی از سامانه‌های پیشرفته برای چنین تحلیل‌هایی هستند.

---

1. Environmental Security
2. Cyber-Geography
3. Temporal Dynamics
4. Multi-Criteria Decision Analysis
5. Hybrid Warfare
6. JMEM (Joint Munitions Effectiveness Manual

تحلیل تأثیر متغیر زمین (Terrain Variable) بر برنامه‌ریزی نبرد

در رشته‌های نظامی و راهبردی، یکی از عوامل کلیدی در برنامه‌ریزی و اجرای عملیات نظامی، شناخت و استفادهٔ بهینه از متغیرهای محیطی، به‌ویژه زمین (Terrain) است. زمین نقش عمده‌ای در تعیین قابلیت‌ها، محدودیت‌ها و راهبردهای عملیاتی دارد. تحلیل تأثیر متغیر زمین بر برنامه‌ریزی نبرد، یکی از بنیادی‌ترین اصول جغرافیای نظامی و هنر عملیاتی است. زمین نه‌تنها به‌عنوان عرصهٔ نبرد، بلکه به‌عنوان عاملی پویا و فعال در تعیین سرنوشت عملیات عمل می‌کند. تحلیل علمی این متغیر به‌عنوان عاملی جغرافیایی – نظامی، کمک می‌کند تا درک دقیقی از نحوهٔ تأثیر آن بر تصمیم‌گیری‌های رزمی، حرکت نیروها، پشتیبانی لجستیکی و استفاده از تجهیزات نظامی حاصل شود. در ادامه، تأثیر زمین بر سایر عوامل برنامه‌ریزی با رویکرد سیستمی بررسی می‌شود.

۱. تأثیر بر تحرک و جابه‌جایی نیروها[1]

زمین با ایجاد محدودیت‌های فیزیکی (موانع طبیعی) یا تسهیل‌کننده‌ها (دشت‌های باز)، سرعت و مسیر حرکت نیروها را دیکته می‌کند.

شاخص‌های کمی: ضریب اصطکاک جنبشی[2] و محاسبهٔ مقاومت زمین در برابر حرکت زرهی؛ برای مثال، خاک اشباع در گل‌آلودگی، مقاومت دوبرابری دارد.

مثال عملی: در نبرد کورسک (۱۹۴۳)، زمین باتلاقی و مین‌گذاری‌شده، پیشروی زرهی آلمان را تا ۸۰ درصد کُند کرد.

در عملیات طوفان صحرا (۱۹۹۱)، دشت‌های باز عراق امکان حرکت سریع نیروهای مکانیزه ائتلاف را فراهم آورد.

۲. تأثیر بر شناسایی و پوشش[3]

سازوکار اثر: عوارض زمین (تپه‌ها، دره‌ها، جنگل‌ها) خط دید (Line of Sight) و قابلیت رؤیت‌پذیری را تغییر می‌دهند؛ برای مثال، در مناطق کوهستانی کشمیر، ارتفاع بالای ۴۰۰۰ متر، بُرد رادارها را ۳۰ تا ۴۰ درصد کاهش می‌دهد.

۳. تأثیر بر آتش و اثرگذاری تسلیحات[4]

– شیب زمین: در زاویهٔ شیب ۱۵ درجه، دقت توپخانه ۲۰ تا ۳۰ درصد کاهش می‌یابد.

– پوشش گیاهی: جذب امواج راداری (مثل جنگل‌های بارانی ویتنام).

۴. تأثیر بر لجستیک و پشتیبانی[5]

– زمین بر مصرف سوخت، استهلاک تجهیزات و زمان انتقال تأثیر مستقیم می‌گذارد.

– حرکت در شیب ۱۰ درجه، مصرف سوخت تانک‌ها را حدود ۳۵ درصد افزایش می‌دهد.

– در مناطق کوهستانی، برای انتقال آذوقه به بالگرد نیاز است (هفت‌برابر حمل‌ونقل زمینی هزینه دارد).

1. Mobility & Maneuver
2. Coefficient of Kinematic Friction
3. Reconnaissance & Cover
4. Firepower & Weapons Effectiveness
5. Logistics & Sustainment

جدول اثر:

نوع زمین	سرعت پیشروی	مصرف سوخت
	کیلومتر/ساعت	لیتر/کیلومتر
دشت	۳۰ – ۲۵	۴ – ۳
کوهستان	۸ – ۵	۱۲ – ۸
جنگل	۶ – ۳	۹ – ۶

۵. تأثیر بر ارتباطات و فرماندهی[1]

مکانیزم اثر: کوه‌ها و دره‌ها، سایهٔ رادیویی (Radio Shadow) ایجاد و ارتباط وی.اچ.اف.[2] و یو.اچ.اف.[3] را قطع می‌کنند.

۶. تأثیر بر سلامت و عملکرد نیروها[4]

– مکانیزم اثر: ارتفاع بالای ۲۵۰۰ متر، به‌علت هایپوکسی، کاهش ۳۰درصدی توان جسمانی را به دنبال دارد.

– مناطق بیابانی سبب افزایش ۴۰۰درصدی مصرف آب و نیاز به تدارکات ویژه می‌شود.

– جنگل‌های گرمسیری باعث شیوع بیماری‌های انگلی (مثل مالاریا) می‌شود.

۷. تأثیر بر راهبرد کلان[5]

– زمین، گزینه‌های راهبردی را محدود می‌کند یا توسعه می‌دهد.

– تنگه‌ها (مثل هرمز) اهرم قدرت برای محاصرهٔ دریایی هستند.

– کوهستان (مثل هیمالیا) ایجاد مرزهای دفاعی نفوذناپذیر را سبب می‌شود.

نظریهٔ ژئوپلیتیک مکیندر: «هرکه بر جزیرهٔ جهانی (اوراسیا) حکومت کند، بر جهان حکومت خواهد کرد.»

در رشته‌های نظامی و راهبردی، یکی از عوامل کلیدی در برنامه‌ریزی و اجرای عملیات نظامی، شناخت و استفادهٔ بهینه از متغیرهای محیطی، به‌ویژه زمین است. زمین نقش عمده‌ای در تعیین قابلیت‌ها، محدودیت‌ها و راهبردهای عملیاتی دارد. تحلیل تأثیر متغیر زمین بر برنامه‌ریزی نبرد، یکی از بنیادی‌ترین اصول جغرافیای نظامی و هنر عملیاتی است.

---

1. C3: Command, Control, Communications

۲. محدودهٔ فرکانسی ۳۰ تا ۳۰۰ مگاهرتز را وی.اچ.اف. (Very High Frequency) می‌گویند که فرکانسی بالاست و بیسیم‌های با بُرد کوتاه و متوسط در این محدودهٔ فرکانسی عمل می‌کنند.

۳. محدودهٔ فرکانسی ۳۰۰ تا ۳۰۰۰ مگاهرتز را یو.اچ.اف. (Ultra High Frequency) می‌نامند که فرکانسی بسیار بسیار بالاست و در ارتباطات ماهواره‌ای کاربرد دارد.

4. Human Factors

5. Grand Strategy

نقش زمین در تعیین قلب راهبردی[1]

تحلیل نهایی با مدل سلسله‌مراتبی (AHP): برای سنجش وزن زمین نسبت به سایر عوامل برنامه‌ریزی، از تحلیل سلسله‌مراتبی استفاده می‌شود:

معیار	وزن نسبی	نمونهٔ تأثیر
تحرک	.۳۵	تعیین محورهای پیشروی اصلی
آتش	.۲۵	محدودیت انتخاب سلاح و بُرد مؤثر
لجستیک	.۲۰	تعیین نرخ مصرف منابع
ارتباطات	.۱۵	طراحی شبکهٔ فرماندهی
عوامل انسانی	.۰۵	برنامه‌ریزی پزشکی – روانی

نتیجه اینکه، زمین به‌عنوان متغیر مستقل کلیدی، با ایجاد قیود فیزیکی و تغییر شاخص‌های عملکردی

۱. چارچوب تاکتیکی نبرد را تعریف می‌کند (الزام به نبرد نزدیک یا دور).
۲. کارایی تسلیحات را بازتعریف می‌کند (تغییر بُرد مؤثر سلاح‌ها تا ۷۰ درصد).
۳. هزینهٔ عملیات را دگرگون می‌کند (افزایش ۳۰۰ تا ۵۰۰ درصد هزینه در زمین دشوار).
۴. ریسک راهبردی را افزایش می‌دهد (شکست عملیات هوایی در کوه‌های تورابورا افغانستان).

نظریهٔ کلاسیک کارل فون کلاوزویتس

«زمان، مکان و ارادهٔ سه‌گانه، تعیین‌کنندهٔ نبردند؛ که در آن، مکان (زمین) تنها عنصر ثابت است.»

«امروزه، با توسعهٔ سنجش از دور (آر.اِس.) و جی.آی.اِس. نظامی، تحلیل زمین از هنر به علم کمّی تبدیل شده است.»

محدودیت‌ها و فرصت‌های زمین در جنگ‌های معاصر

محدودیت‌ها

– تغییر روش‌های جنگی: جنگ‌های سایبری و هوایی نقش زمین را در جنگ‌های مدرن کاهش داده‌اند.

– فناوری‌های نوین (مثل هوش مصنوعی و پهپاد) سبب شده‌اند که نقش زمین به‌عنوان عامل جنگی کاهش یابد (Nye, 2004: 176).

– تغییرات اقلیمی: خشکی و رطوبت بیش‌ازحد در مناطق جنگی، حرکت نیروها را دشوار کرده است.

فرصت‌ها

– استفادهٔ هوشمند از زمین در جنگ‌های غیرمستقیم

1. Heartland

– دیجیتال‌سازی زمین (جی.آی.اِس.) برای مدیریت راهبردی (مرکز مطالعات راهبردی، ۱۴۰۰)
– ترکیب زمین با فناوری
– استفاده از نقشه‌های ماهواره‌ای برای شناخت نقاط ضعف و قوت زمین
– آینده‌نگری: بهره‌گیری از زمین در جنگ‌های نامتقارن و فضای دیجیتال
– ژئوپلیتیک دیجیتال: تحلیل نقش زمین در جنگ‌های سایبری و فضایی
– شهرهای هوشمند و مناطق مرزی
– جمعیت مرزنشین و زیرساخت‌های هوشمند به‌عنوان عوامل راهبرد جنگی جدید
تغییرات اقلیمی: تأثیر خشکسالی و سیلاب‌ها بر نبردهای زمینی در آینده (UNEP, 2021: 211).

ادغام جغرافیای نظامی در برنامه‌ریزی‌های مدرن

امروزه فناوری‌هایی مانند جی.آی.اِس. (سامانهٔ اطلاعات جغرافیایی) و تصویربرداری ماهواره‌ای، امکان تحلیل دقیق‌تر زمین را فراهم کرده‌اند؛ برای مثال، در عملیات ضدتروریستی علیه داعش، نیروهای ائتلاف از نقشه‌های سه‌بعدی برای شناسایی شبکهٔ تونل‌های زیرزمینی استفاده کردند (Byman, 2021: 165).

امروزه فناوری‌هایی مانند جی.آی.اِس. (سامانهٔ اطلاعات جغرافیایی) و تصویربرداری ماهواره‌ای، امکان تحلیل دقیق‌تر زمین را فراهم کرده‌اند؛ برای مثال، در عملیات ضدتروریستی علیه داعش، نیروهای ائتلاف از نقشه‌های سه‌بعدی برای شناسایی شبکهٔ تونل‌های زیرزمینی استفاده کردند

جنگ هشت‌سالهٔ عراق علیه ایران، عرصه‌ای برای نمایش نقش زمین در همهٔ سطوح جنگ بود. از باتلاق‌های هور تا کوه‌های زاگرس، زمین همواره عامل تعیین‌کننده‌ای در نتایج عملیات‌ها بود. عملیات‌هایی مانند فتح‌المبین، بیت‌المقدس و مرصاد نشان دادند که استفادهٔ صحیح از زمین می‌تواند موازنهٔ قوا را برهم بزند. درمقابل، در عملیات‌هایی که زمین به‌درستی تحلیل نشده بود، نیروها تلفات زیاد و شکست تاکتیکی را متحمل شدند.

مطالعات موردی: نقش زمین در سرنوشت جنگ‌های معیّن

جنگ افغانستان (۲۰۰۱ – ۲۰۲۱)

زمین افغانستان (کوهستان‌ها، مناطق دورافتاده، نبود زیرساخت‌های راهبردی) سبب شد که نیروهای امریکایی نتوانند در برابر جنگ‌های چریکی طالبان مقاومت کنند. افغانستان، به‌عنوان زمینی غیرهموار، همیشه گوری خاکی برای نیروهای خارجی بوده است.

جنگ اوکراین (۲۰۲۲ – درحال‌حاضر)

– زمین به‌عنوان عامل دفاعی: استفاده از رودخانه‌ها و جنگل‌ها برای آتش‌بس زودهنگام و تغییر خطوط جبهه.
– زمین به‌عنوان عامل تهاجمی: دسترسی به سواحل دریاچهٔ آزوف برای نفوذ نیروهای روسی.

– فناوری و زمین: پهپادهای تاکتیکی سبب شده‌اند که کنترل زمین، کمتر حیاتی به نظر برسد (Gholz, 2022: 154).

جنگ عراق علیه ایران (۱۳۵۹ - ۱۳۶۷)

– کنترل مناطق مرزی (مثل خرمشهر، فاو، کردستان) نقش کلیدی در تعیین خطوط جبهه و راهبرد دفاعی – تهاجمی داشت.

– منطقهٔ جنگی غرب ایران (کوهستانی، دشتی، مرزهای پیچیده) سبب کندی پیشروی نیروها و افزایش تلفات شد.

– کاربرد تاکتیکی: استفاده از جنگل‌ها و رودخانه‌ها برای نفوذ و دفاع.

نتیجه‌گیری

زمین همچنان یکی از عوامل تعیین‌کننده در تعادل قدرت است؛ اما با توجه به فناوری، سیاست و اقتصاد، نقش آن در سطوح گوناگون راهبردی، عملیاتی و تاکتیکی تغییر می‌کند.

تحلیل سطوح گوناگون تأثیر زمین بر جنگ، نشان می‌دهد که آگاهی و بهره‌برداری مؤثر از ویژگی‌های جغرافیایی می‌تواند در موفقیت نظامی تعیین‌کننده باشد؛ چه در سطح راهبردی و انتخاب مسیر جنگ، چه در سطح عملیاتی و طراحی حملات و چه در سطح تاکتیکی و اجرای مانور، زمین عاملی پویا و حیاتی در تعادل قدرت میان طرفین است. تجربهٔ جنگ عراق علیه ایران تأکیدی است بر اینکه زمین نه‌تنها بستر نبرد، بلکه بخشی از قدرت رزمی است؛ زمین نه‌فقط عرصهٔ نبرد، بلکه متغیری پویا در موازنهٔ قدرت نظامی است.

این مقاله نشان می‌دهد:

– در سطح راهبردی، کنترل مناطق حیاتی ژئوپلیتیکی، کلید تسلط بر رقابت‌های جهانی است.

– در سطح عملیاتی، زمین تعیین‌کنندهٔ موفقیت در تحرک و مدیریت منابع است.

– در سطح تاکتیکی، تطبیق تاکتیک‌ها با وضعیت جغرافیایی، شرط بقاست.

– عوامل جایگزین مانند دسترسی به منابع، تحرک، آثار روانی و فناوری باید در کنار آفند و پدافند تحلیل شوند.

– زمین همچنان عاملی راهبردی در جنگ‌هاست؛ اما با تحولات فناوری و اقلیمی، نقش آن در سطوح گوناگون (راهبردی، عملیات، تاکتیک) تغییر کرده است.

– در جنگ‌های آینده، ترکیب زمین با فناوری مثل جی.آی.اِس، هوش مصنوعی، پهپاد و رویکردهای غیرمستقیم (جنگ نامتقارن، دیجیتال و...) اهمیت بیشتری خواهد داشت.

این یافته‌ها بر ضرورت آموزش جغرافیای نظامی و استفاده از فناوری‌های نوین در برنامه‌ریزی‌های جنگی تأکید می‌کنند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که زمین نه‌تنها بستری فیزیکی، بلکه عاملی پویا و راهبردی در تعیین نتایج نبردهاست. تحلیل مواردی مانند نبرد ترموپیل (۴۸۰ق.م)، جنگ ویتنام (۱۹۵۵ – ۱۹۷۵) و درگیری‌های اخیر در مناطق کوهستانی افغانستان، تأثیر مستقیم عواملی

مانند ارتفاع، پوشش گیاهی انبوه و وضعیت اقلیمی را بر کاهش تحرک نیروها، اختلال در خطوط تأمین و محدودیت کارایی فناوری‌های پیشرفته (مانند پهپادها و ماهواره‌ها) آشکار می‌کند. حتی در عصر جنگ‌های هوابرد و سایبری، زمین به‌علت ایجاد «اصطکاک تاکتیکی» (Tactical Friction) همچنان نقشی حیاتی در افزایش هزینه‌های عملیاتی و طولانی‌کردن زمان دستیابی به اهداف ایفا می‌کند. زمین نه‌تنها عرصهٔ نبرد، بلکه بازیگری فعال در تعیین نتایج جنگ است. تحلیل‌های این مقاله نشان می‌دهد که:

– شناخت جغرافیا شرط اولیهٔ هر برنامه‌ریزی نظامی است.
– بهره‌برداری هوشمندانه از زمین می‌تواند ضعف‌های لجستیکی یا تجهیزاتی را جبران کند.
– شکست در تطبیق با محیط به‌معنای شکست قطعی است.

آگاهی و بهره‌برداری مؤثر از ویژگی‌های جغرافیایی می‌تواند در موفقیت نظامی تعیین‌کننده باشد؛ چه در سطح راهبردی و انتخاب مسیر جنگ، چه در سطح عملیاتی و طراحی حملات و چه در سطح تاکتیکی و اجرای مانور، زمین عاملی پویا و حیاتی در تعادل قدرت میان طرفین است

این یافته‌ها ضرورت ادغام جغرافیای نظامی در آموزش‌های راهبردی و تاکتیکی را تأیید می‌کنند. از منظر نظری، این مقاله بر پایهٔ آموزه‌های سان تزو و نظریه‌های مدرن «جغرافیای نظامی» استوار است و نشان می‌دهد که زمین می‌تواند به‌عنوان «تقویت‌کنندهٔ دفاعی» عمل کند؛ به‌ویژه برای نیروهای ضعیف‌تر که از دانش بومی و استتار طبیعی بهره می‌برند. بااین‌حال، زمین در وضعیتی خاص (مانند مناطق بازِ بیابانی) ممکن است به نفع نیروهای مهاجم با تحرک بالا نیز باشد.

در پایان این مقاله، چند نکتهٔ علمی و راهبردی برجسته می‌شوند که می‌توانند در تصمیم‌گیری‌های نظامی و سیاست‌های دفاعی ملی کاربرد داشته باشند.

۱. راهبردی‌بودن عامل زمین همچنان در عصر کنونی

– اگرچه فناوری‌های نوین (پهپاد، سایبر، هوش مصنوعی) ظاهری از کاهش اهمیت زمین در جنگ‌ها ایجاد کرده‌اند، زمین همچنان عاملی راهبردی در تعیین سرنوشت جنگ‌هاست.
– نقاط کنترل‌کنندهٔ ارتفاع، رودخانه‌ها، کوهستان‌ها و شهرهای مرزی، هنوز در جنگ‌های معاصر نقش دارند؛ برای مثال، در جنگ اوکراین (۲۰۲۲)، استفاده از رود دنیپرو[1] به‌عنوان خط دفاعی و جنگل‌های اطراف شرق اوکراین، نشان داد که زمین هنوز در تعیین موقعیت جبهه‌ها و خطوط دفاعی حیاتی است. در جنگ، «زمین فقط پس‌زمین نیست»؛ بلکه عاملی تعاملی است که راهبردها را محدود می‌کند یا گسترش می‌دهد.

1. Dnieper, Dnipro

۲. تبدیل‌شدن زمین به عنصری تلفیقی براثر تحولات فناورانه

با ظهور جنگ‌های سایبری، هوایی و فضایی، زمین دیگر فقط میدانی فیزیکی نیست؛ بلکه فضایی چندبعدی است که با استفاده از جی.آی.اِس، هوش مصنوعی و سنجش از دور، می‌توان آن را به ابزار راهبردی هوشمند تبدیل کرد.

میدان‌های نبرد دیجیتال و نقشه‌های ماهواره‌ای، امکان استفاده از زمین را در سطح بالاتری فراهم کرده‌اند؛ برای مثال، در جنگ ناگورنو (قره‌باغ – ۲۰۲۰)، پهپادهای ترکیه‌ای با توجه به زمین، به‌طور مؤثری از آن استفاده کردند.

– در عصر دیجیتال، زمین بدون فناوری معنا ندارد؛ اما با فناوری، می‌تواند سرمایه‌ای راهبردی باشد.

۳. زمین در جنگ‌های چریکی و نامتقارن

– در جنگ‌های گریلایی[۱]، زمین به سرمایه‌ای راهبردی برای ضعیف‌ترها تبدیل می‌شود.

– کوهستان‌ها، جنگل‌ها و مناطق دورافتاده، امکان مقاومت در برابر نیروهای قوی‌تر را فراهم می‌کنند؛ برای نمونه، طالبان در افغانستان، از کوهستان برای مقاومت در برابر نیروهای امریکایی استفاده کردند و این موضوع ثابت کرد که زمین می‌تواند نقطهٔ قوت راهبردی باشد.

– در جنگ‌های نامتقارن، زمین به عاملی برابرکننده تبدیل می‌شود.

۴. مدل تلفیقی ژئوپلیتیک و راهبرد نظامی

– کشورها نیازمند مدلی چندبعدی هستند که بتواند:

– زمین را در قالب نظریه‌های کلاسیک و معاصر تحلیل کند.

– فناوری‌های نوین را با خصوصیات طبیعی زمین تلفیق کند.

– مدل هوبر[۲] یکی از الگوهایی است که می‌تواند دراین‌زمینه کاربرد داشته باشد. این مدل بر تعامل بین موقعیت ژئوپلیتیکی، منابع داخلی و راهبردهای نظامی توجه می‌کند.

– «مدل‌های تلفیقی می‌توانند به کشورها کمک کنند تا زمین را از تهدید به سرمایه‌ای راهبردی تبدیل کنند.» (حائری‌زاده، ۱۳۹۸: ۸۷)

۵. زمین، فناوری و محیط زیست در جنگ‌های آینده

– در جنگ‌های آینده، زمین فقط به‌معنای جغرافیای فیزیکی نخواهد بود؛ بلکه باید آن را در قالب ژئوپلیتیک دیجیتال و جنگ‌های زیست‌محیطی نیز تحلیل کرد.

---

۱. جنگ گریلایی (Guerra de Guerrillas) یا جنگ چریکی، نوعی راهبرد نظامی نامتقارن است که در آن گروه‌های کوچک، متحرک و انعطاف‌پذیر (چریک‌ها) علیه نیروهای منظم دشمن (مانند ارتش یک کشور) عملیات انجام می‌دهند. واژهٔ Guerrilla (گریلا)، از زبان اسپانیایی به‌معنای «جنگ کوچک» گرفته شده و اولین‌بار، در مقاومت اسپانیا علیه ناپلئون (۱۸۰۸ – ۱۸۱۴) به کار رفته است.

2. Huber.

– تغییرات اقلیمی (مثل گرم‌شدن کرهٔ زمین، خشک‌سالی‌ها و سیل‌ها) می‌توانند قابلیت‌های راهبردی زمین را تغییر دهند.
– شهرهای هوشمند مرزی و منطقه‌های نفوذ انرژی، نیازمند مدیریت ژئوپلیتیکی هستند.
در آینده، کشورهایی که بتوانند زمین را با فناوری و محیط زیست تلفیق کنند، برندهٔ جنگ‌های آینده خواهند بود.

پیشنهادهای راهبردی

۱. تشکیل ستاد ملی ژئوپلیتیکی – نظامی در کشورهایی مثل ایران که تنوع زمین‌شناسی دارند؛
۲. استفاده ازجی.آی.اِس. و نقشه‌های فضایی برای مدیریت زمین در جنگ‌های آینده؛
۳. توسعهٔ شهرهای هوشمند دفاعی در مناطق مرزی و راهبردی؛
۴. تحلیل مداوم از آثار اقلیمی بر زمین‌های نظامی؛
۵. آموزش نظامی مبتنی‌بر تلفیق زمین و فناوری در دانشگاه‌ها و آموزشکده‌های نظامی؛
۶. استفاده از مناطق مرزی و کوهستانی در قالب مدل‌های تلفیقی (مثل مدل هوبر) برای بهره‌گیری از زمین به‌عنوان عاملی راهبردی.

منابع

۱. پاینده، نصرالله (۱۳۸۴). «پهنه‌بندی دمای مؤثر در سطح کشور با تأکید بر جغرافیای نظامی»، رسالهٔ دکتری دانشگاه اصفهان.
۲. پوراحمد، احمد (۱۳۸۶). *جغرافیای عملیات ماندگار دفاع مقدس*، تهران: پژوهشکدهٔ علوم و معارف دفاع مقدس.
۳. تهامی، سیدمجتبی (۱۳۷۶). *امنیت ملی، دکترین سیاست های دفاعی و امنیتی*، ج۱، تهران: انتشارات دانشگاه عالی دفاع ملی.
۴. حنفی، علی (۱۳۹۳). «ارزیابی و پهنه‌بندی وضعیت اقلیم دفاعی در نیمهٔ غربی کشور»، رسالهٔ دکتری رشتهٔ جغرافیای طبیعی (گرایش آب‌وهواشناسی)، دانشگاه اصفهان، دانشکدهٔ جغرافیا و برنامه‌ریزی.
۵. رامشت محمدحسین (۱۳۶۹). «گزارش سفر علمی در نواحی خشک ایران»، زیر نظر فرج‌الله محمودی و محمدرضا ثروتی، مجلهٔ *رشد آموزش جغرافیا*، ش۲۵.
۶. روشن، علی‌اصغر و علی سرکارگر اردکانی (۱۳۷۷). «مکان‌یابی استقرار یگان‌های رزم جهت شرکت در مانور براساس مناطق فازی در GIS، همایش جغرافی کاربردهای دفاعی و امنیتی دانشگاه امام حسین(ع).
۷. صفوی، سیدیحیی (۱۳۸۴). *اصول و مبانی جغرافیای نظامی*، تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، چاپ اول.
۸. همو (۱۳۷۹). *مقدمه‌ای بر جغرافیای نظامی ایران*، ج۲، تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، چاپ اول.
۹. عزتی، عزت‌الله (۱۳۶۸). *جغرافیای نظامی ایران*، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۱۰. فخری، سیروس و داود امینی (۱۳۹۷). *مقدمه‌ایی بر جغرافیای خلیج فارس*، تهران: انتشارات دانشگاه افسری امام علی(ع).

۱۱. فخری، سیروس (۱۳۹۲). «ژئومورفولوژی زاگرس جنوب شرقی (شمال تنگهٔ هرمز) و تأثیر آن بر دفاع غیرعامل از مراکز حیاتی، حساس و مهم (با تأکید بر مکان‌یابی)». رسالهٔ دکترای رشتهٔ جغرافیای طبیعی (ژئومورفولوژی)، دانشکدهٔ جغرافیای دانشگاه تهران.

۱۲. همو (۱۴۰۲). *جغرافیای نظامی عراق*، تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی، چاپ دوم.

۱۳. کالینز، جان، ام (۱۳۸۳). *جغرافیای نظامی*، ترجمهٔ عبدالمجید حیدری، سیداحمد کیانی‌فرد، احمدرضا تقاء، پرویز سلیمانی‌فرد، تهران، دانشکدهٔ فرماندهی و ستاد دورهٔ عالی جنگ سپاه.

۱۴. همو (۱۳۸۴). *جغرافیای نظامی*، ترجمهٔ دکتر بهرام محسنی و محمدرضا آهنی، تهران: انتشارات دانشگاه امام حسین(ع).

۱۵. کریمی، مرتضی و شاه‌زیدی، سمیه‌سادات (۱۳۹۷). *ژئومورفولوژی و آمایش دفاعی سرزمین ایران*، تهران: دانشگاه امام حسین(ع)، چاپ اول.

۱۶. مرادیان، محسن (۱۳۸۵). *راهنمای جمع‌آوری اطلاعات راهبردی*، تهران: مرکز آموزشی پژوهشی شهید سپهبد صیاد شیرازی.

۱۷. مهدیان، حسین (۱۳۹۲). *ژئوپلیتیک و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: انتشارات دافوس، چاپ اول.

۱۸. هدایت، فرزین (۱۳۸۷). *تحلیل اطلاعات، ستاد مشترک ارتش ایالات متحده امریکا*، تهران، مرکز آموزشی و پژوهشی شهید سپهبد صیاد شیرازی.

19. Center for Army Lessons Learned 1990a. Environmental Effects on Personnel.
20. Winning in the Desert. U. S. Army Combined Army Training Activity, Fort Leavenworth.
21. Kansas
22. Collins, g, m. (1998). Military Geography for Professionals and the Public. National.
23. Defense University Press. Washington, D, C.
24. Glasstone, ed, Samuel. (1964). the Effects of Nuclear Weapons (Washington, dc.
25. Government Printing Office, February
26. Lord Tennyson. Alfred. (1954). The Charge of the Light Brigade.
27. United States army Armor school, (1993). Field Manual 90 - 93. Desert operations. United.
28. States ArmyArmor School. Fort Knox Kentucky.
29. 11. Werth, Alexander. (1964). Russia and War, 1941 - 1945 (New York: E. P. Dotton and Co.
30. 12. Clausewitz, C (1976). *On War* (M. Howard & P. Paret, Eds. and Trans.). Princeton University Press.
31. Echevarria, A. J. (2007). Clausewitz and contemporary war. Oxford University Press.
32. Hart, B. H. L. (1991). Strategy. Penguin Books.
33. Shay, S. (2003). *The Axis of Evil: Iran, Hizballah, and the Palestinian Terror*. Transaction Publishers.
34. Yazdani, E, & Ahmadi, H. (2018). "Geography and military strategy: The Iran - Iraq War experience". Journal of *Military Geography*, 10(2), 45 - 63.

مقاله پژوهشی

نگاهی پسکاوانه به آثار و پیامدهای فتح خرمشهر

دکتر محمود یزدانفام[1]


محمود یزدانفام

چکیده

موضوع اصلی این مقاله بررسی آثار و پیامدهای فتح خرمشهر بر روند تحولات جنگ ایران و عراق است. این کار با استفاده از روش پسکاوانه و با بررسی تحولات ساختاری و سازمانی، تصمیمات و اقدامات بازیگران مؤثر انجام شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که آزادی خرمشهر سبب بر هم خوردن موازنهٔ قدرت نظامی به نفع ایران شد. راهبرد عراق برای بازیابی تعادل بین اهداف، ابزارها و راهکارها تغییر کرد و راهبرد تهاجمی آن به راهبردی دفاعی تبدیل شد و در عرصهٔ بین‌المللی، تلاش زیادی برای بهبود وجههٔ عمومی و جذب کمک‌های بیشتر انجام داد. در ایران، فتح خرمشهر به نمادی هویت‌ساز و رویدادی ماندگار در خاطرهٔ جمعی ایرانیان تبدیل شد؛ گفتمان جدید نظامی ایران را که مبتنی‌بر روحیهٔ انقلابی و بسیج مردمی بود، بیش‌ازپیش تحکیم بخشید و ضمن تقویت سیاست خارجی مستقل ایران در منطقه، به ناترازی بین اهداف و توانمندی‌های آن دامن زد که برای ایران بسیار پرهزینه شد.

واژگان کلیدی: آزادی خرمشهر، موازنهٔ قدرت، گفتمان انقلابی، سیاست خارجی خودبنیاد، هویت ملی، ناترازی هدف و ابزار

---

۱. عضو هیئت‌علمی پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی و پژوهشگر حوزهٔ جنگ ایران و عراق

مقدمه

تصرف خرمشهر یکی از اهداف اصلی عراق در شروع تهاجم نظامی‌اش به ایران بود. ارتش عراق برای تصرف این شهر با موانع زیادی روبه‌رو شد و مدافعان خرمشهر این اقدام را به هدفی پرهزینه برای دشمن تبدیل کردند. مدافعان خرمشهر بیش از یک ماه در مقابل هجوم ارتش عراق ایستادند و هرچند مهاجمان توانستند این شهر را تصرف کنند، در آنجا زمین‌گیر شدند و هرگز تا پایان جنگ نتوانستند به اهداف پراهمیت‌تر از آن دست یابند. در همین حال، سقوط خرمشهر برای جمهوری اسلامی ایران بسیار دردآور و تحمل‌ناپذیر بود؛ به‌گونه‌ای که بلافاصله پس از توقف پیشروی نیروهای متجاوز، آزادی خرمشهر به یکی از اهداف حیاتی راهبرد نظامی ایران تبدیل شد. ارتش عراق به‌دنبال تثبیت موقعیت خود، و ایران در پی آزادی سرزمین‌های اشغالی بود. درواقع، خرمشهر نمادی از توازن قدرت و کارآمدی راهبرد نظامی دو طرف در جنگ شده و به همین دلیل، تغییر در وضعیت خرمشهر برای هر دو طرف و سرنوشت جنگ بسیار مهم و معنادار بود. ارتش عراق که حدود یک‌سال‌ونیم خرمشهر را در اختیار داشت، باوجود آگاهی از قصد ایران برای اجرای عملیات نظامی با هدف آزادسازی آن، نتوانست در مقابل اراده و اقدام نیروهای رزمنده دوام بیاورد و پس از ۲۵ روز جنگ سنگین، درنهایت، تسلیم شد و خرمشهر در سوم خرداد سال ۱۳۶۱، به آغوش وطن بازگشت. فتح خرمشهر یکی از رویدادهای مهم و تعیین‌کننده در روند تحولات جنگ هشت‌ساله شد. این پیروزی چنان بزرگ بود که تاریخ جنگ ایران و عراق به قبل و بعدازآن تقسیم و دوره‌بندی می‌شود.

بررسی این رویداد از ابعاد گوناگون می‌تواند درس‌های ارزنده‌ای به همراه داشته باشد.

پرسش اساسی این مقاله آثار و پیامدهای آزادی خرمشهر است. پرسش‌های فرعی پژوهش، محل تأثیرگذاری، میزان و نحوهٔ تأثیرگذاری فتح خرمشهر است. فرضیهٔ پژوهش نیز این است که در جنگ عراق علیه ایران همانند همهٔ پدیده‌های انسانی و اجتماعی شاهد حضور بازیگران و کارگزاران مشخص، سازمان‌ها و ساختارهای گوناگون، رویدادها و روندهای

تصرف خرمشهر یکی از اهداف اصلی عراق در شروع تهاجم نظامی‌اش به ایران بود. ارتش عراق برای تصرف این شهر با موانع زیادی روبه‌رو شد و مدافعان خرمشهر این اقدام را به هدفی پرهزینه برای دشمن تبدیل کردند.

متوسط و مهم هستیم. هریک از این بازیگران احتمالاً درک، اهداف و منافع گاه متعارض و گاه همسو دارند و می‌کوشند با استفاده از توانمندی‌ها و فرصت‌ها اهداف و منافع مدنظر را تأمین و تهدیدهای احتمالی را برطرف کنند. بنابراین، آثار و پیامدهای فتح خرمشهر می‌تواند در روند تداوم جنگ، راهبرد نظامی دو کشور ایران و عراق، تحولات منطقه و سیاست‌ها و اقدامات بازیگرانِ مهم بررسی شود.

برخی از آثار و پیامدهای فتح خرمشهر مستقیم و فوری و برخی دیگر غیرمستقیم و بلندمدت بودند؛ بنابراین، برای پاسخ به پرسش اصلی و پرسش‌های فرعی مقاله، علاوه‌بر ملاحظات نظری و مفهومی که در ابتدای مقاله طرح می‌شود، باید آثار و پیامدهای عملیات بیت‌المقدس و فتح خرمشهر بر میدان نبرد،

راهبرد نظامی دو طرف، فضای سیاسی – اجتماعی، راهبرد ملی ایران، تحولات منطقه و سیاست منطقه‌ای ایران بررسی شوند. مطالعهٔ آثار و پیامدهای یک رویداد سیاسی و نظامی مهم مستلزم رویکردی نظام‌مند است. در بررسی آثار و پیامدهای فتح خرمشهر نظرها و نگرش‌های گوناگون فرماندهان عالی‌رتبه و مسئولان تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری در جنگ با استفاده از اسناد، پژوهش‌ها و مصاحبه‌های انجام‌شده بررسی، و مضامین و روایت‌های کلیدی از موضوع تحلیل، با توجه به رویدادهای میدانی و سیر تحولات منطقه‌ای آثار و پیامدهای فتح خرمشهر در سطوح گوناگون میدانی، ملی و منطقه‌ای ارزیابی می‌شوند.

ملاحظات روشی و تمهیدات نظری

برای مطالعهٔ پدیده‌های اجتماعی و تاریخی، روش‌های گوناگونی وجود دارد. روش پسکاوی یا گذشته‌نگر[1] یکی از روش‌های مرسوم در مطالعات اجتماعی است. در این روش، پژوهشگران رویدادها، رفتارها یا تجربیات گذشته را با تکیه بر خاطرات شرکت‌کنندگان، سوابق تاریخی یا داده‌های جمع‌آوری‌شدهٔ قبلی مطالعه می‌کنند. این روش اغلب در تحقیقات کیفی و تاریخی برای درک چگونگی تفسیر افراد یا جوامع از رویدادهای گذشته و اهمیت آنها استفاده می‌شود. بازسازی تجربیات گذشته، اهمیت روایت، راهگشابودن داده‌های آرشیوی و ثانویه، امکان شناخت جامع‌تر از رویدادها در طول زمان و اجتناب از علم‌گرایی و ذهنیت‌گرایی ویژگی‌های اصلی ادعایی این روش هستند.

نگرش پسکاوانه، به کاربرد سخت‌گیرانهٔ روش‌های علمی در تحقیقات اجتماعی هشدار می‌دهد. رویکرد علم‌گرایی فرض می‌کند که پدیده‌های اجتماعی را می‌توان مانند علوم طبیعی، با استفاده از قوانین ثابت و توضیحات جهانی مطالعه کرد. گلینوز و هاوارث (Glynos and Howarth, 2018: 105 - 126) استدلال می‌کنند که رویه‌های سیاسی و اجتماعی، بسیار پیچیده و زمینه‌مند هستند و نمی‌توان آنها را به دستورهای مکانیکی تقلیل داد. ازسوی‌دیگر، تفسیرهای صرفاً ذهنی از پدیده‌های اجتماعی، خطر شخصی‌شدن بیش‌ازحد را دارند و توضیحات را خودسرانه یا متناقض می‌کنند. این نویسندگان به‌جای تکیهٔ صِرف بر دیدگاه‌ها یا تجربیات فردی، چارچوبِ تحلیلی ساختارمند اما انعطاف‌پذیر پیشنهاد می‌کنند که شواهد تجربی را با بینش نظری متعادل می‌کند. رویکرد آنها راه میانی زمینه‌مند بین علم‌گرایی عینی و تفسیرگرایی است؛ زمینه‌ای که اهمیت تحلیل ساختاریافته را تصدیق می‌کند و درعین‌حال، ماهیت مشروط و درحال تکامل رفتار انسان را به رسمیت می‌شناسد. این روش ساختارمند امکان توضیحات انتقادی عمیقی را فراهم می‌کند که نه علمیِ سختگیرانه‌اند و نه صرفاً تفسیری.

نظریه‌پردازان این روش بر این باورند که افراد می‌توانند رویدادهای گذشته را بازسازی کنند. این خاطرات ممکن است تحت‌تأثیر دیدگاه‌های فعلی و سوگیری‌ها یا حافظهٔ انتخابی باشند؛ اما می‌توان از میزان تأثیرگذاری آنها کاست و به‌شکل دقیق‌تری رویدادهای

1. Retroductive Method

تاریخی و علل و عوامل مؤثر در شکل‌گیری و تکوین آنها را بررسی کرد. روایت افراد و تصمیم‌گیرندگان از وقایع گذشته می‌تواند در شناخت ابعاد گوناگون آن مفید باشد. باوجوداینکه خاطرات عینی نیستند و به‌شدت از چارچوب‌های شخصی و فرهنگی تأثیر می‌پذیرند و حتی ممکن است در طول زمان و به‌تناسب تغییر باورها و هنجارهای اجتماعی، روایت‌ها به‌شکل متفاوت ارائه شوند، شناخت واقعیت‌های بیناذهنی با مراجعه به روایت افراد، ارزنده و مفید است. داده‌های آرشیوی و ثانویه می‌تواند در رفع ایرادهای این روش تأثیرگذار باشد. اسناد، رسانه‌ها و سوابق نهادی به محققان و راویان کمک می‌کند تا رویدادها به‌شکل دقیق‌تری توصیف و تحلیل شوند و سیر تغییرات و تحولات ترسیم و فرایندهای اصلی هر موضوعی آشکار شود (Glynos and Howarth, 2007: 49 - 82).

در روش پسکاوانه، تمرکز تحلیلگران به ساختارها و سازوکارها، رویدادها و روندها، تجربیات جمعی و روایت‌ها و درنهایت، تصمیمات و اقداماتی معطوف است که در بروز پدیده‌ها در زمانی که مطالعه می‌شوند نقش اساسی دارند. این روش در بررسی این مؤلفه‌ها، هم جنبهٔ معنایی و تفسیری پدیده‌ها و هم جنبهٔ مادی و عینی آنها را مدنظر دارد و می‌کوشد که به‌گونه‌ای ساختارمند و زمینه‌مند این مولفه‌های تأثیرگذار را ارزیابی کند.

ساختارهای مادی و معنایی نقشی محوری در شکل‌دادن به پدیده‌های سیاسی و اجتماعی ایفا می‌کنند. ساختارهای مادی عناصر فیزیکی، اقتصادی و نهادی جامعه‌اند . دسترسی به ثروت، زمین و فناوریِ سلسله‌مراتب قدرت، بخشی از منابع مادی‌اند که می‌توانند بر توزیع فرصت‌های سیاسی و اجتماعی در سطح داخلی و بین‌المللی تأثیر بگذارند. نهاد دولت بزرگ‌ترین ساختاری است که در درون آن ساختارهای نظامی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و حقوقی شکل می‌گیرند. این ساختارها بر عملکرد دولت در سطح ملی و بین‌المللی مؤثرند. ساختارهای متمرکز و سلسله‌مراتبی با ساختارهای شبکه‌ای و مردمی تفاوت‌های بنیادی دارند. عملکرد آنها در حوزه‌های گوناگون، از میدان جنگ تا حوزهٔ سیاست، از موضوعات ملی تا

در روش پسکاوانه، تمرکز تحلیلگران به ساختارها و سازوکارها، رویدادها و روندها، تجربیات جمعی و روایت‌ها و درنهایت، تصمیمات و اقداماتی معطوف است که در بروز پدیده‌ها در زمانی که مطالعه می‌شوند نقش اساسی دارند.

اقدامات بین‌المللی، متفاوت است. فرایندهای تصمیم‌گیری و اقدام در این ساختار با همدیگر فرق دارند. آخرین نکته در حوزهٔ ساختارهای مادی، به جغرافیا و زیرساخت‌های طبیعی مربوط است. ویژگی‌های فیزیکی مانند مرزها، مسیرهای تجاری و شهرنشینی بر توسعهٔ مرزهای سیاسی، راهبردهای نظامی و اقدامات جنگی تأثیر می‌گذارند. زیرساخت‌هایی مانند سامانه‌های ارتباطی و حمل‌ونقل، جریان ایده‌ها و جنبش‌ها را ممکن یا محدود می‌کنند، فرصت‌های جدیدی برای کارگزاران در برخورد با تحولات و تهدیدات به وجود می‌آورند یا توان و قدرت آنها را محدود و آسیب‌پذیرشان می‌کنند (Mukumbang, 2021: 1-22).

ساختارهای مادی در تعامل نزدیک با ساختارهای معنایی‌اند. ساختارهای معنایی به ایده‌ها، معانی، روایت‌ها و نمادهایی اشاره می‌کنند که بر درک و تفسیر، و تصمیم و رفتار جمعی تأثیر می‌گذارند. روایت‌های فرهنگی در قالب داستان‌ها و اسطوره‌های مشترک به ساخت هویت‌های گروهی و شکل‌دهی به ایدئولوژی‌های سیاسی کمک می‌کنند. مفاهیمی مانند ملی‌گرایی، اسلام‌گرایی، انقلابی‌گری، حق‌طلبی، عدالت‌خواهی و... براساس درک‌های معنایی مشترک ساخته می‌شوند. در این برسازی، زبان و ارتباطات نقش محوری دارند. نحوهٔ بیان ایده‌ها در لفاظی‌های سیاسی یا رسانه‌ها بر افکار عمومی و بسیج اجتماعی تأثیر می‌گذارد؛ برای نمونه، حمله به مرزها و تجاوز به وطن می‌تواند سبب شکل‌گیری «بحرانی وجودی» در عدهٔ بیشتری از مخاطبان شود و به آنها انگیزهٔ اقدام دهد؛ درحالی‌که کم‌اهمیت جلوه‌دادن هر رویداد و اقدامی ممکن است از شکل‌گیری تلاش‌های اجتماعی در برخورد با مسئله جلوگیری کند. هنجارها و ارزش‌های اجتماعی نیروهای قدرتمندی‌اند که با ارائهٔ دستورالعمل‌هایی برای نحوهٔ تعامل افراد در یک گروه یا جامعه، رفتار جمعی را شکل می‌دهند. هنجارهای اجتماعی یا انتظارات مشترک دربارهٔ رفتاری پذیرفتنی، به ایجاد تعامل‌های پیش‌بینی‌شدنی و سازمان‌یافته کمک می‌کنند؛ که این بخشی از ساختاری معنایی است. برخی از هنجارها و ارزش‌ها نظم‌دهنده به رفتار، و برخی شکل‌دهنده به هویت هستند. ارزشمندی نظم و انضباطِ تنظیم‌کننده، باور به ایثار و ازخودگذشتگی، دفاع از وطن و عدالت و آزادی، هویت‌بخش‌اند و همهٔ آنها به نحوهٔ درک افراد از خود و نقششان در جامعه و عملکردشان در پدیده‌ای اجتماعی مثل جنگ تأثیر می‌گذارند. گستردگی هنجارها و ارزش‌های اجتماعی در میان افراد جامعه هم‌سویی بیشتر اقدامات در عرصهٔ عمل، پیش‌بینی‌پذیرشدن انتظارهای آنان از همدیگر و انسجام و همبستگی اجتماعی را به دنبال دارد. حس تعلق به وطن و هدف مشترک، از ارزش‌ها و باورهای مشترک نشئت می‌گیرد. وقتی هنجارها و ارزش‌ها تکامل می‌یابند، می‌توانند الهام‌بخش تغییراتی در رفتار جمعی باشند؛ برای مثال، ایثار و ازخودگذشتگی افراد در جنگ می‌تواند الهام‌بخش رزمندگان و سایر اقشار جامعه شود. درنهایت، هنجارها و ارزش‌های اجتماعی مانند نخ‌های نامرئی عمل می‌کنند که فعالیت‌های فردی را به الگوهای اجتماعی منسجم تبدیل می‌کنند (See Louati, 2023: 263 - 278).

آخرین مؤلفهٔ مفهومی که لازم است به‌اختصار طرح شود، مفهوم راهبرد، اهداف، ابزارها و راهکارهاست. راهبرد ملی به رویکردی جامع برای حفظ و تأمین امنیت ملی کشورها گفته می‌شود. راهبرد در حوزه‌های گوناگون سیاسی، تجاری و نظامی اتخاذ می‌شود و شامل تجزیه‌وتحلیل محیط، ارزیابی نقاط قوت و ضعف، تصمیم‌گیری دربارهٔ انتخاب مسیر و راهکار اقدام برای مقابله با چالش‌ها و تهدیدها با هدف تأمین اهداف و رسیدن به وضعیت مطلوب است. در همهٔ این زمینه‌ها، راهبرد قوی مستلزم همسویی و تناسب اهداف، منابع و توانمندی‌ها و راهکارهاست. همهٔ عناصر راهبرد به‌شدت تحت‌تأثیر ساختارها و راهبردهای سایر بازیگران هستند. تحولات محیطی، سبب بروز تغییر و تحول در اهداف و توانمندی‌های بازیگران و

درنتیجه راهبردهای آنها می‌شود. راهبردها بدون توجه به تحولات محیطی و ایجاد همسویی و تناسب میان عناصر سه‌گانهٔ هدف، ابزار و راهکار نمی‌توانند به موفقیت برسند.

در راهبرد، اهداف به وضعیتی مطلوبی اشاره می‌کنند که طراحان راهبردها در پی دستیابی به آنها هستند. اهداف تا حدود زیادی باید روشن، واقع‌بینانه، اندازه‌گیری‌شدنی و تا حد ممکن اجماعی باشند. در مطالعات راهبردی، اهداف می‌توانند از پیروزی‌های نظامی، رشد اقتصادی، نفوذ سیاسی تا پیشرفت‌های فناوری متغیر باشند. راهبردهای موفق مشخص می‌کنند که هر ابزاری به‌طور هدفمند برای دستیابی به چه اهدافی استفاده شود. هدف‌های مناسب، اهدافی‌اند که با توانمندی‌های و ابزارهای در دسترس بتوان آنها را به دست آورد. هدف‌های خیالی برای منابع به‌شدت زیان‌آورند. آنها توانمندی‌های را به‌شکل بیهوده به هدر می‌دهند و بنیان‌های قدرت سازمانی را تضعیف می‌کنند.

ابزارها یا توانمندی‌ها به دو دستهٔ فیزیکی و مادی و مفهومی و معنایی تقسیم می‌شوند. دارایی‌های اقتصادی، نظامی و فناوری، ابزارهای مادی و فیزیکی‌اند. این منابع مؤلفه‌های مادی قدرت ملی یا سازمانی به شمار می‌آیند. روش‌ها، تاکتیک‌ها، انسجام درونی و تجارب عملی و آموزشی ابزارهای معنایی‌اند که در خدمت راهبردها قرار می‌گیرند و سبب موفقیت آنها می‌شوند. نحوهٔ به‌کارگیری این ابزارها برای رسیدن به اهداف می‌تواند متفاوت باشد. معمولاً راهکارهای متفاوتی برای رسیدن به اهداف وجود دارد. انتخاب راهکار مناسب می‌تواند هزینه‌ها را کاهش دهد و به تأمین بهینهٔ اهداف کمک کند (Grattan, 2002: 23 - 36).

خرمشهر؛ نقطهٔ عطف در تاریخ دفاع مقدس

خرمشهر در حدود یک‌سال‌ونیم در اشغال نیروهای متجاوز عراق بود. در این مدت، هر دو طرف جنگ به‌خوبی می‌دانستند که برای نشان‌دادن موقعیت برتر نظامی خود باید در خرمشهر رودروی هم قرار گیرند و درنهایت، در همین شهر برتری فکری، تصمیم‌گیری و نظامی خود را به رخ دیگری بکشند. عراق با علم به این موضوع درصدد تحکیم و تثبیت مواضع خود در منطقه بود. با اجرای عملیات ثامن‌الائمه(ع) و شکستن حصر آبادان، عراق

ساختارهای مادی در تعامل نزدیک با ساختارهای معنایی‌اند. ساختارهای معنایی به ایده‌ها، معانی، روایت‌ها و نمادهایی اشاره می‌کنند که بر درک و تفسیر، و تصمیم و رفتار جمعی تأثیر می‌گذارند.

جهت تلاش‌های نظامی ایران را دریافت و پس از اجرای عملیات طریق‌القدس که به آزادسازی بُستان انجامید، یقین یافت که ایران به‌دنبال آزادسازی خرمشهر است. بعد از عملیات فتح‌المبین که ارتش عراق در آن شکست سنگین و تلفات بسیاری را متحمل شد، همهٔ قوای خود را برای حفاظت از خرمشهر بسیج کرد. فرماندهان عراقی به‌خوبی دریافته بودند که روز موعدِ رویارویی دو نظام سیاسی، دو گفتمان فکری، دو ساختار تصمیم‌گیری، دو قدرت نظامی و دو راهبرد جنگی فرا رسیده است. صدام حسین برای دفاع از خرمشهر به فرماندهان ارتش دستورهایی را ابلاغ و معاون خود، عزت ابراهیم الدوری، و بعضی از اعضای فرماندهی شورای انقلاب عراق را برای بررسی وضعیت جبهه‌ها و آگاهی از نظرهای آنان

دربارهٔ نبرد آینده در خرمشهر به سپاه سوم اعزام کرد (درودیان، ۱۳۸۲: ۹). باوجود اطلاع عراق از عزم ایران برای آزادسازی خرمشهر و آمادگی صددرصد ارتش این کشور، یگان‌های عراقی در مقابله با حملهٔ نیروهای رزمندهٔ ایران نتوانستند به‌طور موثر مقاومت کنند و درنهایت، پس از ۲۳ روز جنگ، شکست سنگینی خوردند و خرمشهر بعد از اشغال یک‌سال‌ونیمه، با تلاش نیروهای رزمنده آزاد شد و به آغوش وطن بازگشت. آزادسازی خرمشهر در عملیاتی با عنوان «بیت‌المقدس» صرفاً رویدادی نظامی نبود؛ آزادی خرمشهر نقطهٔ عطفی در تاریخ جنگ بود که تحلیل آن به درک تغییرات و تحولات عمیقِ درحالِ وقوع در لایه‌های گوناگون جامعهٔ ایرانَ و فضایَ سیاسی و نظامی کشور نیاز دارد. فتح خرمشهر حاصل تغییرات بنیادی در ساختار و سازوکارهای نظامی، سیر تحولات سیاسی و نظامی در ایران بود که به اتخاذ تصمیمات متفاوت انجامید و به‌مثابه گفتمانی، ظهور و بروز یافت و در رویدادها و روندهای بعدی فضای نظامی و سیاسی تأثیرات چشمگیری بر جای گذاشت. فتح خرمشهر تجربیات جمعی جدیدی را خلق کرد، روایت‌ها و راهبردهای جنگی دو کشور را تحت‌تأثیر قرار داد و در بسیاری از تحولات ملی و منطقه‌ای در ابعاد سیاسی و نظامی دگرگونی ایجاد کرد. از این منظر، آثار و پیامدهای فتح خرمشهر را می‌توان در محورهایی ازقبیل بر هم زدن توازن قدرت، شکل‌گیری راهبردهای جنگی متفاوت، تکوین گفتمان جدید نظامی در ایران، سیاست خارجی خودبنیاد، عنصر و نماد هویت‌ساز و پیروزی غرورآفرین و درس‌آموز مشاهده کرد.



مسجد جامع خرمشهر

فتح خرمشهر؛ چرخش موازنهٔ قدرت به نفع ایران

یکی از آثار و پیامدهای فتح خرمشهر تغییر موازنهٔ قدرت در روابط ایران و عراق در سطوح و ابعاد گوناگون نظامی و سیاسی بود. در بُعد نظامی، فتح خرمشهر اوج پیروزی‌های ایران در دو سال اول جنگ است. قبل از آغاز جنگ، رژیم بعثی عراق با مشاهدهٔ وضعیت آشفته و به‌هم‌ریختهٔ ساختار سیاسی و نظامی ایران، روابط خارجی متشنج و فشارهای فزایندهٔ بین‌المللی به این نتیجه رسید که جمهوری اسلامی ایران در جایگاه بسیار ضعیفی قرار گرفته است. صدام بر این باور بود که این وضع به‌ندرت در طول یکصد سال، در روابط دو کشور پیش می‌آید. این، وضعیتی تاریخی بود و عراق می‌بایست هوشمندانه از آن برای تأمین منافع بلندمدت خود استفاده می‌کرد (ن.ک: عمر علی، ۱۴۰۲). در آغاز جنگ هشت‌ساله، ازنظر صدام، عراق در اوج قدرت نظامی و ایران در آشفتگی ساختاری و سازمانی قرار داشت. در چنین وضعیتی و با چنین ادراکی، صدام حسین در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ حملهٔ گسترده و همه‌جانبهٔ خود به ایران را آغاز کرد. پیشروی‌های سریع ارتش عراق در خاک ایران، درستی بخشی از درک زمامداران عراق را تأیید کرد. نتیجهٔ این تجاوز گستردهٔ نظامی، اشغال بیش از ۱۵هزار کیلومتر مربع از خاک ایران در دو ماهِ اول جنگ بود (علایی، ۱۳۹۱: ۲۵). در هجوم اولیه، شهرهای گوناگونی، ازجمله خرمشهر، سوسنگرد، نفت‌شهر، قصرشیرین، هویزه و مهران به اشغال نیروهای عراقی درآمدند، آبادان محاصره شد و شهرهای اهواز، دزفول و اندیمشک و شاید کل خوزستان در معرض خطر سقوط قرار گرفتند. در این وضعیت، تلاش نیروهای نظامی و مردمی ایران مانع تحقق اهداف مدنظر رژیم صدام شد. حملات محدود و شبیخون‌های غافلگیرانهٔ ایران از پیشروی بیشتر نیروهای عراقی در خاک ایران جلوگیری کردند. ارتش عراق خیلی زود در زمینی ناخواسته به‌صورت کامل متوقف و زمین‌گیر شد.

پس از زمین‌گیرشدن ارتش عراق، دورهٔ جدیدی در جنگ آغاز شد که از آن با عنوان «دورهٔ آزادسازی» سرزمین‌های اشغالی یاد می‌شود. در این دوره، هشت عملیات بزرگ اجرا شد که چهار عملیات نخست ناموفق و چهار عملیات بعدی همگی موفق بودند. در چهار عملیات منظم نخستِ ایران، اگرچه ارادهٔ فرماندهانش برای تغییر جهت جنگ آشکار بود، محدودیت‌ها و راهبردها اجازه ندادند که نیروهای ایرانی در این چهار عملیات، شامل عملیات پل نادری[1] در دزفول (مهر ۱۳۵۹)، عملیات جادهٔ ماهشهر (آبان

آزادسازی خرمشهر در عملیاتی با عنوان «بیت‌المقدس» صرفاً رویدادی نظامی نیست. آزادی خرمشهر نقطهٔ عطفی در تاریخ جنگ است و تحلیل آن به درک تغییرات و تحولات عمیقی نیاز دارد که در لایه‌های گوناگون جامعهٔ ایران، فضای سیاسی و نظامی در حال وقوع بود.

۱. عملیات پل نادری در تاریخ ۲۳ مهر ۱۳۵۹، با هدف آزادسازی منطقهٔ غرب رودخانهٔ کرخه تا مرز، با طراحی و فرماندهی ارتش اجرا شد. این عملیات در صورت موفقیت می‌توانست بر سرنوشت جنگ تأثیر کلی بگذارد؛ اما ضعف در برآورد و طراحی عملیات و نیز نداشتن شناخت کافی از زمین و دشمن، به ناکامی عملیات انجامید (مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، ۱۳۸۹: ۳۱).

۱۳۵۹)، عملیات نصر[۱] (دی ۱۳۵۹) و عملیات توکل[۲] (دی ۱۳۵۹)، توفیق چندانی یابند. ارتش ایران در این مقطع زمانی، بیشتر راهبرد دفاعی در پیش گرفت و ارتش عراق بر این تصور باقی ماند که نیروهای مسلح ایران توانایی تهاجم گسترده به مواضعش را ندارند (علایی، ۱۳۹۱: ۲۸۵ – ۲۸۴). تغییرات در فضای سیاسیِ داخلی ایران در ماه‌های بعد از عزل بنی‌صدر، تحولات چشمگیر در ساختارها و سازوکارهای نظامی ایران در میدان نبرد ایجاد کرد و نیروهای مسلح ایران چهار عملیات بزرگ ثامن‌الائمه(ع)، طریق‌القدس، فتح‌المبین و بیت‌المقدس را طراحی و اجرا کردند. در این عملیات‌ها که از مهر ۱۳۶۰ شروع شد و تا خرداد ۱۳۶۱ ادامه یافت، محاصرهٔ آبادان شکسته، شهر بُستان آزاد، منطقهٔ وسیعی از سرزمین کشورمان در غرب دزفول و شوش از تصرف دشمن خارج، و فتح خرمشهر میسر شد. این سلسله‌عملیات‌ها برتری نظامی جمهوری اسلامی ایران را بدون هیچ شک و تردیدی به رخ رژیم بعثی عراق کشید.

درمیان این چهار عملیات، عملیات بیت‌المقدس و فتح خرمشهر آخرین و به جهاتی موفق‌ترین آنها بود. در این عملیات، خرمشهر به‌عنوان نماد سنجش موازنهٔ قدرت بین دو کشور، با تلاش رزمندگان اسلام آزاد شد. پیروزی قاطع نیروهای ایران و شکست سنگین ارتش عراق همهٔ تردیدها دربارهٔ بر هم خوردن موازنهٔ قدرت به نفع ایران را رفع کرد. فتح خرمشهر بدون هر شک و شبهه‌ای، برتری راهبرد جنگی و قدرت نظامی ایران را به رخ رژیم بعثی عراق و طرفدارانش کشید. نیروهای مسلح ایران با این عملیات نشان دادند که برای آزادسازی سرزمین‌های اشغالی از عزم و ارادهٔ جدی و توان نظامی کافی برخوردارند و بیش‌ازاین، اجازه نمی‌دهند که نیروهای متجاوز در سرزمین ایران باقی بمانند.

بررسی دقیق بر هم خوردن توازن قدرت گویای آن است که به‌لحاظ مؤلفه‌های کلاسیک، ازجمله تسلیحات و تجهیزات جنگی، نیروی نظامی آموزش‌دیده و تجارب جنگ، تغییرات جدی در توانایی نظامی دو طرف به وجود نیامده بود. از زمان شروع جنگ، کمی بیش از یک سال گذشته و تسلیحات و تجهیزات ایران نه‌تنها درعمل بیشتر نشده، بلکه شاید کاهش هم یافته بود. در سمت عراق نیز تغییرات، بیشتر، نتیجهٔ عملیات‌های موفق ایران بود تا متأثر از آنها. باوجوداین، در ساختارهای سیاسی و به‌تبع آن ساختارهای نظامی ایران، ازجمله در حوزهٔ فرماندهی نظامی جنگ تغییرات اساسی ایجاد شده بود و فرماندهی جنگ و راهبرد نظامی آن به‌شدت تغییر کرده بودند. عزل بنی‌صدر از

۱. عملیات سوم ارتش به نام «نصر» یا «کرخه‌کور» با طرح‌ریزی تیمسار ولی‌الله فلاحی و به‌کارگیری ۲ تیپ از لشکر۱۶ زرهی قزوین به‌همراه استعدادی در حدود ۳ گردان رزمی از نیروهای سپاه پاسداران خوزستان، در ۱۵ دی ۱۳۵۹ اجرا شد، که موفقیتی به همراه نداشت (علایی، ۱۴۰۲: ۳۲۸).

۲. عملیات چهارم ارتش با نام «توکل» قرار بود هم‌زمان با عملیات نصر اجرا شود؛ ولی به‌علت بارندگی و باتلاقی‌شدن منطقه، در ۲۰ دی ۱۳۵۹، به‌فاصلهٔ چهار روز از عملیات نصر، در جادهٔ ماهشهر – آبادان انجام شد. این عملیات را قرارگاه اروند به فرماندهی سرهنگ حسن فروزان با هدف شکستن حصر آبادان و بازکردن هر دو جادهٔ آبادان – اهواز و آبادان – ماهشهر و درحد یک گردان طرح‌ریزی کرد. این عملیات نیز دستاوردی نداشت (علایی، ۱۴۰۲: ۳۳۱).

فرماندهی کل و خروج او از کشور سبب شد نوعی فرماندهی در میدان جنگ شکل بگیرد و فضای سیاسی و نظامی ایران با همدیگر همسو شوند. همگرایی و همسویی در نیروهای مسلح ایران، هماهنگی بیشتر نیروهای نظامی ایران و اجرای عملیات‌های موفق آزادسازی را به دنبال داشت؛ به‌گونه‌ای که نیروهای رزمندهٔ ایران با قدرت، ارتش عراق را از مناطق راهبردی ایران در استان خوزستان بیرون کردند و نشان دادند که فضای سیاسی آشفته و حوزهٔ نظامی گسسته پایان یافته و مسئولان حکومت در فضای گفتمانی واحد درحال اتخاذ تصمیم و اقدام نظامی‌اند و تصمیم درست و قطعی خود را برای بیرون‌راندن اشغالگران و آزادی بقیهٔ اراضی خود گرفته‌اند. وحدت در ایده و عمل، حوزهٔ سیاسی و نظامی، ترکیب نیروهای کلاسیک و انقلابی، انگیزهٔ بالای نیروهای مردمی و حمایت همه‌جانبهٔ دولت از جنگ سبب برتری چشمگیر قدرت نظامی ایران در بیرون‌کردن نیروهای عراق شد.

چهار عملیات موفق[1] که درنهایت به فتح خرمشهر انجامید، برتری نظامی ایران را به عراق ثابت کرد. عملیات بیت‌المقدس پایان رؤیای صدام برای اشغال و تثبیت سرزمین‌های ایران بود. این عملیات نشان داد که برتری نظامی ایران در مقابله با تجاوز موضوعی موردی و استثنایی نیست. این برتری نظامی از عملیات ثامن‌الائمه(ع) شروع شد، در عملیات فتح‌المبین تکوین یافت و در فتح خرمشهر به اوج رسید. از این منظر باید توجه کرد که برتری نظامی ایران در سیری تدریجی و با تصمیمات درست در عرصهٔ سیاسی و نظامی شکل گرفت و تکامل یافت. نوار پیروزی ایران از شکست حصر آبادان شروع شد و به آزادی خرمشهر انجامید. پیروزی‌ها معمولاً روحیه‌بخش، انسجام‌آفرین و امیدافزا هستند. هریک از این پیروزی‌ها انرژی بیشتری برای اقدامات بعدی ایجاد کرد و انگیزهٔ فزون‌تری برای رزمندگان فراهم آورد. قدرت و توان نیروهای ایرانی در بستری تاریخی، مکانی مشخص و عملیاتی که نتیجه‌اش آزادسازی سرزمین‌های اشغالی و دفع متجاوز

در میان این چهار عملیات، عملیات بیت‌المقدس و فتح خرمشهر آخرین و به جهاتی موفق‌ترین آنها بود. در این عملیات، خرمشهر به‌عنوان نماد سنجش موازنهٔ قدرت بین دو کشور، با تلاش رزمندگان اسلام آزاد شد.

بود، با هر عملیات موفقی فزون‌تر شد. هریک از این عملیات‌ها در موفقیت عملیات‌های بعدی تأثیرگذار بودند. از این منظر، تفکیک آثار و پیامدهای فتح خرمشهر از آثار و پیامدهای سه عملیات پیش‌ازآن اگر غیرممکن نباشد، بسیار دشوار و پرمناقشه است. باوجوداین، عملیات بیت‌المقدس نشان و نماد شاخص توفیق نیروهای مسلح ایران و راهبرد آنان در آزادسازی سرزمین‌های اشغالی و بر هم زدن موازنهٔ قدرت به نفع جمهوری اسلامی ایران بود. این عملیات نشان داد که ارتش عراق دیگر نمی‌تواند مواضع اشغالی خود در خاک ایران را حفظ و تثبیت کند. روایت‌های منتشرشده در

۱. عملیات ثامن‌الائمه(ع) در مهر ۱۳۶۰، عملیات طریق‌القدس در آذر ۱۳۶۰، عملیات فتح‌المبین در فروردین ۱۳۸۱ و عملیات بیت‌المقدس در اردیبهشت و خرداد ۱۳۶۱

رسانه‌های عمومی نیز نشان می‌داد که موقعیت رژیم صدام در داخل عراق به‌شدت متزلزل شده و با تلنگری ممکن است فروپاشد.

شکل‌گیری راهبردهای جنگی متفاوت

چرخش موازنهٔ قدرت به نفع ایران، آشکارشدن تزلزل در رژیم صدام در رسانه‌ها و احتمال تسلط ایران بر منطقه پس از آزادی خرمشهر، در شکل‌گیری راهبرد نظامی ایران و عراق برای ادامهٔ جنگ بسیار مؤثر بود. در عملیات بیت‌المقدس، ضربهٔ سختی به ارتش عراق وارد آمد؛ حدود ۱۹هزار نفر از نیروهای عراقی به اسارت گرفته شدند، بیشترین مقدار غنائم جنگی به دست نیروهای ایرانی افتاد و آنها عمیق‌ترین پیشروی‌ها را در این نبرد انجام دادند (علایی، ۱۳۹۱: ۷۹۱ – ۷۹۲)، منطقه‌ای به وسعت ۵۴۰۰ کیلومتر مربع نیز آزاد شد. پیروزی قاطع نیروهای نظامی ایران در عملیات بیت‌المقدس به زمامداران عراق ثابت کرد که راهبرد نظامی قبلی آنان کاملاً شکست خورده و قدرت تهاجمی ایران به‌حدی رسیده است که می‌توانند همهٔ سرزمین‌های اشغالی خود را آزاد کنند. حضور ارتش عراق در این مناطق بسیار پرهزینه بود؛ بنابراین رژیم بعثی عراق راهبرد جنگی خود را تغییر داد و در روز پنجشنبه ۲۰ خرداد سال ۱۳۶۱، با اعلام آتش‌بس یک‌طرفه تأکید کرد که حاضر است تا دو هفتهٔ دیگر نیروهایش را از خاک ایران خارج کند و قضیهٔ جنگ را به میانجی‌های صلح واگذارد (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۶: ۹۹).

همان‌گونه که در بحث مفهومی تشریح شد، راهبرد نظامی هر کشور متشکل از سه بخش اهداف، راهکارهای تأمین اهداف و ابزارها و توانمندی‌های در دسترس است. در راهبرد منسجم، این سه بخش با همدیگر تناسب دارند. اهداف نباید به‌گونه‌ای در نظر گرفته شوند که با توانمندی‌ها یا ابزارهای در اختیار همخوانی نداشته باشند یا راه‌های رسیدن به اهداف، غیرمعقول و نامناسب باشند. بین تحلیلگران راهبردی دراین‌باره اجماع زیادی وجود دارد که هدف‌های غیرواقعی، امکانات و ابزارها را به تحلیل می‌برند و سبب فرسایش قدرت در حوزهٔ مدنظر و درنهایت قدرت ملی می‌شوند. به همین صورت است راه‌های نامناسب برای رسیدن به اهداف. اگر دربارهٔ راه‌های رسیدن، تأمل و تعقل لازم انجام نشود، تأمین اهداف بسیار پرهزینه و دستاوردها اندک خواهد بود.

فتح خرمشهر نامناسب‌بودن و نادرستی راهبرد نظامی عراق را آشکار کرد. این عملیات نشان داد که اهداف، ابزارها و راه‌های تأمین اهداف ارتش عراق با همدیگر تناسب نداشتند یا دست‌کم یک سال پس از شروع جنگ، تناسب آنها به‌علت تغییرات و تحولات محیطی به هم ریخته شده بود. با فتح خرمشهر، رژیم بعثی عراق کاملاً متوجه شد که ارتش این کشور به‌عنوان ابزار تأمین اهداف، قدرت و انگیزهٔ لازم را ندارد که بتواند بخش‌های تصرف‌شده را حفظ کند. بعثی‌ها از همان ماه‌های اول جنگ، از پیشروی بازایستادند و از هدف‌های مدنظر خود صرف‌نظر کردند. با آغاز فتح خرمشهر، ارتش عراق فهمید که دیگر توان و ابزار کافی برای حفظ مناطق تصرف‌شده را ندارد. ارتش عراق در عملیات‌های بیت‌المقدس و فتح‌المبین، ضربه‌های سنگینی متحمل شد. در عملیات بیت‌المقدس، حدود ۱۶هزار تن از نیروهای عراقی کشته یا مجروح و ۱۹هزار نیز اسیر شدند؛ حدود ۵۵۰ تانک و نفربر، ۵۳ فروند هواپیما و ۳

فروند هلیکوپتر آنان منهدم شد و بخش زیادی از تجهیزاتشان به غنیمت نیروهای ایرانی درآمد (مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، ۱۳۸۲: ۱۱ – ۱۲) که در تضعیف ارتش عراق بسیار مؤثر بود. در عملیات فتح‌المبین نیز تلفات و خسارات عراق چشمگیر بود.

رژیم بعثی عراق علاوه‌براینکه بخشی از قدرت نظامی‌اش را در میدان جنگ از دست داده بود، قدرت بین‌المللی‌اش نیز به‌علت تجاوز آشکار به خاک ایران تضعیف شده بود. این موضوع تا زمانی‌که در موقعیت برتر نظامی قرار داشت، ظهور و بروز چندانی نمی‌یافت؛ اما به‌موازات شکست‌های نظامی در میدان نبرد، آسیب‌های این بُعد از قدرت ملی عراق به‌طور جدی آشکار شد. رژیم بعثی عراق به‌سبب تجاوز آشکار به خاک ایران و نقض قواعده آمرهٔ حقوق بین‌الملل، موقعیت حقوقی و اخلاقی خود را در جامعهٔ بین‌المللی از دست داده بود. در سطح منطقه‌ای نیز حمایت برخی کشورهای عرب مثل سوریه، لیبی و تا حدودی الجزایر[1] از ایران مانع آن شده بود که عراق لشکرکشی خود به ایران را به نام دفاع از جهان عرب بفروشد. اتحاد جماهیر شوروی نیز باوجود پیمان راهبردی با عراق، در حمایت از تجاوز عراق به ایران انقلابی که شاه را از کشور بیرون کرده و با امریکا سر ستیز داشت، به‌شدت دچار تردید بود (سیوتز، ۱۳۸۶: ۸۰ – ۹۵). در زمان پیشروی و پیروزی، این ضعف‌ها نمود چندانی نداشتند؛ اما با چهار شکست پی‌درپی و به‌ویژه پس از آزادی خرمشهر، دولت عراق به‌سرعت متوجه این ضعف‌ها شد.

بلافاصله پس از فتح خرمشهر، رژیم بعثی عراق به بازبینی در اهداف، راه‌ها و ابزارهای راهبرد نظامی و سیاسی خود پرداخت و کوشید بین اجزای گوناگون راهبرد نظامی تناسب لازم را ایجاد کند. هدف کلان رژیم عراق از سرنگونی جمهوری اسلامی ایران و تصرف خوزستان، به حفظ بخش‌هایی از سرزمین‌های اشغالی برای بازبینی در قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر و دفاع از تمامیت سرزمینی عراق در مقابل حملات احتمالی ایران محدود شد. رؤیاهای عراق برای سرنگونی انقلاب اسلامی و تبدیل‌شدن به رهبر قدرتمند منطقه و جهان عرب به‌طور کامل کنار گذاشته شد. قدرت نظامی ارتش عراق به‌تنهایی برای تأمین این هدف کافی نبود؛ بنابراین، رژیم عراق برای تأمین اهداف مدنظرش به‌دنبال استفاده از همهٔ وجوه قدرت رفت. در نگاه جدید دولتمردان رژیم صدام، قدرت اقتصادی، قدرت دیپلماتیک و اعتبار بین‌المللی برای دفاع از تمامیت سرزمینی و دریافت تسلیحات و تجهیزات لازم برای مقابله با حملات نظامی ایران ضروری بود. عراق در ابعاد گوناگون نظامی، سیاسی و اقتصادی و در دو سطح ملی و بین‌المللی، بازتعریف راه‌های تأمین اهداف مدنظر خود را شروع کرد.

هریک از این عملیات‌ها در موفقیت عملیات‌های بعدی تأثیرگذار بودند. از این منظر، تفکیک آثار و پیامدهای فتح خرمشهر از آثار و پیامدهای سه عملیات پیش‌ازآن اگر غیرممکن نباشد، بسیار دشوار و پرمناقشه است.

۱. به‌همراه سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) موسوم به کشورهای عضو جبههٔ پایداری

راهکار عراق برای پیشبرد این راهبرد، اعلام آتش‌بس یک‌طرفه، عقب‌نشینی از سرزمین‌های اشغالی، تمرکز بر استحکامات دفاعی و افزایش حملات هوایی و موشکی به اهداف دورتر از میدان نبرد بود. تا قبل از آزادسازی خرمشهر، رژیم صدام، خروج ارتش این کشور از خاک ایران را به پذیرش حق حاکمیت عراق بر آب‌های مرزی و سرزمین‌های مورد مناقشه، به‌ویژه حاکمیت کامل بر اروندرود ازجانب تهران مشروط کرده بود (حبیبی، ۱۳۹۸: ۲۳)؛ اما پس از فتح خرمشهر، صدام حسین در ۱۹ خرداد ۱۳۶۱، به بهانهٔ مقابله با تجاوز اسرائیل به لبنان و کمک به نیروهای فلسطینی، شروط خود را حذف و به نیروهای عراق دستور داد تا آتش‌بس یک‌طرفه را اجرا و به عقب‌نشینی از سرزمین‌های ایران اقدام کنند. رژیم بعثی عراق در بدترین وضعیت نظامی خود، می‌خواست روغن ریخته را نذر امامزاده کند و با یک تیر چند نشان بزند. عقب‌نشینی نیروهای عراقی از سرزمین‌های ایران به‌علت ناتوانی آنها در حفظ این مناطق بود. آنها می‌خواستند با عقب‌نشینی از زمین‌های اشغالی، در مواضعی که استحکام کافی داشتند، مستقر شوند. در همین حال، با اعلام آتش‌بس یک‌طرفه و عقب‌نشینی به مرزهای بین‌المللی، به‌دنبال کسب اعتبار بین‌المللی برای عراق بودند. ازنظر بغداد، این اقدام می‌توانست وجههٔ عراق را در جامعهٔ بین‌المللی ترمیم و آن را از دولتی متجاوز به دولتی طالب صلح و آتش‌بس تبدیل کند. بهانهٔ آنها برای مقابله با تجاوز اسرائیل به لبنان یا حمایت از فلسطینی‌ها می‌توانست برای رژیم صدام موقعیت بهتری در جهان عرب فراهم آورد و فشار به جمهوری اسلامی ایران را برای پذیرش آتش‌بس با هدف مقابله با تجاوز رژیم صهیونیستی به کشوری مسلمان افزایش دهد.

در بُعد نظامی، راهکار دیگر رژیم بعثی عراق، تبدیل راهبرد خود از تهاجمی به دفاعی بود که با تلاش‌ها، ابزارها و اهدافش تناسب داشت. پس از عقب‌نشینی از مناطق آسیب‌پذیر و اتخاذ راهبرد دفاعی، ارتش عراق به‌سرعت تجدیدسازمان نیروهای رزمی خود را شروع کرد و در امتداد همهٔ مناطق مرزی، به‌ویژه در جبههٔ جنوب که در آن زمان هدف تهدید ایران بود، خطوط دفاعی مستحکمی احداث و در سرتاسر منطقهٔ بصره تا العماره و غرب هورالهویزه، استحکامات دفاعی ایجاد کرد. ایجاد موانع آبی نیز برای تسهیل در دفاع از بصره آغاز شد. در همین حال، دولت عراق مصرّانه به‌دنبال دریافت تجهیزات و ملزومات نظامی از سرتاسر جهان عرب بود (کردزمن و واگنر، ۱۳۸۹: ۴۷۴ – ۴۷۵). ارتش عراق برخی فرماندهان نالایق را تصفیه کرد تا نقاط آسیب‌پذیر را ترمیم کند. همچنین از تجربیات جنگ در خوزستان و اطراف خرمشهر بهره برد و سرتاسر جبههٔ جنوب هورالهویزه را به دژی دفاعی تبدیل و خاکریزهای گسترده‌ای در طول منطقهٔ مرزی در شرق جاده‌های اصلی شمال به جنوب عراق احداث کرد. علاوه‌بر این اقدامات، جاده‌های فرعی متعدد و جاده‌های شمالی – جنوبی کوچک‌تری تا پشت خاکریزهای خطوط مقدم کشید (کردزمن و واگنر، ۱۳۸۹: ۳۹۵ – ۳۹۶) که همگی با راهبرد جدید دفاعی عراق متناسب بودند.

گسترش حملات هوایی و موشکی عراق به اهداف دورتر از میدان نبرد، نمود دیگری از راهبرد نظامی جدید این کشور بود. ارتش عراق

کوشید با افزایش حملات هوایی و موشکی، از پیشروی نیروهای نظامی ایران جلوگیری کند. این حملات، اهداف نظامی و اقتصادی را شامل می‌شد. رژیم صدام بر این باور بود که با این حملات می‌تواند به توانایی اقتصادی و قدرت نظامی ایران آسیب بزند و سرعت پیشروی نیروهایش را کاهش دهد. براین‌اساس، پس از فتح خرمشهر، حمله به جزیرهٔ خارک با هدف کاهش درآمدهای نفتی ایران در دستور کار نیروی هوایی ارتش عراق قرار گرفت. عراق به کشتی‌های خارجی در اوایل خرداد هشدار داد که از جزیرهٔ خارک دوری گزینند. ازآنجاکه عمدهٔ نفت ایران از دو پایانهٔ بارگیری تی (T) و آذرپاد در جزیرهٔ خارک صادر می‌شد، همیشه قطع صادرات نفت از این جزیرهٔ جزء اهداف اساسی عراق به شمار می‌رفت. نخستین حملهٔ هوایی در ۹ خرداد ۱۳۶۱، به اسکلهٔ جزیرهٔ خارک انجام شد؛ ولی اسکله آسیبی ندید. درعوض، کشتی ترکیه‌ای اطلس که درحال بارگیری نفت خام بود، خسارت دید. عراق در ۱۱ خرداد به نفت‌کش «ریویومارو» در نزدیکی جزیرهٔ خارک حمله کرد. در اواسط خرداد نیز کشتی کانادایی «پورت‌هاوکسبوری» را هدف حملهٔ خود قرار داد؛ اما این کشتی‌ها آسیبی ندیدند. این اقدام عراق خطوط حمل‌ونقل نفت از خارک را ناامن کرد و حق بیمهٔ آنها را افزایش داد. در این وضعیت، ایران مجبور شد قیمت نفت خود را برای جلب مشتری پایین بیاورد. عراق بار دیگر در ۲۱ مرداد ۱۳۶۱، منطقهٔ ممنوع برای تردد نفت‌کش‌ها در اطراف جزیرهٔ خارک را به ۳۵ مایل افزایش داد (علایی، ۱۳۹۱: ۷۹۷ – ۷۹۸).

فتح خرمشهر فقط راهبرد نظامی عراق را تغییر نداد؛ بلکه بر راهبرد نظامی ایران نیز تأثیر چشمگیری گذاشت. بخشی از آثار و پیامدهای این پیروزی در ساختار و سازمان نیروهای نظامی ظهور و بروز یافت و بخشی دیگر در نظام معنایی حاکم بر راهبرد نظامی و سیاست داخلی و منطقه‌ای جمهوری اسلامی جلوه‌گر شد. پس از فتح خرمشهر، تغییرات چشمگیری در اهداف، ابزارها و راهکارهای ایران رخ داد که در توسعهٔ سازمان، تصمیمات و اقداماتش در ابعاد و سطوح گوناگون نظامی، سیاسی، ملی و منطقه‌ای مشهود بود، که در بحث تکوین گفتمان جدید نظامی ایران طرح می‌شود.

در بُعد نظامی، راهکار دیگر رژیم بعثی عراق، تبدیل راهبرد خود از تهاجمی به دفاعی بود که با تلاش‌ها، ابزارها و اهدافش متناسب بود.

تکوین گفتمان جدید نظامی در ایران

آزادی خرمشهر نقش موثری در تکوین گفتمان نظامی ایران ایفا کرد. گفتمان جدید ایران گذار از جنگ کلاسیک به جنگ انقلابی بود. این گفتمان ریشه در انقلاب اسلامی و شکل‌گیری جمهوری اسلامی داشت. جنگ کلاسیک، مبتنی‌بر ساختارهای منظم نظامی، راهبردهای سنتی و نبردهای قاطع بود. تا قبل از فتح خرمشهر، ارتش ایران به‌دنبال اجرای عملیات‌های کلاسیک مانند عملیات پل نادری (مهر ۱۳۵۹)، عملیات هویزه (دی ۱۳۵۹) و عملیات ماهشهر (دی ۱۳۵۹) بود که عمدتاً بر نقش نیروهای زرهی و خطوط دفاعی استاندارد متمرکز بودند. این رویکرد، به‌علت نبود توازن نظامی بین ارتش ایران و عراق، با شکست مواجه شد (اردستانی، ۱۳۷۹: ۳۲ – ۳۳). با

شکست ارتش ایران در عملیات‌های کلاسیک، نیروهای نظامی تازه‌ای وارد صحنه شدند: سپاه پاسداران و نیروهای مردمی. ورود این نیروها، که بر تاکتیک‌های غیرمتعارف، روحیهٔ انقلابی، جنگ نامنظم و مشارکت عمومی متکی بودند، در تغییر راهبرد نظامی ایران مؤثر به نظر می‌رسید. عملکرد موفق این نیروها در عبور از کارون در عملیات بیت‌المقدس و استفاده از زمین‌های شنی در عملیات بُستان تعادل جنگ را به نفع رویکرد انقلابی تغییر داد و سبب شد جنگ از مدل کلاسیک فاصله بگیرد (علایی، ۱۳۹۱: ۷۹۲ – ۷۹۳).

پس از فتح خرمشهر، سپاه پاسداران و بسیج مردمی در قلب تصمیم‌گیری‌های نظامی قرار گرفتند. ازنظر فرماندهان و مسئولان ایران، مشارکت مردمی در جنگ نقش تعیین‌کننده در فتح خرمشهر ایفا می‌کرد. حضور مردم عادی در جبهه‌های جنگ و پیروزی بر ارتش مجهز عراق، اعتبار جنگ کلاسیک را کاهش و جنگ انقلابی را تقویت کرد. نقش سپاه در جنگ افزایش یافت و قرارگاه‌های مشترک ارتش و سپاه، که از قبل شکل گرفته بود، تقویت شد و ایران بیش از گذشته به‌سمت جنگی مبتنی‌بر ابتکارعمل با روحیهٔ انقلابی و مشارکت عمومی حرکت کرد (درودیان، ۱۳۸۲: ۳۹).

بعد از فتح خرمشهر، تغییرات علاوه‌بر ساختارهای سازمانی و مادی، در نظام معنایی جنگ هم زیاد بود. در جنگ کلاسیک، معمولاً اهداف نظامی مبتنی‌بر دفاع از سرزمین و حفظ تمامیت ارضی است؛ اما در جنگ انقلابی، جنگ به عرصهٔ تحقق آرمان‌های انقلابی تبدیل می‌شود و صرفاً برای بازپس‌گیری سرزمین نیست. با پیروزی در عملیات بیت‌المقدس، اهدافی مانند بازپس‌گیری یا حفظ هویت فرهنگی و ملی، مقابله با متجاوز، آزادی مردم ستم‌دیدهٔ عراق، گسترش افکار و اندیشه‌های اسلامی و سرنگونی رژیم کافر و ستمگر اهمیت بیشتری یافتند. امام خمینی جنگ را نبردی میان اسلام و کفر و مبارزه‌ای برضد ظلم و استکبار جهانی تعبیر می‌کردند. پس از آزادسازی خرمشهر، این گفتمان در سیاست جنگی ایران تثبیت شد و عملیات‌های بعدی با رویکرد تنبیه متجاوز و صدور انقلاب اسلامی برنامه‌ریزی شد (درودیان، ۱۳۸۲: ۳۸). در این رویکرد، اهداف به فراتر از مرزهای ملی و میدان نبرد معطوف و تنبیه متجاوز، سرنگونی صدام و حمایت از مردم عراق بخشی از نظام معنایی جمهوری اسلامی ایران در جنگ شد که در روایت‌های رسمی و غیررسمی بسیار آشکار بود. در وضعیتی که جنگ انقلابی درحال غلبهٔ کامل بر فضای سیاسی و نظامی کشور بود و چهار عملیات بسیار موفق در میدان نبرد به‌سبب درستی نحوهٔ اجرای آنها توجه همگان را جلب کرده بود و از رویکرد در پیش گرفته‌شده حمایت قاطعی می‌شد، پرسش از میزان تناسب اهداف، ابزارها و راهکارها، محلی از اعراب نداشت و اگر به ذهن کسی هم خطور می‌کرد، فرصتی برای طرح آن نبود و عملاً آزمون این رویکرد به گذشته و میدان تجربه نهاده شد.

خرمشهر و سیاست خارجی خودبنیاد

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر بنیان نفی شرق و غرب استوار بود. پیروزی سریع انقلاب اسلامی نقش بنیادی در شکل‌گیری این سیاست خارجی ایفا کرد. رهبران انقلاب درصدد پایه‌ریزی سیاستی بودند که در آن، هر دو نظام

فکری – سیاسی و اقتصادی نفی می‌شدند. آنان درصدد شکل‌دادن به سیاستی بودند که بنیان آن بر استقلال کشور از همهٔ قدرت‌ها استوار بود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۴۰۲). حملهٔ صدام حسین به ایران، برای جلوگیری از موفقیت این سیاست بود. امریکا و شوروی در پی آن بودند که نظام سیاسی جدید ایران را به‌سمت خود بکشانند و از شکل‌گیری سیاست متمایل به‌طرف مقابل یا مستقل جلوگیری و درصورت نیاز، آن را سرکوب کنند. هرچند صدام حسین در شروع حملهٔ نظامی گسترده به ایران دلایل خود را داشت، دو ابرقدرت با همهٔ تفاوت‌هایشان آن را برای تنبیه جمهوری اسلامی ایران و درنهایت، تثبیت قدرت خود در منطقه مفید ارزیابی می‌کردند (درودیان، ۱۳۸۲: ۱۱۶ – ۱۱۹).

فتح خرمشهر نقطهٔ عطفی در تکوین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بود. آزادسازی خرمشهر نماد توانمندی ایران در دفاع از سرزمین مادری در مقابل هجوم نیروهای بیگانه و متجاوز بود. پیروزی در عملیات بیت‌المقدس نشان داد که جمهوری اسلامی ایران از چنان قدرتی برخوردار است که برخلاف خواست دو ابرقدرت و حمایت همهٔ کشورهای مرتجع منطقه از صدام حسین، می‌تواند از تمامیت ارضی خود دفاع و در تأمین اهداف خود موفق باشد. فتح خرمشهر نفوذ و اعتبار جمهوری اسلامی به‌عنوان نظام سیاسی کارآمد نزد ملت خود و سایر ملل مسلمان منطقه را افزایش داد؛ چراکه ایران پس از دویست سال، در مقابل تجاوزی خارجی ایستاد و بدون اینکه کمکی از قدرت‌های بزرگ دریافت کند، با اتکا به توانمندی داخلی و حمایت مردمی، اجازه نداد برخلاف رویهٔ سال‌های گذشته (میرسنجری، ۱۳۸۸)، بخشی از سرزمین مادری‌اش جدا شود. آزادسازی خرمشهر سبب شد که در سطح بین‌المللی نیز به ایران به‌عنوان قدرت نظامی جدید توجه شود؛ قدرتی جدید که نه‌تنها از امنیت خود دفاع می‌کرد، بلکه درصدد پیشبرد سیاست منطقه‌ای خودبنیاد و مستقل از قدرت‌های بزرگ جهانی بود. براساس این سیاست، جمهوری اسلامی علاوه‌بر قدرت‌های منطقه‌ای با ابرقدرت‌ها نیز وارد تنش و درگیری شد.

در سیاست خارجی خودبنیاد جمهوری اسلامی ایران، امنیت ملی نه با اتکای به قدرت‌های خارجی، بلکه بر پایهٔ مشروعیت و حمایت داخلی، روحیهٔ انقلابی و هم‌دلی با ملل مسلمان منطقه تأمین می‌شد و در آن، تمرکز اصلی بر بیداری ملت‌های منطقه، احیای عظمت جهان اسلام و مقابله با هرگونه مداخلهٔ قدرت‌های بزرگ در منطقه بود. در این دوران و بر پایهٔ گفتمان انقلاب اسلامی، رژیم صهیونیستی سرطانی بر پیکر جهان اسلام تلقی می‌شد و صدام حسین با حمله به جمهوری اسلامی ایران، در جبههٔ نیروهای کفر بازی می‌کرد و از پشت به جهان اسلام خنجر می‌زد. بنابراین، براساس چنین سیاستی، مقابله با صدام در گام نخست، برای تأمین اهداف کلان سیاست خارجی ایران ضروری بود. در گام بعدی، ایران می‌توانست در

با شکست ارتش ایران در عملیات‌های کلاسیک، نیروهای نظامی تازه‌ای وارد صحنه شدند: سپاه پاسداران و نیروهای مردمی. ورود این نیروها، که بر تاکتیک‌های غیرمتعارف، روحیهٔ انقلابی، جنگ نامنظم و مشارکت عمومی متکی بودند، در تغییر راهبرد نظامی ایران مؤثر به نظر می‌رسید.

کنار سایر ملل مسلمان منطقه به بیداری مسلمانان و احیای عظمت جهان اسلام کمک کند.

بیشتر کشورهای عرب منطقه که تا پیش از آزادی خرمشهر، به‌طور جدی، از حملهٔ صدام حسین به ایران حمایت می‌کردند، پس از این پیروزی، نگران سرزمین‌های عربی و گسترش نفوذ ایران در جهان اسلام شدند؛ بنابراین، معادلات دیپلماتیک در منطقه تا حدود زیادی تغییر کرد و عراق و کشورهای منطقه برای اجتناب از وخیم‌ترشدن اوضاع پیشنهاد صلح دادند. چند هیئت دیپلماتیک برای ارائهٔ پیشنهادهای خود و تلاش برای برقراری آتش‌بس و صلح به ایران آمدند. کشورهای عربی حاشیهٔ خلیج فارس که پیش‌تر، حمایت مالی و نظامی گسترده‌ای از عراق می‌کردند، بعد از این پیروزی، کوشیدند تا ایران را به پذیرش آتش‌بس ترغیب کنند (کشیشیان، ۱۳۸۱: ۸۳). جمهوری اسلامی ایران با اعتمادبه‌نفس بالا سیاست خارجی مستقل خود را، که فراتر از بحث‌های ملی بود، در منطقه در پیش گرفت. این رویکرد در داخل کشور با گفتمانی عجین شده بود که نه بر بنیان ملی‌گرایی، بلکه اسلام‌گرایی شکل گرفته بود. این جریان سیاسی بر پایهٔ اسلام سیاسی و با اتکا به نیروهای مردمی، مبانی قدرت خود را در سال اول جنگ تحمیلی، در داخل کشور تحکیم بخشید و با آزادی مناطق اشغال‌شده، کارآمدی خود را در دفع نیروهای متجاوز به رخ رقبای سیاسی کشید. دو هفته پس از آزادی خرمشهر، رژیم صهیونیستی به لبنان حمله کرد. درمقابل، جمهوری اسلامی ایران تجاوز رژیم صهیونیستی را محکوم کرد و سپس شماری از نیروهای نظامی ایران به لبنان رفتند و سیاست مقابله با رژیم صهیونیستی و حضور در جهان عرب به‌شکل عملی شروع و به سیاستی منجر شد که بیشتر از چهار دهه ادامه یافت.

سیاست خارجی خودبنیان جمهوری اسلامی ایران در طول دهه‌های اخیر، با فرازوفرودهای زیادی روبه‌رو شده است که همچنان ادامه دارد و از نمادهای تاریخی خود، که یکی از مهم‌ترین آنها آزادی خرمشهر و دفع متجاوز بدون از دست دادن یک وجب از خاک کشور است، بهره می‌گیرد و تکوین می‌یابد. درمجموع، فتح خرمشهر قدرت مستقل ایران را نه‌تنها به رخ صدام حسین، بلکه به رخ حامیان منطقه‌ای و دو ابرقدرت جهان آن زمان کشید و نشان داد که در ایران پس از دویست سال، دوران جدیدی شکل گرفته است و در آن، سیاست خارجی مستقل از قدرت‌های بزرگ و حتی احتمالاً در تقابل با آنها طرح‌ریزی و اجرا می‌شود و ابزارهای پیشبرد آن نه عاریتی و امانتی، بلکه مستقل و خودبنیادند.

خرمشهر عنصر و نماد هویت‌ساز

هویت ملی، نیروی قدرتمندی است که در آگاهی جمعی هر ملت ریشه دارد. هویت ملی کشورها از عناصر فرهنگی و سیاسی جوامع اثر می‌پذیرد. پدیده‌ها و رویدادهای جمعی، حسی مشترک در میان مردمان یک سرزمین ایجاد می‌کنند. زبان، تاریخ، فرهنگ و آیندهٔ مشترک در شکل‌گیری پیوندهای جمعی نقش مؤثری دارند. رویدادهای تاریخی و یادآوری آنها این حس مشترک را بازتعرف و هویت جمعی را تقویت می‌کنند. در وضعیت‌های سرنوشت‌ساز و سخت تاریخی، اسطوره‌های ملی شکل می‌گیرند. در جنگ‌ها، رزمندگان دلاوری‌ها و ازجان‌گذشتگی‌ها زیادی نشان می‌دهند و اقداماتشان به‌صورت فردی یا جمعی به بخشی از خاطرهٔ جمعی ملت تبدیل

می‌شود. برجسته‌کردن این رویدادها و اقدامات نیروهای رزمنده به تکوین هویت جمعی ملت‌ها کمک می‌کند (See PolSci, 2024).

در هشت سال دفاع مقدس، خرمشهر یکی از نتایج و نمادهای کنش جمعی ایرانیان بود. چه در زمانی‌که با جان‌فشانی مدافعان ۳۴ روز مقاومت کرد و خرمشهر به خونین‌شهر تبدیل شد (انصاری، درودیان و نخعی، ۱۳۸۷) و چه آن زمان که با تلاش شجاعانهٔ رزمندگان از اسارت آزاد شد و سرافرازانه به آغوش وطن بازگشت. مسجد خرمشهر نماد سازماندهی مردمی و پیوند انگیزه‌های قوی دینی، ملی و میهنی بود. محمد جهان‌آرا یکی از اسطوره‌های جنگ ایران و عراق است که در خرمشهر متولد شد و برفراز این سرزمین به پرواز درآمد، در تاریخ آن ماندگار شد و نام و یادش همواره به شکل‌گیری هویت جمعی ایرانیان در دفاع از وطن کمک می‌کند.

سوم خرداد و فتح خرمشهر همچنان یکی از نمادهای هویت‌سازی تاریخی ایران است. در سال ۱۳۶۱، بسیاری از مردم ایران فارغ از هر قوم و نژاد، دین و مذهب، زبان و جنسیت، از آزادی خرمشهر احساس خوشحالی می‌کردند، به آینده امیدوار بودند و با خرسندی، از رزمندگان برای خلق این حماسه قدردانی می‌کردند. احساس غرور ملی در لحظهٔ اعلام خبر آزادی خرمشهر برای نسلی که در آن دوران زندگی می‌کرد، جاودانه است. احساس، هرچند به‌ظاهر، فردی و تجربی است، در آن زمان، کاملاً جمعی بود. بعدازآن نیز این احساس جمعی به‌شکل‌های گوناگون به نسل‌های بعد انتقال یافته و سبب تکوین و تعمیق هویت ایرانیان در دفاع از وطن شده است. خرمشهر از سوم خرداد ۱۳۶۱ افزون‌براینکه بخشی از خاک ایران باقی ماند، به بخشی از تاریخ و هویت جمعی ایران و ایرانی تبدیل شد.

همهٔ رزمندگان و خانواده‌های آنان و گروه‌ها و اقوام از مناطق گوناگون کشور که در آزادی خرمشهر نقش داشتند، به وطن احساس تعلق بیشتری دارند. این احساس تعلق، به آنها احساس جمع‌بودن و امنیت در جمع را می‌دهد. ارتباطات در لایه‌های گوناگون جامعه به‌سبب مشارکت در موضوع جمعیِ نمادین همواره قوی‌تر از اقدامات قومی و گروهی

سوم خرداد و فتح خرمشهر همچنان یکی از نمادهای هویت‌سازی تاریخی ایران است. در سال ۱۳۶۱، بسیاری از مردم ایران فارغ از هر قوم و نژاد، دین و مذهب، زبان و جنسیت، از آزادی خرمشهر احساس خوشحالی می‌کردند، به آینده امیدوار بودند و با خرسندی، از رزمندگان برای خلق این حماسه قدردانی می‌کردند.

است. خرمشهر بعد از آزادی می‌توانست به‌شکل مناسب‌تری در خاطرهٔ تاریخی ایرانیان باقی بماند. آبادی آن می‌توانست کارآمدی نظام حکمرانی را در حوزه‌های گوناگون نشان دهد. کارآمدی در دورهٔ صلح و سازندگی با کارآمدی در جنگ متفاوت است. کارآمدی حکومت در بازسازی و احیای خرمشهر می‌توانست نقش هویت‌ساز آن را عمیق‌تر و موثرتر کند، که متأسفانه این امر مهم اتفاق نیفتاد و درنتیجه، به نظر می‌رسد آثار و پیامدهای فتح خرمشهر، که در بحث تکوین هویت ملی مطرح است، به‌مرور زمان، در خاطر ایرانیان درحال کم‌رنگ‌شدن است.

فتح خرمشهر؛ پیروزی غرورآفرین و درس‌آموز

عملیات بیت‌المقدس که به آزادسازی خرمشهر انجامید، با هر معیاری که در نظر گرفته شود، عملیاتی موفق و غرورآفرین بوده است. رزمندگان، فرماندهان و همهٔ افرادی که در پیروزی این عملیات موثر بودند، هر کجا بودند و هستند، می‌توانند به آن افتخار کنند؛ اما غرور و شجاعت همانند ترس و عشق و نفرت راهزن عقل و خردورزی‌اند. این اصل پذیرفته شده است که شکست‌ها می‌توانند مقدمهٔ پیروزی باشند و پیروزی دام شکست. پیروزی‌ها هرچقدر بزرگ‌تر باشند، ممکن است در نادیده‌گرفتن اصول بنیادی حسابگری مؤثرتر باشند. شکست سنگین عراق در خرمشهر، ارتش این کشور را در بازبینی راهبرد نظامی، راهکارها، ابزارها و اهدافش هشیارتر کرد. پیروزی بزرگ ایران در فتح خرمشهر به غرور بیش‌ازحد، نادیده‌گرفتن تغییرات در راهبرد ملی عراق و وضعیت محیطی انجامید و مسئولان و فرماندهان با امید به پیروزی‌های بیشتر اهدافشان را گسترش دادند، بدون اینکه ابزارها و توانمندی‌های لازم را برای رسیدن به آنها فراهم کرده باشند.

با نگاهی پسکاوانه می‌توان به‌وضوح مشاهده کرد که پس از عملیات بیت‌المقدس، تناسب‌نداشتن و گاهی شکاف عمیق بین اهداف و ابزارهای راهبردی ایران بسیار واضح بود. این بی‌تناسبی، هم نشئت‌گرفته از تحولات محیطی و اقدامات عراق و حامیانش بود و هم متأثر از راهبردها، تصمیم‌ها و اقدامات ایران. در فرایند تحولات پس از فتح خرمشهر، هرچقدر عراق به‌سوی متناسب‌سازی اهداف، راهکارها و ابزارها رفت، جمهوری اسلامی ایران به‌سبب پیروزی‌های غرورآفرین در چهار عملیات بزرگ و به‌ویژه در عملیات بیت‌المقدس، به‌سوی بی‌توازنی در اهداف و ابزارها و راهکارها حرکت کرد.

پس از آزادسازی خرمشهر، تنبیه متجاوز، یکی از اهداف اعلامی و اعمالی جمهوری اسلامی ایران شد و گاهی تا رفع فتنه از جهان گسترش یافت. حسین اردستانی (۱۳۷۹: ۲۸) موضوع اصلی این دوره را تنبیه متجاوز و موازنهٔ نظامی می‌داند. با اجرای عملیات بیت‌المقدس و آزادی خرمشهر، موازنهٔ قدرت به نفع ایران تغییر یافت و گرایش ایران به‌سوی تنبیه متجاز، دریافت غرامت و پایان‌دادن به خطرات احتمالی آینده ازسوی رژیم صدام بیشتر شد. تص میم‌گیری دربارهٔ ادامهٔ جنگ و ورود به خاک عراق برای تحقق این هدف انجام شد (حبیبی، ۱۳۹۸: ۲۵). موفقیت چشمگیر ایران در عملیات‌های نظامی به احساس بی‌نیازی از دیگر ابزارهای قدرت، ازجمله دیپلماسی کمک کرد. حضور طرفداران دیپلماسی در مراکز تصمیم‌گیری به‌سبب تحولات داخلی کم‌رنگ و توسل به دیپلماسی کاملاً به حاشیه رانده شد. تأکید بر ابزارهای نظامی سبب شد قدرت‌های مؤثر در جامعهٔ بین‌المللی به جمهوری اسلامی ایران و اهدافش بی‌اعتمادتر شوند.

تنبیه متجاوز به عنوان یکی از اهداف اعلامی جمهوری اسلامی ایران می‌توانست به‌شکل‌های گوناگون و با استفاده از همهٔ وجوه قدرت انجام شود. پیروزی‌های پیاپی و بی‌اعتمادی شدید به قدرت‌های بزرگ و رویکرد انقلابی که با نظم بین‌المللی موجود سر ناسازگاری داشت، ایران را به دیپلماسی و قدرت ائتلافی جامعهٔ بین‌المللی بی‌توجه کرد. رژیم صدام که منتظر چنین فرصتی بود، با صلح‌طلب نشان‌دادن خود

کوشید از این موضوع بهره‌برداری حداکثری کند. صدام متجاوز و وزیر خارجه‌اش از کشوری به کشور دیگر می‌رفتند و با شرکت در مصاحبه‌های مطبوعاتی و سخنرانی در مجامع بین‌المللی تلاش می‌کردند عراق را کشوری صلح‌طلب و جمهوری اسلامی ایران را جنگ‌طلب و برهم‌زنندهٔ نظم و امنیت بین‌المللی نشان دهند (درودیان، ۱۳۸۲: ۹۶ – ۹۷). روایت آنها با اعلام آتش‌بس یک‌طرفه و عقب‌نشینی به مرزهای بین‌المللی در نزد جامعهٔ بین‌المللی و مخاطبان آن مؤثر و بیش‌ازپیش متقاعدکننده می‌نمود. رژیم عراق به تلاش‌های کمیتهٔ صلح سازمان کنفرانس اسلامی که به‌طور جدی، رؤسای برخی از کشورهای اسلامی دنبال می‌کردند، در خرداد ۱۳۶۱ پاسخ مثبت داد و درمقابل، ایران به‌صورت رسمی آن را رد کرد (حبیبی، ۱۳۹۸: ۸۳۰). چنین رویکردی قدرت دیپلماتیک عراق را در جامعهٔ بین‌المللی تقویت کرد و به جایگاه ایران لطمه زد.

در این وضعیت، دولت‌های عرب منطقه و برخی قدرت‌های بزرگ جهانی به‌شدت نگران پیروزی‌های ایران شده بودند. آنها بر این باور بودند که ادامهٔ جنگ می‌تواند اکثریت مردم عراق را که شیعه‌اند و با ایران قرابت مذهبی و فرهنگی زیادی دارند، به قدرت برساند؛ ایران را بر خلیج فارس مسلط کند و امکان کنترل خطوط انتقال انرژی را برای جمهوری اسلامی ایران فراهم آورد. در چنین وضعیتی، احتمالاً ایران خواستار میلیاردها دلار خسارت و غرامت از کشورهای عربی تأمین‌کنندهٔ هزینه‌های صدام می‌شد. آنها ضمن ابراز نگرانی از پیشروی‌های ایران برای جلوگیری از شکست عراق، به اقدامات زیادی دست زدند. وزیران امور خارجهٔ کشورهای حاشیهٔ جنوبی خلیج فارس در ریاض دور هم گرد آمدند و کوشیدند در قالب سازمان کنفرانس اسلامی به جنگ پایان دهند. وزیر دفاع عربستان به‌صراحت اعلام کرد که کشورش اجازه نمی‌دهد عراق در جنگ با ایران شکست بخورد (علایی، ۱۳۹۱: ۸۱۷).

رژیم صدام هم‌زمان با افزایش کمک کشورهای ثروتمند عرب، روابط با اتحاد جماهیر شوروی را، که از زمان شروع جنگ مخدوش شده بود، بازسازی، و به بازبینی در مناسبات خود با امریکا و ازسرگیری روابط همه‌جانبه ابراز تمایل کرد. فروش تجهیزات نظامی اتحاد جماهیر شوروی

رژیم صدام هم‌زمان با افزایش کمک کشورهای ثروتمند عرب، روابط با اتحاد جماهیر شوروی را، که از زمان شروع جنگ مخدوش شده بود، بازسازی، و به بازبینی در مناسبات خود با امریکا و ازسرگیری روابط همه‌جانبه ابراز تمایل کرد.

به بغداد دوباره از سرگرفته شد. دولت امریکا نیز که به‌شدت از پیروزی‌های ایران نگران شده بود، مواضع خود را تغییر و دربارهٔ گسترش جنگ هشدار داد و گفت: «گرچه امریکا در جنگ ایران و عراق سیاست بی‌طرفی اتخاذ کرده است، در برابر نتایج نهایی آن بی‌تفاوت نیست» (لطف‌الله‌زادگان، ۱۳۸۱: ۳۸۰). امریکا ضمن استقبال از بازسازی روابط خود با عراق، علاوه‌بر کمک‌های اطلاعاتی به رژیم صدام حسین، نام عراق را از فهرست کشورهای حامی تروریسم خارج کرد تا موانع کمک به این کشور برطرف شود. کمک‌های مالی و تسلیحاتی کشورهای عرب منطقه به عراق نیز افزایش

یافت (درودیان، ۱۳۸۲: ۱۲۶ – ۱۲۷).

درمجموع، در شکل‌گیری راهبرد سیاسی و نظامی ایران پس از فتح خرمشهر، علاوه‌بر تجربیات فردی و جمعی ایرانیان در سرنگونی شاه، ایستادگی در مقابل امریکا در ماجرای طبس و گروگان‌گیری، دفاع از کشور و زمین‌گیرکردن ارتش متجاوز عراق، بیرون‌کردن پیروزمندانهٔ نیروهای متجاوز عراق از کشور و آزادی خرمشهر به‌شدت مؤثر بودند. با اعلام آتش‌بس و عقب‌نشینی کامل عراق از سرزمین‌های اشغالی ایران (واحد مرکز خبر، ۱۳۶۱/۳/۲۰)، یک پیروزی غرورآفرین دیگر بر تجربیات قبلی ایرانیان اضافه شده بود. این تجربه به‌سبب قرارگرفتن در روندی نظامی در شکل‌دادن به راهبرد ملی و سیاست خارجی منطقه‌ای ناتراز ایران بیش از موارد قبلی مؤثر واقع شد. حمایت کامل مردم از ادامهٔ جنگ، گفتمان انقلابی حاکم بر جامعه و مراکز تصمیم‌گیری، تصفیهٔ کامل حکومت از عناصر ناسازگار و اقدام رژیم صهیونیستی در حمله به لبنان، زمینه‌ای فراهم کرده بودند که طرح راهبرد مخالف را بسیار دشوار کرده بود. بنابراین، فتح خرمشهر در کنار همهٔ آثار و پیامدهای تاریخ‌ساز و هویت‌آفرین، دام پیروزی هم بود و تأثیرش در تشدید ناترازی هدف، ابزار و راهکار ازیک‌سو، و ورود ایران به خاک عراق، قطع نوار عملیات‌های موفق ایران و گرفتارشدن در جنگی پرهزینه و فرسایشی ازسوی‌دیگر، مشهود است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

آزادی خرمشهر یکی از مهم‌ترین رویدادهای جنگ ایران و عراق است. با این رویداد، جنگ به قبل و بعدازآن تقسیم می‌شود. فتح خرمشهر پایان رؤیای صدام برای تصرف سرزمین‌های ایران و تحمیل خواسته‌های خود بر جمهوری اسلامی ایران بود. این مقاله با نگاهی پسکاوانه آثار و پیامدهای فتح خرمشهر در حوزه‌های نظامی، سیاسی، اجتماعی و منطقه‌ای را بررسی کرده است. نخستین تأثیر آزادی خرمشهر، در حوزهٔ نظامی و بر هم خوردن موازنهٔ قدرت به نفع ایران بود. آزادی خرمشهر برتری نظامی ایران را به رخ عراق کشید و موازنهٔ قدرت را تغییر داد. عراق که در ابتدای جنگ با پیشروی سریع، بخش‌های بزرگی از خاک ایران را تصرف کرده بود، پس از شکست‌های پی‌درپی، در وضعیت تدافعی قرار گرفت. این عملیات نشان داد که نیروهای مسلح ایران توانایی و عزم لازم را برای بیرون‌کردن ارتش متجاوز دارند. تغییر موازنهٔ قدرت نظامی، تغییرات اساسی در راهبردهای نظامی دو کشور نیز ایجاد کرد. ارتش عراق پس از فتح خرمشهر، راهبرد نظامی خود را از تهاجمی به دفاعی تغییر داد، آتش‌بس یک‌طرفه اعلام و شروع به عقب‌نشینی از سرزمین‌های اشغالی ایران کرد.

درمقابل، راهبرد ایران نیز تغییرات چشمگیری کرد؛ پیروزی‌های پیاپی سبب شد که اهداف جنگی ایران گسترده‌تر و سیاست تنبیه متجاوز و پیشروی به خاک عراق مطرح شود. با چهار عملیات آزادسازی سرزمین‌های اشغالی، گفتمان جدید نظامی ایران در موقعیت برتر قرار گرفت. فتح خرمشهر شیوهٔ جنگی ایران را تغییر داد. در ابتدا، نیروهای مسلح ایران براساس اصول جنگ کلاسیک عمل می‌کردند؛ اما پس از شکست‌های اولیه، رویکرد جنگ انقلابی را جایگزین این شیوه کردند. سپاه پاسداران و بسیج مردمی نقش محوری در جنگ یافتند و مشارکت مردمی، ابتکارعمل و روحیهٔ انقلابی به راهبردهای نظامی ایران شکل داد.

پیامدهای آزادی خرمشهر به حوزهٔ نظامی محدود نبود. دو کشور ایران و عراق و برخی از کشورهای منطقه و قدرت‌های بزرگ، در مواضع و سیاست خود در قبال جنگ تجدیدنظر کردند. آزادی خرمشهر سیاست خارجی مستقل ایران را تقویت کرد. کشورهای منطقه که پیش‌تر، از عراق حمایت می‌کردند، پس از شکست سنگین بغداد، کوشیدند ایران را به پذیرش آتش‌بس ترغیب کنند؛ اما ایران با اعتمادبه‌نفس زیاد، سیاست خارجی مستقلی را در منطقه در پیش گرفت و با زیر سؤال بردن نظم موجود، بیداری اسلامی را در دستور کار قرار داد. در حوزهٔ اجتماعی، فتح خرمشهر به نماد ملی هویت‌ساز تبدیل شد. این پیروزی، شادی، احساس غرور، امید به آینده و افتخار به هویت را در میان ایرانیان برانگیخت. آزادی خرمشهر در خاطرهٔ جمعی ایرانیان باقی ماند و به شیوه‌های گوناگون به نسل‌های بعد منتقل شد. باوجوداین، آزادی خرمشهر دام پیروزی نیز بود. پیروزی‌های پیاپی ایران افزایش اعتمادبه‌نفس و نادیده‌گرفتن تغییرات محیطی را به دنبال داشت. پس از این شکست، عراق راهبردهای نظامی و سیاسی خود را اصلاح کرد و درعین‌حال، از حمایت‌های بین‌المللی بیشتری برخوردار شد. کشورهای منطقه نیز به‌طور فزاینده‌ای درجهت جلوگیری از نفوذ ایران متحد شدند. ایران مسیر کاملاً متفاوتی را طی کرد. به‌سبب اعتماد بیش‌ازحد به توان نظامی خود، دیپلماسی را تا حدود زیادی کنار گذاشت و ناترازی چشمگیر بین اهداف، توانایی‌ها و راهکارها را نادیده گرفت و عملاً در مسیری قرار گرفت که به‌شدت پرهزینه و کم‌دستاورد بود.

منابع

۱. اردستانی، حسین (۱۳۷۹). *تنبیه متجاوز* (تجزیه‌وتحلیل جنگ ایران و عراق، ج۳)، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.

۲. انصاری، مهدی، محمد درودیان و هادی نخعی (۱۳۸۷). *خرمشهر در جنگ طولانی*، ویرایش دوم، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.

۳. حبیبی، ابوالقاسم (۱۳۹۸). *آزادسازی خرمشهر: پایان رؤیای تجزیهٔ ایران* (روزشمار جنگ ایران و عراق، کتاب نوزدهم) تهران: مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

۴. درودیان، محمد (۱۳۷۸). *خرمشهر تا فاو* (سیری در جنگ ایران و عراق، ج۲)، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ پنجم.

۵. همو، (۱۳۸۲). *علل تداوم جنگ* (نقد و بررسی جنگ ایران و عراق، ج۳) تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

۶. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۴۰۲). *سیاست خارجی جمهوری اسلامی*، تهران: سمت، چاپ دهم.

۷. سیوتز، کارول (۱۳۸۶). *اتحاد شوروی در خلیج فارس در دههٔ ۱۹۸۰*، ترجمهٔ بیژن اسدی، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.

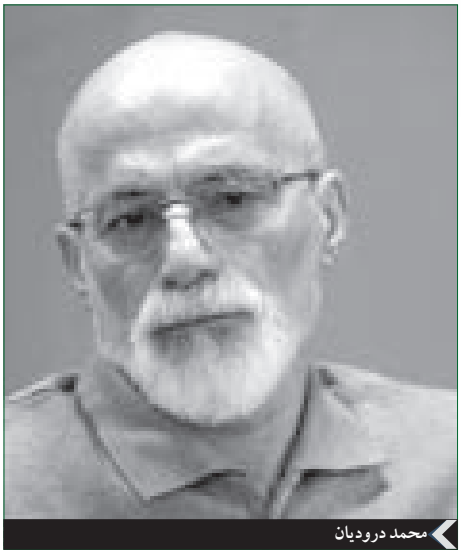
۸. علایی، حسین (۱۳۹۱). *روند جنگ ایران و عراق*، تهران: مرزوبوم.

۹. عمر علی، صلاح (۱۴۰۲). «صدام یک سال قبل از جنگ به فکر حمله به ایران بود»، سخنان سفیر عراق در سازمان ملل در بستر وب، فایل دسترس: https://www.aparat.com/v/1825v78

۱۰. کردزمن، آنتونی و آبراهام واگنر (۱۳۸۹). *درس‌های جنگ مدرن*، ترجمهٔ حسین یکتا، تهران: مرزوبوم.
۱۱. کینگ، رالف و افرایم کارش (۱۳۸۷). جنگ *ایران – عراق: پیامدهای سیاسی، تحلیل نظامی*، ترجمه سیدسعادت حسینی دمابی، تهران: مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس.
۱۲. کشیشیان، جوزف. ای. (۱۳۸۱). «شورای همکاری خلیج فارس و جنگ ایران و عراق»، گروه ترجمهٔ فصلنامهٔ نگین، فصلنامهٔ نگین، شمارهٔ اول، تابستان، ص ۸۳ – ۹۶.
۱۳. لطف‌اللهزادگان، علیرضا (۱۳۸۱). *عبور از مرز (روزشمار جنگ ایران و عراق، کتاب بیستم)*، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.
۱۴. مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس (۱۳۸۲). *عملیات بیت‌المقدس؛ آزادی خرمشهر*، تهران: مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس.
۱۵. مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس (۱۳۸۹). *اطلس جنگ ایران و عراق* (فشردهٔ نبردهای زمینی)، تهران، چ۲.
۱۶. میرسنجری، میرمهرداد (۱۳۸۸). «سرزمین‌های جداشده و تهدید تمامیت ارضی ایران»، *سایت تابناک*، ۱۶ آبان ۱۳۸۸.
۱۷. هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۸۶). *پس از بحران*، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ سوم.
۱۸. واحد مرکزی خبر (۱۳۶۱/۳/۲۰). «گزارش رادیو بغداد»، بولتن رادیوهای بیگانه، واحد مرکزی خبر صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران، ص ۱– ۲.
19. Glynos, Jason and David Howarth (2007). *Logics of Critical Explanation in Social and Political Theory*, New York: Routledge.
20. Glynos, Jason and David Howarth (2018) "The Retroductive Cycle: The research process in poststructuralist discourse analysis", in Marttila, T. (ed.) (2018*) Discourse, Culture and Organization: Inquiries into Relational Structures of Power*, London: Palgrave.
21. Grattan, Robert F. (2002). *The Strategy Process: A Military-Business Comparison*. New York: Palgrave.
22. Louati, Rabiaa (2023). "The Semiological Foundations of Political Discourse: Symbol, Semantics, Language, and Rhetoric"*, Algerian Journal of Legal and Political Sciences*, Vol. 60, No. 3, P. 263 - 278.
23. Marttila, Tomas (ed.) (2018*) Discourse, Culture and Organization: Inquiries into Relational Structures of Power*, London: Palgrave.
24. Mukumbang, Ferdinand C. (2021). 'Retroductive theorizing: a contribution of critical realism to mixed methods research', *Journal of mixed methods research*, No. 17, Vol. 1.
25. PolSci (2024). The formation of national identity: language, culture and symbols, *PolSci.Institute*, Available at: PolSci.Institute/political-theory/formation national identity

جنگ به روایت
فرماندهان شهید

نظر سردار باقری دربارهٔ مقاله آقای درودیان


محمد درودیان

محمد درودیان، پژوهشگر و نویسنده و راوی دفاع مقدس، در ۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۲، متنی را با عنوان «معیار پیروزی و شکست در جنگ چیست» به شرح زیر خدمت رئیس ستادکل نیروهای مسلح، سردار محمد باقری ارسال کرد.

برادر ارجمند سردار سرلشکر باقری

با سلام

متن حاضر را پس از اعلام تدبیر فرماندهی محترم قرارگاه[1] منتشر کردم.

می‌دانم جناب‌عالی بسیار گرفتار هستید و تصور می‌کنم ارسال این گزارش برای کمک به جناب‌عالی مؤثر است؛ ولی اگر ملاحظه‌ای داشته باشید و اعلام تدبیر بفرمایید، سپاسگزارم. با تشکر.

۱. قرارگاه خاتم‌الانبیا(ص)، سردار سرلشکر غلامعلی رشید.

سردار محمد باقری در تاریخ ۱۹ آذر در پی‌نویس نامه نوشته‌اند:



بسمه‌تعالی

برادر ارجمند، سردار درودیان، با سلام و احترام

نوشته‌هایی را که می‌فرستید، مطالعه می‌کنم و متشکر هستم.

نکاتی را عرض می‌کنم.

۱. مناسب‌تر است که از لفظ «دفاع مقدس» استفاده نمایید تا «جنگ ایران و عراق» که هم بیان امام راحل(ره) است و هم عین واقعیت.

۲. علاوه‌بر معیارهای چهارگانه که نوشته‌اید، توازن قوای دو طرف نیز مهم است. در جنگِ یک قدرت بزرگ نظامی با یک طرف ضعیف، مقاومت و باقی‌ماندن طرف ضعیف، پیروزی است و برای طرف قوی‌تر، عدم پیروزی کامل و انهدام طرف ضعیف، شکست محسوب می‌شود؛ مانند جنگ ۳۳روزه که حزب‌الله را پیروز خواندند، یا در نبرد احتمالی امریکا با ایران، صِرف مقاومت و ماندن حاکمیت ایران و حفظ سرزمین و... پیروزی ایران خواهد بود و شکست امریکا. معیار دیگر نیز سرنوشت رهبر، ارتش و حاکمیت کشور پس از چند دهه است. در دفاع مقدس، صدام و حزب بعث و ارتش متجاوز عراق کجا هستند و امام(ره) و ارتش و سپاه و حاکمیت جمهوری اسلامی ایران در چه وضعی است؟ این مقایسه نیز پیروزی را معلوم می‌کند.

شاید حرف‌های بیشتری نیز باشد که متأسفانه فرصت طرح و بحث و نوشتن نیست.

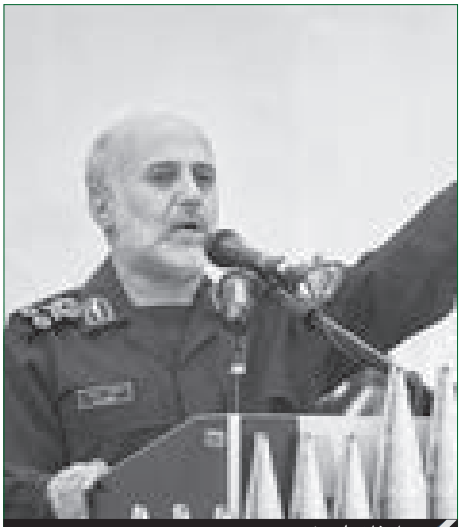
موفق باشید

محمد باقری

۱۴۰۲/۹/۱۹

دست‌نوشتهٔ سردار رشید دربارهٔ کتاب مسائل اساسی جنگ

کتاب *مسائل اساسی جنگ در آثار منتشر شدهٔ ارتش و سپاه* در دو جلد چاپ شده است. پدیدآورندهٔ این کتاب سردار محمد درودیان است که تحت نظارت علمی سرلشکر غلامعلی رشید آن را به زیور طبع آراسته است.


سردار غلامعلی رشید

در جلد اول کتاب، آثار منتشرشدهٔ ارتش دربارهٔ جنگ بررسی و دسته‌بندی شده است. مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس در سال ۱۳۹۷، جلد اول این کتاب را چاپ کرده است.

سردار غلامعلی رشید به‌عنوان ناظر علمی کتاب و نیز در جایگاه فرمانده قرارگاه خاتم‌الانبیا(ص) طی نامه‌ای، در تاریخ ۱۶ تیر ۱۳۹۷، کتاب را برای بررسی و ارزیابی خدمت امیر سرلشکر موسوی، فرمانده محترم ارتش جمهوری اسلامی، تقدیم کرد. ازآنجاکه این نامه حاوی مطالب ارزشمند و ذی‌قیمتی است و برای استحکام‌بخشیدن هرچه بیشترِ روابط ارتش و سپاه نوشته شده است،

متن کامل آن تقدیم حضور خوانندگان محترم می‌شود.

بسمه‌تعالی

برادر ارجمند امیر سرلشکر موسوی فرمانده محترم ارتش جمهوری اسلامی ایران، سلام‌علیکم.
با احترام، آرزوی سلامتی و موفقیت برای جناب‌عالی و تمام هم‌سنگران عزیزم در ارتش جمهوری اسلامی را از خداوند بزرگ مسئلت دارم.

اینجانب در زمان جنگ و سال‌های پس از جنگ، یکی از مهم‌ترین دغدغه و نگرانی‌ها که داشته و دارم، چگونگی جلوگیری از تحریف حقایق و واقعیت‌های جنگ و حفظ دستاوردهای خطیر و سرنوشت‌ساز دفاع مقدس ملت شریف ایران در برابر تجاوز دشمن است که در هشت سال، اراده و قدرت ملت ایران را به آزمون گرفت.

اینجانب در زمان جنگ و سال‌های پس از جنگ، یکی از مهم‌ترین دغدغه و نگرانی‌ها که داشته و دارم، چگونگی جلوگیری از تحریف حقایق و واقعیت‌های جنگ و حفظ دستاوردهای خطیر و سرنوشت‌ساز دفاع مقدس ملت شریف ایران در برابر تجاوز دشمن است که در هشت سال، اراده و قدرت ملت ایران را به آزمون گرفت.

الزامات انجام مأموریت مشترک توسط ارتش و سپاه در حال و آینده، و تأثیرگذاری تجربهٔ دوران دفاع مقدس درصورت تکرار جنگ، موجب نگرانی و تأمل اینجانب طی دو دههٔ گذشته شده است. هم‌اکنون هم در جایگاه فرماندهی قرارگاه مرکزی خاتم(ص) درحال مطالعهٔ موضوع «جنگ آینده» هستیم که بیش از پنجاه نفر از فرماندهان و مسئولین محترم نیروهای مسلح در چارچوب کارگروه‌های نُه‌گانه درحال فعالیت هستند تا مشخصه‌های جنگ آینده را براساس تجربیات چهار دههٔ گذشته ترسیم و براساس آن، الگو و روش جنگیدن را در برابر جنگ آینده طراحی کنیم. این مقدمه را خدمت شما عرض کردم تا کتابی را که از سردار درودیان و با نظارت اینجانب تحقیق و تبیین شده است و اخیراً به چاپ رسیده، خدمت جناب‌عالی تقدیم نمایم. کتاب پیوست با عنوان *مسائل اساسی جنگ در آثار ارتش و سپاه* تهیه شده که جلد اول به آثار ارتش و جلد دوم به آثار سپاه اختصاص دارد.

مسئلهٔ مهم در کتاب که با دغدغهٔ اینجانب در دو دههٔ اخیر و مسئولیت فعلی تناسب دارد این است که چگونه با عبور از مناقشات ارتش و سپاه دربارهٔ وقایع تاریخی جنگ، از درس‌ها و دستاوردهای آن برای آمادگی در برابر جنگ آینده استفاده کنیم.

برای این موضوع، آثار مهم و اساسی منتشرشدهٔ ارتش و سپاه، با شاخص مسائل اساسی جنگ مانند تهدید - دفاع، بازدارندگی و غیره بررسی می‌شود. هدف این کار در مقدمهٔ کتاب نوشته شده که امید دارم ملاحظه بفرمایید. در پایان کتاب، راه‌حل پیشنهادی که پیش‌ازاین ازسوی اینجانب در مناسبت‌های مختلف با برادران بنیاد حفظ آثار طرح شده، «جنگ‌پژوهی در نیروهای مسلح به‌جای تاریخ‌پژوهی» است.

جلد اول را سردار درودیان قبل‌ازاینکه فعالیت خود را در قرارگاه آغاز کند، نوشته است و ایشان

آمادگی دارد در هر مکانی که صلاح می‌دانید، دربارهٔ کتاب و ابهامات آن توضیح داده و اشکالات موجود را در کتاب و برای تجدید چاپ اعمال کند.

پیشنهاد اینجانب علاوه‌بر توصیهٔ اکید بر تغییر روش بررسی جنگ هشت سال دفاع مقدس در نیروهای مسلح این است که برادران ارتش با همین روش، آثار سپاه را بررسی کنند. ما از مسیر این بررسی‌ها و با روش جدید می‌توانیم از مناقشات تاریخی و بی‌حاصل فاصله گرفته و بر رویکرد نظامی - راهبردی و استفاده از درس‌ها و دستاوردها متمرکز بشویم که هم‌اکنون، دو کارگروه جداگانه برای ارتش و سپاه در قرارگاه خاتم(ص) تشکیل شده و مشغول فعالیت هستند.

نسل فرماندهان جنگ در ارتش و سپاه به‌تدریج درحال ترک صحنهٔ مسئولیت و صحنهٔ زندگی هستند. اگر نسل حاضر، گذشته را اصلاح نکنند و روش گذشته و کنونی ادامه یابد، نه‌تنها ما نمی‌توانیم از زحمات خون‌بار و پردرد و رنج یک نسل استفاده کنیم، بلکه بیم آن می‌رود در آینده دچار همین مشکلات شویم. چنانچه نظرات جناب‌عالی را داشته باشم دربارهٔ کتاب، در شرفیابی به محضر شریف مقام معظم فرماندهی کل قوا هم تقدیم و توضیح خواهم داد. و انتخاب روش مناسب برای تغییر در شیوهٔ کنونی برای اینجانب و انجام مأموریت آیندهٔ نیروهای مسلح و قرارگاه در برابر جنگ آینده، بسیار اهمیت دارد و موجب امیدواری است که تا فرصت وجود دارد، وضع کنونی را فارغ از اینکه چرا و چگونه به اینجا رسیده‌ایم، با نظر به آینده‌ای که به این کشور و ملت شریف ایران تعلق دارد، اصلاح و راه را برای بررسی‌های نظامی - راهبردی به‌جای سیاسی - تاریخی دربارهٔ تجربهٔ جنگ با عراق باز کنیم.

بخشی از این نکات را اینجانب به‌عنوان مقدمهٔ ناظر، در کتاب نوشتم؛ ولی خواستم فرصت را مغتنم شمرده و مجدداً به آن اشاره کنم.

با آرزوی سلامتی و موفقیت برای جناب‌عالی

فرمانده قرارگاه مرکزی خاتم(ص)؛ سرلشکر غلامعلی رشید

۹۷/۴/۱۲

- رونوشت: سرلشکر باقری رئیس محترم ستادکل نیروهای مسلح جهت استحضار
- سردار ابراهیم‌زاده جانشین محترم دفتر فرماندهی معظم کل قوا جهت استحضار

جنگ به روایت فرماندهان

دلایل پیروزی یا شکست در برخی عملیات‌های جنگ هشت‌ساله

تهیه و تنظیم: داود رنجبر[1]

مقدمه

در طول جنگ هشت‌سالهٔ عراق علیه ایران، نیروهای خودی دچار پیروزی‌ها و شکست‌هایی شدند که از جنبهٔ نظامی، عملیاتی و تاکتیکی بسیار مهم و درس‌آموز است. در این دوره، باوجود برتری‌های دشمن ازنظر نیرو و تجهیزات، که از آغاز تا پایان جنگ تداوم داشت، قوای نظامی خودی در سال دوم جنگ، که دورهٔ آزادسازی سرزمین‌های ایران نامیده می‌شود، با اجرای عملیات‌هایی مانند فتح‌المبین و بیت‌المقدس توانستند سرزمین‌های اشغالی را آزاد کنند و دشمن را تا پشت مرزهای بین‌المللی عقب برانند. ازطرفی، در دورهٔپس از فتح خرمشهر، در عملیات‌هایی مانند رمضان و والفجر مقدماتی ناکام ماندند و اهدافشان محقق نشد. بررسی آن دسته از عوامل مهمی که ازیک‌سو از دلایل اصلی پیروزی رزمندگان اسلام در



داود رنجبر

۱. راوی و پژوهشگر حوزهٔ جنگ ایران و عراق

عملیات‌هایی مانند فتح‌المبین و بیت‌المقدس به حساب می‌آیند و ازسوی‌دیگر، نبود آنها مهم‌ترین دلیل شکست نیروهای خودی در نبردهای رمضان و والفجر مقدماتی محسوب می‌شود، نشان‌دهندهٔ اهمیت این متغیرها در سرنوشت عملیات‌هاست. برای بررسی عمیق، دقیق و فنی این موضوع، سؤالاتی را طرح و با برخی فرماندهان به گفت‌گو نشستیم. در این گفت‌وگوها تلاش شد به پرسش‌های زیر پاسخ داده شود.

ازآنجاکه «زمین» به مفهوم منطقهٔ نبرد، «دشمن» و «خودی» سه متغیر اصلی در تعیین سرنوشت نبردها به حساب می‌آیند، پرسش‌های مطرح نیز در قالب این سه متغیر به شرح زیر دسته‌بندی می‌شوند:

در این گفت‌وگوها تلاش شد به پرسش‌های زیر پاسخ داده شود. ۱. زمین به‌عنوان منطقهٔ نبرد، چگونه در عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس به برتری نیروهای خودی کمک کرد و سبب پیروزی قوای ایران بر ارتش عراق شد؟ ۲.متغیر زمین (منطقهٔ نبرد) چرا و چگونه در عملیات‌های رمضان و والفجر مقدماتی موازنهٔ قدرت عملیاتی را به نفع دشمن تغییر داد و چگونه امکان پایداری و مقاومت دشمن را در برابر نیروهای خودی فراهم کرد؟

الف) زمین (منطقهٔ نبرد)

متغیر زمین به مفهوم منطقهٔ نبرد، یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در نبردهای زمینی است؛ زیرا ویژگی‌های زمین منطقهٔ نبرد می‌تواند به‌طور مستقیم و غیرمستقیم بر راهبرد، تاکتیک‌ها، توان رزم و نتیجهٔ نهایی نبرد تأثیر بگذارد. زمین متغیری است که می‌تواند با تأثیر در موازنهٔ قوای نظامی، آن را برهم بزند و به نفع یک طرف یا به ضرر طرف دیگر، نقش ایفا کند؛ بنابراین، به نظر می‌رسد که در عملیات‌های دورهٔ آزادسازی و به‌خصوص در دو نبرد فتح‌المبین و بیت‌المقدس، عامل زمین (به‌عنوان متغیری اصلی) به نفع نیروهای خودی بوده و به‌رغم برتری‌های دشمن در سایر عوامل، سبب برتری و پیروزی نیروهای خودی شده است. با این فرض، پرسش‌های اصلی در این بخش عبارت‌اند از:

۱. زمین به‌عنوان منطقهٔ نبرد، چگونه در عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس به برتری نیروهای خودی کمک کرد و سبب پیروزی قوای ایران بر ارتش عراق شد؟

۲. متغیر زمین (منطقهٔ نبرد) چرا و چگونه در عملیات‌های رمضان و والفجر مقدماتی موازنهٔ قدرت عملیاتی را به نفع دشمن تغییر داد و چگونه امکان پایداری و مقاومت دشمن را در برابر نیروهای خودی فراهم کرد؟

ب) دشمن

متغیر «دشمن» به‌عنوان یکی از عوامل اصلی در هر نبرد، تأثیر زیادی بر سرنوشت جنگ‌های زمینی دارد؛ زیرا راهبردها، تاکتیک‌ها، توانایی‌ها، روحیهٔ نیروها و تصمیم‌گیری‌های نیروهای نظامی تا حد زیادی تحت‌تأثیر ماهیت و اقدامات طرف مقابل شکل می‌گیرد. دشمن به‌عنوان متغیری پویا عمل می‌کند که نه‌تنها می‌تواند بر عوامل یادشده، بلکه بر روابط بین‌الملل نیز تأثیر بگذارد. شناخت دقیق

دشمن ازطریق اطلاعات نظامی، تحلیل رفتاری و پیش‌بینی تحرکات، یکی از ارکان اصلی پیروزی در نبردهای زمینی است. همان‌طور که سان تزو در کتاب هنر جنگ می‌گوید: «اگر، هم دشمن و هم خود را بشناسی، در یکصد نبرد شکست نخواهی خورد.»

به نظر می‌رسد راهبردها و تاکتیک‌ها، نوع و شکل خطوط و مواضع دفاعی و پدافندی، استعداد و گسترش نیرو، تجهیزات و میزان هشیاری دشمن در سرزمین‌هایی که ارتش عراق اشغال کرد، نواقص و ضعف‌های بسیاری داشته که درنتیجه شکست ارتش عراق و پیروزی رزمندگان ایران را در عملیات‌هایی مانند فتح‌المبین و بیت‌المقدس رقم زده است. ازطرف‌دیگر، وقوع تغییر و تحولات کمّی و کیفی در وضعیت دشمن، از مهم‌ترین دلایل موفق‌نشدن نیروهای خودی در عملیات‌های رمضان و والفجر مقدماتی به حساب می‌آید. دشمن با ایجاد تغییرات عمده در وضعیت خود، درعمل، عوامل برتری‌ساز گذشته برای نیروهای ایران را به نفع خود تغییر داد. با این فرض، پرسش‌های اساسی در این بخش عبارت‌اند از:

۱. نقایص و ضعف‌های دفاعی و پدافندی دشمن چگونه به‌عنوان عاملی مهم در برتری و پیروزی نیروهای خودی در عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس عمل کرد؟

۲. چگونه دشمن نقاط ضعف و نقایص پدافندی قبلی خود را در مناطق عملیاتی رمضان و والفجر مقدماتی رفع کرد و نه‌تنها مانع برتری نیروهای ایران شد، بلکه با تبدیل نقاط ضعف خود به قوت، موازنهٔ قدرت عملیاتی را به نفع خود تغییر داد؟

ج) خودی

متغیر توان خودی (قوا و نیروهای رزمی) سومین رکن اساسی در تعیین سرنوشت نبردهای زمینی است و حتی در وضعیت مساوی زمین و دشمن، این عامل می‌تواند نتیجهٔ نهایی را به‌طور کامل تغییر دهد. تأثیر این متغیر، چندبُعدی است و از سطح تاکتیکی تا راهبردی را در بر می‌گیرد. ارتش متکی به نیروی زرهی، راهبردی متفاوت با ارتشی مبتنی‌بر پیاده‌نظام دارد و ارتشی که خطوط دفاعی قوی دارد، می‌تواند نبردهای طولانی‌مدت را مدیریت کند. نیروهای منعطف، با خلاقیت می‌توانند تاکتیک‌ها را متناسب با اوضاع تغییر دهند. درهرحال، متغیر خودی به‌عنوان عامل کنترل‌پذیرتر نسبت به زمین و دشمن، می‌تواند حتی ضعف‌های تاکتیکی یا راهبردی را جبران کند.

این متغیر، متأثر از جنگ مردمی و ویژگی‌های جنگ انقلابی، ازیک‌سو، نقشی تعیین‌کننده در پیروزی‌های رزمندگان اسلام در عملیات‌هایی مانند فتح‌المبین و بیت‌المقدس ایفا کرد، ازسویی، در ادامهٔ جنگ و در عملیات‌های رمضان و والفجر مقدماتی، به‌رغم تغییر و تحولات اساسی در دو متغیر زمین و دشمن، بدون هیچ‌گونه تغییر اساسی و بر پایهٔ همان تاکتیک‌ها و شیوه‌های رزم گذشته، به مرحلهٔ جدید جنگ وارد شد و از عوامل برتری‌ساز در زمین و دشمن بی‌بهره ماند.

بنابراین، با توجه به اهمیت بیشتر این عامل تعیین‌کننده، پرسش اصلی این است که:

۱. تدابیر، شیوهٔ رزم و تاکتیک‌هایی که قوای خودی به کار گرفتند، چگونه پیروزی نیروهای خودی و شکست ارتش عراق در عملیات‌هایی مانند فتح‌المبین و بیت‌المقدس را رقم زدند؟

۲. چرا و چگونه تجربه‌های موفق نیروهای خودی در عملیات‌های دورهٔ آزادسازی، در عملیات‌هایی مانند رمضان و والفجر مقدماتی نتیجه‌بخش نشد؟

برای بررسی دقیق‌تر این موضوع، دو تن از پژوهشگران و راویان مرکز، داود رنجبر و مجید مختاری، با سردار سرتیپ پاسدار حسین علایی[۱]، سردار سرتیپ پاسدار احمد غلامپور[۲] و امیر سرتیپ عبدالحسین مفید[۳]، از فرماندهان جنگ هشت‌ساله، به گفت‌وگو نشستند و در طول چند جلسه، ضمن طرح پرسش‌های بیان‌شده، ابعاد گوناگون موضوع را بررسی کردند. در اینجا، بخش اول این گفت‌وگو با این سؤال که «زمین به‌عنوان منطقهٔ نبرد، چگونه در عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس به برتری نیروهای خودی کمک کرد و سبب پیروزی ایران بر ارتش عراق شد؟» تقدیم می‌شود.

حسین علایی: مطالعهٔ روی زمین از مهم‌ترین مؤلفه‌هایی بود که برای طرح‌ریزی عملیات در نظر گرفته می‌شد؛ زمینی که دشمن در آن آرایش مشخصی گرفته بود. به این معنا که وقتی ترکیب زمین به‌همراه ترکیب آرایش دشمن مطالعه می‌شد، نقاط ضعف دشمن و نوع استقرار او روی زمین، آشکار می‌شد.

داود رنجبر: در عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس، باوجوداینکه عراق نسبت به ایران برتری‌های فیزیکی داشت، ایران پیروز میدان بود. مطمئناً در این پیروزی عواملی دخیل بودند . در این گفت‌وگو، قصد نداریم به همهٔ عوامل بپردازیم. بخشی از اینها، عواملی‌اند که ازیک‌طرف، پیروزی ما در دورهٔ آزادسازی (عملیات‌ها ثامن‌الائمه(ع)، طریق‌القدس و به‌خصوص فتح‌المبین و بیت‌المقدس) را رقم زدند و ازطرف‌دیگر، به‌گونه‌ای دیگر سبب شکست نیروهای خودی در عملیات‌هایی مانند رمضان در شرق بصره و والفجر مقدماتی در شرق العماره شدند. ناگفته پیداست که این عوامل به‌عنوان مکمل یکدیگر در کنار هم قرار گرفتند و این نتایج را به بار آوردند. به‌طور مشخص، پرسش این است که زمین به‌عنوان منطقهٔ نبرد، چگونه در عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس به برتری نیروهای خودی کمک کرد و سبب پیروزی بر ارتش عراق شد؟

حسین علایی: مطالعهٔ روی زمین از مهم‌ترین مؤلفه‌هایی بود که برای طرح‌ریزی عملیات در نظر گرفته می‌شد؛ زمینی که دشمن در آن آرایش مشخصی گرفته بود. به این معنا که وقتی ترکیب زمین به‌همراه ترکیب آرایش دشمن مطالعه می‌شد، نقاط ضعف دشمن و نوع استقرار او روی زمین، آشکار می‌شد. دراین‌باره، نوع طرح مانور و شیوهٔ رزم ما نیز مهم و اثرگذار بود. مبنای طرح مانور

۱. سردار سرتیپ پاسدار حسین علایی در دوران دفاع مقدس، در مسئولیت‌های رئیس ستاد قرارگاه کربلای سپاه، فرمانده قرارگاه نوح و فرمانده نیروی دریایی سپاه خدمت کرده‌اند

۲. سردار سرتیپ پاسدار احمد غلامپور در سال‌های دفاع مقدس، در مسئولیت‌های فرمانده قرارگاه قدس و فرمانده قرارگاه کربلا ایفای نقش کرده‌اند.

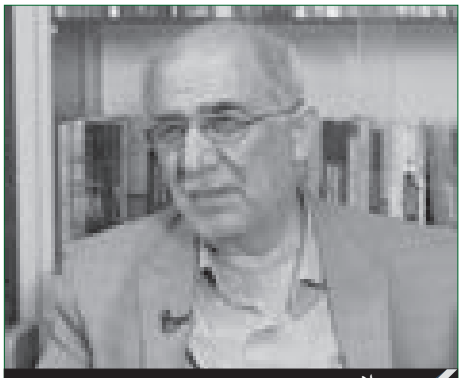
۳. امیر سرتیپ عبدالحسین مفید در دوران جنگ تحمیلی، رئیس رکن۲ ستاد نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران بوده‌اند.

و شیوهٔ ایران در عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس، بر به‌کارگیری نیروی پیاده و رزمنده‌هایی متکی بود که ترس مواجه‌شدن با نیروهای دشمن در خط مقدم را نداشتند. ما در عملیات‌های خود، برای شکستن خطوط دفاعی دشمن، بر آتش تهیهٔ توپخانه یا پشتیبانی هوایی متکی نبودیم. همین‌طور که برای حرکت و پیشروی در عمق، به تجهیزات زرهی و مکانیزه اتکا نداشتیم؛ البته از آتش توپخانه استفاده می‌کردیم و زرهی و مکانیزه را هم به کار می‌گرفتیم، اما ستون فقرات طرح مانور و شیوهٔ رزم ما بر نیروی پیاده استوار بود و نیروهای خودی بدون اتکا بر مؤلفه‌های قدرتی مانند آتش پشتیبانی، زرهی یا استفاده از پشتیبانی هوایی در عملیات علیه دشمن عمل می‌کردند. از همهٔ مقدورات استفاده می‌کردیم، ولی اتکای ما بر آنها نبود. بر همین اساس، زمین اهمیت بیشتری می‌یافت و در طراحی مانور نیروی خودی بسیار تأثیرگذار بود؛ چون قوای خودی به نیروی پیاده متکی بود و می‌بایست از عوارض زمین حداکثر استفاده را می‌کرد.

ازسوی‌دیگر، زمین در شیوهٔ پدافندی و آرایش دفاعی دشمن و نیز تصور او از چگونگی عملیات ما بسیار مهم و مؤثر بود؛ برای مثال، در عملیات فتح‌المبین، تصور دشمن این بود که عمده‌قوای ما از محور شوش وارد عمل خواهد شد؛ یعنی از جبههٔ مقابل[1]. ارتش عراق تصور نمی‌کرد که ما از ارتفاعات تیشه‌کن سرازیر شویم و به‌سمت دشت عباس و عین‌خوش برویم و عقبهٔ دشمن را با نیروی پیاده ببندیم؛ به همین دلیل، در این محور، هیچ‌گونه مواضع پدافندی نداشت. در سمت جنوب منطقهٔ عملیاتی، در ارتفاعات میشداغ نیز همین وضعیت را داشت و به‌سمت تنگهٔ ذلیجان و تنگهٔ رقابیه گسترش یا آرایشی به‌طرف نیروهای ما نداشت و خطوط پدافندی مستحکمی ایجاد نکرده بود.

رنجبر: چرا به‌سمت تنگهٔ ذلیجان و تنگهٔ رقابیه آرایش نداشت؟

علایی: دشمن به‌علت وضعیت زمین و نگاه کلاسیک به منطقه تصور نمی‌کرد ما ازسمت این دو تنگه عملیات کنیم. تصورش این بود که عمده‌قوایمان را از محور شوش وارد عمل می‌کنیم یا مثلاً از منطقهٔ علی گره‌زد که در آن سمت بود. میزان اهمیت‌دادن دشمن به پدافند مقابل نیروهای خودی متفاوت بود؛ به همین دلیل، در برخی محورها مانند شوش مواضع مستحکمی ایجاد کرده بود. ارتش عراق به‌علت تفکر کلاسیکش، در محورهایی که احتمال تک جبهه‌ای می‌داد، خطوط پدافندی مستحکمی ایجاد کرده بود.


حسین علایی

مطالعه و شناخت زمین، از اصول اساسی طرح‌ریزی عملیات در سازمان سپاه پاسداران

۱. تک جبهه‌ای (Frontal Attack)

بود. تأکید من بر روش طرح‌ریزی در سپاه به‌دلیل اتکای آن به نیروی پیاده است. سپاه پاسداران می‌بایست مانور جزءبه‌جزء خود را براساس توانایی و قدرت جسمانی نیروی پیاده‌اش طرح‌ریزی می‌کرد. این نیروی پیاده در هریک از عملیات‌های شبانهٔ خود نمی‌توانست بیش از ده کیلومتر در عمق، حرکت یا پیشروی کند. قدرت نیروی پیاده در همین حد بود و می‌بایست روی این توانایی حساب می‌شد.

وقتی گسترش و آرایش نیروهای ارتش عراق را در زمین منطقهٔ عملیاتی فتح‌المبین مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم عوارض زمین در برخی محورها به نفع نیروی پیاده است؛ مانند حرکت نیروهای خودی در ارتفاعات علی گره‌زد و تیشه‌کن. این ارتفاعات برای نیروی پیاده مناسب بود. در تنگهٔ رقابیه، ارتفاعات میشداغ و تنگهٔ ذلیجان نیز برای نیروی پیاده برتری ایجاد می‌کرد؛ البته با فرض نیروی پیادهٔ با انگیزه‌تر نسبت به نیروی دشمن، عوارض زمین این برتری را برای طراحی مانور در اختیار ما می‌گذاشت.

نحوهٔ آرایش ارتش عراق در این زمین نیز حائز اهمیت بود. اگر شما آرایش دشمن را در نقشه‌های آن روز نگاه کنید، می‌بینید که آرایش ارتش عراق مقابل نیروهای ما تقریباً به‌شکل نعل اسب بود. قاعدهٔ نعل اسب در سمت شوش بود و یک سر آن تا بالا به‌سمت محور عین‌خوش و دهلران و سر دیگر آن به‌سمت فکه می‌رفت. بنابراین، ترکیب آرایش ارتش عراق و عوارض زمین، به‌عنوان نقطه‌ضعف اساسی دشمن، دلیل طرح‌ریزی و انتخاب نوع مانوری بود که سرانجام به پیروزی در عملیات فتح‌المبین انجامید؛ البته این وضعیت سبب نشد که عملیات به‌راحتی انجام شود. باوجود همهٔ تدابیر به کار گرفته‌شده، در سه روز اول عملیات فتح‌المبین، نیروهای ما تقریباً موفقیتی کسب نکردند؛ ولی با نوع بهره‌برداری ما از زمین، که در طرح مانور پیش‌بینی شده بوده، همچنین اینکه ما از چند جهت به‌سمت ارتش عراق در این منطقه حمله کردیم، بالاخره طرح مانور جواب داد و عملیات به پیروزی رسید. بنابراین، در محور شوش، ابتدا موفقیتی کسب نشد[1]؛ ولی موفقیت محورها و فلش‌های دیگر[2] موفقیت عملیات را رقم زد.

ارتش عراق به‌علت تفکر کلاسیکش، در محورهایی که احتمال تک جبهه‌ای می‌داد، خطوط پدافندی مستحکمی ایجاد کرده بود.

در عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس، مؤلفه‌های عوارض زمین، آرایش ارتش عراق در آن زمین و طرح مانور (طرحی براساس مؤلفه‌های زمین، آرایش ارتش عراق و اتکا بر نیروی پیاده)، سبب شدند که ما از وضعیت زمین خیلی خوب استفاده کنیم. در عملیات بیت‌المقدس، زمین کاملاً

---

۱. در محور شوش، عملیات قرارگاه‌های فجر و نصر به‌علت تک جبهه‌ای، آمادگی و هشیاری دشمن، در مراحل اول با موفقیت همراه نبود.

۲. حرکت یگان‌های تحت‌امر قرارگاه قدس در محور عین‌خوش و یگان‌های تحت‌امر قرارگاه فتح در محور میشداغ و رقابیه

برضد ما بود. زمین این منطقهٔ عملیاتی به‌طور کامل دشت بود. از جنوب اهواز تا خرمشهر دشت بود و به‌علت طولانی‌بودن مسیر، برای نیروی پیاده مناسب نبود؛ اما مطالعهٔ دقیق روی زمین، فرماندهان را به این نتیجه رساند که تلاش اصلی با عبور از رودخانهٔ کارون، به‌سمت ایستگاه حسینیه[1] تعیین شود. درواقع، فهم فرماندهان و طراحان عملیات از زمین در انتخاب طرح مانور مناسب دخیل بود. فهم درست از وضعیت زمین در کنار نقاط ضعف و اشکالاتی که در نوع دفاع و آرایش پدافندی ارتش عراق وجود داشت، مهم‌ترین عامل موفقیت ما در عملیات بیت‌المقدس بود. تا قبل از عملیات بیت‌المقدس، ارتش عراق نتوانست اشکالات پدافندی خودش را برطرف کند. مهم‌ترین اشکالش این بود که با همان فهم کلاسیک، رودخانهٔ کارون را به‌عنوان عارضه‌ای طبیعی، مانعی در برابر نیروهای پیادهٔ ایران فرض کرده و منطقهٔ بین جادهٔ آسفالتهٔ اهواز – خرمشهر، از ایستگاه حسینیه تا رودخانهٔ کارون را با نیروهایی که تحت‌عنوان پردهٔ پوشش تلقی می‌شوند، پوشانده بود، نه با یگان‌های مانوری اصلی. دشمن چنین می‌پنداشت که در اینجا باید واحدهای گشت و شناسایی مستقر باشند و عمده‌قوا عقب باشد تا در زمان مقتضی، امکان هرگونه واکنشی فراهم شود.

رنجبر: پیشانی جنگی دشمن در منطقهٔ عملیاتی بیت‌المقدس، جنوب اهواز و کرخه‌کور بود.

علایی: در محور رودخانهٔ کارون، پیشانی جنگی نداشت. نیروی مانوری برای پدافند احتمالی هم مستقر نکرده بود و فقط با پرده‌ای پوششی، این محور را حفاظت می‌کرد. آرایش ارتش عراق براساس اصول کلاسیک مرسوم همهٔ ارتش‌ها شکل گرفته بود. دشمن این‌طور می‌پنداشت که عمده‌قوای ایران ازسمت اهواز و متکی بر جادهٔ اهواز – خرمشهر حرکت خواهند کرد. بر این اساس، سمت جادهٔ اهواز – خرمشهر و جنوب اهواز را به‌طور کامل پوشانده و استحکامات و موانع را به حداکثر رسانده بود. کانال زده و سیم‌خاردار و فوگاز گذاشته بود. میدان مین طراحی و اجرا کرده بود. لشکرهای ۵ و ۶ را، که ازجمله نیروهای سازمانی و مانوری‌اش بودند، در آنجا مستقر کرده بود. در خرمشهر هم آرایش دفاعی پیرامونی ایجاد کرده بود؛ یعنی صرف‌نظر از حمله از محور خرمشهر که ازسمت شرق کارون، ازطرف محور آبادان – خرمشهر و کمی بالاتر ممکن بود انجام شود، ارتش عراق این محدوده را درون مواضع خود مستحکم کرده و در جایی که ممکن بود نیروهای ما مواضع را درهم بشکنند و وارد شوند، آرایش پیرامونی برای حفظ شهر خرمشهر ایجاد کرده بود. ارتش عراق، عنوان طرح دفاعی خرمشهر را «پوستهٔ گردو» گذاشته بود؛ مغز گردویی که در پوسته‌ای سفت و محکم قرار دارد و رسیدن به مغز را غیرممکن می‌کند، مگر اینکه پوسته شکسته شود؛ پوسته هم به این سادگی شکسته نخواهد شد. چنین آرایشی برای خرمشهر گرفته بود. اما مطالعهٔ نیروهای خودی روی زمین منطقهٔ عملیاتی بیت‌المقدس و آگاهی از وضعیت آرایش نظامی دشمن سبب شد که نقاط ضعف و قوت زمین و توان نظامی ارتش عراق به‌خوبی شناسایی شود. بنابراین، در عملیات بیت‌المقدس، زمین به‌همراه عوارض مصنوعی آن و نوع آرایش پدافندی ارتش عراق عامل پیروزی ما شد.

---

۱. نقطه‌ای در جادهٔ اهواز – خرمشهر، واقع در ۳۳کیلومتری شمال خرمشهر

یکی از بزرگ‌ترین خطاهای تاکتیکی پدافند ارتش عراق این بود که عقبهٔ لشکرهای ۵ و ۶ را، که در مقابل اهواز آرایش گرفته بودند، جفیر قرار داده بود. عقبهٔ آنها از جادهٔ اهواز – خرمشهر افزون‌بر جاده‌های فرعی‌ای که داشت، از گره مواصلاتی جفیر عبور می‌کرد و به‌سمت مرز می‌رفت. ارتش عراق هیچ‌گاه تصور نمی‌کرد که این عقبه ممکن است از محور حسینیه و خود جادهٔ اهواز – خرمشهر تهدید و بسته شود؛ بنابراین، وقتی نیروهای ایرانی به پشت خاکریز جادهٔ آسفالتهٔ اهواز – خرمشهر رسیدند و در گام بعدی، به‌سمت مرز حرکت کردند، ارتش عراق قادر نبود دو لشکر اصلی خود را برای مقابله با نیروهای خودی به کار بگیرد و به همین دلیل، به آنها دستور عقب‌نشینی داد. با نفوذ نیروهای ایران به عمق منطقه در محور ایستگاه حسینیه، دو لشکر زرهی و مکانیزهٔ ۵ و ۶ ارتش عراق به عقب رفتند و برای مقابله با نیروهای ایرانی نتوانستند از توانشان استفاده کنند.

وقتی گسترش و آرایش نیروهای ارتش عراق را در زمین منطقه عملیاتی فتح‌المبین مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم عوارض زمین در برخی محورها به نفع نیروی پیاده است؛ مانند حرکت نیروهای خودی در ارتفاعات علی گره‌زد و تیشه‌کن. این ارتفاعات برای نیروی پیاده مناسب بود. در تنگهٔ رقابیه، ارتفاعات میشداغ و تنگهٔ ذلیجان نیز برای نیروی پیاده برتری ایجاد می‌کرد.

بنابراین، عوارض زمین و نحوهٔ آرایش ارتش عراق در این زمین (زمین منطقهٔ عملیاتی بیت‌المقدس) به‌علاوهٔ فهم درست ما، یعنی درک درست فرماندهان ایرانی از وضعیت زمین و نحوهٔ آرایش دشمن، سبب شدند مانوری طرح‌ریزی شود که با حمله به نقاط ضعف دشمن، به موفقیتی بزرگ تبدیل شود. حتی بعد از روز اول عملیات و در هفتهٔ اول، وقتی ارتش عراق از طرح مانور آگاه شده بود و تصمیم گرفت تغییراتی در آرایش پدافندی خود ایجاد کند، نتوانست نقاط ضعف خود را برطرف یا جبران کند و این، عامل شکستش شد.

مجید مختاری: نکته‌ای که آقای رضایی در بحث‌های مربوط به طرح مانور می‌گوید که محدودهٔ ایستگاه حسینیه قلب زمین منطقهٔ عملیاتی بود و اگر آنجا را به دست می‌آوردیم، موفق می‌شدیم، به همین برداشت از زمین و آرایش دشمن متکی است؟

علایی: بله، فهم زمین خیلی مهم است. یادم هست آن موقع، عکس‌های هوایی هم گرفته و به قرارگاه آورده شد. من هم در قرارگاه بودم. آنجا، دربارهٔ زمین و نحوهٔ آرایش دشمن بحث و گفته شد که اگر شما این زمین را فهم کنید، مهم‌ترین اثر را در طرح مانور دارد. خیلی از فرماندهان، به‌ویژه آقا محسن، این درک و فهم را داشتند.

رنجبر: منظور از فهم، شناخت زمین است؟

علایی: بله.

مختاری: شناخت زمین و دشمن.

علایی: اینکه این زمین با شما چه حرفی می‌زند. اصطلاحی در طرح‌ریزی عملیات نظامی داریم که می‌گوییم زمین، مانور را دیکته می‌کند؛ اما تا زمین را درست نفهمی و نشناسی و بر زمین مسلط نشوی، آن زمین به شما نمی‌گوید که چه طرح مانوری مناسب است. من گمان می‌کنم در عملیات

بیت‌المقدس، مهم‌ترین عامل پیروزی، فهمیدن زمین بود. وقتی زمین خوب درک شد و اهمیت ایستگاه حسینیه برای فرماندهان آشکار شد، فرماندهان اطمینان یافتند که با تصرف این هدف، در آرایش دفاعی قوای دشمن، هم به‌سمت اهواز و هم به‌سمت خرمشهر تزلزل اساسی ایجاد خواهد شد؛ بر همین اساس، قوای خودی روی این محور متمرکز شد. این، عامل پیروزی بود.

مختاری: یعنی کل جبههٔ دشمن دچار فروپاشی شد.

علایی: وقتی لشکرهای ۵ و ۶ حس کردند عقبه‌شان ناامن است، همه‌شان به هم ریختند.

رنجبر: آقای دکتر، نقاط ضعف و مشکلاتی که خط پدافندی دشمن در این دو منطقهٔ عملیاتی (عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس) داشت، به چه میزان از وضعیت زمین متأثر بود و چرا دشمن نتوانست این نقاط ضعف را برطرف کند؟

علایی: زمین، شیوهٔ دفاع را به ارتش عراق دیکته کرده بود و این، همانی بود که اجرا کرده بود؛ یعنی زمین به او دیکته کرده بود که باید محور اهواز – خرمشهر را محکم نگه دارد. براساس قواعد کلاسیک، زمین به او گفته بود که رودخانهٔ کارون مانعی طبیعی است و عمده‌قوای ایران نمی‌توانند به آن وارد شوند و از آن عبور کنند؛ نه‌اینکه کسی نتواند از آن عبور کند، عمده‌قوا نمی‌توانند عبور کنند؛ چون عبور عمده‌قوا از رودخانه مستلزم وجود پل است. نیروهای عبورکننده به پشتیبانی و تدارکات و عقبهٔ مطمئن نیاز دارند. ما از کارون به‌سمت ایستگاه حسینیه یا به‌طرف جادهٔ اهواز – خرمشهر، جاده نداشتیم و آنجا بیابان بود. تدارک و پشتیبانی یگان‌ها و نیروهای عمل‌کننده در چنین زمینی به جاده احتیاج دارد. آنجا جاده نبود. زمین به دشمن دیکته کرده بود که خرمشهر را ازسمت شرق و از محور آبادان محافظت کند و این محور را محکم و نفوذناپذیر نگه دارد. همهٔ این کارها را انجام داده بود؛ ولی آنچه که دشمن را به اشتباه انداخت این بود که دربارهٔ شیوه‌های رزم و نوع طرح‌ریزی ایران، که متکی‌بر نیروهای باانگیزهٔ داوطلب بود، به‌اندازهٔ کافی اطلاعات کسب نکرده و درک درستی از آنها نیافته بود. بعدازاینکه این مسئله را فهمید، ضعف‌هایش را به‌تدریج برطرف کرد و همان‌طور که دیدید، زمین منطقهٔ عملیات رمضان همان زمین بود، ما هم همان نیروها بودیم؛ ولی چون ضعف‌های زمین برطرف شده و دشمن تغییر کرده بود، ما دیگر پیروز میدان نبودیم.

رنجبر: آقای غلامپور، نظر شما چیست؟ به نظر شما زمین در پیروزی عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس چه نقشی داشت؟

احمد غلامپور: اگر اجازه دهید، اول به این نکته اشاره کنم که وقتی بحث زمین می‌شود، باید گفت زمین خودش مشخصاتی دارد؛ طول، عمق، عرض، عوارض و موانعی دارد. اینها درمجموع، عواملی هستند که در شکل‌گیری زمین تأثیر دارند. در همهٔ جنگ‌ها، زمین عاملی مهم است و هم برای دشمن و هم برای خودی اهمیت دارد؛ اما زمین به‌تنهایی نمی‌تواند عاملی تأثیرگذار و مؤثر در پیروزی یا شکست باشد؛ برای مثال، زمین در عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس، برای ما [سپاه پاسداران]، برادران ارتش و ارتش عراق فرقی نمی‌کرد و ثابت و مشخص بود.

رنجبر: یعنی پیکرهٔ طبیعی منطقهٔ نبرد یکسان بود؟

غلامپور: بله؛ یعنی وضعیت طبیعی و عوارض زمین برای ما و عراق یا هر نیروی دیگری تفاوتی

نداشت و زمین ثابت بود. زمین منطقهٔ عملیاتی فتح‌المبین و بیت‌المقدس برای ما و ارتش عراق یکسان بود؛ اما عوامل دیگری نیاز بود تا اثرگذاری زمین را چه درجهت مثبت و چه درجهت منفی تغییر دهند. براساس اسنادی که در دورهٔ جنگ دیدم، ارتش عراق وقتی به کشور ما حمله کرد، در خوزستان، به نقطه‌ای رسید که متوقف و زمین‌گیر شد. خرمشهر را به‌کندی و به‌تدریج تصرف کرد و از رودخانهٔ کارون گذشت؛ اما در محور سوسنگرد متوقف شد؛ پشت رودخانهٔ کرخه متوقف شد. ارتش عراق نتوانست به اهدافش در خوزستان برسد. عراقی‌ها در تحقق اهدافشان، که در طرح‌ریزی عملیاتی شامل بخش عمده‌ای از خاک خوزستان بود، موفق نبودند و زمین‌گیر شدند. در این وضعیت، فرماندهان ارتش عراق سه پیشنهاد به صدام دادند؛ پیشنهاد اول این بود که وضعیت فعلی مناسب نیست، به آنها اجازه داده شود برگردند تا پس از تجدیدقوا، دوباره حمله و با قدرت و قوت بیشتر، اهداف مدنظر را تصرف کنند. در پیشنهاد دوم گفته شد موقعیتی فراهم شود که بتوانند جنگ را ادامه دهند و راه را باز کنند؛ چون ماندن در این وضعیت خیلی مطلوب نیست. پیشنهاد سوم که ازنظر فرماندهان ارتش عراق بدترین پیشنهاد محسوب می‌شد این بود که در همین وضع موجود بمانند و پدافند کنند. صدام بدترین پیشنهاد را پذیرفت؛ یعنی نه حاضر شد نیروها برگردند و نه حاضر شد با تجدیدقوا حمله را ادامه دهند و در عمق خوزستان پیشروی کنند. صدام از فرماندهان ارتش خواست که وضعیت موجود را حفظ کنند؛ تصمیمی برای ماندن در وضعیت پدافندی که ازنظر نظامی مطلوب نبود. ارتش عراق در زمین خوزستان آمده و اگرچه بخشی از خرمشهر را تصرف کرده بود، در تصرف آبادان ناموفق بود و در شرق رودخانهٔ کارون در سرپلی شکننده گیر کرده بود. آنها حتی نتوانسته بودند بخش شرقی خرمشهر را اشغال کنند. ارتش عراق از رودخانهٔ کارون عبور کرده و زائدهٔ بزرگی ایجاد کرده بود که نه جناح چپش تأمین داشت و نه جناح راستش. از روبه‌رو هم مواضع مناسبی نداشت. در چنین وضعیت بسیار خطرناکی متوقف شد و پدافند کرد. در محور سوسنگرد نیز وضعیتی مشابه داشت. در محور شوش و دزفول هم پشت رودخانهٔ کرخه متوقف شده بود. درواقع، فرماندهان ارتش بعث عراق آگاه بودند که حملهٔ آنها به سرزمین‌های خوزستان ناقص انجام شده و در وضعیت ناخواسته و نامطلوبی متوقف شده‌اند. دلیل اصلی آن‌هم تناسب‌نداشتن اهداف و توان ارتش عراق با زمین خوزستان بود.

اصطلاحی در طرح‌ریزی عملیات نظامی داریم که می‌گوییم زمین، مانور را دیکته می‌کند؛ اما تا زمین را درست نفهمی و نشناسی و بر زمین مسلط نشوی، آن زمین به شما نمی‌گوید که چه طرح مانوری مناسب است. من گمان می‌کنم در عملیات بیت‌المقدس، مهم‌ترین عامل پیروزی، فهمیدن زمین بود.

همان‌طور که می‌دانید، ارتش ایران در سال اول جنگ، چهار عملیات در مناطق عملیاتی ثامن‌الائمه(ع)، فتح‌المبین و بیت‌المقدس انجام داد و در هر چهار عملیات هم شکست خورد؛ ولی وقتی سپاه پاسداران وارد شد، با همراهی ارتش در همان چهار زمین با همان ویژگی‌ها، چهار عملیات موفق اجرا شد. تفاوت این دو سلسله‌عملیات در چیست؟ زمین همان زمین بود و دشمن هم همان دشمن که در سال اول جنگ مقابل ارتش ایران بود. چه اتفاقی افتاد که زمین به نفع ما

تغییر کرد؟ دو نگاه متفاوت به زمین مهم‌ترین عامل در تغییر نقش زمین است. نگاه به زمین خیلی مهم است. نگاه ارتش ایران به زمین نگاهی کاملاً کلاسیک با چهارچوب‌های تعریف‌شده بود که در منطق نظامی ارتش وجود داشت؛ اما نگاه فرماندهان سپاه پاسداران به زمین و فهمشان از آن فرق می‌کرد؛ در سازمان سپاه با راه‌اندازی واحد اطلاعات‌عملیات (اطلاعات نظامی) که نیروهایی باهوش، شجاع و فهمیده داشت، فرماندهان کوشیدند از زمین به فهم و درک جدیدی برسد. ما با زمین حرف می‌زدیم، با زمین رفیق می‌شدیم، با زمین ارتباط برقرار می‌کردیم.

بنابراین، موضوع زمین به‌تنهایی عامل پیروزی یا شکست در عملیات‌ها نیست و عوامل دیگری را باید با زمین ترکیب کنیم و در کنار هم بگذاریم تا بتوانیم علل پیروزی و شکست عملیات‌ها را به‌خوبی تحلیل کنیم.

رنجبر: اجازه دهید سؤال را به‌شکل عملیاتی طرح کنم: در عملیات فتح‌المبین، چهار فلش اصلی و چهار قرارگاه عملیاتی داشتیم. یک فلش قرارگاه قدس بود که از ارتفاعات تیشه‌کن به‌سمت عین‌خوش سرازیر شد. یک فلش نیز در جنوب منطقه بود که از کوه‌های میشداغ و تنگهٔ ذلیجان عبور کرد. این دو فلش به پهلوی (جناح) دشمن زدند. دو فلش هم در محدودهٔ شمال و جنوب پل نادری عملیات کردند. در مراحل اول، دو فلش پل نادری به‌علت رویارویی با پیشانی جنگی دشمن خیلی موفق نبودند و دو فلش دیگر که به پهلوی دشمن زدند در موفقیت عملیات تأثیر بیشتری داشتند. سؤال این است که ترکیب زمین، به چه میزان در ایجاد فرصت برای ما و استفاده از نقطه‌ضعف و زدن به پهلوی دشمن در کسب موفقیت عملیات موثر بود؟

غلامپور: در طرح‌ریزی عملیات فتح‌المبین، یک فلش از تیشه‌کن تعیین شد که بیاید به پهلوی دشمن در عین‌خوش بزند. این مانور با توجه به تجربه‌ای که در عملیات طریق‌القدس کسب کرده بودیم، طرح‌ریزی شد. در این عملیات هم با استفاده از آن تجربه، با یکی از فلش‌ها به پهلوی دشمن زدیم. دو فلش وسط هم (در محدودهٔ پل نادری) تقریباً از قبل برای ما مسجل بود که شاید خیلی موفق نباشند؛ چون تک این دو قرارگاه، جبهه‌ای بود و پیش‌بینی شده بود که ممکن است به مشکل بربخورد. بنابراین، به نظر من، اینجا آن نقطه‌ای است که یک عامل مهم دیگر زمین را مؤثر کرد. ابتدا میشداغ و ذلیجان جزء برنامه و طرح ما نبود. آقای محسن رضایی یک روز تصمیم گرفت به آنجا برود تا نگاهی به زمین بیندازد و اوضاع را بررسی کند. در این شناسایی به نتیجه رسید که خوب است این محور را هم فعال کنند؛ یعنی هنوز آنجا یک فلش یا محور عملیاتی محسوب نمی‌شد. ابتدا از واحد مهندسی جهاد خواست که بیاید تنگهٔ (ذلیجان) را به‌اندازهٔ عبور یک گردان زرهی باز کند که ما بتوانیم چند دستگاه تانک عبور دهیم. این فکر به ذهن ایشان خطور کرد و زمینی را


احمد غلامپور

که اصلاً در محدودهٔ طرح‌ریزی ما نبود و فرماندهان دیگر هم به آن فکر نمی‌کردند وارد چرخهٔ مانور کرد. تنها کسی که به محور حساس شد و با هلیکوپتر رفت و تنگه را بررسی کرد، محسن رضایی بود. اگر خاطرتان باشد، در عملیات فتح‌المبین، این دو فلش (فلش‌های عملیاتی قرارگاه‌های قدس و فتح) هم‌زمان عمل نکردند؛ اول قرارگاه قدس آمد که با مشکلاتی روبه‌رو شد. بعداً آن را توضیح می‌دهم. قرارگاه دیگر هم فتح بود که با تأخیر آمد؛ چون برای قرارگاه قدس مشکل پیش آمده بود. ما این تک احاطه‌ای را از قبل، به‌عنوان تاکتیک و با نگاه کلاسیک نظامی طرح‌ریزی نکرده بودیم. همان‌طور که می‌دانید، در مرحلهٔ اول عملیات فتح‌المبین موفق نبودیم و عملیات در حال شکست و توقف بود؛ چون دو قرارگاه نصر و فجر متوقف شده بودند، قرارگاه قدس هم که حرکتی کرده بود، با تیپ۱۴ امام حسین(ع) و تیپ۴۱ ثارالله در عین‌خوش گیر کرده بود. تنها یگانی که موفق شده و توانسته بود نقطه‌قوتی در مرحلهٔ اول باشد، تیپ۱۴ امام حسین(ع) بود که جادهٔ عین‌خوش و پادگان را گرفته بود. درواقع، دو مسیر یا جادهٔ اصلی در عقبهٔ دشمن وجود داشت: یکی، جاده‌ای که ازسمت اندیمشک و ازطریق عین‌خوش به‌سمت دهلران می‌رفت و دیگری، جاده‌ای که از شوش به‌سمت فکه امتداد می‌یافت. نیروهای تیپ امام حسین(ع) موفق شده بودند یکی از این محورها را، که عقبهٔ دشمن محسوب می‌شد، ببندند؛ اما در بستن جادهٔ دوم، ما موفق نبودیم. دشمن هم بدون احساس خطر جدی، همچنان مقاومت می‌کرد. تنگهٔ ذلیجان در ارتفاعات میشداغ هم هنوز باز نشده بود؛ به همین دلیل، فرماندهی تصمیم گرفت که به تیپ۱۴ دستور عقب‌نشینی بدهد. قرارگرفتن تیپ۱۴ امام حسین(ع) در محاصرهٔ دشمن و احتمال وقوع فاجعه‌ای دردناک، نگرانی زیادی برای فرماندهی ایجاد کرده بود. آقا محسن زیر سِرُم بود، سرهنگ صیاد شیرازی با بیسیم به حسین خرازی، فرمانده تیپ امام حسین(ع)، اصرار کرد که عقب بیاید؛ ولی حسین نپذیرفت. اینکه می‌گویم عوامل دیگری دخالت دارد که وضعیت زمین را تغییر می‌دهد، مصداقش اینجاست. حسین نپذیرفت و گفت ما اینجا پدافندی دایره‌ای دورتادور خودمان درست می‌کنیم و همین‌جا می‌مانیم، شما فکر دیگری کنید. اینجا بود که محور ذلیجان حرکت کرد. احمد کاظمی [فرمانده تیپ۸ نجف اشرف] و مرتضی قربانی [فرمانده تیپ۲۵ کربلا] همراه با تعدادی تانک در محور میشداغ به دشمن زدند. نیروهای عراقی به‌محض اینکه جادهٔ دوم عقبهٔ خود را در تهدید بسته‌شدن دیدند، به یک‌باره فروریختند.

ارتش ایران در سال اول جنگ، چهار عملیات در مناطق عملیاتی ثامن‌الائمه(ع)، فتح‌المبین و بیت‌المقدس انجام داد و در هر چهار عملیات هم شکست خورد؛ ولی وقتی سپاه پاسداران وارد شد، با همراهی ارتش در همان چهار زمین با همان ویژگی‌ها، چهار عملیات موفق اجرا شد. تفاوت این دو سلسله‌عملیات در چیست؟ زمین همان زمین بود و دشمن هم همان دشمن که در سال اول جنگ مقابل ارتش ایران بود. چه اتفاقی افتاد که زمین به نفع ما تغییر کرد؟ دو نگاه متفاوت به زمین مهم‌ترین عامل در تغییر نقش زمین است.

بنابراین، عوامل دیگری وجود دارند که زمین را در عملیات مؤثر می‌کنند و زمین بدون آن عوامل نقشی ندارد. زمین ثابت است، زمین جان ندارد که شکلش را عوض کند. خلاقیت‌ها، نوع نگاه، ذهن فرماندهان در نقش‌پذیری زمین بسیار مؤثر است. همین اتفاق در عملیات بیت‌المقدس هم افتاد. چرا آقا محسن یک‌دفعه روی ایستگاه حسینیه دست می‌گذارد؟ چرا روی عبور از کارون دست می‌گذارد؟ این نگاه خیلی مؤثر است که شما زمین را چگونه ببینید. شکل استقرار دشمن روی زمین و نحوهٔ آرایش و پدافندش وضعیتی ایجاد می‌کند که شما می‌توانید از آن بهره بگیرید. فهم و درک زمین برای فرمانده بسیار مهم است. این فهم و درک در دو عملیات فتح‌المبین و بیت‌المقدس برای فرماندهان سپاه ایجاد شد.

مختاری: به تعبیر شما، زمین یک متغیر وابسته است، خودی و دشمن هم دو متغیر تأثیرگذار مستقیم هستند؛ یعنی این دشمن و خودی هستند که می‌آیند به زمین مفهومی می‌دهند که از آن بهره‌برداری شود.

غلامپور: تأکید می‌کنم اشخاص، افراد و فرماندهان فهم و درک متفاوتی از زمین داشتند؛ مثلاً انتخاب زمین هور چگونه بود؟ آیا کسی به ذهنش می‌رسید که هور می‌تواند یک زمین عملیاتی باشد؟ ولی یک نفر پیدا شد که گفت، می‌شود.

رنجبر: در عملیات بیت‌المقدس، پیشانی جنگی ارتش عراق در جنوب اهواز و کرخه‌کور شکل گرفته بود. ارتش عراق در این منطقهٔ عملیاتی، پهلوی راست خود را به رودخانهٔ کارون داده و در امتداد این رودخانه، به ساحل نچسبیده بود. وضعیت جغرافیایی رودخانهٔ کارون، امکان چسبیدن به ساحل را نمی‌داد. رودخانهٔ کارون پیچ‌های متعدد و متوالی داشت. اگر دشمن تصمیم می‌گرفت ساحل آن را به‌طور کامل و مؤثر پوشش دهد، می‌بایست چند لشکر خود را در ساحل رودخانه مستقر می‌کرد. زمین، دشمن را با محدودیت‌هایی مواجه کرده بود. فرماندهان ما هم محدودیت‌های دشمن را درک کرده بودند؛ به همین دلیل، تلاش اصلی عملیات در محور کارون شکل گرفت. سؤال این است که آیا شما برای موفقیت در عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس، صرف‌نظر از عوامل دیگر، برای عامل زمین به‌عنوان منطقهٔ نبرد امتیازی قائلید؟


مجید مختاری

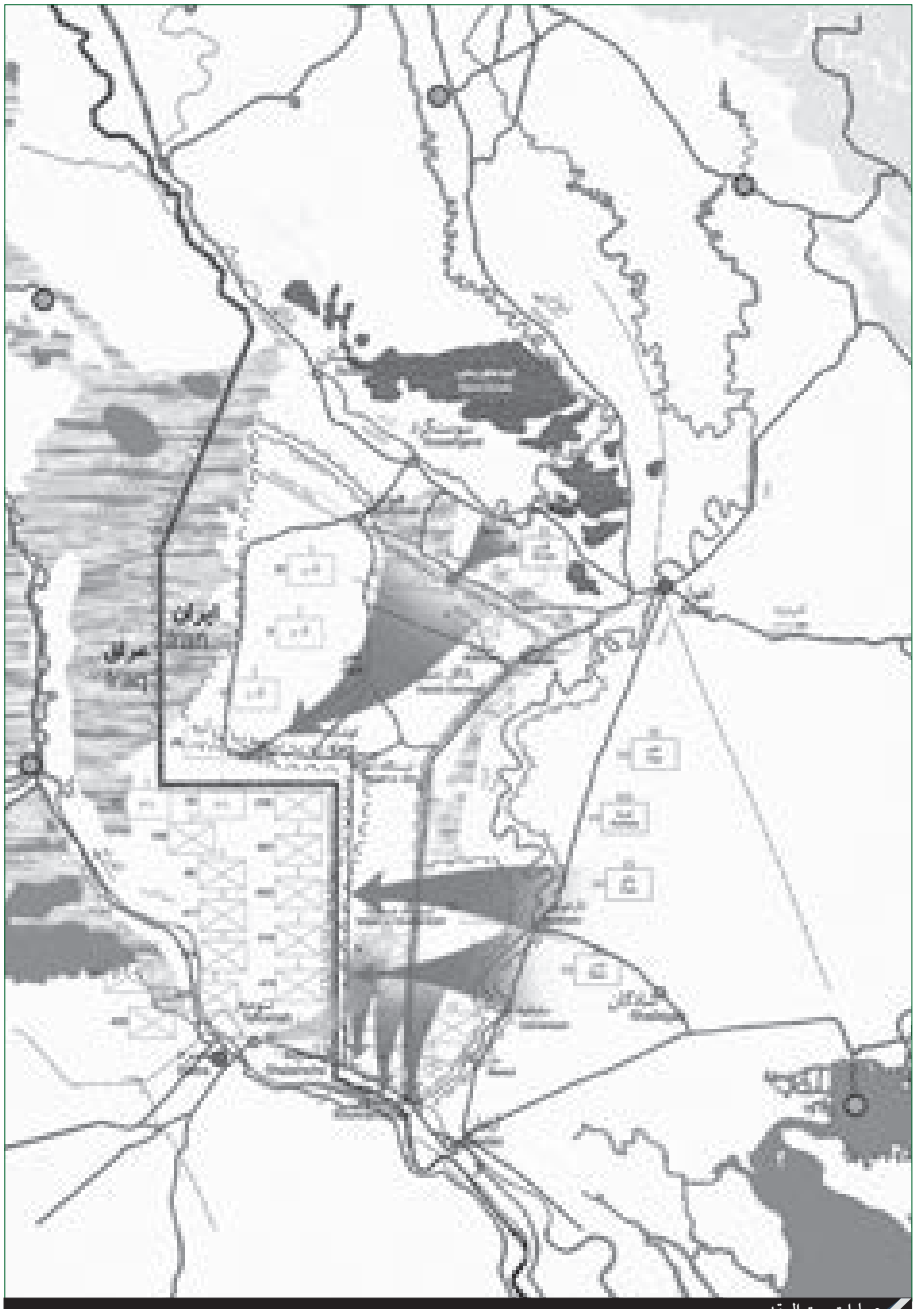
غلامپور: حتماً امتیاز قائلیم. ما در مبحث برتری و موازنهٔ قوا سه عامل را همیشه بررسی می‌کنیم: عامل فیزیکی، عامل غیرفیزیکی و عامل برتری‌ساز؛ برای مثال، نیروهای پیادهٔ بسیجی ما با ویژگی‌هایی که داشتند، به‌طور ذاتی از یک سرباز عراقی برتر بودند. این به آن معنی نیست که تجهیزات نیروی بسیجی از سرباز عراقی بیشتر بود؛ این برتری بیشتر برتری روحی و روانی و شجاعت و دلیری بود. در طول جنگ، همواره تجهیزات نظامی

سرباز عراقی دهبرابر نیروی بسیجی بود؛ باوجوداین، نیروی بسیجی می‌توانست بر سرباز عراقی غلبه کند؛ چون عوامل برتری‌ساز در وجود این نیروی بسیجی وجود داشت که در نیروی عراقی نبود. بهره‌برداری از زمین نیز چنین وضعیتی داشت. تأثیر زمین به میزان درک فرماندهان از آن بستگی داشت. خلاقیت فرمانده و ارتباطی که با آن زمین برقرار می‌کرد، بسیار مؤثر بود. به نظر من، حماقت دشمن هم عامل دیگری بود که در شکل‌گیری تأثیر زمین به‌عنوان عامل برتری‌ساز در موفقیت ما بسیار مؤثر بود. دشمن وقتی در ابتدای جنگ آمد و از رودخانهٔ کارون عبور کرد، با اجرای عملیات ثامن‌الائمه(ع) متوجه اشتباهات فاحش تاکتیکی خود شد، یا وقتی ما عملیات‌های طریق‌القدس و فتح‌المبین را انجام دادیم، قاعدتاً دشمن می‌بایست اولین کاری که می‌کرد این بود که می‌آمد در منطقهٔ عملیاتی بیت‌المقدس به رودخانهٔ کارون می‌چسبید. این، اشتباهات آشکاری بود که از دشمن دیدیم.

عوامل دیگری وجود دارند که زمین را در عملیات مؤثر می‌کنند و زمین بدون آن عوامل نقشی ندارد. زمین ثابت است، زمین جان ندارد که شکلش را عوض کند. خلاقیت‌ها، نوع نگاه، ذهن فرماندهان در نقش‌پذیری زمین بسیار مؤثر است.

رنجبر: یعنی تجربهٔ دشمن در عملیات‌های طریق‌القدس و فتح‌المبین ایجاب می‌کرد که بیاید در منطقهٔ عملیاتی بیت‌المقدس به رودخانهٔ کارون بچسبد، که البته دراین‌صورت، با توجه به شکل و طول رودخانهٔ کارون می‌بایست چند لشکر را به این کار اختصاص می‌داد. همین نکته منظور است که موقعیت زمین، وضعیت خاصی را به دشمن دیکته می‌کرد، که ما از آن به نفع خودمان بهره‌برداری کردیم.

غلامپور: بله. چرا در عملیات فتح‌المبین، قرارگاه فجر نتوانست هیچ حرکتی انجام دهد؟ چون دشمن پشت کرخه مستقر بود و مواضع پدافندی داشت. در این محور، دشمن از زمین نسبتاً خوب استفاده کرده بود. در عملیات بیت‌المقدس هم همین‌طور. چرا قرارگاه قدس نتوانست پیشروی کند؟ چون دشمن به‌خوبی از مواضع پدافندی برخوردار و کاملاً هشیار بود. بخشی از منطقه را با آب‌گرفتگی و بخشی دیگر را با انبوه موانع و میادین مین پوشش داده بود. دشمن اگر می‌آمد پشت رودخانهٔ کارون مستقر می‌شد، معلوم نبود که عملیات بیت‌المقدس موفق شود. یکی از دلایلی که آقای محسن رضایی به‌عنوان فرمانده عملیات، به سرعت‌عمل در آمادگی و اجرای عملیات تأکید می‌کرد، همین موضوع بود. این نگرانی وجود داشت که دشمن بیاید و به کارون بچسبد. فاصلهٔ زمانی اندک بین عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس بی‌نظیر بود. نوعی مسابقه بین ما و دشمن در استفاده از زمین وجود داشت. آقا محسن این را فهمیده بود و به‌طور دائم فشار می‌آورد و می‌گفت زودتر عمل کنید. نگرانی او این بود که دشمن بیاید و به کارون بچسبد. اگر دشمن به کارون می‌چسبید، کار ما سخت می‌شد و این تدبیر که در عملیات بیت‌المقدس به کار بردیم (عبور از رودخانه و رسیدن به ایستگاه حسینیه)، کارایی خود را از دست می‌داد.



عملیات بیت المقدس

بنابراین، فهم دشمن از زمین یا فهم و نگاه خودی دربارهٔ زمین بسیار مهم و تأثیرگذار بود. سازمان رزم ارتش عراق متناسب با وسعت زمین انتخاب‌شده در خوزستان نبود. در ابتدای جنگ، لشکر۵ از محور اهواز و لشکر۹ از محور سوسنگرد حرکت کرد. شکاف بزرگی بین لشکرهای ۹ و ۵ وجود داشت؛ به همین علت، لشکر۶ را اضافه کرد. تناسب‌نداشتن توان رزم دشمن با زمین، فهم نادرست فرماندهان ارتش عراق از زمین، در کنار هوشمندی فرماندهان خودی در درک زمین، سبب شد که ما در عملیات‌های چهارگانهٔ دورهٔ آزادسازی موفق باشیم.

رنجبر: همان‌طور که فرمودید، دشمن، هم در عملیات فتح‌المبین و هم در عملیات بیت‌المقدس ازنظر پدافندی، نقاط ضعف جدی داشت. در منطقهٔ عملیاتی فتح‌المبین، وقتی دشمن در ابتدای جنگ حمله کرد و خود را به رودخانهٔ کرخه رساند، جناح راست خودش را ازیک‌سو به تپه‌های رملی شمال سوسنگرد داد و به تصور عبورناپذیربودن تپه‌های رملی، آن را رها کرد. ازسوی‌دیگر، جناح چپ خود را با این استدلال به ارتفاعات تیشه‌کن داد که عبور از این ارتفاعات غیرممکن است. حداکثر برآورد احتمالی او عبور درحد یک گردان بود که اهمیت نداشت. در عملیات بیت‌المقدس (در جنوب اهواز) هم همین‌طور بود. آمد جناح راستش را به رودخانهٔ کارون و جناح چپش را به هور داد و پیشانی جنگی خود را در جنوب اهواز شکل داد. شما در این روند، برای عامل زمین در ایجاد محدودیت‌های پدافندی برای دشمن به چه میزان نقش قائلید؟

غلامپور: نوع نگاه به زمین و برداشت از زمین خیلی مهم است. من یک روز از آقای معین‌وزیری [رئیس وقت رکن۲ ستاد نیروی زمینی ارتش] پرسیدم که در منطق نظامی شما هور چه تعریفی دارد؟ به‌هرحال، هور هم یک زمین است. ایشان گفت: «هور مانعی بزرگ و عبورناپذیر است.» از دید کلاسیک آنان، هور عبورناپذیر بود.

رنجبر: اصلاً نگاهش نمی‌کردند!

غلامپور: اصلاً به آن توجه نداشتند؛ چنان‌که دشمن با نگاه کلاسیک، رودخانهٔ کارون را مانعی می‌دانست و برهمین‌اساس، تصور نمی‌کرد که عمده‌قوای ایران بخواهند یا بتواند از آن عبور کنند. یا زمین رملی در منطقهٔ عملیاتی طریق‌القدس را مانع می‌پنداشت. تصور نمی‌کرد که ما بتوانیم از زمین رملی شمال سوسنگر و بُستان عبور کنیم. وقتی ما در عملیات طریق‌القدس، از زمینی عبور کردیم که در منطق نظامی و کلاسیک دشمن عبورناپذیر بود و هیچ توجهی به آن نداشت و برای اتخاذ موضع یا استقرار نیرو هیچ‌گونه برنامه‌ریزی‌ای انجام نداده بود، ما توانستیم موفق باشیم. اینکه عرض کردم عوامل دیگری باید وجود داشته باشد تا عامل زمین را مؤثر کند، همین است. آقای محسن رضایی معتقد بود که نیرو و ظرفیت در اختیارش، این توانایی را دارند که زمین‌هایی که در تعریف نظامی و کلاسیک (زمین‌هایی شبیه هور، ماسه‌های رملی، رودخانهٔ کارون و حتی رودخانهٔ اروند) مانع تلقی می‌شوند، به زمین‌هایی تبدیل کنند که قابلیت استفاده را دارند. من این را به آقای معین‌وزیری گفتم و پرسیدم: «اگه ما از همین هور رد شدیم چی؟» گفت: «دیگه مانع نیست.» من گفتم: «بنابراین، در منطق نظامی شما مانعه، اگه ما این قابلیت رو داشته باشیم و از آن عبور کنیم، دیگه مانع نیست؟» گفت: «نه مانع نیست.»

بنابراین، براساس این نوع نگاه به زمین و تعریفی که آن فرد یا فرمانده نظامی آموزش‌دیده از زمین دارد، زمین‌هایی مانند تپه‌های رملی و رودخانه مانع به حساب می‌آیند. وقتی ارتش عراق در ابتدای جنگ به ما حمله کرد، دقیقاً از معابر تعریف‌شدهٔ نظامی و کلاسیک، یعنی از شلمچه، کوشک، چزابه و فکه آمد. همهٔ این محورها، معبرهای کلاسیک بودند.

رنجبر: از معبرهایی آمد که در جغرافیای نظامی تعریف دارند.

غلامپور: بله، ازنظر جغرافیای نظامی تعریف دارند. اما فرماندهان سپاه پاسداران تعریف و نگاه دیگری به زمین داشتند. تعریف ما از زمین با تعریف آنها متفاوت بود. درک، نگاه و برداشت ما از عامل زمین با آنها متفاوت بود؛ چون ما این قابلیت و توانمندی را در نیروهای خودمان می‌دیدیم که از زمین‌هایی که در منطق نظامی و کلاسیک مانع بودند، به نفع خودمان بهره‌برداری و آنها را به نقطهٔ قوت تبدیل کنیم.

رنجبر: آقای غلامپور، در میان کارشناسان نظامی دیدگاهی وجود دارد مبنی‌براینکه در عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس، دشمن در تاکتیک غافلگیر شده است. به نظر شما، زمین به‌عنوان منطقه نبرد، چرا و چگونه در این غافلگیری نقش داشته است؟

غلامپور: غافلگیری واژه‌ای است که دربرگیرندهٔ سه مؤلفهٔ زمین، زمان و تاکتیک است. به نظر من، در عملیات فتح‌المبین، دشمن ازنظر زمین، به معنی جایی که ما قصد داریم عملیات انجام دهیم و همچنین ازنظر زمان عملیات، تقریباً غافلگیر نشد. در عملیات فتح‌المبین، دشمن کاملاً متوجه شده بود که ما می‌خواهیم در آنجا عملیات کنیم. حتی قبل از عملیات، با هدف بازدارندگی، به چزابه حمله کرد و فشار سنگینی به سازمان رزم ما که برای عملیات فتح‌المبین آماده می‌شدیم، وارد آورد؛ بنابراین، تنها چیزی که دشمن را غافلگیر کرد، انتخاب محورهایی بود که در گمان و آموزه‌های کلاسیک دشمن نمی‌گنجید. ما از زمین و محورهایی عملیات کردیم که دشمن آن را معبر عملیاتی و عبورپذیر برای واحدهای نظامی نمی‌دانست؛ یکی تنگهٔ ذلیجان بود که دشمن به آن توجه نداشت و احتمال نمی‌داد از آن محور امکان اجرای عملیات وجود داشته باشد و یگان‌های رزمی و زرهی بتوانند از آنجا عبور کنند، دیگری، ارتفاعات تیشه‌کن بود که آنجا را معبری عملیاتی تلقی نمی‌کرد؛ بااینکه در عملیات طریق‌القدس هم عبور نیروهای ایرانی از منطقه‌ای رملی را تجربه کرده بود. باور من این است که اگر دشمن قابلیت‌های نیروهای ایرانی را فهمیده بود و احتمال می‌داد که ممکن است از زمین‌هایی که در تفکر کلاسیک، مانع به حساب می‌آیند، عبور کنند، موضع پدافندی ایجاد می‌کرد و نیروی لازم را در این محورها آرایش می‌داد و می‌توانست وضعیت را تغییر دهد.

رنجبر: پس شما قبول دارید که این غافلگیری تاکتیکی به‌سبب بهره‌برداری ما از وضعیت زمین بود.

غلامپور: بله؛ اصلاً زمین عاملی شد که ما آن تاکتیک را پیاده کنیم.

رنجبر: پس زمین عاملی مؤثر در غافلگیری تاکتیکی دشمن بود.

غلامپور: بله؛ شناخت از زمین و نگاه واقع‌بینانهٔ ما به زمین، برخلاف نگاه کلاسیک و نیز با توجه به قابلیت‌های نیروهای خودی، دو عاملی بود که سبب شد تاکتیکمان را به‌گونه‌ای انتخاب کنیم که بتوانیم تک احاطه‌ای علیه دشمن انجام دهیم و غافلگیرش کنیم.

رنجبر: یعنی نگاه ما به زمین و توان ما در استفاده از زمین به‌عنوان عاملی برتری‌ساز نقش مهمی در موفقیت ما داشت.

غلامپور: بله؛ اگر زمین این قابلیت را نداشت، ما نمی‌توانستیم تاکتیکمان را اجرا کنیم.

رنجبر: این موضوع در عملیات بیت‌المقدس هم وجود داشت؟

غلامپور: بله؛ در خیلی جاهای دیگر، حتی در عملیات خیبر هم زمین نقش مهمی ایفا کرد. در عملیات خیبر، از قابلیت‌های هور استفاده شد که هم پوشش خوبی داشت و هم دشمن هیچ توجهی به آن نمی‌کرد و در آنجا خط پدافندی نداشت. به‌هرحال، زمین مهم‌ترین عامل در به‌کارگیری و پیاده‌سازی تاکتیک‌های غافلگیرانه است.

رنجبر: خواهش می‌کنم امیر مفید هم وارد بحث شود. مطمئناً زمین یکی از عناصر تعیین‌کننده در برقراری یا برهم‌زنندهٔ موازنهٔ قدرت است؛ به‌خصوص در نبردهای زمینی. به نظر شما، زمین به‌عنوان منطقهٔ نبرد چگونه در عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس به برتری نیروهای خودی کمک کرد و سبب شد بر ارتش عراق پیروز شوند؟

غلامپور: آقای محسن رضایی معتقد بود که نیرو و ظرفیت در اختیارش، این توانایی را دارند که زمین‌هایی که در تعریف نظامی و کلاسیک (زمین‌هایی شبیه هور، ماسه‌های رملی، رودخانهٔ کارون و حتی رودخانهٔ اروند) مانع تلقی می‌شوند، به زمین‌هایی تبدیل کنند که قابلیت استفاده را دارند.

عبدالحسین مفید: هر فرمانده یا افسر ستادی وظیفه دارد که زمین منطقهٔ خودش را بشناسد. نگاه فرماندهان یا افسران ممکن است باهم متفاوت باشد؛ همان‌طور که نگاه یک معمار، بنّا، مهندس یا حتی فردی معمولی به زمین و ساختمان متفاوت است. ما معمولاً در همهٔ رده‌ها، از جنبه‌های تاکتیکی زمین را ارزیابی می‌کنیم. درواقع، به بررسی جنبه‌های تاکتیکی و همین‌طور اثر جَو بر زمین می‌پردازیم. این بررسی از وظایف اصلی افسر اطلاعات است که در رده‌های پایین در رکن دوم و در رده‌های بالا در ادارهٔ دوم انجام می‌شود. اولین وظیفهٔ افسر اطلاعات، ارزیابی زمین از نگاه نظامی است.

در بررسی‌های تاکتیکی زمین، به پنج عامل توجه می‌شود؛ اول، عوارض حساس زمین است. عوارض حساس، عوارضی طبیعی یا مصنوعی هستند که در اختیار هریک از طرفین (دشمن یا خودی) قرار دارند و به هریک امتیازاتی می‌دهند. معمولاً حساس‌ترین عارضه به‌عنوان هدف انتخاب می‌شود؛ بنابراین، افسر اطلاعات، اول، به‌دنبال نقاط حساس زمین می‌گردد و با امتیازدهی، آنها را دسته‌بندی می‌کند. بررسی عوارض حساس براساس مأموریت تعریف‌شده انجام می‌شود تا تلاش‌ها به‌سمت ضروریات هدایت شود و پراکنده‌کاری نشود یا تلاش‌ها پراکنده نباشد. اگر تصمیم گرفتیم آفند و حمله کنیم، از منطقه‌ای که هستیم (خط عزیمت یا منطقهٔ تجمع)، تا روی هدف را نگاه می‌کنیم تا ببینیم در مسیرمان چه عوارض حساسی وجود دارد.

عامل دوم، موانع است. هر عاملی که در مسیر رسیدن به هدف، ما را متوقف یا حرکتمان را کُند یا منحرف کند، مانع نامیده می‌شود. این موانع ممکن است طبیعی باشند یا مصنوعی. بعضی از این موانع اگر در مجاور یا در جناح ما باشند، ممکن است امتیازاتی برایمان داشته باشند؛ برای مثال، در

عملیات فتح‌المبین که می‌خواستیم از رودخانهٔ کرخه به‌سمت عین‌خوش برویم، وجود ارتفاعات بالای (شمال) منطقه، ازجمله تپه‌چشمه، تپه سپتون و تپهٔ بِلّتا امتیازی برای ما بود. درست است که اگر از آن‌طرف کسی بیاید، برایش مانع است، ولی من که می‌خواهم از این‌طرف بروم، این جناحم، من را تأمین می‌کند.

عامل سوم بعد از موانع یا مانع، میدان دید و تیر است. در حمله، از خط عزیمت تا روی هدف، و در دفاع، از مواضعی که دفاع می‌کنیم تا مسافتی که معمولاً بستگی به دشمن دارد، عمقی متفاوت دارند؛ برای مثال، عمق منطقه‌ای که گردانی می‌خواهد جلوی خودش را ببیند و کنترل کند، سه چهار کیلومتر است. عمق منطقهٔ لشکر، شش تا ده کیلومتر و عمق منطقهٔ سپاه بیشتر است و به منطقهٔ مسئولیت و مورد علاقهٔ فرمانده آن رده بستگی دارد؛ به همین دلیل، مساحت میدان دید و تیر متفاوت است و به نگاه فرمانده وابسته است.

بنابراین، برای حمله، به عوامل مؤثر در میدان دید و تیر زمین توجه می‌شود؛ اینکه زمین ازنظر میدان دید و تیر چقدر به ما کمک می‌کند، چه عواملی سبب محدودیت آن می‌شود و هریک از این عوامل چه اثرهای خاصی بر مأموریت دارد؛ برای مثال، باید توجه کنیم من که در ارتفاعات ابوصلیبی‌خات مستقر شدم، چرا سپاه چهارم عراق تا لحظهٔ آخر و روزهای ششم و هفتم آنجا را رها نکرد؟! چون عارضهٔ خاص منطقه بود. یا چرا آنجا توانست تک مختل‌کننده اجرا کند که قرارگاه فجر در این محور ناکام بماند. اینها همه دلیل دارد؛ یکی همین دید و تیر است.

عامل بعدی (چهارم)، اختفا و پوشش است. باید توجه کنیم در مسیری که می‌رویم، از دید دشمن مخفی هستیم؟ آیا در مقابل ترکش‌ها، پوشش لازم را داریم؟ زمین ذوعارضه است؟ ساختمانی است؟ مشجر است؟ و سایر نکات دیگر که باید به آنها توجه کنیم.


عبدالحسین مفید

عامل پنجم، معابر وصولی است. توجه کنید! نمی‌گویم محور وصولی. این فلش‌هایی که می‌بینید [اشاره به نقشه] درحقیقت معبر است. حالا کسی که آنها را کشیده، حتماً توجیه بوده. مسیری است که واحدی با استعداد معیّن، مثلاً استعداد گردان یا لشکر، در آن حرکت می‌کند و به‌سمت هدفش می‌رود. اگر عرض مسیر کم باشد، یک لشکر فشرده می‌شود و نمی‌تواند درست برود. می‌گویند این معبر لشکری نیست، معبر گردانی است؛ برای مثال، در عملیات کربلای۵، یک‌طرف مسیری که می‌خواستیم از شلمچه برویم، نهر خیّن بود و طرف دیگرش هم دریاچهٔ ماهی. اینها عرض مشخصی داشتند که نیروهای ما براساس آنها می‌توانستند آرایش بگیرند و بروند. فرمانده می‌تواند جمعیت زیادی را به‌ستون، پشت‌سر هم کند و داخل معبر بفرستد؛ ولی این کار، حرکت اداری یا تظاهرات به حساب می‌آید و حرکت تاکتیکی نیست که بتواند با آرایش برود.

در بررسی‌های تاکتیکی زمین، به پنج عامل توجه می‌شود؛ اول عوارض حساس زمین است.عامل دوم، موانع است. عامل سوم میدان دید و تیر است. عامل چهارم اختفا و پوشش است. عامل پنجم، معابر وصولی است.

می‌خواهم بگویم ما معابر وصولی را که می‌خواهیم در آنها حرکت کنیم و به‌سمت هدف برویم، براساس دارابودن عوارض حساس در مسیر، داشتن موانع، برخورداری از دید و تیر و همچنین ارتفاع پوشش، رده‌بندی، ارزیابی، تحلیل و مقایسه می‌کنیم و می‌گوییم بین این چهار معبر که انتخاب کردیم، این بهترین است. معبر وصولی پایین پل عین‌خوش فضایی است که بالایش [شمال]، ارتفاعات است و پایینش [جنوب] هم ارتفاعات ابوصلیبی‌خات و تپه‌های چنانه. پس در مسیر، هرچه معبر، عوارض حساس بیشتری داشته باشد، امتیازش بیشتر است. اگر معبر کوتاه‌تر باشد، امتیاز بیشتری دارد، اگر موانعش کمتر باشد، امتیازش بیشتر است. بعد، افسر اطلاعات مقایسه می‌کند و می‌گوید بین این معابر، این معبر بهترین است. اگر دارد دفاع می‌کند، می‌گوید این معبر برای من خطرناک‌ترین است؛ چون دشمن می‌تواند از آن استفاده کند. بنابراین، من به‌عنوان افسر اطلاعاتی، در گزارشی که با بررسی منطقهٔ عملیاتی تهیه می‌کنم، باید اشاره کنم که طول معبر چقدر است و موانع و عوارض حساسش چه چیزهایی هستند. بنابراین، در بررسی و مقایسه، بهترین معبر را انتخاب می‌کنم و به فرمانده پیشنهاد می‌دهم؛ برای مثال، اگر بخواهیم از خرولی[1] یا تپه‌چشمه سرازیر شویم، بعد از ده دقیقه، روی ارتفاعات علی گره‌زد می‌رسیم. این معبر نسبت با معبری که از پایین پل به‌سمت عین‌خوش می‌رود، فاصلهٔ کمتری دارد. حالا این فرمانده است که براساس پیشنهاد ما، دربارهٔ معابر تصمیم می‌گیرد. ممکن است فرمانده بگوید درست است که تو افسر اطلاعاتی و می‌گویی مثلاً بهترین معبر در عملیات بیت‌المقدس از هویزه به طلائیه و در ادامه به‌سمت نشوه (با عمق ۶۰ کیلومتر) است، ولی من آن را انتخاب نمی‌کنم. بعد، آن فرمانده می‌آید و عبور از کارون را انتخاب می‌کند. در اینجا، افسران عملیات در کنار فرمانده نشسته‌اند. آنها برای انتخاب خود دلایلی دارند. می‌گویند ما با توجه به نیروها و اهدافمان که فرمانده تعیین

---

۱. از ارتفاعات غرب رودخانهٔ کرخه و متصل به این رودخانه در قسمت غربی پل نادری و جنوب خزائمه.

می‌کند، این مسیر و این راهکار را بهترین راهکار می‌دانیم. در برخی آثار می‌بینیم نوشته‌اند که در زمان طرح‌ریزی عملیات بیت‌المقدس، برادران ارتشی می‌گفتند که بهترین راهکار این است که مثلاً از هویزه به نَشوه برویم؛ اما فرماندهان سپاه پاسداران می‌گفتند بهتر این است که از کارون عبور کنیم و برویم. در بیان این مطلب اشتباهی رخ داده است. ما به‌عنوان افسر اطلاعات می‌گفتیم بهترین معبر این است، نمی‌گفتیم بهترین راهکار این است. فرمانده و افسر عملیاتش می‌گفتند بهترین راهکار این است که از کارون عبور کنیم.[1]

من به‌عنوان افسر اطلاعاتی، در مأموریتی مشخص به نام «بررسی منطقهٔ عملیات»، جنبه‌های تاکتیکی زمین را براساس مأموریت، بررسی و سپس پیشنهادهایم را بدون در نظر گرفتن نیروها (پیاده یا زرهی، خودی یا دشمن) مطرح و از آنها دفاع می‌کنم. ازطرفی، جَو را هم در نظر می‌گیرم. این مبنایی برای فرمانده در طرح‌ریزی عملیات می‌شود که در مرحلهٔ بعد، با کمک افسر عملیات، افسر لجستیک و افسر پرسنلی انجام می‌دهد. کار افسر اطلاعاتی، برآورد اطلاعاتی است. برآورد اطلاعاتی زیربنا و اساس تهیهٔ برآوردهای عملیاتی، لجستیکی، پرسنلی و فرماندهی است. من در برآوردم، زمین را تشریح و وضعیت دشمن و راهکارهایش را مشخص می‌کنم. در قسمت اول برآوردم، دقیقاً همان مطالب بررسی منطقهٔ عملیات آمده است؛ یعنی زمان نوشتن برآورد، زمین را کنار نگذاشته و حتماً به زمین نگاه کرده‌ام. مطالبی که قبلاً در قالبی مستقلی به‌عنوان بررسی تاکتیکی جَو و زمین تهیه کرده‌ام، برمی‌دارم (البته خلاصه و نه مشروح آن را) و در مادهٔ ۲ این برآورد اطلاعاتی می‌آورم. این برآورد فقط شامل بررسی زمین نیست و در آن، وضعیت دشمن هم تجزیه‌وتحلیل شده است. در این برآورد اطلاعاتی، اثر زمین بر دشمن، اثر زمین بر خودی، راهکارهای دشمن در دفاع، همه را در نظر می‌گیرم و در آخر، نتیجه‌گیری و پیشنهادمان به فرمانده را درج می‌کنم.

مختاری: این بررسی‌های ستادی در عملیات‌هایی مانند فتح‌المبین و بیت‌المقدس چگونه ظهور و بروز می‌یافت؟

رنجبر: اجازه بدهید این سؤال را این‌طور تکمیل کنم: زمین در عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس برای ما چه امتیازهای عملیاتی یا تاکتیکی داشت؟

مفید: در اوایل جنگ، سپاه سوم و بعد سپاه چهارم ارتش عراق آمدند در مناطقی مانند غرب شوش و دزفول متوقف و زمین‌گیر شدند. آنها همین‌طوری که زمین را انتخاب نکرده و در آن آرایش نگرفته بودند. نیامده بودند در اینجا بمانند تا ما راحت روی سرشان بریزیم، یا در جاهایی مستقر شوند که زیر آتش مستقیم ما باشند. آنها می‌بایست در جایی بهتر مستقر می‌شدند. در مسافتی حدود ۱۶۰ کیلومتر، لشکر ۱۰ در طول ۹۰ کیلومتر و لشکر ۱ در طول ۸۰ کیلومتر، خط پدافندی داشتند و

---

۱. تفسیر امیر مفید به‌عنوان افسر اطلاعاتی، در تفکیک معبر و راهکار از یکدیگر درست است؛ اما در عملیات بیت‌المقدس، افسران عملیاتی که در کنار سرهنگ صیاد شیرازی قرار داشتند، بر راهکار هویزه – نشوه تأکید می‌کردند و بر این باور بودند که محور اصلی عملیات، جادهٔ اهواز – خرمشهر است.

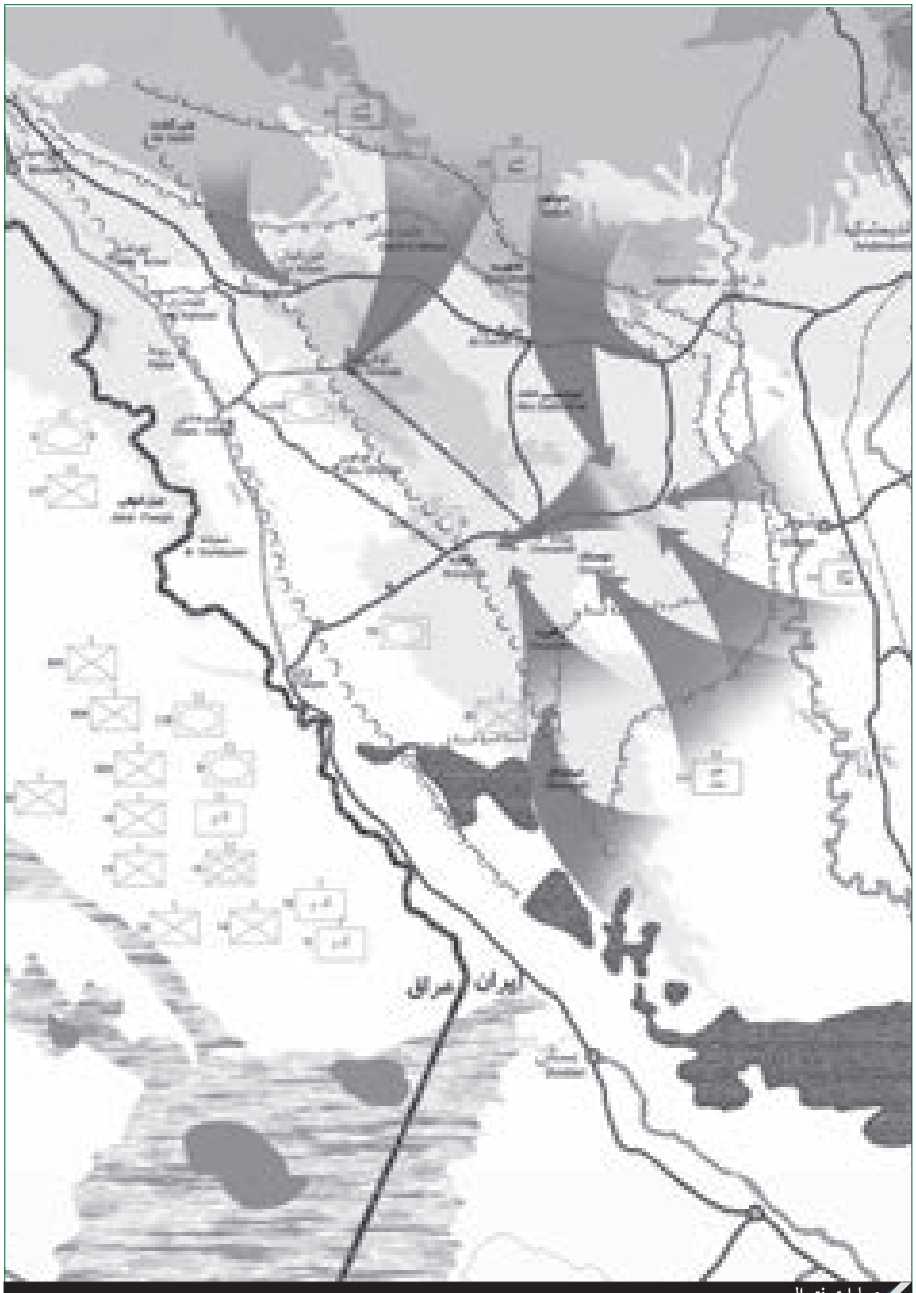
استقرار پیدا کرده بودند. این، آرایش مناسبی نیست؛ اگرچه همهٔ عوارض حساس را در بر گرفته و پوشش داده بودند. در منطقهٔ عملیاتی فتح‌المبین، عارضهٔ حساسی نبود (به‌جز ارتفاعات شمالی) که در اختیارش نبوده باشد. ارتفاعات رادار، ابوصلیبی‌خات، تینه، دوسَلَک، حمرین، همه در اختیارش بودند. فقط از ارتفاعات شمالی (کبیرکوه) غافل مانده بود. ارتش عراق تصور می‌کرد که ارتفاعات شمالی (ارتفاعات کبیرکوه)، جاده ندارد تا ایرانی‌ها بتوانند از پشت یا پهلو بیایند به آنها حمله کنند؛ به همین دلیل، می‌بینیم در منطقهٔ شمال دشت عباس و مقابل ارتفاعات دالپری خط دفاعی نداشتند و به‌صورت پوشش، تأمین گذاشته بودند. در سه چهار نقطه به‌صورت گردانی، پوشش گذاشته بودند که کسی از آن ارتفاعات پایین نیاید؛ غافل از اینکه ممکن بود از آنجا تهدید شوند. یکی از عوامل اصلی غافلگیری دشمن در عملیات فتح‌المبین نه زمان بود و نه مکان؛ فرماندهان ارتش عراق گمان می‌کردند که تهدید از رقابیه و ازسمت پل نادری است.

ارتش عراق در ۲۳ مهر ۱۳۵۹، یک‌بار از این محور تهدید شده بود؛ زمانی‌که لشکر۲۱ از محور پل نادری حمله کرده بود.[۱] بنابراین، محور پل نادری را خطرناک می‌دانست. همین تفکر سبب شد غافلگیر شود. ارتش عراق براساس آنچه زمین دیکته می‌کرد، بر این باور بود که درصورت حملهٔ ایرانی‌ها، اول اینکه، حملهٔ آنها با واحدهای زرهی و مکانیزه خواهد بود، دوم، از جلو [در امتداد پل نادری] و از پایین [جنوب پل نادری] هجوم خواهند آورد و از ارتفاعات شمالی دشت عباس و عین‌خوش نخواهند آمد. با این استدلال، دو لشکر ۱ و ۱۰ را به این منطقه اختصاص داده بود؛ به این ترتیب که لشکر۱ را در محور جنوبی پشت ارتفاعات رادار، ابوصلیبی‌خات و چنانه گذاشته و لشکر۱۰ زرهی را، که با چندین تیپ پیاده تقویت شده بود، در محور شمالی آرایش داده بود. تیپ‌های گارد جمهوری، ۱۰زرهی و ۱۷ را هم در احتیاط آنها قرار داده بود. علاوه‌براین، لشکر۳ زرهی را از جنوب خوزستان آورده و در منطقهٔ بین فکه و بُرقازه مستقر کرده بود. ما این استعداد و گسترش را براساس عکس هوایی به دست آوردیم. همهٔ این اطلاعات مستند به عکس هوایی است. بنابراین، می‌بینیم دشمن در این زمین براساس نگاه کلاسیک به‌خوبی آرایش گرفته بود و از این بهتر نمی‌توانست عمل کند.

ارتش عراق در منطقهٔ عملیاتی فتح‌المبین نقاط ضعفی هم داشت؛ برای مثال، به جاده‌ای که ما از ارتفاعات میشداغ در پشت ارتفاعات رقابیه کشیدیم، توجه نکرد. من تعجب می‌کنم که ارتش عراق چطور چنین اشتباه عجیبی کرد! ازنظر من به‌عنوان یک فرد نظامی، این اشتباه و غفلت اصلاً پذیرفتنی نیست. یا در محور شمالی، از ارتفاعات شمال دشت عباس و عین‌خوش کاملاً غافل بود. از ارتفاعات تپه‌چشمه، سپتو، خرولی و دهلیز، از پای پل بگیرید و بروید تا بالای تپهٔ شاوریه، اصلاً متوجه نشد پشت این ارتفاعات چه می‌گذرد و چه حجمی از نیروهای ما درحال تمرکزیافتن‌اند.

---

۱. در سال اول جنگ و در دورهٔ فرماندهی بنی‌صدر، ارتش ایران عملیاتی را مشابه عملیات فتح‌المبین در این منطقه اجرا کرد.



عملیات فتح‌المبین

این توضیح را اضافه کنم که ارتش عراق قصد نداشت در زمینی بماند که در اول جنگ تصرف کرده بود. به دو دلیل مجبور شد در آنجا بماند؛ ولی آسیب‌پذیر بود. در نهم آبان سال ۱۳۵۹، به لشکر ۱۰ زرهی دستور داده شد که تک را ادامه بدهد و پل نادری را تصرف کند. در این دستور تأکید شده بود که خودش را به رودخانهٔ کرخه نزدیک کند. بر همین اساس، در این روز، از صبح تا شب، پنج شش دفعه حمله کرد؛ ولی باوجود تعویض واحدهای رزمی خود و تلاش مضاعف در زمان‌های گوناگون، ناکام ماند. در این زمان، از حضور لشکر ۲۱ بیش از یک ماه گذشته و این لشکر در خط دفاعی رفته بود و توپخانه‌هایش جای خودشان را گرفته بودند. منظورم این است که تلاش کرد با چسبیدن به رودخانهٔ کرخه به‌عنوان مانعی بسیار خوب، تا حدودی گسترش خود را در زمین بهبود ببخشد و آثار منفی زمین را روی نیروهایش کاهش بدهد؛ ولی این کار میسر نشد و مجبور شد در همان‌جا بماند. شبیه این اشتباه را در رودخانهٔ کارون [منطقهٔ عملیاتی بیت‌المقدس] انجام داد. بنابراین، می‌بینیم که ارتش عراق اشتباهاتی در این مناطق داشته است.

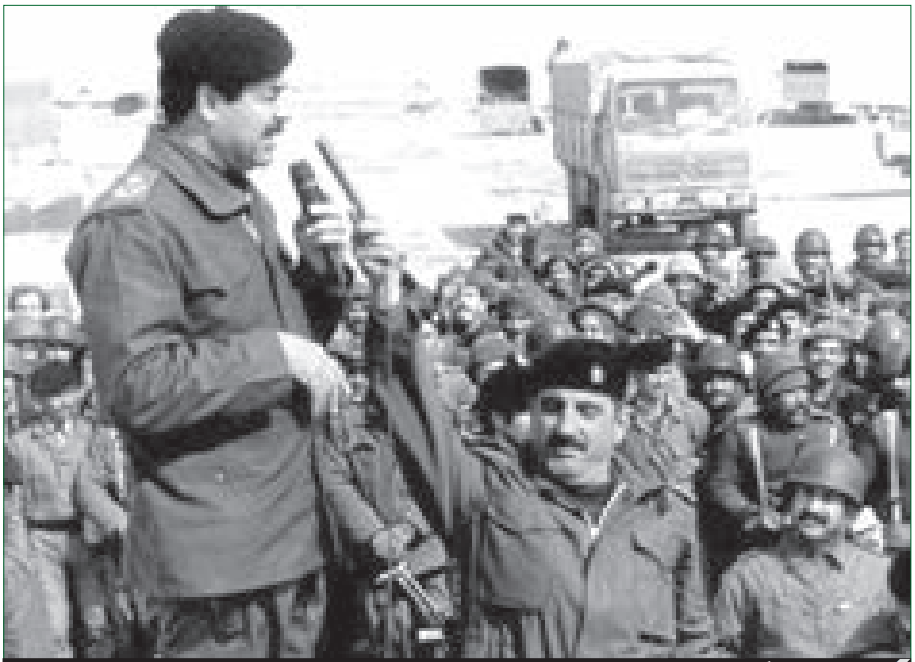

وفیق عجیل هموود سامرایی

وفیق السامرایی[1] می‌گوید که چند روز قبل از عملیات فتح‌المبین، برای دیدار از آنجا (منطقهٔ عملیاتی فتح‌المبین) رفتم و آخرین وضعیت را گفتم و هشدار دادم که از جنوب تهدید می‌شویم. ارتش عراق هم منطقهٔ رقابیه را مستحکم کرد و در این محور، تک مختل‌کننده هم انجام داد؛ اما بازهم از محور شمالی غافل بود. بنابراین، ما در عملیات فتح‌المبین، ازنظر زمان و محل عملیات، دشمن را غافل‌گیر نکردیم؛ بلکه ازنظر تاکتیک و روش جنگیدن غافلگیرش کردیم.

اشکال اساسی ارتش عراق این بود که حدود ۷۰ کیلومتر از خط مرز تا سه‌راهی قهوه‌خانه پیشروی کرده و از شمال و جنوب، به ما جناح داده بود، بدون اینکه اصول عملیات دفاعی را رعایت کند. ما هم در طول جنگ، که بیشتر مواقع دفاع می‌کردیم، از این اشتباهات مرتکب شده‌ایم. هیچ‌کدام از ما [دشمن و خودی] این اصول را در دفاع رعایت نکردیم. یکی از نقاط ضعف ما که واقعاً جبران‌شدنی هم نبود، همین موضوع بود. انتخاب زمین برای دفاع بسیار مهم است. هرجا که نیرو رسید، برای دفاع مناسب نیست. برای دفاع مؤثر باید جایی را انتخاب کنی که پوشش و دید و تیر مناسب داشته باشد؛ جلوی مواضع دفاعی‌اش موانعی باشد؛ مواضع دفاعی‌اش عارضهٔ حساس باشد؛ امکان حفظ مواضع وجود داشته باشد؛ بعد از انتخاب زمین مناسب برای دفاع، که از اختیارات فرمانده است، آرایش دفاعی مهم است. آرایش دفاعی اصولی دارد. با شروع عملیات

۱. وفیق عجیل هموود سامرایی (۱۹۴۷ – ۲۰۲۲) ژنرال عراقی و رئیس سابق اطلاعات نظامی عراق بود.

در منطقهٔ فتح‌المبین، قرارگاه نصر، [به فرماندهی] احمد متوسلیان و شاهین‌راد[1] [دو یگان ادغامی ارتش و سپاه] به‌سرعت، به توپخانهٔ دشمن رسیدند. از تپه که سرازیر شدند، به سه‌راهی قهوه‌خانه – عین‌خوش – دهلران رسیدند. پشت آنها هم تپه‌های علی گره‌زد و مواضع توپخانهٔ دشمن بود. همان لحظه‌های اول معطل نکردند و توپخانهٔ دشمن را به تصرف خود درآوردند. در این مرحله، انتظار می‌رفت براساس اصول کلاسیک، دشمن قبل‌ازاینکه توپخانه یا قرارگاه فرماندهی‌اش به تصرف نیروهای خودی درآید، اقدامی در مقابل ما انجام دهد؛ می‌بایست آرایش ما را بر هم می‌زد، زور ما را می‌گرفت، با استقرار نیروهای تأمین جلوی خطوط دفاعی، حرکت ما را کُند یا منحرف می‌کرد. آیین‌نامه این را می‌گوید.



وفیق السامرایی (نگهدارنده میکروفون برای صدام حسین)

به‌هرحال، دومین عامل طرح‌ریزی دفاعی، آرایش دفاعی است. در آرایش دفاعی، زمینی باید انتخاب شود که شرایط لازم را داشته باشد. پس از انتخاب زمین مناسب، نیروی تأمین گذاشته می‌شود، سپس خط دفاعی و لَجمن[2] شکل می‌گیرد و در عقب، یگان‌های احتیاط قرار می‌گیرند. ما در طول جنگ، هیچ زمانی حتی در بهترین و قوی‌ترین عملیات آفندی خود، احتیاط نداشتیم. مگر

۱. فرض‌الله شاهین‌راد از فرماندهان نیروی زمینی ارتش در طول جنگ تحمیلی بود که در ماه‌های نخست جنگ، فرماندهی گردان۱۴۴ را بر عهده داشت.
۲. لبهٔ جلویی منطقهٔ نبرد

می‌شود طرح عملیات بریزی اما احتیاط نداشته باشی؛ برای مثال، در طرح عملیات نصر (هویزه) نوشته بودند، لشکر۱۶ با دو تیپ می‌خواهد به هویزه حمله کند. تیپ۲ این لشکر را که در غرب دزفول در خط دفاعی بود، برای احتیاط در نظر گرفته بودند. این تیپ چه زمانی می‌تواند آزاد شود و به عملیات برسد؟ احتیاط اصولی دارد؛ جایی که مستقر می‌شوی، باید کانال ارتباطی‌ات با یگان‌های در خط و رده‌بالاتر برقرار باشد. مسیرهایی که می‌خواهی بروی، قبلاً شناسایی کرده باشی. اگر مانعی هست، آن را صاف و آماده کنی و به‌محض اینکه گفتند خودت را برسان، برسی و به‌موقع هم برسی؛ نه مثل لشکر۳ ارتش عراق در عملیات بیت‌المقدس در مقابل عبور ما از کارون. همهٔ اینها اصولی دارد و ما اصلاً این اصول و موضع دفاعی را در ابتدا و برخی دوره‌های جنگ رعایت نکردیم.

عراقی‌ها وقتی آمار نیروهای ما را درمی‌آوردند، می‌گفتند مثلاً لشکر۱۶، لشکر۲۱ و لشکر۹۲ در عملیات هستند؛ درحالی‌که آنچه آنها را تهدید می‌کرد، این سه لشکر نبود؛ تهدید اصلی آنها، واحدهای سپاه بود. دشمن از این بخش از نیروهای ما غافل بود و این، از نقاط ضعف ارتش عراق به حساب می‌آمد.

اوایل جنگ، موانع جلویی ارتش عراق خیلی کم‌عمق بود. یادم هست روز سوم جنگ، شبی سرتیپ علی‌مردان خزین، که قبلاً در مشهد رئیسم بود و من را می‌شناخت، بدون هماهنگی با لشکر۱، من را برداشت و به بالای ارتفاعات تپه‌چشمه برد. قرار شد فرمانده تیپش، که سلیمانجاه بود، گشتی بفرستد تا بیایند پایین به‌سمت جادهٔ آسفالته (جادهٔ آسفالتهٔ پل نو به‌سمت دهلران) باهم الحاق کنند. خودش هم راه افتاد و رفت. نگذاشت من بروم، خودش راه افتاد و با گشتی به راحتی رفتند و آمدند. این نشان می‌دهد که مواضع دشمن ضعیف و ناقص بود و درست اتخاذ نشده بود. دشمن درست آرایش نگرفته بود و تأمین نداشت.

در ابتدای جنگ که ارتش عراق از مرزها عبور کرد و به‌سمت جلو آمد، توانست ارتفاعات ابوصلیبی‌خات را اشغال کند، تا نزدیکی‌های رودخانهٔ کرخه در محور شوش جلو بیاید و ما را به شرق کرخه براند. در عملیات فتح‌المبین، گسترش یگان‌های ما در شرق کرخه نبود؛ در غرب کرخه بود. ما در این یک‌سال‌وخرده‌ای (ابتدای جنگ تا قبل از عملیات فتح‌المبین) چه در ارتفاعات شمالی و چه در غرب رودخانهٔ کرخه اقداماتی انجام داده بودیم. واحدهای پیادهٔ لشکر۲۱ در مناطقی مانند شلیبه، عنکوش، تپه‌چشمه و خرولی عملیات‌هایی انجام داده بودند. یا آن کانالی که آن مقنی یزدی آمد و کَند، ازجمله اقداماتی بود که حرکت ما را در عملیات فتح‌المبین تسهیل کرد.

بنابراین، مؤثر واقع‌شدن زمین علت‌هایی دارد. زمین در منطقهٔ عملیاتی فتح‌المبین، آرایش دفاعی ارتش عراق را پشتیبانی نمی‌کرد؛ واقعیتی که دشمن از آن به‌طور کامل غافل بود. اگر ارتش عراق محور شمالی را در کنترل خودش می‌داشت و چهارتا گشتی رزمی روی آن ارتفاعات می‌فرستاد، برخی عوارض حساس را می‌گرفت و از محور شمالی خاطرجمع می‌شد، همان‌طور که در محور تپه‌چشمه، دویست متر جلو آمدند، نزدیک‌تر شدند و دید و تیر بهتری پیدا کردند، می‌توانست اوضاع را تغییر دهد. ارتش عراق می‌بایست می‌فهمید که حریفش کیست؟ آنها عملیات طریق‌القدس

را پشت‌سر گذاشته بودند، در این عملیات اسیر گرفته بودند، از بین نیروهای بسیجی، پاسدار و سرباز اسیر گرفته بودند؛ اما بازهم چشم‌هایشان را باز نکردند. عراقی‌ها وقتی آمار نیروهای ما را درمی‌آوردند، می‌گفتند مثلاً لشکر۱۶، لشکر۲۱ و لشکر۹۲ در عملیات هستند؛ درحالی‌که آنچه آنها را تهدید می‌کرد، این سه لشکر نبود؛ تهدید اصلی آنها، واحدهای سپاه بود. دشمن از این بخش از نیروهای ما غافل بود و این، از نقاط ضعف ارتش عراق به حساب می‌آمد. دشمن به تهدید اصلی [محور شمالی در ارتفاعات شمال دشت عباس و عین‌خوش] توجه نداشت؛ درحالی‌که این محور با ساختار واحدی که قرار بود در آن عمل کند [نیروی پیاده] تناسب داشت. ارتفاعات دالپری ممکن است برای حرکت زرهی مناسب نباشد، اما برای واحدهای پیاده مناسب است؛ ما هم که واحد پیاده بودیم. ارتش عراق به نکات زیر توجه نکرد و شکست خورد.

من دربارهٔ زمین حرف دیگری ندارم. یک از ویژگی‌های نیروهای ما این بود که زمین منطقه را خوب می‌شناختند. اینجا [منطقهٔ عملیاتی فتح‌المبین] منطقهٔ عملیاتی تیپ۲ لشکر۹۲ ارتش ایران بوده است و بارها در این زمین تمرین کرده بود. من هم ازطرف لشکر به‌عنوان ناظر می‌رفتم. کاملاً این مناطق را می‌شناختم. همهٔ عشایر منطقه را می‌شناختم. همهٔ فامیلی‌هایشان را می‌دانستم. هور را خوب می‌شناختم. هفته‌ای حداقل یک روز، از مهران تا دهانهٔ فاو، خط مرز را کنترل می‌کردیم. حواسمان جمع بود؛ ولی در آن زمان، دشمن غافل بود.

جنگ به روایت راویان

ویژگی‌ها و شیوه‌های فرماندهی احمد کاظمی و حسین خرازی

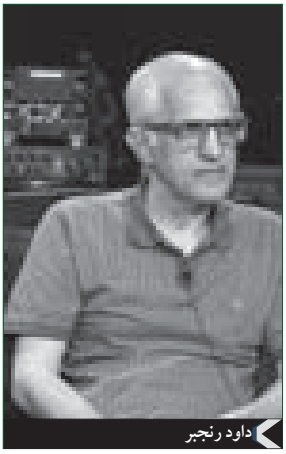
مصاحبه‌کنندگان:
- داود رنجبر
- مجید مختاری

مصاحبه‌شونده:
- محسن رخصت‌طلب

نگاهی متفاوت به برخی ویژگی‌ها و شیوه‌های فرماندهی احمد کاظمی و حسین خرازی با تأکید بر عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس در گفت‌وگو با راوی و پژوهشگر جنگ، محسن رخصت‌طلب


مجید مختاری


محسن رخصت‌طلب


داود رنجبر

مقدمه

شهیدان احمد کاظمی، فرمانده وقت تیپ۸ نجف اشرف، و حسین خرازی، فرمانده وقت تیپ۱۴ امام حسین(ع)، ویژگی‌ها، خصوصیات اخلاقی و شیوهٔ فرماندهی منحصربه‌فردی داشتند که آنان را از دیگر فرماندهان تاکتیکی صحنهٔ نبرد متمایز می‌کرد. آنان همواره جزء فرماندهان و یگان‌های خط‌شکن محسوب می‌شدند و در نبردها و مأموریت‌های عملیاتی، فرماندهان رده‌بالاتر به آنان اعتماد و اطمینان داشتند. شناخت ویژگی‌ها و خصوصیات این دسته از فرماندهان، می‌تواند به درک و شناخت بهتر و درست‌تر علاقه‌مندان این حوزه از وقایع و حقایق جنگ کمک کند. بر همین اساس، شناخت خصوصیات این دو فرمانده با تأکید بر عملکرد آنان در دو عملیات مهم فتح‌المبین و بیت‌المقدس موضوع گفت‌وگویی است که در ادامه آمده است. این گفت‌وگو در تاریخ پنجشنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۴، با محسن رخصت‌طلب به‌عنوان یکی از راویان پیش‌کسوت مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس انجام شده که در طول هشت سال جنگ تحمیلی، به‌دفعات، راوی این دو فرمانده شهید و همراهشان بوده و شناخت لازم و کافی را دربارهٔ شخصیت و شیوهٔ فرماندهی‌شان دارد.

داود رنجبر: بسم الله الرحمن الرحیم، موضوع گفت‌وگوی ما، ویژگی‌ها و خصوصیات شهیدان حسین خرازی، فرمانده تیپ۱۴ امام حسین(ع)، و احمد کاظمی، فرمانده تیپ۸ نجف اشرف، در دو عملیات فتح‌المبین و بیت‌المقدس است. این دو فرمانده شخصیت و ویژگی‌هایی داشتند که به نظر من آنها را از سایر فرماندهان متمایز می‌کند. همین ویژگی‌ها سبب شده بود که نقش مهمی در سرنوشت و نتیجهٔ عملیات‌ها و نبردهای زمینی ایفا کنند. مایلیم این ویژگی‌ها را همراه با مصادیق آن از زبان شما بشنویم. به‌عنوان سؤال اول، بفرمایید که چگونه با این دو فرمانده آشنا شدید؟

محسن رخصت‌طلب: بسم الله الرحمن الرحیم. من از عملیات فتح‌المبین که به‌طور رسمی وارد عرصهٔ راویگری شدم، با حسین خرازی و احمد کاظمی به‌صورت مستقیم و جدی مواجه و آشنا شدم. البته سال ۱۳۵۹ که به عنوان رزمندهٔ بسیجی در جبههٔ آبادان بودم، شنیده بودم که دوتا از محورهای این جبهه دست احمد کاظمی و مرتضی قربانی در ایستگاه۱۲ و ایستگاه۷ آبادان است. خودشان را ندیده بودم؛ ولی شنیده بودم که انسان‌های بسیار جدی و جسوری هستند. حتی نشنیده بودم که سپاهی باشند؛ این‌طور شایع بود که این دو نفر به این علت که ازنظر نظامی و عملیاتی قوی‌اند، در منطقهٔ آبادان مسئول محور شده‌اند. بعد از عملیات فتح‌المبین، به‌طور مستقیم با این دوستان آشنا شدم. در عملیات فتح‌المبین، من راوی قرارگاه [لشکری] فتح بودم؛ آقا رحیم [صفوی] هم فرمانده این قرارگاه بود. احمد کاظمی به‌عنوان فرمانده تیپ۸ نجف تحت فرماندهی این قرارگاه قرار داشت. حسین خرازی هم فرمانده تیپ۱۴ امام حسین(ع) در محور قرارگاه [لشکری] قدس بود. با احمد از نزدیک آشنا شدم و با او ارتباط پیدا کردم، ولی با حسین به‌واسطهٔ برخی جلسات

یکی از خصوصیات احمد کاظمی که در عملیات فتح‌المبین مشاهده کردم این بود که به‌راحتی زیر بار هر دستوری نمی‌رفت؛ بااینکه مثل اغلب فرماندهان، تجربهٔ زیادی در جنگ نداشت. این روحیه و خصیصه در او خیلی قوی بود.

و نقل‌قول‌های مستقیم و غیرمستقیم و به‌طور جسته‌وگریخته آشنا شدم.

رنجبر: این دو بزرگوار چه ویژگی‌ها یا خصوصیاتی داشتند؟

رخصت‌طلب: یکی از خصوصیات احمد کاظمی که در عملیات فتح‌المبین مشاهده کردم این بود که به‌راحتی زیر بار هر دستوری نمی‌رفت؛ بااینکه مثل اغلب فرماندهان، تجربهٔ زیادی در جنگ نداشت. این روحیه و خصیصه در او خیلی قوی بود. در سیر طرح‌ریزی عملیات‌ها، احمد کاظمی به‌سختی هر مأموریت و یا مسئولیتی را می‌پذیرفت. در برخی جلسات، برخلاف فرماندهان دیگر، حتی با حضور فرماندهان ارتش[1] (در جلسات مشترک)، می‌گفت که من این مأموریت را انجام نمی‌دهم و آن را قبول ندارم. متکی بر برداشت خودش از موضوع بحث و مأموریت، مقاومت می‌کرد و زیر بار هر طرح یا مأموریتی نمی‌رفت.

رنجبر: احمد کاظمی چه ملاحظاتی داشت که در بعضی از موضوعات این‌گونه مقاومت می‌کرد؟

رخصت‌طلب: استدلالی که بیشتر مطرح می‌کرد این بود که این مأموریت با توان من تناسب ندارد. می‌گفت مأموریتی را می‌پذیرد که بتواند در آن صددرصد موفق شود. در مقابل اصرار فرماندهی قرارگاه خطاب به او مبنی‌براینکه تو و یگانت در کنار سایر یگان‌ها عمل خواهید کرد، حالا قوی یا ضعیف، قدیمی یا جدید، می‌توانید از پس مأموریت بربیایید، می‌گفت: «نه، من مأموریت خودم رو می‌بینم و حساب‌وکتاب کار خودم رو انجام می‌دم.» اگر می‌دید مأموریت با توانش تناسب ندارد و برایش سنگین است، آن را نمی‌پذیرفت. دیگر هم زیر بار هیچ استدلالی نمی‌رفت. گاهی این گفت‌وگوها در جلسات، به کدورت و ناراحتی فرماندهی قرارگاه فتح [رحیم صفوی] می‌انجامید و بعضی اوقات، آقا رحیم بعد از جلسه، احمد را نگه می‌داشت و به او می‌گفت: «احمد، این چه رفتاریه که تو می‌کنی؟! اینجا جنگه، تو هم یه فرمانده‌ای، وقتی مأموریت به تو ابلاغ می‌شه، برو حداقل فکر کن، بررسی کن.» احمد کاظمی هم در پاسخ می‌گفت: «من بررسی کرده‌ام، می‌دونم شما چی می‌گید. این مأموریت برای من سنگینه.» زیر بار نمی‌رفت. این‌طور نبود که مثلاً با یک جلسهٔ توجیهی آقا رحیم یا مثلاً توصیه یا گاه توبیخ ایشان، قانع شود و کوتاه بیاید. در جلسهٔ بعد هم این رفتار را تکرار می‌کرد. این یکی از ویژگی‌ها و شیوه‌های مدیریتی احمد بود.[2]

لازم به توضیح است که در عملیات فتح‌المبین، مأموریتی بسیار حساس و سنگین به تیپ۸ نجف واگذار شده بود. دو سه روز قبل از عملیات، ارتش عراق تکی سنگین در آن جبهه کرد و درنتیجه، همهٔ محورهای شناسایی

---

۱ در عملیات فتح‌المبین، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی به‌طور مشترک حضور داشتند و فرماندهی عملیات در ردهٔ قرارگاه مرکزی کربلا و قرارگاه‌های لشکری چهارگانهٔ قدس، نصر، فجر و فتح نیز با حضور فرماندهان سپاهی و ارتشی کاملاً مشترک بود و یگان‌های رزمی و عملیاتی (در ردهٔ تیپ و گردان) به‌طور ادغامی عمل کردند.

۲. به نظر می‌رسد علت این‌گونه رفتارهای برخی فرماندهان مانند احمد کاظمی باورشان به این اصل بود که باید مأموریتی بپذیرند که از پیروزی قطعی بر دشمن در آن و واردآمدن حداقل تلفات به نیروهای خودشان اطمینان لازم را داشته باشند.

و معابر این تیپ و تیپ۲۵ کربلا (به فرماندهی مرتضی قربانی) از بین رفت. تک دشمن به چزابه بسیاری از برنامه‌های این محور را به هم ریخت و از تیپ امام حسین(ع) انرژی زیادی گرفت. تک عراق در جبههٔ رقابیه نیز از تیپ‌های ۸ نجف، ۲۵ کربلا و ۵۵ هوابرد توان زیادی گرفت؛ تقریباً یک‌سوم توان این یگان‌ها را گرفت. یگان‌های ارتشی هم که در خط پدافندی مستقر بودند، آسیب دیدند. عراقی‌ها حتی در مواضع نیروهای خودی نفوذ کردند و یگان‌های ما به‌طور موقت، خطوط اولیهٔ خود را از دست دادند؛ اما با تلاش مضاعف، توانستند عراقی‌ها را به عقب برانند. در نتیجهٔ این اقدام عراقی‌ها معابر شناسایی‌شده و آماده و اصلی عملیات که قرار بود نیروهای خط‌شکن را از آن عبور بدهند، دو سه روز قبل از عملیات لو رفت و فرماندهان را دربارهٔ موفقیت عملیات دچار تردید کرد. این اتفاق، احمد را کاملاً به هم ریخت و «نه» گفتن‌هایش بیشتر و جدی‌تر شد. او می‌گفت: «من با این معبر لورفته، دیگه نمی‌تونم عمل کنم.» به همین دلیل، بحث‌هایی جدی در قرارگاه مطرح شد. این مباحث بیشتر بین آقا رحیم، احمد و مرتضی انجام می‌شد. این مباحث ادامه داشت تااینکه مسئولان عملیات به‌طور تعجیلی معبر دیگری پیدا کردند. اتفاقاً چه معبر خوبی هم بود! شیاری را انتخاب کردند که در دید دشمن نبود؛ اما مین‌گذاری شده بود. در طول یک شب، معبر را از مین پاکسازی کردند. باوجوداین، آمادگی‌ها صددرصد نبود. این‌هم از الطاف الهی بود که در آغاز عملیات فتح‌المبین، تأخیری در اجرای عملیات قرارگاه فتح ایجاد شود. به‌علت تک دشمن، قرارگاه فتح نتوانست هم‌زمان با سه قرارگاه دیگر در شب اول، عملیات خود را آغاز کند. این تأخیر، درعمل، سبب خیر شد. در ادامه آن را توضیح می‌دهم.

گمان می‌کنم شب دوم، یعنی یک شب یا دو شب بعد از آغاز عملیات فتح‌المبین، قرارگاه فتح عملیاتش را آغاز کرد. قرارگاه‌های قدس، فجر و نصر، عملیات را در وقت مقرر انجام دادند؛ اما در مراحل اول، خیلی موفق نبودند و گره‌هایی در روند عملیات ایجاد شد.

استدلالی که بیشتر مطرح می‌کرد این بود که این مأموریت با توان من تناسب ندارد. می‌گفت مأموریتی را می‌پذیرد که بتواند در آن صددرصد موفق شود.

رنجبر: عملیات طبق برنامه پیش نرفت.

رخصت‌طلب: بله؛ آن‌طور که باید، پیش نرفت و عراقی‌ها هم هشیار شدند و توجه فرماندهی و تمرکز یگان‌های دشمن به‌سمت این سه قرارگاه جلب شد. یک شب یا دو شب بعد، قرارگاه فتح آماده شد و عملیات خودش را آغاز کرد. عملیات موفقی هم بود. یگان‌های قرارگاه فتح تا آستانهٔ توپخانهٔ دشمن و عقبهٔ یگان‌های عراقی را در ارتفاعات رقابیه و میشداغ بستند. عملیات قرارگاه فتح خیلی سریع و تأثیرگذار انجام شد؛ طوری‌که جبهه‌های دشمن را در مقابل قرارگاه‌های دیگر ضعیف کرد و قرارگاه نصر فرصت یافت و حرکت موفقی در عمق مواضع دشمن انجام داد. با این حرکت، قرارگاه فجر هم موفق شد تپهٔ ۲۲۰ را بگیرد؛ البته بعد دشمن آن را پس گرفت و چندبار دست‌به‌دست شد. تیپ۱۴ امام حسین(ع) هم که تحت فرماندهی قرارگاه قدس و در محور شمالی به محاصرهٔ دشمن افتاده بود، با کمک تیپ۴۱ ثارالله به

تصرف دوبارهٔ تپهٔ ۲۲۰ کمک کردند. در این وضعیت، قرارگاه فتح گام بعدی را برداشت. گام‌های عملیاتی یکی پس از دیگری به‌مثابه حرکات شطرنج برداشته شد و دشمن را کاملاً گیج کرد. به نظر من، این شیوهٔ گام‌به‌گام، از قبل برنامه‌ریزی نشده بود؛ بلکه وضعیت و سیر عملیات سبب شد که عملیات به این شکل انجام شود و دشمن گام‌به‌گام متزلزل شود و عقب‌نشینی کند.

در این عملیات، احمد کاظمی، فرمانده تیپ۸ نجف، که معاونش هم مهدی باکری بود، در محور رقابیه کاملاً موفق عمل کرد؛ یگان او توپخانهٔ دشمن را گرفت و عقبهٔ یگان‌های عراقی را بست. عراقی‌ها تقریباً با آسیب بیش از دو تیپ عقب‌نشینی کردند و منطقهٔ وسیعی آزاد شد.

رنجبر: دربارهٔ حسین خرازی، فرمانده تیپ۱۴ امام حسین(ع) و ماجرای محاصرهٔ آنان در عین‌خوش توضیح بدهید.

رخصت‌طلب: ماجرای محاصرهٔ تیپ امام حسین(ع) را با توجه به شنیده‌هایم از حسین خرازی فرمانده تیپ، محمدرضا ابوشهاب و مصطفی ردّانی‌پور، از فرماندهان تیپ امام حسین(ع)، می‌گویم. آنها می‌گفتند وقتی عملیات را آغاز کردند، به‌راحتی وارد منطقهٔ عین‌خوش شدند. از روی ارتفاعات، جاده هم کشیدند و توانستند لودر، بلدوزر، تانک و نفربر هم ببرند؛ یعنی وضعشان ازنظر پشتیبانی، امکانات و تسلیحات بد نبود. حداقل سه گردان نیرو وارد کردند و بخشی از جادهٔ آسفالت اندیمشک به دهلران و محدوده‌ای بین تپهٔ ۲۲۰ و پادگان عین‌خوش (تپه‌های عین‌خوش) را تصرف کرده بودند تا در ادامهٔ عملیات بروند عین‌خوش را بگیرند و در تصرف تپهٔ ۲۲۰ به تیپ ثارالله(ع) کمک کنند. در ادامه هم عقبهٔ دشمن در مقابل قرارگاه نصر را ببندند. نیروهای عمل‌کننده و بخش عمده‌ای از کادر فرماندهی تیپ ۱۴ امام حسین(ع) در همان مراحل اولیه و درحالی‌که قرارگاه نصر متوقف شده و تیپ۴۱ ثارالله هم هنوز نتوانسته بود تپهٔ ۲۲۰ را به تصرف خود درآورد، در محاصرهٔ دشمن قرار گرفتند. علت این اتفاق هشیارشدن دشمن بود. عراقی‌ها تحرکات شناسایی ما را دیده بودند. اخبار و گزارش‌هایی وجود دارد که عراقی‌ها معابر عملیاتی ما را پیدا کرده و تحرکات نیروهای خودی را دیده بودند؛ ولی احتمال نمی‌دادند این محور تلاش اصلی باشد؛ لذا با یکی دو تیپ این منطقه را تقویت کرده بودند. عراقی‌ها باورشان نمی‌شد که فلش ما از ارتفاعات تیشه‌کن و کمرسرخ باشد. تلاش اصلی عملیات را محور قرارگاه‌های فجر و نصر می‌دانستند. باوجوداین، جادهٔ آسفالته[1] را تقویت کرده بودند و نیروهای تیپ امام حسین(ع) هم در محدودهٔ عین‌خوش به این جاده زده بودند.

رنجبر: یعنی دشمن پشت جاده مواضع داشت؟

رخصت‌طلب: مواضع نداشت؛ فقط یک میدان مین ضعیف داشت.

رنجبر: آنجا چیزی به‌عنوان خط دشمن نبود؟

رخصت‌طلب: به‌عنوان خط پدافندی چیزی نداشت. نیروهای ما به پهلوی دشمن زده و

۱. جادهٔ آسفالتهٔ اندیمشک – دهلران عقبهٔ اصلی یگان‌های دشمن در این جبهه بود؛ بنابراین، برای ارتش عراق اهمیت زیادی داشت

به‌راحتی در محدودهٔ عین‌خوش مستقر شده بودند. عقبه‌شان در شیار ارتفاعات تیشه‌کن، جاده‌ای محدود و نامناسب بود که بلدوزر فقط آنجا یک تیغ انداخته بود. وقتی نیروها وارد محدودهٔ عین‌خوش شدند، ماشین‌های مهمات، نیرورسانی و آمبولانس به‌طور مداوم در این جادهٔ نامناسب تردد می‌کردند. با جدی‌شدن محاصرهٔ نیروها و لزوم عقب‌نشینی، عملاً امکان عقب‌بردن این حجم از نیرو و امکانات، آن‌هم به یکباره از آن جادهٔ باریک و نامناسب، وجود نداشت.

انعکاس توقف و محاصرهٔ تیپ امام حسین(ع) در قرارگاه کربلا، فرماندهان مشترک این قرارگاه را دچار نگرانی و تردیدهای جدی کرده بود. در آن وضعیت، قرارگاه فتح به‌دلایلی که گفته شد، هنوز موفق نشده بود عملیات خود را اجرا کند. قرارگاه نصر هم در مراحل اولیهٔ عملیات خود متوقف شده بود. قرارگاه فجر اگرچه پیشرفت‌هایی کرده بود، براثر فشار دشمن عقب‌نشینی کرده و مواضع تصرفی را از دست داده بود. در پی این وضعیت، فرمانده قرارگاه کربلا تصمیم گرفت به تیپ۱۴ امام حسین(ع) اعلام کند که عقب‌نشینی کنید.

در آن اوضاع، محسن رضایی، فرمانده سپاهی قرارگاه کربلا، به‌علت عوارض سفر تعجیلی به تهران (برای مشورت با امام خمینی) که با هواپیمای جت جنگنده انجام شده بود، براثر افت فشار و سرگیجه زیر سرم بود. سرهنگ علی صیاد شیرازی، فرمانده ارتشی این قرارگاه، با وی مشورت و پس از تصمیم‌گیری، ازطریق بیسیم، دستور عقب‌نشینی را به فرماندهی قرارگاه قدس و تیپ۱۴ امام حسین(ع) ابلاغ کرد. صیاد شیرازی به حسین خرازی، فرمانده تیپ امام حسین(ع)، گفت که برگردند. حسین خرازی و مصطفی ردّانی‌پور بعداً برای من تعریف کردند که از این دستور خیلی تعجب کردند و شوکه شدند. این‌همه نیرو به منطقه آورده بودند! حداقل با بیش از ۱۰۰۰ نفر در دل دشمن آمده بودند. شوخی نبود که بخواهند با این‌همه امکانات از یک معبر محدود، نامناسب و باریک درحالی‌که دشمن کاملاً هشیار شده بود، به عقب برگردند. آنها گام جدی و مهمی برداشته و در منطقهٔ حساسی از دشمن وارد شده بودند، درگیری مهمی هم نداشتند. نه خطی شکسته و نه تلفاتی داده بودند؛ باوجوداین، نقطهٔ مهم و حساسی از دشمن گرفته بودند. امتیاز خوبی در اختیار نیروهای تیپ امام حسین(ع) قرار گرفته بود. حسین می‌گفت که دیدیم اگر بخواهیم عقب‌نشینی کنیم، باید تلفات بدهیم. معمولاً نیروی محاصره‌شده اگر بخواهد عقب‌نشینی کند، روحیه‌اش را از دست می‌دهد. آنها امکانات آورده و هنگام عقب‌نشینی در دید دشمن قرار می‌گرفتند. دشمن معبرشان را شناسایی کرده بود. اگر می‌خواستند عقب‌نشینی کنند، می‌بایست از ارتفاعات بالا می‌رفتند؛ یعنی

صیاد شیرازی به حسین خرازی، فرمانده تیپ امام حسین(ع)، گفت: «برگردید.» حسین خرازی و مصطفی ردّانی‌پور بعداً برای من تعریف کردند که از این دستور خیلی تعجب کردند و شوکه شدند. این‌همه نیرو به منطقه آورده بودند! حداقل با بیش از ۱۰۰۰ نفر در دل دشمن آمده بودند. شوخی نبود که بخواهند با این‌همه امکانات از یک معبر محدود، نامناسب و باریک درحالی‌که دشمن کاملاً هشیار شده بود، به عقب برگردند.

عقب‌نشینی به‌سختی انجام می‌شد. خرازی با مشورت با دوستانش به این نتیجه رسید که این موقعیت را از دست ندهند و مقاومت کنند تا ببینند قرارگاه‌ها و یگان‌های دیگر می‌توانند حرکت کنند یا نه. همهٔ امید فرماندهان تیپ امام حسین(ع) این بود که با حرکت قرارگاه‌های نصر و فجر، عقبهٔ جدیدی برای تیپ امام حسین(ع) باز شود. دراین‌صورت، می‌توانستند بدون اتکا به عقبهٔ ارتفاعات تیشه‌کن به جادهٔ آسفالت اندیمشک متصل شوند. اگر آنها عقب‌نشینی می‌کردند، همهٔ عملیات تحت‌تأثیر قرار می‌گرفت و ممکن بود سرنوشت آن تغییر کند.

در آن وضعیت، حسین خرازی کادر فرماندهی تیپ را جمع و جلسه‌ای برگزار کرد. در این جلسه همه می‌گفتند که برنگردیم. به‌جای اینکه ما برگردیم، از قرارگاه کربلا بخواهیم از قرارگاه‌های دیگر بخواهد پیشروی کنند و جلو بیایند. ما گام اول را برداشته‌ایم، آنها هم پیشروی کنند. خلاصه تصمیم گرفتند که برنگردند.

ابوشهاب می‌گوید: «فرماندهان گردان‌ها و محورها و کادر تیپ را جمع کردیم و گفتیم اینجا یک جنگ واقعی چهارطرفه داریم. هرکس بره و مسئول منطقه‌ای بشه. خودش برنامه‌ریزی کنه.»

این منطقه به‌صورت تپه‌ماهور بود و شیار و تپه زیاد داشت. درنتیجه، امکان رزم و نبرد چریکی با تاکتیک جنگ‌وگریز در آن فراهم بود. دشمن در آنجا برای به‌کارگیری تانک محدودیت داشت؛ اما مناسب رزم نیروهای پیادهٔ تیپ امام حسین(ع) بود.

ابوشهاب می‌گوید که تقسیم‌کار کردند و بچه‌ها را فرستادند. گردان‌ها، گروهان‌ها و دسته‌ها را محوربندی و نیروها را پخش کردند. با سه گردان، خطی به‌صورت دایره درست کردند. هر بخش از این خط مسئول داشت. به بچه‌ها هم گفته بودند قرار نیست دفاع کنند، قرار است هجوم ببرند و به عراقی‌ها مرتب حمله کنند؛ چون اگر فقط دفاع کنند، دشمن روحیه می‌گیرد.

به گفتهٔ او، برخلاف تصور معمول که نیروهای در محاصره معمولاً روحیه‌شان خراب است و دست‌وپایشان را گم می‌کنند، نیروهای تیپ امام حسین(ع) از روحیهٔ خوبی برخوردار بودند. گویی به تفریح آمده بودند. مرتب می‌رفتند به عراقی‌ها می‌زدند و برمی‌گشتند. یگان‌های دشمن موضع، خاکریز و خط نداشتند؛ به همین دلیل، بسیار آسیب‌پذیر بودند. دشمن در این منطقه تانک و نفربر داشت و دائم درحال تقویت بود و به‌لحاظ آماری کاملاً در جایگاه برتر بود؛ ولی نیروهای خودی باوجود کمبود امکانات، روحیهٔ بسیار خوبی داشتند.

رنجبر: مساحت زمینِ در اختیار تیپ امام حسین(ع) چقدر بود؟

رخصت‌طلب: تقریباً ۳ کیلومتر در ۳ کیلومتر بود؛ یا اگر آن را مستطیل فرض کنیم، ۵ کیلومتر در ۲ کیلومتر بود. حدود ۹ تا ۱۰ کیلومتر مربع بود. ابوشهاب می‌گفت که آنها فقط داشتند در منطقه می‌دویدند، موتور و ماشین هم داشتند و به همه سرکشی می‌کردند. در این گیرودار، گزارش آمد که در یکی از محورها، نیروها یک تانک زده، یک نفربر غنیمت گرفته و ۵ عراقی را هم اسیر کرده‌اند. او به بچه‌ها گفته بود که سعی کنید اسیر نگیرید، ولی تا می‌توانید، تجهیزات به غنیمت بگیرید تا دستمان پر باشد. برایشان عجیب بود وقتی بچه‌ها حمله می‌کردند،

عراقی‌ها تانک‌ها را رها و فرار می‌کردند. دشمن باور نمی‌کرد نیرویی که در محاصره است، یک‌دفعه بالای سرش ظاهر شود و حمله کند. نیروها به او گفته بودند که تعداد زیادی تانک و نفربر از عراقی‌ها گرفته و لوله‌هایشان را سمت آنها برگردانده‌اند. درواقع، از تجهیزات دشمن علیه خودشان استفاده کرده بودند. این کار به نیروها روحیه داده بود. به گفتهٔ ابوشهاب، آنها بیشتر از سه روز در محاصره بودند. شب‌ها عملیات‌های ایذایی انجام می‌دادند، روز هم ضمن دفاع از مواضع، گاه استراحت می‌کردند.

این روال ادامه داشت تا اینکه بالاخره قرارگاه‌های فتح، نصر و فجر حرکت کردند. با پیشروی آنها، جبههٔ دشمن در عین‌خوش تضعیف شد و حداقل دو تیپ مکانیزه و تعداد زیادی تانک و نفربر و نیروی پیاده که عامل اصلی محاصرهٔ تیپ امام حسین(ع) بودند، عقب‌نشینی کردند و به کمک محورهای دیگر رفتند. در این وضعیت، نیروهای خودی پیشروی را شروع کردند. کار مؤثری که حسین خرازی انجام داد این بود که با فرماندهی قرارگاه قدس و قاسم سلیمانی، فرمانده تیپ ۴۱ ثارالله(ع)، هماهنگ کرد و از دو سمت، به تپهٔ ۲۲۰، که نقطهٔ مهمی در این منطقه بود، حمله کردند و آن را دوباره به تصرف خود درآوردند؛ یعنی نیروهای تیپ امام حسین(ع) از درون حلقهٔ محاصره و با هماهنگی انجام‌شده با نیروهای تیپ ثارالله(ع) در خارج از حلقهٔ محاصره، به دشمن تک کردند و حلقهٔ محاصره را با تصرف تپهٔ ۲۰۲ شکستند. این اقدام در تضعیف روحیهٔ عراقی‌ها خیلی مؤثر بود. تپه را که گرفتند، بلافاصله به‌سمت پادگان عین‌خوش حرکت کردند. این پادگان به‌عنوان عقبه، برای عراقی‌ها بسیار مهم بود. بعدازآن، دشمن کاملاً متزلزل شد و نیروهای خودی با پیشروی خود، همهٔ اهداف تعیین‌شده در عملیات را تأمین کردند.

مجید مختاری: قضیهٔ تصرف زاغهٔ مهمات را هم بگویید.

رخصت‌طلب: احمد کاظمی، فرمانده تیپ۸ نجف، و حسین خرازی، فرمانده تیپ۱۴ امام حسین(ع)، در عملیات‌های قبلی، در جمع‌آوری غنائم جنگی تجربیاتی کسب کرده بودند. آنها استعداد فوق‌العاده‌ای در این کار داشتند. در هر عملیات، اگر مثلاً ۵تا تانک داشتند، ۲۰

وقتی بچه‌ها حمله می‌کردند، عراقی‌ها تانک‌ها را رها و فرار می‌کردند. دشمن باور نمی‌کرد نیرویی که در محاصره است، یک‌دفعه بالای سرش ظاهر شود و حمله کند. نیروها به او گفته بودند که تعداد زیادی تانک و نفربر از عراقی‌ها گرفته و لوله‌هایشان را سمت آنها برگردانده‌اند. درواقع، از تجهیزات دشمن علیه خودشان استفاده کرده بودند.

رانندهٔ تانک همراه خود می‌بردند، رانندهٔ نفربر آموزش داده بودند، رانندهٔ دستگاه‌های راه‌سازی و مهندسی همراه خود می‌بردند. اینها مأموریت عملیاتی نداشتند و وظیفه‌شان این بود که غنائم جنگی را جمع‌آوری و به عقب منتقل کنند.

مختاری: این تدبیر فرماندهان بود؟

رخصت‌طلب: بله، تدبیر فرماندهان بود. این نیروها نیامده بودند که بجنگند؛ آمده بودند غنائم به‌دست‌آمده از دشمن را سوار شوند که یا بروند بجنگند یا آن را به عقب منتقل کنند.

مختاری: با توجه به اینکه ما تحریم بودیم، این کار طبیعی بود. درواقع، خط‌مشی‌ای برای شکل‌گیری سازمان رزم بود.

رخصت‌طلب: ازیک‌طرف، تحریم بودیم، ازطرف‌دیگر، سازمان رزم سپاه نوپا بود و ازطرفی، دولت هم نمی‌توانست نیازهای تسلیحاتی سپاه را تأمین کند. یگان‌های رزمی سپاه با غنائم جنگی نیازهای خود را تأمین و سازمانشان را تقویت و تجهیز می‌کردند. یگان‌های امام حسین(ع) و نجف خبرهٔ جمع‌آوری غنائم بودند. در این کار استاد بودند. در حفظ و نگهداری و به‌کارگیری غنائم هم استاد تمام بودند. اصلاً اینها عجیب بودند. در عملیات فتح‌المبین، برای جمع‌آوری غنائم با خودشان نفرات اضافه آورده بودند. نیروهای تبلیغات یگان، کلیشهٔ آرم تیپ امام حسین(ع) یا نجف را داشتند، هر غنیمتی که می‌دیدند، با پیستولهٔ رنگ، آرم خودشان را روی آن دستگاه غنیمتی می‌زدند که دیگران مدعی آن نباشند. این دو یگان در چند سال اول جنگ متخصص این کار شده بودند. بعد از مدتی، یگان‌های دیگر هم این کار را از آنها یاد گرفتند. بیشترین غنائم را در طول جنگ، این دو یگان به دست آوردند.


احمد کاظمی

در جریان عملیات فتح‌المبین، نیروهای تیپ امام حسین(ع) با امکانات و تجهیزاتی که به دست آوردند، توانستند به‌سرعت در عمق پیشروی کنند و به‌سمت قرارگاه‌ها و عقبهٔ یگان‌های عراقی بروند. ابوشهاب و خرازی تعریف می‌کردند در عملیات فتح‌المبین، به منطقه‌ای رسیدند که عراقی‌ها در دل تپه‌ها [در خاک ایران] برای خودشان زاغه‌هایی برای انبار مهمات ایجاد کرده بودند. زاغه‌ها پر از گلوله‌های توپ، خمپارهٔ ۱۰۶ و سلاح‌های سبک بود. به نیروها گفته بودند نیاز نیست اینها را تخلیه کنید، بگذارید همین‌طوری بمانند. نیروهای پشتیبانی و تدارکات هم رفتند در زاغه‌ها را با مصالح ساختمانی تیغه کردند و برای هر سه چهار زاغه یک نگهبان گذاشتند. آنجا را یکی از پایگاه‌هایشان کردند و نمی‌گذاشتند کسی از نزدیک آنجا رد شود. به‌این‌ترتیب، حفاظتش را به‌گونه‌ای برقرار کردند. فرماندهان تیپ امام حسین(ع) این زاغه‌ها را نگه داشته بودند و در سه چهار عملیات بعدی، اگر از سپاه یک سهمیه می‌گرفتند، یک سهمیه هم از این زاغه‌ها برداشت می‌کردند.

در اوایل جنگ، کادر فرماندهی تیپ۱۴ امام حسین(ع) از کردستان آمدند و در منطقهٔ دارخوین مستقر شدند. در این منطقه، شهرک انرژی اتمی را پیدا کردند و آنجا را عقبهٔ خودشان قرار دادند. بعداً یک‌بار خرازی من را برد و آنجا را نشانم داد. حوضچه‌ای بسیار بزرگ و پرآب آنجا بود. عمقش به نظر زیاد می‌رسید و کف آن پیدا نبود. خرازی تعریف می‌کرد یک‌بار، اتفاقی یک نفر وارد حوضچه شد و وقتی برگشت، گفت که ته این حوضچه‌ها چیزهایی شبیه ماشین اما وکیوم‌شده است. جرثقیل و سیم بکسل آوردند و نفر فرستادند، یکی از آنها را بالا

کشیدند. ماشین صفر و وکیوم‌شده با پلاستیک خاص بود. تعداد زیادی از این نوع ماشین‌های بسته‌بندی شده از قبل از انقلاب آنجا بود که همه را بیرون کشیدند.

رنجبر: با توجه به استقرار این تیپ در دارخوین، سابقهٔ حضور در خطوط پدافندی شرق رودخانهٔ کارون و شرکت در عملیات ثامن‌الائمه(ع)، نیروهای این یگان به چه میزان در شناسایی‌ها، طرح‌ریزی و تعیین تلاش اصلی در عملیات بیت‌المقدس نقش داشتند؟

رخصت‌طلب: تیپ امام حسین(ع) پس از استقرار در منطقهٔ دارخوین و به‌خصوص بعد از عملیات ثامن‌الائمه(ع) ازآنجاکه با رودخانهٔ کارون آشنایی داشتند، در مقطعی، برای شناخت زمین و دشمن در غرب کارون تصمیم گرفتند از رودخانه عبور کنند. فرماندهان این تیپ با کمک نیروهای اطلاعات، خلأهایی را در جبههٔ دشمن پیدا کردند و دیدند عراقی‌ها هیچ‌وقت در این نقاط تردد نمی‌کنند. متوجه شدند نیروهای عراقی به برخی نقاط حساس‌اند و بعضی وقت‌ها می‌آیند با ۱۰۶ گلوله‌ای شلیک می‌کنند، ولی در این محدوده نمی‌آیند. به این نتیجه رسیدند که آنجا رخنهٔ خوبی محسوب می‌شود. نیروهای اطلاعات را شبانه فرستادند آنجا را شناسایی کردند و متوجه شدند عراقی‌ها با فاصلهٔ چندکیلومتری از ساحل رودخانه مستقرند. با تدبیر فرماندهشان تصمیم گرفتند بروند در غرب رودخانهٔ کارون پایگاهی کوچک بزنند. اول، با چادر یک پایگاه زدند، بعد با وسایل موجود در منطقه سنگری با شاخه‌های نخل درست کردند و سه چهار رزمنده را هم به آنجا بردند. آنها شب آنجا می‌ماندند و روزها با قایق‌های کوچک رفت‌وآمد می‌کردند. درنهایت، مطمئن شدند خبری از عراقی‌ها نیست و آنها را هم نمی‌بینند. این ماجرا مربوط به قبل از عملیات فتح‌المبین یا در زمان عملیات فتح‌المبین است. این بچه‌ها می‌گفتند که آن‌قدر در آن منطقه جا خوش کرده بودند که روی کارون پل ساختند. ابتدا، با بشکهٔ ۲۲۰لیتری پل دوبه‌ای[1] درست کرده بودند. بشکه‌ها را جوشکاری کرده و قطعه‌قطعه به هم وصل کرده بودند. به این شکل، ترددشان دائمی و در آنجا مستمر شد؛ البته بعداً این پل را به‌علت حساسیت دشمن و دوبار بمباران هوایی، جمع کرده بودند؛ ولی ارتباط نیروها با یک پل موقت و سطحه‌ای با آن‌طرف کارون حفظ شده بود.

برای عملیات بیت‌المقدس، آقای غلامعلی رشید، فرمانده قرارگاه فتح شد. من هم به‌عنوان راوی قرارگاه فتح به این قرارگاه رفتم و این‌بار، در کنار آقای رشید بودم. سازمان قرارگاه فتح نسبت به عملیات فتح‌المبین تغییر کرده بود. تیپ‌های ۱۴ امام حسین(ع)، ۸ نجف، ۲۵ کربلا و ۱۷ قم (علی بن ابی‌طالب(ع))، تحت فرماندهی این قرارگاه بودند.

اشراف و تسلط نیروهای تیپ امام حسین(ع) در غرب رودخانهٔ کارون سبب شد حسن باقری به‌عنوان مسئول اطلاعات نظامی در جبهه‌های جنوب، از تجربهٔ آنها بهره‌برداری و در محورهای دیگر هم همین شیوه را اجرا کند.

۱. دوبه یا بارج، شناوری است فلزی به‌شکل مکعب‌مستطیل در ابعاد بزرگ که قابلیت حمل بار در آب‌های ساحلی، بین بندرها و جزایر را دارد و قادر به پهلوگیری در اسکله‌هاست.

نیروهای اطلاعات قرارگاه مرکزی با فرستادن نیروهای اطلاعاتی به غرب رودخانهٔ کارون، پایگاه زدند و به شناسایی و بررسی نقاط استقرار و میادین مین دشمن پرداختند. این شناسایی‌ها به‌عنوان عاملی مهم در تدابیر عملیاتی و موفقیت در عملیات بیت‌المقدس تأثیرگذار بود.



حسین خرازی و محسن رخصت‌طلب

رنجبر: اگر موافقید، به نقش احمد کاظمی و حسین خرازی در عملیات بیت‌المقدس بپردازیم.

رخصت‌طلب: رمز پیروزی در عملیات بیت‌المقدس، عبور از رودخانهٔ کارون و زدن به پهلوی دشمن بود؛ جایی که دشمن مواضع پدافندی مناسب نداشت. تدبیر این بود که نیروهای خودی وارد منطقه‌ای شوند که جناح و پهلوی دشمن بود و در آنجا مواضع نداشت. حساسیت دشمن در آن منطقه شبیه فلش تیپ امام حسین(ع) در عملیات فتح‌المبین و منطقهٔ عین‌خوش بود. آن محور، هم پهلوی دشمن بود و هم در آنجا عقبه و عمق دشمن در دسترس بود. فرماندهان قرارگاه کربلا به این نتیجهٔ قطعی رسیده بودند که بهتر است ما به‌جای اینکه از جادهٔ اهواز – خرمشهر تک جبهه‌ای انجام دهیم، از کارون عبور کنیم. برای عملیات بیت‌المقدس، آقای غلامعلی رشید، فرمانده قرارگاه فتح شد. من هم به‌عنوان راوی قرارگاه فتح به این قرارگاه رفتم و این‌بار، در کنار آقای رشید بودم. سازمان قرارگاه فتح نسبت به عملیات فتح‌المبین تغییر کرده بود. تیپ‌های ۱۴ امام حسین(ع)، ۸ نجف، ۲۵ کربلا و ۱۷ قم (علی بن ابی‌طالب(ع))، تحت فرماندهی این قرارگاه بودند.

داود رنجبر: در این عملیات، حسین خرازی و احمد کاظمی در یک قرارگاه کنار هم بودند.

رخصت‌طلب: بله؛ دو اصفهانی با روحیهٔ نزدیک به هم. مرتضی قربانی هم بود؛ ولی ازنظر روحیه و ویژگی‌های اخلاقی، این دو فرمانده به همدیگر شبیه‌تر بودند. مرتضی قربانی کمتر به آنها شباهت داشت؛ ولی برخی، آنها را در کنار هم سه‌قلوهای اصفهانی توصیف می‌کردند. در عملیات بیت‌المقدس، آقا رشید به‌عنوان فرمانده قرارگاه فتح با همان مشکلی مواجه بود که آقا رحیم در عملیات فتح‌المبین مواجه بود. با قرارگرفتن احمد و حسین در کنار هم، حتی این مشکل برای آقا رشید بیشتر هم شده بود. احمد کاظمی و حسین خرازی مواضع مشترکی داشتند و در مخالفت با طرح‌ها، نپذیرفتن هر مأموریتی، سرپیچی از دستورها و پنهان‌کاری در ارائهٔ آمار، مواضعشان مشترک و هماهنگ بود. به‌طور معمول، فرمانده قرارگاه برای تعیین مأموریت یگان‌های تحت‌امرش به آمار و اطلاعات مربوط به استعداد و توان رزم هر یگان عملیاتی نیاز دارد؛ اما این فرماندهان برخلاف رویهٔ جاری، از ارائهٔ اطلاعات واقعی درزمینهٔ نیرو و امکاناتشان پرهیز می‌کردند. در عملیات فتح‌المبین، آقا رحیم با توجه به تنهایی احمد کاظمی، با کمی تشر تا

حدودی حریف او می‌شد؛ اما در این عملیات با توجه به اینکه این دو فرمانده در کنار هم قرار گرفته بودند، آقا رشید، فرمانده قرارگاه فتح، با مشکلات بیشتری مواجه بود و عملاً حریف آنها نمی‌شد. این دو بعضی وقت‌ها اشک آقا رشید را درمی‌آوردند؛ طوری‌که آقا رشید در جلسات مشترک با فرماندهان نیروی زمینی ارتش مجبور می‌شد برخورد تندی با آنها کند.

به‌هرحال، یگان‌های تحت‌امر قرارگاه فتح، در مرحلهٔ اول عملیات رفتند و به‌راحتی تا قبل از کشف تک، خودشان را بدون درگیری به نزدیکی‌های جادهٔ آسفالته رساندند. بعد هم که عملیات آغاز شد، نیروهای جلودار، روی جادهٔ آسفالت با بعضی نیروهای عراقی‌ها درگیر شدند و سنگرهای عراقی‌ها را تصرف کردند. طبق برنامه، هم‌زمان، انبوه خودرو و تانک و نفربر با عبور از رودخانهٔ کارون ازطریق پل‌های نصب‌شده، با چراغ روشن به‌سمت جاده حرکت کردند. حرکت خودروها با چراغ روشن، تدبیر و دستور فرماندهی قرارگاه بود. این حرکت، صحنهٔ رعب‌آوری را برای نیروهای دشمن رقم زد. یگان‌های خودی (تیپ‌های ۱۴ امام حسین(ع)، ۸ نجف، ۲۵ کربلا و ۱۷ علی بن ابی‌طالب(ع)) به‌راحتی، تا قبل از روشنایی صبح، روی جادهٔ آسفالت اهواز – خرمشهر مستقر شدند و آن را بستند و تعدادی از خودروهای عبوری عراقی‌ها را گرفتند. آنها تعریف می‌کردند مثل دژبان وسط جاده رفتند و به عراقی‌ها گفتند بایستید، آنها هم ایستادند. بعد، آنها را گرفتند و با ماشین پایین آوردند. مرحلهٔ اول عملیات به این شکل انجام شد.

روز دوم عملیات، ما در سنگر قرارگاه تاکتیکی فتح درحالی‌که بیسیم‌ها فعال بود و عراقی‌ها آتش توپخانه می‌ریختند، نشسته بودیم. نگرانی فرماندهی قرارگاه فتح این بود که جناح چپ (تیپ ولیّ عصر(عج)) هنوز به جاده نرسیده بود و نیروهای احمد (تیپ۸ نجف) از پهلو می‌خوردند. عراقی‌ها هم هشیار شده بودند. تمرکز دشمن در مقابل قرارگاه نصر بود – چون به خرمشهر نزدیک‌تر بود – و در مقابل قرارگاه فتح خیلی فعال نبود. قرارگاه فتح با حداقل درگیری، مرحلهٔ اول را انجام داده بود؛ اما یگان‌های تحت فرماندهی قرارگاه نصر با مقاومت دشمن مواجه شده و در میانهٔ راه، مانده و به جادهٔ آسفالت نرسیده بودند. در این وضعیت، با هماهنگی‌ای که بین حسن[1]، رشید[2] و محسن[3] در قرارگاه کربلا انجام شد، احمد کاظمی عده‌ای از نیروهای زبده را در قالب تیم‌های رزمی فرستاد تا از پشت، به

در عملیات بیت‌المقدس، آقا رشید به‌عنوان فرمانده قرارگاه فتح با همان مشکلی مواجه بود که آقا رحیم در عملیات فتح‌المبین مواجه بود. با قرارگرفتن احمد و حسین در کنار هم، حتی این مشکل برای آقا رشید بیشتر هم شده بود. احمد کاظمی و حسین خرازی مواضع مشترکی داشتند و در مخالفت با طرح‌ها، نپذیرفتن هر مأموریتی و پنهان‌کاری در ارائهٔ آمار، مواضعشان مشترک و هماهنگ بود.

۱. حسن باقری فرمانده سپاهی قرارگاه نصر
۲. غلامعلی رشید فرمانده سپاهی قرارگاه فتح
۳. محسن رضایی فرمانده سپاهی قرارگاه مرکزی کربلا

نیروهای عراقی که در مقابل تیپ ولیّ عصر(عج) مقاومت می‌کردند، حمله‌ور شوند. این حرکت به عقب‌نشینی دشمن انجامید و درنتیجه، تیپ ولیّ عصر(عج) هم پیشروی کرد و روی جادهٔ آسفالت مستقر شد.



حسین خرازی

روز دوم عملیات، در محل قرارگاه فتح نشسته بودیم که یک‌دفعه احمد کاظمی با بیسیم تماس گرفت و با هیجان و فریاد آقا رشید را صدا کرد و گفت: «رشید، رشید، احمد...» رشید گوشی را برداشت. احمد بلافاصله گفت: «من اینجا [روی جاده آسفالت] مستقر شده‌ام. خط حد خودم را پوشش داده‌ام؛ اما حسین [تیپ۱۴ امام حسین(ع)] جناح راست ما نیومده که با من الحاق کنه! عراقی‌ها دارن ازسمت راست، ما رو اذیت می‌کنن و اینجا یه رخنه ایجاد شده. به حسین بگو بیاد با من الحاق کنه و این فاصله رو بپوشونه.» رشید هم از همه‌جا بی‌خبر گفت: «باشه» و تماس را قطع کرد تا کمی فکر و بررسی کند. هنوز زمان زیادی نگذشته بود که دوباره صدای بیسیم درآمد؛ این‌بار حسین خرازی بود. او هم رشید، فرمانده قرارگاه، را صدا کرد و گفت: «من خط حد خودم رو پوشش دادم، الآن روی جادهٔ آسفالت مستقر شده‌ام؛ اما احمد [تیپ۸ نجف] نیومده با من الحاق کنه و این وسط [بین تیپ۸ نجف و تیپ۱۴ امام حسین(ع)] خالیه، به احمد بگو بیاد با من الحاق کنه.» رشید در پاسخ گفت: «احمد هم همین رو می‌گه؛ پس معلومه که شما دوتا باهم الحاق نکرده‌اید. هردوتای شما با مختصر حرکتی می‌تونید باهم الحاق کنید. دشمن هم که حضور نداره.» حسین گفت: «نه، من نمیام. من خط حدم را پوشش داده‌ام، احمد باید بیاد.» این ارتباط هم قطع شد. ده دقیقهٔ بعد، احمد کاظمی دوباره تماس گرفت: «رشید، رشید...» آقا رشید دوباره گوشی را برداشت. احمد گفت: «چی شد؟ چرا حسین نیومد؟! به حسین بگو بیاد.» احمد کاظمی با جاروجنجال و ضمن توصیف وضعیت و ابراز نگرانی از جناح راست خودش، از فرمانده قرارگاه فتح می‌خواست که تیپ امام حسین(ع) را وادار به حرکت و الحاق کند. قشقرقی که احمد کاظمی به پا کرد، آقا رشید را نگران و قرارگاه فتح را با شوک مواجه کرد. زمانی از این مکالمهٔ پرتنش نگذشته بود که دوباره حسین خرازی تماس گرفت و حرف‌هایی شبیه احمد کاظمی را تکرار کرد. این تماس‌ها چندبار تکرار شد. غلامعلی رشید که ازطرف این دو فرمانده یگان انعطافی نمی‌دید، نگران و مضطرب شد. موضوع برای قرارگاه فتح جدی شده بود. آقا رشید یک

نیروی اطلاعاتی به نام آژنگ داشت که یک موتور تریل در اختیارش بود. نیروی اطلاعاتی و به‌نوعی آچارفرانسهٔ رشید بود. هم پیک بود و هم نیروی اطلاعاتی. همه‌جا می‌رفت. بچهٔ دزفول و آدم خیلی شجاعی بود. او را صدا زد و گفت: «از آب‌گرفتگی، پشت جادهٔ آسفالت به خط حد مرتضی قربانی برو و با موتور، طول خط را چک کن و ببین کدوم یگان و چطور در خط مستقره. با موتور کیلومتر بگیر که مرتضی (تیپ۲۵ کربلا) چقدر خط داره؟ ۱۷ قم هم همین‌طور. حسین خرازی تا احمد کاظمی هرکدوم چند کیلومتر خط رو پوشش داده‌اند؟» این بنده خدا هم رفت و بعد از دو ساعت، عرق‌کرده و کاملاً خاکی آمد و گفت: «همه مستقر بودن و هر یگان هم خط حد خودش رو پوشش داده بود، رخنه‌ای هم وجود نداشت.» رشید گفت: «یعنی چی! تو خوب دقت نکرده‌ای، اینجا رخنه است. تو چطور رفتی که رخنه را ندیدی؟!» آژنگ گفت: «من متوجه رخنه نشدم. من کل مسیر رو رفتم، بچه‌های خودی اونجا بودن.» رشید هنوز متوجه قضیه نشده بود. احمد و حسین هم همچنان تماس می‌گرفتند و او را اذیت می‌کردند. کمی که گذشت، از خط گزارش دادند که عراقی‌ها دارند پاتک می‌کنند. یک واحد سوار زرهی با تعداد زیادی تانک، نفربر و نیروهای پیاده به‌سمت سه‌راهی ایستگاه حسینیه درحال حرکت بودند؛ دقیقاً محل الحاق دو تیپ امام حسین(ع) و نجف. این سه‌راهی نقطهٔ الحاق این دو یگان بود؛ همان‌جایی که در مکالمات بیسیم هم به آن اشاره می‌کردند و آدرس می‌دادند. عراقی‌ها آمدند آنجا پاتک سنگینی کردند؛ اما براثر مقاومت نیروهای خودی، پاتک آنها کاملاً دفع شد و عراقی‌ها شکست خوردند و برگشتند. این ماجرا گذشت و نه آقا رشید موضوع را



حسن آقایی و حسین خرازی و محمدرضا دیّانی

پیگیری کرد و نه آن دو فرمانده یگان چیزی گفتند. در جریان عملیات رمضان، من دوباره راوی قرارگاه فتح شدم، این‌بار، ردّانی‌پور فرمانده قرارگاه فتح بود. در جریان آماده‌سازی و طرح‌ریزی عملیات، در حالی که هنوز فشار کار زیاد نشده بود، این چند فرمانده اصفهانی یک روز در حال استراحت بودند که پیشنهاد می‌کنند حالا که بیکار هستیم برویم منطقهٔ عملیاتی فتح‌المبین را بگردیم. همه گفتند برویم. مصطفی ردّانی‌پور، حسین خرازی، احمد کاظمی، مرتضی قربانی، رضا حبیب‌اللهی، من [محسن رخصت‌طلب] و غلامحسین بشردوست با یک خودرو استیشن به‌سمت منطقهٔ عملیاتی فتح‌المبین حرکت کردیم. در طول این سفر، هرکسی حرفی می‌زد و ماجرایی را تعریف می‌کرد. احمد کاظمی و حسین خرازی هم ماجرای عملیات بیت‌المقدس را تعریف کردند. گفتند که آنها دوتایی باهم در سه‌راه حسینیه در یک خودرو جیپ نشسته بودند، نیروهایشان هم در خط جادهٔ آسفالت مستقر شده بودند، عراقی‌ها هم آن‌چنان نبودند که آنها بجنگند تا سرشان گرم شود. تصمیم گرفتند رشید را اذیت کنند. بیسیم را برداشتند و شروع کردند. احمد رشید را صدا می‌زد و می‌گفت که حسین نیامده، بعد بیسیم را به حسین می‌داد و او می‌گفت احمد نیامده! هردو هم می‌گفتند خط حدشان را پوشش داده‌اند و آن یکی نیامده است. این‌قدر این کار را تکرار کرده بودند که یک‌دفعه دیدند کپهٔ جمعیتی دارد ازسمت عراقی‌ها به‌سمت خط آنها می‌آید. جمعیت نزدیک که شده بود، دیده بودند تانک و نفربر و نفرات عراقی هستند. به گفتهٔ خودشان، از توی دشت واقعاً به شکل یک کپه نشان داده می‌شدند که همین‌جوری داشتند جلو می‌آمدند. فهمیده بودند می‌خواهند آنجا پاتک کنند و دقیقاً جهتشان هم به‌سمت آنها بود. فرمانده‌گردان‌ها را صدا زده و گفته بودند به رزمنده‌ها بگویید همه بروند پشت خاکریز در سنگرها پناه بگیرند.

رنجبر: به نظر می‌رسد عراقی‌ها شوخی احمد و حسین را شنود کرده بودند.

رخصت‌طلب: دقیقاً، عراقی‌ها مکالمهٔ شوخی این دو فرمانده را شنود کرده و جدی پنداشته بودند. نقطه را پیدا کرده بودند و به تصور اینکه رخنهٔ اعلامی واقعی است، آمده بودند از آن رخنه استفاده کنند تا بلکه سرپل نیروهای خودی را در مرحلهٔ اول عملیات بیت‌المقدس پس بگیرند و نیروهای خودی را به شرق کارون وادار به عقب‌نشینی کنند. حسین خرازی و احمد کاظمی می‌گفتند که ما برای رویارویی با پاتک دشمن، به فرمانده‌گردان‌ها گفتیم همه داخل سنگرها بروید. خاکریز پشت جادهٔ آسفالت خرمشهر، خاکریز پهن و مرتفعی بود. در دامنهٔ این خاکریز، رزمنده‌ها در دو روزی که مستقر بودند، سنگرهایی ساخته بودند. حسین و احمد به نیروها گفته بودند هیچ‌کس سرش را بلند نکند و تا فرمان نداده‌اند، به‌هیچ‌وجه تیراندازی نکنند. همهٔ رزمنده‌ها را پشت خاکریز مستقر کرده بودند. طبق گفتهٔ آنها، مسئول گردان و مسئول محور سرکشی می‌کردند و منتظر فرمان بودند. عراقی‌ها کم‌کم آمدند و در پانصدمتری توقف کردند. ده دقیقه، یک ربع ایستادند، دیدند هیچ خبری نیست و تیراندازی نمی‌شود. به‌سمت مواضع این دو یگان حرکت کردند و آمدند در سیصدمتری‌شان ایستادند. دیدند همچنان خبری نیست، حرکت کردند و تا صدمتری آنها رسیدند. دیدند پرنده پر نمی‌زند

و هیچ خبری نیست. نیروهای این دو یگان نه آتش منحنی می‌ریختند و نه با سلاح سبک شلیک می‌کردند. هیچ خبری نبود. عراقی‌ها تا پنجاه‌متری خط خودی آمدند و دو سه دقیقه توقف کردند، یک‌دفعه با سرعت به‌سمت خاکریز بچه‌ها هجوم آوردند. در این زمان، احمد و حسین به نیروها گفتند که شلیک کنید. بچه‌ها از قبل، آرپی‌جی‌ها و تیربارها را مسلح و آماده کرده بودند. یک‌دفعه، با همهٔ سلاح‌هایی که داشتند، شروع کردند به شلیک‌کردن. هم‌زمان که عراقی‌ها در نزدیکی خاکریز درحال حرکت بودند، هرکسی با هرچه که داشت، از پشت خاکریز بلند شد و تیراندازی کرد. سرعت عراقی‌ها به‌قدری زیاد بود که باوجود تیراندازی نیروهای خودی، نتوانستند توقف کنند و برخی از نفربرهایشان تا روی جادهٔ آسفالت و خاکریز بالا آمدند.

من بعداً که به منطقه رفتم، دیدم تانک‌هایشان به جادهٔ آسفالت چسبیده بود. حتی یک نفربر سفیدرنگ در سمت خاکریز خودی افتاده بود.

حسن آقایی، مسئول محور تیپ، این لحظات را برای من این‌طور روایت کرده است: «وقتی دیدم بعضی تانک‌ها و نفربرهای عراقی که عقب‌تر بودن، فرصت یافتن دور بزنن و درحال فرارن، معطل نکردم و موتور تریل را برداشتم. به یک آرپی‌جی‌زن هم گفتم پشت موتور من بشینه، بعد گازش رو گرفتم و با چند رزمنده از جادهٔ آسفالت عبور کردم و از پهلو، به تانک‌های درحال فرار، حمله کردم. تانک اول را که زدم، بقیهٔ تانک‌ها و نفربرها و نیروهای عراقی ایستادن و اونها رو به اسارت گرفتیم.»

به‌هرحال، رزمندگان این دو تیپ در این ماجرا، ضمن انهدام دشمن، غنیمت‌های زیادی گرفتند. این ماجرا که از شوخی ساده‌ای با آقا رشید، فرمانده قرارگاه، شروع شد، به پاتک و نبردی تمام‌عیار انجامید. عراقی‌ها که مکالمات شوخی فرماندهان را شنود کرده بودند، فریب این مکالمات را خوردند و اقدام به پاتک کردند و خودشان را در مهلکه انداختند. در این نبرد، نیروهای خودی عدهٔ زیادی از عراقی‌ها را به هلاکت رساندند و امکانات و تجهیزات چشمگیری به غنیمت گرفتند.

حسین و احمد در همان خودرو استیشن

احمد کاظمی در ادامه، خاطراتش از سفر به لبنان را برایمان تعریف کرد و گفت که زمینه‌ای فراهم شد تا با یکی از دوستانش به لبنان برود. با واسطهٔ چند نفر و راهنمایی‌هایشان، به‌صورت قاچاق از مرز زمینی عبور کرده و به لبنان رفته بود. برای آموزش نظامی نزد برخی گروه‌های فلسطینی رفته و آموزش‌های رزمی و تاکتیکی دیده بود.

از من پرسیدند: «تو پیش رشید بودی؟» گفتم: «بله.» گفتند: «رشید توی اون لحظات چه حالی داشت؟» گفتم: «رشید فکر نمی‌کرد این مکالمات شوخیه و خیلی ناراحت بود. از این رفتار شما کاملاً به هم ریخته بود. نه شما [خطاب به احمد کاظمی] گوش می‌کردی که برای الحاق کمی به راست بیایی، نه برادر خرازی [حسین خرازی] گوش می‌کرد که کمی به‌سمت چپ بیاد. نفر فرستاد، نفر هم نتونست بفهمه این رخنهٔ خیالی که شما می‌گید، کجاست.»

احمد کاظمی به من گفت که در جایی، تعدادی از تانک‌های غنیمتی را در سنگرهایی

مستقر کرده، روی آنها برزنت کشیده و بعد روی آنها خاک ریخته بود. هیچ‌کس هم به‌جز سه نفر از کادر تیپ از آن خبر نداشت.

سفر ما به منطقهٔ عملیاتی فتح‌المبین بیشتر از پنج شش ساعت طول کشید. در این مدت، هریک از فرماندهان همراه، خاطره‌هایی تعریف می‌کردند. حسین خرازی از دوران گذشته و قبل از جنگ می‌گفت؛ از فعالیت‌هایش و اینکه در مسجد محل فعال و مکبر و قاری قرآن بوده و ازاین‌قبیل فعالیت‌ها انجام می‌داده است. بعد، از خاطرات سربازی‌اش گفت. حسین خرازی چون سربازی رفته و آموزش‌های نظامی دیده بود، به ظفار در کشور عمان هم اعزام شده بود.[1] او آموزش‌های خاص دیده بود و جمعیِ واحدهای کماندویی بود. او سرباز معمولی نبود.

در ابتدای گفت‌وگوهایمان در ماشین، وقتی احمد کاظمی شروع کرد تا از گذشته‌اش بگوید، من کلید ضبط‌صوت را فشار دادم. ضبط من بزرگ بود روشن‌کردن آن با صدا همراه بود. احمد که این صدا را شنید، بلافاصله گفت: «محسن [رخصت‌طلب، راوی مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس]، اگه می‌خوای ضبط کنی، من حرف نمی‌زنم.» سکوت کرد. من دلم نیامد حرف‌های احمد را نشنوم؛ بنابراین، ضبط را خاموش کردم. بعد، او شروع کرد به حرف‌زدن و گفت که قبل از انقلاب و در دوران جوانی‌اش، کمک خانواده و پدرش بوده است. پدرش چوپان بود و مخارج زندگی‌شان از این راه تأمین می‌شد. خانه‌شان در حاشیهٔ شهر نجف‌آباد بود. آنجا چراگاه‌های مناسبی وجود داشت. پدرش گوسفندها را برای چریدن به آنجا می‌برد. مسیر خانه تا چراگاه را با دورزدن شهر طی می‌کرد و از بردن گله به‌داخل شهر پرهیز می‌کرد. راهش دور می‌شد، ولی هیچ‌وقت از داخل شهر و از وسط بازار عبور نمی‌کرد. یک روز که حال پدرش خوب نبود یا حالا کار داشت؛ به احمد گفته بود: «احمِد، تو اینها [گلهٔ گوسفند] رو ببر.» او هم قبول کَرده و گوسفندها را به‌سمت چراگاه راه انداخته بود. در همین حین، با خودش گفته بود: «چرا من این‌همه مسیر رو دور کنم و از حاشیهٔ شهر برم؟! مسیر رو کوتاه می‌کنم و از داخل بازار می‌رم!» بازار شهر نجف‌آباد تعداد زیادی مغازه و ازجمله چند سبزی‌فروش داشت. گوسفندها را به‌سمت شهر هدایت کرده و همین‌طور رفته بودند تا به مقابل مغازه‌های سبزی‌فروشی رسیده بودند. یک‌دفعه گوسفندها سمت سبزی‌ها رفته و شروع کرده بودند به خوردن. او هم حریفشان نمی‌شد. یکی را می‌گرفت، یکی دیگر سمت سبزی‌ها می‌رفت. آن یکی را می‌گرفت، بعدی می‌رفت. خلاصه تا او و صاحب مغازه توانسته بودند گوسفندها را رد کنند، کلی آسیب زده بودند. به هر طریقی، گوسفندها را رد کرده و رفته بود. غروب، از بیرون شهر و بازار به خانه برگشته بود. رفته بود دست‌وصورتش را بشوید که صدای پدرش را از داخل خانه شنید که

---

۱. در آن زمان، رژیم پهلوی به درخواست سلطان قابوس، نیروهای نظامی ایران را برای مقابله با شورش چپ‌گرایان در منطقهٔ ظفار به آنجا اعزام کرد. خرازی نیز به‌عنوان سرباز در این مأموریت شرکت کرد. تجربهٔ حضور وی در ظفار و مواجه‌شدنش با مبارزات مردمی در آن منطقه، تأثیر عمیقی در روحیهٔ انقلابی او گذاشت و بعدها در شکل‌گیری شخصیت نظامی و ایمان عمیق او در جریان دفاع مقدس مؤثر بود.

داد می‌زد: «احمِد کجایی؟» تا برگشت جواب پدرش را بدهد، او را دید که چوب‌به‌دست برای زدنش به‌سمتش می‌آید. به‌هرترتیب، فرار کرده و از خانه بیرون زده بود. تا نصفه‌شب بیرون مانده و بعد به خانه آمده و در پناه مادر خوابیده بود. پدرش بعداً به او گفته بود: «تو نمی‌دونستی من چرا از بیرون شهر می‌رم؟! می‌دونی چقدر خسارت زدی؟ می‌دونی چقدر از این کار تو شکایت کردن؟»

احمد کاظمی در ادامهٔ خاطراتش، از سفر به لبنان برایمان تعریف کرد و گفت که زمینه‌ای فراهم شد تا با یکی از دوستانش به لبنان برود. با واسطهٔ چند نفر و راهنماهایی‌شان، به‌صورت قاچاق از مرز زمینی عبور کرده و به لبنان رفته بود. برای آموزش نظامی نزد برخی گروه‌های فلسطینی رفته و آموزش‌های رزمی و تاکتیکی دیده بود. بعد از چند وقت هم برگشته بود. پس از پیروزی انقلاب و با بروز غائلهٔ اشرار در سیستان‌وبلوچستان که به قاچاق کالا و مواد مخدر مبادرت می‌کردند، به‌همراه برخی دوستانش با اتوبوس عازم زاهدان شده بود. مدتی نگذشته بود که باخبر شد اوضاع کردستان خوب نیست و گروه‌های مسلح ضدانقلاب چند شهر را به تصرف درآورده‌اند. با دوستانش تصمیم گرفت به کردستان بروند. بعد از عزیمت به این شهر و معرفی خودشان، در جمع نیروهای اصفهانی قرار گرفتند و در عملیات رزمی، پاکسازی و تأمین جاده و کمین و ضدکمین شرکت می‌کردند، تااینکه در یکی از عملیات‌های کمین ضدانقلاب تیری به پای او اصابت کرد و به‌ناچار، به عقب منتقل شد. بعدازاینکه در اورژانس و بیمارستان به وضعیتش رسیدگی شد، با پای گچ‌گرفته به منزل رفت. بااینکه دکتر گفته بود پایش باید سه ماه در گچ باشد، در خانه آرام‌وقرار نداشت. دوست نداشت در خانه بماند. ناگزیر، دو سه هفته در خانه ماند. بیشتر از این تحمل نداشت خانه‌نشین باشد. حوصله‌اش سر رفته بود. در همین زمان، جنگ هم شروع شد. بلند شد راه افتاد و در حیاط خانه و کوچه شروع کرد با پای گچ‌گرفته به راه‌رفتن. به خودش می‌گفت: «این پا رو باید زودتر خوب کنم، نمی‌تونم سه ماه صبر کنم.» با شروع جنگ و شنیدن اخبار آن از رادیو، دل‌شوره همهٔ وجودش را گرفته بود و درحالی‌که فقط یک ماه از گچ‌گرفتن پایش گذشته بود، به درمانگاه رفت و از کادر درمان خواست گچ پایش را باز کنند. با توجه به اینکه تازه یک ماه از مجروح‌شدنش گذشته بود، دکتر از بازکردن آن امتناع می‌کرد و می‌گفت: «زوده. وقت بازکردنش نیست! ما بازش نمی‌کنیم. مسئولیت داره. باید بری دو ماه دیگه بیای.» هرچه اصرار کرده بود، به حرفش گوش نکرده بودند. او هم رفته بود خانه و تا دو هفته در حیاط خانه و کوچه با پای گچ‌گرفته راه می‌رفت. پایش را به زمین می‌کوبید و می‌گفت: «باید خوب بشی.» این‌قدر پایش را به زمین کوبیده بود که قسمت‌هایی از گچ خرد شده بود. بعد از دو سه هفته، رفت بیمارستان و به دکتر گفت: «یا گچ رو باز می‌کنی یا خودم اره برمی‌دارم و بازش می‌کنم!» خلاصه دکتر را راضی کرد و پایش را باز کردند. دو روز در خانه ماند و پایش را ماساژ داد، بعد سوار اتوبوس شد و دوباره به کردستان رفت. فرمانده‌اش در کردستان وقتی او را دیده بود، تعجب کرده و گفته بود: «تو با این تیری که خوردی، چرا دوباره اومدی؟! تو الآن آمادگی نداری!» به‌هرحال، رفت آنجا و مدتی

در آن منطقه بود. بعد هم به جنوب رفت.

رنجبر: انفرادی به جبهه رفت؟

رخصت‌طلب: حرکات و کارهای احمد اغلب انفرادی بود. طبق گفتهٔ خودش، پرسان‌پرسان رفته بود اهواز و از محل استقرار بچه‌های اصفهان و نجف‌آباد پرسیده بود. به او گفته بودند که آنها بیشتر در آبادان تجمع دارند. رفته بود آبادان و بچه‌محل‌هایش را دیده بود. بعضی از دوستانش که می‌دانستند او به لبنان رفته و آموزش دیده، به فرماندهان مقر گفته بودند که این آموزش دیده و کار رزمی بلد است. فوراً او را مسئول خط کرده بودند.

کار رزمی این دو نفر در دفاع مقدس از اینجا شروع شد؛ حسین از کردستان با دوستان اصفهانی‌اش به دارخوین آمد و در آنجا مستقر شد، احمد هم از کردستان آمد اهواز و آبادان و رفقایش را دید و بعد در ایستگاه۷ مستقر شد.

رنجبر: در ادامهٔ عملیات بیت‌المقدس، نقش احمد کاظمی و حسین خرازی در فتح خرمشهر چگونه بود؟

رخصت‌طلب: مأموریت قرارگاه فتح در مرحلهٔ دوم عملیات، حرکت از جادهٔ آسفالت به‌سمت مرز بود که با موفقیت آن را انجام داد. فرماندهان ارتش عراق از سرعت حرکت نیروهای خودی متحیر شده بودند. دو لشکر ۵ و ۶ زرهی ارتش عراق در جنوب اهواز و رودخانهٔ کرخه‌کور مستقر بودند و مردد بودند که در این وضعیت، موقعیت [زمین] را حفظ کنند یا نیروهایشان را. این دو لشکر عراقی با گام دوم قرارگاه فتح و رسیدنشان به مرز، احساس خطر کردند و به‌سرعت عقب آمدند. با این عقب‌نشینی، قرارگاه قدس توانست از رودخانه عبور کند و با تعقیب دشمن، به‌سمت مرز در طلائیه و کوشک برود. در این مرحله،



از راست: محمدرضا ابوشهاب، حسن آقایی، احمد کاظمی، حسین خرازی و محسن رخصت‌طلب

قرارگاه فتح فاصلهٔ جادهٔ آسفالت تا مرز را به‌راحتی پیشروی کرد و به مرز رسید؛ اما حرکت قرارگاه نصر کُند شد؛ چون در این محور، دشمن استحکامات داشت و مقاومت می‌کرد. طبق طرح اولیهٔ قرارگاه کربلا، قرار بود نیروها بعد از رسیدن به مرز، به‌سمت شط‌العرب در شرق بصره بروند.

در مرحلهٔ اول و دوم عملیات، قرارگاه فتح تا مرز رفت؛ به همین دلیل، بخشی از نیروهای تحت‌امرش آسیب دیدند و ۲۰ درصد از توان رزمی‌اش کاهش یافت. قرارگاه نصر هم به‌علت جنگ سخت در این دو مرحله، بیش از ۵۰ درصد توان رزم خود را از دست داد و بخشی از نیروهایش خسته شدند و آسیب دیدند. در اینجا، فرماندهی عملیات تدبیر کرد و با تشخیص اینکه توان رزم لازم و کافی برای حرکت به‌سمت تنومه و نشوه در شرق بصره را ندارد، تصمیم گرفت عملیات را به‌سمت خرمشهر ادامه دهد تا با این تاکتیک، هم مسیر قرارگاه نصر باز شود و هم برای آزادی خرمشهر اقدام کنند. قرار بود در مرحلهٔ سوم عملیات، خرمشهر آزاد شود؛ ولی در آن مرحله، یگان‌های خودی با مقاومت دشمن مواجه شدند. عراقی‌ها به‌طور تعجیلی و نامنظم، جلوی مواضع قرارگاه‌های نصر و فتح، مین ریخته بودند و به‌صورت نامنظم و پرحجم مستقر شده بودند. در این مرحله، باوجود تلاش یگان‌ها، اهداف عملیات محقق نشد و ناگزیر، مرحله‌ای دیگر طراحی و اجرا شد.

برای مرحلهٔ چهارم، همهٔ توان رزم قرارگاه‌های عملیاتی دوباره متمرکز شد. قرارگاه فجر هم که قبل‌ازاین، در فکه و منطقهٔ عملیاتی فتح‌المبین مانده بود، با تیپ‌های ۳۳ المهدی(عج) و ۳۵ امام سجاد(ع) به توان رزم اضافه شد. در سازمان رزم قرارگاه‌های نصر و فتح هم تغییراتی ایجاد شد. تیپ۲۵ کربلا از قرارگاه فتح جدا شد و به قرارگاه نصر پیوست. در طرح جدید، خط حد قرارگاه نصر شلمچه تا قبل از پل‌نو بود. محدودهٔ پل نو به قرارگاه فجر سپرده شد. خط حد و فلش عملیات از بعد از پل نو تا رودخانهٔ کارون با حرکت شمال به جنوب به‌سمت خرمشهر هم مأموریت یگان‌های تحت امر قرارگاه فتح بود.

ابوشهاب می‌گفت که حسین بعد از کمی صحبت‌کردن، از جیبش یک قرآن درآورد (حسین خرازی همیشه یک قرآن و کتاب دعای کوچک در جیبش داشت). در بین عراقی‌ها، یک افسر بود. قرآن را دست او داد و گفت: «این قرآن ضامن بین ما و شماست. شما در پناه این قرآن امنیت دارید، برید پیش دوستانتون و بگید که اگه بیایید تسلیم شید، در امن و امان کامل هستید و ما شما رو به عقب منتقل می‌کنیم. این قرآن ضامن حرف منه. من روی این قرآن قسم می‌خورم که شما سلامت می‌مونید. به دوستانتون بگید که اگه تسلیم نشن، ما اینجا، چنان جنگی می‌کنیم که همهٔ شما کشته می‌شید.» بعد، همهٔ عراقی‌ها را از همان خاکریز برگردانده بود.

با آغاز عملیات در این مرحله، حسین [تیپ۱۴ امام حسین(ع)] تلاش کرد در محور شرق جادهٔ آسفالت [اهواز – خرمشهر] به‌سمت خرمشهر برود. احمد [تیپ۸ نجف] هم در غرب جاده، سعی کرد از محور گمرک وارد شهر شود. همه تا آستانهٔ شهر پیشروی کردند.

حسین خرازی و محمدرضا ابوشهاب برای من تعریف کردند در این مرحله، فرصت شناسایی نداشتند. عراقی‌ها هم تجمع نیرو داشتند. به‌هرحال، گفتند برویم ببینم چه می‌شود. مهم این بود که میدان مین را رد کرده بودند. در محدودهٔ جاده تا شهر، عراقی‌ها استحکامات زیادی ایجاد کرده بودند. از لابلای این موانع، مسیری پیدا کردند. وقتی در این مسیر قرار گرفتند، دیدند هیچ مانعی وجود ندارد. معبری آنجا وجود داشت که محل عبور خود عراقی‌ها بود. طرفین آن، میدان مین و سیم‌خاردار بود. در این معبر افتادند و پیاده‌روی کردند تااینکه به خاکریزی رسیدند. توقف کردند تا با یگان‌های همجوار هماهنگ کنند و ببینند احمد [تیپ۸ نجف] کجاست و بقیه چه‌کار می‌کنند. مطلع شدند احمد دارد به‌سمت شهر پیشروی می‌کند و وضعیتش هم خوب است. در همین حین، یک‌دفعه دیدند که ده پانزده عراقی با زیرپیراهن از خاکریز عبور کردند. لباس‌هایشان دستشان بود. بعضی‌ها عکسی دستشان بود و بعضی عرق‌گیرشان. درحالی‌که «دخیل خمینی، دخیل خمینی» می‌گفتند، این‌طرف خاکریز آمدند. طبق روال معمول، باید آنها را سوار ماشین می‌کردند و به عقب می‌فرستادند؛ ولی خرازی گفته بود: «صبر کنید، دست نگه دارید.» عراقی‌ها را روی زمین نشانده و با کمک یک مترجم از آنها پرسیده بود: «توی شهر چه خبره؟ چی‌کار می‌کنید؟ چقدر نیرو دارید؟ فرماندهتان کیه؟ اینجا موانع و استحکامات چطوریه؟» آنها گفته بودند که زیدان، فرمانده تیپ، در یک جابه‌جایی، با ماشین روی مین رفته و مجروح شده و برای فرستادن او به بصره تلاش می‌شود.



اسرای عملیات بیت المقدس

شهر هم به‌هم‌ریخته است و هیچ‌کس روحیهٔ مقاومت ندارد؛ ولی استخبارات خیلی فعال است و در گوش همه خوانده که اگر تسلیم شوید و پاسدارها شما را بگیرند، اعدامتان می‌کنند. همه وحشت دارند و تصور می‌کنند که اگر به این‌طرف بیایند، کشته می‌شوند. اگر هم بمانند، انگیزهٔ جنگیدن ندارند.

ابوشهاب می‌گفت که حسین بعد از کمی صحبت‌کردن، از جیبش یک قرآن درآورد (حسین خرازی همیشه یک قرآن و کتاب دعای کوچک در جیبش داشت). در بین عراقی‌ها، یک افسر بود. قرآن را دست او داد و گفت: «این قرآن ضامن بین ما و شماست. شما در پناه این قرآن امنیت دارید، برید پیش دوستانتون و بگید که اگه بیایید تسلیم شید، در امن و امان کامل هستید و ما شما رو به عقب منتقل می‌کنیم. این قرآن ضامن حرف منه. من روی این قرآن قسم می‌خورم که شما سلامت می‌مونید. به دوستانتون بگید که اگه تسلیم نشن، ما اینجا، چنان جنگی می‌کنیم که همهٔ شما کشته می‌شید.» بعد، همهٔ عراقی‌ها را از همان خاکریز برگردانده بود. دراین‌بین، یکی دو نفر از بچه‌های همراه حسین به او گفته بودند: «حالا چهارتاشون رو می‌فرستادی، چرا همه‌شون رو برگردونی؟» حسین در جواب گفته بود: «نه بذار همه‌شون برن که عراقی‌های ببینن همهٔ اینها که اومده بودن، سالم برگشتن.» به‌هرترتیب، عراقی‌ها رفتند. حدود بیست دقیقهٔ بعد یک‌دفعه دیدند از پشت خاکریز، صدای همهمه می‌آید. خیلی تعجب کردند. یکی از بچه‌ها رفت نگاه کرد و گفت: «برادر حسین، عراقی‌ها دسته‌دسته دارن به‌سمت ما میان! یکی عکس دستشه، یکی عرق‌گیر دستشه، یکی لُخته، همین‌جوری برای تسلیم‌شدن دارن میان!»

حسین، خودش برایم تعریف کرد: «ما فکر کردیم حالا دویست نفر میان؛ اما جمعیت عراقی‌هایی که به‌سمت ما می‌آمدند، قطع نمی‌شد؛ تاحدی‌که در من دل‌شوره ایجاد شد که اینها چندبرابر ما هستن؛ اگه اراده کنن، می‌تونن همهٔ ما رو بگیرن! برای همین، به قرارگاه بیسیم زدم و به آقا رشید و بعد هم به آقا محسن توی قرارگاه کربلا خبر سقوط خرمشهر رو دادم و ضمنش درخواست کردم برای انتقال این حجم از اسرا ماشین بفرستن. به بچه‌ها گفتم که اسرا رو از همین راهی که به جادهٔ آسفالت منتهی می‌شه، به عقب هدایت کنن و پیاده به‌سمت اهواز برن.»

شهید صیاد شیرازی در جلسه‌ای ماجرای آزادسازی خرمشهر را تعریف می‌کرد. می‌گفت: «ما دیدیم آقای خرازی با بیسیم تماس گرفت و گفت که خرمشهر آزاد شد و عراقی‌ها دارن تسلیم می‌شن. من به آقا محسن گفتم که جدی نگیر، حالا شاید گروهی تسلیم شدن. خرمشهر که این‌طوری [به این سادگی] سقوط نمی‌کنه! با اون‌همه استحکامات و نیرو و حدود نوزده ماه حضور عراقی‌ها در شهر و برنامه‌ریزی‌هایش، ما منتظر جنگی سنگین بودیم. آقا محسن گفت: "پس این چی می‌گه؟" من گفتم: "آقا محسن، اجازه بدید من برم با هلیکوپتر منطقه رو بازدید کنم." سوار هلیکوپتر شدم و روی جادهٔ آسفالت به‌سمت خرمشهر رفتم. نرسیده به خرمشهر، دیدم از دو طرف جاده، به‌شکل ستونی، نیروهای اسیرشدهٔ عراقی دارن بدو بدو میان. از داخل هلیکوپتر تماس گرفتم و به آقا محسن گفتم: "خرازی راست می‌گه، عراقی‌ها همین‌طوری ستونی روی جادهٔ آسفالت اومدن و دارن به‌سمت اهواز می‌رن! به اهواز بگو که

هرچی می‌تونن، ماشین و کامیون بفرستن که اینها رو جمع کنن و ببرن.»

طبق گفتهٔ صیاد شیرازی، هم‌زمان با حسین خرازی، احمد کاظمی هم با قرارگاه تماس گرفته و جملهٔ معروف «خرمشهر را خدا آزاد کرد» پشت بیسیم گفته بود. احمد در ادامهٔ این مکالمهٔ بیسیمی با قرارگاه مرکزی عملیات، خطاب به محسن رضایی، فرمانده سپاهی قرارگاه کربلا، گفته بود که یک‌دفعه شوکی به عراقی‌ها وارد شد؛ دیدند بعضی از فرماندهانشان کشته شدند، نیروهای خودی هم عقبهٔ نیروهای عراقی مستقر در خرمشهر را گرفتند و جادهٔ شلمچه کاملاً در تصرف نیروهای خودی است؛ برای همین، عراقی‌ها از محور احمد هم فوج‌فوج شروع به عقب‌نشینی کردند.



شهید صیاد شیرازی و محسن رضایی

اسناد جنگ

نگاهی اجمالی به آزادسازی خرمشهر از منظر غلامعلی رشید

تنظیم‌کننده: محسن رخصت‌طلب[1]


غلامعلی رشید

برخی از فرماندهان سپاه در دورهٔ جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، بیشتر اوقات، از حوادث، تحولات، اخبار، گزارش‌ها و جلساتی که در آنها حضور داشتند یادداشت‌برداری می‌کردند. ازجمله افراد شاخص دراین‌زمینه شهید حسن باقری و شهید غلامعلی رشید بودند. از حسن باقری پس از شهادت ایشان، حداقل دوازده دفترچه یادداشت به دست آمده است که محتوای آن شامل انواع اخبار از خودی، دشمن، طرح‌ها، برنامه‌ها، پیشنهادها و انتقادها از موضوعات گوناگون مرتبط با جنگ است. آقای غلامعلی رشید نیز در یادداشت‌برداری دست‌کمی از حسن باقری نداشت؛ با این تفاوت که حسن باقری بیشتر اوقات در لحظه یادداشت‌برداری می‌کرد، اما آقای رشید عمدتاً پس از جلسات یا آخر شب، قبل از استراحت، مطالب و موضوعات را به‌تفصیل در دفتر خود می‌نوشت. تعداد این دفاتر بیش از ده‌ها جلد بود که متأسفانه در حملهٔ ددمنشانهٔ رژیم صهیونیستی به منزل ایشان، از بین رفتند.

---

۱. راوی و پژوهشگر حوزهٔ جنگ ایران و عراق.

ویژگی منحصر به‌فرد غلامعلی رشید دراین‌خصوص این بود که در خلال جلسات یا در میانهٔ گفت‌وگوهای غیررسمی، ناگهان دفترچهٔ راویان حاضر در جلسه را می‌گرفت و مطلبی مرتبط با موضوع جلسه یا بحث روز را می‌نوشت و دفترچه را عودت می‌داد. گاهی نیز کاغذی می‌یافت و نکات خاص، طرح، نقشه، کروکی یا جمع‌بندی مقطعی خود را از حوادث یادداشت می‌کرد و بیشتر مواقع، به راوی کنار دست خود می‌داد. اتفاقاً همین یادداشت‌ها امروز از اسناد بسیار معتبر و دقیق آرشیو اسناد و مدارک دفاع مقدس محسوب می‌شود.

در آرشیو مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، نمونه‌های فراوانی از انواع یادداشت‌های آقای رشید دربارهٔ موضوعات گوناگون مرتبط با جنگ وجود دارد. در متن زیر که عین دستخط ایشان است، ضمن اشاره به مراحل چهارگانهٔ عملیات بیت‌المقدس، ابتدا جمع‌بندی‌ای از استعداد و توانایی زرهی و توپخانهٔ ارتش عراق ارائه شده و سپس به یکی از نقاط عطف عملیات در مرحلهٔ چهارم، یعنی اقدام رزمندگان اسلام در محاصرهٔ خرمشهر و تلاش‌ها و تدابیر فرماندهان دشمن برای شکستن محاصره و خارج‌کردن حدود ۱۵هزار نیروی خود از خرمشهر، پرداخته شده است.

ایشان در انتهای متن نیز علل تسلیم‌شدن نیروهای دشمن را ذکر کرده است.

متن تایپ‌شده و اصل دست‌نوشتهٔ سردار غلامعلی رشید به شرح زیر است:

مراحل عملیات بیت‌المقدس

مرحلهٔ اول – ساعت ۲۴:۳۰ مورخه ۶۱/۲/۹ – تصرف قسمتی از جادهٔ خرمشهر – اهواز

مرحله دوم – ساعت ... مورخه ۶۱/۲/۱۳ تصرف قسمتی از خط مرزی بین‌المللی

مرحله سوم – ساعت { (۱) ۲۳ مورخه ۶۱/۲/۱۹ ; (۲) ۰۲ مورخه ۶۱/۲/۲۰ } عملیات ناموفق

ساعت محاصره و تصرف خرمشهر

مرحلهٔ چهارم – ساعت ۱۰/۲۵ مورخه ۱ و ۲ خرداد ۱۳۶۱ محاصرهٔ خرمشهر

مورخه ۶۱/۳/۳ آزادی خرمشهر

نیروهای پیادهٔ دشمن در منطقهٔ عملیات بیت‌المقدس حدود ۳۶۰۰۰ شده است.

زرهی دشمن حدوداً ۴۲ گد [گردان] تانک که تقریباً حدود ۱۴۳۵ تانک برآورد می‌شود وجود داشته و ۳۸ گد مکانیزه که تقریباً ۱۳۳۰ نفربر می‌شود نیز وجود داشته. علاوه‌براینها، حدوداً ۵۳۰ قبضه توپ در کل منطقهٔ عملیات وجود داشته است.

محاسبهٔ مناطق اشغالی قبل از عملیات بیت‌المقدس

– کل مناطقی که اشغال نیروهای دشمن بوده، حدوداً ۵۴۰۰ کیلومتر مربع بوده است.

– مناطقی که در مراحل یکم و دوم عملیات بیت‌المقدس آزاد شده است، حدود ۱۱۰۰ کیلومتر مربع.

– مناطقی که دشمن خود تخلیه نمود و عقب‌نشینی کرد، حدوداً ۳۹۰۰ کیلومتر مربع بوده است.
– کل اراضی آزادشده تا تاریخ ۶۱/۲/۲۲، حدوداً ۵۰۰۰ کیلومتر مربع بوده که حدوداً ۴۰۰ کیلومتر مربع دیگر در اشغال دشمن بود که حدود ۳۸ کیلومتر مربع دیگر به‌علاوهٔ شهر خرمشهر در تاریخ ۱ و ۲ و ۶۱/۳/۳ آزاد گردید. بقیه ان‌شاءالله آزاد خواهد شد.

محاسبهٔ خطوط مرزی که در اشغال دشمن بوده

طول خطوط مرزی که در اشغال دشمن بوده، حدود ۱۸۰ کیلومتر بوده که حدود ۱۷ کیلومتر آن در مرحلهٔ دوم عملیات بیت‌المقدس آزاد شده و حدود ۱۳۸ کیلومتر توسط دشمن تخلیه شد.

کل خطوط مرزی آزادشده تا تاریخ ۲ و ۶۱/۳/۳، حدود ۱۵۵ کیلومتر بوده که حدود ۲۵ کیلومتر دیگر در اشغال دشمن بود که در تاریخ ۶۱/۳/۲ حدوداً ۱۵ کیلومتر دیگر آن آزاد گردید.

فعلاً درحال‌حاضر، حدود ۱۰ کیلومتر کلاً در اشغال دشمن است و ان‌شاءالله آن‌هم آزاد خواهد شد.

علت مقاومت دشمن در خرمشهر با توجه به صحبت‌هایی که با اسرا شده است کلاً این بوده است که بعدازاینکه نیروهای اسلام موفق شدند خرمشهر را کاملاً به محاصرهٔ خود درآورند و خود را به کنارهٔ اروند در شرق نهر عرایض برسانند، به دشمن دستور داده شد به نیروهایی که در مثلث (کارون و جادهٔ آسفالت) قرار داشتند، به خرمشهر عقب‌نشینی کنند و آماده شوند تا با یک حرکت هماهنگ از غرب (شلمچه) و از شرق (خرمشهر) محاصره را بشکنند. وضعیت روحی نیروهای دشمن در هنگام محاصره در خرمشهر بسیار ضعیف بوده و اکثراً وحشت‌زده و ترسیده بودند و حتی بعضی از سربازان چنان روحیهٔ خود را باخته بودند که در منازل خرمشهر گریه می‌کرده‌اند و از سرنوشت نامعلومی که در انتظارشان بوده است، شدیداً وحشت کرده بودند. لازم به توضیح است که دشمن بعد از عقب‌نشینی، مهمات خود را در قسمت مثلث منهدم کرده و به آتش کشیده بودند؛



اسرای عملیات بیت المقدس

که ازجمله مهمات تی [تیپ]۴۸ پیاده. علی‌ای‌حال، فرمانده [فرماندهی] نیروهای خرمشهر به‌عهدهٔ سرهنگ احمد زیدان ف‌تی [فرمانده تیپ]۱۱۳ گارد مرزی بوده که از همه ارشدتر بوده، نام‌برده با ف ل [فرمانده لشکر]۱۱ تماس گرفته و به او دستور داده شده بود که نیروها را تا حدود بندرگاه خرمشهر به جلو بیاورید که هم‌زمان، با فشاری که ازسوی شلمچه آورده می‌شود، این نیروها نیز فشار را بر قسمت عرایض و پل نو وارد آورند و درنتیجه، محاصره شکسته شود؛ که دراین‌حین، نام‌برده (سرهنگ احمد زیدان) در شهر خرمشهر، بر روی مین‌هایی که خود قرار داده بودند، رفته و با خودرو مربوطه پودر می‌شود و به هلاکت می‌رسد که فرماندهی به‌عهدهٔ ف‌تی [فرمانده تیپ]۴۸ پیاده، سرهنگ ستاد، خمیس فَحلَف گذاشته می‌شود. علی‌ای‌حال، عملیات دشمن در قسمت شلمچه باوجود تأکیدهای بسیار زیادی که فرماندهان عراقی می‌کردند، با شکست مواجه شده و دشمن مجبور به عقب‌نشینی می‌شود و این نیروها نیز نمی‌توانند عملیاتی انجام دهند و هنگامی‌که صبح می‌شود (۶۱/۳/۳)، نیروهای محاصره‌شده در داخل شهر با کمبود آب و خستگی و ترس روبه‌رو بودند و عده‌ای تصمیم می‌گیرند که خود را تسلیم نمایند؛ که در ابتدا ۲ نفر و سپس عده‌ای سرباز خود را پناهنده می‌نمایند و بقیه به‌صورت فوج‌فوج، خود را تسلیم می‌نمایند و این آیهٔ خدا تحقق می‌پذیرد که «وَرَأَیتَ الذین یَدخُلُونَ فی دینِ‌اللهِ أفوَاجا»[1]

دلایل تسلیم‌شدن دشمن ۱. شکست در حرکتی که توضیح داده شد و درنتیجه، ناامیدشدن به شکسته‌شدن محاصره. ۲. پیام‌هایی که ازطریق رادیو – بلندگو به نیروهای محاصره‌شده در خرمشهر و ترغیب آنها به تسلیم‌شدن ارسال می‌شد. ۳. رعب و وحشت و ترسی که خدا بر دل آنها افکنده بود. ۴. کمبود آب و غذا (دشمن از نظر مهمات وضعش خوب بوده است).

دلایل مقاومت دشمن در خرمشهر

۱. امیدواربودن به شکسته‌شدن محاصره؛

۲. پیام‌هایی که ازسوی فرماندهان ازآن‌سو به خرمشهر ارسال می‌شده که شما مقاومت کنید تا نیروهای المنصور (تی۱۰ زرهی) که در راه هستند، وارد عمل شوند و شما [را] از محاصره خارج نمایند.

دلایل تسلیم‌شدن دشمن

۱. شکست در حرکتی که توضیح داده شد و درنتیجه، ناامیدشدن به شکسته‌شدن محاصره.

۲. پیام‌هایی که ازطریق رادیو – بلندگو به نیروهای محاصره‌شده در خرمشهر و ترغیب آنها به تسلیم‌شدن ارسال می‌شد.

۳. رعب و وحشت و ترسی که خدا بر دل آنها افکنده بود.

۴. کمبود آب و غذا (دشمن از نظر مهمات وضعش خوب بوده است). والسلام

---

۱. و مردم را می‌بینی که گروه‌گروه، وارد دین خدا می‌شوند. (سورهٔ نصر، آیهٔ ۲)

نقش پل صدام در مقاومت نیروهای عراقی برای حفظ خرمشهر

گروه سندپژوهی فصلنامه کیان ایران

ارتش عراق در دوران اشغال خرمشهر، برای حفظ این شهر تدابیر گوناگونی به کار بست؛ ازجمله، احداث پلی روی شط‌العرب در غرب نهر عرایض و جنوب شهرک ولیّ عصر(عج) و مرز بین‌المللی در خاک عراق. شط‌العرب در این نقطه به‌علت وجود سه جزیرهٔ بوارین، بلجانیه و صالحیه به چهار قسمت تقسیم شده است و کل آن جزء خاک عراق محسوب می‌شود. عرض رودخانه در این ناحیه، از جنوبی‌ترین ساحل شط‌العرب تا شمالی‌ترین ساحل آن و بدون در نظر گرفتن جزایر، در حالت مدّ کامل، حدود ۱۱۰۰ متر و در حالت جزر کامل، حدود ۹۰۰ متر است. جزیرهٔ بوارین بزرگ‌ترین و جزیرهٔ بلجانیه، کوچک‌ترین جزیرهٔ این ناحیه، در نزدیکی ساحل شمالی، و جزیرهٔ صالحیه در نزدیکی ساحل جنوبی شط‌العرب قرار گرفته است. پل



محسن رخصت‌طلب، مسئول گروه سندپژوهی فصلنامه کیان ایران

نام‌برده در این نقطه از رودخانه که به «پل صدام» مشهور بود و قابلیت عبور وسایل نقلیهٔ سبک و سنگین و نیز انواع خودروهای زرهی را داشت، با استفاده از جزیرهٔ بوارین و جزایر کوچک‌تر در شمال و جنوب رودخانه در چهار قطعه ساخته شده بود که طول بزرگ‌ترین قطعهٔ آن حدود ۵۰۰ متر بود و زمین شمال و جنوب این بخش از شط‌العرب را به یکدیگر متصل می‌کرد. این پل در شمال و داخل خاک ایران، امکان دسترسی به جادهٔ ساحلی و جادهٔ آسفالت خرمشهر به شلمچه، و در جنوب و داخل خاک عراق، امکان دسترسی به جادهٔ ساحلی و جادهٔ آسفالت بصره به فاو را ایجاد می‌کرد. ارتش عراق برای دسترسی به عقبه‌های خود و پشتیبانی از نیروهای مستقر در خرمشهر، علاوه‌بر جادهٔ آسفالت خرمشهر به شلمچه و بصره، از این پل نیز بهره می‌برد. در مرحلهٔ چهارم عملیات آزادسازی خرمشهر، باوجود مقاومت نیروهای عراقی برای حفظ پل صدام و عقب‌نشینی نیروهای محاصره‌شده در خرمشهر، رزمندگان اسلام ضمن تصرف سرپل نیروهای دشمن و عقب‌راندن آنها از جنوب این پل و قطع ارتباط زمینی نیروهای موجود در خرمشهر با آن، قطعهٔ اول پل را تصرف، منهدم و امید دشمن برای نجات نیروهای محاصره‌شده در خرمشهر را به یأس تبدیل کردند.

«پل صدام» قابلیت عبور وسایل نقلیهٔ سبک و سنگین و نیز انواع خودروهای زرهی را داشت، با استفاده از جزیرهٔ بوارین و جزایر کوچک‌تر در شمال و جنوب رودخانه در چهار قطعه ساخته شده بود که طول بزرگ‌ترین قطعهٔ آن حدود ۵۰۰ متر بود و زمین شمال و جنوب این بخش از شط‌العرب را به یکدیگر متصل می‌کرد.

مرحلهٔ چهارم عملیات آزادسازی خرمشهر با تغییراتی در مانور و سازمان رزم نیروهای خودی آغاز شد. نحوهٔ حضور و گسترش نیروهای عراقی در این مرحله از عملیات، بدترین حالت ممکن برای نیرویی نظامی محسوب می‌شد. تا قبل از آغاز عملیات بیت‌المقدس، ارتش عراق در زمینی گسترده، از دُبّ حَردان در جبههٔ اهواز تا سرتاسر غرب رودخانهٔ کارون و جنوب سوسنگرد و شرق بصره، به‌گونه‌ای، سپر حفاظتی خرمشهر را تشکیل داده بود؛ اما با از دست دادن همهٔ مناطق یادشده در سه مرحله از عملیات نیروهای ایرانی، تنها راه باقیمانده برای حفظ خرمشهر دالانی با عرض میانگین ۱۰ کیلومتر و طول حدود ۱۵ کیلومتر بود که در شرق این دالان، شهر خرمشهر قرار داشت و در غرب آن، تنومه، نشوه و بصره قرار داشتند و مانند تنگه‌ای بودند که نیروهای مهاجم می‌توانستند با بستن این تنگه، شهر خرمشهر و همهٔ نیروهای مستقر در آن را در اختیار بگیرند.

برای مانور کلی این مرحله از عملیات، به‌کارگیری سه قرارگاه فتح، فجر و نصر در امتداد و پهلوی آن دالان و قرارگاه قدس به‌عنوان تأمین مرز و عقبهٔ سه قرارگاه مذکور در دستور کار قرارگاه مرکزی کربلا قرار گرفت. همچنین متناسب با نقاط حساس و کلیدی منطقه، با جابه‌جایی برخی یگان‌ها در قرارگاه‌های چهارگانه، سازمان رزم جدیدی به این ترتیب سازماندهی شد:

«در قرارگاه مشترک فتح، لشکر۹۲ زرهی اهواز از نیروی زمینی ارتش و تیپ۱۴ امام حسین(ع)، تیپ۸ نجف اشرف و تیپ۱۷ قم از سپاه پاسداران با مأموریت تأمین بخشی از جادهٔ آسفالت خرمشهر به شلمچه و پیشروی تا ساحل اروندرود و ورود به شهر خرمشهر سازماندهی شدند.

قرارگاه مشترک فجر شامل تیپ۳ لشکر۷۷ پیادهٔ خراسان از نیروی زمینی ارتش و تیپ‌های۳۳ المهدی(عج) و ۳۵ امام حسن(ع) از سپاه پاسداران با مأموریت تأمین پل نو و بخشی از جادهٔ آسفالت خرمشهر به شلمچه و پیشروی به‌سمت ساحل اروندرود و تأمین مرز در ساحل اروندرود سازماندهی شدند.

قرارگاه مشترک نصر شامل لشکر۲۱ پیادهٔ حمزه، تیپ۵۵ هوابرد و تیپ۲۳ نوهد از نیروی زمینی ارتش و تیپ۲۷ محمد رسول‌الله(ص)، تیپ۷ ولیّ عصر(عج)، تیپ۳۱ عاشورا و تیپ۲۵ کربلا با مأموریت پیشروی به‌سمت ساحل رودخانهٔ شط‌العرب و تأمین بخشی از جادهٔ آسفالت خرمشهر به شلمچه و مرز بین‌المللی در منطقهٔ شلمچه و تصرف سرپل دشمن در شمال پل صدام سازماندهی شدند.

در قرارگاه مشترک قدس، لشکر۱۶ زرهی قزوین، تیپ۵۸ ذوالفقار و تیپ۳۷ زرهی از نیروی زمینی ارتش و تیپ‌های ۴۱ ثارالله(ع)، ۲۱ امام رضا(ع)، ۴۳ بیت‌المقدس و ۳۷ نور از سپاه پاسداران با مأموریت انجام عملیات تکمیلی، حفظ مرز بین‌المللی و تأمین عقبهٔ سایر یگان‌های عمل‌کننده در جنوب‌غربی منطقهٔ عملیات سازماندهی شدند.» (کیهان‌پناه، ۱۳۹۶: ۱۹۴).

براساس طرح مانور اشاره‌شده، مرحلهٔ چهارم عملیات بیت‌المقدس در ساعت ۲۲:۳۰ روز یکم خرداد با هدف آزادسازی شهر خرمشهر از اشغال ارتش متجاوز عراق آغاز شد. با شرع عملیات و حرکت قرارگاه‌ها و یگان‌های تابع، حوادث مهمی در این مرحله از عملیات رخ داد؛ اما آنچه در این مقاله مدنظر قرار گرفته، موضوع پل صدام و حوادث مرتبط با آن تا پایان عملیات آزادسازی خرمشهر است.

تا پیش از آغاز مرحلهٔ چهارم عملیات، حدود ۵۰۰۰ کیلومتر مربع از مناطقی که دشمن در این منطقه اشغال کرده بود، در مدت ۲۲ روز نبرد آزاد شد و ۵۰۰۰ نفر از نیروهای دشمن به اسارت درآمدند. وضعیت جغرافیایی استقرار نیروهای عراقی و ایرانی در مقابل یکدیگر و نحوهٔ گسترش یگان‌های آنها بسیار پیچیده و حساس بود و از دست دادن زمان برای طرفین صحنهٔ نبرد، حکم شکست را برای آنها داشت. در جبههٔ دشمن، هرلحظه امکان داشت که ارتش عراق با یگان‌های زرهی و مکانیزهٔ دست‌نخورده و تازه‌نفس خود، مانند لشکرهای ۵ و ۶ زرهی، در مانوری دَورانی از شرق بصره به‌سمت رودخانهٔ کارون و نیز با به‌کارگیری انبوه نیروهای پیادهٔ مستقر در شهر خرمشهر، از جنوب به شمال، حملهٔ گسترده‌ای انجام دهد. درمقابل، در جبههٔ خودی، همهٔ یگان‌های ارتش و سپاه به‌علت درگیری‌های چند روز گذشته، به خستگی و افت توان رزمی دچار شده بودند و نبود یگان‌های رزمی تازه‌نفس، فرماندهان نظامی را نگران کرده بود. ازطرفی، مسئولان نظام و آحاد جامعه با گذشت حدود ۲۰ روز از آغاز عملیات، هرلحظه منتظر اعلام آزادسازی خرمشهر بودند.

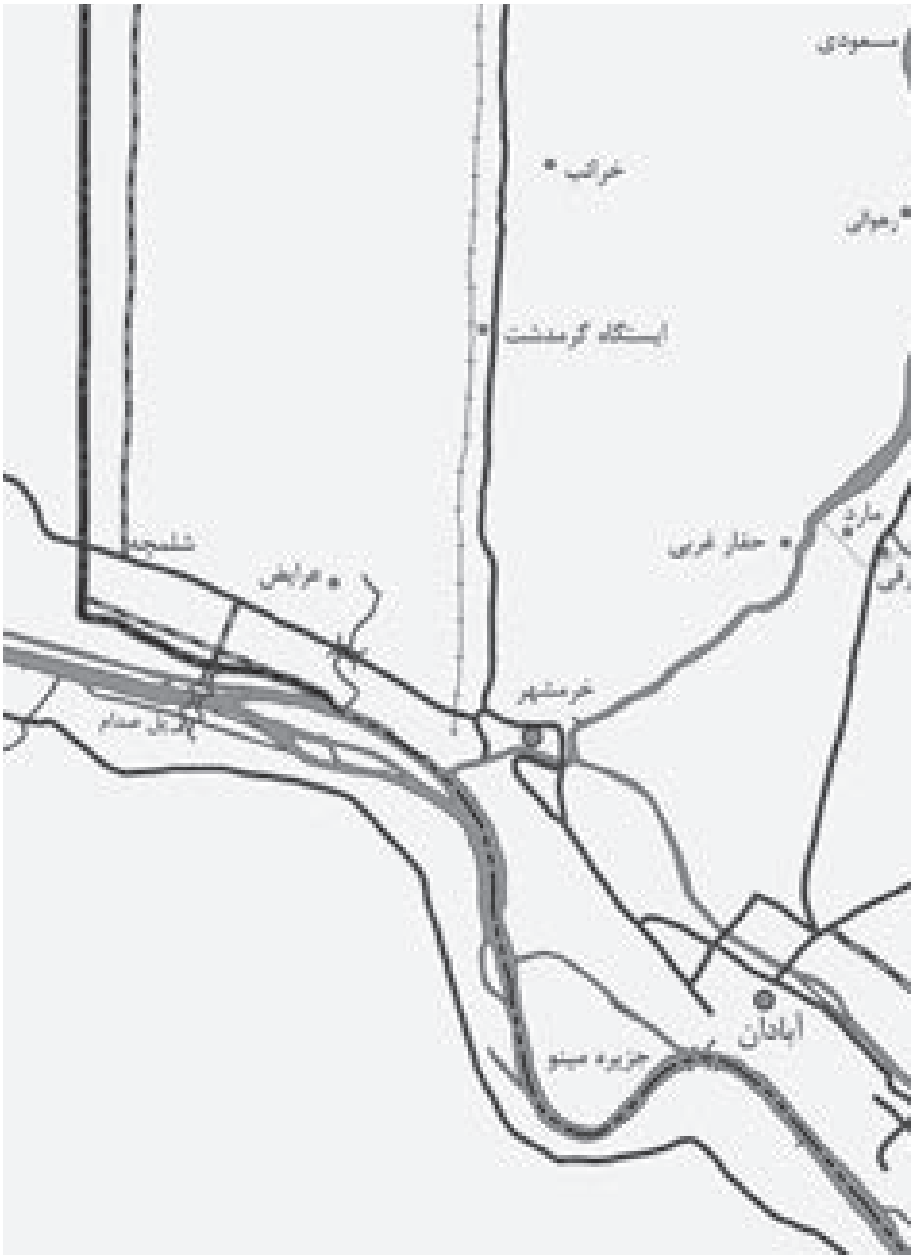
بر همین اساس، فرماندهان خودی تصمیم گرفتند قبل‌ازاینکه دشمن فرصت یابد و در مقابل نیروهای ایرانی میدان مین، موانع و استحکامات بیشتری ایجاد کند، با شناسایی تعجیلی و ایجاد

معابر، مرحلهٔ چهارم عملیات را آغاز کنند. بر همین اساس، مرحلهٔ چهارم عملیات با آمادگی نسبی یگان‌ها در ساعت ۲۲:۳۰ روز یکم خرداد ۱۳۶۱ آغاز شد و در همان ساعات اولیه، مواضع دشمن در هر سه محور قرارگاه‌های فتح، فجر و نصر به تصرف رزمندگان اسلام درآمد. با ادامهٔ پیشروی نیروهای خودی و تصرف جادهٔ آسفالت خرمشهر به شلمچه، پل نو در اختیار نیروهای خودی قرار گرفت و ارتباط زمینی نیروهای عراقی مستقر در خرمشهر با عقبهٔ آنها در شلمچه و بصره قطع شد؛ بنابراین، تنها راه ارتباطی آنها جادهٔ فرعی کنار نخلستان و پل صدام بود که در تیررس نیروهای ایرانی قرار گرفته بود.

با ادامهٔ پیشروی نیروهای خودی و تصرف جادهٔ آسفالت خرمشهر به شلمچه، پل نو در اختیار نیروهای خودی قرار گرفت و ارتباط زمینی نیروهای عراقی مستقر در خرمشهر با عقبهٔ آنها در شلمچه و بصره قطع شد؛ بنابراین، تنها راه ارتباطی آنها جادهٔ فرعی کنار نخلستان و پل صدام بود که در تیررس نیروهای ایرانی قرار گرفته بود.

در این وضعیت، تک غافلگیرانهٔ نیروهای ایرانی به سردرگمی و عقب‌نشینی تعجیلی عراقی‌ها انجامید؛ به‌طوری‌که شنود قرارگاه کربلا اعلام کرد که نیروهای عراقی از فرماندهان رده‌بالا درخواست عقب‌نشینی می‌کنند؛ اما فرماندهان آنان ضمن مخالفت صریح، می‌گویند که مقاومت کنید. باوجود مخالفت فرماندهان ارشد عراقی با عقب‌نشینی، نیروهای حاضر در اطراف جادهٔ شلمچه، گام‌به‌گام، به عقب‌نشینی پرداختند و در محدودهٔ خرمشهر، دسته‌دسته خود را به نیروهای ایرانی تسلیم کردند. ازطرف‌دیگر، با حضور صدام در منطقهٔ ابوالخصیب، فرماندهی ارتش عراق برای شکستن حلقهٔ محاصرهٔ نیروهای مستقر در خرمشهر به‌شدت تلاش می‌کرد. دشمن با حفظ جادهٔ مرزی حاشیهٔ شمالی اروندرود قصد داشت ارتباط نیروهای محاصره‌شدهٔ خود در خرمشهر را با شلمچه و جزیرهٔ بوارین برقرار کند. در این لحظات، پل صدام نقش بسیار مهمی برای دو طرف ایفا می‌کرد. یگان‌های ارتش عراق می‌کوشیدند با اتکای به این پل، راه ارتباط زمینی خود را با نیروهای محاصره‌شده در خرمشهر برقرار کنند. ازطرف‌دیگر، نیروهای رزمنده ایرانی مصمم بودند ضمن عقب‌راندن دشمن از منطقهٔ مابین شهرک ولیّ عصر(عج) تا خرمشهر به جنوب شط‌العرب، امید دشمن را برای نجات نیروهای محاصره‌شدهٔ خود در خرمشهر قطع کنند.

موقعیت (احداث روی شط‌العرب) و ویژگی‌های پل صدام نیز بسیار اهمیت داشت. این پل از نوع فلزی و نظامی بود، امکان تردد خودروهای سبک و سنگین و ادوات نظامی به‌صورت رفت‌وبرگشت را داشت و از چهار قطعه تشکیل شده بود. پل اگر با هدف پشتیبانی از نیروهای عراقی مستقر در خرمشهر احداث شده بود، درعمل، می‌بایست بیش از ده کیلومتر پایین‌تر به‌سمت شرق منطقه و در حوالی جزیرهٔ ام‌الرصاص و در ساحل خرمشهر قرار می‌گرفت. اگر این کار انجام شده بود، بیش از ۱۵هزار نیروی محاصره‌شده در خرمشهر می‌توانستند به‌راحتی از منطقه عقب‌نشینی کنند؛ ولی احداث آن در سرزمین عراق و با فاصلهٔ بیش از ده‌کیلومتریِ هدف راهبردی خرمشهر، شاید از بی‌تدبیری فرماندهان عراق نشئت گرفته باشد.



موقعیت پل صدام

ازطرف‌دیگر، یگان‌های زرهی و مکانیزهٔ دشمن با پشتیبانی آتش توپخانه و حضور بالگردهای رزمی، پاتک سنگینی را در محور شلمچه، از شرق بصره به‌سمت مرز بین‌المللی و خطوط دفاعی تیپ۲۵ کربلا آغاز کردند. در این نقطه، درگیری به‌حدی جدی و پرفشار بود که هرلحظه احساس می‌شد ممکن است نیروهای قرارگاه نصر و به‌ویژه تیپ۲۵ کربلا عقب‌نشینی کنند؛ ولی مقاومت سرسختانهٔ نیروهای این تیپ با حضور فرمانده‌شان، مرتضی قربانی، در میان آنها و ازسوی‌دیگر، تسلیم‌شدن نیروهای عراقی در منطقهٔ خرمشهر و ورود موقت رزمندگان ایرانی به جزیرهٔ بوارین و تصرف سرپل دشمن در شمال پل صدام روی شط‌العرب، سبب شد فشار دشمن در شلمچه فروکش کند و اوضاع تاحدودی آرام شود.

بعدها، مرتضی قربانی، فرمانده تیپ۲۵ کربلا، نقل کرد که آنجا برای اولین مرتبه در جنگ دید که نیروهای عراقی سلاح چهارلول و دولول ضدهوایی را روی نفربر نصب کرده بودند و در شلمچه به آنها پاتک می‌کردند؛ به‌طوری‌که با شلیک‌های ممتد، خاکریز نیروهایشان را صاف می‌کردند. در چنین وضعیتی، نیروهای آنها مقاومت می‌کردند و حاضر نبودند عقب‌نشینی کنند.

نیروهای عراقی از صبح روز سوم خرداد تا نزدیک غروب روز چهارم خرداد، که جزیرهٔ بوارین و سرپل شمالی پل صدام را همچنان در اختیار داشتند، پاتک‌های متعددی انجام دادند؛ ولی نه‌تنها تلاش آنها بی‌نتیجه ماند و نتوانستند نیروهای محاصره‌شده در خرمشهر را نجات دهند، بلکه در ادامهٔ فشار بی‌امان رزمندگان اسلام در منطقهٔ شهرک ولیّ عصر(عج) و شمال جزیرهٔ بوارین تصمیم گرفتند یگان‌های پاتک‌کننده شامل تیپ‌های ۳۰ و ۳۶ زرهی و تیپ۲۵ مکانیزه و چند تیپ پیاده را ازطریق پل صدام از منطقه خارج و به جنوب شط‌العرب منتقل کنند. درنتیجه، با اضمحلال یگان‌های پاتک‌کننده، متحمل تلفات بسیاری شدند و به وضع موجود تن دادند. سپس با استقرار نیروهای خود در جزیرهٔ بوارین و روی پل صدام، به نبرد پایان دادند.

در منابع موجود آرشیوی و کتابخانه‌ای، دربارهٔ پل صدام اخبار و گزارش‌های پراکنده و متعددی منتشر شده است. بررسی این منابع و تطبیق اطلاعات و تاریخ بمباران این پل تناقض و اختلاف زیادی را نشان می‌دهد که با قراردادن آنها در کنار یکدیگر، امکان نتیجه‌گیری صحیح و متقن از محقق سلب می‌شود. در ادامه، برای روشن‌شدن دقیق واقعیت این موضوع و اشکالات موجود در منابع، مهم‌ترین اخبار و منابع مرتبط با آن، به‌ویژه منابع صوتی ضبط‌شده در زمان حادثه در قالب پانزده گزاره درج شده است.

آنچه که از محتوای اسناد و منابع به دست می‌آید این است که دربارهٔ موضوع بمباران و انهدام پل صدام روی شط‌العرب در سال ۱۳۶۱، یعنی زمان وقوع حادثه، و حتی در دههٔ ۶۰ و سال‌های بعد، نیروی هوایی، ستاد مشترک ارتش و خبرگزاری‌ها هیچ گزارش یا سندی منتشر نکرده‌اند و بیشترِ خبرها و گزارش‌ها دراین‌زمینه مربوط به نیروی هوایی ارتش، آن‌هم از اواخر دههٔ ۹۰ تا امروز است.

ابتدا گزارش‌ها، مصاحبه‌ها و منابعی که به این موضوع پرداخته‌اند و سپس اسناد، مدارک و منابع زمان وقوع حادثه، یعنی مرحلهٔ چهارم عملیات بیت‌المقدس (زمان استفادهٔ پیوستهٔ یگان‌های ارتش عراق از پل صدام تا پایان عملیات بیت‌المقدس) آورده می‌شود.

۱ همایشی به‌مناسبت سالگرد آزادسازی خرمشهر و نیز تجلیل از پیش‌کِسوتان و خلبانان فعال در عملیات بیت‌المقدس به ابتکار فرمانده پایگاه نهم شکاری بندرعباس، امیر حیدریان، در تاریخ سوم خرداد ۱۴۰۱ برگزار شد که در آن نشست، علاوه‌بر فرمانده پایگاه نهم، امیر خلبان اکبر زمانی و چند تن از خلبانان نیروی هوایی ارتش سخنرانی کردند. یکی از موضوعات محوری این سخنرانی‌ها اشاره به بمباران و انهدام پل صدام روی شط‌العرب در اواخر اردیبهشت سال ۱۳۶۱ بود.

دفتر خبرگزاری فارس در هرمزگان ضمن تهیهٔ گزارشی از این همایش، بخشی از مصاحبهٔ خبرنگار خود با امیر خلبان اکبر زمانی را منتشر کرده است. وی در این مصاحبه علاوه‌بر بیان اطلاعاتی از عملکرد نیروی هوایی در چند ماه اول آغاز جنگ، در پاسخ به این پرسش خبرنگار که «چرا اصلاً باید پل اروند منهدم می‌شد» گفت:

ارتش عراق با ساخت این پل روی اروند، هم راه مطمئنی برای خود برای عقب‌نشینی از خرمشهر تدارک دیده بود و هم [این پل] راه بسیار قابل‌اتکایی برای بعثی‌ها برای انتقال سامانه‌ها و تجهیزات نظامی و لجستیکی آنان بود و به‌شدت از آن مراقبت می‌شد. در ۱۳ اردیبهشت ۱۳۶۱، هواپیمای آر.اف۴ در گردان شناسایی، این پل را با عکس هوایی شناسایی [کرد] و موقعیت دقیق و برنامهٔ عملیاتی مورد نیاز برای انهدام آن را در اختیار واحدهای تاکتیکی قرار داد.

بنده که به‌عنوان خلبان اف۴ به پایگاه امیدیه مأمور شده بودم، در معیت خلبان مرحوم محمود اسکندری، که لیدر پروار بودند، به‌همراه دو فروند اف۴ (امیر ساجدی، شهید سیروس کریمی و محمدعلی شعبانی) دیگر عازم مأموریت شدیم. این مأموریت در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۱ انجام شد و ما (مجموعاً ۳ فروند اف۴) ازسمت اهواز، از شمال کویت، به نقطهٔ آی.پی. به داخل خاک عراق رسیدیم و هواپیماهای ۲ و ۳ از ما جدا شدند تا نیروهای بعثی در شمال شرق بصره را مورد هدف قرار بدهند، و ما تک‌فروند هواپیمای اف۴ با ۱۲ فروند بمب ۵۰۰پوندی اِم.کا۲ با رفرنس و سمتِ از پیش تعیین‌شده به‌سمت این پل احداثی، که توسط مهندسی ارتش عراق و مهندسی ارتش مصر طراحی و ساخته شده بود، یورش بردیم.


امیر خلبان اکبر زمانی

شیوهٔ حملهٔ ما به پل برای بمب‌ریزی به‌دلیل عرض کم پل باید هم‌راستا با پل صورت می‌گرفت و وقتی پل را از داخل کابین دیدیم، حدود ۵۴۰ نات سرعت

داشتیم که بمب‌ها را رها کردیم. البته به‌قدری سیستم‌های پدافندی در منطقه فراوان بود که با انبوهی از سامانه‌های پدافندی تهدیدکننده مواجه بودیم؛ اما این کار را با سرعت بسیار بالایی انجام دادیم و از مهلکه گریختیم و وقتی به پایگاه بازگشتیم، با بازبینی دوربین‌های هواپیما متوجه شدیم که دو موشک سام، یکی از غرب و دیگری از شرق پل، به هواپیمای ما شلیک شده بود؛ ولی خوشبختانه ما مورد اصابت قرار نگرفته بودیم.

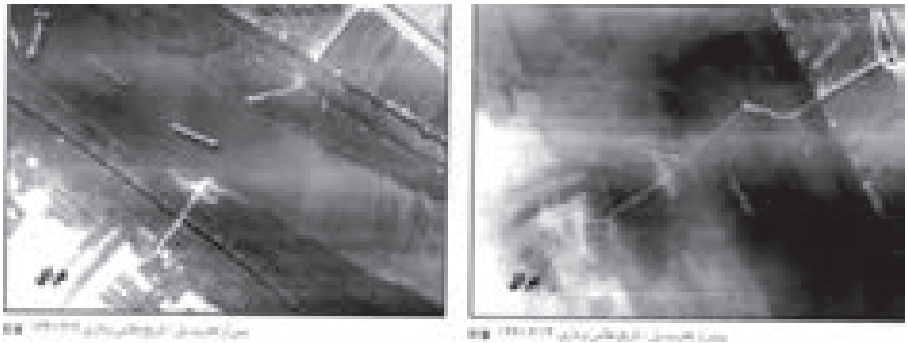
دوربین‌های هواپیما نشان داده بودند که هر ۱۲ بمبی که رها شده بود، روی پل اصابت کرده بود و تصاویری که در ۷ خرداد نیز از پل توسط هواپیماهای شناسایی ایران گرفته شده بود، نشان می‌داد که انهدام دقیق پل به‌درستی صورت گرفته است. به‌واقع، خلبان مرحوم محمود اسکندری، که قهرمان بزرگ حماسهٔ آزادسازی خرمشهر است، این کار بزرگ را انجام داد و بنده افتخار داشتم تا در کابین عقب این بزرگوار در این مأموریت حاضر باشم (خبرگزاری فارس، ۱۴۰۱/۳/۳).

امیر خلبان اکبر زمانی در پاسخ به این پرسش خبرنگار که «چرا اصلاً باید پل اروند منهدم می‌شد» گفت:
«ارتش عراق با ساخت این پل بر روی اروند، هم راه مطمئنی برای خود برای عقب‌نشینی از خرمشهر تدارک دیده بود و هم [این پل] راه بسیار قابل‌اتکایی برای بعثی‌ها برای انتقال سامانه‌ها و تجهیزات نظامی و لجستیکی آنان بود و به‌شدت از آن مراقبت می‌شد. در ۱۳ اردیبهشت ۱۳۶۱، هواپیمای آر.اف۴ در گردان شناسایی، این پل را با عکس هوایی شناسایی [کرد] و موقعیت دقیق و برنامهٔ عملیاتی مورد نیاز برای انهدام آن را در اختیار واحدهای تاکتیکی قرار داد.

۲ گزارش دیگری مربوط به انهدام پل صدام در *اطلس نبرد بیت المقدس* از انتشارات مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس در سال ۱۳۹۶ منتشر شده است. در صفحهٔ ۲۲۷ این کتاب، گزارشی اجمالی از پشتیبانی نیروی هوایی ارتش در عملیات بیت‌المقدس همراه تصاویری از پل صدام قبل و بعد از بمباران آمده است. متأسفانه این گزارش فاقد منبع و ارجاع است و امکان بررسی و ارزیابی آن وجود ندارد؛ ولی آن‌طور که از تصاویر و اطلاعات این گزارش استنباط می‌شود، احتمالاً با استفاده از منابع نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران تهیه شده است.

در این گزارش آمده است:

یکی از عملیات‌های مهم نیروی هوایی، انهدام پلی بود که عراقی‌ها روی اروندرود (شط‌العرب) برپا کرده بودند و برای پشتیبانی لشکر۱۱ ارتش عراق در خرمشهر استفاده می‌شد. روز ۱۳۶۱/۲/۱۷، سرهنگ‌دوم خلبان محمود اسکندری و ستوان‌یکم خلبان اکبر زمانی، با حمله‌ای بسیار دقیق پل را منهدم کردند که درنتیجهٔ آن، ده‌ها هزار نفر از عراقی‌ها به اسارت رزمندگان ایرانی درآمدند (کیهان‌پناه، ۱۳۹۶: ۲۲۶ - ۲۲۷).



از تصاویر فوق و توضیحات صدر و ذیل آنها چنین برداشت می‌شود که در تاریخ ۱۳ اردیبهشت ۱۳۶۱، نیروی هوایی ارتش از پل صدام عکس‌برداری کرده است و در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۱، یعنی پنج روز بعد، جنگنده‌های نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی این پل را بمباران و منهدم کرده‌اند. در عکس سمت چپ، که تاریخ عکس‌برداری آن ۷ خرداد ۱۳۶۱ درج شده است، پلی دیده نمی‌شود.این درحالی است که نیروی هوایی هیچ‌گونه گزارشی مبنی‌بر اجرای این مأموریت منتشر نکرده و در اطلاعیه‌های ستاد مشترک ارتش در آن دوره هم اشاره‌ای به این اقدام مهم نشده است.

مطابق این گزارش، در تاریخ ۱۷ اردیبهشت، پل بمباران شده است؛ درحالی‌که در این تاریخ، شهر خرمشهر و جادهٔ ارتباطی خرمشهر به شلمچه و بصره به‌طور کامل در اختیار نیروهای عراقی بود و آنها هیچ مانعی برای عقب‌نشینی و تخلیهٔ شهر نداشتند. آزادسازی خرمشهر و تسلیم‌شدن نیروهای عراقی نیز در سوم خرداد، یعنی ۱۶ روز بعد از بمباران پل، انجام شده است.

در بررسی‌های انجام‌شده در منابع مربوط به نیروی هوایی و نیروی زمینی ارتش و پژوهش‌ها و اسناد آرشیو مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه و منابع کتابخانه‌ای دیگر، هیچ گزارش یا سندی مبنی‌بر اجرای این عملیات در تاریخ ذکرشده یافت نشده است.

۳ در گزارشی که مجید ترابی از روابط‌عمومی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران منتشر کرده، ضمن اشاره به جزئیات کامل حادثه، ابتدا بیان کرده این پل در عملیات عکس‌برداری هوایی به‌وسیلهٔ یک فروند جنگندهٔ آر.اف۴ نیروی هوایی ارتش شناسایی شد و سپس۳ فروند هواپیمای اف۴ایی[1] مجهز به بمب‌های اِم.کا[2] ۸۲ پوندی در برنامه‌ریزی دقیقی، در ساعت ۱۰ صبح ۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۱ [3]، چند هدف، ازجمله پل صدام را منهدم کردند که با انهدام این پل و بسته‌شدن عقبهٔ دشمن، قریب به ۱۹هزار نفر از نیروهای گرفتار در محاصره، خود را تسلیم کردند.

---

1. F4E
2. MK

۳. اختلاف گزارش حاضر با گزارش خلبان زمانی در تاریخ بمباران پل است. در گزارش خلبان زمانی، تاریخ بمباران پل، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۱ اعلام و در گزارش روابط‌عمومی نیروی هوایی، زمان بمباران، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۱ عنوان شده است.

در ادامه، عین متن گزارش آقای ترابی آمده است:



اکنون با انبارهای مملو از کالا و وجود ۴ هزار خودروی وارداتی پارک شده در آن بدست عراقی‌ها افتاده بود. چاره‌ای نبود و باید قبل از غارت اموال و دارایی‌های موجود در گمرک، کاری می کرد.

تلخ‌ترین گزارش بعد از پرواز

امیر سرلشکر خلبان طیرها تمکن که در آن روز با درجه سرگردی در پایگاه ششم شکاری بوشهر خدمت می‌کرد و درعملیات انهدام گمرک خرمشهر حضور داشته در این باره چنین روایت می‌کند: در تاریخ ۱۳۵۹/۸/۱ مأموریت انهدام گمرک خرمشهر که بدست نیروهای عراقی افتاده بود را دریافت کردیم با توجه به اینکه قرار بود اقلام و خودروهای وارداتی که در گمرک دپو شده بود را بمباران کنیم لذا متناسب با چنین هدفی بمب آتش‌زای نابالم حمل و در یک دسته دو فروندی که لیدر آن من و شماره دو آن سلیمان بکم محمدعلی اعظمی بود روی هدف قرار گرفتیم. پس از رها کردن بمبها و اصابت دقیق آنها به هدف با حسرت و ناراحتی آسمان گمرک و خرمشهر را ترک کردیم و تلخ‌ترین گزارش بعد از پرواز را نوشتیم.

به یاد دارم یک بار دیگر ساختمان تجاری چهار طبقه گمرک را که دشمن در آن مستقر شده و از طریق آن شهر را بامباران می‌کرد و با نصب جنگ افزار روی این ساختمان تا فواصل دور را زیر آتش و دید خود قرار داده بود، بعنوان هدف در منطقه گمرک تعیین شد. مجدداً در یک دسته دو فروندی با نصب شش عدد بمب ۵۰۰ پوندی نابودی

عمد استحکامات (تجهیزات) ۱۲ بمبها که شهید عباس دیران و حیدری‌ها شماره دو و عمو بال من در این پرواز بودند از مبدأ پایگاه ششم شکاری بوشهر بمسمت هدف پرواز کردیم.

وقتی به روی ساختمان مذکور رسیدیم باز همان حالت به سراغم آمد. گویی که خانه خود را هدف قرار می‌دادیم! به یاد دارم که بمبها خیلی دقیق به ساختمان اصابت کرد و آن را از حالت عملیاتی و فعال خارج کرد. فراموش نمی‌کنم در گزارش بعد از پرواز به دقت اصابت و ورود بمب به داخل ساختمان از طریق پنجره‌های آن اشاره کردیم.

با وجود ۲۴ سورتی پرواز پشتیبانی رزمی در داخل و انجام ۱۱۹ سورتی پرواز رزمی توسط نیروی هوایی علیه اهدافی در عمق خاک عراق و همچنین مناطق تحت اشغال نیروهای عراقی تنگن خرمشهر در ساعت ۱۶:۳۰ روز چهارم آبان ۱۳۵۹ به تصرف نیروهای عراقی درآمد.

تصرف خرمشهر توسط نیروهای عراقی که قرار بود طبق طرح اولیه آنها ۲ روزه انجام شود، ۳۴ روز بطول انجامیده بود و این بلحاظ تاکتیکی به واقع نوعی شکست محسوب می‌شد چراکه نیروهای مدافع نه به لحاظ عده و

به لحاظ تجهیزات قابل مقایسه با دشمن متجاوز نبودند و با ایثار و فداکاری و بذل جان بهای مظلومیتشان را می‌پرداختند.

عراقی‌ها جشن گرفتند که خرمشهر را محصره کرده‌اند؛ و روی دیوارهای شهر هم نوشتند «فتح‌المبین لیلة» یعنی «آمدیم که بمانیم»؛ و از خرمشهر به بصره خط اتوبوس و تاکسی راه انداختند و عراقی قشنگ کردند تا ریال ایران را به دینار عراق تبدیل کنند. حتی در اخبارشان آب و هوای استان نوزدهم یعنی محصره را اعلام می‌کردند!

ارتش عراق قریب به ۱۹ ماه در خرمشهر مستقر بود. آنها در این مدت مواقع بسیاری اطراف شهر ایجاد کرده بودند. واحدهای مهندسی سپاه سوم ارتش بعث بیشتر خانه‌ها و ساختمان‌های شهر را خراب کرد. اطراف شهر میدان مین ساخت و درون شهر کانال‌های زیرزمینی زد. در عکس‌های هوایی بعد از اشغال جای یک سوم ساختمان‌های شهر خالی شده بود! خرمشهر به سنگری بزرگ تبدیل شده بود که یک طرفش اسکله بود و تأسیسات دریایی و طرف دیگرش جاده اهواز-خرمشهر با خاکریزهای اطرافش. عراق در حاشیه این جاده دژی نفوذناپذیر ساخته و طرح دفاع بیست ساله پیاده کرده بود!

از سال دوم جنگ نیروهای انقلابی استراتژی جنگ را عوض کردند و سلسله عملیات‌های پیروز ایران شروع شد. در عملیات ثامن‌الائمه حصر آبادان را شکستند و بعد با عملیات طریق‌القدس بستان چذابه را آزاد کردند و در نوروز ۶۱ با عملیات فتح‌المبین آزادی غرب شوش و دزفول را به مردم ایران هدیه دادند. دیگر همه منتظر آزادسازی خرمشهر بودند. عملیات بیت‌المقدس در تاریخ ۶۱/۲/۱۰ با نام مبارک یا علی‌بن‌ابی‌طالب که رمز آغاز عملیات بود، شروع شد و رزمندگان با هدایت فرزندهای قدس، فتح و نصر در چهار مرحله خود را به دروازه‌های خرمشهر رساندند.

نیروی هوایی تحت عنوان عملیات شیخ سه با ۱۴۰ سورتی پرواز به بمباران مواضع دشمن توسط هواپیماهای شکاری بمب افکن F5 و F4 در طول عملیات پرداختند. همچنین با ۱۳۱ سورتی پرواز گشت‌های مراقبت مستحاله هوایی به وسیله هواپیماهای شکاری رهگیر به پوشش هوایی و دفاع از منطقه نبرد پرداختند.ضمن اینکه از مدتها پیش از آغاز عملیات با ترابری سنگین هوایی ضمن انجام ۲۲۹۴ سورتی پرواز به انتقال تجهیزات، مهمات و رزمندگان به مناطق عملیاتی و تخلیه مجروحان به عقبه اقدام نموده و به مثابه پل هوایی بین شهرهای بزرگ و مناطق عملیاتی جنوب عمل کردند. در این بین خلبان هواپیماهای شناسایی RF4 که تقریباً به تعداد روزهای عملیات بیت‌المقدس یعنی با ۲۲ سورتی پرواز به تهیه عکس‌های هوایی می‌پرداختند بسیار قابل توجه است. در یکی از تصاویر بدست آمده در انتهای عملیات آزادسازی خرمشهر تنها پل پشتیبانی عراق که روی رودخانه اروند نصب و مناطق عراق را به ایران متصل می‌کرد، شناسایی و بلافاصله طرح‌ریزی برای انهدام آن آغاز گردید. از آنجا که پل

گزارش‌ها و اسناد موجود در آرشیو صوتی و تصویری مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس و نیز گزارش روزانهٔ نیروی هوایی ارتش از عملکرد و اقدامات عملیاتی آنها و سایر منابع به‌دست‌آمده از ارتش، گویای این است که در آن تاریخ، نیروی هوایی چنین بمبارانی در آن منطقه، به‌ویژه انهدام پل صدام روی شط‌العرب، انجام نداده است و به همین دلیل، در میان اسناد و مدارک موجود، گزارشی از بمباران پل صدام وجود ندارد؛ درحالی‌که براساس روش جاری ارتش، چنین اقدام مهمی می‌بایست در گزارش روزانه یا گزارش نوبه‌ای نیروی هوایی ارتش ثبت می‌شد.

۴ امیر سرتیپ۲ ستاد مسعود بختیاری، افسر عملیات ستاد نیروی زمینی ارتش در عملیات بیت‌المقدس، در کتاب *عملیات بیت‌المقدس* (آزادسازی خرمشهر)، ویراست دوم، سال ۱۳۸۷، انتشارات هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیاد شیرازی، گزارش مبسوطی از عملیات بیت‌المقدس و اقدامات پشتیبانی نیروی هوایی ارتش ارائه کرده است. در این قسمت، فرازهایی از گزارش ایشان در صفحات ۱۵۰ ، ۱۵۲ و ۱۵۳ کتاب یادشده آمده است:

نتیجهٔ عملیات روز ۶۱/۳/۲ بسیار درخشان بود و می‌توان گفت که قرارگاه کربلا به هدف خود که احاطهٔ کامل خرمشهر بود، رسیده و این شهر بدون تردید، در آستانهٔ سقوط قطعی قرار گرفته بود.

برآورد می‌شود که علت شکست دشمن در این عملیات باوجود دارابودن کلیهٔ امکانات پدافندی و خاکریزهای مستحکم، نداشتن یک سیستم مؤثر دیدبانی و مراقبت بود که سبب نزدیکی و هجوم غافلگیرانهٔ نیروهای خودی به مواضع آنان گردید.

برابر پیام‌های استراق‌سمع‌شده از دشمن، اندکی پس از آغاز این عملیات، فرماندهان اغلب یگان‌ها در پیام‌های خود درخواست عقب‌نشینی کردند. پرسنل یگان‌های درگیر اکثراً مبادرت به فرار نموه یا با تسلیم خود تن به اسارت سپردند. بعضی از افراد دشمن که فرار کرده بودند، از نیمهٔ راه برگشتند و در سایر مناطق، خود را تسلیم کردند. علی‌رغم فعالیت شدید نیروی هوایی عراق در بمباران مناطق درگیر عملیات، نیروی هوایی خودی نیز تلاش فراوان در پشتیبانی هوایی در این عملیات را برحسب مقدورات به عمل آورد. هواپیماهایی که مأموریت بمباران و انهدام پل شناور صدام روی اروندرود (شط‌العرب) را داشتند، چون در هدف‌گیری پل دچار مشکلاتی شده بودند، مناطق تجمع دشمن را در آن‌سوی اروندرود مورد اصابت قرار دادند. بنابه اظهار پاره‌ای از مقامات نیروی هوایی، برابر اطلاعاتی که بعداً به دست آمده، معلوم شد که در این بمباران، یکی از پاسگاه[های] فرماندهی دشمن در حوالی شلمچه به‌طور اتفاقی هدف قرار گرفته و صدام حسین که در این پاسگاه حضور داشته، مجروح گردیده بود.

امیر بختیاری در ادامهٔ گزارش روز ۱۳۶۱/۳/۲ آورده است:

ساعت ۹ و ۱۵ دقیقه، دشمن با نیروهای موجود خود در شمال نهر خیّن و یگان‌های تقویتی که با استفاده از پل شناور روی اروند (شط‌العرب) به این منطقه وارد کرده بود، به‌سمت شمال، و به‌منظور تصرف و آزادسازی جادهٔ مرزی خرمشهر - خیّن - حدود (جادهٔ خاکی مرزی در جنوب جادهٔ خرمشهر - شلمچه و موازی با آن) دست به حملهٔ شدید زد تا بتواند نیروهای محاصره‌شده در خرمشهر را نجات دهد. موج حملات دشمن که هربار با تحمل تلفات و ضایعات همراه بود، چندین‌بار با شدت تکرار گردید و سرانجام، در ساعت ۶ بعدازظهر، دشمن که از این عملیات نتیجه‌ای به دست

نیاورده بود، یگان‌های درگیر خود در این حملات (تیپ۳۰ و ۳۶ زرهی و تیپ۲۵ مکانیزه و چند تیپ پیادهٔ دیگر) را به مواضع دفاعی عقب کشید. در پیام‌هایی که از دشمن در این عملیات استراق‌سمع مخابره شد، وحشت، اضطراب، ناامیدی و عدم تمایل به جنگ در بین یگان‌ها قابل‌ملاحظه بود.»

همان‌گونه که در گزارش امیر بختیاری ملاحظه می‌شود، پل صدام روی شط‌العرب نه‌تنها منهدم نشده بود، بلکه نیروهای پیاده، مکانیزه و زرهی ارتش عراق با عبور از روی این پل به نیروهای خودی پاتک کرده، ولی موفقیتی کسب نکرده بودند. در این کتاب، دربارهٔ متصل‌بودن پل صدام از ساحل دشمن به ساحل خودی چنین آمده است:

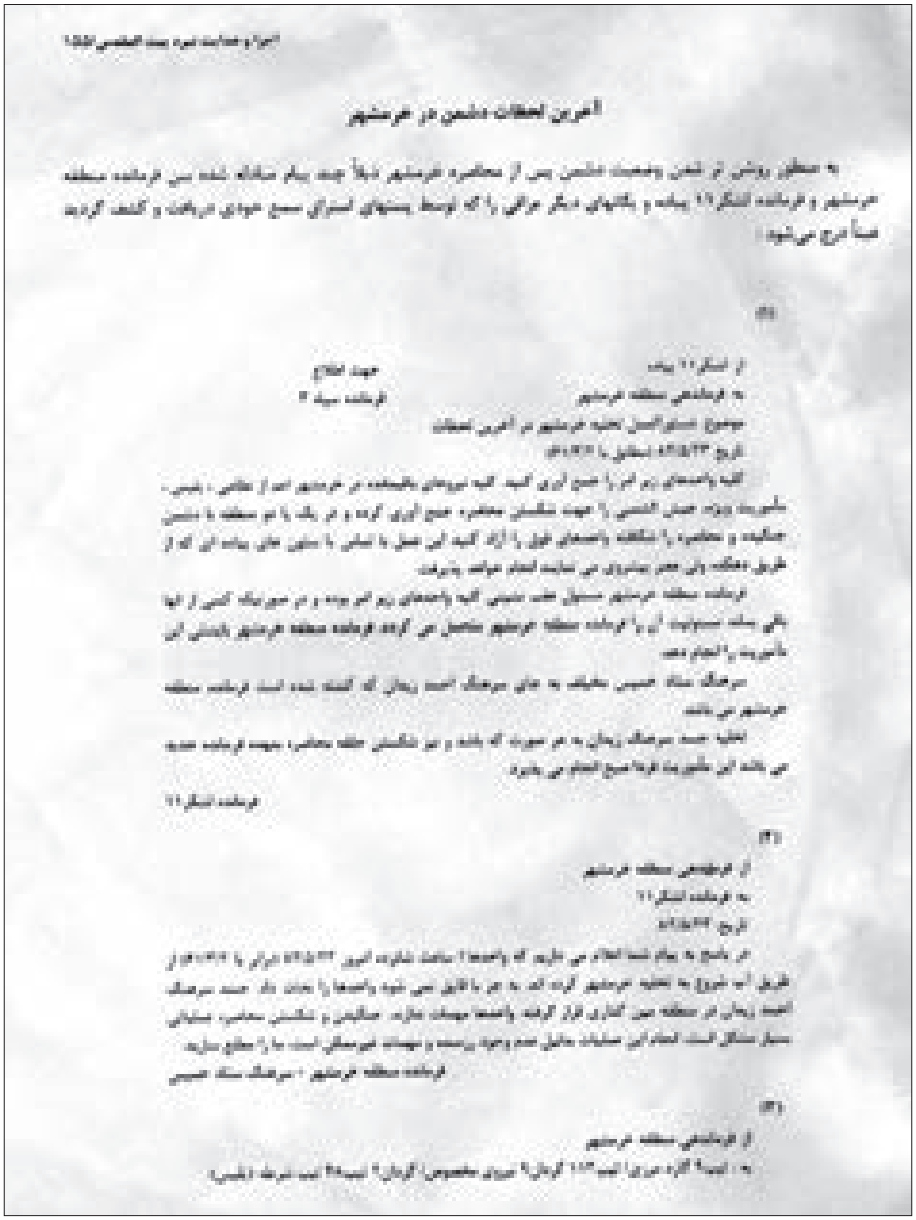
قرارگاه کربلا برای انهدام عناصر دشمن در شمال نهر خیّن و انهدام پل شناور اروندرود [شط‌العرب]، به قرارگاه فجر۳ دستور داد تا قبل از ساعت ۶ بعدازظهر روز ۶۱/۳/۳، یک گردان از نیروهای خود را در اختیار قرارگاه نصر۲ قرار دهد.

پانزده دقیقه بعد از نیمه‌شب، نصر۲ که در عملیات روز جاری خود به ۵۰۰متری اروندرود (شط‌العرب) رسیده بود، با در اختیار گرفتن یک گردان از فجر۳ و یک گردان دیگر از نصر۷ به‌منظور دستیابی به پل روی نهر خیّن (آخرین قطعه از پل چهارقسمتی شناور روی اروند [شط‌العرب] به آن نزدیک شد. ده دقیقهٔ بعد، قسمت انتهایی پل به تصرف درآمده و یگان‌هایی از نصر۲ با عبور از این پل وارد جزیرهٔ بوارین (متعلق به عراق در اروندرود [شط‌العرب]) شدند. آتش دشمن روی جزیرهٔ بوارین بسیار شدید بود؛ به‌طوری‌که در ساعت هفت بامداد، به نصر۲ دستور داده شد به‌منظور اجتناب از تلفات بیشتر، جزیرهٔ بوارین را تخلیه نماید.

با فتح خرمشهر و وصول نصر۲ به خط دژها در جنوب شلمچه و به کرانهٔ نهر خیّن، قرارگاه کربلا در ۶۱/۳/۴ با در نظر گرفتن وضعیت و توان نیروی خودی، اتمام مرحلهٔ سوم و به‌طورکلی، پایان عملیات بیت‌المقدس را اعلام و تکمیل مأموریت و تأمین کلیهٔ هدف‌های طرح عملیاتی کربلای۳ را به پس از بازسازی و تجدید سازمان و تغییر گسترش نیروهای خود موکول نمود (بختیاری، ۱۳۸۷: ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳).

هواپیماهایی که مأموریت بمباران و انهدام پل شناور صدام روی اروندرود را داشتند، چون در هدف‌گیری پل دچار مشکلاتی شده بودند، مناطق تجمع دشمن را در آن‌سوی اروندرود مورد اصابت قرار دادند. بنابه اظهار پاره‌ای از مقامات نیروی هوایی، برابر اطلاعاتی که بعداً به دست آمده، معلوم شد که در این بمباران، یکی از پاسگاه[های] فرماندهی دشمن در حوالی شلمچه به‌طور اتفاقی هدف قرار گرفته و صدام حسین که در این پاسگاه حضور داشته، مجروح گردیده بود.»

در پایان این بخش از گزارش امیر مسعود بختیاری، علاوه‌بر درج متن دستور جزءبه‌جزء شماره ۱۱ قرارگاه کربلا حاوی آخرین وضعیت منطقهٔ عملیات و مأموریت قرارگاه‌ها و یگان‌های تابع در صفحات ۱۵۵ و ۱۵۶ کتاب، چهار سند ترجمه‌شدهٔ عراقی شامل تخلیهٔ خرمشهر در آخرین لحظات، گزارشی از جسد سرهنگ احمد زیدان و وضعیت نیروهای در محاصره، تلاش برای شکستن محاصره و حرکت به‌سمت پل صدام برای خارج‌شدن از منطقه، و وضعیت نگران‌کنندهٔ نیروهای محاصره‌شده در خرمشهر پیوست شده است.



«سری و فوق‌العاده فوری» شماره ۱۵۵۱/ت

آخرین لحظات دشمن در خرمشهر

به منظور روشن تر شدن وضعیت دشمن پس از محاصره خرمشهر دیدا چند پیام مبادله شده بین فرمانده منطقه خرمشهر و فرمانده لشکر ۱۰ پیاده و پادگانهای دیگر عراقی را که توسط پستهای استراق سمع خودی دریافت و کشف گردید عیناً درج می‌شود:

(۱)

از لشکر ۱۰ پیاده — مهند اخلاع
به فرماندهی منطقه خرمشهر — فرمانده سپاه ۲
موضوع: دستورالعمل تخلیه خرمشهر در آخرین لحظات
تاریخ ۶۱/۵/۲۳ (معادل با ۱۹۸۲ م)

کلیه واحدهای زیر امر را جدی تلقی کنید. کلیه نیروهای باقیمانده در خرمشهر اعم از نظامی - پلیس - مأمورین ویژه، عضل الخاصی را جهت شکستن محاصره، جمع آوری کرده و در یک یا دو منطقه با دشمن جنگیده و محاصره را شکافته واحدهای خود را آزاد کنید این عمل با تماس با دشمن عالی پیاده این که از طریق دهکده وتی عمر بصاروی می توانید انجام خواهد پذیرفت.

فرمانده منطقه خرمشهر مسئول حفظ دشمنی کلیه واحدهای زیر امر بوده و در صورتیکه کسی از آنها باقی بماند تسویه آن با فرمانده منطقه خرمشهر متحمل می گردد. فرمانده منطقه خرمشهر بایستی این مأموریت را انجام دهد.

سرهنگ ستاد حسینی مخابره به جای سرهنگ احمد زیدان که کشته شده است فرمانده منطقه خرمشهر می باشد.

تخلیه جسد سرهنگ زیدان به هر صورت که باشد و نیز شکستن حلقه محاصره، بعهده فرمانده جدید می باشد این مأموریت فوراً شروع انجام می پذیرد.

فرمانده لشکر ۱۰

(۲)

از فرماندهی منطقه خرمشهر
به فرمانده لشکر ۱۰
تاریخ ۶۱/۵/۲۴

در پاسخ به پیام شما اعلام می داریم که واحدها از ساعت شانزده امروز ۶۱/۵/۲۳ (برابر با ۱۹۸۲/۸/۱۵) از طریق آب شروع به تخلیه خرمشهر کرده اند. به هر با قایق نمی شود واحدها را بعدی داد. جسد سرهنگ احمد زیدان در منطقه نیمی آماری قرار گرفته واحدها مهمات ندارند. عشایری و شکستن محاصره، مسئولیتی بسیار مشکل است. انجام این مسئولیت به دلیل عدم وجود پرسنل و تجهیزات غیرممکن است. ما از مطلع نداریم.

فرمانده منطقه خرمشهر - سرهنگ ستاد حسینی

(۳)

از فرماندهی منطقه خرمشهر
به: کلیه واحدها تحت امر لشکر ۱۰ نیروی مخصوص، گردان ۲ تیپ ۲۵ تیپ شرطه و پلیس.



عملیات بیت المقدس

جهت انجام فرماندهی تشکر[1]

کلیه واحدهای رو در رو خود را از نظامی - جهاد التعمیر ، شرطه ، مأموریت ویژه صبح زود کرده و هیچگاه از آنها را ترک نکنید.

حلقه محاصره را شکسته و با دشمن پیشه که در حال پیشروی از طریق دهکده ولی نصر می باشد انجام کنید. شکستن محاصره از محدوده جنوب جاده خرمشهر - شلمچه صورت می گیرد و واحدهای عمل کننده گردان ۹ نیروی مخصوص و تیپ شرطه و در جناح راست گردان ۲ تیپ۵۲ و تیپ۱۰۳ و بالفاصله تیپ۹ آفاز، نیروی خواهد بود.

زمان شروع عملیات و اجرای مأموریت ساعت۲ صبح خواهد بود.

فرمانده منطقه خرمشهر - سرهنگ ستاد حسین

(۴)

از فرماندهی منطقه خرمشهر

به فرمانده تشکر۱

موضوع گزارش وضعیت تا ساعت ۱۰:۳۰

تاریخ ۶۱/۱۲/۲۹ گزارش ۶۱/۱۲/۳۰

۱. وضعیت هر لحظه بدتر می شود تعدادی از پرسنل جهاد التعمیر و نیروی مخصوص مشغول تخلیه شدند.

۲. دشمن هر یکروز حمله می کند.

۳. مهمات حتی برای یکساعت دیگر کفایت نمی کند.

۴. تصمیمات قوی خود را اتخاذ کنید.

فرمانده منطقه خرمشهر - سرهنگ ستاد حسین

لازم به توضیح است سرهنگ ستاد حسین فرماندهی نیروهای خرمشهر را بعهده داشت پس از ورود سربازهای ما به خرمشهر به همراه تعدادی دیگر از فرماندهان دشمن بازدید فرآمدند. عمل انجام نیروهای دشمن از طریق دهکده ولی نصر با محاصره شدگان خرمشهر بعلت مقاومت نیروهای ما در مقابل حملات دشمن که برای این منظور از منطقه بوهمین صورت می گرفت مقدور نگردیده و کلیه نیروهای باقیمانده در خرمشهر تسلیم و به اسارت درآمدند.

از گزارش جامع امیر مسعود بختیاری کاملاً همهٔ ابعاد موضوع، اعم از بمباران پاسگاه فرماندهی دشمن به‌جای بمباران پل صدام، تردد نیروهای دشمن تا آخرین ساعات روز سوم خرداد ۱۳۶۱ از روی پل صدام، تک نیروهای ایرانی و عقب‌نشینی واحدهای زرهی و مکانیزهٔ ارتش عراق ازطریق پل صدام، تسلط واحدهای رزمی ارتش و سپاه پاسداران بر منطقه و پل صدام و مسدودشدن راه ارتباطی نیروهای محاصره‌شده در خرمشهر از پل صدام، به‌ویژه دو سند ترجمه‌شدهٔ عراقی که در آن تأکید شده است نیروهای محاصره‌شده در خرمشهر باید مقاومت کنند تا یگان‌هایی که ازسمت شهرک ولیّ عصر(عج) می‌آیند (نیروهایی که از پل صدام عبور خواهند کرد) محاصره را بشکنند، همگی از برقراری پل و تسلیم‌شدن نیروهای عراقی در خرمشهر به‌علت ضعف شدید روحیه، نداشتن انسجام و سازماندهی مناسب و کشته‌شدن سرهنگ احمد زیدان، فرمانده آنها، و تلاش برای نجات نیروهای محاصره‌شده در خرمشهر حکایت می‌کند.

شایان ذکر است در لحظاتی که فرماندهان و یگان‌های عراقی حاضر در منطقه می‌کوشیدند از معرکهٔ جنگ بگریزند، سه مسیر برای خارج‌شدن از منطقهٔ نبرد مقابل آنها قرار داشت؛ مسیر اول، جادهٔ خرمشهر – شلمچه به طول حدود ۱۵ کیلومتر بود که در آن لحظات، رزمندگان اسلام آن را به‌طور کامل در اختیار گرفته بودند. مسیر دوم، رودخانهٔ اروند در ساحل خرمشهر بود که عرض حدود ۵۰۰متری رودخانه و جریان خروشان آن، امکان شناکردن و عبور را از آنها سلب می‌کرد و این حرکت نوعی مرگ قطعی و زجرآور محسوب می‌شد؛ همان‌طور که عده‌ای از سربازان عراقی در مقابل چشم هم‌قطاران خود حین عبور از رودخانه غرق شدند. مسیر سوم که تنها مسیر خارج‌شدن از منطقه محسوب می‌شد، پل صدام بود، که تلاش بی‌حد چندین یگان پیاده و زرهی ارتش عراق برای عبور از آن و شکستن محاصرهٔ خرمشهر و نجات هم‌قطاران خود از شهر، مؤثر واقع نشد و پس از ورود رزمندگان اسلام به خرمشهر و تسلیم‌شدن نیروهای عراقی، فرماندهان عراقی از تلاش بیهودهٔ خود دست کشیدند و از پل صدام عقب‌نشینی کردند و به شکستی خفت‌بار تن دادند.

۵ کتاب *تحلیل عملیات بیت‌المقدس*، تألیف سرتیپ۲ بازنشستهٔ ستاد نصرت‌الله معین‌وزیری در سال ۱۳۸۲ با تیراژ ۳۰۰۰ نسخه به چاپ رسیده است. امیر معین‌وزیری عضو کارگروه طرح‌ریزی عملیات بیت‌المقدس در نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران بود که پس از جنگ، در کِسوت استادی دانشکدهٔ فرماندهی و ستاد ارتش فعالیت می‌کرد و ده‌ها اثر تحقیقی از ایشان به چاپ رسیده است.

این کتاب به‌سبب حضور فعال ایشان در حوزهٔ فرماندهی و طرح‌ریزی عملیات، حاوی اطلاعات و تحلیل نظامی – تخصصی به‌نسبت جامعی از عملیات بیت‌المقدس است و یکی از منابع مرجع در حوزهٔ تاریخ دفاع مقدس محسوب می‌شود.

امیر معین‌وزیری علاوه‌بر شرح فعالیت رزمندگان در حوزهٔ رزم زمینی، اقدامات نیروی هوایی ارتش حین عملیات را نیز توضیح داده است. وی در شرح اقدامات رزمی نیروهای خودی در روز دوم خرداد ۱۳۶۱، در صفحهٔ ۲۰۲ کتاب، در چند فراز به پل صدام اشاره کرده است.

علی‌رغم فعالیت شدید نیروی هوایی دشمن در بمباران مناطق درگیر عملیات، نیروی هوایی خودی نیز تلاش فراوان در پشتیبانی هوایی از یگان‌ها را انجام داد. به‌طوری‌که قبلاً هم در بیان عملکرد نیروی هوایی در این عملیات بیان شد، هواپیماهایی که مأموریت بمباران و انهدام پل شناور صدام روی شط‌العرب را داشتند، چون در هدف‌گیری پل دچار مشکلاتی شده بودند، مناطق تجمع دشمن را در آن‌سوی رودخانه مورد اصابت قرار دادند. نیروی هوایی می‌گوید برابر اطلاعاتی که به دست آمده، معلوم شده که در این بمباران، یک پاسگاه فرماندهی دشمن در حوالی شلمچه هدف قرار گرفته و صدام حسین که در این پاسگاه حضور داشته، مجروح می‌گردد (معین‌وزیری، ۱۳۸۲: ۲۰۲).

نویسنده در ادامه، به اوج نبرد رزمندگان اسلام با نیروهای دشمن در محدودهٔ شهرک ولیّ عصر(عج) تا پل صدام اشاره کرده و نوشته است:

یگان‌های نصر۲ تلاش می‌کردند که سرپل ۱/۵کیلومتری دشمن را در شمال نهر خیّن در هم شکسته و خود را به رودخانهٔ شط‌العرب برسانند؛ اما مقاومت شدید دشمن در نخلستان‌های موجود در این سرپل، تلفات سنگینی بر نصر۲، به‌ویژه تیپ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) وارد نمود و دشمن موفق گردید که سرپل خود را حفظ و از دستیابی نصر۲ به پل شناور صدام جلوگیری نماید.

ساعت ۹ و پانزده دقیقهٔ روز ۱۳۶۱/۳/۳، دشمن با نیروهای خود در سرپل نهر خیّن و یگان‌های تقویتی که با استفاده از پل شناور به این منطقه وارد شده بودند، در سمت شمال این سرپل به‌منظور تصرف و آزادسازی جادهٔ مرزی خرمشهر - خیّن - حدود - (جادهٔ خاکی مرزی در جنوب جادهٔ خرمشهر - شلمچه و موازی با آن) دست به تک شدید زد تا بتواند نیروهای محاصره‌شده در خرمشهر را نجات دهد. موج تک‌های دشمن که هربار با تلفات و ضایعات زیاد دفع می‌گردید، چندین‌بار با شدت تکرار و سرانجام، دشمن که از این عملیات نتیجه‌ای عاید نکرده بود، به یگان‌های درگیر خود در این تک‌ها (تیپ ۳۰ و ۳۶ زرهی و تیپ۲۵ مکانیزه و چند تیپ پیاده) دستور داد که به مواضع دفاعی خود عقب‌نشینی نمایند. در پیام‌هایی که از دشمن در این عملیات استراق‌سمع گردید، وحشت، اضطراب، ناامیدی و عدم تمایل به جنگ و تمرد در بین یگان‌های دشمن به‌کرات ملاحظه گردید (معین‌وزیری، ۱۳۸۲: ۲۰۴ - ۲۰۵).

امیر معین‌وزیری در پایان این بخش از کتاب، به آخرین درگیری‌ها و تحولات، با محوریت پل صدام اشاره و وضعیت منطقه و نحوهٔ استقرار نیروهای ایرانی و عراقی در این نقطه را این چنین توصیف کرده است:

قرارگاه کربلا برای انهدام سرپل دشمن در شمال نهر خیّن و انهدام پل شناور صدام به قرارگاه فجر۳ دستور داد تا قبل از ساعت ۶ بعدازظهر روز ۱۳۶۱/۳/۳، یک گردان از نیروهای خود را در اختیار قرارگاه نصر۲ قرار دهد.

پانزده دقیقه بعد از نیمه‌شب، نصر۲ که در عملیات روز جاری خود به ۵۰۰متری اروندرود رسیده بود، اینک با در اختیار گرفتن یک گردان از فجر۳ و یک گردان دیگر از نصر۷ به‌منظور دستیابی به خط دژها در جنوب جادهٔ شلمچه و همچنین تخریب پل دشمن روی شط‌العرب، اقدام به تک نمود. ابتدا موفق گردید یگان‌های دشمن را غافلگیر نماید؛ ولی بعد از مدتی، با مقاومت شدید

دشمن مواجه شد.

در ساعت چهار و چهل دقیقه، یکی از یگان‌های نصر۲ به خط دژها نزدیک شد و یگان دیگر به پل روی نهر خیّن (آخرین قطعه از پل چهارقسمتی شناور صدام روی شط‌العرب) رسید. ده دقیقه بعد، پل به تصرف درآمد و یگان‌هایی از نصر۲ با عبور از این پل، وارد جزیرهٔ بوارین (متعلق به عراق) شدند.

آتش دشمن روی جزیرهٔ بوارین بسیار شدید بود؛ به‌طوری‌که در ساعت ۷ بامداد، به نصر۲ دستور داده شد به‌منظور اجتناب از تلفات بیشتر، جزیرهٔ بوارین را تخلیه و به پشت نهر خیّن بازگشته و پل روی نهر مزبور را تخریب نماید.

گزارش و شرح ماوقع لحظه‌لحظهٔ حوادث و تحرکات نیروهای خودی و دشمن در آخرین روزهای نبرد برای آزادسازی خرمشهر، گویای آن است که پل صدام کاملاً پابرجا بوده و یگان‌های زرهی و پیادهٔ ارتش عراق به‌دفعات، از ان استفاده کرده‌اند.

۶ کتابی با عنوان *نیروی هوایی در دفاع مقدس، آشنایی با توانایی و عملکرد نیروی هوایی ارتش در دفاع مقدس* به قلم امیر سرتیپ۲ خلبان علیرضا نمکی، به‌اهتمام انتشارات ایران سبز در سال ۱۳۸۷ شامل ۳۳۵ صفحه منتشر شده است. در صفحهٔ ۱۴۰ این کتاب ذیل تیتری با عنوان «انهدام پل‌های استراتژیک عراق» آمار و گزارشی از عملکرد نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی از آغاز تا پایان جنگ درزمینهٔ انهدام پل‌های مهم عراق مطالبی آمده است؛ درحالی‌که هیچ اشاره‌ای به بمباران و انهدام پل صدام نشده است.

در این کتاب، از صفحهٔ ۲۵۰ تا ۲۷۳، به عملکرد نیروی هوایی در عملیات بیت‌المقدس تحت عنوان «شبح۳» پرداخته شده است. در این صفحات، ضمن توضیح سازمان رزم کلی عملیات، به سازمان رزم قرارگاه ویژهٔ عملیات هوایی نیز اشاره شده است. این گزارش در ادامه به سازمان و پایگاه‌ها و تجهیزات هوایی ارتش عراق و نیز اوضاع تاکتیکی منطقهٔ نبرد و تدابیر عملیاتی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی اعم از آتش پشتیبانی، دفاع هوایی، پشتیبانی رزمی، خدمات پشتیبانی رزمی پرداخته و سپس همهٔ اقدامات پروازی شامل بمباران، پوشش هوایی، رهگیری، حمل مجروح و سایر اقدامات را شرح داده است. در صفحهٔ ۲۷۰ نیز به تسلیم‌شدن نیروهای عراقی از لشکرهای ۵ مکانیزه و ۳ زرهی ارتش عراق اشاره شده است. در همین صفحه نوشته شده است:

پیشرفت نیروهای زمینی ایران بسیار چشمگیر شده بود؛ به‌طوری‌که دشمن تلاش داشت تا نیروهای خود را از مهلکه به در برده، و پلی بر روی رودخانهٔ اروند (شط‌العرب) بنا نهاد تا عقب‌نشینی نیروهای زرهی و مکانیزهٔ خود را حتی‌المقدور سهولت بخشد. این پل به طول ۵۰۰ متر و از ۴ قطعه تشکیل شده بود (نمکی،۱۳۸۷: ۲۷۰).

درمجموع، در کتاب امیر خلبان علیرضا نمکی، اطلاعاتی ذی‌قیمت از توانایی‌ها و عملکرد نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران در دوران دفاع مقدس درزمینه‌های راهبردی، عملیاتی و تاکتیکی ارائه و به عملیات بیت‌المقدس با جزئیات بیشتر و حتی اشاره به برخی تحرکات زمینی خودی و دشمن پرداخته شده است؛ ولی به بمباران پل صدام که بنابر ادعای برخی، عامل پیروزی

عملیات بیت‌المقدس و آزادسازی خرمشهر شده است، هیچ اشاره‌ای نشده است.

اگر این پژوهش (کتاب یادشده) را محققی غیرنظامی انجام داده بود، می‌توانستیم اطلاع‌نداشتن و غفلت وی از این خبر و اقدام مهم را بپذیریم؛ ولی اشاره‌نکردن یکی از دست‌اندرکاران عملیات‌های هوایی جنگ ایران و عراق که فردی فعال در نیروی هوایی بوده و حتی بعد از جنگ نیز به آمار، اطلاعات و منابع نیروی هوایی ارتش دسترسی داشته است، به حادثه‌ای به این مهمی و توصیف‌نکردن آن پذیرفتنی نیست و پل صدام اساساً منهدم نشده و ارتش عراق پس از آزادسازی خرمشهر، آن را جمع‌آوری کرده است. گزارش مبسوط امیر مسعود بختیاری و امیر معین‌وزیری مبنی‌بر بمباران پاسگاه فرماندهی نزدیک پل صدام، در کتاب‌هایی که تألیف کرده‌اند، به واقعیت نزدیک است.

در کتاب امیر خلبان علیرضا نمکی، اطلاعاتی ذی‌قیمت از توانایی‌ها و عملکرد نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران در دوران دفاع مقدس درزمینه‌های راهبردی، عملیاتی و تاکتیکی ارائه و به عملیات بیت‌المقدس با جزئیات بیشتر و حتی اشاره به برخی تحرکات زمینی خودی و دشمن پرداخته شده است؛ ولی به بمباران پل صدام که بنابر ادعای برخی، عامل پیروزی عملیات بیت‌المقدس و آزادسازی خرمشهر شده است، هیچ اشاره‌ای نشده است.

۷ در مجموعه کتاب‌های *تقویم تاریخ دفاع مقدس* از انتشارات سازمان عقیدتی – سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران در جلد ۲۱ و ۲۲، به‌صورت گاه‌شمار به حوادث و اخبار مربوط به اردیبهشت و خرداد ۱۳۶۱ پرداخته شده است. برای آگاهی بیشتر از جزئیات موضوع بمباران و انهدام پل صدام در سال ۱۳۶۱ و در بحبوحهٔ عملیات آزادسازی خرمشهر، آگاهی از حقیقت ماجرا، که در چند سال اخیر، برخی از سازمان‌ها و افراد، رسانه‌ای‌اش کرده و برای این خبر غیرواقعی، نشست‌ها و همایش‌های گرامیداشت و تقدیر از عوامل آن و مراسم نصب تندیس برگزار و در برخی میادین و معابر بنرهای مرتبط با آن را نصب کرده‌اند، مجموعه روزشمارهای جنگ ارتش جمهوری اسلامی ایران با عنوان *تقویم تاریخ دفاع مقدس* از انتشارات سازمان عقیدتی – سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران را مبنای راستی‌آزمایی اصل ماجرا قرار داده‌ایم.

در این سلسله‌کتاب‌ها که شمارگان چاپ‌شدهٔ آن به بیش از ۵۰ جلد رسیده و به نظر می‌رسد ده‌ها جلد دیگر از این مجموعه چاپ خواهد شد، همهٔ اخبار و اقدامات جبهه‌های جنگ مرتبط با ارتش به‌صورت روزشمار ذکر شده است.

ازآنجایی‌که گفته شده است نیروی هوایی ارتش در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۱، پل صدام روی شط‌العرب و حدود ۱۰ کیلومتر غرب خرمشهر به‌سمت شلمچه را بمباران کرد، که این اقدام به تسلیم‌شدن حدود ۱۹هزار نفَر از سربازان عراقی در عملیات بیت‌المقدس انجامید، در جلد بیست‌ویکم این مجموعه، خبر بمباران پل صدام را در اسناد، گزارش‌ها و اطلاعیه‌های نظامی ستاد مشترک ارتش جست‌وجو کردیم. باوجوداینکه در این کتاب، اطلاعیه‌های روزانهٔ نیروی هوایی ارتش و اقدامات و عملکرد هوانیروز منعکس شده است، هیچ خبر یا گزارشی مبنی‌بر بمباران پل بسیار مهم عراق روی شط‌العرب ذکر نشده است.

بدین منظور، تصاویر درج‌شده در همین کتاب در روزهای شانزدهم تا بیست‌ویکم اردیبهشت ۱۳۶۱، یعنی یک روز قبل از تاریخ ادعاشدهٔ بمباران پل صدام، ارائه می‌شود و از تاریخ بیست‌ودوم اردیبهشت تا آستانهٔ آزادسازی خرمشهر، تصاویر گزارش‌های رسمی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران در بخش بعدی درج خواهد شد.

در صفحهٔ ۳۹۷ جلد بیست‌ویکم تقویم تاریخ دفاع مقدس ذیل تیتر نیروی هوایی آمده است:



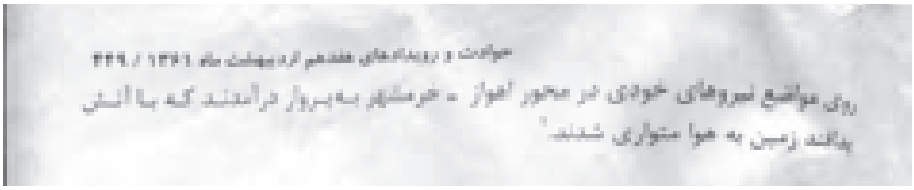
ردیف	نوع ماموریت	تعداد جوانی	نوع مواجهه	محل هدف یا منطقه پروازی
۱	پشتیبانی نزدیک	۸	اف - ۴	فکه ـ پست فرماندهی صدام
۲	پشتیبانی نزدیک	۲	اف - ۵	غرب شلمچه
۳	پوشش هوایی	۵	اف - ۱۴	شرق جبهه جنوب

۱- گزارش شماره ۹۴ همان مدرک.
۲- گزارش شماره ۱۰۳ همان مدرک.

در ادامهٔ مجموعه گزارش‌های درج‌شدهٔ نیروی هوایی در صفحهٔ ۴۴۸ همین کتاب، گزارش روز ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۱، روزی است که گفته می‌شود پل صدام بمباران شده است؛ ولی به این اقدام بسیار مهم عملیاتی، یعنی عملیات پشتیبانی نزدیک با هدف بمباران مناطق جنگی دشمن، هیچ اشاره‌ای نشده است.



ردیف	نوع ماموریت	تعداد جوانی	نوع مواجهه	محل هدف یا منطقه پرواز
۱	پشتیبانی نزدیک	۴	اف-۵	نیروهای دشمن بین شلمچه و بصره
۲	پوشش هوایی	۱۲	اف-۵	شمال و شرق منطقه عملیات
۳	پوشش هوایی	۱۲	اف-۴	شمال منطقه عملیات
۴	پوشش هوایی	۹	اف- ۱۴	شرق منطقه عملیات
۵	عکاسی	۲	اف-۴	استاد جبهه
۶	سوخت رسانی	۲	۲۰۷،۷۲۷	منطقه سوخت‌گیری هواپیماهای شکاری
۷	پشتیبانی آمادی	۴۲	سی-۱۳۰	----------



حوادث و رویدادهای هفدهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ / ۴۴۹

روی مواضع نیروهای خودی در محور آبادان - خرمشهر به‌پرواز درآمدند که با آتش پدافند زمین به هوا متواری شدند.[۲]

در ادامهٔ سلسله‌گزارش‌های درج‌شده از نیروی هوایی ارتش در صفحهٔ ۴۸۸ این کتاب، گزارش روز هجدهم اردیبهشت ۱۳۶۱ آمده است که تصویر آن ارائه می‌شود. در این گزارش نیز هیچ اشاره‌ای به بمباران پل صدام نشده است؛ درحالی‌که معمولاً اقدامات عملیاتی نیروی هوایی ارتش در همان روز یا یک روز بعد، به‌طور رسمی، در اطلاعیه‌های این نیرو یا ستاد مشترک ارتش اعلام می‌شده است.

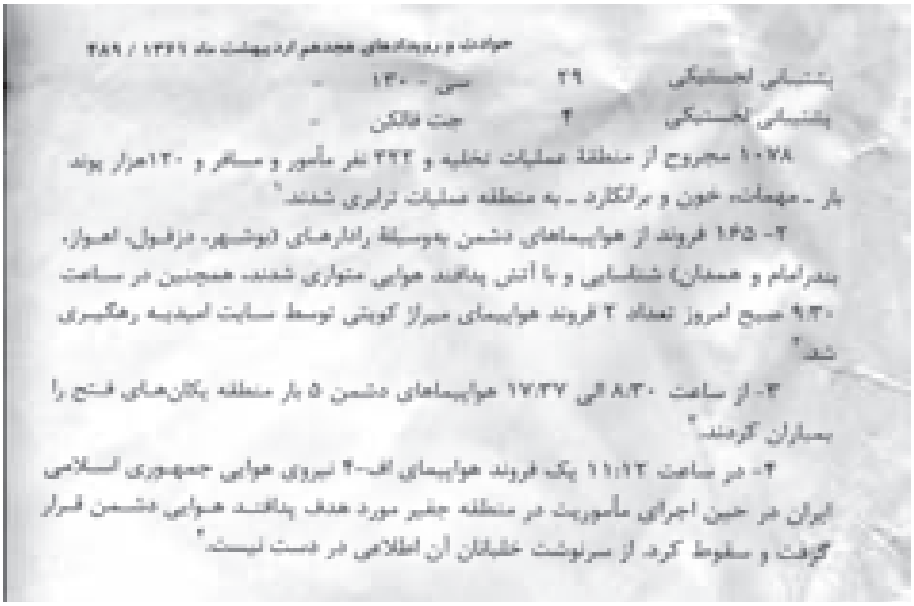


ب) نیروی هوایی

۱- نیروی هوایی ارتش ضمن انجام کلیهٔ امور عملیاتی و پشتیبانی‌های جاری از طرح کربلای ۴ به شرح زیر پشتیبانی به‌عمل آورده است:

نوع ماموریت	تعداد سورتی	نوع هواپیما	محل هدف یا منطقهٔ پرواز
پشتیبانی نزدیک	۴	اف-۴	محور جفیر به نشوه
پشتیبانی نزدیک	۴	اف-۵	محور جفیر به نشوه
پوشش هوایی	۴	اف- ۵	شمال منطقهٔ عملیات
پوشش هوایی	۱۲	اف-۴	شمال منطقهٔ عملیات
پوشش هوایی	۹	اف-۱۴	شرق منطقهٔ عملیات
عکاسی	۱	اف-۴	منطقهٔ عملیات
سوخت رسانی	۴	۷۰۷ و ۷۴۷	منطقهٔ سوخت‌گیری هواپیماهای شکار

۱- کیهان ه‍ وی شماره ۱۰۰۱، همان مدرک.
۲- کیهان ه‍ وی شماره ۱۰۰۲، همان مدرک.



حوادث و رویدادهای هجدهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ / ۴۸۹

پشتیبانی لجستیکی	۲۹	سی - ۱۳۰	-
پشتیبانی لجستیکی	؟	جت فالکن	-

۱۰۷۸ مجروح از منطقهٔ عملیات تخلیه و ۲۲۲ نفر مأمور و مسافر و ۱۲۰هزار پوند بار - مهمات، خون و برانکارد - به منطقه عملیات ترابری شدند.[۱]

۲- ۱۶۵ فروند از هواپیماهای دشمن بوسیلهٔ رادارهای (بوشهر، دزفول، اهواز، بندرامام و همدان) شناسایی و با آنش پدافند هوایی متواری شدند. همچنین در ساعت ۹:۳۰ صبح امروز تعداد ۲ فروند هواپیمای میراژ کویتی توسط سایت امیدیه رهگیری شد.[۲]

۳- از ساعت ۸:۳۰ الی ۱۷:۳۷ هواپیماهای دشمن ۵ بار منطقه پگان‌های فتح را بمباران کردند.[۳]

۴- در ساعت ۱۱:۱۲ یک فروند هواپیمای اف-۴ نیروی هوایی جمهوری اسلامی ایران در حین اجرای مأموریت در منطقه جفیر مورد هدف پدافند هوایی دشمن قرار گرفت و سقوط کرد. از سرنوشت خلبانان آن اطلاعی در دست نیست.[۴]

علاوه‌بر گزارش‌های ذکرشده، در اطلاعیه‌های ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران در تاریخ‌های ۱۷ و ۱۸ اردیبهشت ۱۳۶۱ و تا پایان عملیات بیت‌المقدس نیز هیچ اشاره‌ای به بمباران پل صدام نشده است.



۱۵۰ / تقویم تاریخ دفاع مقدس

□ اطلاعیه‌ها

۱۶-اطلاعیه مشترک شماره ۸۸۸ ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران و ستاد مرکزی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به‌شرح سند ۲-۱۷ منتشر شد.

سند ۲-۱۷ صفحه - ۱

۱- گزیده‌ای شماره ۲۷ همان منبع.

حوادث و رویدادهای هفدهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ / ۴۵۱

نصر من الله و فتح قریب .

ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران

ستاد مرکزی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی



حوادث و رویدادهای هفدهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ / ۴۵۲

۲- اطلاعیه شماره ۸۹۳ ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران به شرح

ستاد شماره ۳-۱۸ منتشر شد.

اطلاعیه شماره [illegible] ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران

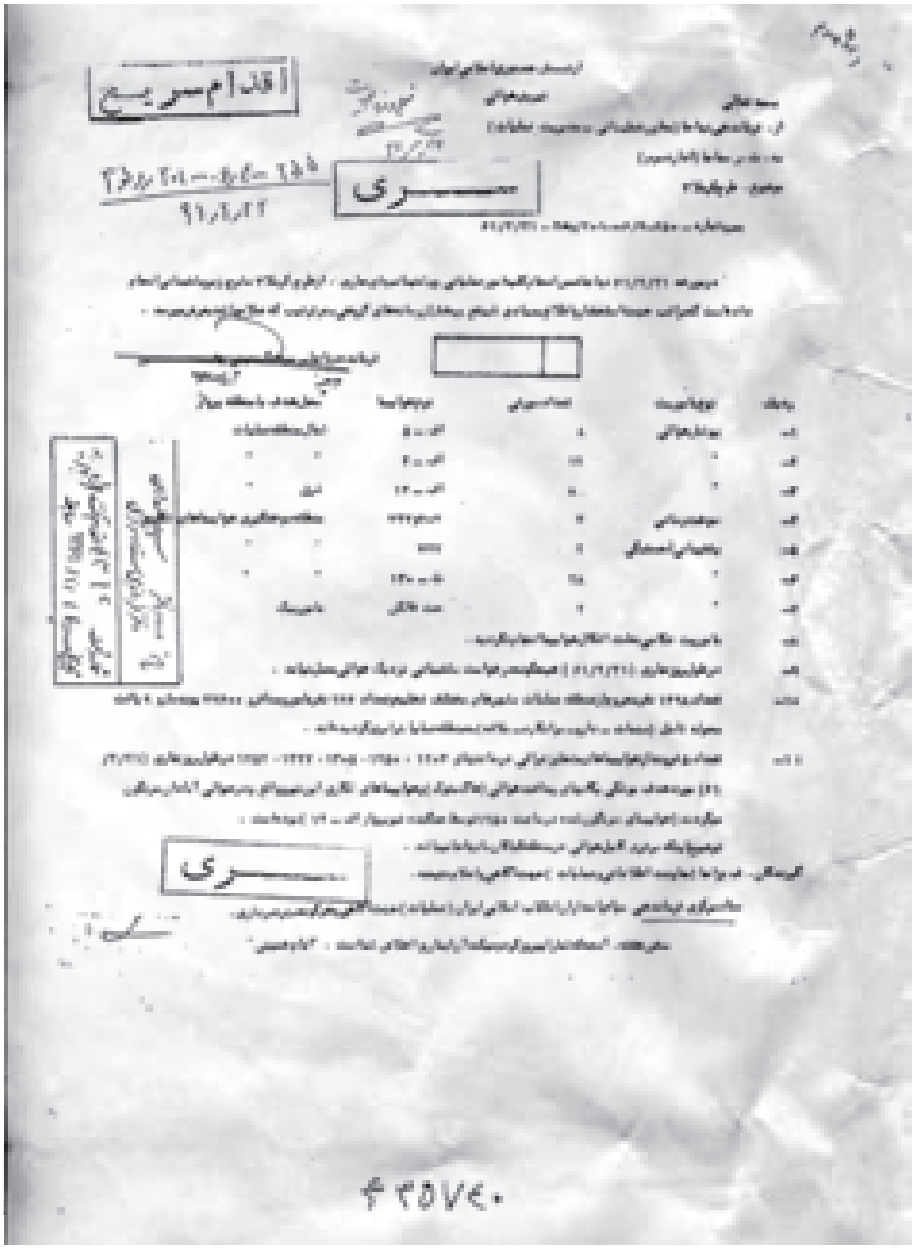
[illegible]

ستاد شماره ۳-۱۸

صرف‌نظر از همه مستنداتی که از منابع گوناگون دربارهٔ این موضوع ذکر شد، مستندات کتاب *تقویم تاریخ دفاع مقدس* از انتشارات سازمان عقیدتی – سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران بر این ادعا کفایت می‌کند که درج‌نشدن خبر بمباران و انهدام پل صدام در گزارش‌های ارائه‌شده در این منبع، دلیل قطعی بر صحیح‌نبودن خبرهای اعلام‌شدهٔ اخیر مبنی‌بر اقدام نیروی هوایی ارتش در بمباران پل صدام است. به‌عبارتی، می‌توان گفت که این موضوع ساختهٔ ذهن عده‌ای است و به‌سبب نادرست‌بودن گزارش‌ها و تکرار آن، متأسفانه دیگران نیز به آن استناد کرده و باعث شده‌اند که روایتی اشتباه در تاریخ دفاع مقدس شکل بگیرد. این‌گونه اقدامات به اعتبار سایر فعالیت‌های واقعی و مؤثر ارتش در دوران جنگ لطمه وارد می‌کند.

۸ در آرشیو مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، از تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۱ تا ۲۰ اردیبهشت ۱۳۶۱، گزارشی از عملکرد نیروی هوایی ارتش وجود ندارد؛ ولی از ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۱ تا ۴ خرداد ۱۳۶۱، مجموعه‌ای گزارش روزانه از فرماندهی نهاجا (معاون عملیاتی – مدیریت عملیات) حاوی ده برگ سند با محتوای عملکرد روزانه شامل مأموریت‌های پوشش هوایی، سوخت‌رسانی، پشتیبانی لجستیکی، عکاسی هوایی و پشتیبانی نزدیک هوایی با جزئیات کامل، مانند تعداد سورتی، نوع هواپیما و محل هدف یا منطقهٔ پرواز وجود دارد. در این اسناد و طی دورهٔ زمانی پانزده‌روزهٔ ذکرشده، هیچ‌گونه گزارشی از بمباران پل صدام ذکر نشده است. این گزارش‌ها که سازمانی رسمی و مرتبط با این مأموریت در حوزهٔ فعالیت‌های هوایی نیروهای خودی و به‌ویژه بمباران پل بسیار مهم عراق روی شط‌العرب منتشر کرده، یکی از موثق‌ترین منابعی است که می‌توان به آنها استناد کرد.

به‌سبب اهمیت این موضوع، تصویر دو برگ از اولین و آخرین اسناد اشاره‌شدهٔ این دوره در ادامه ارائه می‌شود. بقیهٔ اسناد در آرشیو مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس در دسترس است.


اقدام سریع

سری

سری

۴۳۵۷۴۰



نیروی هوائی ارتش

فرماندهی عملیات

۹ ازجمله منابع موثق موجود در آرشیو مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، منابع صوتی ضبط‌شده در دوران دفاع مقدس از لحظه‌لحظهٔ حوادث و تحولات عرصهٔ نبرد و مباحث و تصمیم‌گیری‌های فرماندهان در سطوح گوناگون جنگ است. از مجموع منابع صوتی مرتبط با موضوع پل صدام روی شط‌العرب، ۸ نوار صوتی قرارگاه کربلا به دورهٔ زمانی ۲ خرداد ۱۳۶۱ تا ۴ خرداد ۱۳۶۱ مربوط است که اوج درگیری نیروهای ایرانی و عراقی برای آزادسازی خرمشهر و زمین‌های اطراف آن در ساحل اروندرود تا شلمچه و مقاومت سرسختانهٔ نیروهای ارتش صدام برای حفظ خرمشهر و ممانعت از به اسارت درآمدن نیروهای آنها را شامل می‌شود. اطلاعات این نوارها همگی حاکی از آن است که پل صدام برقرار بوده و نیروهای عراقی از روی آن تردد می‌کردند.

در ادامه، بخش‌هایی از متن پیاده‌شدهٔ نوارهای صوتی مرتبط با پل صدام درج شده است.

ابتدا بخش‌هایی از متن پیاده‌شدهٔ نوار هدایت عملیات قرارگاه کربلا به شمارهٔ ۵۰۵۰، که در تاریخ ۲ خرداد ۱۳۶۱ ضبط شده، ارائه شده است. در بخش هفتم این نوار، مکالمات فرمانده قرارگاه کربلا و فرمانده قرارگاه نصر دربارهٔ وضعیت تیپ۲۷ حضرت رسول(ص)، تیپ۷ حضرت ولیّ عصر(عج) و تیپ۸ نجف و تلاش آنها برای رسیدن به پل صدام ذکر شده است.

گزارش حسن باقری از آخرین وضعیت قرارگاه نصر و تردد دشمن از پل صدام

برادر محسن رضایی: الو.

برادر حسن باقری: بفرمایید. سلام علیکم.

برادر محسن رضایی: سلام علیکم. وضع احمد به[سمت] خیّن چطوری است؟

برادر حسن باقری: احمد تقریباً یک‌کیلومتری شمال پل است و حدود یک‌ونیم کیلومتر شرق دژ است. رئوفی از دژ، از جادهٔ آسفالت یک‌ذره پایین‌تر آمده است. گردانی که دیشب فرستادیم تا ازسمت احمد تو برود، تازه به جادهٔ آسفالت رسیده و حدود سه چهار کیلومتر با دژ فاصله دارد. گفتیم آن را ببرند بگذارند در ادامهٔ دژ، زیر جادهٔ آسفالت. محلی که حاج‌احمد باید می‌رفته ،حاج‌احمد تلاشش را روی پل بگذارد.

برادر محسن رضایی: پل اروند یا پل خیّن؟

برادر حسن باقری: نه، پل اروند. به‌هرحال، هرکدام آن قسمت؛ چون درگیری فقط در آن قسمت ادامه دارد. الآن هم بچه‌ها گزارش می‌دهند که دو کیلومتر غرب دژ روی خاکریزها تانک‌های دشمن مستقر هستند. (پیاده‌شدهٔ نوار صوتی شمارهٔ ۵۰۵۰، ۲ خرداد ۱۳۶۱: ۹)

***

برادر محسن رضایی: بعد الآن گیر احمد کجاست؟

برادر حسن باقری: احمد روز که شده، کُند دارد پیش می‌رود. ولی توانستم با همت تماس بگیرم. الآن رودکی دست چپ احمد است. رفتند، می‌گویند رفتیم دوروبر خیّن وضو گرفتیم.

برادر محسن رضایی: خیّن امتدادش خیلی طولانی است. به اینها بگویید که اتصال با احمد را حداقل در جنوب کاملاً حفظ بکنند که اینها از پل استفاده نکنند تا ان‌شاءالله امشب کَلَک این پل کنده شود.

برادر حسن باقری: ان‌شاءالله. (همان: ۱۰)

در بخش دوازدهم نوار بیسیم قرارگاه کربلا به تاریخ ۱۳۶۱/۰۳/۰۲، حمید معینیان، مسئول اطلاعات قرارگاه کربلا، گزارش وضعیت دشمن و اطلاعات دریافتی از شنود را به فرمانده قرارگاه کربلا ارائه می‌دهد. همهٔ اخبار دریافتی از خطوط مقدم و فعالیت‌های نیروهای خودی و دشمن از درگیری دو طرف برای تثبیت موقعیت خود و تردد نیروهای عراقی از پل صدام حکایت می‌کند.

گزارش تلفنی حمید معینیان از آرایش دشمن

برادر محسن رضایی: الو.

برادر حمید معینیان: سلام علیکم.

برادر محسن رضایی: سلام علیکم.

برادر حمید معینیان: یک خبر رسیده که دشمن یک پلی روی اروندرود گذاشته، اسمش را پل صدام نامیده. بعد آنجا دارد مقاومت می‌کند و آرایشش یک آرایش هلالی‌شکل است.

برادر محسن رضایی: آرایش چی؟

برادر حمید معینیان: آرایشی که آنجا دارد، آرایش هلالی‌شکل است. بعد فشار ما در آنجا روی آنها خیلی زیاد است؛ تاجایی‌که دشمن مجبور شد عقب‌نشینی کند؛ ولی فرماندهان آنها تهدید کردند که هرکس عقب‌نشینی کند، اعدامش می‌کنند و گفتند به‌هرصورت ممکن باید آنجا مقاومت بکنید و نیروهایی را که دشمن در شمال ساختمان صددستگاه داشت، همان‌جایی که گفتیم که آمدند خاکریز را گرفتند، اینها فاقد مهمات هستند و نمی‌توانند به آنها تدارک برسانند. در آنجا، تنها مهماتی که دارند نارنجک دستی و اسلحهٔ سبک است و تدارکات‌رساندن به آنجا هم برای آنها خیلی مشکل است و باید آنجا خیلی فشار رویشان بیاوریم. بعد پل صدام هم درحال سقوط است - همین پلی که الآن می‌گفتم - و تردد در آن خیلی زیاد است و مرتب خودرو و تانک می‌آید و ترافیک روی پل خیلی زیاد است، که خلاصه باید آتش توپخانه روی پل اجرا بشود. فرمانده تیپ هم که در شمال ساختمان صددستگاه مجروح شده بود، به درک واصل شده است. یک گزارش چندصفحه‌ای هم هست که باید بیایم آنجا بگویم؛ چون خیلی زیاد است.

برادر محسن رضایی: سریع بیا بگو، به شیرازی بگو روی آن پل آتش بریزند.

برادر حمید معینیان: باشد، خداحافظ شما. (پیاده‌شدهٔ نوار صوتی همان: ۱۹ - ۲۰)

***

حمید معینیان: آرایشی که آنجا دارد، آرایش هلالی‌شکل است. بعد فشار ما در آنجا روی آنها خیلی زیاد است؛ تاجایی‌که دشمن مجبور شد عقب‌نشینی کند؛ ولی فرماندهان آنها تهدید کردند که هرکس عقب‌نشینی کند، اعدامش می‌کنند و گفتند به‌هرصورت ممکن باید آنجا مقاومت بکنید پل صدام هم درحال سقوط است - همین پلی که الآن می‌گفتم - و تردد در آن خیلی زیاد است و مرتب خودرو و تانک می‌آید و ترافیک روی پل خیلی زیاد است، که خلاصه باید آتش توپخانه روی پل اجرا بشود.

در ادامهٔ متن پیاده‌شدهٔ نوار شمارهٔ ۵۰۵۰ قرارگاه کربلا در تاریخ ۱۳۶۱/۰۳/۰۲، آمده که پل صدام به تصرف رزمندگان اسلام درآمده است:

برادر محمدابراهیم سنجقی: پدافند پل را هم گرفتند.

برادر محسن رضایی: پل کجا؟

برادر محمدابراهیم سنجقی: پل صدام را می‌گویم.

برادر محسن رضایی: پل صدام را بچه‌های ما گرفتند؟ مطمئنی؟

برادر محمدابراهیم سنجقی: بله. (همان: ۲۲)

***

بخش پانزدهم متن پیاده‌شدهٔ نوار هدایت عملیات قرارگاه کربلا در تاریخ ۲ خرداد ۱۳۶۱، گزارش حمید معینیان، مسئول اطلاعات قرارگاه کربلا و از نیروهای اطلاعاتی حاضر در منطقهٔ عملیات، و نیز اخبار شنود از وضعیت منطقهٔ نبرد، به‌ویژه نیروهای عراقی و پل صدام، هیچ تردیدی از سالم‌بودن پل صدام روی شط‌العرب باقی نمی‌گذارد. این گزارش که به‌صورت صوتی و ضبط‌شده در صحنهٔ عملیات و با حضور فرماندهان و شخصیت‌های کشوری، ازجمله حجت‌الاسلام علی اکبر ناطق نوری به‌عنوان مهمان در قرارگاه کربلا موجود است، اتقان این موضوع را دوچندان می‌کند. وضعیت پیچیدهٔ میدان نبرد و تغییر و تحولات در نیروهای عراقی و ایرانی در این روز به‌گونه‌ای بود که فهم عرصهٔ نبرد و اشراف بر تغییرات و جابه‌جایی‌ها، پیش‌بینی وضعیت روانی دشمن، حدس‌زدن حرکات و تصمیم‌گیری‌های آنها و پیش‌دستی در تصمیم صحیح، حرف اول را در شکست و پیروزی عملیات می‌زد. در سند پیش رو، بخش‌هایی از این لحظات سرنوشت‌ساز مشاهده می‌شود:

برادر حمید معینیان: احتمالاً این نیروهایی که به‌طرف جاده و رودخانه هستند، اینها دارند به‌سمت خودشان می‌آیند.

برادر محسن رضایی: دارند عقب‌نشینی می‌کنند؟

برادر حمید معینیان: بله، بعد نیروهایی که زیر عرایض بودند، چیزی درحد یک لشکر پیاده بودند که به‌صورت راهپیمایی فرار کردند و به‌سمت پل آمدند. این پلی که روی اروند است، به پل صدام معروف است. موقعی که آنها می‌خواستند از آنجا فرار بکنند، دشمن دستور داد که دو واحد تانک از فرار آنها جلوگیری کند و هرکس خواست فرار کند، می‌توانند اعدامش کنند، که توانسته بودند تاحدی این نیروها را نگه دارند. الآن بچه‌ها از قسمت ... به‌سمت پل آمدند که توانسته بودند اینها را اینجا متوقف کنند؛ ولی همان‌طوری که گفتیم، اینها توانسته بودند آنجا مقاومت کنند. یک سکو گرفتند و یک‌بار عقب‌نشینی کردند که باز فرماندهان فشار آوردند. درحال‌حاضر، آنجا مستقر هستند؛ ولی فشار روی آنها خیلی زیاد است. ترافیک روی پل خیلی زیاد است. به سرهنگ شیرازی گفتیم توپخانه دوباره شروع کند و آنها را بزنند و تراکم آتش ایجاد بکند. بعد کل نیروهایی که در آن مثلث هستند، درحال حرکت به‌طرف خرمشهر و موقعیت آن پل هستند و کلاً دشمن قصد دارد با پوشش هوایی و آتش کاتیوشا و توپخانه‌هایی که در غرب شلمچه است، آتش زیادی روی نیروهای ما بریزد، که این، حرکت بچه‌ها را کُند می‌کند و [نمی‌توانند] نیروهای خود را از پل عبور

بدهند ... و شمال غربی به‌صورت دقیق، نیروهایی که در محاصره هستند، بیایند از پل عبور دهند و یک تعدادی نیروی پیاده‌هایی که در منطقه هستند، می‌خواهند هرچه سریع‌تر سازماندهی کرده و وارد کند و یک‌سری از واحدهای لشکر۵ هم دارند پایین می‌آیند. درنتیجه، دشمن دستپاچه شده و این مطلب خیلی مهمی است و ترس عظیم هم دارد که نیروهای ما به این پل برسند.

برادر محسن رضایی: پل را منفجر کنند.

برادر حمید معینیان: نیروها را آنجا محاصره کنند و از قسمت شلمچه، به شرق بصره بروند و از روی این پل جنوب بصره بروند و ... به‌طرف اروند و از روی آن پل به‌طرف جنوب بصره، که بصره را دور بزنند و از قسمت شلمچه به‌طرف شرق بصره حرکت کنند. مهمات‌رساندن برای دشمن خیلی مشکل است. تراکم خودرو روی پل خیلی زیاد است که حرکت را کاملاً کند کرده؛ به‌طوری که روحیه‌اش خیلی ضعیف است و قادر به فرماندهی نیست و به‌احتمال هشتاد درصد، فرماندهی آن در این عملیات، خود صدام است که عملیات را هدایت می‌کند.

برادر محسن رضایی: این قسمت آخر را برای آقای ناطق بخوانید. برادر رحیم، خودت و حسن سریعاً برای تصمیم‌گیری به اینجا بیایید.

برادر رحیم صفوی: شنیدم، الآن می‌آییم.

برادر محسن رضایی: برادر مجید.

برادر مجید بقایی: بفرمایید.

محسن رضایی: مجید، بیا اینجا با شما کار دارم.

برادر مجید بقایی: الآن می‌آیم.

برادر محسن رضایی: برادر رشید، بگویید سریعاً به اینجا بیاید. می‌خواهیم یک تصمیم بگیریم. این وحشت عجیبی که (دشمن) از ما دارد، به این [دلیل] است که [فکر می‌کند] می‌خواهیم از پل عبور کنیم و از این‌طرف [ابوالخصیب] بصره را دور بزنیم و از این‌طرف [شرق بصره] هم برویم شمال و جنوب بصره را ببندیم.

حجت‌الاسلام علی‌اکبر ناطق نوری: پل هم که نداریم. از همین، وضعیت را باخته.

برادر محسن رضایی: بچه‌ها به پل نرسیدند.

حجت‌الاسلام علی‌اکبر ناطق نوری: الآن می‌گفت.

برادر محسن رضایی: نه، هنوز به پل نرسیدند. قطعیت پیدا نکرده است. این جادهٔ فاو - بصره است. خیلی نزدیک است؛ حدود دو کیومتر است. بعد از اینجا، ۲۰، ۲۵کیلومتری اول بصره هستیم. این کاملاً پیداست. این‌هم خرمشهر است و این‌هم بصره. دشمن می‌ترسد که ما بصره را محاصره کنیم. الآن هرچه نیرو در بالا دارد، همه را به پایین کشانده است. لشکر ۵ و ۶ را پایین آورده و الآن آن بالا را خالی کرده است.

برادر...: اگر پل را منفجر نکنیم، این می‌تواند یک تهدید جدی برای او باشد. او فکر می‌کند می‌خواهیم از پل عبور کنیم.

برادر محسن رضایی: آقای فروزنده، بمانید. (همان: ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸)

با توجه به وضعیت متزلزل نیروهای دشمن و اشراف‌نداشتن فرماندهان عراقی بر نیروهایشان، فرمانده قرارگاه کربلا برای مشورت با سایر فرماندهان قرارگاه‌ها، در اقدامی سریع، آنها را فراخواند تا برای رسیدن به تدبیر جدید و صحیح در قرارگاه مرکزی حضور یابند. بخشی از گفت‌گوی فرماندهان به شرح زیر است:

برادر مجید بقایی: چرا خبر خرمشهر را نگوییم؟

برادر محسن رضایی: خبر خرمشهر را می‌گذاریم تا قضیهٔ پل حل شود، یک‌مقدار بچه‌ها بسیج شوند؛ چون با این حساب که ایشان دارد می‌گوید، لشکر۵ و ۶ به‌کلی، بالا و پایین را خالی کرده است. ترس عجیبی پیدا کرده که ما می‌خواهیم از پل عبور کنیم و از این‌طرف به جنوب بصره بیاییم و از این‌طرف هم می‌خواهیم به شمال بصره برویم. دیده که دوباره مثل هویزه موجودیتش منتفی می‌شود؛ لذا همان بهتر است که نیرو را آن بالا نگه دارد. می‌خواهم قضیه از این پایین تمام بشود. به سرهنگ شیرازی هم بگویید بیاید.

برادر محسن رضایی: حسن، حالت خوب است؟

برادر حسن باقری: سلام علیکم. الحمدللّه.

برادر محسن رضایی: این شنود را که کاملاً گرفتی؟

برادر حسن باقری: تازه معینیان دارد می‌گوید.

برادر محسن رضایی: بله. این سرپلی که اینها دارند مقاومت می‌کنند، این مهم است. بگویید که آنجا روی پل هم آتش بکنند. به شیرازی، که بغل‌دستت هست، بگو که آنجا آتش بکنید.

برادر حسن باقری: همت را فرستادم فقط دنبال آن قضیه برود. زیر جادهٔ آسفالت ادامهٔ دژ کوتاه است و بچه‌ها می‌گویند که به‌خوبی نمی‌شود مستقر شد. الآن داریم مهندسی را بسیج می‌کنیم که آن پایین برود و آن را بلند کند. آن پشت بسته شود، خیلی از مسائل حل می‌شود.

برادر محسن رضایی: متأسفانه بچه‌های ما یک‌مقدار دست‌دست می‌کنند؛ اگر این سایت را راه می‌انداختند، تا الآن بیست هواپیما می‌زدند. گفتند ممکن است توپ کنارش بخورد. گفتند ممکن است! ممکن است! ممکن است! لذا نیاوردند. حالا اگر بگوییم توپ اینجا می‌خورد، هیچ‌کس نباید اینجا می‌آمد! بعضی وقت‌ها محافظه‌کاری‌هایی می‌شود که خیلی به ضرر است. حداقل بیست‌تا هواپیما می‌توانستند تا الآن بزنند، همه‌چیز آن‌هم آماده شده، جایگاه و سکویش تا خود بصره را می‌پوشاند؛ یعنی اگر هواپیما روی بصره باشد، همان‌جا روی بصره می‌زند.

برادر محسن رضایی: شما توضیح بدهید.

برادر حمید معینیان: بسم الله الرحمن الرحیم. با توجه به اطلاعاتی که از منطقه رسیده، خلاصهٔ اطلاعات به این صورت است که دشمن احساس خطر کرده و نیروهایی را که در قسمت مثلث بین جاده و رودخانه داشته، دارد به‌صورت تقریباً تظاهرات و راهپیمایی، به‌طرف خرمشهر می‌آورد که از کنارهٔ اروند روی آن پلی که روی شط‌العرب زده (به نام پل صدام معروف است)، توی خاک خودش ببرد.

برادر محسن رضایی: از کجا ببرد؟

برادر حمید معینیان: از پل احساس خطر کرده و طبق گزارشاتی که خود فرمانده‌ها دادند، این است که پل درحال سقوط است. آن‌طوری که به آنها گزارش کردند و این است که یک‌سری از نیروهایشان را در قسمت شمال پل آوردند (به‌عنوان سرپل) و یک آرایش هلالی‌شکل در شمال پل (در جزیرهٔ بوارین) گرفتند که می‌گفتند که فشار نیروهای ایرانی در آنجا روی ما خیلی زیاد است و یک‌بار هم عقب‌نشینی کردند که با تهدید و اینها گفتند باید حتماً در آنجا مقاومت کنید که برای این منظور هم دو واحد تانک را آوردند و به آنها اجازه داده بودند که هرکسی عقب‌نشینی کرد، آن را اعدام کنند و دشمن تقریباً حدس می‌زند که ما بخواهیم از قسمت شرقی شلمچه، قسمت شمال بصره برویم و از روی پل صدام هم به جنوب بصره برویم و درواقع، بصره را دور بزنیم. درواقع، احساس خطر شدیدی در اینجا می‌کند. الآن گزارش رسیده که تیپ۲۵ مکانیزهٔ لشکر۶، تیپ۲۰ مکانیزهٔ لشکر۵ و تیپ۳۷ زرهی لشکر۱۲ را از منطقهٔ بالا دارد به‌سمت پایین می‌آورد.

صیاد شیرازی: بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. من هم اخبارم را بدهم: الآن هواپیما [برای بمباران پل صدام] آماده است ... منتها ما اگر [پل را] از بین ببریم، [دشمن] اضطرابش را از اینجا از دست می‌دهد [و مطمئن می‌شود ما] دفاعی هستیم و دیگر نفوذ نمی‌کنیم؛ بنابراین، چون حالا توی مشتمانِ است و [او را] زیر آتش داریم، فعلاً ما نقش هواپیما را ایجاد نمی‌کنیم

برادر رحیم صفوی: این گزارش‌ها از کجا رسیده؟

برادر حمید معینیان: از شنود.

برادر حسن باقری: چه کسی گفته که دشمن فکر می‌کند ما می‌خواهیم از بالا به‌طرف اروند برویم؟

برادر حمید معینیان: اینها را کلاً شنود می‌گوید.

برادر حسن باقری: تفسیر شنود است.

برادر حمید معینیان: با توجه به اطلاعاتی که از کل منطقه گرفته‌است.

برادر محسن رضایی: لازم نیست جزئیات را بگویید. برادر حسن، شما گزارش بدهید.

برادر حسن باقری: الآن ادامهٔ دژ تا جادهٔ آسفالت را پوشاندند؛ اما یک واحدی که آنجا آمده، خیلی تلفات داده. به‌آن‌صورت، نیرویی ندارد. یک گردان دیگر به کمکش رفته، یک گردان، دو گردان دیگری که ازسمت چپش آمده تو، یکی از آنها همان دیشب نتوانسته رد شود. آن یکی هم که رد شده، آمده کنار جادهٔ آسفالت ایستاده. یک گردان مستقل دیگر هم آمده کنار جادهٔ آسفالت به‌سمت جنوب ایستاده؛ ولی مسئله‌ای که وجود دارد، خاکریز دژ در زیر جادهٔ آسفالت کوتاه است؛ یعنی هفتاد تا هشتاد سانت بیشتر نیست، نمی‌شود پشتش ایستاد.

برادر محسن رضایی: احمد کجاست؟

برادر حسن باقری: احمد دوروبر پل درگیر است.

برادر محسن رضایی: خاکریزِ شمال - جنوبی نیست؟

برادر حسن باقری: نه، احمد خاکریز شمال و جنوبی نیست.

برادر محسن رضایی: یعنی اینجا خالی است؟

برادر حسن باقری: نه؛ دور پل درگیر است؛ یعنی همان سرپل است.
برادر محسن رضایی: پدافند شمال - جنوبش چطور است؟
برادر حسن باقری: هنوزاحمد پدافند شمال و جنوبی را برقرار نکرده است.
برادر محسن رضایی: خُب خاکریز دیگری پیدا نکرده؟
برادر حسن باقری: فعلاً درگیر دور خود پل است.
برادر محسن رضایی: باید این پدافند کند. یک گردان برای پل دارد؛ یعنی احمد نصر۲ یا نصر۳ است، با تمام قدرتش می‌تواند.
برادر حسن باقری: احمد جلو رفته، همت هم جلو رفته، ولی به‌دقت خبر نمی‌دهد.
برادر محسن رضایی: پس بگو اطلاع نداریم. برادر رشید، خُب حالا شما گزارش بدهید.
برادر غلامعلی رشید: بچه‌ها دیشب از اینجا این دو خاکریز را گم کردند، آمدند پایین تا پلیس‌راه و کشتارگاه، اینجا درگیر شدند و اینها بودند که درحال برگشت بودند. وقتی با احمد صحبت کردم، گفت این بچه‌های ما بودند که پایین رفته بودند که برگشتند و آنها را سروسامان دادم. اینجا دشمن یک‌سری مقاومت‌هایی می‌کند و اینجا کالیبر می‌زند. اینجا هم الآن فرستادم تا بررسی کنند. اینجا دو گردان خوبش را چیده. تقریباً می‌شود گفت تثبیت شده است.
برادر محسن رضایی: پل نو؟
برادر غلامعلی رشید: پل نو که تثبیت است.
برادر محسن رضایی: آقای بقایی، تو هم سریع خبرت را بده.
برادر مجید بقایی: همان‌طور که در جریان هستید، برادر رودکی سرتاسر عرایض با اروند یک‌مقداری از خیّن را پدافندی کرده که ما گفتیم شمال عرایض را بردارد و فعلاً جنوب را نگه دارد تا برادر رشید هروقت گفتند، بروند آن را هم بردارد و تمام توانش را روی خیّن بگذارد و به حاجی (متوسلیان) کمک کند. اگر هم دید که اینجا خود حاجی گذاشته، ظاهراً تا پل گذاشته، بگوییم روی جادهٔ سیدان کار کنند.
سرهنگ علی صیاد شیرازی: بسم الله الرحمن الرحیم. من هم اخبارم را بدهم: الآن هواپیما [برای بمباران پل صدام] آماده است ... منتها ما اگر [پل را] از بین ببریم، [دشمن] اضطرابش را از اینجا از دست می‌دهد [و مطمئن می‌شود ما] دفاعی هستیم و دیگر نفوذ نمی‌کنیم؛ بنابراین، چون حالا توی مشتمان است و [او را] زیر آتش داریم، فعلاً ما نقش هواپیما را ایجاد نمی‌کنیم ... فعلاً چون اینجا درگیر هست، ارتباط مستقیم با دیده‌بان جلو داریم که در نزدیکی پل است، که این آتش را خیلی دقیق روی دشمن تنظیم می‌کند که دارد دفاع می‌کند. تا این دفاعش تمام شد، آتش را روی این‌طرف رودخانه بلند می‌کنیم؛ بنابراین، اینجا را می‌شود خیلی زود پاکسازی کرد؛ یعنی ما این‌قدر پیگیری می‌کنیم تا ان‌شاءالله با آتش و حرکت، آنجا را پاکسازی کنیم. الحاق این‌هم انجام شود، اینها را به‌طرف ... هدایت می‌کنیم (همان: ۲۸ تا ۳۷).

۱۰ ادامهٔ مباحث و مکالمات اتاق هدایت عملیات قرارگاه کربلا در تاریخ ۲ خرداد ۱۳۶۱ در نوار ۵۰۵۱ ضبط شده که بخش‌های مرتبط با پل صدام در ادامه آمده است. در بخش‌های اول، ششم، یازدهم، هفدهم و نوزدهم این نوار، چنین آمده است:

حجت‌الاسلام علی‌اکبر ناطق نوری: بفرمایید پس این پل علی‌القاعده زده نمی‌شود؟
برادر محسن رضایی: البته اگر بچه‌ها برسند ترتیبش را می‌دهند. بچه‌ها به‌محض اینکه برسند، باید این را منهدم بکنند.
حجت‌الاسلام علی‌اکبر ناطق نوری: منهدم می‌کنید؟
برادر محسن رضایی: بله، امنیت ... زیرش چاشنی و تی.ان.تی. گذاشته است و همه‌چیزش هم آماده است.
برادر محسن رفیق‌دوست: این پل سیصد متر است؛ مثل اینکه از روی جاده هم رد می‌شود.
برادر محسن رضایی: چهار (قطعه) پل دارد. (سند شمارهٔ ۲۹۱۱، دوم خرداد ۱۳۶۱: ۷)

***

گزارش تکمیلی شنود (تشویق نیروهای عراقی برای تسلیم‌شدن)
شنود: سلام علیکم.
برادر محسن رضایی: سلام علیکم.
شنود: حال شما خوب است؟
برادر محسن رضایی: بفرمایید.
شنود: حاج‌آقا، سؤالی که کرده بودید، این موقعیت توپخانه‌های دشمن را، ۷ صبح به برادر حمید [معینیان] دادم. این اگر کوبیده بشود، یک‌مقدار بچه‌ها را اذیت می‌کند. بعداً جاهایی که باید کوبیده بشود، محل غرب کانال و پل‌های دشمن و پل اصلی صدام است و باید عمق پل را بزنند، اگر می‌خواهند مؤثر باشد.
برادر محسن رضایی: عمق پل؟
شنود: بله.
برادر محسن رضایی: آنجا تجمع دارد؟
شنود: بله؛ عمق پل را اگر بزنند و یک‌مقدار بُرد را اگر بیشتر بکند، مؤثر می‌شود. (همان)

***

برادر محسن رضایی: خُب اینکه حالا خیلی مهم نیست که آدم برود توی اروند؛ بلکه اروند را باید یک خط یکپارچه‌ای متصل به هم درست بکنید.
برادر حسن باقری: حالا بازهم دارم می‌فرستم که برود غرب و ادامهٔ دژ را درست کند.
برادر محسن رضایی: احسنت! شما همین شمال - جنوبی را حل کنید. آیا بچه‌ها به اول پل که روی خیّن بوده و بعدش هم پل اروند است، آیا هنوز رسیدند یا نرسیدند؟
برادر حسن باقری: آن دو صحبت می‌کردند که آن را بزنیم یا دومی را؛ یعنی یک‌جوری صحبت می‌کردند که شاید رسیده باشند. حالا خبر جدید می‌گیریم و به شما می‌دهم.
برادر محسن رضایی: ببین اگر واقعاً مسلط هستند، بگویید بین این پل و پل اروند که یک نهری هم وجود دارد، قسمت غرب آن نهر را یک خاکریز بزنند، بمانند تا یک مدتی پل دست ما باشد تا دشمن یک‌مقدار احساس وحشت کند؛ البته درصورتی‌که مسلط هستند؛ اما اگر مسلط نیستند،

بگویند منفجر کنند.
برادر حسن باقری: حالا باید بپرسیم ببینیم وضع احمد چطور است. (همان: ۱۶ - ۱۷)

***

برادر حمید معینیان: خبر این است که نیروهایی که در شمال پل صدام بودند، دارند در آنجا مقاومت می‌کنند؛ البته تقریباً دو گردانشان مهمات تمام کرده‌اند و تلفات خیلی سنگینی هم به آنها وارد شده و آنها دیگرنمی‌توانند مقاومت کنند و فقط یک گردان دیگر آنجا هست و چون یک تیپ آنجا بوده، فقط یک گردان آنجا هست که از آن یک گردان هم فقط دو گروهانش مقاومت می‌کنند و سؤال هم کردیم که موقعیت خودی چطوری است. قرار شده که حاج‌احمد [متوسلیان] خبر بدهد که در آنجا وضعیت به چه صورت است؛ ولی اگر آنجا فشار زیادی بیاید، آنها [نیروهای دشمن] احتمالاً آنجا را هم وِل می‌کنند. (همان: ۳۱)

***

شنود: این است خبری که الآن از برادر علی سؤال کردم؛ یعنی انتهای جادهٔ اهواز - خونین‌شهر، به‌طرف داخل، یعنی بعد از صددستگاه، نرسیده به پل، عناصری مقاومت می‌کردند؛ ولی مهماتشان تمام می‌شود؛ ولیکن کسی دنبال اینها نمی‌رود و همچنین تیپ۴۸ پیاده و یک گردان نیروی مخصوص را برای تقویت این نیروها می‌فرستد و برای نگه‌داشتن سرپل و درگیرکردن ما تا تقویت بعدی خودشان قصد دارند یک سرپلی به‌طرف بیرون شهر، مواضعشان را حفظ کنند تا بتوانند حرکت ما را کُند بکنند و در پیشنهادی هم که دادند، اگر این مسئله انجام شود، با نیروها و پلی که دستشان هست، اینها می‌توانند تا یک زمانی اینجا بمانند و کارها را عقب بیندازند. (همان: ۴۰)

۱۱ در ادامهٔ مباحث و مکالمات فرماندهان ارتش و سپاه در اتاق هدایت عملیات قرارگاه کربلا در تاریخ ۲ خرداد ۱۳۶۱، که در نوار شمارهٔ ۵۰۵۳ ضبط شده، آمده است:

سرهنگ علی صیادشیرای: باید روی جای آن صحبت شود. اگر ما همه‌چیز را بخواهیم روی تنومه بگذاریم و این نیز در کنار هم باشند، خیلی جالب می‌شود.
برادر محسن رضایی: این پل به دست ما نمی‌آید؟
سرهنگ علی صیاد شیرازی: کدام پل را می‌گویید؟
برادر محسن رضایی: پل اروند را می‌گویم.
سرهنگ علی صیاد شیرازی: امشب حتماً این پل را منفجر می‌کند.
برادر محسن رضایی: عراقی‌ها آن را منفجر می‌کنند؟
سرهنگ علی صیاد شیرازی: بله؛ آن پل را از ترسش منفجر می‌کند. اگر آنها منفجر نکنند، ما منفجرش کنیم. البته اگر منفجر هم بکنند، بالاخره یک قسمتی از آن دست ما می‌افتد که قابل استفاده است. این پل بزرگی است. بعدازآن، ترکیب جدید سازمان رزمی قرارگاه‌ها می‌باشد؛ یعنی طبق برنامهٔ جدید باید ترکیب رزمی اینها را بدانیم. باید مال قرارگاه فجر را هم بدانیم که البته با هم آشنا هستند. (پیاده‌شدهٔ نوار صوتی شمارهٔ ۵۰۵۳، دوم خرداد ۱۳۶۱: ۴۵)

***

۱۲ ادامهٔ مباحث و مکالمات فرماندهان در اتاق هدایت عملیات قرارگاه کربلا در تاریخ ۲ خرداد ۱۳۶۱، در بخش پنجم پیاده‌نوار شمارهٔ ۵۰۵۴ چنین است:

جنگ الکترونیکی دشمن علیه نیروهای خودی

برادر نامدار محمدی بیسیمچی: کی کارش دارد؟

راوی: برادر محسن کارش دارد.

بیسیمچی برادر نامدار محمدی: اجازه بدهید الآن می‌آید.

برادر نامدار محمدی: سلام علیکم.

راوی: سلام علیکم. آقا، آخرین اخبار شنود را می‌خواهیم.

برادر نامدار محمدی: اجازه بدهید الآن چشم. آتش توپخانه بین طرفین کمی شدت دارد. بعد، از دیشب تا به حالا، دوبار آتش توپخانهٔ شدیدی روی ما اجرا کردند. بعد، یک‌بار هم با هواپیما منور انداختند. دوبار هم پشت شنود گفت که می‌خواهد حمله بکند. بعد، احتمال اینکه دیشب آتش تهیه ریخته برای اینکه بیشتر بتوانند نیروهایشان را سازماندهی بکنند و حواسشان بیشتر جمع باشد، برای ساعت چهار، چهارونیم خیلی زیاد است که صبح ساعت چهار، چهارونیم به‌احتمال زیاد پاتکشان از سمت شلمچه و از سمت همان پل که روی شط‌العرب دارند، زیاد هست و استعدادی هم که پاتک می‌کند، در حد یک لشکر تکمیلی هست. متوجه شدید؟

راوی: بله. (پیاده‌شدهٔ نوار صوتی شمارهٔ ۵۰۵۴، دوم خرداد ۱۳۶۱: ۸)

حسن باقری: آن دو صحبت می‌کردند که آن را بزنیم یا دومی را؛ یعنی یک‌جوری صحبت می‌کردند که شاید رسیده باشند. حالا خبر جدید می‌گیریم و به شما می‌دهم.

برادرِ محسن رضایی: ببین اگر واقعاً مسلط هستند، بگویید بین این پل و پل اروند که یک نهری هم وجود دارد، قسمت غرب آن نهر را یک خاکریز بزنند، بمانند تا یک مدتی پل دست ما باشد تا دشمن یک‌مقدار احساس وحشت کند؛ البته درصورتی‌که مسلط هستند؛ اما اگر مسلط نیستند، بگویند منفجر کنند.

۱۳ در وضعیتی که نیروهای ایرانی به منتهاالیه شط‌العرب و اروندرود پیشروی کرده و در برخی نقاط، به‌طور کامل، به رودخانهٔ اروندرود رسیده بودند، ارتباط نیروهای عراقی سمت شرق و غرب منطقهٔ خرمشهر در ساحل رودخانه، یعنی در محدودهٔ پل صدام و جزیرهٔ بوارین تا شهر خرمشهر کاملاً قطع شده و تلاش نیروهای دشمن برای برقراری ارتباط با نیروهای محاصره‌شدهٔ آنها در داخل شهر بی‌نتیجه مانده بود؛ به‌طوری‌که صدام شخصاً در منطقه حضور یافته و چهار تیپ پیاده و مکانیزهٔ خود را بسیج کرده بود تا با عبور از پل صدام، بار دیگر بر خرمشهر تسلط یابند و باوجود نیروهای بسیار زیاد در داخل شهر، آن را حفظ کنند. همان‌گونه که در مکالمهٔ زیر ملاحظه می‌شود، حفظ خرمشهر برای صدام بسیار اهمیت داشت و سرنوشت جنگ را در حفظ آن می‌دانست. در بخش نهم پیاده‌شدهٔ نوار شمارهٔ ۵۰۵۸، مربوط به روز ۲ خرداد، ادامهٔ مباحث و مکالمات فرماندهان ارتش و سپاه در اتاق هدایت عملیات قرارگاه کربلا چنین است:

گزارش آخرین وضعیت تیپ‌های دشمن در منطقه و توصیه‌های صدام جهت حمله به ایرانی‌ها

برادر ...: سلام علیک. این پل روی اروندرود است.

سرهنگ علی صیاد شیرازی: بله، بله هست.
برادر ...: این پل روی اروندرود است. این تیپ‌هایی که الآن اینجا دارند عمل می‌کنند، تیپ۴۶ و ۳۷ باید جلو باشند. تیپ۲۵ و ۲۰ کل نیروهایی هستند که دارند عمل می‌کنند.
سرهنگ علی صیاد شیرازی: همان طرف شلمچه؟
برادر...: همان‌جا شلمچه و پشت رودخانه و اینها.
سرهنگ علی صیاد شیرازی: خب پس گفتید جلو چه کسانی هستند؟
برادر ...: تیپ۴۲ تیپی است که وضعش خیلی درب‌وداغون است؛ یعنی یک‌مقدار فشار رویش بیشتر بیاید، عقب‌نشینی می‌کند. بعد، ازسمت راستش اگر یک‌مقدار فشار بیاید، حتماً عقب‌نشینی می‌کند؛ منتها چهار تیپ اینجا هست. به‌احتمال زیاد، مقداری از تیپ۴۶ است و مقداری از تیپ۳۷، که یک تیپ جلو هست. چهارتا تیپ هست که در این منطقه دارند عمل می‌کنند: [۳۷]، ۴۶ و ۲۵ و ۲۰. بعضی‌ها پشت‌سر آنها منتظرند که اینها برسند به پل، آنها همه پشت آنها عمل بکنند. آن وقت، دائماً به آنها دستور می‌دهند؟
برادر ...: بله هِی دستور می‌دهند؛ اینها می‌گویند مهمات نداریم، آنها می‌گویند حمله کنید. آقای صدام هم که آمده به منطقه و به‌حساب می‌گوید سرنوشت جنگ به این حمله بستگی دارد و هِی چیزشان می‌کند؛ هِی به‌حساب، قسم و آیه‌شان می‌دهد.
سرهنگ علی صیادشیرازی: بله، بسیار خب، خیلی متشکرم.
برادر محسن رضایی: این چی می‌گوید؟
سرهنگ علی صیاد شیرازی [با خنده] اینها دو تیپ جلو و عقب هستند و هِی بهشان فشار می‌آورند جلو بروید، آنها می‌گویند مهمات نداریم. الآن وضع تیپ۲۵ خراب است و گفته یک‌خرده فشار بیاورید و یک‌سری هم نیرو عقب هستند و صدام گفته بروید جلو و کار را تمام کنید و اینها گفته‌اند حق ندارید عقب‌نشینی کنید (پیاده‌شدهٔ نوار صوتی شمارهٔ ۵۰۵۸، دوم خرداد ۱۳۶۱: ۱۵ - ۱۶).

***

۱۴ آخرین اخبار از جبهه‌های نبرد در حوالی پل صدام و شهر خرمشهر حاکی از آن است که شهر نه‌تنها سقوط کرده و نیروهای عراقی دسته‌دسته درحال تسلیم‌شدن بودند، بلکه پاکسازی کوچه‌ها و ساختمان‌ها از وجود نیروهای باقیماندهٔ دشمن درحال انجام بوده و درعین‌حال، دشمن همچنان تلاش می‌کرده از پل صدام عبور کند و ضمن حفظ پل، جزیرهٔ بوارین را نیز در اختیار بگیرد؛ البته این حرکت نیروهای عراقی به‌علت ضعف روحیه، کمبود مهمات و نداشتن انسجام لازم، همراه با نگرانی و احتیاط انجام می‌شد. ناگفته نماند که آتش متمرکز و مستمر توپخانهٔ نیروهای خودی روی پل صدام و سرپل‌های شمال و جنوب آن بسیار موثر بوده است. بخش دهم و چهاردهم پیاده‌شدهٔ نوار شمارهٔ ۵۰۵۸، که در تاریخ ۳ خرداد ۱۳۶۱ ضبط شده، به این ترتیب است:

صحبت با پُست شنود سپاه و ارتش - تعداد اسرای تخلیه‌شده در مرحلهٔ سوم

برادر حمید معینیان: سلام علیکم. جادهٔ خرمشهر - اهواز تا انتها آزاد شده. شهر خرمشهر هم که آزاد شده، پاکسازی شده. حدود ۸۰۰۰ نفر اسیر شدند که دارند تخلیه می‌کنند ...

برادر عباس حسینی: کدام۱۱ نفر؟

برادر حمید معینیان: کدام ۱۱هزار نفر؟

برادر عباس حسینی: گفتند ۱۱هزار نفر.

برادر حمید معینیان: چه کسی گفته؟

برادر عباس حسینی: این شنود برادران ارتش.

برادر حمید معینیان: نه، حالا مال ما را گوش کن شما. خب شما بگویید. حدود ۸۰۰۰ نفر کل اسرایی که تا حالا تخلیه شده توی این مرحلهٔ سوم شده ۱۱هزار نفر. حدود ۱۱هزار نفر.

برادر عباس حسینی: خب دیگر؟

برادر حمید معینیان: هیچی دیگر. الآن هم تقریباً اطراف شلمچه یک درگیری خیلی خفیفی است.

برادر عباس حسینی: پس خونین‌شهر، خود شهر پاکسازی شده؟

برادر حمید معینیان: چه شده؟

برادر عباس حسینی: پاکسازی شده.

برادر حمید معینیان: آره، آره.

برادر عباس حسینی: پس مقاومتی چیزی توی شهر نیست؟

برادر حمید معینیان: نه، هرکس آنجا بوده، خودش را تسلیم کرده. بچه‌های محل اطمینان دارند و کوچه‌به‌کوچه هم پاکسازی می‌کنند و جلو می‌روند. (پیاده‌شدهٔ نوار صوتی شمارهٔ ۵۰۵۸، سوم خرداد ۱۳۶۱: ۱۶ - ۱۷)

صیاد شیرازی: امشب حتماً این پل را منفجر می‌کند.
محسن رضایی: عراقی‌ها آن را منفجر می‌کنند؟
صیاد شیرازی: بله؛ آن پل را از ترسش منفجر می‌کند. اگر آنها منفجر نکنند، ما منفجرش کنیم. البته اگر منفجر هم بکنند، بالاخره یک قسمتی از آن دست ما می‌افتد که قابل استفاده است. این پل بزرگی است.

***

گزارش برادر محسن رضایی از آخرین وضعیت و تعداد اسرای دشمن

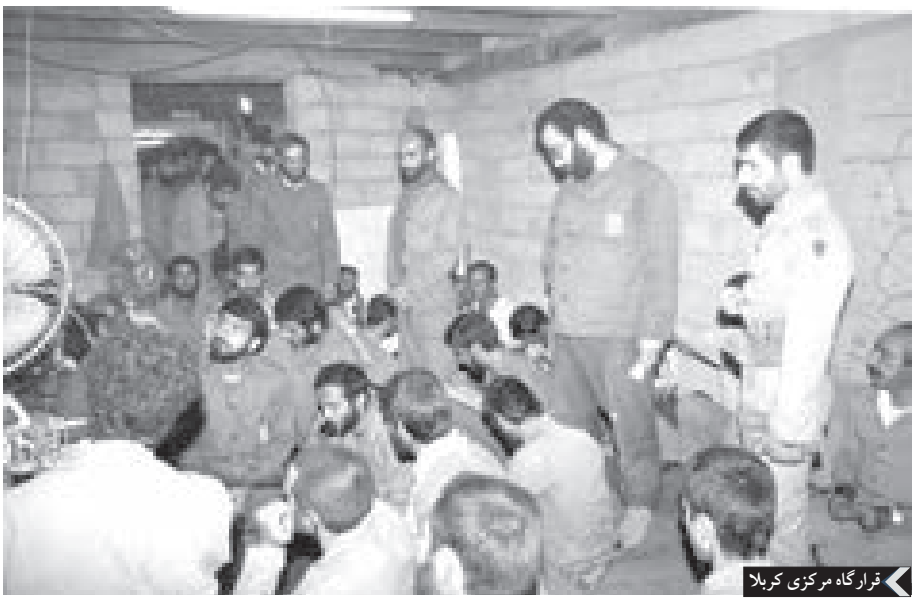
برادر محسن رضایی: فکر می‌کنم حدود ۸۰۰۰ نفری صبح تا حالا اسیر شدند [در] آن قسمت که سرپل بود. آن حالا دست عراقی‌هاست که از صبح تا حالا هی فشار می‌آورد که بیایند اینها را نجات بدهند. فشار هم پشت‌سر آنهاست که می‌گویند سرنوشت جنگ توی همین عملیات است. به‌احتمال قوی، به‌خاطر نیروهای پیاده‌اش است که نیروهای پیادهٔ زیادی که ما تا حالا اسیر گرفتیم، اینها هنوز فکر می‌کنند که توی خرمشهر هنوز دارند مقاومت می‌کنند با چهار تیپ ۳۷، ۴۶، ۲۵، ۲۰ که خیلی هم ضربه خوردند و صبح که پاتک هم کردند، چندتا از تانک‌هایشان را زدند. چهار تانک هم سالم گرفتند در همان‌جا. مرتب هِی دارد فشار می‌آورد که پاتک بکنند. از غرب و اینها خبر نداری؟

احمد غلامپور: بله؛ وضع خوب است. (پیاده‌شدهٔ نوار صوتی شمارهٔ ۵۰۵۸ ، سوم خرداد۱۳۶۱: ۲۰ - ۲۱)

۱۵ آخرین گزارش‌ها و مکالمات ضبط‌شده در پیاده‌شدهٔ نوار شمارهٔ ۵۰۵۹ اتاق هدایت عملیات قرارگاه کربلا در تاریخ ۴ خرداد ۱۳۶۱، حاکی‌از آن است که علاوه‌بر آزادسازی خرمشهر و تسلیم‌شدن نیروهای دشمن، یگان‌های آنها نیز توان ادامهٔ پاتک را از دست داده‌اند و ناگزیر، جنگ را متوقف کرده، روی پل صدام موضع دفاعی اتخاذ کرده‌اند و عملیات بیت‌المقدس با هدف آزادسازی خرمشهر به پایان رسیده است. این بخش از متن پیاده‌شدهٔ نوار، گزارش تلفنی محسن رضایی، فرمانده کل سپاه، به آقای محمدعلی انصاری از اعضای بیت امام است:

برادر محسن رضایی: یک عملیات داشتند از جادهٔ حسینیه به بالا که تیپ امام رضای ما رفت شش کیلومتر مرز را به دست آورد؛ اما صبح پاتک شدید که شد و یک کیلومترش را نگه داشت، بقیه‌اش را از دست داد و درگیری هم به‌شدت الآن همین‌جور ادامه دارد.

بعد در قسمت سرپلی که اینها روی اروند داشتند و الآن سرپل دستشان هست، آنجا دوباره دیشب بچه‌ها عملیات داشتند، پیشروی‌هایی کردند؛ ولی دوباره صبح یک پاتک کردند، یک قسمت از آن پیشروی‌ها را از دست دادند؛ ولی بقیه‌اش را در دست دارند و موضع گرفته‌اند. و صبح، فشار خیلی روی ما در این دو نقطه زیاد بود، که الحمدلله، دیگر از یک ساعت پیش به این‌طرف وضع آرام شد و یک‌مقدار جبهه ساکت شد؛ البته خرمشهر را امروز خیلی با توپ زدند، خیلی [عبارت نامفهوم] پدرسوخته، تا بقایای آن ساختمان‌هایی که سالم بوده، پایین بیاورند (پیاده‌شدهٔ نوار صوتی شمارهٔ ۵۰۵۹، چهارم خرداد ۱۳۶۱: ۱۳).



قرارگاه مرکزی کربلا

نتیجه‌گیری

در طول سه سال اخیر، به بهانهٔ تجلیل از مرحوم خلبان محمود اسکندری، از خلبانان نیروی هوایی ارتش که در عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس حضور فعال داشت و گفته می‌شود که برای انهدام پل صدام روی شط‌العرب در غرب خرمشهر اقدام کرده بود، عده‌ای از خلبانان نیروی هوایی ارتش موضوعی را مطرح می‌کنند مبنی‌براینکه مرحوم اسکندری پل صدام را در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۱ بمباران کرد که براثر آن، پل منهدم شد و حدود ۱۹هزار نفر از نیروهای عراقی حاضر در خرمشهر تسلیم رزمندگان اسلام شدند. سپس نتیجه‌گیری می‌کنند که آزادی خرمشهر مرهون فداکاری ایشان است.

در بررسی‌های فراوان و تحقیقات میدانی و کتابخانه‌ای، نتایجی حاصل شده است که نه‌تنها این ادعا را رد می‌کند، بلکه نشان می‌دهد فرماندهان قرارگاه مشترک کربلا در عملیات بیت‌المقدس (محسن رضایی و علی صیاد شیرازی) تأکید می‌کردند که به‌دلیل ملاحظات ذکرشده در مستندات بالا، این پل نباید بمباران شود؛ به همین دلیل، تا پایان عملیات، پل بمباران نشد.

بنابه گفته‌های برخی از خلبانان نیروی هوایی، خلبان اسکندری و کمک‌خلبان اکبر زمانی پل صدام را در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۱ بمباران کردند. خلبان زمانی در مصاحبه‌ها و همایش‌های گوناگون، این موضوع را تأیید و مشاهدات خود را نیز بیان کرده است.

به این اقدام راهبردی و سرنوشت‌ساز، در هیچ‌یک از اطلاعیه‌های ستاد مشترک ارتش در زمان جنگ و نیز گزارش‌های عملکرد روزانهٔ نیروی هوایی ارتش اشاره نشده است. علاوه‌براین، امیر بختیاری و امیر معین‌وزیری، از فرماندهان ارشد نیروی زمینی ارتش در دوران جنگ و عملیات بیت‌المقدس، در دو کتاب مجزای خود تصریح کرده‌اند که این پل بمباران نشد و تا آخرین لحظات عملیات بیت‌المقدس در اختیار ارتش عراق بود و از آن استفاده می‌کرد. علاوه‌براینکه در هیچ‌یک از گزارش‌های عملکرد روزانهٔ نیروی هوایی ارتش در طول عملیات بیت‌المقدس، به بمباران پل صدام اشاره‌ای نشده است. ضمن اینکه این عملیات مهم در هیچ‌یک از خبرگزاری‌های داخلی و خارجی و رسانه‌های عمومی و صداوسیما اعلام نشده است.

افزون‌براینها، براساس اطلاعات نوارهای ضبط‌شدهٔ جلسات طراحی و هدایت عملیات قرارگاه کربلا با حضور فرماندهان ارتش و سپاه پاسداران در دورهٔ جنگ، از ابتدای عملیات بیت‌المقدس در تاریخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۱ تا پایان عملیات، یعنی ۵ خرداد ۱۳۶۱، پل صدام روی رودخانهٔ شط‌العرب برقرار بوده و گزارش‌های مکرر شنود قرارگاه کربلا از تحرکات یگان‌های عراقی برای تردد از پل، حاکی‌از این است که پل صدام سالم بوده است. در یکی از جلسات مشورتی فرماندهان قرارگاه کربلا در مرحله چهارم عملیات در تاریخ ۲ خرداد ۱۳۶۱، سرهنگ صیاد شیرازی، فرمانده نیروی زمینی ارتش، به آقای محسن رضایی، فرمانده کل سپاه، می‌گوید که نیروی هوایی برای بمباران پل صدام روی شط‌العرب اعلام آمادگی کرده است، نظر شما چیست؟ آقای

رضایی در پاسخ می‌گوید که این پل نباید بمباران شود؛ زیرا درصورت بمباران پل، دشمن دست آنها را می‌خواند و خیالش از این محور راحت می‌شود و همهٔ تلاش خود را در شرق بصره و محور شلمچه متمرکز می‌کند. بهتر است آنها در این موضوع مردد باقی بمانند تا ما قضیهٔ خرمشهر را حل کنیم.

این موضوع تا آخرین روزهای عملیات بیت‌المقدس به‌عنوان تدبیر فرماندهی قرارگاه پابرجا ماند و پل بمباران نشد. پس از عقب‌راندن نیروهای دشمن از نهر خیّن و سرپل دشمن در شمال پل صدام به آن‌سوی شط‌العرب و انهدام اولین قطعهٔ پل صدام که متصل به جزیرهٔ بوارین بود و نیز تثبیت خطوط دفاعی رزمندگان در محورهای جفیر و شلمچه و تکمیل محاصرهٔ دشمن در خرمشهر، نیروهای عراقی به‌ناچار تسلیم رزمندگان اسلام شدند و نبرد خاتمه یافت.

منابع

۱. کیهان‌پناه، امیرحسین (۱۳۹۶)، *اطلس نبرد بیت‌المقدس*، تهران: مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، چاپ اول.
۲. بختیاری، مسعود (۱۳۸۷)، *عملیات بیت المقدس*، تهران: انتشارات ایران سبز، چاپ اول.
۳. نمکی، علیرضا (۱۳۸۷)، *نیروی هوایی در دفاع مقدس*، تهران: انتشارات ایران سبز، چاپ اول.
۴. سند شمارهٔ ۲۹۲۸/پ‌ن مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ: جلسهٔ قرارگاه کربلا، ۱۳۶۱/۳/۲، نوار شمارهٔ ۵۰۵۰، ص۲۲
۵. سند شمارهٔ ۵۰۵۱ مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، جلسهٔ قرارگاه کربلا، ۱۳۶۱/۳/۲، ص۴۴.
۶. سند شمارهٔ ۲۷۹۰/پ‌ن مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ: جلسهٔ قرارگاه کربلا، ۲ و ۱۳۶۱/۱۳/۳، نوار شمارهٔ ۵۰۵۴، ص۴۷.
۷. سند شمارهٔ ۲۷۶۱/پ‌ن مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ: جلسهٔ قرارگاه کربلا، ۱۳۶۱/۳/۳، نوار شمارهٔ ۵۰۵۸، صص ۱۶ – ۱۷.
۸. سند شمارهٔ ۵۰۵۹ مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ: جلسهٔ قرارگاه کربلا، ۱۳۶۱/۳/۴، ص۱۳.

تاریخ‌نگاری و مستندنگاری

گفت‌وگو دربارهٔ تاریخ‌نگاری و مستندنگاری جنگ ایران و عراق

(جلسهٔ اول)

مصاحبه‌کنندگان:
- مجید مختاری
- محسن رخصت‌طلب

مصاحبه‌شوندگان:
- دکتر غلامرضا شفیعی
- دکتر غلامرضا عزیزی
- خسرو طالب‌زاده


مجید مختاری


محسن رخصت‌طلب


دکتر غلامرضا شفیعی


دکتر غلامرضا عزیزی


خسرو طالب‌زاده

مجید مختاری: بسم الله الرحمن الرحیم. همان‌طور که می‌دانید، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس در طول جنگ تحمیلی، راویانی را در کنار فرماندهان قرار داد تا علاوه‌بر ثبت وقایع و حوادث، گفت‌وگوهای انجام‌شده در جلسات تصمیم‌گیری و سایر مطالب و مباحث را ثبت و ضبط کنند. این افراد که بعدها به‌عنوان راوی شناخته شدند، قبل، حین، و پس از عملیات نیز سایر اسناد و مکتوبات صادر یا واردشده را جمع‌آوری می‌کردند و بدین‌ترتیب، گنجینه‌ای ارزشمند از اسناد و مدارک دفاع مقدس فراهم آوردند. بعد از جنگ نیز این راویان به تاریخ‌نگاری و مستندنگاری جنگ ایران و عراق همت گماشتند. به‌عنوان مقدمهٔ بحث خواهش می‌کنم اساتید محترم نظرشان را دربارهٔ تاریخ‌نگاری و مستندنگاری جنگ بیان کنند و تفاوت‌های این دو را توضیح بدهند، سپس ضمن تشریح سابقهٔ روایتگری در تاریخ ایران و اسلام، شباهت‌های این اقدام سترگ را با آن روایتگری ذکر کنند و به سؤالات جزئی‌تر حاضران پاسخ دهند.

این از ویژگی‌های تاریخ‌نویسی جنگ هشت‌ساله است که ثبت وقایع، از متن حادثه آغاز شد؛ بدین‌ترتیب که این درک در عده‌ای ایجاد شد که تاریخ باید به اعتبار دقیق‌تر، از همان ابتدا و از سرچشمه ثبت و ضبط شود. هرچند که تاریخ‌نویسی جنگ فقط به عمل نظامی محدود نمی‌شود و دامنه‌اش خیلی گسترده‌تر است و موضوعات سیاسی، اقتصادی و سایر موضوعات مهم جامعه را نیز شامل می‌شود.

غلامرضا شفیعی: بسم الله الرحمن الرحیم. عرض سلام و ادب خدمت همهٔ عزیزان دارم. مفتخرم که در محضر شما در این جلسه در مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس هستم. خدا را شاکر و سپاسگزارم که کاری بسیار ارزشمند در دوره‌ای مهم که همه درگیر فعالیت‌های عملی جنگ بودند، انجام شد. به‌عبارتی، تاریخ‌نگاری یا تاریخ‌نویسی جنگ آغاز شد. به این دلیل می‌گویم تاریخ‌نویسی که آن زمان، هیچ‌یک از افرادی که این کار را آغاز کردند، تجربهٔ تاریخ‌نگاری نداشتند؛ اما می‌دانستند که باید وقایع تاریخ جنگ را ثبت و مستند کنند. این افراد به‌تدریج و در صحنهٔ عمل، این تجربه را کسب کردند که چگونه باید تحولات جنگ را مستند و جنگ و تحولات آن را به‌صورت واقعی ثبت و ضبط کنند. ازآنجاکه همهٔ تحولات و اخبار جنگ به اطلاع فرماندهان در رده‌های گوناگون می‌رسید و آنان منشأ تصمیم‌گیری و طراحی عملیات‌ها بودند، متولیان این کار بر آن شدند که در کنار هر فرمانده یک راوی[1] بگذارند تا همهٔ اطلاعات مربوط به آن عملیات و به‌صورت عام، جنگ راگردآوری کنند. از این زمان، تاریخ‌نگاری یا تاریخ‌نویسی جنگ با منبع دست‌اول شروع شد. معمولاً در عرصهٔ تاریخ‌نگاری، منابع دست‌اول بعدها و پنجاه شصت سال پس از حادثه شکل می‌گیرند و زمینهٔ مراجعه به آنها فراهم می‌شود. در تاریخ‌نویسی مسلمانان، تک‌نگاری‌ها فاصلهٔ چهل تا پنجاه‌ساله با خود واقعه داشته و بعد هم سینه‌به‌سینه به دیگران منتقل شده‌اند. کمتر افرادی بودند که در صحنه حضور داشته و شاهد وقایع

۱. عنوان این افراد در آن زمان راوی نبود و به آنها دفتر سیاسی می‌گفتند. عنوان دفتر سیاسی به این دلیل به این دوستان اطلاق می‌شد که تصمیم به این اقدام در دفتر سیاسی سپاه پاسداران آن دوره گرفته شد و در عملیات‌ها، افراد شاغل در این واحد، برای ثبت و ضبط تحولات به جبهه اعزام می‌شدند.

بوده باشند. بیشتر تاریخ‌نگاران فرزندان صحابه بودند (مانند عروة بن زبیر[1] یا ابان بن عثمان[2]) که بعضاً حتی پیامبر(ص) را ندیده و از تابعین بودند. دربارهٔ تاریخ‌نویسی و تاریخ‌نگاری که اشاره کردم، توضیح بدهم که تفاوت این دو در جنگ عراق علیه ایران مشخص می‌شود. این از ویژگی‌های تاریخ‌نویسی جنگ هشت‌ساله است که ثبت وقایع، از متن حادثه آغاز شد؛ بدین‌ترتیب که این درک در عده‌ای ایجاد شد که تاریخ باید به اعتبار دقیق‌تر، از همان ابتدا و از سرچشمه ثبت و ضبط شود. هرچند که تاریخ‌نویسی جنگ فقط به عمل نظامی محدود نمی‌شود و دامنه‌اش خیلی گسترده‌تر است و موضوعات سیاسی، اقتصادی و سایر موضوعات مهم جامعه را نیز شامل می‌شود، به‌هرحال، این اقدام بسیار شجاعانه و خوبی بود. شروع‌کنندگان این کار به‌سبب اینکه عموماً یا دانشگاهی بودند یا اَهل مطالعه و نوشتن، و در دفتر سیاسی سپاه پاسداران مشغول خدمت بودند، خیلی سریع سراغ اولویت‌ها رفتند؛ اینکه چگونه جمع‌آوری کنند و چگونه بنویسند. بعد از مدتی، آموزش‌ها شروع شد؛ ولی به‌هرحال، این تاریخ‌نویسی در جاهایی با موانع بزرگ روبه‌رو می‌شد؛ برای مثال، بسیاری از فرماندهان و مسئولان جنگ، متوجه اهمیت و ضرورت موضوع نبودند یا نگران لورفتن اطلاعات بودند. به‌طور طبیعی، فردی که کنار فرمانده قرار می‌گرفت مزاحم او بود و فرمانده می‌خواست راحت‌تر و چابک‌تر عمل کند. به‌تدریج، فرماندهان متوجه اهمیت کار شدند. البته حضور آقای ابراهیم حاجی‌محمدزاده در رأس این کار که در بین فرماندهان جنگ حرمتی داشت و نیز موافقت آقای محسن رضایی، فرمانده سپاه، با این اقدام، سبب شد که فرماندهان نیز با این فعالیت همراهی کنند. به‌هرحال، ابتکار مستندنگاری جنگ آغاز شد و به‌مرور، گسترش یافت. ثبت و ضبط مکالمات، فعالیت‌ها و وقایع آغاز شد و در کنار آن، اسناد هم جمع‌آوری می‌شد. طولی نکشید که موضوع نحوهٔ نگهداری، بهره‌برداری، ساماندهی اسناد و مدارک نیز مطرح و در روندی تکاملی و به‌تدریج، این کار سازماندهی شد.

من تجربهٔ جنگ‌های دیگر را ندارم، موزه‌های متعددی را در دنیا رفته‌ام، ولی نمی‌دانم در جنگ‌های جدید یا در جنگ جهانی اول و دوم، کشورهای درگیر جنگ افرادی را برای ثبت وقایع به کار گرفته بودند یا بعد از جنگ، به حادثه پرداخته‌اند.

مختاری: خیر؛ این شیوهٔ ثبت و ضبط حوادث جنگ در ایران ابداع شد و ابتکاری جدید در جنگ‌هاست. شفیعی: می‌خواستم همین را بگویم. اگر هم بوده، این ابداع (اینکه کنار فرماندهان کسی قرار بگیرد که تا مرز شهادت هم برود)، در جنگ ما بوده است. تصمیم‌گیرندگان برای انتخاب افراد در کنار

---

۱. عروة بن زبیر با نام و کنیه ابوعبدالله عروه، فرزند زبیر، در ۲۶ هجری قمری زاده شد. او از تابعین مدینه و یکی از هفت فقیه آن شهر بود. پدرش زبیر پسر عوام، پسر صفیه عمه حضرت محمد(ص) و یکی از یاران نامدار او بود. عروه، دانشمند، راوی حدیث و فقیه پرتلاشی بود.

۲. ابوسعید ابان بن عثمان بن عفان اموی (۱۰۵/۷۲۳ق) فقیه مسلمان، مفسر، محدث، تاریخ‌نگار، تابعی و فرزند عثمان بن عفان و ام عمرو بنت جندب بن عمرو است. شهرت ابان نه به خاطر خدمتش در حکومت اموی، بلکه به دلیل دانش او درمورد احادیث اسلامی است. کتاب *المغازی* منسوب به اوست. او را نخستین سیره‌نویس می‌دانند.

فرماندهان، اشخاص دیگری بودند؛ اما فرماندهان کم‌کم به آن افرد اعتماد می‌کردند و به آنها اجازه می‌دادند از قبل از شکل‌گیری عملیات‌ها تا انتهایشان در سرّی‌ترین جلسات، حضور مستمر داشته باشند. این کار در نوع خودش بدیع و بی‌نظیر بود.

در همین‌جا می‌توان تفاوت‌های تاریخ‌نویسی و تاریخ‌نگاری را توضیح داد. به‌طور مختصر، اول اینکه، تاریخ‌نویس کسی است که الزاماً سابقه و تجربهٔ عملی ندارد، اما حادثهٔ رخ‌داده را ثبت می‌کند و فقط دغدغهٔ ثبت‌کردن آن را دارد. نکتهٔ دوم اینکه، تاریخ‌نویس دغدغهٔ درستی و غلطی موضوع و واقعه را ندارد و فقط آن را ثبت می‌کند؛ درحالی‌که تاریخ‌نگار اخبار را گزینش می‌کند و با تأمل و به‌طور روشمند، تاریخ می‌نویسد. نکتهٔ سوم اینکه، تاریخ‌نویس اساساً از تاریخ روایت نمی‌سازد. این تاریخ‌نگار است که می‌گوید واقعه از کجا شروع شده، چه مسیری را طی کرده و به کجا ختم شده است. این کار تاریخ‌نگار است. بنابراین، تاریخ‌نگاری نوعی خودآگاهی مورخ به کاری است که می‌خواهد انجام دهد. این کار با تاریخ‌نویسی متفاوت است.

گاهی اوقات، تاریخ نویسان و تاریخ نگاران، انگیزه‌های حزبی، خاندانی و ایدئولوژیک و به‌عبارتی، نوعی گرایش داشته‌اند.
الحق‌والانصاف، در آغاز تاریخ نویسی جنگ، این‌گونه انگیزه‌ها دخالتی نداشته است.

به نظرم، تبدیل تاریخ‌نگاری جنگ به تاریخ‌نویسی و اینکه عده‌ای زود (در زمان واقعه) به‌سراغ نوشتن واقعه‌ای تاریخی رفتند که معمولاً پنجاه تا صد سال بعد به آن پرداخته می‌شود، در نوع خودش، از ابداعات این مجموعه بوده است. البته موضوعات متعددی دراین‌باره وجود دارد که دربارهٔ آنها بحث خواهیم کرد. هنوز در حوزهٔ تاریخ‌نگاری جنگ کارهای زیاد انجام‌نشده‌ای باقی مانده است. به نظر می‌رسد این کار آغاز خوبی داشته است و متولیان آن با دغدغه این کار را دنبال کرده‌اند.

نکتهٔ آخر دربارهٔ تاریخ‌نویسی جنگ اینکه گاهی اوقات، تاریخ‌نویسان و تاریخ‌نگاران، انگیزه‌های حزبی، خاندانی و ایدئولوژیک و به‌عبارتی، نوعی گرایش داشته‌اند. الحق‌والانصاف، در آغاز این تاریخ‌نویسی، این‌گونه انگیزه‌ها دخالتی نداشته است. جنگی رخ داده بود که ملی بود و دغدغهٔ افرادی که داوطلب ثبت آن شدند این بود که این کار ملی را ثبت و ضبط کنند. ممکن است که آنها پیش‌فرض‌هایی در ذهنشان داشتند، اما قطعاً در گزینش‌هایشان این پیش‌فرض‌ها را کمتر دخالت دادند و انگیزه‌هایشان ملی بود، که این از تفاوت‌های کار این تاریخ‌نویسان با تاریخ‌نگاران است.

مختاری: ضمن تشکر از دکتر شفیعی، آقای طالب‌زاده، شما هم دربارهٔ تاریخ‌نویسی و تاریخ‌نگاری جنگ یا به‌عبارتی مستندسازی جنگ نظرتان را بفرمایید.

خسرو طالب‌زاده: بسم الله الرحمن الرحیم. من هم از برگزاری این جلسه تشکر می‌کنم و امیدوارم بتوانم مطالب خوبی بیان کنم. از دوستان می‌خواهم ضعف‌های بنده را جبران کنند. در تکمیل صحبت‌های دکتر شفیعی، این نکته را توضیح بدهم که ما راوی نداشتیم. این کلمهٔ «راوی» بعدها برای این افراد انتخاب شد. درواقع و به‌معنای دقیق کلمه، این عزیزان مستندساز بودند. قرار بود بروند اسناد و مدارک را جمع کنند و آنچه که به‌صورت شفاهی هم در قرارگاه‌ها ردوبدل می‌شد

ثبت و ضبط و مستند کنند. ضبط‌صوت‌هایی که ما آن موقع به جبهه می‌بردیم، هرکدامش چند کیلو بود. بنابراین، کار با مستندسازی شروع شد و کار بسیار مهمی بود که سابقه نداشت؛ حتی در انقلاب اسلامی و در جنگ‌های دیگر هم چنین کاری این‌طور سازمان‌یافته انجام نشده بود. در برخی جنگ‌ها یا بعضی حوادث، ممکن است راویان دغدغه‌مندی با انگیزه‌های شخصی در زمان واقعه به ثبت وقایع پرداخته باشند؛ اما به‌طور سازمان‌یافته، این کار مسبوق به سابقه نیست. داستان‌نویسانی هستند که به‌سبب روایت‌هایشان در بعضی جنگ‌ها مشهور شدند یا سربازانی که مثلاً در جنگ‌هایی مانند جنگ افغانستان روایت‌هایی از جنگ منتشر کرده‌اند، اما اقدام همهٔ آنها شخصی بوده است. برای اولین‌بار، در جنگ عراق علیه ایران سازمانی شکل گرفت که افرادی را برای ثبت وقایع مانند ساختار نظامی از ردهٔ بالا چید و آرایش داد. این مستندسازان شبیه فرماندهان نظامی، در قرارگاه مرکزی، قرارگاه‌های عملیاتی، داخل لشکر و تیپ و رده‌های دیگر به‌ترتیب سازماندهی می‌شدند. این حُسن بزرگ کاری بود که در آن مقطع رقم خورد.

این کار معایبی هم داشت. ما همه‌چیز را داشتیم تجربه می‌کردیم و با آزمون و خطا پیش می‌رفتیم؛ اینکه چه‌کار کنیم، نحوهٔ ضبط‌کردنمان به چه صورت باشد، چه زمانی کجا باشیم، بچه‌ها کجا و دنبال چه چیزی باشند. موضوع اصلی این بود که در این سازمان و ساختار، راویان ما بسیار ساکت بودند؛ درحالی‌که راویان و مستندسازان جنگ انسان‌های فعالی هستند، ایده دارند، تئوری دارند، چارچوب و هدف‌هایی دارند که دنبال آن می‌روند. به‌عبارت‌دیگر، راویان، مستندسازان یا افرادی که می‌روند گزارش تهیه کنند، در ذهنشان پیشینه‌ای از موضوعات دارند و می‌دانند که می‌خواهند بروند چه مطالبی را جمع کنند؛ ولی بچه‌های ما دنبال مسئله نبودند که مثلاً نحوهٔ فرماندهی جنگ چطور است یا در حملات، از چه نوع تاکتیک‌هایی استفاده می‌شود. مسئله‌شان در همان جلسات و بحث‌ها و گفت‌وگوهای پیش‌آمده شکل می‌گرفت؛ برای مثال، مسئلهٔ محسن رضایی یا فرماندهان دیگر چیست. این موضوع بسیار شایع بود و اغلب مستندسازان ما، که عده‌ای از آنها بعداً راوی شدند، به همین شکل عمل می‌کردند. ما در مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ دفتر سیاسی نتوانستیم هدایت محتوایی انجام بدهیم و به بچه‌ها بگوییم دنبال چه چیزی بروید. به‌طورکلی گفته می‌شد که مثلاً مرحوم هادی نخعی و دیگران، دنبال چه باشند. بعداً (بعد از پایان جنگ) که مستندسازان ما آمدند و خواستند راوی شوند، این کار انجام شد؛ البته به‌صورت تک‌گزارش‌های عملیاتی. من خودم در عملیات فتح‌المبین، دربارهٔ شوش نوشتم یا بعضی مواقع دیگر، چنین مطالبی می‌نوشتیم؛ ولی به‌معنای واقعی کلمه راوی جنگ نبودیم که موضوعی را روایت کنیم. ما می‌بایست عملیات‌ها را روایت می‌کردیم. این، خاستگاه این گروه و جریانی بود که در مرکز مطالعات شکل گرفت تااینکه به امروز رسیدیم. به نظرم، شکل کار جای نقد و بررسی جدی دارد که در ادامهٔ بحث خدمتتان عرض خواهم کرد.

مختاری: ممنونم. آقای عزیزی بفرمایید.

عزیزی: بسم الله الرحمن الرحیم. با عرض سلام و ادب و احترام و تشکر از اینکه این فرصت را به من دادید. دو بزرگواری که قبل از من صحبت کردند کار راوی‌گری انجام داده‌اند. من آن را تجربه

نکرده‌ام؛ ولی سؤال‌های بسیاری دربارهٔ کاری که راویان انجام داده‌اند، دارم. قبل‌ازاینکه سؤالاتم را مطرح کنم، این توضیح را بدهم که ظاهراً اولین تاریخ‌نگاری‌ها با تاریخ جنگ شروع می‌شود؛ هرودوت[1] وقتی شروع به نوشتن تاریخ می‌کند، به جنگ‌های یونان با ایران می‌پردازد، یا توسیدید[2] به‌عنوان اولین ژنرال مورخ جنگ‌های پلوپونزی[3] را شرح می‌دهد. بنابراین، جنگ از ابتدای تاریخ حادثهٔ بسیار مهمی بوده است.

شفیعی: تاریخ و سیرهٔ پیامبر(ص) هم با مغازی[4] شروع شده است.

عزیزی: بله. بنابراین، آنچه به‌عنوان پدر تاریخ می‌شناسیم، تاریخ‌نگاری جنگ است. جنگ مهم‌ترین حادثه‌ای است که در زندگی انسان‌ها رخ می‌دهد و بر همهٔ وجوه زندگی افراد تأثیر می‌گذارد. هیچ وجهی از زندگی نیست که جنگ در آن تأثیر نگذارد. اما دربارهٔ استفاده از ضبط‌صوت، اطلاعاتی که داریم این است که از جنگ جهانی دوم، دو خبرنگاری امریکایی با ضبط‌های پرتابلی که از ۱۹۴۰ میلادی به بازار آمد، بین سربازان داخل جبهه رفتند و ضبط خاطرات آنها را در زمان وقوع جنگ شروع کردند. از همان زمان، ارتش بزرگ دنیا به نتیجه رسید که به واحد تاریخ‌نگاری مجزا نیاز دارد و واحدهای خبری و تاریخی را در ارتش ایجاد کرد و خبرنگار پرورش داد؛ یعنی به این درک رسید که به نظامیِ مورخ نیاز دارد، نه مورخی که تاریخ نظامی بنویسد؛ همان‌طوری که به نظامیِ خبرنگار نیاز است نه خبرنگاری که بیاید اوضاع نظامی را پوشش بدهد. این حرفه‌ها به‌عنوان تخصص دارد وارد ارتش‌ها می‌شود.

عزیزی: ظاهراً اولین تاریخ‌نگاری‌ها با تاریخ جنگ شروع می‌شود؛ هرودوت وقتی شروع به نوشتن تاریخ می‌کند، به جنگ‌های یونان با ایران می‌پردازد

موضوع دیگر، نشریات نظامی هستند که بعد از جنگ جهانی دوم در ارتش‌های جهان منتشر می‌شدند. این کار در ایران، حداقل با تأخیر دودهه‌ای شروع شد.

اگر پیشینهٔ ایران را بررسی کنیم، می‌بینیم قبل از انقلاب، این کار انجام شده و واحد تاریخ در ارتش، قبل از انقلاب راه افتاده بوده است. مجلهٔ *بررسی‌های تاریخی* شاهکار تاریخ‌نگاری پیش از انقلاب است. برای راه‌اندازی این مجله، حتی سرهنگ ستادی به دانشگاه سوربن فرستاده شد و

---

۱. نویسنده و جغرافیدان یونانی که به‌عنوان اولین مورخ شناخته می‌شود. هرودوت در حدود سال ۴۲۵ ق.م، اثر بزرگ خود را منتشر کرد که گزارشی طولانی از جنگ‌های یونان و ایران بود که او آن را «تاریخ» نامید.

۲. توکودیدس یا توسیدید (۳۹۵ ـ ۴۶۰ ق.م) تاریخ‌نگار یونانی و نویسندهٔ تاریخ جنگ پلوپنزی و ملقب به پدر «تاریخ علمی» است. این لقب به این دلیل به او داده شده که برای نخستین‌بار، در دیباچهٔ کتابش به تدوین کلیات معیارهای گواهی‌وری و تحلیل تاریخ براساس علت و معلول بدون دخالت‌دادن نقش خدایان پرداخته است.

۳. جنگ پلوپنز بین آتن و اسپارت واقع شده است. این جنگ از ۴۳۱ ق.م آغاز شد و با یک وقفهٔ چندساله، تا ۴۰۴ ق.م ادامه داشت.

۴. به‌معنای حملات، لشکرکشی‌ها، جنگ‌های سازمان‌یافته و همچنین زندگی‌نامهٔ پیامبران است. در تاریخ اسلام، به جنگ‌های حضرت محمد(ص) و پیروانش در دورهٔ حضورشان در مدینه «مغازی» می‌گویند.

دکترای تاریخ گرفت. بعد برمی‌گشت و کارهای راه‌اندازی این مجله را پیگیری کرد. می‌توان گفت بهترین اثر اسنادی کشور حداقل تا چهار پنج سال پیش همین مجله بوده است. بنابراین، ما واحد تاریخی داشته‌ایم. نظرم این است آنچه که هست، ادامهٔ آن است و فقط در مقطعی، گسستی ایجاد شده بود. بعد از انقلاب، صبغهٔ خبرنگاری شهید باقری به شکل‌گیری راویان کمک کرد. بنابراین، می‌توان گفت حداقل، کسی بود که با خبرنگاری، ضبط و مصاحبه آشنا باشد. درواقع، ایشان این کار را کلید زد. از اینجا به بعدش را نمی‌دانم و برایم سؤال است. من نمونه احکام اولین راویان را ندیده‌ام. خوب است به‌عنوان سند منتشر شود. وقتی به شما گفتند راوی شو و به جبهه برو، احتمالاً حکمی به شما دادند که در آن نوشته شده بود این کار را انجام بده یا این کار را انجام نده. یا اگر حکم نداده باشند، یک دورهٔ آموزشی گذاشته شده و شرح وظایف راویان مشخص شده است؛ همان‌طور که اشاره شد، مثلاً به مرحوم نخعی گفته می‌شد دنبال چه چیزی باشد. مشخص است که دستورالعملی بوده است. حالا اگر روز اول و ماه اول نبوده باشد، از ماه دوم و سوم چنین دستورالعملی تهیه شده است. نمونه گزارش‌های تهیه‌شده گویای این موضوع است.



از راست: خسرو طالب‌زاده، غلامرضا عزیزی، غلامرضا شفیعی و مجید مختاری

پس یک بحث این است که راوی‌ها چطور تولید می‌کردند و بیشتر در چه زمینه‌ای به فعالیت می‌پرداختند. بحث دیگر اینکه در چه محیطی قرار می‌گرفتند، با چه آموزه‌هایی و با چه هدفی کار می‌کردند. آقای دکتر طالب‌زاده فرمودند که مستندساز بودند و مستندسازی می‌کردند، روایت نمی‌کردند. دکتر شفیعی هم اشاره کردند که راویان برای ثبت و ضبط وقایع و روایت واقعی صحنهٔ نبرد و جلوگیری از تحریف به جبهه‌ها می‌رفتند. اگر چنین کاری انجام شده باشد، می‌توانیم به راویان به‌عنوان منشأ اثر در تولید اسناد نگاه کنیم، بعد سراغ کارها و روش کارشان برویم تا به امروز مرکز اسناد و آرشیو سندهایشان برسیم. وقتی مجموعه سندی به دست محققی می‌رسد، اولین

کاری که باید انجام دهد این است که ببیند این مجموعه سند مربوط به کجاست، چه جایی تولید شده، قبل از رسیدن به دست ما نگهدارنده‌ای داشته، نگهدارندهٔ قبلی‌اش چه کسی بوده، در چه محیطی تولید شده، چطور نگهداری شده و تا امروز حفظ شده است. درواقع، برای بررسی اصالت سند سؤال‌هایی می‌پرسیم. من به مرکز بررسی اسناد وزارت اطلاعات علاقهٔ زیادی دارم. یکی از ایرادهایی که به این مرکز می‌گیرند این است که اسنادش در دسترس نیست. پژوهشگران این مرکز مجموعه‌ای از اسناد را گزینش کرده و از داخل آنها متنی منتشر کرده و می‌گویند این اصل است و جز این نیست؛ درصورتی‌که باید معلوم باشد سندِ قبل و بعد آن چه بوده. مورخ حداقل باید اسم سند را ببیند تا مطمئن شود جعلی نیست. نه‌اینکه الآن جعل شده باشد، همان موقع. برفرض که جعل نشده باشد، باید معلوم باشد که در چه محیطی تولید شده است.

بنابراین، دیرینه‌شناسی، اصالت آثاری که راویان تولید کرده‌اند تضمین می‌کند. وقتی می‌گوییم این نقل را در کتاب طبری دیده‌ام، باید بگوییم این را فلان راوی ثبت کرده است؛ یعنی ثبت‌کنندهٔ اثر به‌عنوان منبع خبر ما خودش اهمیت دارد. تا زمانی‌که این اطلاعات را به دست نیاوریم، هیچ اطلاعاتی را در آن نه می‌توانیم پیدا کنیم و نه رد و تأیید کنیم.

دیرینه‌شناسی، اصالت آثاری را که راویان تولید کرده‌اند تضمین می‌کند.

اگر با اولین راویانی که این مصاحبه‌ها را انجام دادند، به‌عنوان سوژهٔ تحقیق گفت‌وگو شود – نه درخصوص جنگ تحمیلی یا فرماندهان، بلکه با هدف بررسی کاری که خود راویان انجام داده‌اند، (چطور کارشان را انجام داده‌اند، در چه محیطی و چه سندهایی در ارتباط با کاری که انجام داده‌اند در اختیار دارند) – می‌توان ریخت‌شناسی کرد و به این نتیجه رسید که نقش راویان در دورهٔ دفاع مقدس چه بوده است.

مختاری: مطالبی که شما بیان کردید، سلسله‌ای از ابهامات و سؤالات بود. در پاسخ به این سؤالات توضیح مختصری می‌دهم و تفاوت کاری که بچه‌ها بعد از انقلاب شروع کردند با کارهایی که قبل از انقلاب انجام شده بود، ذکر می‌کنم. کاری که اشاره کردید قبل از انقلاب، در ارتش و جاهای دیگر انجام شده، بیشتر تاریخ‌نگاری بوده است. آقای دکتر شفیعی هم به این موضوع اشاره کردند. وقتی منابعی تولید می‌شود، دفتری یا جریانی می‌آید از این منابع استفاده می‌کند و براساس آن تاریخی می‌نویسد، که احتمالاً هم تاریخ فرمایشی است. کاری که بعد از انقلاب در سپاه انجام شد، قبل از تاریخ‌نگاری بود. شاید بتوان گفت شهید حسن باقری در به جریان افتادن یا تسهیل این کار نقش داشت؛ ولی واقعاً این کار یک ابداع بود. از ابتدا هم قرار بود این مستندسازی و تاریخ‌نویسی دربارهٔ خود انقلاب اسلامی انجام شود؛ منتها وقتی جنگ اتفاق افتاد و ما دیدیم جنگ تقریباً متغیر و بر همهٔ تحولات انقلاب و نظام تازه‌تأسیس تأثیرگذار است، مستقیم به سراغ جنگ رفتیم. از ابتدا، ما در مرکز واقعه حضور نداشتیم و به همان کارهایی می‌پرداختیم که قبلاً انجام می‌شد؛ یعنی وقتی حادثه‌ای اتفاق می‌افتاد، برای اینکه ببینیم آن واقعه چه بوده، می‌رفتیم با رزمنده‌ها و فرماندهان مصاحبه می‌کردیم. قبل از عملیات فتح‌المبین، آقای باقری گفتند اگر شما به این بچه‌ها این‌قدر اعتماد دارید، چرا نیایند در صحنهٔ واقعه کار کنند. بعد، با این موضوع موافقت شد و از عملیات فتح‌المبین، دوستان راوی در

صحنهٔ واقعه حضور داشتند نه‌اینکه حادثه‌ای اتفاق بیفتد و بعد بروند دربارهٔ آن، تحقیق و پژوهش و سپس تاریخ‌نگاری کنند.

عزیزی: عرض من این بود که تاریخ‌نگاری در ارتش پیشینه‌ای بسیار طولانی دارد و ابداعی هم نیست. تاریخ‌نگاری در زمان جنگ حداقل از سال ۱۹۴۵ میلادی انجام شده است؛ یعنی در روز واقعه، و نمی‌گذاشتند زمان وقوع آن بگذرد. ابهامی که اشاره کردم اینجاست؛ شما برای این پیشینهٔ تاریخ‌نگاری که می‌گویید، منبعی در اختیار من قرار بدهید که بروم مطالعه کنم.

شفیعی: ایشان همین موضوعی که شما می‌گویید، دارند به‌شکل شفاهی می‌گویند. شما درست می‌گویید؛ ما یکی بحث تاریخ‌نگاری جنگ را داریم و دوم، این بحث که این کار از کجا، با چه انگیزه‌ای، با چه افرادی و با چه نگاهی شروع شد. این، خودش یک موضوع است. اتفاقاً خیلی موضوع مهمی است. اینکه کار از کجا شروع شد، ما به‌عنوان حاضران در صحنه داریم شفاهی می‌گوییم. توضیحاتی هم دربارهٔ شکل کار دادیم.

عزیزی: این درواقع تبارشناسی راویان است.

شفیعی: بله. این خودش یک موضوع است.

مختاری: این کار تبارشناسی راویان را با تاریخ شفاهی آقای محمدزاده شروع کردیم. در زمان جنگ، عنوان «دفتر سیاسی» به ما اطلاق می‌شد. وقتی می‌آمدیم، می‌گفتند دفتر سیاسی آمد.

شفیعی: فرماندهان می‌گفتند دفتر سیاسی بدو بیا [خندهٔ حضار].

طالب‌زاده: فرماندهان به ما که می‌رسیدند، می‌گفتند حالا تحلیل سیاسی کن.

مختاری: ما سه کار اساسی را شروع کردیم؛ یکی ثبت «جنگ به روایت راوی» بود. خود این، مقوله‌ای است. «جنگ به روایت فرماندهی» نوعی روایت است و «جنگ به روایت راوی» روایتی دیگر. کار دوم، ثبت «خاطرات فرمانده» بود که بحثش مفصل است؛ اینکه تعامل فرمانده با راوی چگونه بوده و راوی در کنار آن فرمانده کارش را چطور انجام می‌داده و با چه مشکلات و موانعی مواجه بوده است. سوم، «طرح‌ریزی شیوهٔ کار و آموزش» بود. دربارهٔ سؤال شما که پرسیدید روایتگری از کجا آغاز شد و چه مسیری را طی کرد و تحول یافت، خاطرم هست در سال ۱۳۶۴، با آقای نخعی نشستیم جزوه‌هایی آموزشی را تدوین کردیم و این جزوه‌ها بعدازآن، مبنای روایتگری شد؛ چون بخش عمده‌ای از راویان ما – حدود دویست‌وخرده‌ای راوی داشتیم – نیروهای ثابت دفتر سیاسی نبودند و نیروهای بسیجی بودند که از بیرون جذب کرده بودیم که به آموزش نیاز داشتند. ما دربارهٔ شکل کار به نتیجه رسیده بودیم؛ بر همان اساس، من به‌همراه آقایان محسن رخصت‌طلب، داود رنجبر، هادی نخعی و سایر دوستان کمک می‌کردیم که این آموزش‌ها اجرایی و راویانی برای این کار تربیت شوند. این کار خودش گامی اساسی در سیر تحولات روایتگری بود که ان‌شاءالله در آینده هم ادامه یابد.

به بحث اساسی‌مان برگردیم که همین مستندنگاری جنگ است. ما در طول دوران راویتگری‌مان، با ثبت و ضبط وقایع، منابعی تولید کردیم که جزء منابع دست‌اول جنگ محسوب می‌شود؛ ازجمله نوار جلسات. ما همهٔ جلسات تصمیم‌گیری یا تصمیم‌سازی، از بالاترین ردهٔ تصمیم‌گیری جنگ تا پایین‌ترین رده‌ها را ضبط می‌کردیم. این خودش یک نوع منبع است. جاهایی که با ضبط‌صوت

نمی‌توانستیم واقعه‌ای را ثبت کنیم و فقط با چشم می‌توانستیم آن را مشاهده کنیم، شرح واقعه را در دفاتری با عنوان «دفاتر راوی» می‌آوردیم. اسنادی هم در لحظه، در واحدهای درگیر در جنگ تولید می‌شد که برخی از آنها را همان لحظهٔ عملیات و بخشی از آنها را بعد از عملیات جمع‌آوری می‌کردیم که اسناد تکمیلی حادثه بودند. محور اصلی کار در اجرا، موضوع عملیات بود؛ همان نکته‌ای که دوستان اشاره کردند که کار، عملیات‌محور بوده؛ منتها بحث تصمیم‌گیری هم بوده است. کار در اجرا به عملیات منجر می‌شده است.

موضوع بعدی مصاحبه‌هایی بود که در لحظه و در زمان واقعه انجام می‌دادیم. این مصاحبه‌ها تقریباً منابع دست‌اول ما را تکمیل می‌کرد؛ برای مثال، با آقای محرابی، مسئول اطلاعات قرارگاه کربلا، هنوز عملیات اجرا نشده بود دربارهٔ دشمن مصاحبه می‌کردیم. ایشان بنابر ملاحظات، قبل از اجرای عملیات بعضی مطالب را بازگو نمی‌کرد. معمولاً مصاحبهٔ قبل از عملیات با مصاحبهٔ بعد از عملیات تفاوت داشت و اطلاعاتش کامل نبود؛ به همین دلیل، بعد از عملیات هم با فرد مصاحبه‌شونده گفت‌وگو می‌شد. در مصاحبهٔ دوم، تغییر و جهت‌گیری‌های مصاحبه‌شونده کاملاً مشهود است.

ما در طول دوران راویتگری‌مان، با ثبت و ضبط وقایع، منابعی تولید کردیم که جزء منابع دست‌اول جنگ محسوب می‌شود؛ ازجمله نوار جلسات. ما همهٔ جلسات تصمیم‌گیری یا تصمیم‌سازی، از بالاترین ردهٔ تصمیم‌گیری جنگ تا پایین‌ترین رده‌ها را ضبط می‌کردیم.

حالا سؤال من از دوستان این است که آیا تاریخ‌نگاری جنگ با استفاده از منابع دست‌اولی که ما تولید کردیم میسر است؟

شفیعی: اول باید بگوییم سند یعنی چه؟

عزیزی: در لغت به‌معنای تکیه‌گاه است.

شفیعی: بله، به‌معنای تکیه‌گاه است. هرچیزی که بتواند نوعی اعتماد ایجاد کند.

عزیزی: اگر بخواهیم لغت‌نامه‌ای آن را بگوییم، می‌شود «آنچه بدو پشت نهند از بلندی».

شفیعی: بله؛ هرچیزی که بشود به آن تکیه و تاحدی اعتماد کرد «سند» نامیده می‌شود. محتوای سند باید به‌گونه‌ای باشد که بشود به آن اعتماد کرد. دامنهٔ سند متغیر است؛ ممکن است بسیار کوچک و محدود باشد یا طولانی و حجیم. انواع متنوعی هم دارد؛ مکتوب، تصویری، الکترونیکی و انواعی دیگر. بین سند و مدرک تفاوت قائل شده‌اند.

مختاری: سند با منبع.

شفیعی: نه؛ مدرک، عام‌تر و سند، خاص‌تر است؛ البته دربارهٔ سند، خاستگاه عربی آن منظور است.

مختاری: بیشتر جنبهٔ حقوقی دارد.

شفیعی: قبل از حقوقی، خاستگاه آن اهمیت دارد، که در بحث احادیث هم مطرح است. در سلسله‌راویان حدیث می‌گویند این معنعن[1] است؛ یعنی از چه کسی، از چه کسی، از چه کسی نقل شده است. بحث سند از آنجا نشئت گرفته است. تاریخ ما هم از دل حدیث بیرون آمده و بعد

---

۱ مُعَنعَن حدیثی است که در سند آن گفته شود: فلان عن فلان عن فلان.

مستقل شده است.

بنابراین، هر چیزی که در موضوعی خاص بتوان به آن اتکا کرد، کم یا زیاد، مفهوم سند پیدا می‌کند و دامنه‌اش یک نوشته، وصیت‌نامه، قرارداد، قولنامه، خطابه، سخنرانی تا بیانیه را شامل می‌شود. همهٔ اینها سند است. حتی دامنهٔ سند به اشیا هم گسترش می‌یابد.

مختاری: یعنی هرچه به قدیم‌تر برویم، دامنهٔ آن بیشتر جلب‌توجه می‌کند.

شفیعی: حتی تانک و توپ‌ها هم سند محسوب می‌شوند. در بحث منبع‌شناسی، همان‌طور که گفتیم، منابع دست‌اول را داریم که دامنهٔ بعضی از آنها گسترده‌تر از سایر منابع است. بعد منابع دست‌دوم را داریم. سوم، منابع مطالعاتی یا کتابخانه‌ای است.

منابع دست‌اول، منابعی‌اند که در حادثه تولید می‌شوند یا یک نسل، بعد از حادثه تولید می‌کنند. دربارهٔ واقعهٔ جنگ عراق علیه ایران، درحال‌حاضر، هرچه تولید شود، منبع دست‌اول محسوب می‌شود؛ چون به زمان واقعه بسیار نزدیک است و افرادی که در آن واقعه حضور داشتند و بسیاری از چیزهای مرتبط با آن هنوز هستند.

منابع دست‌دوم منابعی هستند که در دو نسل بعد، با استفاده از منابع دست‌اول تولید می‌شوند. در مطالعات و پژوهش (منابع دست‌سوم) ممکن است، هم از منابع دست‌اول و هم منابع دست‌دوم استفاده شود.



از راست: غلامرضا شفیعی و مجید مختاری

کاری که بچه‌های تاریخ‌نویس و بعد تاریخ‌نگار ما انجام می‌دادند قطعاً تولید منبع دست‌اول بوده است. پژوهش‌هایی هم که امروز انجام می‌دهند منبع دست‌اول محسوب می‌شود. آیا این منابع برای تاریخ‌نگاری جامع کافی است؟ قطعاً خیر. البته ما درحال‌حاضر، در مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس [مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سابق] کار در عرصه‌های دیگر جنگ را هم شروع

کرده‌ایم. آقای طالب‌زاده درست می‌گویند؛ جنگ بر همهٔ شئونات زندگی انسان تأثیر می‌گذارد؛ در قیمت ارز، مهاجرت، کاهش دارو که به فوت انسانی انجامیده، و موضوعات دیگر. همهٔ اینها آثار جنگ است. ژاپنی‌ها فیلم قشنگی ساخته‌اند. رفته‌اند افرادی که در جنگ هیروشیما آسیب دیده‌اند، پیدا کرده‌اند و آثار جنگ را ازنظر روانی، اقتصادی و اجتماعی در آنها بررسی کرده و براساس آن، فیلمی ساخته‌اند. در این فیلم نشان داده شده که بعد از پنجاه شصت سال، هنوز جنگ به‌طور مستقیم روی زندگی و جامعه تأثیرگذار است. مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ در طول جنگ تحمیلی، به عرصه‌های دیگر جنگ (جامعه‌شناسی جنگ، اقتصاد جنگ و سایر عرصه‌ها) پرداخته و منابع دست‌اولش در این حوزه‌ها ضعیف است. الآن ممکن است به آنها بپردازد، ولی در آن زمان کمتر می‌پرداخت.

به‌هرترتیب، آنچه که شما کسب یا جمع‌آوری کردید، به‌طورقطع، جزء اصلی‌ترین و ناب‌ترین منابع جنگ و منابع دست‌اول جنگ است.

مختاری: که بیشتر جنبهٔ نظامی دارد.

شفیعی: بیشتر جنبهٔ نظامی دارد. دربارهٔ ارزش کاری که شما انجام داده‌اید این نکته را بگویم که هیچ مورخی از منابع اولیه بی‌نیاز نیست؛ یعنی هیچ مورخی نمی‌تواند سراغ پدیده‌ای برود و از منابع دست‌اول بی‌نیاز باشد. اگر سراغ منابع دست‌اول نرود، کارش ضعیف خواهد بود. حالا موضوع شما جنگ بوده است. سؤالی که پیش می‌آید این است که منابع دست‌اول موثق‌ترند یا منابع دست‌دوم یا مطالعات؟ ممکن است مطالعات از منابع دست‌اول موثق‌تر و متقن‌تر باشند؛ به این دلیل که پژوهشگر، روایت‌های گوناگون را دیده و همهٔ ابعاد موضوع را بررسی کرده است. بنابراین، نمی‌توان به‌طور مطلق گفت که منبع دست‌اول حتماً موثق‌تر است؛ هرچند که هیچ‌کس نمی‌تواند بدون مراجعه به منابع دست‌اول دربارهٔ موضوعی تاریخی پژوهش کند.

مختاری: موضوعی که در تاریخ شفاهی باید به آن دقت کنیم این است که روایت راوی در زمان حال از واقعهٔ گذشته باید حتماً با منابع دست‌اول همخوانی داشته باشد تا بتوان به آن اعتماد و استناد کرد.

عزیزی: یعنی ممکن است واقعیت را نشان دهد؛ ولی نتواند حقیقت را نشان بدهد.

شفیعی: بله، ممکن است. البته باز تأکید می‌کنم که پژوهش‌های مطالعاتی ممکن است به‌سبب بررسی همه‌جانبه‌تر و تبیین بهتر موضوع از منابع دست‌اول معتبرتر باشد.

مختاری: مطالعات تاریخی ممکن است به حقیقت نزدیک‌تر باشد.

شفیعی: همین‌طور است؛ برای مثال، ما در مطالعات تاریخی‌ای که الآن در حوزهٔ تاریخ اسلام انجام می‌دهیم، می‌توانیم هفتاد هشتاد درصد وثاقت کار طبری را، که جزء منابع دست‌اول است، تأیید کنیم. این مطالعات را با ابزارها و امکانات، مقایسهٔ تطبیقی و بررسی روایت‌های گوناگون انجام می‌دهیم. بنابراین، موثق‌بودن یک بحث است و منبع دست‌اول‌بودن بحثی دیگر. نمی‌توانیم به‌طور قاطع ارزش‌گذاری کنیم که حتماً منبع دست‌اول موثق است؛ ولی هیچ پژوهش تاریخی‌ای را بدون منبع دست‌اول نمی‌شود انجام داد.

مختاری: بنابراین، می‌توانیم این‌طور نتیجه بگیریم که مطالعات تاریخی به‌دلیل اینکه بیشتر به منابع دست‌اول متکی است، در حقیقت‌یابی، به مطالعات تاریخی کمک می‌کند.

شفیعی: حتماً همین‌طور است.

مختاری: یعنی بیشترین کمک را می‌کند.

شفیعی: بله.

مختاری: آقای دکتر شفیعی، اشاره کردید حتی پژوهش‌هایی که ما امروز بعد از چهل‌وچند سال بعد از شروع جنگ و سی‌واندی سال بعد از پایان جنگ انجام می‌دهیم، منابع دست‌اول به شمار می‌روند. گفت‌وگوهایی که امروزه درقالب تاریخ شفاهی متداول شده، منابع دست‌اول محسوب می‌شوند یا دست‌دوم؟

شفیعی: منابع دست‌اول است. دراین‌باره اختلاف‌نظرهایی وجود دارد؛ ولی آنچه مسلم است، هنوز آثار جنگ به‌عنوان پدیده‌ای تاریخی وجود دارد.

عزیزی: هنوز خونش تازه است.

شفیعی: بله. جنگ تمام شده، ولی آثارش هنوز هست. ممکن است صد سال دیگر به این شکل نباشد. الآن افراد حاضر در جنگ هنوز هستند، آثار جنگ روی زندگی مردم و ارتباطاتشان هست. کاری به این ندارم که جنگ سبب توسعهٔ کشور شده یا آن را به عقب برده، ولی قطعاً جنگ در توسعهٔ ما نقش داشته است و می‌توانیم بگوییم آنچه که در حوزهٔ تاریخ‌نگاری جنگ انجام می‌شود جزء منابع دست‌اول به شمار می‌رود. طبیعی است که هرچه به حادثه و پدیده‌ای نزدیک‌تر باشد واقعی‌تر است و در یک طیف با آن قرار می‌گیرد؛ مثل رنگین‌کمان که تا جایی خودش دیده می‌شود، دورتر، دیگر آثارش و آن‌هم کم‌رنگ و محو دیده می‌شود.

به سؤال شما دربارهٔ تاریخ شفاهی برگردم و آن را تکمیل کنم. علاوه‌براینکه مطالب فرد حاضر در واقعه‌ای، مانند جنگ، منبع دست‌اول محسوب می‌شود، مطالب فردی که ماجرایی را از قول پدرش نقل می‌کند هم در تاریخ‌نگاری جزء منابع دست‌اول محسوب می‌شود. هنوز چنین مطالبی را مطالعات نمی‌توان شمرد، و منابع دست‌اول به شمار می‌روند.

مختاری: موضوعی که در تاریخ شفاهی باید به آن دقت کنیم این است که روایت راوی در زمان حال از واقعهٔ گذشته، باید حتماً با منابع دست‌اول همخوانی داشته باشد تا بتوان به آن اعتماد و استناد کرد؛ چون ممکن است مثلاً فردی که در زمان جنگ، فرمانده بوده یا مسئولیتی بر عهده داشته و امروز هم در مسند قدرت است، روایتی از آن واقعه کند که با منبع دست‌اول تولیدشده در زمان جنگ تناسبی نداشته باشد. آیا دراین‌صورت، گفته‌های آن فرد منبع دست‌اول به شمار می‌رود یا منبع مربوط به زمان واقعه است؟

شفیعی: ببینید اینجا پارادایم[1] دیگری مطرح است؛ شمایی که به‌عنوان راوی در زمان واقعه در کنار فرمانده بودی و جنگ را توصیف کردی، آیا روایت عریانی را به مخاطب ارائه کردی یا نه آن روایت، پاریدول[2] ذهن شماست؟

---

۱. مدل، نمونه، الگوواره.

۲. نوعی سوگیری شناختی و خطای ارتباط‌پنداری است و به پدیده‌ای اطلاق می‌شود که در آن افراد تصاویر و اشکال تصادفی و مبهم را به‌صورت آشنا، مانند چهرهٔ انسان می‌بینند.

مختاری: طبیعتاً ذهنم روی آن اثر گذاشته است.

شفیعی: به‌طور طبیعی، ذهنتان روی آن تأثیر گذاشته است. پس اولین کسی که روی تاریخ توصیفی تحلیلی گذاشته شما هستید و توصیف شما خودش نوعی تاریخ تحلیلی است. هیچ تاریخ توصیفی‌ای بدون تحلیل نیست و به‌هرحال، از صافی ذهن تاریخ‌نویس عبور کرده است؛ برای مثال، نگاه شما به آن فرمانده و نحوهٔ عملش یا احساستان به او در زمان واقعه، در توصیف او و اقداماتش تأثیرگذار بوده است. مثل این است که شما در سرچشمه‌ای آب خورده‌اید و می‌خواهید ویژگی‌های آن آب را برای من توصیف کنید. آیا توصیف شما از آن آب دقیقاً با آبی که خورده‌اید مطابقت دارد و منطبق با ویژگی‌های آن است یا از صافی ذهن شما عبور کرده است و آن را براساس ذائقه‌تان تفسیر کرده‌اید؟ اولین حجاب، همین تفسیر ما و برداشت ذهنی‌مان است. البته این آب چون به سرچشمه نزدیک‌تر بوده، کمتر گل‌آلود و آغشته به آلودگی است. سندهایی هم که فرد در زمان واقعه تولید کرده همین‌طور هستند و نمی‌توانیم بگوییم تاریخ‌نویس همهٔ مطالب را بیان کرده و همهٔ حوادث را دیده است؛ بنابراین، تفسیرها و انگاره‌ها در سندی که تولید کرده نقش داشته‌اند. اصلاً آیا ما روایت تاریخی بدون پیش‌داوری و بی‌طرفانه داریم؟ ظاهراً نداریم.

در بحث منبع‌شناسی، همان‌طور که گفتیم، منابع دست‌اول را داریم که دامنهٔ بعضی از آنها گسترده‌تر از سایر منابع است. بعد منابع دست‌دوم را داریم. سوم، منابع مطالعاتی یا کتابخانه‌ای است. منابع دست‌دوم منابعی هستند که در دو نسل بعد، با استفاده از منابع دست‌اول تولید می‌شوند. در مطالعات و پژوهش (منابع دست‌سوم) ممکن است، هم از منابع دست‌اول و هم منابع دست‌دوم استفاده شود.

طالب‌زاده: من در ادامهٔ صحبت‌هایم می‌خواهم دربارهٔ حد سند صحبت کنم. خوبی‌هایش را گفتیم، بدی‌هایش را هم بگوییم. انبوه سند خاصیت گمراه‌کنندگی دارد؛ حتی سندهای دست‌اول درعین‌اینکه نزدیک منبع به واقعه هستند. باید مراقبت کرد که حجم سند انسان را گمراه نکند. واقعهٔ عملیات فتح‌المبین را در نظر بگیرید. این عملیات در تاریخی شروع و در تاریخی تمام شد. از آنجا به بعد، همهٔ افرادی که می‌خواهند دربارهٔ آن واقعه بنویسند، چه راویان و فرماندهان و چه مورخان و افراد دیگر که با تکیه بر منابع دست‌اول و دست دوم یا منابع کتابخانه‌ای کار پژوهشی انجام می‌دهند، همه مفسرند و به‌عبارت‌دیگر، مورخ نیستند. زمانی این بحث مطرح بود که سند معتبرترین منبعی است که واقعه را روایت می‌کند. این نگاه سنتی خیلی هم در ایران غالب بود.

بعدها براساس نظر تاریخ‌نگاران معتقد به مکتب آنال[1] گفته شد که در توصیف واقعه زمینه‌های

---

۱. مکتب آنال به مکتب گروهی از تاریخ‌نگاران گفته می‌شود که روش آنها همان شیوهٔ تاریخ‌نویسی تاریخ‌نویسان فرانسوی در سدهٔ بیستم است و بر تاریخ طولانی‌مدت اجتماعی تأکید می‌کند؛ به‌ویژه درزمینه‌هایی که پژوهشگران تاریخ از روش‌های علوم اجتماعی استفاده می‌کنند، تأکید بیشتر بر جنبه‌های اجتماعی تا جنبه‌های سیاسی و دیپلماتیک در پژوهش‌های تاریخی و رویکردی برضد تحلیل طبقاتی تاریخ‌نگاری مارکسیستی است.

اجتماعی و فرهنگی هم باید لحاظ شود. نظر پیروان این مکتب این است که نمی‌شود واقعه‌ای را از جامعه بیرون کشید و تجزیه‌وتحلیل کرد، ولی زمینه‌های اجتماعی و زمانه را شرح نداد. باید سند را واقعی ارزیابی کرد. بعد هم آمدند و گفتند که همهٔ اینها مشکلی دارد و بحث‌های هرمنوتیک[1] را مطرح کردند. روایت واقعه یا سند جمع‌کردن کار ساده‌ای نیست. اینکه چه کسی در قرارگاه بوده و مکالمات را ضبط می‌کرده، کجا ضبط را خاموش می‌کرده، کجا روشن می‌کرده، چه چیزهایی را ضبط می‌کرده، به چه چیزهایی تأکید می‌کرده، همگی در سندشناسی اهمیت دارد. برای همین می‌گوییم انسان موجودی مداخله‌گر در حقیقت و صورت‌بندی واقعه است. براساسِ نظریهٔ هرمنوتیک، هر انسانی فهمی از هستی، رویدادها و رخدادها دارد. بنابراین، افرادی که مثلاً عملیات فتح‌المبین را تشریح می‌کنند، درواقع، می‌کوشند به آن واقعه نزدیک‌تر شوند. هیچ‌کسی هم نمی‌تواند ادعا کند چون در صحنه حاضر بوده و وقایع را ثبت می‌کرده، روایتش عین واقعیت و حقیقت است. چرا؟ چون انسان موجودی مکان‌مند است. هریک از ما هرجا که هستیم، حیطه‌ای از فضا را اشغال می‌کنیم. من وقتی اینجا هستم، در خیابان یا جنوب تهران یا شیراز و شهرهای دیگر که نیستم. این محیط مکانی من را محدود کرده و محدودیت دید دارم و نمی‌توانم همهٔ وقایع را با چشم خودم ببینم. محدودیت‌ها فقط مکانی نیست؛ ذهنی هم هست. آقای مطهری در یکی از بحث‌هایش می‌گوید که فقه فقیهِ روستایی، روستایی است و فقه فقیهِ شهری، شهری است. دربارهٔ روایت افراد از جنگ هم می‌توانیم بگوییم روایت بعضی افراد، روستایی و روایت‌ها بعضی‌ها شهری است. هر دو دارند یک چیز را توصیف می‌کند؛ ولی از دو منظر شهری و روستایی. بر همین اساس، می‌شود به همه‌چیز شک کرد؛ به منابع دست‌اول، به گفت‌وگوهایی که الآن دارد انجام می‌شود، حتی به روایت امروز راوی‌ها که در ظرف زمانی و مکانی گذشته نیستند. باید بپذیریم که انسان‌ها در طول زمان عوض می‌شوند. حتی از این در که وارد می‌شویم، وقتی خارج می‌شویم، انسان قبل نیستیم. حالا شما این را با چهل سال قبل مقایسه کنید. فرض کنید کتابی را ده سال قبل خوانده‌اید. اگر الآن آن را دوباره بخوانید، احساس می‌کنید با مطالب تازه‌ای مواجه شده‌اید که قبلاً در کتاب نبوده است. شما همان آدم هستید و کتاب هم همان کتاب است و تغییر نکرده؛ ولی آن زمان خوب دقت نکرده و بعضی مطالب را نفهمیده بودید. این بحث وجود و تحولات آن است. انسان دائم درحال تغییر است. امکان ندارد مطالبی که امروز از کتاب درک کرده است، ده سال پیش درک می‌کرد. بنابراین، باید این نکته را لحاظ کرد که وقتی واقعه‌ای تمام شد، آنچه که ما روایت می‌کنیم، تفسیر واقعه است. مهم هم نیست که در چه سطحی هستیم (فرمانده، راوی یا هر فرد دیگری)، مهم این است که از زاویهٔ دید چه کسی به جنگ نگاه می‌کنیم؛ هم آن موقع و هم الآن.

می‌توانیم افرادی که از قول آنها جنگ را روایت می‌کنیم به چهار گروه دسته‌بندی کنیم. اول، فرماندهان بودندکه راهبری و هدایت عملیات‌ها را بر عهده داشتند. نکتهٔ اصلی این است که آیا

---

۱. علم یا نظریهٔ تأویل است که فهم متون و چگونگی ادراک و فهم، و روند آن را بررسی می‌کند.

فرمانده همهٔ حوادث را دیده است؟ همهٔ موضوعات جلسات را با شما مطرح کرده یا بنابر مصالح و ملاحظات امنیتی مطالبی را سانسور کرده است؟ قطعاً فرماندهان همه‌چیز را نمی‌گفتند. یا فردی که مسئول اطلاعات‌عملیات بوده، قبل از عملیات، به‌دلایل امنیتی همه‌چیز را نمی‌گفته. هرچقدر هم شما بعداً اول و آخر صحبت‌هایش را باهم تطبیق بدهی و مقایسه کنی، نمی‌توانی نکتهٔ جدیدی کشف کنی و بفهمی چه مطالبی را گفته و چه چیزهایی را نگفته است. اگر این سند پیش از عملیات به دست راوی یا محققی برسد، نمی‌تواند با آن مانند سند دست‌اولی برخورد کند؛ چون مسئول اطلاعات‌عملیات قطعاً مطالبی را نگفته است و نمی‌شود به آن استناد کرد.

در سطح پایین‌تر، فرماندهان و کادر نظامی بودند که راوی‌ها در کنارشان حضور نداشتند. ما محدویت راوی داشتیم. با دویست نفر (در کل دوران جنگ و نه در عملیات‌ها) که نمی‌شد همه‌جای جنگ را رصد کرد و از وقایع مطلع شد. به‌طورقطع، حوادثی هم مثلاً در عملیات فتح‌المبین اتفاق افتاده که از نگاه ما دور بوده و نتوانسته‌ایم آن را ثبت و ضبط کنیم.

باید بپذیریم که انسان‌ها در طول زمان عوض می‌شوند. حتی از این در که وارد می‌شویم، وقتی خارج می‌شویم، انسان قبل نیستیم. حالا شما این را با چهل سال قبل مقایسه کنید.

دستهٔ سوم بسیجی‌ها و نیروهای مردمی بودند که به جبهه می‌آمدند و در عملیات‌ها حضور داشتند. آنها اصلاً در رده‌های فرماندهی نبودند و نقشی در طراحی عملیات‌ها نداشتند؛ ولی در صحنه‌های رزم، شاهد حوادث و صحنه‌گردان میادین نبرد بودند. نگاه آنها به خود عملیات و نه جنگ مهم است. آنها چه چیزهایی را می‌دیدند؟ ضعف‌ها و کمبودها از چشم آنها دور نمی‌ماند. روحیات خودشان هم در روایتی که می‌کنند، مهم است.

چهارمین گروه، افراد رسانه بودند. خیلی از آنها در شهر بودند و دربارهٔ جنگ گزارش تهیه می‌کردند. بعضی‌هایشان خبرنگار بودند و در عملیات‌ها حضور نداشتند، ولی در مقاله‌ها و گزارش‌هایی که می‌نوشتند، اقدامات رزمنده‌ها را تحسین می‌کردند. بعضی‌هایشان هم به نقد عملیات‌ها می‌پرداختند. عده‌ای از خبرنگاران صداوسیما هم در جبهه‌های نبرد حضور داشتند و از نزدیک، گزارش‌هایی تهیه می‌کردند.

جنگ روایت کلانی از همهٔ این راویان در سطوح عمودی و افقی است. در سطوح عمودی، فرماندهان با سلسله‌مراتبشان و در سطوح افقی، اقشار و گروه‌های جامعه هستند.

موضوعی که نباید از آن غافل شد روایت‌های دشمن از عملیات‌های ماست. آن‌هم بخشی از واقعیت است. روایت آنها از عملیات‌های ما اهمیت دارد. در سطح بالاتر، روایت‌های جهانی از عملیات‌های ما هم مهم است. همچنین اینکه ببینیم در هر مقطع و عملیات، کجای بازی سیاسی قدرت‌های جهانی قرار داشتیم. باید بررسی کنیم که وقتی عملیات می‌کردیم و پیروزی می‌شدیم، آنها تأیید یا تکذیبش می‌کردند. همچنین خودشان در طول جنگ چه نقشی ایفا می‌کردند و در تلاش‌های سیاسی برای توقف یا ادامهٔ جنگ، کجا قرار داشتند و نقش خودشان چه بود. سیاست‌ها و اقدامات و نظر دو ابرقدرت شوروی و امریکا در جنگ برای اینکه چه کسی پیروز باشد هم باید

مدنظر تاریخ‌نویسان باشد و با این نگاه، روایت‌های جهانی از جنگ ما بررسی شود.

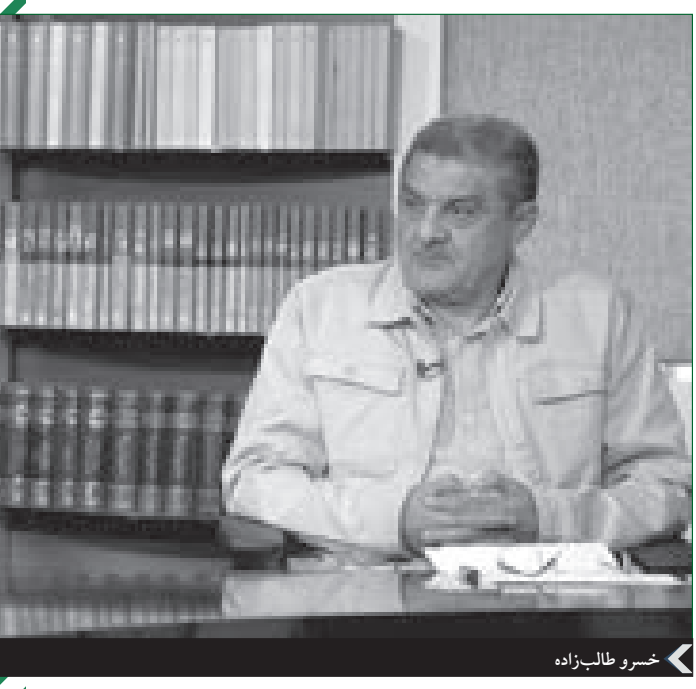
بنابراین، در بررسی اسناد باید به حد سند دقت کرد و محتاط بود؛ چون ممکن است همهٔ سطوح را در نظر نگرفته باشد. تاریخ‌نویس وقتی دارد تاریخ جنگ را ثبت می‌کند (عملیات را نه، آن‌هم نه عملیات از دید فرماندهی را) روایتش باید همهٔ سطوح را در بر بگیرد. امام(ره) تفسیر قرآن که می‌کردند، می‌گفتند ان‌شاءالله که این‌طوری است، شاید این‌طوری باشد. این شاید و احتمالاً را ما باید خیلی در روایت‌های جنگ به کار ببریم. نمی‌شود خیلی محکم صحبت کرد.

مختاری: آقای طالب‌زاده، شما این را قبول دارید که سند به‌هرحال اعتباری دارد.

طالب‌زاده: مهم‌ترین اعتبار را دارد.

مختاری: مهم‌ترین اعتبار را دارد؛ اما افرادی که راجع‌به آن سند بحث یا آن را قضاوت می‌کنند یا می‌خواهند از روی آن بنویسند، چون در طول زمان و مکان دچار تحول می‌شوند، ممکن است نگاه امروزی‌شان به سند با نگاه فردایشان به آن تغییر کند. بنابراین روایت‌های متفاوتی از آن سند کنند

عزیزی: بحث تاریخ شفاهی که پیش آمد، کمی از بحث و سؤال‌های اولیه‌مان فاصله گرفتیم. جناب طالب‌زاده از منظری درست می‌فرمایند. با نگاه تفسیر سند، به‌اندازهٔ تفسیرکنندگان سند، تفسیر وجود دارد. هیچ بحثی در این نیست. خود آقای محسن رضایی به‌عنوان فرمانده سپاه در جنگ و شخصی که که در جبهه‌ها حضور داشته، در چهار برههٔ تاریخی، دربارهٔ یک موضوع چهار حرف متفاوت زده است. دلیلش این است که تفسیر افراد از سندها در برهه‌های گوناگون تاریخ با توجه به اطلاعاتی که کسب می‌کنند، همچنین وضعیت روز تغییر می‌کند. هیچ بحثی در این نیست؛ ولی باید مشخص کنیم الآن داریم دربارهٔ کدام سند صحبت می‌کنیم. بحث ما سندهایی است که با ضبط‌صوت تولید شده‌اند، نه اسناد میدانی و گزارش‌ها و مشاهدات افراد. ایشان نمونهٔ درستی ذکر کردند؛ سندی از جلسه‌ای هست که آقای رضایی در آنجا حرفی را زده، ولی به‌دلایلی دو سه حرف را نزده. هیچ بحثی در این نیست که سند واقعی است و آن واقعیت اتفاق افتاده؛ ولی همهٔ واقعیت نیست. مثالی خارج از جنگ بزنم؛ اعلا، وزیر دربار، پیش شاه می‌رود و می‌گوید: «شایعه شده که ساواک تیمور بختیار را در عراق کشته.» شاه می‌گوید: «خوب است این



خسرو طالب‌زاده

در جامعه شایعه شود.» یعنی به اعلا که وزیر دربار است، نمی‌گوید که می‌دانم ساواک بختیار را کشته است، خودم گفتم که ساواک او را بکُشد! یا داریوش می‌گوید که برادر کوروش برادری به نام بردیا داشت. بردیا که مُرد، یک گوآتمایی این‌قدر به او شبیه بود که زن‌هایش هم او را نمی‌شناختند. این را گفته و مستند هم است. روی سنگ هم نوشته که تاریخ تکانش ندهد. آخرش هم نوشته: «ای کسی که از اینجا می‌گذری و اینها را می‌بینی، این نوشته‌ها را دروغ نپندارید.» ولی امروز، به این گفته‌ها شک می‌کنیم. یا هرودوت می‌گوید که ۲/۵میلیون نفر به ماراتن آمدند. در ماراتن، ۲/۵میلیون نفر جا نمی‌گیرد. می‌گوید ارتش خشایارشاه ۵میلیون نفر نیرو داشت. بنابراین، الزاماً همهٔ منابع دست‌اول و اسناد ما درست نیستند.

در ابتدای صحبت‌هایم، از اصالت منشأ اثر گفتم و اینکه وقتی می‌خواهیم سندی را بررسی کنیم، اول تحقیق می‌کنیم که منشأش درست است یا نه؛ همان کاری که اهل حدیث انجام می‌دهند تا مطمئن شوند که راوی‌اش به آن فرقه‌ای نگاه نکند و مشهور به دروغگویی نباشد. همهٔ اینها را بررسی می‌کنند. ما طور دیگری بررسی می‌کنیم. می‌پرسیم اصلاً سند را از کجا آورده‌ای؟ اگر امروز من نامه‌ای از آقای رضایی بیاورم که در آن نوشته شده عزیزی، تو بهترین فرمانده جنگ بودی و بخواهم چاپش کنم، شما نمی‌پرسید آن را از کجا آورده‌ای؟ تا الآن کجا بود؟ پس در بحث اصالت‌سنجی، منشأ سند مهم است. اگر می‌گوییم اسناد مرکز را منتشر می‌کنیم، اول باید مشخص کنیم چه کسانی، چگونه، چرا و با چه فرایندی می‌خواهند این کار را انجام بدهند.


غلامرضا عزیزی

اما درخصوص اینکه نوارهای ضبط‌شده در زمان جنگ اصلاً سند هستند یا نه، این توضیح را بدهم که من در مقاله‌ای، ۴۵ تعریف از سند گردآوری و آنها را دسته‌بندی کرده‌ام. بعضی از این تعاریف، لغت‌نامه‌ای و بعضی قانونی است.

مختاری: حقوقی است.

عزیزی: قانون است. در مادهٔ ۱۲۸۴ قانون مدنی آمده است: «سند نوشته‌ای است که در مقام دادگاه قابل‌استناد باشد.» اگر سندی ارائه کنید که نتوان به آن استناد کرد، هرچقدر بگویید آن سند است، قانون مدنی آن را به‌عنوان سند نمی‌شناسد. سندهایی داریم که در دانشگاه‌های گوناگون، ازجمله دانشکدهٔ تاریخ داریم آنها را بررسی می‌کنیم. باید

حواسمان باشد با سندی سروکار داریم که در تاریخ وجود دارد.

حالا بحث ما این است که آیا نوار سند است یا نه؟ بعضی‌ها می‌گویند سند، نوشته است و نوار، سند محسوب نمی‌شود. درمقابل، برخی می‌پرسند منطق این حرف چیست. برای پاسخ به این سؤال بهتر است نوشته را تعریف کنیم. «نوشته» نظام ذهنی زبان را ازطریق حروف به «متن» تبدیل می‌کند. به‌عبارتی، چیزی در نظام و پسِ ذهن یا به قول سوسور، در ژرف‌ساخت ذهن هست که به روساخت تبدیل می‌شود. درواقع، آنچه در ژرف‌ساخت ذهن است، نوشته و تحویل داده می‌شود. این نظام ذهنی دو نمود دارد؛ یک نمودش نوشتاری است، نمود دیگرش گفتاری است؛ یعنی نظام ذهنی یا به‌صورت ملفوظ یا به‌صورت مکتوب نمود و بروز و ظهور می‌یابد. وقتی صورت‌جلسه‌ای می‌نویسید، درواقع، نسخهٔ مکتوب نظام‌های ذهنی را تهیه و نظام‌های ذهنی را کتبی می‌کنید؛ چون در جلسه فقط یک نفر نیست و حداقل چند نفر حضور دارند. زمانی‌که شما جلسه‌ای را ضبط می‌کنید، بروز نظام ذهنی افراد را که به صوت تبدیل شده ثبت می‌کنید. پس هر دوی اینها سند هستند؛ یکی سند گفتاری – شنیداری است (گفته شده و شنیده شده) و دیگری سند نوشته‌شده و دیده‌شده.

بنابراین، در اصالت اسناد صوتی شکی نیست. وقتی دربارهٔ تاریخ صحبت می‌کنیم، منابع تاریخ‌نگاری داریم، نه منبع تاریخ‌نگاری. سند یکی از منابع تاریخ‌نگاری و اصیل‌ترینش است؛ ولی مانند همهٔ منابع دست‌اول دیگر تاریخی وقتی به دست تاریخ‌نگار می‌رسد، باید صحت‌وسقمش سنجیده شود. اگر نواری با صدای من به دست شما رسید که در آن فرمانی می‌دهم، اگر مطمئن شدید صدای من است، می‌توانید بگویید بله، صدای آقای عزیزی است، پس واقعیت است. بله واقعیت است؛ اما ممکن است حقیقت نباشد و باید بررسی کنید ببینید آن فرمان اجرا شده یا نه. ممکن است در جلسه‌ای عین اطلاعاتی که من دارم، به هر ملاحظه‌ای به افراد زیردستم داده نشده باشد؛ ولی باز این به صحت سند خدشه وارد نمی‌کند. همان‌طور که اشاره شد، تاریخ طبری یکی از معتبرترین منابع تاریخ‌نگاری است؛ ولی هرچه پیش رفتیم و مطالعاتمان بیشتر شد، صحت مطالبش برایمان کمتر شد.

پس به این نتیجه رسیدیم که نوارهای ضبط‌شده در طول جنگ، سند هستند. دسته‌بندی این اسناد چیست؟ اسناد نظامی هستند و سند سیاسی محسوب نمی‌شوند. درست است پیش‌نویسی که به سازمان ملل دادیم، در محیط سیاسی تولید شده، ولی سند سیاسی نیست. سند نظامی است. هر اتفاقی در رابطه با جنگ، در هر جای کشور افتاده باشد و هر واحد و سازمانی در آن دخیل باشد، مثل آموزش‌وپرورش، یا اینکه یک دستگاه خودرو به جبهه داده شده باشد، سند جنگی محسوب می‌شود. بنابراین، الزام اینکه نظامیان سند جنگ را پدید آورده باشند، در اسناد نظامی نیست. اینجا باز همان‌طور که ابتدا عرض کردم، بین مورخ نظامی و نظامی مورخ تفاوت است، بین سند جنگی و سند نظامی هم تفاوت است. سند نظامی ممکن است در رابطه با جنگ نباشد و امروز، یک واحد نظامی آن را تولید کرده باشد و هیچ ارتباطی هم با جنگ نداشته باشد؛ ولی سند جنگی را ممکن است واحد نظامی تولید نکرده باشد، ولی باز سند جنگی باشد.

اسنادی که راویان تولید کرده‌اند فقط یک مشکل کوچک دارد؛ مقید به زمان و مکان است و

محدودیت زمانی و مکانی دارد. من اگر بخواهم تاریخ بروجرد را بنویسم، آیا هر کتاب تاریخی که تا این زمان در کشور چاپ شده به دردم می‌خورد؟ نه؛ فقط آن دسته کتاب‌هایی به کارم می‌آید که دربارهٔ شهر من یک کلمه در آن آمده باشد. اسناد نظامی هم همین‌گونه هستند؛ وقتی شما دارید دربارهٔ جبههٔ غرب کار می‌کنید، منابع راویانی که در جبههٔ جنوب بودند، به کار شما نمی‌آید. بنابراین، متغیر سومی داریم؛ استفاده‌کنندهٔ سند. این متغیر هم به سند اهمیت می‌دهد.

شفیعی: این متغیر، سند را گزینش می‌کند.

عزیزی: بله. بنابراین، مورخان و افرادی که تاریخ می‌نویسند به همهٔ اسناد نیاز ندارند. تاریخ شفاهی که اصلاً داستان دیگری دارد. از هرودوت مثال زدیم که دروغ گفته، از داریوش مثال زدیم که دروغ گفته، از طبری مثال زدیم که اشتباه گفته است. من این کارهایی که دارد به‌عنوان تاریخ شفاهی منتشر می‌شود، مصاحبه‌هایی می‌دانم که برای تاریخ‌نگاری شفاهی انجام شده. همهٔ اینهایی که منتشر شده، تقریباً منابع خامی هستند.

در روش شناسی تاریخ‌نگاری به دو موضوع باید توجه کنیم؛ یکی نقد منابع است. نقد منابع یکی از اصولی است که شکاکیت سند و منابع را رد می‌کند. نکتهٔ دیگر که به نظرم به‌تازگی در مباحث تاریخی مطرح شده، اخلاق‌پژوهشی است. مورخ باید حتماً جنبه‌های اخلاقی را در پژوهش رعایت کند، انصاف داشته باشد و همهٔ منابع را در تاریخ‌نگاری‌اش ذکر کند.

مختاری: ولی چون متدولوژی پژوهش تاریخی در آنها دخالتی ندارد، به آنچه که آقای طالب‌زاده می‌گویند، نزدیک است.

شفیعی: من در بحث‌های تاریخی به دانشجویان می‌گویم حتی دروغ‌های تاریخ هم جزئی از تاریخ است. ما در تاریخ شفاهی به‌دنبال حقیقتیم.

عزیزی: چرا من در بحث تاریخ شفاهی وارد نمی‌شوم؟ چون تاریخ شفاهی چیز دیگری است، ما داریم دربارهٔ اسناد جنگ صحبت می‌کنیم. اگر این‌طور باشد باید به سفرنامه‌های جنگ و روزنامه‌های آن زمان هم بپردازیم؛ چون روزنامه‌ها هم منبع تاریخ جنگ‌اند.

طالب‌زاده: تاریخ شفاهی حسین نصر را وقتی آدم می‌خواند احساس می‌کند مطالبی را نمی‌گوید و بعضی موضوعات را می‌پوشاند؛ چون خودش در کنار رژیم بوده، به‌نوعی از آن دفاع می‌کند.

شفیعی: من نکته‌ای راجع‌به نسبیت بگویم که شما اشاره کردید. نسبیت دربارهٔ تاریخ درست است؛ یعنی اصلاً تاریخ، علم یقینیات نیست.

مختاری: کل علوم انسانی این‌طور است.

شفیعی: مبنای آن را می‌گویم. ممکن است علم کلام یا فلسفه این‌طور نباشد؛ ولی تاریخ اساساً علم یقینیات نیست؛ بنابراین، اگر در تاریخ دنبال یقینیات می‌گردید، اشتباه می‌کنید. تاریخ، علم ظنی است؛ البته می‌شود ظن را قوی‌تر یا ضعیف‌تر کرد. یکی از اساتید تاریخ می‌گوید در کتابخانهٔ دانشگاه انگلستان اسنادی دیده که نگاه ما را به کودتای ۲۸ مرداد تغییر می‌دهد. حالا فرض کنید دربارهٔ جنگ ایران و عراق اسنادی از امریکا و انگلیس به دست بیاورید. این‌طور نیست که این سندها درست نباشد. ببینید، وقتی سراغ زندگی پیامبر(ص) می‌رویم، زندگی ایشان یک تاریخ دارد،



یک تاریخ هم برای ایشان نوشته‌اند که تا دلتان بخواهد در آن دروغ هست. وقتی پیامبر(ص) را در قرآن بررسی می‌کنیم، به سبکی می‌رسیم که به ما نشان می‌دهد کدام مطالبی که دربارهٔ پیغمبر(ص) نوشته شده درست است و کدام دروغ. درخصوص جنگ تحمیلی هم ممکن است شما به ده سبک برسید که براساس آن بتوانید بسیاری از این رخدادهای تاریخی را با آن سبک رد یا تأیید کنید. این نکته بسیار مهم است.

مطلب آخرم در این بخش این است که با این توضیحات، حالا کجا باید بایستیم؟ ما که نمی‌توانیم همیشه در تردید بایستیم و بگوییم ممکن است این درست باشد. تصور کنید فردی سرطان گرفته، همهٔ آزمایش‌ها و اطلاعات پزشکی می‌گوید بیماری این فرد سرطان است و داروهایش هم اینهاست.

حالا اگر جلوتر رفتیم و آزمایش‌ها دقیق‌تر نشان داد که بیماری او سرطان نبوده، داروها هم باید عوض شود، آیا کار آن پزشک اشتباه بوده؟ نه. علم پزشکی می‌گوید نمی‌شود براساس فرضیات و بدون آزمایش تصمیم گرفت. پزشک براساس داده‌ها به نتیجه رسیده بود که بیماری آن فرد سرطان است.

مختاری: دربارهٔ تاریخ هم می‌توان گفت مشاهداتم این را می‌گوید.

شفیعی: بله، داده‌های تاریخی این را می‌گوید. اگر نوعی اجماع دربارهٔ حادثه‌ای تاریخی هست، نه اجماع عوام، می‌توانیم بگوییم فعلاً داده‌ها این را می‌گوید. حالا اگر ده‌تا سند دیگر آمد، دیگر باید دربارهٔ آن اجماع کمی تردید کرد.

طالب‌زاده: آنچه که ما را در نوشتن راهنمایی می‌کند این است که از خودمان بپرسیم دربارهٔ چه چیزی می‌خواهیم بنویسیم و موضوع تحقیقمان چیست. زمانی می‌خواهیم تاریخ جنگ را بنویسم و زمانی عملیات فتح‌المبین را. عملیات فتح‌المبین لایه‌های متعددی دارد. وقتی فروتنانه می‌گویی می‌خواهم عملیات فتح‌المبین را از منظر فرماندهان بنویسم، اینکه چطور عملیات را طراحی کردند، چه کارهایی برای فراهم‌کردن مقدمات عملیات انجام دادند، حین آماده‌سازی عملیات چه اتفاق‌هایی افتاد و مسائل دیگر، منابع خیلی به شما کمک می‌کند. در اینجا، سندها از تفسیرها و تحلیل‌های دیگران خیلی معتبرتر و کارآمدتر است؛ چون موضوع محدود به چیزهایی شده که سندها قابلیت عرضه‌اش را دارند؛ اما وقتی نگاه را بازتر و موضوع را گسترده‌تر می‌کنید و می‌گویید می‌خواهم تاریخ جنگ را بنویسم، آن وقت با این موضوع مواجهید که کدام روایت درست است و کدام سند می‌تواند معتبر باشد.



امام هم دربارهٔ تفسیر همین حرف را زده‌اند. فرموده‌اند که انواع تفسیرها را داریم؛ تفسیر روایی، تفسیر فلسفی، تفسیر عرفانی، تفسیر ادبی و... کدام‌یک از اینها درست است؟ مشی خود امام(ره) عرفانی بود. ایشان بر این باور بودند همان‌طور که در قرآن «اختلاف السِنَتِکم وَ أَلوانِکم»[1] از نشانه‌های آفرینش ذکر شده، مشروع و موجه است که هرکسی از دیدگاه و رأی خودش تفسیرش از قرآن را بگوید. جایی هم که ایشان برخورد تندی کرده‌اند، خطابشان افرادی است که به کفر اعتقادی مبتلا هستند و این بدترین کفر است؛ چراکه آن فرد به انکار چیزی می‌پردازد که بلد نیست و نمی‌فهمد و درک نمی‌کند، انکار می‌کند. حالا ما از عرش به فرش بیاییم و به روایت راویان مرکز اسناد بپردازیم. باید به دوستان و راویانی که در جبهه بودند این نکته را یادآور شویم که شما که

---

۱. به آیهٔ ۲۲ سورهٔ روم اشاره دارد: «وَ مِن آیاتِهِ خَلقُ السمواتِ وَ الأَرضِ وَ اختلافُ أَلسِنَتِکُم وَ أَلوانِکُم اِنَّ فی ذلِک لآیاتٍ لِلعالِمینَ» (و از نشانه‌های او آفرینش آسمان‌ها و زمین و تفاوت زبان‌ها و رنگ‌های شماست. در این، نشانه‌هایی است برای اهل دانش.)

الآن اینجا نشسته‌اید و بحث می‌کنید، فردی نیستید که در قرارگاه بودید. درست است که اشراف اطلاعاتی‌تان مانند آن زمان است؛ ولی راوی ۱۴۰۴ با راوی دههٔ ۶۰ تفاوت دارد. باید تأمل و مراقبت کنید و خدای‌نخواسته اسیر هوای نفسانی نشوید که مطالبی را کم یا زیاد یا کم‌رنگ و پررنگ کنید. این را می‌شود تاحدی اصلاح و روشمند کرد. وقتی از این سطح می‌گذریم و به این می‌رسیم که شاهدان در صحنه (فرماندهان، رزمندگان، مردم و افرادی که مخاطب و در دایرهٔ تاریخ‌نگاری شما نیستند) به‌عنوان منابع باید روایت‌هایشان را بگویند، حالا شما باید روایت‌هایشان را ثبت کنید یا دیگران هم می‌توانند این کار را انجام بدهند؟ کمااینکه آنها خودشان دارند این کار را انجام می‌دهند و در کانال‌ها و شبکه‌های اجتماعی که نگاه می‌کنید، می‌بینید بسیاری از رزمنده‌ها دارند روایت‌هایشان را که تکه‌تکه است و منسجم هم نیست، ثبت می‌کنند. بعضی‌ها روی روایت‌هایشان کار کرده‌اند و منسجم‌تر مطالبشان را بیان می‌کنند، ولی بعضی‌ها پراکنده دارند چیزهایی می‌گویند. بعدها مورخانی پیدا می‌شوند که روی همین مطالب کار می‌کنند و تاریخ را از منظر این خاطرات کوتاه می‌نویسند یا حداقل نقدش می‌کنند. مهم‌ترین ویژگی راویان در اینجا این است که قدرت نقدکردن داشته باشند. باید ببینیم چطور می‌توانیم خودمان، خودمان را نقد کنیم و این نقد را به‌معنای منطقی و معقولش به روشی تبدیل کنیم که بعداً کمتر اشتباه کنیم یا تا حد ممکن به واقعیت‌ها نزدیک شویم.

اما نکتهٔ آخر که به آن اشاره کردم این است که شما وظیفهٔ دیگری هم دارید و خدمت بزرگ‌تری که برمبنای نظر امام می‌توانید انجام بدهید این است که سندهایی که قابلیت انتشار دارند، آزاد کنید. البته اینکه چه کسی و با چه معیارهایی اسناد را آزاد و از حالت محرمانگی خارج کند، مهم است؛ زیرا اگر هر محققی با هر سلیقه‌ای بخواهد متکی بر اسناد آزادشده تاریخ بنویسد، قطعاً تاریخ جعلی می‌نویسد.

مختاری: مطالبش ناقص خواهد بود.

طالب‌زاده: ناقص است. بنابراین وظیفهٔ اخلاقی و مهم شما این است اسنادی که محرمانه نیستند و به گفتهٔ سردار باقری، ۹۸، ۹۹ درصدشان قابلیت انتشار دارند، منتشر کنید.

مختاری: من این بخش از بحث‌ها را جمع‌بندی می‌کنم. طبق صحبت‌های دوستان، در روش‌شناسی تاریخ‌نگاری به دو موضوع باید توجه کنیم؛ یکی نقد منابع است. در روش‌شناسی‌های سایر علوم، این بخش وجود ندارد. مورخ به‌سبب شکیاتی که دربارهٔ اسناد و منابع وجود دارد، باید به‌طور سازماندهی‌شده به نقد منابع بپردازد؛ برای مثال، وقتی سراغ تاریخ بیهقی می‌رود، باید بگوید که به تاریخ بیقهی با توجه به متأثربودن بیهقی از مسعود و محمود غزنوی باید شبهه‌ناک نگاه کرد.

بنابراین، نقد منابع یکی از اصولی است که شکاکیت سند و منابع را رد می‌کند.

نکتهٔ دیگر که به نظرم به‌تازگی در مباحث تاریخی مطرح شده، اخلاق‌پژوهشی است. مورخ باید حتماً جنبه‌های اخلاقی را در پژوهش رعایت کند، انصاف داشته باشد و همهٔ منابع را در تاریخ‌نگاری‌اش ذکر کند.

نقد فيلم

هنر جنگیدن (نگاهی متفاوت به سینمای جنگ)

سیدحمیدرضا قادری[1]



سیدحمیدرضا قادری

۱. سیدحمیدرضا قادری متولد ۲۹ شهریور ۱۳۶۱ در شهر قم، دانش‌آموختهٔ علوم پزشکی؛ کارشناس ارشد تاریخ تشیع، خارج فقه و اصول حوزهٔ علمیهٔ قم؛ هنرجوی فیلم‌نامه‌نویسی؛ و پژوهشگر رسانه و فلسفهٔ هنر است. وی مسئول معاونت پژوهشی مدرسهٔ اسلامی هنر قم در سال‌های ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۲، رئیس کتابخانهٔ فلسفهٔ هنر مدرسهٔ اسلامی هنر قم از ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۶، دبیر تحریریهٔ نشریهٔ *رواق هنر و اندیشهٔ* مرکز پژوهش‌های اسلامی صداوسیمای قم از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸، سردبیر و مجری برنامهٔ تلویزیونی «نقد فیلم نمادین» شبکهٔ قرآن از ۱۴۰۱ تا ۱۴۰۲، منتقد و عضو تحریریهٔ برنامهٔ سینمایی «هفت» از سال ۱۴۰۱ تاکنون و منتقد و عضو تحریریهٔ برنامهٔ نقد سریال «کافه این» در سال ۱۴۰۳ بوده است. قادری مقالات متعددی درزمینه‌های فناوری، رسانه، دین، اخلاق و موضوعات دیگر تألیف و گردآوری کرده، همچنین نویسندهٔ ستون یک روزهای یکشنبهٔ روزنامهٔ *هفت صبح* دربارهٔ سینما در سال ۱۴۰۳ بوده است.

مقدمه

می‌شود این نوشتار را با فرازهایی از سخنان بزرگان حوزهٔ اندیشه، از فلسفه گرفته تا هنر، آغاز کرد؛ سخنانی در تأیید اهمیت نقدنویسی یا ساختن فیلم دربارهٔ جنگ‌ها؛ اما فرض را بر این می‌گذاریم که خوانندگان این متن، این مطالب را می‌دانند. قرار نیست که مشهورات یا بدیهیات یا توافق‌های عرفی را دوباره بازخوانی کنیم. درواقع، فرض را بر این می‌گذاریم که مخاطب این نوشتار، خوانندگان متون سینمایی هستند که می‌دانند سینمای جنگ چیست و حال، دنبال منظر یا دیدگاهی جدیدند؛ چراکه دربارهٔ هر امر بدیهی یا مشهور می‌توان چون‌وچرای فخر رازی[1]گونه (امام‌المشککین) کرد یا هیوم[2]وار در دل هر امر قطعی بذر تردید کاشت و مدام پرسید: «چه کسی گفته؟ چرا؟ برای چه؟» و سؤال‌هایی ازاین‌قبیل؛ اما بهتر دیدم که پیش و بیش از زیاده‌گویی و برخلاف عموم و روال این‌گونه نوشتارها که با ترید[3] و شهوت و تمنای میان نقدنویسی و ریویونویسی[4] و تبدیل‌شدن به متنی علمی – ترویجی تا علمی – پژوهشی طی طریق می‌کنند، آن را نوشتاری نام بنهم که می‌کوشد ایده‌ای را پی بگیرد:

فیلم‌های جنگی می‌توانند بستری برای رشد فردی شوند؛ شبیه بسیاری از کتاب‌های پرفروش این روزها که بسیار پرمخاطب‌اند و خوانندگانشان با عمیق‌شدن در آنها، به‌دنبال بهترکردن شخصیت وجودی خویش و در امید یافتن فرداهای بهتر با کمک پیر و مرشدی (نویسنده کتاب) هستند.

نویسنده در وهلهٔ اول، امانتدار وقت و عمر بی‌بازگشت خواننده‌اش است. با این رویکردِ خوانش متفاوت‌تر –البته نویسنده ادعایی ندارد که خوانش او قطعاً خوانش درست‌تری است؛ اما مدعی است خوانشی کاربردی‌تر است – به‌سراغ فیلم‌های سینمایی جنگی سال گذشتهٔ جشنوارهٔ فیلم فجر رفته‌ایم تا ارزیابی کنیم کدام‌یک از این فیلم‌ها بهتر توانسته‌اند این مهم را پی بگیرند.

ممکن است شما به‌عنوان خواننده با خود بگویید چرا نویسنده باید چنین منظری را دنبال کند؟ برای پاسخ به آن، توجه شما را به رونق پادکست‌های[5] بسیار گران‌قیمت فارسی (ازنظر ارزش اسپانسرینگشان[6]) مانند پادکست «رختکن بازنده‌ها» جلب می‌کنم که این روزها نویسنده‌اش چون درگیر تولید پادکست است، به‌خوبی می‌داند که ارزش برخی از این پادکست‌ها تا چهل‌میلیون تومان برای هر قسمت است؛ در حالی که هزینهٔ تولیدشان یک‌دهم این مبلغ است. یا پادکست‌های علی بندری، پادکست‌های «رادیو نیست» و «تراژدی» و رونق عجیب بازار آموزش و ترویج مبحث

---

۱. ابوعبدالله محمد بن عمر طبرستانی رازی (۵۴۴ - ۶۰۶) فقیه، فیلسوف، پزشک، ریاضیدان، منجم، دانشمند علوم معقول و منقول، به «امام فخر»، «ابن‌الخطیب» و «فخر رازی» معروف است.

۲. دیوید هیوم (۱۷۱۱ - ۱۷۷۶) فیلسوف اسکاتلندی، تاریخ‌نگار، اقتصاددان و مقاله‌نویس

۳. ترید (Trade): معامله و تجارت

۴. ریویونویسی (Review-Writing) یا مرورنویسی، معرفی کتاب و نشان‌دادن نمایی کلی از کتاب است. مرور را باید رمزآلود نوشت، پایان کتاب را لو نداد و قضاوت شخصی را در نوشته وارد نکرد.

۵. پادکست (Podcast) محتوایی صوتی که از بستر وب دریافت می‌شود.

۶. حامی مالی

«منتورینگ»[1] و «کوچینگ»[2] و فروش شگفت‌انگیز بسته‌های ارتقای شخصیت و مارکتینگ[3] و مانند آن و فروش سرسام‌آور کتاب‌های همین حوزه در دو نشر «میلکان» یا «آریانا قلم» که نشان می‌دهد انسان امروز ایرانی در ورای هر متن و اثر سمعی و بصری به‌شدت دنبال دو چیز است:

۱. قصه‌گفتن و شنیدن از تاریخ و نه روایت تاریخ؛ شبیه آنچه در کتاب‌های درسی‌اش خوانده بود.

یکی از دلایل رونق کتاب‌ها و ویدیوکست[4]های تاریخ شفاهی همین است. به فضایی که برنامهٔ سلطنت‌طلب «تونل زمان» شبکهٔ «من و تو» به وجود آورد و روح آن در فروش فیلم «فسیل» مؤثر بود، نگاه کنید؛ ایجاد نوعی نوستالژی[5] خوشایند به گذشته و آدم‌هایش که حتی این‌سو، در فیلم‌ها و سریال‌های مرتبط با دههٔ ۶۰ هم دیده می‌شود؛ ازجمله در سریال «وضعیت سفید» به‌عنوان سردمدار این سلسله تا سریال‌های «جلیل سامان» یا رونق نوع قصه‌گویی «خسرو معتضد» از تاریخ معاصر یا ویدیوکست‌های «خشت خام» ساختهٔ حسین دهباشی یا فروش بالای نسخ مصور دانشنامه‌های به‌شدت لوکس و تاریخی انتشارات «سایان» و حتی قبل‌تر از همهٔ اینها نوع تفسیر قصه‌گویانه یا شوخ‌طبعانه و پرتمثیل محسن قرائتی از قرآن.

۲. ارتقای شخصی، تولید برند خویش، افزایش فروش و داشتن اثر امضای شخصی.

اگر مشتری اینستاگرام باشید از موج انفجار صفحات ریز و درشت حوزهٔ توسعهٔ فردی در فضای اکسپلور[6] این بستر شگفت‌زده خواهید شد که هرکس در کنجی میکروفونی دست گرفته و مشغول ارشاد دیگران و هدایتشان برای زیست بهتر است؛ نقشی که پیش‌ترها، اساتید اخلاق حوزه و دانشگاه در پیرانه‌سری بر عهده داشتند یا بزرگان ساکت و گاه صریح‌اللهجهٔ خاندان‌ها و درکل، سعدی‌ها و خواجه عبدالله انصاری‌ها و ابوسعید ابوالخیرها یا با ارفاق، عبید زاکانی یا ایرج میرزا.

نمی‌خواهم بگویم دیگر منظرها تکراری شده یا عبث‌اند یا نگاه موجود در این نوشتار، نهایت ابتکار است؛ اما به گمانم، نگاه این نوشته به جنگ و قصهٔ آدم‌هایش، کاربردی‌تر و به‌روزتر است. از منظر فرزند زمانهٔ خویشتن بودن و نوآوری در نقد و خوانش و تفسیر متن، می‌توان نگاه این نوشتار را کمی خواندنی‌تر دانست.

به قول علما، در کتب فقهی و اصولی، فَتَأمَّل.

---

۱. منتورینگ (Mentoring) رابطه‌ای حرفه‌ای است که طی آن، شخصی باتجربه و آگاه (منتور) به فرد دیگری کمک می‌کند تا مهارت و دانشش را درزمینهٔ حرفه‌ای مشخص ارتقا دهد.

۲. کوچینگ (Coaching) فرایندی که عملکرد و کارایی فرد را بهبود می‌بخشد و تمرکزش بیشتر بر زمان حال است.

۳. مارکتینگ (Marketing) بازاریابی و فرایندی است که شرکت‌ها مشتریان را درگیر و با آنها ارتباط قوی برقرار می‌کنند و با معرفی محصولاتشان فروش خود را افزایش می‌دهند.

۴. ویدیوکست (Videocast) نوعی محتوای دیجیتالی شامل ویدیوهایی که به‌صورت آنلاین پخش می‌شود

۵. نوستالژی (Nostalgia) نوعی احساس به گذشته است.

۶. اکسپلور (Explore) به‌معنای جست‌وجوگر است و در اپلیکیشن‌هایی مانند اینستاگرام، بخشی است که به کاربر این امکان را می‌دهد تا از محتواهای جدید باخبر و با حساب‌های جدید و جذاب آشنا شود.

و اما بعد...

بیشتر فیلم‌های ایرانی در نقطه‌ای شکست می‌خورند که از قضا، نقطهٔ نطفگی هر پروژهٔ سینمایی است: مرحلهٔ تحلیل فیلم‌نامه یا ایده؛ یعنی پیش از آغاز جنگ اصلی (ساخته‌شدن فیلم) شکست می‌خورند؛ ولو بعدازاینکه پروژه پایان یابد و منتقدان و بینندگان آن را ببینند، از این شکست محتوم باخبر شویم.

مرحلهٔ تحلیل فیلم‌نامه عموماً با دورخوانی فیلم‌نامه همسان پنداشته می‌شود؛ ولی واقعیت امر این است که این مرحله جایی است که باید تهیه‌کننده و کارگردان و فیلم‌نامه‌نویس و معتمدان متفکر اتاق تولید، روی فیلم‌نامه خیمه بزنند و مرتب با عقل سرد خویش دربارهٔ صدر تا ذیل کار، چون‌وچرای فلسفی و دراماتیک کنند.

فرایند فنی تولید فیلم اگر به قلبی گرم نیازمند باشد، قبل‌ازآن، در مرحلهٔ پیش‌تولید و در اتاق فکر، به کلبی‌مسلکی[1] سخت‌گیرانه‌ای ورای قواعد فیلم‌نامه‌نویسی سیدفیلدی[2] رایج نیاز دارد تا دربارهٔ ماهیت و ذات هرچیزی چون‌وچرا کنند. نتیجه و جواب‌های این چون‌وچراها به نوشته‌شدن متنی مستحکم و گیرا و صدالبته متفاوت خواهد انجامید که اگر کارگردان هنری داشته باشد، از دلش، درنهایت، اثری تأمل‌برانگیز بیرون کشیده خواهد شد.

فیلم‌های جنگی می‌توانند بستری برای رشد فردی شوند؛ شبیه بسیاری از کتاب‌های پرفروش این روزها که بسیار پرمخاطب‌اند.

برای فهم بهتر این ادعا بهتر است دربارهٔ فیلم جنگی به‌شکل زیر فکر کنیم تا متوجه شویم وقتی قرار است پروژهٔ سینمایی جنگی آغاز شود، چقدر می‌شود دوراندیشانه‌تر به فیلم و فیلم‌نامه فکر کرد.

چرا می‌جنگیم؟

اهمیت سینمای جنگ در فضای سینمای ایران را می‌توان در چند گزینهٔ مهم خلاصه کرد. چرا باید چیزی به نام سینمای جنگ را حفظ کرد و یا به آن بها داد؟

در این نوشتار، منظورمان از «سینمای جنگ» همان سینمایی است که به نام «سینمای دفاع مقدس» مشهور شده است؛ اما سینمای جنگی یکی از ژانرها یا زیرژانرهای مشهور سینمای جهان است. از بدو پیدایش سینما تاکنون، همیشه در همهٔ سینماهای جهان – سینمای ما یکی از ده سینمای برتر جهان است – فیلم‌های جنگی ساخته شده‌اند.

وقوع دو جنگ جهانی اول و دوم، جنگ شبه‌جزیرهٔ کره، جنگ ویتنام، جنگ‌های بین ژاپن و روسیه و انواع و اقسام جنگ‌هایی که در کشورهای افریقایی و امریکای جنوبی رخ دادند، مثل جنگ

---

۱. مکتبی از فلسفهٔ یونان (Cynicism) که بر عقایدی مانند زیستن بر روال طبیعت و بی‌نیازی، ضرورت تقوا و فضیلت برای رسیدن به خوشبختی و دوری از قدرت سیاسی، ثروت، موقعیت اجتماعی یا رعایت قراردادهای اجتماعی استوار است.

۲. سیدفیلد (۱۹۳۵ – ۲۰۱۳) نظریه‌پرداز، نویسنده و فیلم‌نامه‌نویس امریکایی که کتاب‌های گوناگونی دربارهٔ نگارش فیلم‌نامه نوشته است.

مشهور بین آرژانتین و انگلستان، و جنگ در منطقهٔ خلیج فارس و پس از واقعهٔ ۱۱ سپتامبر، همگی سبب شده‌اند که هیچ‌گاه سنت ساخت فیلم جنگی در جهان مغفول باقی نماند.

شاید بشود گفت که ذات جنگ و جنگیدن و ویژگی‌هایی که در آن مستتر است سبب شده و می‌شود که اگر حتی از سال ۱۹۱۴ میلادی تاکنون، هیچ جنگی هم در جهان رخ نمی‌داد، باز بشر چیزی برای ساختن دربارهٔ جنگ و جنگیدن می‌یافت. حالا می‌خواهد این جنگ‌ها جنگی میان سپاه خشایارشاه هخامنشی و یونانیان باشد یا جنگ‌های مشهور صلیبی یا جنگ‌های وایکینگ‌ها و حملات مغول.

در نگاهی لانگ‌شات‌تر[1] و حتی براساس روایت نه‌چندان معتبر «زندگی نیست مگر عقیده و جهاد»[2]، جنگیدن در زندگی شخصی همیشه به‌معنای این است که شما با سختی‌ها و موانع و چالش‌ها روبه‌رو می‌شوید و براساس امکانات موجود و اهداف و آرزوها تلاش می‌کنید که تسلیم نشوید. گویی زندگی به‌معنای واقعی، نوعی از جنگیدن مداوم تن‌به‌تن و امدادی است. حال این جنگیدن در زندگی شخصی را به جنگیدن در جبههٔ نظامی بسط دهید. وضعیت، بسیار مشابه است.

اینکه اساساً چرا انسان‌ها می‌جنگند دلایل متعددی دارد:

۱. انسان با جنگیدن، شخصیت خویش را ارتقا می‌دهد. خودش را مقاوم‌تر و آگاه‌تر و قوی‌تر نشان می‌دهد یا درک می‌کند.

۲. انسان با جنگیدن مهارت‌هایش را توسعه می‌دهد. انسان در طول جنگیدن و قبل و بعدازآن، به مهارت‌هایی دست می‌یابد که پیش‌ازآن نداشته است.

۳. جنگیدن به انسان احساس مثبت‌بودن می‌دهد. بلی! موقعیت متناقض‌نمایی است؛ اما جنگ بستری برای آدمی فراهم می‌کند تا در آن، کارهایی انجام بدهد که خروجی قطعی آن این است: «من مؤثر بودم؛ پس هستم».

این، حسی مثبت و خوشایند است.

۴. در دل هر جنگی، فرصت‌های بسیار زیادی خلق می‌شود و یکی از دلایلی که انسان به جنگیدن رو می‌آورد، تولید فرصت و راه‌های بسط قدرت نرم و سخت خویش است. برخی از فرصت‌های جنگی تا قبل از وقوع جنگ، هیچ‌گاه آشکار نمی‌شدند (برخی از بهترین فیلم‌سازان کنونی ما محصول وضعیت جنگی هستند. بسیاری از آنها رفته بودند تا در بهترین حالت، خبرنگاری جنگی شوند یا عکاس یا مستندساز یا در واحد تبلیغات کمکی کنند؛ ولی سال ۱۳۶۷، در قامت فیلم‌سازی شش‌دانگ بیرون آمدند؛ چیزی شبیه سرنوشت صادق مشکینی در فیلم سینمایی «لیلی با من است».

۵. یکی دیگر از ویژگی‌های ذاتی جنگیدن، ارزیابی میزان پایبندی انسان‌ها به انگیزه‌ها و اهدافشان است. ضعف‌های جسمی و روحی برای هر فردی ناشناخته است؛ در دل جنگ، انسان میزان ارتباط جسم و روحش را درمی‌یابد و متوجه می‌شود که آیا روحش تابعی از جسمش شده یا ریاضت‌های

---

۱. لانگ شات (Long Shot) نمای دور و مساحت گسترده در اطراف موضوع فیلم یا عکس است.

۲. این بیت شعر متعلق به شاعر مصری "احمد شوقی" است که در ۱۷ سپتامبر ۱۹۳۱ م. سروده است.

معنوی و جسمی او را برای دریافت این امر مهم آماده کرده است.

۶. پایداری و پایمردی برای پیگیری هدف از دیگر ویژگی‌های جنگیدن است. انسان در دل جنگیدن متوجه می‌شود که در مواقع بحرانی، برای رسیدن به هدفش چقدر پشتکار و تلاش و تمرکز لازم دارد یا چقدر برای این تلاش تربیت شده است.

۷. هر جنگیدنی همراه با شکست و پیروزی است. انسان به طمع موفقیت وارد جنگ‌هایی می‌شود که از شکست‌های پنهان در آن بی‌خبر است. این شکست‌ها هستند که پیروزی را موفقیت جلوه می‌دهند.

۸. در جنگ، انسان به هم‌رزم نیاز دارد. جنگیدن یعنی نقطه تولد رفاقت و یافتن دوست و شناخت دشمن. در رمان «پدرخوانده» نوشتهٔ ماریو پوزو[1] و فیلم سینمایی «پدرخوانده» ساختهٔ فرانسیس فورد کوپولا[2]، که روایت جنگ مافیاهای ایتالیایی مقیم امریکاست، دن کورلیونه[3] می‌فهمد فرزند کوچکش مایکل چقدر پدرخواندهٔ بهتری خواهد بود و مایکل هم در کنار پدر، دوست و دشمن واقعی را می‌شناسد.

۹. درنهایت، جنگیدن اگر با همهٔ ویژگی‌هایش رخ دهد، آرامش و رضایت و سکوت تولید می‌کند. البته در جنگ‌هایی که با کشتار و خون‌ریزی و تخریب همراه است، نمی‌شود گفت همه‌چیز زیباست و با آرامش همراه خواهد بود؛ اما در هر جنگی، به‌ویژه جنگ‌های بزرگ، انسان‌ها هیچ‌گاه به آن فرد زمان صلح برنخواهند گشت. ترس‌هایشان عوض می‌شود. تحمل و تعریفشان از رنج‌ها هم پذیراتر و آرام‌تر خواهند شد.

لزوماً هرکس که وارد جنگی می‌شود چه با خودش (همان محاسبهٔ نفس یا تقوا و تهذیب نفس یا مراقبه در ادبیات دینی و عرفانی) و چه با دیگری و دیگران، با در نظر گرفتن همگی این ویژگی‌ها، شلیک گلوله را شروع نمی‌کند؛ اما درنهایت، همگی یا بیشترینِ این ویژگی‌ها را تجربه خواهد کرد. با شلیک اولین گلوله یا ریخته‌شدن اولین قطرهٔ خون در هر جنگی، ادبیات جنگ و آدم‌های هر جنگ تولید می‌شوند.

همهٔ آنچه گفته شد، باید میان تهیه‌کنندهٔ کاربلد، نویسندهٔ فکور، کارگردان فنان، مسئول انتخاب و هدایت بازیگر خوش‌سلیقه و تیم فکر اثری جنگی در اتاق‌های مشورت و طوفان فکر برای نوشتن فیلم‌نامه و تولید اثری جنگی ردوبدل شود. اگر نشود، نتیجه را روی پرده و در گیشه و در مجلات نقد فیلم خواهند دید.

سربازان بالفعل و ژنرال‌های بالقوه

ازآنجاکه شالودهٔ اصلی سینما مخاطبان آن هستند (چه مخاطب عام و چه مخاطب خاص) و سینمای جنگ به‌علت جذابیت‌هایی که دارد، به‌شدت دنبال جذب مخاطب و انتقال مفاهیم و مضامین

1. Mario Puzo
2. Francis Ford Coppola
3. Don Corleone

مدنظرش به بیننده است، حتی در پنتاگونی‌ترین حالت، مهم است که در هر دوره، به نیازسنجی مخاطب بپردازیم. این به‌معنای آن نیست که ذات سینمای جنگ را عوض کنیم و در حقایق تاریخی جنگ دخل‌وتصرف کنیم؛ بلکه باید براساس نیاز بیننده در هر برههٔ زمانی، خوانش‌های جدید که مبتنی‌بر شناخت انسان و ماهیت جنگیدن است، طرح‌ریزی کنیم.

یکی از پرمخاطب‌ترین نوع کتاب‌ها در کتاب‌فروشی‌ها، کتاب‌های حوزهٔ توسعهٔ فردی است. در ایران، کتاب‌های خوش‌خوان و جذابی ازنظر صحافی، طرح جلد، قلم و شاکلهٔ کتاب تألیف یا ترجمه می‌شوند.

خوانندگان این‌دست کتاب‌ها به‌دنبال یادگیری نکات مهم کنکوری‌ای هستند که سبب توسعهٔ فردی آنها شود. آنها خیلی ساده و مستقیم به الگوهایی دست می‌یابند که می‌تواند آنها را انسان‌هایی مقاوم‌تر، موفق‌تر و بهتر کند.

یکی از ویژگی‌های دست‌کم ده سال اخیر بازار فرهنگ و سلامت ایران، تولید همین دست محصولات در کنار رونق شدید بازار روان‌درمانگری است. بسیاری از جلسات مِنتوری با جمعیت فراوان در سالن‌های بزرگ برای رسیدن به همین مقصود پیش‌فروش می‌شوند. موفقیت دو سریال پلتفرمی[1] «در انتهای شب» ساختهٔ آیدا پناهنده و «افعی تهران» ساختهٔ سامان مقدم، محور روان‌درمانگری و شناخت ضعف‌های شخصیتی بود.

درکل، خلاصه و چکیدهٔ این جلسات و کتاب‌ها یک چیز است: ترسیم موقعیت فرد در جنگی مداوم که باید با پیروزی یا رضایت نسبی وی به پایان برسد؛ لزوماً نه جنگیدن با دشمن حقیقی بیرونی، بلکه جنگیدن با خویش، ژن‌های معیوب به‌ارث‌رسیده و تمایلات و صفات سرشتی و خانوادگی و موانع و چالش‌های اطراف. درواقع، نوعی مدیریت بحران و زمان و منابع و آرزوهاست.

اگر بخواهیم انسان ایرانی امروز را که مخاطب سینمای جنگ است، براساس همین علایق شخصی‌اش (یافتن نکات و کارویژه‌های توسعهٔ فردی) تعریف کنیم، باید بگوییم که در دل فیلم جنگی، ناخودآگاه، با این موضوعات مواجه است:

۱. دیدن تلاش مستمر و ثمرات مثبتش

در توسعهٔ فردی، همیشه بر این نکته تأکید می‌شود که فرد باید برای رسیدن به اهدافش از شکست‌ها و مشکلات نترسد؛ بلکه از آنها درس بگیرد و با انگیزهٔ بیشتر و تلاش مداوم و پشتکار به هدفش برسد. اهمیت این نکته آنجاست که در ساخت فیلم‌هایی که موضوع اصلی‌شان جنگی است، تلاش بی‌ثمر نباید نمایش داده شود. هر هنرمندی براساس جهان‌بینی ناقصش می‌تواند جهان را یکسره پوچ و بی‌هدف و عبث بداند؛ اما در ساخت فیلم با بودجهٔ شخصی و اکران‌های محدود. عموماً هم این فیلم‌ها با مذاق جشنواره‌ها و حلقه‌های خاص فکری سازگارند. در فیلم‌های جنگی که پرخرج‌اند و با بودجهٔ عمومی ساخته می‌شوند، بینندهٔ خسته از ناکامی‌های روزمره که قصد دارد

---

۱. پلتفرم (Platform) به سکوها و بسترهای دیجیتال گفته می‌شود که کاربران می‌توانند در آنها تولید محتوا کنند و آن را به اشتراک بگذارند.

درس زندگی و توسعهٔ فردی بیاموزد، به دیدن نتیجهٔ تلاش و پایداری نیاز دارد؛ برای نمونه، در فیلم سینمایی «ستیغ اره‌ای» ساختهٔ مل گیبسن، به مناجات پایانی سرباز امدادگر توجه کنید: «خدایا فقط یک مجروح دیگه!»

۲. حتمی‌بودن مواجهه با موانع و عبور از آنها

وجود مانع و متوقف‌نشدن انسان در پشت موانع یکی از اصول مهم در حوزهٔ توسعهٔ فردی است؛ یعنی زندگی بدون مانع، وجود خارجی ندارد و این ما هستیم که باید از موانع عبور کنیم. ارزش هر فرد به بلندای موانعی است که از آن عبور می‌کند و روش‌هایی که برای عبور از این موانع به کار می‌برد. گرفتارشدن سربازان پشت خطوط قدرتمند دشمن حتمی است. دشمن بدون تولید مانع، دشمن نیست؛ اما عبور از آن خطوط یا بازگشت به عقب برای عبور کم‌هزینه‌تر است که صحنهٔ جنگی یک فیلم را به کلاس درس توسعهٔ فردی تبدیل می‌کند؛ برای نمونه، سکانس آغازین یا کلیت فیلم سینمایی «نجات سرجوخه رایان» را نگاه کنید.

۳. تغییر و پذیرش؛ شرط ماندن در مسیر

در دل هر جنگی، فرصت‌های بسیار زیادی خلق می‌شود و یکی از دلایلی که انسان به جنگیدن رو می‌آورد، تولید فرصت و راه‌های بسط قدرت نرم و سخت خویش است.

انسان باید بداند لزوماً فردی که وارد جنگ می‌شود، همان فردی نخواهد بود که از جنگ خارج می‌شود. هر جنگی لازمه‌اش ایجاد تغییراتی در ویژگی‌های شخصیتی، اهداف، مسئولیت‌ها، انگیزه‌ها و انگیخته‌ها و انتظارات است. بنابراین، یکی از اتفاقاتی که در حوزهٔ توسعهٔ فردی و جنگ‌های شخصی رخ خواهد داد، تغییر انسان است؛ یعنی نباید در چهل‌سالگی تصمیماتی بگیرد که در سی‌سالگی ممکن بود بگیرد. همچنین ظرفیت تواضع و توانمندی پذیرش ضعف‌هایش را بیابد. شرط نخست تغییر، پذیرفتن ضعف‌ها و شکسته‌شدن غرورِ پیدا و پنهان انسان است. در سکانسی از فیلم «ماجرای نیمروز» ساختهٔ محمدحسین مهدویان، پذیرش ضعف‌های فردی به تصویر کشیده شده است؛ جایی که شخصیت اصلی، که احمد مهرانفر آن را بازی می‌کند، به خطایش در اعتماد به عباس (نفوذی سازمان منافقین) اذعان می‌کند.

۴. انسان؛ حیوان ناطق فکور باانگیزه

انگیزه‌ها هرچقدر قوی، مهم، دست‌یافتنی یا به‌ظاهر دور از دسترس باشند، پشتکار و تلاش برای رسیدن به آنها بیشتر می‌شود. در توسعهٔ فردی، بدون انگیزه برای جنگیدن، پشتکار ایجاد نخواهد شد. این انگیزه‌ها می‌تواند همسر و خانواده، ثروت و جاه، مقام، تحصیلات عالیه، یادگیری زبان برای مهاجرت، رفع مشکلات زندگی زناشویی و.. باشد. در مقیاس بزرگ‌تر و راهبردی در کشور نیز خودکفایی، ناامیدکردن دشمنان، بستن تنگهٔ هرمز، افزایش عمق راهبردی کشور و اهدافی دیگر؛ برای نمونه، چالش انگیزه‌ها را می‌توان در فیلم سینمایی «بادیگارد» ساختهٔ ابراهیم حاتمی‌کیا دید که جنبه‌ای از جنگ را در دل خود دارد.

۵. پایداری و ابتکارعمل؛ شاه‌کلید هر قفلی

انسان نباید از سختی‌ها ناامید، و در برابر مشکلات و موانع متوقف شود؛ بلکه باید استقامت بورزد

تا بتواند از هیچ، همه‌چیز بسازد. دراین‌زمینه می‌توان شاهد قرآنی یا احدیث و روایات حکمت‌آموز بسیار مثال زد؛ اما در این نوشتار سینمایی، بهتر است شاهدمثالی در این حوزه ذکر کرد. هر انسانی باید خود را اسیر طولانی‌مدت زندانی بداند که رهایی از آن سخت، ولی حتمی است. هرچقدر انگیزهٔ فرد قوی‌تر باشد، پایداری‌اش بیشتر خواهد بود. شخصیت «تیم رابینز» در فیلم سینمایی «رهایی از شاوشنگ» را به یاد آورید. این فیلم همیشه جزء سه فیلم برتر تاریخ سینما از دید کاربران سایت آی.ام.دی.بی.[1] است. علت محبوبیت این فیلم این است که شخصیت اصلی فیلم با دست خالی و فقط با ابتکارعمل و پایداری، دیوار زندان را سوراخ کرد.

بسیاری از نکاتی که در حوزهٔ فیلم‌نامه‌نویسی و گسترش درام و شخصیت‌پردازی بیان می‌شوند، اشتراکات بسیاری با موضوعاتی دارند که در حوزهٔ توسعهٔ فردی و مباحث مربوط به آن مطرح می‌شوند. گویی همگی یک آبشخور دارند که آن روان، جسم و رؤیاهای انسانی است.

شخصیت‌هایی که در درام جنگی بازی می‌کنند باید به مخاطب امروزی، اعم از نوجوان، جوان و میان‌سالان که تشنهٔ یادگیری مبانی توسعهٔ فردی‌اند، نکاتی را به‌صورت آشکار یا پنهان منتقل کنند تا مخاطبانشان قهرمان شخصی‌شان را از میان آدم‌های جنگ انتخاب کنند. این بزرگ‌ترین اتفاقی است که در کنار فروش خوب فیلم می‌تواند برای فیلم سینمایی جنگی رخ دهد و توفیقی بزرگ به حساب آید. کارکرد فیلم در این ساحت، مشابه اتفاقی است که برای شخصیت نوجوان فیلم «تنگهٔ ابوقریب» افتاد؛ سربازی نوجوان که در انتهای فیلم، زخم‌خورده و غبارآلود همچون یک ژنرال از دل خون و آتش بیرون آمد و رو به دوربین، و درحقیقت، رو به ما (انسان‌های امروز)، خیره بود.

هنر جنگیدن

حال، باید به این پرسش جواب دهیم که فیلم جنگی چگونه می‌تواند الهام‌بخش باشد؟

یکی از کتاب‌های موفق و بسیار پرفروش در حوزهٔ توسعه فردی که به آن ارجاع داده می‌شود کتاب هنر رزم از سان تزو است. این نویسنده و متفکر چینی دربارهٔ نحوه و هنر جنگیدن کتاب بسیار پرفروشی نوشته که به زبان‌های بسیاری ترجمه شده است. استقبال از کتاب وی نشان می‌دهد که مخاطبان از دل جنگ‌ها می‌توانند مبانی توسعهٔ شخصی را دریافت و استخراج کنند.

فرض کنید که شما به‌عنوان خواننده یا مسئول بنیاد سینمایی فارابی، سازمان سینمایی سوره، سازمان سینمایی اوج یا هر نهاد دیگری که دستی بر آتش و بودجه‌ای در اختیار دارید، ملزم هستید که هرساله فیلمی دربارهٔ آدم‌های جنگ بسازید. داشتن مسئولیت، من (نویسندهٔ این سطور) و شما (خواننده) را متعهدتر می‌کند تا دربارهٔ ایده‌های ذهنی‌مان دقیق‌تر و حساب‌شده‌تر بنویسیم و رؤیاپردازی نکنیم. تصور کنید اگر مسئولیتی داشتید، چگونه بین ایدئال‌ها و واقعیت‌های موجود پیوند برقرار می‌کردید و فیلمی جنگی و تراز و نه لزوماً شاهکار می‌ساختید.

---

1. IMDB

فرض می‌گیریم که تا اینجا ایدهٔ اصلی این نوشتار، که همان توسعهٔ فردی است درک کرده و اهمیت آن را دریافته‌اید، برای اینکه اثر آن را در عمق وجود خود ببینید، باید گزاره‌های زیر را در نظر بگیرید و توسعه دهید. هر ایده و فیلم‌نامه‌ای که نوشته شده و قرار است بودجه بگیرد و ساخته شود، بعد از تحلیل متن، این گزاره‌ها را باید درونش و به‌صورت غیرشعاری و کاملاً دراماتیک داشته باشد تا بتوان گفت که اثر جنگی احتمالاً کارآمدی ساخته شده است.

۱. آدم‌های قصه باید هَمدل باَشند.

همدلی یعنی درک دیگران و توجه‌کردن به خواسته‌های آنان، یافتن راهی مناسب برای مدیریت خواسته‌های نابجا، بهره‌بردن از همهٔ فرصت‌ها و استعدادها برای رسیدن به هدفی و نادیده‌گرفتن حداکثری اختلاف‌ها و تفاوت‌ها.

۲. فیلم باید روایتی از اعتمادبه‌نفس باشد.

در فیلم، باید کمترین دیالوگ‌ها با مَطلع یا مؤخرهٔ «نمی‌شود، نمی‌توانیم، نمی‌گذارند، نشد» شنیده شود یا اگر لازمهٔ درام، گفتن چنین جملاتی است، مابه‌ازای دراماتیک خنثی‌کنندهٔ آن شنیده شود.

شخصیت‌هایی که در درام جنگی بازی می‌کنند باید به مخاطب امروزی، اعم از نوجوان، جوان و میان‌سالان که تشنهٔ یادگیری مبانی توسعهٔ فردی‌اند، نکاتی را به‌صورت آشکار یا پنهان منتقل کنند تا مخاطبانشان قهرمان شخصی‌شان را از میان آدم‌های جنگ انتخاب کنند.

۳. فیلم باید حاکی از هنر خوب گوش‌دادن مردان جنگ باشد.

این هنر و عبور از حاضرجوابی، پرخاشگری و عجول‌بودن یکی از نکات مهمی است که در این نوع فیلم‌ها می‌توان به آن رسید.

۴. آدم‌های جنگ باید با ترس خود دوست باشند.

در صفحهٔ تقدیم یکی از کتاب‌های جدید انتشارات «خط مقدم» به نقل از شهید عماد مغنیه چنین نوشته شده است: «قبل از عملیات، تخیل کن.»

توان تصور و تخیل‌کردن فرم‌های گوناگون شکست و پیروزی به فرد کمک می‌کند که ازنظر روانی و فکری خود را آمادهٔ حالت‌های گوناگون کند، با ترس‌هایش مواجه شود و نحوهٔ واکنشش را ارزیابی کند.

۵. فیلم باید راوی ورزیدگی جسمی و زبان بدن باشد.

یکی از نکاتی که در حوزهٔ توسعه فردی مهم است، ورزیدگی جسم (به‌عنوان خانهٔ روح) ازطریق ورزش‌کردن و اهمیت‌دادن به بدن و زبان بدن است. بدن فرسوده و خموده کُند کار می‌کند، در بزنگاه‌ها توان پردازش ندارد، توان بیدارماندن و هدایت نیروها را ندارد و زودتر در برابر آوار اطلاعات گوناگون و گاه متضاد ویران می‌شود. ازطرفی، زبان بدن یک رهبر و فرمانده یا یک فرد الهام‌بخش و کاراً با زبان بدن افراد مطیع و فرمانبر متفاوت است. این در قاب‌های سینمایی هم بسیار نمود دارد.

۶. در قصه، باید فرد یا افراد، بسته به وزنشان در درام توان کنارآمدن با خود را داشته باشند.

این، یعنی فرد می‌فهمد چه مهارت‌هایی دارد و ندارد یا باید بیاموزد، چه ضعف‌هایی دارد، و توان مدیریت آنها یا پنهان‌کردنشان را نمایش دهد. سکانس گریستن تنهایی تام هنکس را در پشت خاکریز و دور از چشم هم‌رزمانش در فیلم «نجات سرجوخه رایان» به یاد بیاورید.

۷. نمایش سویه‌های منفی اهمال‌کاری و به فردا انداختن کارها و ناقص انجام‌دادنشان.

شخصیت‌های درام جنگی باید با تبعات این صفات منفی خود روبه‌رو شوند. نمونهٔ خوب و ماندگارش در فیلم سینمایی «پرواز در شب» ساختهٔ مرحوم رسول ملاقلی‌پور است که هم‌رزم جعفر دهقان مکرر خواب می‌ماند.

۸. فیلم باید بیان‌کنندهٔ توانایی فرد در رهاکردن کارهایی باشد که در گذشته رخ داده‌اند. عبور و نادیده‌گرفتن چیزهایی که اهمیت‌دادن به آنها، باوجود باارزش‌بودنشان در حالت فردی، سبب کندی حرکت به‌سوی جلو خواهد شد؛ مانند عبور از کنار پیکر هم‌رزم یا از کنار خانهٔ خاطره‌انگیزی که دشمن آن را ویران کرده است.

در سکانس رهاکردن نمادین آب‌میوه‌های دست‌نخورده در ابتدای فیلم «تنگهٔ ابوقریب» که حسرتِ تا ته نوشیدنشان بر دل تماشاگر می‌ماند یا سکانس سوختن جعفر دهقان روی مین فسفری و تمنایَش از هم‌رزم جوانش برای عبور از وی و ادامه‌دادن مسیر، این موضوع به‌خوبی به تصویر کشیده شده است.

۹. قصه، محمل اهمیت‌دادن و الزام به افزایش تاب‌آوری است و می‌تواند جایی برای نمایش تکنیک‌های مدیریت استرس و ترس‌های خود و دیگران باشد. به بیان دیگر، بیان هر آنچه که سبب می‌شود شما بترسید و احساس محدودیت کنید یا خطرپذیری شما را مختل کند، و نحوهٔ مواجهه با آنها.

حال یک‌بار دیگر با در نظر گرفتن این گزاره‌ها دو فیلم «مجنون» دربارهٔ شهید زین‌الدین و «احمد» دربارهٔ شهید احمد کاظمی را بازنویسی کنید.

۱۰. فیلم باید ستایشگر و تصویرگر تخصص و فرد متخصص باشد و به‌طور پنهان و آشکار، مخاطبان را به یادگیری فن و حرفه‌ای تشویق کند. تخصصی که تماشاگران به آن تشویق می‌شوند هم نباید فقط جنبهٔ کارراه‌اندازی داشته باشد؛ بلکه باید در حدی باشد که استانداردها با فرد تعریف شوند، نه آنکه استانداردها او را تعریف کنند.

در هر جنگی، افرادی هستند که از مرز متخصص و فنی‌بودن عبور کرده‌اند و به نوعی هنر در مدیریت حرفه‌شان رسیده‌اند؛ از توجه به جزئیات گرفته تا داشتن ابتکارعمل در هر موقعیتی. یک‌بار با همین دید، عشق و علاقهٔ محمد کاسبی در دو سریال «خوش‌غیرت» و «خوش‌رکاب» را نگاه کنید. هنر راندن و عشقبازی با یک ارابهٔ سنگین که نقش مهمی در نقل‌وانتقالات جنگی دارد یا هنر استفادهٔ تک‌تیرانداز از ابزارش به‌خوبی در این فیلم‌ها به تصویر کشیده شده است.

۱۱. فیلم باید در ستایش سکوت و خلوت باشد.

از اصول مهم مراقبهٔ معنوی و حتی مؤثر در توفیقات مادی، اختصاص زمانی از روز به سکوت و خلوت و تفکر است. این به‌معنای نمایش صِرف شخصیت درام، درحال عبادت یا رازونیاز با خدا نیست؛ صِرف خود سکوت و تأمل مهم است. به یاد بیاورید شخصیت تک‌تیرانداز کاریزماتیک

صبور و ساکت فرعی فیلم «آخرین شناسایی» ساختهٔ علی شاه‌حاتمی یا کامبیز دیرباز در فیلم سینمایی «تک‌تیرانداز» ساختهٔ علی غفاری را که هر دو فیلم روایت زندگی و شخصیت «شهید عبدالرسول زرین» بودند.

این گزاره‌های یازده‌گانه را می‌توان گسترش داد. حداقل تعدادی از این گزاره‌ها باید در بطن یک درام باشند و نه لزوماً همگی باهم. حضور حداکثری این مؤلفه‌ها، که همگی در حوزهٔ توسعهٔ فردی ترویج می‌شوند، به‌شکلی ناخودآگاه یک فیلم ظاهراً جنگی را به ورک‌شاپ توسعهٔ فردی تبدیل می‌کند و تماشاگری که با پای خود در دل سیاهی سینما وارد شده، دیگر به آن شکل که آمده، از آن خارج نمی‌شود. صدالبته که نویسنده واقف است «دانستن، توانستن نیست» و استفاده از دانسته‌ها خود مهارت جداگانه‌ای می‌طلبد؛ اما دانستن، قدم اول برای توانمندی است.

چگونه جنگیدیم؟

توان تصور و تخیل‌کردن فرم‌های گوناگون شکست و پیروزی به فرد کمک می‌کند که ازنظر روانی و فکری خود را آمادهٔ حالت‌های گوناگون کند، با ترس‌هایش مواجه شود و نحوهٔ واکنشش را ارزیابی کند.

سینمای جنگ ما واجد ویژگی‌هایی است که آن را از سینمای جنگ متعارف جدا می‌کند؛ همچنان‌که در پیوستگی با ژانر جنگی مشابهت‌ها و اشتراک‌های فراوانی هم دارد. اینجا غرض، بیان این افتراق‌ها و تشابه‌ها نیست؛ بلکه می‌خواهیم دربارهٔ ظرفیت‌های این سینما سخن بگوییم تا در کنار چهار پارهٔ گذشته، سیمای دقیقی ترسیم کنیم که وقتی در پارهٔ پایانی، دربارهٔ فیلم‌های جنگی جشنوارهٔ فجر سال ۱۴۰۳ سخن می‌گوییم، به کمترین اشاراتی اصل سخن فهم شود.

از یاد نبریم غرض این نوشتار نقد و بررسی فیلم‌های جنگی جشنوارهٔ سال ۱۴۰۳ است؛ اما پیش‌تر، از ملاک‌ها سخن می‌گوییم تا خواننده، خود به‌صورت آگاهانه توان تمیز پیدا کند. در ادامه، از ویژگی‌های سینمای جنگ، با عنایت به خصوصیات سینمای جنگی خودمان، سخن خواهیم گفت تا ببینیم در کدام‌یک از فیلم‌های جنگی سالی که گذشت، این ملاک‌ها رعایت شده است.

۱. قهرمان

یکی از مهم‌ترین نیازهای هر نسلی داشتن قهرمان است. قهرمان با شخص اول قصه و ضدقهرمان، سلبریتی[۱]، سوپراستار، آنتاگونیست[۲] و پروتاگونیست[۳] فرق دارد. ویژگی‌های قهرمان در کتاب‌های تحلیل درام آمده است. از «قیصر» در فیلم «قیصر» ساختهٔ مسعود کیمیایی تا شخصیت حاج‌کاظم در «آژانس شیشه‌ای» تا «مجید سوزوکی» در «اخراجی‌ها» همیشه تماشاگران سینما دنبال قهرمان

---

۱. سلیبریتی (Celebrity) به اشخاصی که درزمینه‌های هنر، جنگ، علم، ورزش، رسانه و نظایر آن در جامعه و در فرهنگ عامه سرشناس هستند و شهرت خاص دارند.
۲. آنتاگونیست (Antagonistes) شخصیت مقابل قهرمان است.
۳. پروتاگونیست (Protagonist) قهرمان و شخصیت اصلی داستان است.

می‌گردند. حتی «حجت» در «شنای پروانه» ساختهٔ محمد کارت هم به‌نوعی قهرمان است. سینمای جنگ آبشخور و بستر پرورش قهرمان است.

۲. ژانر زنده

سینمای جنگی ایران یکی از ژانرهای زنده و پویای سینمایی است. اگر کلیت سینمای قبل از انقلاب را بین سینمای موج نو، که فیلم‌هایش عموماً اجتماعی و فلسفی بودند، و فیلم فارسی تقسیم کنیم، پس از انقلاب، سومین گونهٔ فیلم‌های سینمای ایران، یعنی «ژانر جنگی» که محصول دفاع مقدس است، به جمع آن دو اضافه شده است و اینها در کنار فیلم‌ها و سینمای کودک و نوجوان، چهار گونهٔ اصلی فیلم‌های تاریخ سینمای ایران را تشکیل داده‌اند. بنابراین، ساخت فیلم جنگی در ایران به‌معنای زنده نگاه‌داشتن یکی از ژانرهای بومی سینمای ایران است.

۳. اسب تروای مدیران و مصلحان

سینمای جنگ یا دفاع مقدس بستر انتقال مضامینی است که گاه فقط ازطریق همین ژانر می‌توان آن را بدون سوءبرداشت‌ها منتقل کرد؛ یعنی مردم به بهانهٔ دیدن فیلم جنگی به سینما کشیده می‌شوند، ولی درنهایت، میزبان مضامین مدنظر خواهند شد.

۴. پرده به‌مثابه استادیوم

فیلم‌های جنگی مانند حضور در استادیوم، می‌توانند عاملی برای همدلی و یگانگی تماشاگران و کانونی برای تهییج توده‌ها حول امر ملی، بدون در نظر گرفتن رنگ‌های آبی و قرمز یا نگاه‌های قومی و قبیله‌ای یا جناحی باشند. درحقیقت، جنگ با همهٔ اختلافات دربارهٔ نحوهٔ اداره و تداومش باید چون دیگی جوشان عمل کند که همگی آهن‌پاره‌ها در آن به نفع یک فولاد آبدیدهٔ بزرگ‌تر و کاراتر ذوب شوند.

۵. دانشگاه

در سینمای جنگ می‌شود به تغییرات انسان‌ها در کورهٔ جنگ و تبدیل‌شدنشان به مدیران کارآمد فردا یا پدران تراز یا مادرانی دلسوز اشاره کرد. درحقیقت، جنگ و درام بستری است برای روایت تغییر و دگردیسی آدم‌ها بدون شعارزدگی.

۶. نمایش معنویت در دل جنگ

یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های سینمای جنگی ما با سینمای متعارف جنگی جهان، عنصر معنویت و اشراق و شهود است. کافی است با این عینک، فیلم‌های سینمایی «هور در آتش»، «مهاجر» و «دیده‌بان» را بار دیگر نگاه کنیم.

۷. تابعیت، زبان و ولایت‌پذیری

سینمای جنگ نمایش «همه برای هم، یکی برای همه، همه برای یکی» است. در اتمسفر سیاسی و فرهنگی شیعی و ایرانی که بر ولایتمداری و امت‌محوری و پاسداشت زبان فارسی به‌عنوان قوام‌بخش همگی گویش‌ها و گونه‌هاست، تبیین همه برای هم، همه برای یکی، یکی برای همه نقطهٔ کانونی مهمی است.

۸. رژهٔ نیابتی

سینمای جنگ محل مناسبی برای نمایش دیسیپلین[۱]های نظامی، سلسله‌مراتب فرماندهی، آموزش دافوس و نحوهٔ تصمیم‌گیری نظامی است. اهمیت تبعیت از فرماندهی و گوش‌به‌زنگ‌بودن نیز یکی از دستاوردهای این ساختار است. می‌شود فیلم جنگی را به‌مثابه نوعی رژه دانست.

۹. لبهٔ تکنولوژی

سینمای جنگ و دفاع مقدس بستری برای نمایش گسترش و توسعهٔ جاه‌طلبی‌های فنی سینمایی است. یکی از مهم‌ترین ژانرهای سینمایی در جهان که به‌واسطه آن، تکنولوژی‌های جدید سینمایی به رخ کشیده می‌شوند، علاوه‌بر ژانر علمی – تخیلی، ژانر جنگی و حماسی است. به‌سبب عظمت انفجارها، سیاهی‌لشکرهای بسیار زیاد و حرکات پیچیدهٔ دوربین، معمولاً از آخرین تکنولوژی‌ها فنی در سینمای جنگی استفاده می‌شود؛ بنابراین، سینمای جنگ و دفاع مقدس، ویترین نمایش توفیقات و پیشرفت‌های فنی است. برای نمونه می‌توان به دو فیلم «قارچ سمی» و «دوئل» اشاره کرد.

فیلم‌های جنگی مانند حضور در استادیوم، می‌توانند عاملی برای همدلی و یگانگی تماشاگران و کانونی برای تهییج توده‌ها حول امر ملی، باشند. درحقیقت، جنگ با همهٔ اختلافات دربارهٔ نحوهٔ اداره و تداومش باید چون دیگی جوشان عمل کند که همگی آهن‌پاره‌ها در آن به نفع یک فولاد آبدیدهٔ بزرگ‌تر و کاراتر ذوب شوند.

۱۰. اکشن

سینمای جنگ بستری برای برآوردن نیاز برخی از مخاطبان به دیدن اکشن[۲] و حماسه و ماجراجویی است. فیلم‌های «پایگاه جهنمی» و «کانی‌مانگا» از این دسته‌اند.

۱۱. سینما و اقتباس

باتوجه‌به میزان بالای تولید آثار مکتوب تاریخ شفاهی و غیرشفاهی جنگ در انتشارات‌های مهمی مثل «شهید کاظمی»، «سورهٔ مهر» یا «خط مقدم»، سینمای جنگ ظرفیت لازم برای اقتباس از کتاب‌های منتشرشده در این حوزه را دارد؛ یعنی فقط و به‌صِرف ساختن فیلم از روی آثار و به‌شکل اقتباسی می‌شود که تا سال‌ها بدون نیاز به تخیل و تألیفِ قصه فیلم تولید کرد.

۱۲. رونق مالی

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های سینمای جنگ کمک به تأمین بخشی از چرخهٔ مالی سینما از راه فروش گیشه است.

۱۳. روایت تاریخ سیاسی و اجتماعی

هر جنگی هم‌زمان با یک‌سری تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی رخ داده است؛ بنابراین،

---

۱. دیسیپلین (Discipline) ترتیب، نظم و انضباط و مجموعه‌ای از اصول ثانویه است که سبب می‌شود فرد با انضباط و بانزاکت باشد.

۲. فیلم اکشن (Action Film) یا فیلم پرحادثه یکی از ژانرهای فیلم است که با ترکیب عناصر مهیجی مانند تعقیب‌وگریزهای نفس‌گیر، نبردهای رزمی خیره‌کننده و صحنه‌های پرتحرک، مخاطبان را به دنیایی پرهیجان می‌برد.

می‌شود در فیلمی جنگی، روایتی از تاریخ سیاسی و اجتماعی معاصر آن جنگ ارائه کرد. درحقیقت، جنگ می‌تواند مک‌گافین[1] قصه باشد.

۱۴. روایت نقش زنان

نقش زنان در جبههٔ جنگ یا پشت جبهه، بستر بسیار مناسبی برای بازتعریف نقش زنان در جامعه با عبور از دوگانهٔ نگاه متحجرین قشری‌گرا و فمینیست‌های رادیکال است. فیلم «ویلایی‌ها» یا روایت محکم کتاب جنگ *چهرهٔ زنانه ندارد*، نوشتهٔ نویسندهٔ روس دربارهٔ حضور زنان در جبههٔ جنگ شوروی در جنگ جهانی دوم، نمونه‌هایی هستند که در آنها به نقش زنان در جنگ پرداخته شده است.

۱۵. شکست؛ پل پیروزی

در سینمای جنگی، به‌سبب تحریک حس وطن‌پرستی و غرور ملی بیننده می‌توان از شکست‌ها پیروزی ساخت. ترسیم شکست‌ها به‌عنوان بخشی از مسیر پیشرفت شاید به‌راحتی در فرصت‌های دیگر امکان‌پذیر نباشد، ولی در سینمای جنگ و دفاع مقدس می‌توان شکست‌ها و شهادت‌ها را به‌گونه‌ای به تصویر کشید که پل پیروزی تلقی شوند.

۱۶. نمایشگاه صنعت نظامی

نمایش روند تدریجی رشد صنعت نظامی و شبه‌نظامی ایران در سینمای جنگ ممکن است. در فیلم‌های جنگی می‌توان نشان داد که پس از تحمل محرومیت‌های بسیار و گذر از وابستگی‌های شدید نظامی، ایران امروز توانسته است به خودکفایی‌های نظامی در صنعت موشکی و هوافضا و پهپادی برسد.

۱۷. مرشد و پیر پرنیان‌اندیش

در فیلم‌های جنگی ایرانی، معمولاً فردی پابه‌سن‌گذاشته و مرشدگونه حضور دارد که قوت‌قلب دیگران و غرق در معنویات یا با سیمای ظاهری آرام و تسلیم و داغدیده است. نمایش چنین تصویری از یک انسان، ادای دِین آشکار به میراث حکمی و ادبی و عرفانی زبان فارسی است که در آثار بسیاری از بزرگان شعر و ادب بارها تکرار شده است. درواقع، نسخهٔ تصویری «طی این مرحله بی‌همرهی خضر مکن» است. مصداقش شخصیت آذری‌زبان در فیلم «لیلی با من است» با بازی «رحمان باقریان» است.

چگونه جنگیدند؟

همان‌طور که بیان شد، سینمای جنگ در جهان قدمت بسیار زیادی دارد و به‌علت میزان بالای جنگ‌های محلی و غیرمحلی که در دنیا رخ داده است، فیلم‌های جنگی بسیار زیادی در جهان ساخته شده‌اند. اگر بخواهیم ویژگی‌های بسیاری از فیلم‌های جنگی دست‌کم ۲۵ سال اخیر سینمای جهان را بیان کنیم، به این فهرست خواهیم رسید:

---

۱. مک‌گافین (MacGuffin) به سرنخ یا ابزاری گفته می‌شود که بدون اهمیت ذاتی، به پیشبرد داستان کمک کند.

۱. نمایش پرچم

در فیلم‌های امریکایی، نمایش پرچم و عظمت آن را نمی‌توان نادیده گرفت.

۲. خبرنگاران جنگی

در بسیاری از آثار جنگی، حضور خبرنگاران یا عکاسان به‌عنوان راوی اتفاقات، بسیار مهم است. گاه حتی حضور و شخصیت یک خبرنگار سوژهٔ اصلی فیلم است.

۳. سیاستمداران

نقش تعیین‌کننده یا منحرف‌کنندهٔ سیاستمداران در روند جنگ، از دیگر ویژگی‌های سینمای جنگ جهان است. اگرچه عموماً این افراد شبیه موی دماغ عمل می‌کنند، در بسیاری از فیلم‌ها، سیاستمدارانی به تصویر کشیده می‌شوند که نزدیک به نیروهای فداکار نظامی و خواست تماشاگر عمل می‌کنند و کورسوی امیدی در ذهن تماشاگران دربارهٔ ساختارهای سیاسی به وجود می‌آورند.

۴. نماندن جسد پشت خط

یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های سینمای جنگی ما با سینمای متعارف جنگی جهان، عنصر معنویت و اشراق و شهود است. کافی است با این عینک، فیلم‌های سینمایی «هور در آتش»، «مهاجر» و «دیده‌بان» را بار دیگر نگاه کنیم

در بسیاری از فیلم‌های جنگی، به‌خصوص فیلم‌های جنگی امریکایی، اهمیت‌دادن به بازگرداندن پیکر سربازان کشته‌شده یا رسیدگی به وضعیت نیروهای نظامی زخمی و درمان آنها موضوع بسیار پررنگی است. میزان پایبندی به این موضوع گاه به‌گونه‌ای است که سبب می‌شود تماشاگر در میانهٔ فیلم به‌صورت ناخودآگاه از هم‌رزمان فرد کشته‌شده یا فرد زخمی بخواهد که او را رها کنند و جان خود را نجات دهند؛ ولی معمولاً در چنین صحنه‌هایی، فیلم برخلاف خواستهٔ تماشاگران پیش می‌رود تا این پیام را به جامعه بدهد که سازمان نظامی تا پایان، پای سربازانش می‌ایستد. مهم نیست چقدر این شعار امکان عملیاتی‌شدن داشته باشد؛ مهم این است که به‌طور مکرر و مرتب، به آن پرداخته شود؛ چراکه ثمره‌اش را می‌توان در فرایند جذب نیروی انسانی برای ساختارهای نظامی و در جنگ‌ها برای جذب داوطلبان دید. در فیلم خارجی «سقوط شاهین سیاه» ساختهٔ ریدلی اسکات یا فیلم ایرانی «شیار ۱۴۳» به این ویژگی توجه شده است.

۵. نمایشگاه تجهیزات

در بسیاری از فیلم‌های جنگی، نمایش تجهیزات فردی سربازان به‌طور پررنگی مطرح می‌شود؛ تجهیزاتی که افزایش ایمنی نیروهای انسانی درگیر جنگ را به دنبال دارد. پیام‌های پیدا و پنهان این موضوع به توضیح نیاز ندارد.

۶. سیب‌های گندیده

معمولاً در فیلم‌های سینمایی جنگی، نظامیان ناکارآمد، فاسد، درگیر زدوبند با سیاستمداران، ترسیده، افراد خشن یا معتاد به کارهای غیرانسانی حضور دارند. هیچ‌گاه در این فیلم‌ها همهٔ نظامیان، رشادت، شجاعت و پایمردی یکسانی ندارند.

۷. فشن‌شوی نظامیان

در بسیاری از فیلم‌های جنگی، آراستگی نظامیان در ستادها و مناطق غیرجنگی و کنتراست[۱] آن با سیمای خاک‌آلودشان در جنگ نمایش داده می‌شود. جزئیات لباس‌های زیبادوخت ستادی و نحوهٔ نشستن مدال‌ها و درجات روی لباس‌ها به‌طور غیرمستقیم به تصویر کشیده می‌شوند.

۸. دشمن سرسخت

هرچقدر دشمن بزرگ‌تر و سرسخت‌تر نمایش داده شود، بزرگی و اهمیت کار نیروهای خودی بیشتر جلوه می‌کند. نمونه‌اش سرسختی سربازان ژاپنی در فیلم «ستیغ اره‌ای» ساختهٔ مل گیبسن است. نمایش بی‌رحمی و شقاوت جنگ چیزی نیست که بشود از آن چشم‌پوشی کرد. تا زمانی‌که به‌طور کامل و خردکننده خشونت جنگی ترسیم نشود، اهمیت نیروی انسانی و شجاعت‌ها، پیروزی‌ها و شکست‌هایش مشخص نمی‌شود. در سکانس‌های آغازین فیلم «نجات سرجوخه رایان» این ویژگی را می‌توان مشاهده کرد. نمایش سبعیت جنگ ممکن است بُعد ضدجنگ برخی فیلم‌ها را تقویت کند؛ ولی هیچ نمایش جنگی دقیقی بدون نمایش بی‌رحمی جنگ یا افراد درگیر جنگ امکان‌پذیر نیست.

۹. دشمن محترم، کهنه‌سرباز عزیز، شهید وطن

یکی دیگر از ویژگی‌های فیلم‌های جنگی احترام نظامی به دشمن یا نیروهای شهید خودی یا زخمی‌های خودی است. اهمیت‌دادن به کهنه‌سربازان و دشمنی که روی اصول و با دیسیپلین می‌جنگد و از قواعد جوانمردانه عدول نمی‌کند، نکتهٔ بدیع و مهم در سینمای جنگی است.

۱۰. امدادگران

از امدادگران به‌عنوان نیروهایی که ورزیده و جنگی‌اند و در اوج نبرد، زیر باران گلوله و بدون سرپناه به نجات جان دیگران می‌پردازند نباید غافل شد. در سینمای ایران، بهترین حضور امدادگران با هنرمندی عاطفه رضوی در فیلم «نجات‌یافتگان» مرحوم رسول ملاقلی‌پور نمایش داده شده است.

۱۱. موسیقی

یکی دیگر از ویژگی‌های مهم فیلم‌های جنگی موسیقی آنهاست؛ موسیقی‌ای که حتی جدای از بستر اصلی فیلم به‌عنوان هنری مجزا، شنیدنی و دارای فرم و تشخص است. در سینمای جنگی ایران، چنین مزیتی تا دوره‌ای وجود داشت؛ موسیقی فیلم‌های «از کرخه تا راین»، «آژانس شیشه‌ای»، «بوی پیراهن یوسف» و «خداحافظ رفیق» نمونه‌هایی از موسیقی خوب هستند. پرداختن به این موضوع گاه موسیقی را به نمادی از یک ژانر و حتی سرود ملی تبدیل می‌کند.

۱۲. خانواده

در بسیاری از فیلم‌های جنگی، همیشه خانواده و چشم‌انتظاری افراد پشت خط مقدم انگیزه‌ای برای پیشبرد جنگ و فداکاری و گاه مانعی ذهنی به‌علت تعلقات زیاد بوده‌اند. درواقع، خانواده معمولاً

---

۱. کُنتراست (Contrast) به‌معنی تفاوت درخشندگی رنگ یا تضاد در اشیاست که سبب تمایز آنها یا تصویرشان از یکدیگر می‌شود.

یکی از انگیزه‌های اصلی فرد برای تاب‌آوری در هنگام بحران‌هاست. موضوع عشق و انتظار حاصل از عشق، انتظار برگشتن نزد معشوق یا انتظار اینکه در پایان جنگ بتوان رفت و عشقی پیدا کرد، از دیگر کارکردهای این گزینه است.

۱۳. هر انسان در نقش یک قهرمان

موضوع مهمی که در فیلم‌های جنگی داخلی و خارجی به آن پرداخته می‌شود تبدیل‌شدن هر انسانی به یک قهرمان است. این قهرمان شاید ملی نشود، اما قهرمان محلی یا موقعیتی خواهد ماند. درک این مهم آنجا ارزش حیاتی می‌یابد که نحوهٔ تقسیم بودجه و خوانش از جنگ دچار تحول می‌شود. اگر نگاه ما به‌طور مکرر و مرتب به ترسیم چهرهٔ بزرگان و قهرمانان جنگی باشد، که در جای خود کار درستی است (انبوه فیلم‌های ساخته‌شده دربارهٔ سرداران رشید و شهیدان جنگی)، از نیروی داوطلب مردمی که در بزنگاه‌ها مجری دستورات سخت نظامی بوده‌اند و خط‌شکنی می‌کردند غافل می‌شویم. این غفلت سبب می‌شود که چون قوم بنی‌اسرائیل به نظر بیاییم که به حضرت موسی(ع) می‌گفتند: «تو با خدای خودت به جنگ برو، پیروز که شدید، ما می‌آییم!»

جنگ مانند حرکتی تیمی و جمعی است که در آن، مربی گرچه نقشی انکارناپذیر دارد، درنهایت، این بازیکنان هستند که با نبوغ، اطاعت‌پذیری و عملکردشان دستورات را به سرانجام می‌رسانند. پیامبر هم که باشی، نگهبانان تنگهٔ احد هستند که سرنوشت جنگ را تعیین می‌کنند.

جنگ مانند حرکتی تیمی و جمعی است که در آن، مربی گرچه نقشی انکارناپذیر دارد، درنهایت، این بازیکنان هستند که با نبوغ، اطاعت‌پذیری و عملکردشان دستورات را به سرانجام می‌رسانند. پیامبر هم که باشی، نگهبانان تنگهٔ احد هستند که سرنوشت جنگ را تعیین می‌کنند

بنابراین، اگر بخواهیم توسعهٔ فردی را دنبال کنیم، باید در فیلم‌های جنگی نقش یک‌یک افراد در پیروزی و شکست مشخص شود. حتی بهتر است وزنهٔ شکست به‌سمت فرماندهان و رشادت به‌سمت سربازان تغییر کند.

همچنین باید به بینندگان، به‌خصوص جوان، این موضوع منتقل شود که مهم نیست چه دینی داری (به تشییع‌جنازهٔ محزون آخرین شهید گمنام از اقلیت‌های دینی ایرانی، شهید جانی بت اوشانا بنگرید که در تهران انجام شد؛ کسی که نه پدری برایش مانده بود و نه مادری و روی دست عزاداران عموماً مسلمان تشییع شد. این سکانس و قصه چقدر جانسوز، ملی و جهانی است!) یا از چه طبقهٔ اجتماعی و اقتصادی هستی (درک این نکته نباید سخت باشد که عمده پیروان پیامبران و فداکاران هر آیینی مردمان طبقه فرودست‌اند)، مهم این است که می‌توانی در یک لحظه، کلیدِ گشودن قفل یک دژ یا رهایی از زمین‌گیری نظامی باشی. نمونه‌اش را می‌توان در فیلم سینمایی تنگهٔ «ابوقریب» یا «پرواز در شب» یا حتی سکانس شلیک آرپی‌جی صادق مشکینی در فیلم «لیلی با من است» مشاهده کرد.

مطالعهٔ موردی

تا اینجا تلاش شد به‌جای تحویل‌دادن ماهی، ماهیگیری یا دستورالعمل ماهیگیری آموزش داده شود. هدف از این نوشتار این بود که خواننده پس‌ازاین، بتواند دربارهٔ فیلم‌های جنگی ایرانی سال‌های اخیر قضاوت و آنها را نقد کند. حال به‌صورت موردی فیلم‌های جنگی نمایش‌داده‌شده در جشنوارهٔ فجر سال ۱۴۰۳ را بررسی می‌کنیم.

فیلم‌های جنگی جشنواره سال ۱۴۰۳ عبارت‌اند از:

– «صیاد» به کارگردانی جواد افشار دربارهٔ سپهبد شهید علی صیاد شیرازی؛
– «پیشمرگ» به کارگردانی علی غفاری دربارهٔ سردار شهید قهاری؛
– «اسفند» به کارگردانی دانش اقباشاوی دربارهٔ سردار شهید سیدعلی هاشمی؛
– «اشک هور» به کارگردانی محمدرضا جعفری دربارهٔ سردار شهید سیدعلی هاشمی؛
– «خدای جنگ» به کارگردانی حسین دارابی دربارهٔ سردار شهید حسن طهرانی‌مقدم؛
– «بچهٔ مردم» به کارگردانی محمود کریمی درباره شهدای بهزیستی.

موضوع جنگ از دید ما وقایع حدفاصل سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷ در جبههٔ جنوب و غرب است. باوجوداین، برخی از فیلم‌ها از جنگ کلاسیک هشت‌ساله پا را به سال‌های بعد از جنگ نیز فراتر نهادند (فیلم‌های «پیشمرگ» و «اشک هور»). موضوع برخی از این فیلم‌ها نیز جنگ‌های داخلی با گروهک‌های معاند بود (فیلم‌های «بازی خونی» ساختهٔ حسین میرزامحمدی و «شمال از جنوب غربی» ساختهٔ حمید زرگرنژاد). در این ارزیابی، دستهٔ دوم را کنار گذاشتیم.



فیلم کمدی «صددام» با بازی رضا عطاران هم کنار گذاشته شد؛ چون دربارهٔ جنگ نیست و بیشتر، شیوهٔ فیلم‌هایی مانند «فسیل» را در پیش گرفته است؛ گرچه صددام و ذوق هنری به‌کار گرفته‌شده در آن، مطلبی مستوفا می‌طلبد.

در این بخش، فیلم‌های ذکرشده را ازنظر رعایت نکاتی که به آنها پرداخته شد ارزیابی می‌کنیم. شایان ذکر است که همهٔ فیلم‌های

جنگی که در سال گذشته اکران شده‌اند، محصول کمپانی‌های غیرخصوصی هستند؛ حالا یا به‌علت هزینه‌بربودن سینمای جنگ یا به‌سبب جذاب‌نبودن آنها برای کمپانی‌های خصوصی یا به‌علل دیگری که لازم است حتماً در نوشتاری به آن اشاره شود. همچنان کمپانی‌ها، نهادها و مؤسساتی به سینمای جنگ می‌پردازند که از بودجهٔ عمومی استفاده می‌کنند. این موضوع البته در ابتدای امر نه خوب است و نه بد.

فیلم سینمایی «خدای جنگ» و «بچهٔ مردم» بیشترین نزدیکی را به خوانش توسعهٔ فردی از سینمای جنگ دارند. در هر دو فیلم، با نوعی تلاش، جهاد و کوشش شخصی برای رسیدن به آرمان روبه‌رو هستیم؛ به‌گونه‌ای که فرد، ناملایمات را مدیریت می‌کند، اختلافات را به حداقل می‌رساند، از چالش‌ها عبور می‌کند و ویژگی‌های شخصی و غیرشخصی را بسط و توسعه می‌دهد.

در «بچهٔ مردم»، انگیزهٔ اصلی کودکی یتیم و مقیم بهزیستی – باوجوداینکه در میان خانواده‌های گوناگون و در موقعیت‌های متفاوت دست‌به‌دست می‌شود – یافتن مادر اصلی‌اش است. این انگیزه درنهایت او را از هفت‌خانی عبور می‌دهد که نتیجه‌اش شهادت وی است. نوع شهادت او هم در قابی فانتزی و قهرمانانه و متناسب با نامش (ابوالفضل) رقم می‌خورد.

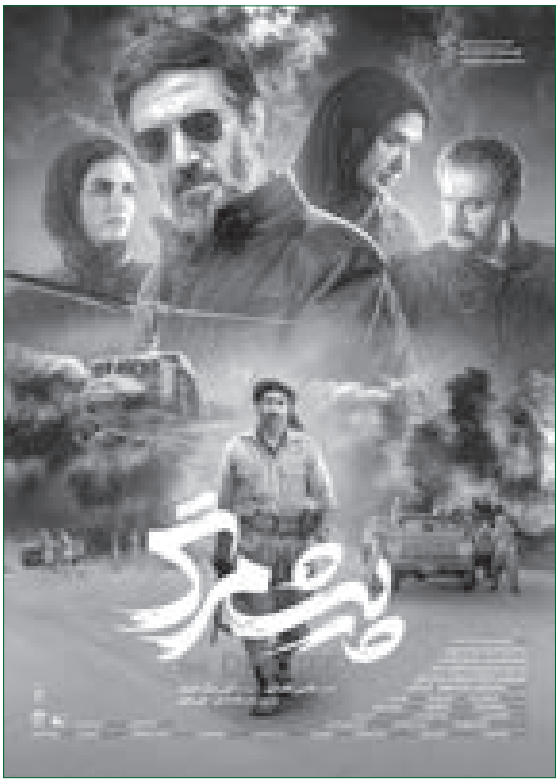
نکتهٔ جالب‌توجه در فیلم سینمایی «بچهٔ مردم» این است که پیر و مرشدی – که از خصایص سینمای جنگی ما هم برشمرده شد – در طی مسیرهای توسعهٔ فردی وجود دارد؛ مدیر آتلیه‌ای عکاسی (با بازی رضا کیانیان) که به ابوالفضل دربارهٔ بی‌سرانجام‌بودن تلاشش برای یافتن مادرش هشدار می‌دهد و به او رهاکردن و گذر از این مرحله برای رسیدن به مراحل بالاتر را گوشزد می‌کند.

در فیلم «بچهٔ مردم»، پایان قهرمان‌محور آن تطابق کاملی با ویژگی‌های مهم سینمای جنگی دارد و یک کاتارسیس[1] کامل برای تماشاگر است؛ اینکه فرد در پی گذر از موانع و رنج‌ها رستگار خواهد شد. درواقع، سینما به تماشاگران خودش هدیه می‌دهد؛ یک قهرمان شخصی.

این موضوع در «خدای جنگ» هم وجود دارد. گروهی جوان که برای رشد صنعت موشکی فعالیت می‌کنند، انواع سختی‌ها را برای رسیدن به موفقیت پشت‌سر می‌گذرانند. البته فیلم، پایان قهرمانانه را کم دارد. داشتن پایان قهرمانانه لازمهٔ هر فیلمی نیست؛ اما موهبتی است که هر درامی هم از آن بهره نمی‌برد.

کافی است این فیلم پرخرج را با فیلم جمع‌وجور و بسیار خوب «منصور» مقایسه کنید. یکی از دیالوگ‌های مشهور فضای مجازی متعلق به فیلم «منصور» است؛ جایی که محسن قصابیان در نقش منصور از دستور تعدادی از سیاسیون تمرد می‌کند و خود را سرباز امام می‌خواند یا در جایی دیگر، با شکستن پلمپ یک سوله، نمایندهٔ قوهٔ قضاییه را به برخورد تهدید می‌کند. این فیلم، کنش

۱. کاتارسیس (Catharsis) واژه‌ای یونانی به‌معنی تطهیر، تزکیه و تلخیص است که در علوم گوناگون معناهای متفاوتی یافته است. در حوزهٔ هنرهای نمایشی، احساسی تعریف می‌شود که روح افراد گوناگون را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد و اگر هم تفاوتی باشد، در میزان تأثیر آن است؛ برای مثال، در تراژدی، مخاطب نمایش ازیک‌سو، دچار ترس از قرارگرفتن در وضعیت مشابه قهرمان تراژدی می‌شود و ازسوی‌دیگر، با او احساس همدردی می‌کند. از ترکیب ترس و شفقت، تزکیه یا پالایش اتفاق می‌افتد.



قهرمانانه و پایان قهرمانانه هم دارد؛ البته اگر بخواهیم مقایسهٔ دقیق‌تری انجام بدهیم، باید بگوییم که پایان منصور بسیار ضعیف‌تر از پایان قهرمانانهٔ «آخرین پرواز» ساختهٔ احمدرضا درویش است.

در فیلم‌های «صیاد» و «پیشمرگ» گفتمان توسعهٔ فردی به‌شکل عبور از چالش‌ها و بحران‌هاست. البته در هر دو فیلم، به این دلیل که غرض اصلی یا نتیجهٔ نهایی، ارائهٔ نسخه‌ای تصویری از زندگینامهٔ دو فرمانده شهید بوده است، گفتمان مبتنی‌بر توسعهٔ فردی حاکم نشده و درنتیجه، دو فیلم نمی‌توانند آنچنان بر جان بینندهٔ تشنهٔ الگوگیری بنشینند.

در فیلم «صیاد»، روایت تصویری از دورهٔ بحرانی سیاسی و نظامی آن‌قدر مهم‌تر بوده که در ناخودآگاه فیلم، به نسخه‌ای از روابط بنی‌صدر و صیاد تبدیل شده است. درحقیقت، این فیلم بیشترین شباهت را به فیلم موفق «تاریک‌ترین ساعت» ساختهٔ جو رایت، محصول ۲۰۱۷، دربارهٔ تصمیم چرچیل برای جنگیدن با هیتلر دارد؛ فیلم‌هایی که نه جنگیِ جنگی‌اند و نه سیاسیِ سیاسی و هر دو جنبه را باهم دارند.

در «پیشمرگ» نیز گفتمان شهید قهاری برای اینکه او را فردیِ وجیه‌الملّه نمایش دهند، به‌سبب دفع دخل مقدر[1] بحث تجزیه‌طلبان کُرد مغفول واقع شده و همان عاملی که بستر اصلی فیلم سینمایی «غریب» با بازی بابک حمیدیان و کارگردانی محمدحسین لطیفی یا «چ» ساختهٔ ابراهیم حاتمی‌کیا بوده، سبب شده است که توجه به جزئیات در حوزهٔ توسعه فردی فراموش شود و درنهایت، این فیلم هم مانند «غریب» و «چ» به نسخه‌ای تصویری از زندگینامهٔ این شهید تبدیل شود تا زایش و نمایش زیست یک قهرمان.

در فیلم «اسفند»، تمرکز فیلم‌نامه‌نویس و کارگردان بر نمایش موضوعاتی است که شهید سیدعلی هاشمی و اقداماتش را مهم جلوه دهند. نظر سازندگان این بوده که نقش این شهید مغفول مانده

۱. جواب از سؤال مقدر و پیشگیری از اعتراض و ایرادی که ممکن است در آینده مطرح شود.

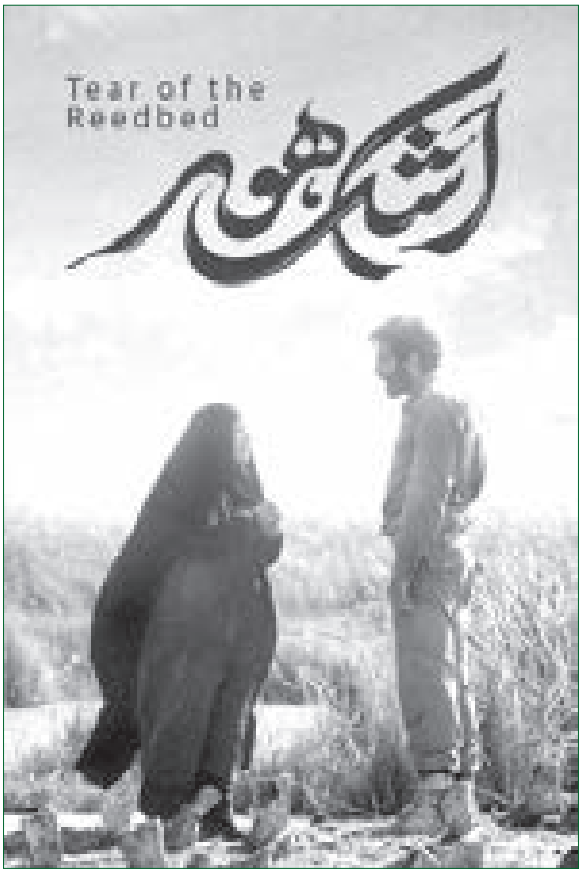
و باید به‌گونه‌ای که شایستهٔ این شهید است به ایشان پرداخته شود. همین موضوع سبب شده است که فیلم «اسفند» تجلی ارادهٔ جوانی باشد که می‌کوشد دشمن را دقیق و با انواع ابتکارات شخصی و کمک‌گرفتن از رزمندگان بومی و عنصر رفاقت شناسایی کند. البته این توجه به گفتمان توسعه‌محور فردی مانع از آن می‌شود که متوجه شویم در حال مشاهدهٔ شکل‌گیری پدیده‌ای مهم به نام «قرارگاهی سرّی» هستیم. درواقع، قرارگاه سرّی که خروجی و محصول رفتار و تلاش یک فرد بوده، برای بیننده چندان محوریت و تشخص نمی‌یابد تا براساس محصول نهایی، تلاش سیدعلی هاشمی در فیلم «اسفند» ارزیابی شود. میراث نمی‌تواند شکل بگیرد تا ثمرهٔ تحمل رنج‌ها درک شود.

می‌شود گفت هر دو فیلم «اسفند» و «اشک هور» براساس همان تفسیر کلاسیک و بدوی از قهرمان پیش رفته‌اند و بدون توجه به جزئیات الگوگیری مبتنی‌بر داده‌های جدید حوزهٔ توسعهٔ فردی شخصیت‌ها از جزئیات تهی شده‌اند؛ یعنی در کلیت، قهرمان داریم، اما در جزئیات نه. کافی است این دو فیلم را با نمونه‌های موفق و پرجزئیاتی مثل «آخرین روزهای زمستان» و «ایستاده در غبار» مقایسه کنید؛ یکی دربارهٔ شهید حسن باقری و دیگری دربارهٔ جاویدالاثر، احمد متوسلیان. همچنین با فیلم «عاشورا» دربارهٔ شهید باکری. قهرمان در جزئیات قهرمان می‌شود؛ وگرنه دربارهٔ قهرمان‌بودن بسیاری از چهره‌های ملی توافق نانوشته وجود دارد. تبدیل‌شدن قهرمان به سبک زندگی، در جزئیات رخ می‌دهد؛ مهمی که در «بچهٔ مردم» به آن اهمیت داده شده است؛ درحالی‌که شخصیت اول آن لامکان و لازمان است و برای بار نخست است که بیننده با چنین فردی مواجه یا از حضور شهید یتیم و پرورش‌یافته در بهزیستی در جنگ مطلع می‌شود.



در فیلم «صیاد» موضوع خانواده و نقش زن بسیار پررنگ است – مشابهش در فیلم «عاشورا» هم دیده می‌شود – و تا انتها، از این موضوع چشم‌پوشی نشده است؛ به‌خصوص که هر دو بازیگر نقش اول زن و مرد فیلم، در عالم واقع هم زن و شوهر و از بازیگران برگزیده و خوب تئاترند. در فیلم «اسفند»، حضور زن و خانواده و عشق بسیار کم‌رنگ و در فیلم «بچهٔ مردم» در اوج است. «اشک هور» هم گفتمانی مشابه «شیار ۱۴۳» از نقش و حضور زنان و خانواده دارد؛ این چشم‌انتظاران داغدار. این به‌خودی‌خود بد نیست؛ چراکه بخشی از جنگ، زنان و مادرانی‌اند که داغدارند، محکم‌اند، سوگواران ابدی‌اند. این، کتمان‌شدنی نیست و پرداختن به آن ضرورت دارد؛ اما وفور آن‌هم در فیلم‌های متعدد، اثرگذاری آن را کاهش می‌دهد.

ننه‌گیلانه در «گیلانه»، مادر در «شیار ۱۴۳»، هنگامه قاضیانی در «بیداری رؤیاها»، مادر در «بوسیدن روی ماه» همه نمایشگر زنان و مادران داغدار و درعین‌حال استوارند. این درحالی است که ما مادران افراسیابی را داریم. جای آنها کجاست؟



در فیلم «خدای جنگ»، زن و خانواده حضور دارند؛ ولی حضور و تکیه‌گاهی که گفتمان زنان و خانواده از فیلم‌های جنگی از آن برآید، خیر! نکتهٔ جالب‌توجه در فیلم «بچهٔ مردم»، یکی از سکانس‌های مهم و کوتاه، ولی تأثیرگذار آن با بازی بسیار خوب بهروز شعیبی است؛ در خاکریز جنگی که یکی از فرماندهان در وضعیت خطیر جنگی درگیر درخواست طلاق همسرش است، اما جنگ را مدیریت می‌کند و آن دیالوگ محشر و غیرشعاری را به ابوالفضل می‌گوید. ابوالفضل از او می‌پرسد حالا که درخواست طلاق همسرت به دستت رسیده، بین جنگ و زن و بچه کدام را انتخاب می‌کنی، و او پاسخ می‌شنود که چون زن و بچه را انتخاب کردم، الآن اینجا، وسط جنگ هستم.

دربارهٔ فیلم «اسفند» نکتهٔ مهمی وجود دارد و آن عشق شخصیت اول فیلم به فرمانده ارشد، یعنی امام خمینی(ره)، و تبعیت تام او از ایشان است. چنین نمایش تبعیتی در کمتر فیلم دفاع مقدسی دیده می‌شود؛ به‌گونه‌ای که کارگردان، قاب نهایی را نیز با تصویر عکس سنجاق‌سینه‌شدهٔ حضرت امام می‌بندد. این ویژگی فیلم، در حاشیه نیست و نشان می‌دهد که کارگردان به‌شدت به آنچه نمایش داده معتقد است؛ به‌گونه‌ای که حتی می‌توانیم بگوییم که فیلم درحقیقت عرض ادب و ارادت به دو سید (سیدعلی هاشمی و سیدروح‌الله خمینی) است. اهمیتش در همان ویژگیِ یکی برای همه و همه برای یکی است که آن را از صف بقیهٔ فیلم‌های مشابه جدا می‌کند و می‌برد جایی کنار «آژانس شیشه‌ای» می‌نشاند؛ البته که «آژانس شیشه‌ای» فیلمی کالت[1] و کم‌نقص است.

ازنظر حضور خبرنگار یا راوی غیرقهرمان مستندساز یا عکاس و مانند آن، هیچ‌کدام از فیلم‌هایی که نام بردیم، نمونه نیستند؛ درحالی‌که یکی از نکات مهم در ثبت وقایع جنگ حضور خبرنگاران است.

موسیقی شنیدنی‌ای نیز به گوشمان نمی‌خورد. شاید فقط بتوان به فیلم «خدای جنگ» و موسیقی بسیار متفاوتش (تفاوت لحن و موسیقی در سکانس‌های گوناگون) اشاره کرد که مهندسی‌شده و دقیق است. در سکانس‌های مربوط به نمایش موشک‌ها، موسیقی از سکانس‌های دیگر متفاوت است؛ اما این موسیقی را متشخص نمی‌کند. این موضوع فقط مختص امسال نیست و در سال قبل و سال‌های گذشته نیز به موسیقی فیلم‌ها چندان توجهی نشده است. این درحالی است که موزیسین‌های حس‌گرا و ملودی‌سازانی چون حمیدرضا صدری، علیرضا کهن‌دیری، سعید ذهنی و سیدمحمد میرزمانی کم‌کار یا بیکارند و درمقابل، حجم تولید موسیقی عده‌ای از موزیسین‌ها از شماره خارج شده است. حجم بالایی از موسیقی‌های متن فیلم‌های ایرانی تولید یکی از آهنگساز جوان، متواضع و خوش‌قول بوده است؛ اما ملودی کدام‌یک از این فیلم‌ها دلنشین بوده است؟

دربارهٔ فیلم «اسفند» نکتهٔ مهمی وجود دارد و آن عشق شخصیت اول فیلم به فرمانده ارشد، یعنی امام خمینی(ره)، و تبعیت تام او از ایشان است.

از منظر رعایت و نمایش دیسیپلین‌های نظامی، اهمیت‌دادن به فرایندهای تربیتی نیرو و نظام سلسله‌مراتبی تصمیم‌گیری، هیچ‌کدام از فیلم‌های نام‌برده‌شده و حتی فیلم‌های سالیان قبل، واجد این ویژگی‌ها که نیستند هیچ، حتی نافی آن هم بوده‌اند؛ مثل «منصور» یا «آسمان غرب». این را اگر در کنار باور عمومی دربارهٔ نقش سپاه در جنگ قرار دهیم، که باور نادرست اداره‌شدن جنگ به‌صورت دورهمی، جهادی، هیئتی و مبتنی‌بر موج انسانی است، تازه اهمیت تأکید بر دیسیپلین‌های نظامی مشخص می‌شود. در فیلم «اسفند» تلاش شده است تصویری جدید و مبتنی‌بر هوش و زیرکی از شخصیت محسن رضایی، فرمانده سپاه پاسداران در جنگ تحمیلی، نمایش داده شود که جالب‌توجه و متفاوت بوده است؛ اما کافی نیست.

یک نمونهٔ متفاوت و جذاب در این فیلم‌ها که خوب است به آنها اشاره شود، سیمای دلنشین

---

۱. فیلم‌های دارای هوادار پروپاقرص را کالت (Cult) می‌گویند.

نقش اول فیلم «پیشمرگ» و نشستن خوب لباس نظامی بر تن اوست که به اذعان بسیاری افراد، از معدود دفعاتی بوده است که لباس نظامی فرم سپاه بر تن یک بازیگر خوش‌نشسته است.

ازلحاظ نمایش نقش سیاستمداران در مدیریت مثبت و منفی جنگ، «پیشمرگ»، فیلم بسیار مهمی است. در این نمایش و سویهٔ منفی آن، بیش از ظرفیت بیننده و فضای کلی ایران و بسیار گشاده‌دستانه عمل شده؛ اما برای شروع خوب است. پیش‌تر، در فیلم «چ»، ساختهٔ ابراهیم حاتمی‌کیا یا «منصور» این کار انجام شده بود. این مهم در «خدای جنگ» هم به‌گونهٔ دیگری وجود دارد و آن، تصمیم برای ورود مستشاران خارجی است که چالش‌هایی نیز ایجاد می‌کند. اما باید از این سویهٔ کلیشه‌ای هالیوودی سیاستمداران همیشه معترض مرکزنشین فاصله گرفت و به سیاستمداران همراهی پرداخت که نقش مهمی در پیشبرد اهداف فرماندهان نظامی داشتند.



از منظر وحدت ملی، کنار هم قرارگرفتن اقوام یا نمایش ابتکارعمل‌های قومیتی خاص، نمایش پیشرفت صنعت نظامی، به تصویر کشیدن شکست‌ها و پیروزی‌هایی که در پی شکست‌ها پیش می‌آیند، فیلم‌های «اسفند» و «خدای جنگ» را می‌شود از بقیه متمایز دانست. در اولی، فیلمساز بر وجوه زیست عشیره‌ای و عربی قهرمانش (سردار هاشمی) تأکید کرده و در «خدای جنگ»، به‌طور صریح، روایت پیشرفت صنعت موشکی پی گرفته شده است.

در «صیاد» برای باورپذیرترکردن شخصیت بنی‌صدر و صیاد شیرازی از تکنیک هوش مصنوعی برای تقلید صدای هر دو نفر استفاده شده است که رخدادی نیکو برای فناورانه‌کردن سینمای جنگ صرف‌نظر از کیفیت نهایی کار است. باوجوداین، آنچه در فرم نهایی متفاوت می‌نماید، «بچهٔ

مردم» است که به‌طور مشخص، وامدار ذوق و قریحهٔ شخصی فیلمساز است.

اوضاع اقتباس در سریال‌ها و فیلم‌های سینمایی در چند سال اخیر بهتر شده است. هم «بچهٔ مردم» و هم «خدای جنگ» و «پیشمرگ» همگی آثاری اقتباسی‌اند و این جدی‌گرفتن اقتباس، درنهایت، نفعش به کلیت سینما و ادبیات خواهد رسید. بخش زیادی از آثار سینمایی در جهان اقتباسی از رمان‌ها یا پرونده‌های واقعی‌اند. آخرین نمونهٔ جنگی، فیلم Warfare (جنگاوری) ساختهٔ الکس گارلند است. کلیت این فیلم از روی خاطرات پراکندهٔ سربازان امریکایی حاضر در جنگ عراق ساخته شده است.

باوجود همهٔ این آثار، هنوز فاصلهٔ معناداری ازنظر تعداد آثار سینمایی جنگی با ادبیات مکتوب جنگ وجود دارد؛ یعنی تعداد کتاب‌های جنگی دفتر ادبیات مقاومت یا سورهٔ مهر ده‌ها برابر کل تولیدات سینمای جنگ از سال ۱۳۵۹ تاکنون است، که این خوب نیست. این تازه جدا از بررسی کیفی و فنی نحوهٔ اقتباس است که مجال دیگری را می‌طلبد. بااین‌همه، چه «خدای جنگ»، که از کتاب *خط مقدم* اقتباس شده است، و چه «پیشمرگ»، که از دست‌نوشته‌های شهید قهاری برگرفته شده است، ازنظر اهل فن، اقتباس‌های یگانه‌ای نیستند و حتی در پیشمرگ، دست‌نوشته‌ها غنی‌تر است؛ ولی حرکت به‌سوی اقتباس ستودنی است.



صحنه‌ای از فیلم بچه مردم

به‌جز نمونهٔ استثنایی «صددام»، که کمدی خیالین ابزورد[1] است، و «بچهٔ مردم»، که فانتزی بدون نمونهٔ پیشینی است و البته وامدار فضای سینمای وس اندرسن[2] است، همچنین «باغ کیانوش» که از قضا آن‌هم فانتزی و کمدی با لحنی متفاوت از کلیت آثار سینمای جنگ همهٔ این سال‌هاست، همچنان هیچ تفاوت لحنی در تولید آثار سینمای جنگ دیده نمی‌شود و همگی جدی و گاه مویه‌وارانه و سوگمندانه‌اند. کافی است به فیلم‌های «احمد»، «مجنون»، «عاشورا»، «خدای جنگ»، «پیشمرگ»، «اشک هور» و «اسفند» بنگرید. گویی همگی از یک دفتر تولید بیرون آمده‌اند. کمترین انحرافی از لحن جدی و دانای کل در آنها وجود ندارد. جای خالی فانتزی و کمدی در سینمای جنگ به‌خوبی حس می‌شود. جای هرنوع بازیگوشی فرمی شدیدتر.

نتیجه‌گیری

هدف این نوشتار، ارزشیابی آثار تولیدشده در جشنوارهٔ فجر سال ۱۴۰۳ نبود؛ این نوشتار در حکم نوعی برگهٔ ارزیابی یا راهکار برای دقت در جزئیات طراحی درام آثار جنگی در سال‌های پیش روست یا چک‌لیستی از آنچه باید در هنگام نوشتن و تولید آثار جنگی، دست‌کم برای یک دهه مدنظر قرار گیرد. البته نویسنده نمی‌تواند منکر ارادت قلبی‌اش به فیلم سینمایی «بچهٔ مردم» باشد که به گمانم، بهترین و کامل‌ترین فیلم در میان آثار جشنوارهٔ فجر سال گذشته بوده است.

بخش مهمی از آدم‌های جنگ دست‌کم تا بیست سال آینده درخواهند گذشت و بخش کثیری از پدران و مادران شهدا و اسرا تاکنون رفته‌اند و این یعنی هرچه بیشتر باید به اقتباس و تخیل تکیه کنیم. هرچه تعداد اصحاب و راویان دستهٔاول جنگ کمتر شود، ارتباط عاطفی برقرارکردن نسل‌های بعد با آدم‌ها و وقایع جنگی از مسیر سینما اجتناب‌ناپذیرتر خواهد شد. به آدم‌های جنگی که از میان ما خواهند رفت، فیلم‌سازان و تولیدکنندگان آثار سینمایی را نیز بیفزایید؛ افرادی که خود در جنگ حاضر بوده‌اند و برخی از سکانس‌ها را با تکیه بر خاطرات و تجربیات شخصی خود و شهودشان طراحی می‌کردند و با رفتنشان، نسل بعدی باید براساس تصور و خیالش از توصیفات حاضران در جنگ یا با تکیه بر فضاسازی‌های جنگی فیلم‌های سینمایی هالیوودی کار را پیش ببرد. کافی است به‌جای خالی لحن و روایت رسول ملاقلی‌پور در سینمای جنگ نگاه بیندازید.

افزایش نرخ هزینهٔ فیلم‌نامه‌نویسی و پژوهش به بیست درصد کل بودجهٔ یک اثر سینمایی الزامی است تا نویسندگان وقت بیشتری برای تحلیل درام بگذارند. افزایش تکیه بر متون اقتباسی ضرورتی

---

۱. ابزورد (Absurde) گونه‌ای از رمان‌ها، نمایشنامه‌ها، شعرها و فیلم‌هایی است بر تجربیات شخصیت‌ها در وضعیت‌هایی تمرکز می‌کند که نمی‌توانند هیچ معنا و هدف ذاتی برای زندگی پیدا کنند و اغلب با اعمال و رویدادهای بی‌معنی نشان داده می‌شود.

۲. وسلی ویلز اندرسن (Wesley Wales Anderson) فیلم‌ساز امریکایی که فیلم‌هایش تصویربرداری و شیوهٔ روایی منحصربه‌فرد دارند.

مذاکره‌نشدنی است. افزایش تولیدات جنگی با لحن طنز، در گونهٔ انیمیشن، لایواکشن[1] یا حتی بهره‌بردن از هوش مصنوعی نیز موضوعی اجتناب‌ناپذیر است. همچنین خوانشی با در نظر گرفتن مبانی توسعهٔ فردی و روانکاوی و تسری آن به تحلیل شخصیت‌های جنگ برای الگوسازیِ مبتنی‌بر معیارهای علمی اقدامی ضروری است.

تماشاگر دیگر به‌سختی شیفتهٔ کاری می‌شود و در بازار مکاره جهانی، متاع اصلی، خلاقیت و کارهای مبتکرانه است.

با نگاهی به کل آثار جنگی سینمایی سه سال اخیر می‌توان گفت که این آثار نمی‌توانند از منظر اقتصادی برای سینماداران گره‌گشایی کنند؛ که البته شاید خیلی هم مهم نباشد. اگر به تولید فیلم جنگی به‌مثابه تولید کالایی فرهنگی مانند کتاب بنگریم، سود را باید در درازمدت دانست و نه فروش در فصل گیشه. تأثیرات معنوی آن را نیز نمی‌توان قیمت‌گذاری کرد؛ اما این موضوع نباید سبب شود که به فرایندهای جذب مخاطب بی‌اعتنا باشیم.

سخن بسیار است و نوشته به درازا کشیده؛ اما همچنان خداوند در جزئیات است و قهرمان در میانهٔ غوغای همین جزئیات است که متولد می‌شود.

۱. لایو اکشن (Live action) روشی برای به تصویر کشیدن تصاویر است که در آن، به‌جای استفاده از انیمیشن و تصاویر متحرک ساخته‌شده با رایانه، از بازیگران یا حیوانات واقعی استفاده می‌شود.

فیلم "صیاد" در ترازوی انصاف

مجید نداف[1]

به باور نگارنده که از سال ۱۳۵۸ در کِسوت نظامی (عملیاتی) و سپس در جایگاه راوی و پژوهشگر جنگ خدمت می‌کرده است، هر تلاشی برای ترویج فرهنگ و تاریخ دفاع مقدس، حتی در ژانر (گونهٔ) ضدجنگ ارزشمند و مبارک است. این آثار، حتی اگر یادگاران آن دوران را به چالش بکشد، با بحث‌های سازنده، به غنای تاریخ‌نگاری جنگ می‌افزاید. همین مجادله‌ها و جرح‌وتعدیل‌هاست که تنور تاریخ‌نگاری جنگ هشت‌ساله را گرم می‌کند. برخی تولیدات سینمایی هرچند به نظر ما ضدجنگ تلقی شده‌اند، در مخاطبان حس هم‌ذات‌پنداری ایجاد کرده‌اند. این اتفاق بارها رخ داده است که ما درست یا اشتباه، با باطن‌بینی و نیت‌خوانی برخی سازندگان آثار سینمایی، آثارشان را قضاوت و از دایرهٔ محصولات مفید فرهنگی خارج کرده‌ایم. انتخاب مقاطع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در لابه‌لای موضوعات متنوع ازجانب منتقدان و نویسندگان فرصتی است برای گفت‌وگوی منطقی و برجسته‌ترشدن دفاع مقدس در میان موضوعات روز تا با جدال نیکو، تاریخ جنگ تحمیلی در لابه‌لای مسائل روز، تابناک جلوه‌گر شود.

ما جاماندگان از صف هم‌رزمان شهیدمان – آنها که تنها، به‌ستون، در قالب دسته‌های رزمی یا به‌صورت دشتبان پیش تاختند و در برابر چشمانمان پرپر شدند – سرشار از احساسات نوستالژیک هستیم. این حس، سوای پایبندی‌مان به آرمان‌ها، گاه ما را از گفتمان عقلانی دور می‌کند و با شعارزدگی، سبب می‌شود به تولیداتی کمتر فاخر بپردازیم. بااین‌حال، رعایت قواعد پژوهشی وظیفهٔ همهٔ دست‌اندرکاران این حوزه، به‌ویژه جوانانی است که جنگ را تجربه نکرده‌اند، اما دغدغهٔ انتقال تاریخ آن را دارند.

همان‌طور که مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس در طول سالیان دراز به این امر اهتمام ورزیده و کوشیده است که کیفیت آثار پژوهشی‌اش را به کمیت‌گرایی آلوده نکند، در این نوشتار تلاش


مجید نداف

۱. راوی و پژوهشگر حوزهٔ جنگ ایران و عراق

خواهد شد تا در چارچوب معیارهای پژوهشی، به نقد محتوایی (نه لزوماً شکلی و فنی) فیلم سینمایی صیاد پرداخته شود.

تجربهٔ دهه‌های پس از جنگ نشان داده است که آثار هنری مبتنی‌بر پژوهش در هر ژانری ماندگارترند و در ذهن مخاطب نهادینه می‌شوند و به دل می‌نشینند. این نگاه عقلانی به جنگ و عقلانیت‌محوری در هر اثر دفاع مقدسی، مستلزم همراهی با ابزار پژوهش است.

پرسش کلیدی این است که آیا می‌توان از یک فیلم سینمایی یا سریال تلویزیونی انتظار داشت که وقایع تاریخی را دقیقاً مطابق واقعیت بازگو کند؟ در آثار مستند تاریخی این انتظار شاید منطقی باشد؛ اما در فیلم‌های سینمایی یا سریال‌های تلویزیونی که احتمالاً با ظرافت‌های هنری، تخیلات هیجانی، تمایلات ایدئولوژیک، قهرمان‌پروری و تأثیرات مالی و سازمانی ساخته می‌شوند، با مداخلهٔ گرایش‌ها و علائق سازندگان چنین انتظاری برای بیان واقعیت‌های تاریخی تا حدودی بیجاست؛ برای مثال، آیا فیلم «مختار» (اثر داود میرباقری) یا فیلم «محمد رسول‌الله(ص)» (اثر مجید مجیدی) کاملاً با واقعیت‌ها و مستندات تاریخی برگرفته از منابع معتبر منطبق است؟

بنابراین، ابتدا باید انتظار خود را از این‌گونه تولیدات که از ده‌ها متغیر غیرتاریخی و گرایش غیرعلمی متأثر است، روشن کنیم. انتظار بیان دقیق واقعیت‌های تاریخی از یک اثر سینمایی، حداقلی است و اهداف و گرایش‌های سازندگان ممکن است حتی به جعل تاریخ یا بزرگ یا کوچک‌نمایی شخصیت‌ها بینجامد، که اکنون در فیلم‌سازی امری رایج و طبیعی شده است.

سینماگران داستان‌پرداز در مقایسه با مستندسازان خیلی کمتر به قواعد تحقیقات روشمند پایبندند و معمولاً به مصاحبه با افراد گوناگون، چه به روش گروهی و چه فردی، ملتزم نیستند. از همین روی، بیم گرایش به شعارزدگی و سینمای عوام‌پسند و اکشن (از نوع هالیوودی) بر آثار آنها متصور است. این دسته از کارگردانان که فاقد صبر و بردباری مطالعاتی هستند، به خلق آثار دم‌دستی و گیشه‌پسند رضایت می‌دهند؛ البته به‌استثنای شماری از کارگردان‌های نسل بعد از انقلاب اسلامی که با سخت‌کوشی و وسواس لازم، به ساخت این سنخ از آثار فیلم فارسی یا ضعیف تن نداده‌اند و به همین سبب، در بین مردم و افکار عمومی جا باز کرده‌اند و موسیقی متن، برخی از سکانس‌ها و تکیه‌کلام‌های به‌کاررفته در آثارشان ماندگار شده است.

رعایت قواعد پژوهشی وظیفهٔ همهٔ دست‌اندرکاران این حوزه، به‌ویژه جوانانی است که جنگ را تجربه نکرده‌اند، اما دغدغهٔ انتقال تاریخ آن را دارند.

بررسی‌ها نشان می‌دهد که این‌قبیل کارگردانان از بین تعداد سوژه‌هایی که انتخاب و با ریاضت به فیلم‌نامه تبدیل کرده‌اند، اغلب آنها را به بایگانی سپرده و مواردی را به قلم آراسته یا مقابل دوربین برده‌اند که فاخرتر و هنری‌تر بوده‌اند. این کارگردانان جدای از زیست تجربی‌شان در جنگ، خود را از تحقیق و پژوهش بی‌نیاز نمی‌دانند و درست در قوارهٔ محققی، مقدمات نوشتن فیلم‌نامه و ساخت و تولید را سپری می‌کنند. کارگردانانِ فاقد پیشینه و ظرفیت علمی، در جنگ روایت‌هاَ سردرگم می‌شوند و در چنبرهٔ تعصبات صنفی و ملاحظات گروهی و جناحی متوقف و گرفتار باقی می‌مانند. کارگردانان مستقل قبل از تدوین نهایی متن فیلم، با راستی‌آزمایی و شاهدیابی برای هر روایت بلاشک، به کیفیت اثر خود و جذب

مخاطب کمک می‌کنند.

درعین‌حال، آفت عوام‌زدگی به‌دلیل هزینه‌کردهای مالی پرخرج در سینما، گاه چنین هنرمندانی را نیز وسوسه می‌کند. ازاین‌روست که کارگردانان مستقل هرقدر از این نوع آسیب‌ها فاصله گرفته و به واقع‌گرایی نزدیک شده‌اند، موفق‌تر بوده‌اند. باوجود نیت صادقانهٔ سازندگان فیلم سینمایی «صیاد» برای خلق یک اثر ماندگار، به‌دلایلی که در پی خواهد آمد، این فیلم چندان به دل نمی‌نشیند و ماندگاری لازم را نخواهد داشت.

برخی از اصول و ملاحظات اثر پژوهشی تاریخی در حوزهٔ دفاع مقدس که به‌مثابه پشتوانهٔ محتوایی تولیدات مستند تصویری باید مدنظر قرار گیرد، به‌اختصار عبارت است از:

۱. امانت‌داری در روایت

متأسفانه در تحقیقات اولیه در فیلم صیاد چه در بیان حقایق تاریخی و چه در معرفی شخصیت قهرمان داستان، کم‌دقتی آشکاری شده است. پژوهشگر موظف است، هم در نقل‌قول‌ها از متن کتاب یا هر مرجع رسانه‌ای، جانب درستگویی را بگیرد، هم در تبیین و توصیف همهٔ ابعاد شخصیتی قهرمان داستان.

بینندگانی که به مبارزات رزمندگان ارتش و سپاه در برابر تجزیه‌طلبی در ناحیهٔ کردستان ایران و نیز در جریان تاریخ جنگ هشت‌ساله واقف نیستند، به‌خصوص نسل جدید، شاید متوجه نشوند و حساسیت به خرج ندهند که فیلم صیاد با تیپ شخصیتی ایشان فاصلهٔ زیادی دارد. ناظرانی که در صحنه و هم‌رکاب صیاد بوده‌اند، تصدیق می‌کنند که پختگی، تدین و دلبستگی شهید صیاد شیرازی به امام راحل، برخورداری وی از روحیهٔ انقلابی در مخالفت با منافقین و عناصر طاغوتی برجای‌مانده از رژیم پهلوی، تعصب ایشان بر حفظ و تقویت ارتش مردمی و اصرار بر همدلی و همراهی ارتش و سپاه در فیلم صیاد به‌درستی نمایش داده نشده و نویسندهٔ فیلم‌نامه به‌سبب ضعف و ناتوانی در تحقیقات اولیه، به‌اشتباه تصور کرده است که برای تکریم و بالابردن شخصیت شهید باید سایر فرماندهان و اثرگذاران جدی جنگ را پایین بکشد، آنها را تحقیر کند یا بی‌دست‌وپا جلوه دهد.

۲. پرهیز از غلوگویی و گزافه

بیشتر شهدای جنگ تحمیلی و فرماندهان جان‌باخته، ازجمله علی صیاد شیرازی، به‌قدری ویژگی‌های بلندمرتبه دارند که در شرح و بیان شخصیت آنان به بزرگ‌نمایی تا مرز دروغ و تحریف نیازی نیست؛ اما چه‌بسا نویسنده و کارگردان فیلم صیاد برای بیان این ویژگی‌ها با حذف و اضافهٔ برخی وقایع و جابه‌جایی صحنه‌های تاریخی و اشخاص، نقش و اثر وی را در سیر تحولات جنگ کاهش داده‌اند. به نظر می‌رسد اصولاً اسطوره‌پردازی در معرفی شهیدان دفاع مقدس نه‌تنها جایگاه آنان را در ذهن و تصور مخاطب و در تاریخ‌نگاری جنگ ارتقا نمی‌دهد، بلکه معمولاً و حداقل در بلندمدت، به مقام و منزلت آنها آسیب می‌رساند و چهرهٔ نورانی و درخشان آنها را مخدوش می‌کند.

۳. رعایت انصاف و اخلاق در توصیف اشخاص

درحالی‌که قرآن کریم توصیه می‌کند که مبادا دشمنی‌تان با افراد و اقوام شما را از عدالت خارج کند و خداوند ما را در قضاوت‌کردن دربارهٔ دیگران به تقوا دعوت می‌فرماید، در فیلم‌نامه جانب تقوا رعایت نشده و در برخی سکانس‌ها، رئیس‌جمهور وقت خیانت‌کار معرفی شده و در سکانس‌هایی دیگر فقط برای تخفیف و کوچک‌شمردن پاسداران سهواً یا به‌عمد،

بنی‌صدر فردی منطقی و واقع‌گرا در برابر آنان معرفی شده است؛ درحالی‌که به‌جرئت می‌توان گفت که اغوای او به‌وسیلهٔ رجوی و سازمان مجاهدین خلق (منافقین) نقطه‌ای تاریک و آلوده به خیانت در زندگی سیاسی او در دورهٔ اول ریاست‌جمهوری‌اش است.

درعین‌حال، انصاف حکم می‌کند که بگوییم در انتخاب اولین رئیس‌جمهور پس از انقلاب اسلامی که امام خمینی(ره) اختیارات فرماندهی کل قوا را به بنی‌صدر تفویض و سال ۱۳۵۹ را با عنوان «امنیت» نام‌گذاری فرمودند، به‌طور طبیعی، مسئول اول قوای نظامی و اجرایی کشور می‌بایست صلاحیت و توانمندی‌هایش را اثبات می‌کرد و برای ایجاد امنیت و آرامش در کشور می‌کوشید و پیروزهای خود را یکی پس از دیگری به رخ رقیب می‌کشید؛ اما واقعیت امر این است که برای کارشکنی و ترک فعل او در پیشبرد جنگ، دلایل کافی و محکمه‌پسند در دست نداریم و ازسوی‌دیگر، تلاش‌های عنادآمیزش برای به حاشیه راندن و ممانعت از ورود نیروهای مردمی به عرصهٔ نبرد و بدبینی و کینه‌ورزی‌اش برضد پاسداران انکارشدنی نیست؛ همان‌هایی که عامل اصلی و رمز پیروزی‌های ایران در توقف ارتش صدام و سپس بیرون‌راندن متجاوزان بعثی از سرزمینمان بودند. اما در جای‌جای فیلم، این غیرنظامیان سپاهی، مزاحمانی! برشمرده شده‌اند که مانع اعمال مدیریت عالی بنی‌صدر بوده؛ در وحدت فرماندهی کارشکنی کرده؛ به‌جای اطاعت از مافوق، در خفا و آشکار، برضد او توطئه کرده؛ و به سیاسی‌کاری مشغول‌اند! به همین دلیل نیز بنی‌صدر برای تحقق اهداف خود یا با هر انگیزه و آینده‌نگری تصمیم گرفت که دو درجه به شهید صیاد اعطا کند؛ اما دیری نپایید که، به تعبیر همسر صیاد در سکانسی از فیلم، همو که دو درجه تشویق داده بود، پس از عملیات ناموفق پاکسازی جادهٔ بانه به سردشت، خود، آن را پس گرفت.

این اتفاق تلخ درحالی رخ داد که حدود یک سال قبل، دکتر مصطفی چمران پس از غائلهٔ پاوه، برای پاکسازی شهرهای بانه و سردشت، ستون نظامی را از مریوان تا سردشت به راه انداخته بود و با کمترین تلفات و تعداد شهدا و زخمی‌هایی کمتر از انگشتان یک دست، به بانه رسید و از بانه به سردشت بدون هیچ تلفاتی یک پادگان متحرک را از پیچ‌وخم گردنه‌های صعب‌العبور به مقصد رساند.

در قاب سینما و گونهٔ دفاع مقدس، باید اصل دوری از عصرزدگی و پرهیز از تاریخی‌گری را مدنظر قرار داد و سزاوار نیست از ضعف آگاهی تاریخی مخاطب که طی سالیان طولانی در فرایند نوسانات سیاسی – اجتماعی به باورهای جدید و متضاد با گذشته رسیده است، استفادهٔ ابزاری کرد.

متأسفانه شهید صیاد به هر دلیل، نتوانست یا نگذاشتند از این تجربهٔ گران‌بها به‌نحو مطلوب استفاده کند و از تدبیر دکتر چمران در به‌کارگیری صحیح پاسداران در نوک ستون نظامیان غفلت شد؛ تا آنجا که فاجعهٔ خون‌بار و قلع‌وقمع ارتشیان جان‌برکف، داغی بر پیشانی تاریخ عملیات‌های نظامی شد.

این تراژدی با ناچیزشمردن و کاهش تلفات آن و فقط برای مقصر جلوه‌دادن بنی‌صدر، در آینهٔ تاریخ کم‌رنگ نخواهد شد و دست‌اندکاران فیلم می‌بایست بیش‌ازاین، انصاف به خرج می‌دادند و حداقل تصریح می‌کردند که اگر پاسداران به کمک محاصره‌شده‌گان نمی‌شتافتند، رقم تلفات

از ۱۲۰ شهید و زخمی نیز تجاوز می‌کرد (در فیلم ۷۵ شهید ذکر شده است).

بنابراین ازنظر بسیاری از ناظران، حوادث مذکور برای خلع درجهٔ اعطایی نکوهیده نبود؛ اما کارگردان می‌بایست در جای خود، انگیزه‌های خداپسندانه و اصرار آن شهید بر وحدت ارتش و سپاه قبل و بعد از این فاجعه را بسنده‌تر به نمایش می‌گذاشت؛ زیرا موضوعاتی ازاین‌قبیل را می‌توان بسیار سطحی در یک یا دو سکانس سینمایی یا با متلک‌پرانی به این و آن به تصویر کشید.

شهید صیاد طعم مشارکت با نیروهای ورزیده و شهادت‌طلب پاسدار را در نیمهٔ دوم سال ۱۳۵۸ در پاکسازی اطراف شهر سردشت (شیندرا و...) با درجهٔ سروانی و در جایگاه افسر توپخانه در مدت ۱۷ روز همکاری چشیده بود (طبق مشاهدات نگارنده و نیز به نقل از کتاب *صیاد دل‌ها*). هم‌رکاب‌شدن با پاسدارانی از جنس دستمال‌سرخ‌ها به فرماندهی شهید اصغر وصالی و پاسدارانی که طبق گفتهٔ شهید چمران، باوجود ناملایمات سیاسی، گرد او را ترک نگفته بودند، پس ازآن رخ داد که وی در سپاه استان اصفهان، عضو شورای فرماندهی بود. همین تجربهٔ موفق بین سپاه و ارتش در عملیات آزادسازی شهر سنندج اجرا شده بود. فیلم صیاد در همین‌جا اسیر اغراق در قهرمان‌سازی و اسطوره‌پردازی شده



است. این عملیات در اردیبهشت ۱۳۵۹، به مدت ۲۲ روز طول کشید. صیاد از اواسط عملیات، وارد میدان نبرد شد و در پاکسازی شهر، از محور فرعی همدان – قروه – صلوات‌آباد پابه‌پای پاسداران سپاه همدان شرکت کرد و در اجرای عملیات مشترک تأثیر بسزایی گذاشت. این نقطهٔ قوت و متغیر مهم را کارگردان فیلم نادیده گرفته و نقش بی‌بدیل پاسداران اعزامی از سراسر کشور و فرماندهان سپاهی را، ازجمله محمد بروجردی، که صیاد شیرازی با عشق و علاقه و انگیزهٔ انقلابی به جمع آنان پیوسته بود، کم‌ارزش شمرده است.

ای‌کاش کارگردان در پرداختن به این مقاطع مهم تاریخی همان انصافی را به خرج می‌داد که به‌دلایلی در برخی سکانس‌ها دربارهٔ ضدقهرمان فیلم (پاسداران آموزش‌ندیده!) نشان داده است، و آنها را با نمایش کفش‌های کتانی‌شان به‌جای پوتین و لباس‌های شخصی‌شان به جای اونیفورم نظامی تمسخر و تضعیف نمی‌کرد.

این تحریف‌های نشئت‌گرفته از ضعف‌های پژوهش نه‌فقط در روایت‌های مربوط به حوادث کردستان، بلکه در بیان وقایع و تحولات مربوط به جنگ هشت‌ساله نیز مشاهده می‌شود.

اگرچه نقش انقلابی شهید صیاد در جنگ به‌عنوان عامل اصلی وفاق و وحدت ارتش و سپاه انکارنشدنی است، فیلم به‌جای پرداختن به این مهم، بیشتر بر حاشیه‌ها متمرکز شده است؛ یعنی همدلی او با نظامیان کلاسیک و نیروهایی که به‌اقتضای سن زیاد و آموزش‌های صرفاً تئوریک، خیلی دیر به اصل معجزه‌گونهٔ مردمی‌کردن جنگ پی بردند. این بخش از شخصیت انقلابی صیاد که بیش از هر فرد نظامی دیگر، از ارتشی‌های طرفدار شاه مخلوع خون دل خورد و محنت کشید، در فیلم نادیده گرفته شده و به سطح اختلاف در

به‌کارگیری واژگان نظامی بین فرماندهان سپاه و ارتش تنزل داده شده و چون از اصل موضوع فاصله گرفته، حتی از بیان افتخارات سایر فرماندهان ارتشی مثل تیمسار ظهیرنژاد و شهید فلاحی غفلت ورزیده شده است.

فیلم‌نامه‌نویس فقط به این دلیل که صیاد هم‌زمان با عملیات طریق‌القدس به جبهه‌های جنوب وارد شده است، این عملیات را سرآغاز پیروزی‌های بعدی ایران خوانده است؛ حال آنکه به اعتراف بیشتر فرماندهان سپاه و ارتش، قبلاً عملیات ثامن‌الائمه(ع) بدون حضور وی و با شرکت فرماندهانی مانند ولی‌الله فلاحی، قاسمعلی ظهیرنژاد، امیروطن‌دوست، یوسف کلاهدوز، غلامعلی رشید، رحیم صفوی، حسن باقری و فرماندهانی دیگر با موفقیت اجرا شده بود. همچنین فرماندهی عملیات طریق‌القدس، به‌صورت مشترک به‌عهدهٔ غلامعلی رشید از سپاه و سرهنگ مسعود منفرد نیاکی از ارتش بود. در هیچ صحنه‌ای از فیلم نامی از این دو و نقش بی‌بدیل آنان در هدایت عملیات ذکر نشده است. اثر این روایتِ نادرست، حذف غیرمنصفانهٔ دیگر فرماندهان افتخارآفرین ارتش مثل قاسمعلی ظهیرنژاد، فرمانده نیروی زمینی و ولی‌الله فلاحی، جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش، در عملیات است.

همچنین در عملیات مذکور، حماسهٔ دو گردان سپاه به فرماندهی محمدرضا (علی) زاهدی به وقوع می‌پیوندد و با هدایت حسین خرازی، فرمانده تیپ امام حسین(ع)، در همان ساعات اولیهٔ عملیات، آتش توپخانهٔ ارتش بعثی خاموش می‌شود و توپخانه به تصرف رزمندگان اسلام درمی‌آید. گواه این ادعا و نیز تحقق شکل‌گیری واحدهای نظامی در قالب تیپ‌های سازمان‌یافته، اسناد، مدارک، فیلم‌ها و نوارهای صوتی موجود در گنجینهٔ مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه است.

سازندگان فیلم از زبان صیاد مدعی شده‌اند که سپاه تیپ و لشکر ندارد؛ حال آنکه در همین عملیات، دو تیپ دیگر سپاه به نام‌های عاشورا به فرماندهی عزیز جعفری و کربلا به فرماندهی مرتضی قربانی به‌طور کاملاً سازمان‌یافته وارد عمل شدند.

۴. واقع‌بینی و پرهیز از عصرزدگی

در قاب سینما و گونهٔ دفاع مقدس، باید اصل دوری از عصرزدگی و پرهیز از تاریخی‌گری را مدنظر قرار داد و سزاوار نیست از ضعف آگاهی تاریخی مخاطب که طی سالیان طولانی در فرایند نوسانات سیاسی – اجتماعی به باورهای

اگرچه نقش انقلابی شهید صیاد در جنگ به‌عنوان عامل اصلی وفاق و وحدت ارتش و سپاه انکارنشدنی است، فیلم به‌جای پرداختن به این مهم، بیشتر بر حاشیه‌ها متمرکز شده است؛ یعنی همدلی او با نظامیان کلاسیک و نیروهایی که به‌اقتضای سن زیاد و آموزش‌های صرفاً تئوریک، خیلی دیر به اصل معجزه‌گونهٔ مردمی‌کردن جنگ پی بردند.

جدید و متضاد با گذشته رسیده است، استفادهٔ ابزاری کرد. این پدیده خواسته یا ناخواسته سازندگان فیلم را وسوسه کرده است تا مطابق سوگیری‌های غیرمنطقی و در چارچوب اغراض سیاسی خود و سازمان‌های رسمی سفارش‌دهنده و پشتیبانی‌کننده (اسپانسرهای صنفی و حزبی و گروهی) عوامل تولید را سر صحنه حاضر کنند و با سکانس‌های جهت‌دار، ذهن و فکر تماشاگران را مسخ کنند. کافی بود نویسندهٔ فیلم‌نامه برای نشان‌دادن پایبندی خود و شهید صیاد به فرمایش امام خمینی(ره) برای حفظ و تقویت ارتش، به نیات شوم گروه‌های مارکسیستی و منافقین بسنده می‌کرد و ذیل شعار اصولی وحدت نیروهای

مسلح و با این دستاویز، مخالفان سیاسی خود در سال‌های بعد را به تیر کینه نشانه نمی‌گرفت.

اختصاص لحظاتی از فیلم به شخصیت‌هایی که پس از کودتای نقاب (مشهور به نوژه که شاهپور بختیار و نظامیان شاه‌پرست حامی او طراحی کردند) در اواسط سال ۱۳۵۹، مخاطراتی را احساس و ترمیم ارتش را به‌عنوان تدبیری ضدکودتا در جایگاه قانونی مطرح کردند، فقط تسویه‌حسابی سیاسی و صرفاً برخورد جناحی به حساب می‌آید. این تعرض، که در فیلم سینمایی «منصور» نیز نزدیکان عوامل همین فیلم انجام داده‌اند، برضد کسی است که حدود بیست سال پس از آن موضع‌گیری (سخنرانی تقطیع‌شده در بخش قبل از دستور مجلس شورای اسلامی)، نمایندهٔ رهبری در شورای‌عالی امنیت ملی و سپس هشت سال رئیس قوهٔ اجرایی کشور بوده است. سازندگان فیلم به‌قدری دربارهٔ این شخصیت سیاسی – امنیتی کینه بروز داده‌اند که فراموش کرده‌اند شهدایی امثال صیاد شیرازی، ستاری، بابایی، اردستانی و بسیاری دیگر از امرای انقلابی ارتش در زمان جنگ و پس‌ازآن، بیشترین همکاری را با وی داشته‌اند.

بازسازی و تصفیهٔ بخش‌هایی از ارتش در آن اوضاع ملتهب، دغدغهٔ همهٔ وفاداران به نظام، ازجمله نیروهای انقلابی ارتش بود. هم‌رزمان و رفیقان راه شهید صیاد هنوز از یاد نبرده‌اند که فریاد انحلال ارتش پس از پیروزی انقلاب اسلامی از حلقوم جریان‌هایی مثل سازمان مجاهدین خلق و گروه‌های مارکسیستی سر داده شد و وفاداران به نظام و امام تحت‌لوای «حزب‌الله» یکپارچه در مسیر فرمان وحدت‌بخش امام قرار داشتند.

در آخر، توجه عوامل دلسوز فیلم‌های سینمایی را به این مهم جلب می‌کنیم که هنوز افراد و فعالان دههٔ ۶۰، در قید حیات‌اند و سِره را از ناسره تشخیص خواهند داد. این پیش‌کسوتان جهاد و شهادت وقتی احساس کنند که حقایق مسلّم تاریخی در برابر چشمانشان تحریف و از خون شهیدان و قهرمانان تاریخ جنگ تحمیلی استفادهٔ ابزاری می‌شود، در ضمیر خود نوعی احساس شکست می‌کنند و از گذشته‌شان ناامید و منزجر خواهند شد. این یعنی بدترین جفای به تاریخ و حماسه‌سازان انقلاب و جنگ. وقایع و اوضاع و احوال آن روزهای پرماجرا به‌قدری پیچیده است که نویسندهٔ یک اثر سینمایی دوساعته، با مطالعهٔ سرسری و تحقیق عجولانه و احساساتی نمی‌تواند به کُنه حقایق تاریخی و بازنمایی صحنه‌ها و روابط بین آدم‌ها دست یازد و بیننده را در مقام قضاوتگری منصف قانع کند.

گاندوسازان محترم به‌اقتضای مقدس‌بودن ژانر دفاع مقدس هشت‌ساله بهتر و بسنده‌تر است که احساسات و امیال سیاسی‌شان را خارج از دفتر زندگی و زمانهٔ شهیدان محبوب دل مردم و نیروهای مسلح تقریر کنند تا دشمنان خارجی با تحریف‌های شالوده‌شکن و اختلاف‌انگیز به طمع نیفتند. جوانان تازه‌کار در این حوزه‌ها، همان به که اهداف و نیاتشان را در سریال‌های تلویزیونی محقق کنند. چه‌بسا در این‌گونه موارد، تلویزیون (قاب سیمای ملی) و نیز سریال‌های چندقسمتی، محل و فرصت مناسب‌تری است؛ زیرا به مخاطب عام زمان بیشتری برای تشخیص قهرمان و ضدقهرمان و دوست از دشمن می‌دهد و بدین‌ترتیب، به شعور آنان تا حدود زیادی، احترام گذاشته می‌شود. حبّ‌وبغض‌های سیاسی تولیدکنندگان فیلم در ژانر دفاع مقدس می‌تواند در ذیل موضوعاتی دیگر و با توسل به بهانه‌هایی غیر از خون شهیدان به منصهٔ ظهور برسد.

دل‌نوشته

گزاره‌های راهبردی در گفتمان فرماندهی سپهبد شهید حسین سلامی

یدالله ربیعی[1]

مقدمه

شهادت مظلومانه و سرافرازانهٔ سپهبد شهید پاسدار حسین سلامی، فرمانده کل پیشین سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در جریان مقاومت تاریخی ایرانیان در جنگ تحمیلی و تجاوز مشترک دوازده‌روزهٔ رژیم صهیونیستی و ایالات متحدهٔ امریکا به ایران اسلامی، علاوه‌براینکه حادثه‌ای تلخ و درعین‌حال افتخارآمیز در حافظهٔ ملی است، نقطهٔ‌عطفی تعیین‌کننده در تاریخ دفاع مقدس جدید ملت ایران محسوب می‌شود. این جنایت جنگی که با اهداف شوم چندگانه، به‌ویژه ضربه به اراده و قدرت راهبردی ایران اسلامی و حذف مغزهای متفکر مقاومت و بازدارندگی کشور طراحی شد، درحقیقت نشان‌دهندهٔ عمق هراس دشمن از فرماندهانی بود که نه‌تنها میدان را می‌شناختند، بلکه اندیشه‌های نوین و الهام‌بخش برای ساخت قدرت دفاعی و امنیت پایدار داشتند.

سپهبد شهید سلامی، در زمرهٔ این فرماندهان تراز انقلاب اسلامی بود؛ فرماندهی که در مقام مسئولیت، عقلانیت راهبردی را با ایمان انقلابی، تدبیر را با جسارت، و سیاست‌ورزی امنیتی را با معنویت تلفیق کرد. وی در شمار معماران تحول در دکترین دفاعی ایران، پایه‌گذار منطق بازدارندگی فعال، توسعه‌دهندهٔ گفتمان قدرت ترکیبی، و مروج مکتبی از فرماندهی مؤمن، تهاجمی، انعطاف‌پذیر و مردم‌پایه بود که امروز در لایه‌های گوناگون سپاه و جبههٔ مقاومت تداوم دارد.


یدالله ربیعی

این نوشتار با هدف بازشناسی علمی و تحلیلی اندیشه‌های دفاعی و راهبردی این شهید بزرگوار و مستندسازی و انتقال گزاره‌های کلیدی در گفتمان فرماندهی و دکترین نظامی وی به نسل‌های امروز و فردای نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران، به‌ویژه فرماندهان، مدیران و تصمیم‌سازان حوزهٔ دفاع و امنیت، تهیه شده است.

---

۱. مشاور رئیس مرکز اسناد

مجلهٔ *کیان ایران* براساس مأموریت تاریخی و مسئولیت راهبردی مرکز اسناد، تحقیقات و نشر معارف دفاع مقدس و مجاهدت‌های سپاه در ثبت، تحلیل و ترویج اسناد و معارف فرماندهان شهید، این یادداشت را به‌عنوان بخشی از منظومهٔ پژوهشی خود برای تبیین الگوهای کارآمد فرماندهی و بازدارندگی در عصر تهدیدهای ترکیبی و جنگ‌های شناختی تهیه و منتشر کرده است؛ باشد که چراغ راهی برای آینده‌سازان جهاد بزرگ ملت ایران باشد.

این یادداشت، ادای دِینی است به مقام رفیع سرداری که اندیشه‌اش سلاح بود و ایمانش سپر و اکنون که در جبههٔ خون درخشیده است، صدای او باید در میدان اندیشه و عمل شنیده شود. فرماندهی در نظام جمهوری اسلامی ایران صرفاً مسئولیتی اجرایی و عملیاتی نیست؛ بلکه ساحتی راهبردی دارد. دراین‌میان، سپهبد شهید حسین سلامی، فرمانده کل پیشین سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، به‌عنوان یکی از فرماندهان اندیشمند نظامی پس از انقلاب، توانست در دورهٔ فرماندهی خود بر این نهاد مقدس، گفتمانی اصیل، چندلایه، آینده‌نگر و برخاسته از آموزه‌های اسلامی و انقلابی را پایه‌گذاری و تثبیت کند؛ گفتمانی که هم ریشه در سنت حکمرانی دینی دارد، هم متکی بر تجربهٔ میدانی مقاومت است و هم در نسبت‌سنجی با تحولات راهبردی منطقه‌ای و بین‌المللی، واجد ابعاد متمایز و نوین است.

این جنایت جنگی که با اهداف شوم چندگانه، به‌ویژه ضربه به اراده و قدرت راهبردی ایران اسلامی و حذف مغزهای متفکر مقاومت و بازدارندگی کشور طراحی شد، درحقیقت نشان‌دهندهٔ عمق هراس دشمن از فرماندهانی بود که نه‌تنها میدان را می‌شناختند، بلکه اندیشه‌های نوین و الهام‌بخش برای ساخت قدرت دفاعی و امنیت پایدار داشتند.

در این یادداشت، پنج محور اصلی گفتمان نظامی شهید سلامی استخراج و به‌طور خلاصه تحلیل، و به‌اجمال، در تطبیق با دکترین‌های راهبردی روز بررسی شده است.

گزاره‌های راهبردی گفتمان شهید سلامی

۱. گفتمان «ایران قوی»؛ بازتعریف اقتدار ملی در نظام انقلاب اسلامی

شهید سلامی در سطح مفهومی، «ایران قوی» را فراتر از بازسازی قدرت سخت نظامی مطرح می‌کرد. در منظومهٔ فکری او، اقتدار ملی تلفیقی از سه مؤلفهٔ اصلی بود:

- «اقتدار معنوی و نرم در امتداد انقلاب اسلامی» با تأکید بر آرمان‌های جهانی انقلاب، گسترش نفوذ معنوی در جغرافیای مقاومت، و تعریف قدرت بر پایهٔ الهیات سیاسی – توحیدی؛
- «اقتدار علمی - فناورانه»: به‌ویژه در حوزه‌هایی چون هوافضا، فناوری‌های نظامی بومی، جنگال، پدافند هوشمند، و زیست‌بوم نوآوری دفاعی؛
- «اقتدار نظامی - بازدارنده» با اتکا بر موشک‌های نقطه‌زن، عمق راهبردی منطقه‌ای و طراحی «جبهه‌های مردمی مقاومت» در برابر دشمن.

در نگاه تطبیقی، رویکرد سوم را می‌توان نزدیک‌ترین رویکرد به دکترین «قدرت ترکیبی (Comprehensive Power)» دانست که در برخی راهبردهای امنیت ملی برخی قدرت‌های بزرگ مانند چین و روسیه نیز دیده می‌شود؛ با این تفاوت که در گفتمان شهید سلامی، بنیان هستی‌شناختی آن در توحید و اندیشهٔ مقاومت ریشه دارد.

۲. اصل «پیش‌دستی فعال»؛ از بازدارندگی سنتی تا بازدارندگی مبادرتی[۱]

یکی از مهم‌ترین تحولات راهبردی در دورهٔ فرماندهی شهید سلامی، عبور از بازدارندگی کلاسیک (Deterrence by Punishment) به بازدارندگی مبادرتی (Deterrence by Preemption) بود. این اصل، در اقدامات راهبردی سپاه، ازجمله در عملیات «شهید سلیمانی»، سرنگونی پهپاد گلوبال هاوک امریکا، پاسخ به ترور شهید فخری‌زاده یا مقابله با تحرکات صهیونیستی در منطقه متجلی شد.

برخلاف دکترین‌های غربی که بر پاسخ‌محوربودن (Retaliatory Deterrence) تأکید دارند، شهید سلامی دکترین «پیش‌دستی فعال» را با الهام از فرهنگ عاشورا، آموزه‌های قرآنی (وَأَعِدُّوا لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ)[۲]، و سنت پیامبرانه در مدیریت تهدیدها و بهره‌گیری از فرصت‌ها پیاده کرد.

۳. قدرت‌سازی منطقه‌ای ازطریق الگوی «امت - جبهه»

شهید سلامی قائل به مدل جغرافیای مقاومت از جنس «امت واحده» بود، نه صرفاً هم‌پیمانی ژئوپلیتیکی. در این الگو:

- فلسطین، لبنان، سوریه، عراق و یمن، حلقه‌های زندهٔ جبهه‌ای واحد تلقی می‌شدند.
- قدرت‌سازی نظامی و امنیتی ازطریق انتقال تجربه، آموزش نیروهای بومی و توانمندسازی عملیاتی مقاومت پیگیری می‌شد.

این مدل، برخلاف دکترین‌های سنتی ایجاد بلوک یا اتحادهای رسمی نظامی (مانند ناتو و...)، بر پویایی اجتماعی - مردمی و انعطاف‌پذیری نهادی تأکید می‌کرد.

از منظر تطبیقی، می‌توان این الگو را نوعی بازتعریف بومی از مفهوم «شبکه‌سازی نامتقارن قدرت» دانست که در نظریه‌های جنگ‌های نسل چهارم نیز بر آن تأکید شده است.

۴. ترکیب فرماندهی جهادی - الهیاتی با مهندسی راهبردی قدرت

شهید سلامی درعین اشراف کامل بر تاکتیک‌ها و فناوری‌های نوین نظامی، فرمانده‌ای با بنیان‌های الهیاتی بود. وی در سخنرانی‌های خود پیوسته به توکل و نصرت الهی به‌عنوان مؤلفهٔ پیروزی، انقلاب و جهاد علمی، فرهنگی و نظامی در منظومه‌ای یکتا، و مدیریت صحنهٔ نبرد در ساحت جنگ نرم و شناختی اشاره می‌کرد. در گفتمان او، فرمانده نه صرفاً طراح و هدایت‌کنندهٔ عملیات، بلکه رهبر معنوی جبهه نیز هست. این ویژگی با دکترین‌های رهبری نظامی در مکاتب غربی و شرقی، که مبتنی‌بر سلسله‌مراتب خشک و متعصب حرفه‌ای و عقلانیت ابزاری هستند، تفاوتی بنیادین دارد و بیشتر به متون دینی و سیرهٔ پیامبر و امیرالمؤمنین(ع) نزدیک است.

---

۱. «بازدارندگی مبادرتی» به الگویی راهبردی اطلاق می‌شود که در آن، قدرت دفاعی و امنیتی یک کشور نه صرفاً برای واکنش به تهدیدها، بلکه برای پیش‌دستی فعالانه و هوشمندانه در برابر روند شکل‌گیری تهدیدها به کار گرفته می‌شود. در این الگو، بازدارندگی نه ازطریق سکون و انفعال در برابر تهدید، بلکه ازطریق درهم‌شکستن اراده و طرح دشمن در مراحل پیشینی، پیش‌دستانه و حتی فراسرزمینی محقق می‌شود. در منطق بازدارندگی مبادرتی، اقدام امنیتی و نظامی صرفاً واکنشی به تعرض نیست؛ بلکه کنش هدفمند، هوشمند و محاسبه‌گر در مرزهای تکوین تهدید است.

۲. هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنان [دشمنان] آماده سازید. (سورهٔ انفال، آیهٔ ۶۰)

۵. تحلیل تطبیقی گفتمان شهید سلامی با دکترین‌های امنیتی - نظامی روز

برای تحلیل تطبیقی گفتمان فرماندهی شهید سلامی، می‌توان به پنج تمایز محوری نسبت به دکترین‌های رایج اشاره کرد:

الف) مبنای معرفتی: دکترین‌های غربی عمدتاً بر پایهٔ عقلانیت و علم ابزاری و منافع ملی تدوین می‌شوند؛ درحالی‌که گفتمان شهید سلامی ضمن توجه به این عقلانیت و منافع، مبتنی‌بر معرفت دینی و رسالت تاریخی انقلاب اسلامی است.

ب) ماهیت قدرت: قدرت در نظام‌های غربی عمدتاً به توان سخت و ابزارهای فناورانه متکی است؛ اما در گفتمان سلامی، قدرت در پیوستگی با ایمان به غیب، عقلانیت، مردم، اعتمادبه‌نفس، شهادت و ابتکار و خلاقیت تحقق می‌یابد.

پ) جایگاه مردم: در گفتمان فرماندهی شهید سلامی، مردم پشتوانه و عامل بازدارندگی و دفاع‌اند. این گزاره در بسیج، عمق اجتماعی مقاومت، و سرمایهٔ اجتماعی انقلاب معنا می‌یابد. درمقابل، در دکترین‌های غربی، مردم معمولاً مخاطب امنیت‌اند، نه تولیدکنندهٔ آن.

ت) رویکرد به جنگ شناختی: درحالی‌که مکاتب نظامی غرب در دهه‌های اخیر بر جنگ شناختی به‌عنوان ابزار تضعیف ارادهٔ دشمن متمرکزند، شهید سلامی این نوع جنگ را، هم تهدید و هم فرصت تلقی می‌کرد و با طراحی «افق‌های امیدساز» و «هژمونی روایی»، جمهوری اسلامی را تقویت می‌کرد. او با بهره‌گیری از تجربه‌های جنگ‌های گذشته و آشنایی و تسلط بر فضای رسانه‌ای، روایتی از توان و قدرت جمهوری اسلامی را تولید می‌کرد که ضمن بی‌اثر یا کم‌اثرکردن جنگ شناختی دشمن، نوعی غلبه و برتری را در اردوگاه خودی پرورش می‌داد.

یکی‌ازمهم‌ترین‌تحولات‌راهبردی در دورهٔ فرماندهی شهید سلامی، عبور از بازدارندگی کلاسیک به بازدارندگی مبادرتی بود.

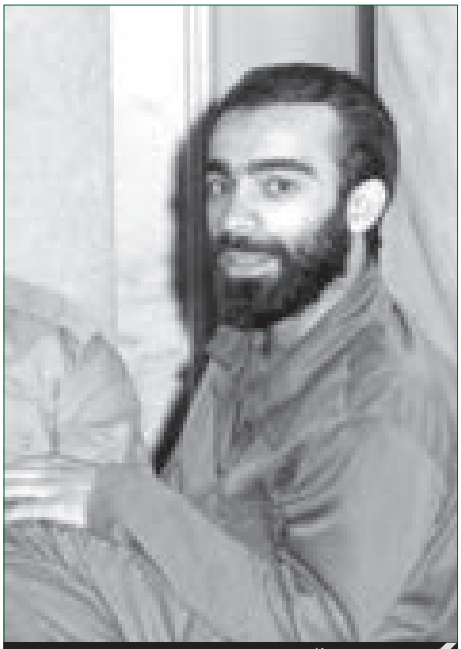
ث) ساختار فرماندهی: مدل فرماندهی در سپاه تحت مدیریت شهید سلامی، ترکیبی از فرماندهی شبکه‌ای، جهادی، و تفکر نظام‌مند بود که با قدرت میدان‌داری، اشراف اطلاعاتی، و چابکی تصمیم‌سازی همراه شده بود.

نتیجه‌گیری

گفتمان راهبردی شهید سپهبد حسین سلامی نقطهٔ تلاقی چهار عنصر عرفان، جهاد، عدالت و عقلانیت بود. وی با خلق مدل‌های نوین در قدرت‌سازی منطقه‌ای، بازدارندگی مبادرتی، و فرماندهی مردم‌پایه، دکترین جدیدی از دفاع همه‌جانبه در تراز تمدن اسلامی ارائه کرد. گفتمان او نه‌تنها الگوی فرماندهی مؤثر در مواجهه با تهدیدهای ترکیبی است، بلکه ظرفیت تبدیل به مکتب راهبردی ماندگار برای آیندهٔ نظام دفاعی جمهوری اسلامی ایران را دارد.

رشید و باقری دو گوهر نایاب

محسن رخصت‌طلب


محسن رخصت‌طلب

بسم رب الشهدا و الصدیقین. سلام بر روح‌الله و فرزندانش غلامعلی و محمد.

خدا را گواه می‌گیرم با دلی خون‌بار و چشمی اشک‌آلود، آنچه می‌نویسم صادقانه باشد.

رشید، فرمانده‌ای باصلابت، جدی، متفکر و دوست‌داشتنی در بیش از چهار دهه از عمر شصت‌واندی‌ساله‌ام بود.

در بیست‌ویک سالگی، با او مواجه و آشنا شدم.

شغل ما ثبت‌وضبط وقایع و تاریخ‌نگاری جنگ بود. او از همان ابتدای شروع به کار ما، به این موضوع به دیدهٔ احترام نگاه می‌کرد و علاقهٔ خاصی به دست‌اندرکاران آن داشت.

در مباحث نظامی، تیزبین و دوراندیش بود و درعین احترام به همکاران خود، دیدگاهش را با جدیت و صلابت خاصی بیان می‌کرد.

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، رشید در یکی از گروه‌های سیاسی – مذهبی[1] فعالیت می‌کرد و در خانه‌های تیمی، شَم اطلاعاتی و نظامی او شکل گرفته بود. پس از پیروزی انقلاب، به‌عنوان مسئول عملیات سپاه دزفول علاوه‌بر پیگیری فعالیت‌های عناصر گروهک‌های ضدانقلاب در شهر، به نقاط مرزی استان خوزستان سرکشی و تردد معاندین و ورود سلاح به داخل ایران و فعالیت استخبارات عراق، همچنین گسترش حضور و فعالیت‌های نظامی ارتش عراق در مرز را رصد می‌کرد.

با حملهٔ سراسری ارتش صدام به ایران، باوجوداینکه سپاه پاسداران مأموریت حفظ مرزهای بین‌المللی را بر عهده نداشت و به‌تبع آن، سازمان رزم و اطلاعات نظامی در ساختار آن شکل نگرفته بود، افرادی مانند غلامعلی رشید، علی شمخانی و عده‌ای دیگر از فرماندهان بومی سپاه در خوزستان، عملاً وارد حوزه‌های رزمی شدند و به‌این‌ترتیب، تشکیلات نظامی اولیهٔ سپاه در استان‌های مرزی شکل گرفت.

با گسترش تجاوزات ارتش عراق، غلامعلی رشید از سپاه دزفول به ستاد عملیات جنوب در اهواز منتقل شد و در مدت زمان کوتاهی، به همراه چند نفر دیگر هستهٔ اولیهٔ فرماندهان نظامی سپاه در جنگ را تشکیل دادند.

در مباحث نظامی، تیزبین و دوراندیش بود و درعین احترام به همکاران خود، دیدگاهش را با جدیت و صلابت خاصی بیان می‌کرد.

عناصر این هسته، ابتدا به‌عنوان فرماندهان اطلاعاتی و عملیاتی محورها و عملیات‌های ایذایی ایفای نقش می‌کردند و به‌مرور زمان، فرماندهی عملیات‌های محدود و سپس گسترده را در جبهه‌ها به عهده گرفتند و روزبه‌روز، بر دانش و توانایی و تجربهٔ آنها افزوده شد.

در عملیات‌های ثامن‌الائمه(ع) و طریق‌القدس، رشید همراه با سایر فرماندهان سپاه و ارتش، از طراحان و هدایتگران عملیات بود که نقشی مؤثر و بی‌بدیل ایفا کرد. زمانی‌که با حکم امام خمینی(ره)، محسن رضایی به فرماندهی کل سپاه منصوب و در قرارگاه فرماندهی برای هدایت عملیات طریق‌القدس حاضر شد، فرماندهی این عملیات و اعلام رمز آن را به غلامعلی رشید سپرد و این شهید عزیز این مسئولیت را بر عهده گرفت.

با توجه به شناختی که رشید از زمین منطقهٔ عملیات طریق‌القدس و توانایی‌های دشمن و نیز چالش‌های پیش روی رزمندگان اسلام در زمان پیشروی داشت، اشراف ایشان به جزئیات مانور عملیات سبب شد یگان‌های خودی در بهترین وضعیت، مانور عملیات را اجرا کنند و با حداقل آسیب، بر دشمن غلبه یابند.

---

۱. به گروه منصورون اشاره می‌کند. هستهٔ اولیهٔ گروه منصورون، در سال ۱۳۴۹ و به‌تدریج در دههٔ پنجاه، در شهرهای استان خوزستان شکل گرفت. اعضای شناخته‌شدهٔ این گروه، محسن رضایی، مجید بقایی، محمدباقر ذوالقدر، علی شمخانی، محمد جهان‌آرا، غلامعلی رشید و اسماعیل دقایقی بودند که برضد نظام ستم‌شاهی پهلوی فعالیت چریکی می‌کردند. بیشتر اعضای فعال این گروه را ساواک در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۷ دستگیر و روانهٔ زندان کرد. هشت نفر از اعضای این گروه، ازجمله عبدالحسین سبحانی، عزیز صفری، علی جهان‌آرا و حسن هرمزی، در خلال درگیری‌های مسلحانهٔ چریکی به شهادت رسیدند.

در عملیات فتح‌المبین، رشید مسئولیت عملیات قرارگاه مرکزی کربلا و در عملیات بیت‌المقدس، فرماندهی قرارگاه فتح را بر عهده داشت.

در جریان این عملیات‌ها، ازجمله یگان‌های تحت‌امر غلامعلی رشید، تیپ۱۴ امام حسین(ع) و تیپ۸ نجف اشرف بودند، که یکی از سخت‌ترین مأموریت‌ها، فرماندهی بر احمد کاظمی و حسین خرازی بود.

رشید در تعامل با این دو فرمانده، در لحظه، بنابر وضعیت، مشی پدرانه، برادرانه، ملتمسانه و قدرتمندانه از خود بروز می داد.

رشید برای همهٔ فرماندهان، نقش مخزن دانش و معلم و استادی مبرز داشت.

از صداقت و صلابت او همین بس که در طراحی عملیات والفجر۸ برای فتح فاو، بین ایشان و آقای محسن رضایی اختلاف‌نظر به وجود آمد و هیچ‌یک حتی با بیان استدلال‌های فراوان، نظر طرف مقابل را نپذیرفتند؛ طوری‌که بیم آن می‌رفت بین فرماندهان دودستگی ایجاد شود. در این وضعیت، آقای رضایی، آقای رشید را به بهانهٔ درمان فرزندش به مرخصی اجباری فرستاد تا چند روز در قرارگاه حضور نداشته باشد.

بیان نظرهای کارشناسی و سعی در اقناع‌سازی، از ویژگی‌های خاص فرماندهان سپاه پاسداران در دورهٔ جنگ تحمیلی هشت‌ساله بود که شاید در هیچ ارتش کلاسیکی در جهان نمونه نداشته باشد. غلامعلی رشید نظامی جدی و بعضاً عبوسی بود که خنده‌هایش دل انسان را غرق محبتش می‌کرد.



او در شناخت ترکیبی جغرافیا و دشمن، عمیق و دقیق بود و به همین دلیل، طراح نظامی و مشاوری امین و مطمئن برای فرمانده‌اش محسوب می‌شد.

چند سال قبل گفته بود که اگر خدا عمر بدهد، وقتی بازنشسته شدم، درخواست می‌کنم اتاقی در مرکز اسناد و تحقیقات جنگ به من بدهند که تا آخرین روزهای عمرم از دفاع مقدس بخوانم و بنویسم.

در یکی از روزهای دهۀ ۹۰، از مشکلات و فشارها برایش درددل کردم. بعد از دلداری‌ام گفت: «من دست تک‌تک شما راویان را می‌بوسم که باوجود این مشکلات و کمبودها، مرکز را رها نکردید و پای تاریخ‌نگاری جنگ ایستاده‌اید.» این سخن برای ما بمب انرژی شد و تا سال‌ها، با این انرژی به کار خود ادامه دادیم.

او سال‌های متمادی، ناظر علمی، اطلاعاتی و محتوایی پژوهش‌های محققان و نویسندگان مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس بود و باوجود مشغله‌های فراوان و آرتروز گردن، هیچ‌گاه درخواست مرکز را برای این موضوع حساس رد نکرد.

بیان نظرهای کارشناسی و سعی در اقناع‌سازی، از ویژگی‌های خاص فرماندهان سپاه پاسداران در دورۀ جنگ تحمیلی هشت‌ساله بود که شاید در هیچ ارتش کلاسیکی در جهان نمونه نداشته باشد.

مسئول دفتر ایشان نقل می‌کرد که کتاب‌های هزارصفحه‌ای روزشمار جنگ را در محل کار به‌علت آرتروز شدید گردن به‌صورت درازکش تا نیمه‌های شب مطالعه می‌کرد.

وقتی *کتاب خرمشهر در جنگ طولانی* را برای مطالعه و ارزیابی تحویل ایشان دادیم، صبح فردایش، کتاب را با حاشیه‌نویسی و اظهارنظرهای دقیق برگرداند و گفت که محتوای کتاب به‌قدری جذاب بوده که همان روز بعد از ساعت کار اداری، مطالعۀ آن را شروع و اذان صبح آن را تمام کرده و بارها در حین مطالعه گریسته است! سپس، به‌طور مکرر، از نویسندگان آن صمیمانه تشکر کرد.

گفته می‌شود رهبری معظم انقلاب اسلامی ابتدا مسئولیت ریاست ستادکل نیروهای مسلح را به سردار رشید پیشنهاد داده بودند؛ اما ایشان اصرار کرده بود که آقای محمد باقری را برای این مسئولیت معرفی کنند، که درنهایت، سردار محمد باقری به ریاست ستادکل نیروهای مسلح منصوب شدند و سردار رشید فرماندهی قرارگاه خاتم‌الانبیا(ص) را برعهده گرفتند.

رشید عمر خود را بعد از انجام مسئولیت‌های کاری، رسیدگی به امور خانواده و کوهنوردی، به مطالعه، مطالعه و مطالعه سپری کرد. در دهۀ ۶۰ و در اوج مشغله‌های عملیاتی و اطلاعاتی، مطالعات و یادداشت‌برداری‌های او قطع نمی‌شد. اگر کتابی دست کسی می‌دید، آن را می‌گرفت و تورق می‌کرد، اگر محتوای آن را می‌پسندید، به امانت می‌گرفت و در حداقل زمان، آن را مطالعه می‌کرد و به صاحبش برمی‌گرداند.

رشید در بین همۀ دوستان و فرماندهان نظامی، به‌علت صلابت و درون‌گرابودن شاید دلچسب نبود؛ ولی به‌شدت دوست‌داشتنی و محترم و جذاب بود.

رشید، و ما ادراک ما الرشید!

***

با محمد باقری در عملیات فتح‌المبین به‌عنوان مسئول اطلاعات‌عملیات قرارگاه فتح آشنا شدم. محمد شاگرد برادر بزرگ‌ترش، حسن باقری، بود که در قامت نیروی اطلاعاتی جوان، باهوش و شجاع ایفای نقش می‌کرد.

محمد معاون اطلاعات‌عملیات قرارگاه فتح به فرماندهی رحیم صفوی در عملیات فتح‌المبین، و معاون اطلاعات‌عملیات قرارگاه فتح به فرماندهی غلامعلی رشید در عملیات بیت‌المقدس بود.

چه آغاز زیبایی داشت و در کنار چه اساتید بلندمرتبه‌ای وارد این عرصه شد! البته محمد تحت‌نظر برادرش، حسن، علاوه‌بر گذراندن مطالعات تئوریک اطلاعات، در صحنه‌های عملیاتی تجربهٔ لازم را کسب کرده بود و این‌طور نبود که حسن باقری، صِرف برادربودن، مسئولیت سنگین و حساس اطلاعات‌عملیات قرارگاه را به محمد واگذار کند.

محمد پیرو تجربهٔ کسب‌کرده نزد برادرش، چند نیروی اطلاعاتیِ رزمنده و شجاع در اختیار داشت و در مأموریت‌های شناسایی دشمن، علاوه‌بر دریافت اطلاعات از یگان‌های رزمی تحت‌امر قرارگاه، همراه نیروهای خود، نزدیک و در میان مواضع دشمن به شناسایی می‌رفت و برای فرمانده قرارگاه، همیشه اطلاعات به‌روز و دقیق کسب می‌کرد.

در طول بیش‌از چهل سال ارتباط و شناخت از محمد، جز احترام، محبت، خوش‌رویی، دقت، وقار و صلابت ندیدم. شخصیتی بی‌نهایت دوست‌داشتنی و عزیز بود.

پس از پایان عملیات فتح‌المبین، برای دریافت جمع‌بندی عملیات، با او قرار مصاحبه گذاشتم. رأس ساعت، در کانتینر (دفتر معاون اطلاعات‌عملیات قرارگاه فتح) حاضر شدیم و متواضعانه و مؤدبانه به همهٔ سؤالات من پاسخ داد. پس از مصاحبه، به ایشان گفتم: «برای مستندبودن تحقیقات خود به اسناد و مدارک شما نیاز داریم.» رو به انتهای کانتینر کرد و گفت: «همهٔ اسناد، کالک‌ها و عکس هوایی مال شما. ما جایی برای نگهداری نداریم، لااقل پیش شما محفوظ می‌مونه.» از رفتار و اعتماد و احترامش یک دنیا ذوق کردم.

در اوایل جنگ، چون بسیاری از فرماندهان به رسالت کار ما آشنا نبودند، ما به‌سختی کار خود را انجام می‌دادیم؛ اما برخی از فرماندهان، برای ثبت و ضبط تاریخ جنگ، با بلندنظری خاصی به این کار توجه می‌کردند؛ محمد از فرماندهانی بود که با بلندنظری به کار مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ و راویان جنگ می‌نگریست.

محمد روند رشد در فهم ماهیت کار اطلاعاتی و شناخت جغرافیا و دشمن را پابه‌پای برادرش حسن باقری طی می‌کرد و علاوه‌بر حضور فیزیکی در عرصه‌های عملیاتی، کار تدوین گزارش‌های اطلاعاتی برای قرارگاه‌ها و فرماندهان را هم انجام می‌داد.

حسن باقری به‌عنوان مسئول اطلاعات‌عملیات قرارگاه مرکزی، همان‌طور که برای کسب اطلاعات، نیروهای اطلاعاتی را به عمق مواضع دشمن اعزام می‌کرد، بعضاً برادرش محمد را هم به ماموریت‌های پُرریسکِ نفوذ در مواضع دشمن می‌فرستاد. رفتار حسن باقری با محمد و دیگران هیچ تفاوتی نداشت و به‌هیچ‌وجه، در حضور دیگران، رابطهٔ عاطفی و برادری بین این دو دیده نشد.

یک‌بار حسن در بحث شناسایی از دشمن، در بین جمعی از فرماندهان و نیروهای اطلاعاتی قرارگاه، با همان لحن و ادبیات لوطی‌گری خاص خودش که بعضاً با دیگران صحبت می‌کرد، به محمد گفت: «آقا جان، من به تو می‌گم این کار را بکنی، بعد تو حرف خودت رو می‌زنی؟!»

با شهادت حسن باقری در سال ۱۳۶۲، ناگهان محمد پشتوانهٔ خود را از دست داد؛ اما خم به ابرو نیاورد و مسئولیت‌های برادرش را تا پایان جنگ به عهده داشت.

محمد پس از جنگ، علاوه‌بر حضور مستمر در ادارهٔ اطلاعات ستاد کل نیروهای مسلح، تحصیلات دانشگاهی را با اراده‌ای وصف‌ناپذیر طی کرد و پس از کسب دکترای جغرافیای سیاسی از دانشگاه تهران، به تدریس پرداخت و به پژوهش و مطالعات که جزء لاینفک زندگی او بود، ادامه داد. وی با طی‌کردن سلسله‌مراتب شغلی، به بالاترین سطح فرماندهی عالی نظامی نائل آمد و با اخلاق‌مداری و مردم‌دوستی، با کمترین تبلیغات رسانه‌ای، محبوب دل آحاد جامعه شد.

محسن رخصت‌طلب
۱۴۰۴/۴/۵

رشید فرمانده‌ای واقع‌بین

امیر نصرت‌الله معین‌وزیری[1]


نصرت‌الله معین‌وزیری

سردار سرلشکر شهید غلامعلی رشید زادهٔ شهر قهرمان‌پرور دزفول بود که مردمانش زیر باران موشک‌ها و گلوله‌های توپخانهٔ ارتش بعث عراق تکه‌پاره می‌شدند؛ اما به ترک دیار و کاشانهٔ خود رضایت نمی‌دادند.

سردار سرلشکر شهید غلامعلی رشید در دوران جنگ تحمیلی هشت‌ساله، به‌حقیقت، فردی آزاداندیش و خوش‌فکر و تحلیلگری جدی با درکی عمیق از تاکتیک و عملیات و پیامدهای آن بود.

سردار رشید درکی واقع‌بینانه و درست از اوضاع و نیات دشمن داشت و در بریفینگ[2]های ستادی در خلال جنگ، بهترین

۱. مسئول رکن ۲ (اطلاعات) ستاد نیروی زمینی ارتش در دورهٔ دفاع مقدس و استاد و عضو هیئت‌علمی دانشگاه فرماندهی و ستاد ارتش

۲. جلسات توجیهی که در آنها، اطلاعات مختصر و مفید دربارهٔ موضوعی خاص یا دستورالعملی به فرد یا

تحلیل‌ها و پیشنهادهای منطقی و منطبق با دانش نظامی را ارائه می‌کرد که بیشتر آنها با نظرهای اساتید کهنه‌کار دانشگاه فرماندهی و ستاد ارتش جمهوری اسلامی ایران همگرا و منطبق بود.

من به‌عنوان یکی از اساتید همان دانشگاه، در دوران جنگ تحمیلی، در مسئولیت افسر عملیات قرارگاه مشترک کربلا، در خلال طرح‌ریزی و اجرای عملیات‌های طریق‌القدس، فتح‌المبین و بیت‌المقدس در کنار شهید رشید انجام‌وظیفه می‌کردم. به‌حقیقت، ایشان را در میان همهٔ فرماندهان سپاهی، فردی خوش‌فکرتر، جدی‌تر، آزاداندیش‌تر، باهوش‌تر، سریع‌الانتقال‌تر و منطقی‌تر تشخیص دادم و به همین علت، به ایشان نزدیک‌تر و صمیمی‌تر بودم.

ایشان فرماندهی فهیم و دارای درکی عمیق از وقایع جنگ بود. در دوران پس از جنگ، براثر مطالعه و تحقیق فراوان و در شغل استادی دانشگاه، به نظریه‌پردازی قوی تبدیل شد که به شهادت دانشجویانش، از بهترین‌ها بود.

رئیس‌دفتر این شهید بزرگوار، سردار سرتیپ‌دوم علی باباخانی، زادهٔ شهر معمولان خرم‌آباد و از دوستان صمیمی من بود که در عملیات خیبر، پدرش در کنارش شهید شد و بعد، برادرش به شهادت رسید و درنهایت، نوبت به خودش رسید. سردار شهید علی باباخانی مظهر صداقت و شهامت و دارای اخلاق و خوی بسیار پسندیده و کم‌نظیر بود. تواضع و فروتنی شهید علی باباخانی آن‌چنان بود که هفت‌بار درجهٔ سرتیپی خودش را به‌طرق گوناگون از مسیر ابلاغ خارج کرد و می‌گفت همین درجهٔ فعلی برایم کافی است.

به‌حقیقت، باید اذعان کنم که تا حیات دارم، نمی‌توانم غم و اندوه عمیق فقدان این دو شهید بزرگوار را تحمل و فراموش کنم. روحشان شاد.

معین‌وزیری

گروهی از افراد گفته می‌شود. این اطلاعات معمولاً به‌صورت مکتوب یا شفاهی بیان می‌شوند و هدف از آن، ایجاد درک مشترک و آمادگی برای انجام‌دادن کار یا فعالیتی است.



رشید اشتیاق به رفتن داشت

سخنرانی کامل همسر سردار غلامعلی رشید

بسم الله الرحمن الرحیم. لاحولَ ولا قوة الّا بالله العلی العظیم و به نستعین

قبل‌ازآنکه مطالب کوتاهی بگویم، نامه‌ای که حاج‌آقا چند روز قبل‌ازاین برای یکی از دوستان نوشته و بخشی را که آرزوی مرگ و شهادت دارند، خدمتتان می‌خوانم.

این دوست که از نزدیکان سردار است، چیزی از ایشان خواستند و ایشان گفتند که خیلی سرم شلوغ است. عذرخواهی کردند، بعد این نامه را نوشتند که من بخش‌هایی از آن را برای شما می‌خوانم.

خدا کند جان این حقیر گرفته شود به دست مبارک حضرت عزرائیل(س) ... هرگز فکر نمی‌کردم این‌قدر زنده بمانم! در آستانهٔ ۷۲سالگی‌ام!

قبل از انقلاب، تصور ما این بود که قبل از ۳۰سالگی شهید می‌شویم، در جنگ به‌گونه‌ای دیگر...

حضرات، من گاهی می‌گویم حاج‌آقا خیلی مفقود [ناشناس] بودند، گمنام و مظلوم؛ چون از هفده‌سالگی جزء زندانیان سیاسی بودند و به اعدام محکوم شدند و ازاین‌جهت، [در نامه] می‌گوید، هرکسی در کمیتهٔ مشترک رفته باشد، هر روز فکر می‌کرد که زیر شکنجه‌ها شهید می‌شود.

در طی این ۳۷ سال پس از جنگ، انبوه کارهای ستادی و قرارگاهی در این سطح (سطح راهبردی و عملیاتی) یک روز ما را رها نکرده است.

هر روزِ این سال‌ها به لحاظ زمانی حقیقتاً هفته‌ای بر ما می‌گذرد. روز که تمام می‌شود، از غروب آن روز، به فکر ادامهٔ کار در فردای آن می‌شویم.

حضورم در منزل در حد یک ساعت کمی بیشتر، قبل از نماز مغرب - عشاء است (برای شام)

والسلام. به خانواده و عباس‌آقا می‌گویم فکر کنید جانباز قطع نخاعی‌ام و مثل آدم‌های متعارف نمی‌توانم وقت بگذارم، حتی برای نیم ساعت هم‌کلام‌شدن ...!

نمی‌دانیم سرّ باقی‌ماندن ما در این دنیا در دهۀ سبعین [هفتاد] چیست؟!

دلم می‌خواهد با آن فرشته و مَلکی که هر شب فرود می‌آید و صدا می‌زند ...

یک حدیث قدسی است، میل دارم عزیزان با کلمۀ «یا ابناءالعشرین» جست‌وجو کنید، حدیث برایتان بالا می‌آید. حدیث قدسی است. خداوند می‌فرمایند: فرشته‌ای هر روز از آسمان فرود می‌آید و ابنا بشر را خطاب قرار می‌دهد، با این عنوان «یا ابناءالعشرین جِدّوا واجتهدوا» (ای بیست‌ساله‌ها وقت تلاش است). ایشان می‌فرمایند:

در سن هفتادسالگی، انگار آن «ابناء السبعین» من هستم که خداوند می‌فرماید: «نُودِیَ لَکُم فَأجیبوا» (دارند برای رفتن صدایتان می‌کنند، اجابت کنید). دلم می‌خواهد با آن فرشته و مَلکی که هرشب فرود می‌آید و صدا می‌زند (به فرمایش رسول خدا(ص)) «یا أبناء السّبعین! نُودِیَ لَکُم فَأجیبوا» بگویم بابا! ما هنوز هم به‌لحاظ شرایط کاری در ردیف «ابناء العشرین» هستیم که صدا می‌زنید «جِدّوا واجتهدوا!...» درحالی‌که جسم ما از «اَبناء السّتین» که آن فرشته صدا می‌زند؛ «زَرعٌ اَن حَصَادُهُ» گذشته است (شما مانند زراعت و کِشتی هستید که دروکردنش نزدیک شده است!) ذکر خفّی ما شده است: «اِنّا لِله و انّا الیه راجعون» ... فراوان ...

ایشان به بهترین شکل ممکن که قرار بود، برود، رفت. نه به بیماری، نه به تصادف؛ بلکه به‌شکلی به‌دست شقی‌ترین افراد و خدا این تاج افتخار را گذاشت که در خانه‌اش به‌دست شقی‌ترین افراد به این شکل شهید بشود.

ایشان یک دستخط همین‌طوری دادند به آقای [اصغر] رسول‌زاده و ایشان مرحمت کردند و به بنده دادند. حقیقتاً شهدایی که در این ایام شهید شدند، من معتقدم با توجه به آیات و روایات، [مقدمۀ] ظهور تدریجی است. همۀ ما فکر می‌کنیم الان [وقت] ظهور است؛ مثلاً امشب حضرت می‌آیند؛ نه، ما در بستر ظهور هستیم و شهدا گام‌های مبارک حضرت را هرچه بیشتر و هرچه بیشتر نزدیک کردند. آیۀ ۲۱۴ سورۀ بقره را نگاه کنید، عزیزان را ارجاع می‌دهم به این مسئله، مخصوصاً خانواده‌های شهدا یا آنهایی که در تنگنا هستند، این آیه کمکشان می‌کند. خدا می‌فرماید: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ» شما فکر می‌کنید به همین راحتی باید به بهشت بروید؟ «وَ لَمّا یأتکم مثلُ الذین خلوا من قبلکم» درحالی که آنهایی که پیش از شما بودند، خیلی سختی تحمل کردند. «مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ»[1]؛ سختی‌های درونی و بیرونی، مال، جان. خدا خودش گفته: «لَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَیْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الأَمْوَالِ وَالأَنْفُسِ».[2] همه درحال ابتلاییم. اصلاً ما وقتی به دنیا می‌آییم، درحال ابتلاییم. می‌گوید: «چه‌جوری می‌توانید؟»

---

۱. آیا گمان کردید داخل بهشت می‌شوید، بی‌آنکه حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همان‌ها که سختی‌ها و زیان‌ها به آنها رسید و آن‌چنان بی‌قرار شدند که پیامبر و افرادی که به او ایمان آورده بودند، گفتند: «پس یاری خدا کِی خواهد رسید؟» [به آنها گفته شد] آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است (سورۀ بقره، آیۀ ۲۱۴)

۲. بی‌تردید، شما را به چیزی اندک از ترس و گرسنگی و کاهش بخشی از اموال و کسان و محصولات آزمایش می‌کنیم (سورۀ بقره، آیۀ ۱۵۵).

می‌گوید: «زُلزلوا». چقدر سختی؟ زلزله چه‌کار می‌کند؟ همه‌چیز را زیرورو می‌کند. می‌گوید: «زُلزلوا» این سختی‌های درونی و بیرونی عین زلزله‌ای شما را فرا می‌گیرد. «حتّی یقولَ الرسول وَالذین آمنوا معهُ» خود رسول و آنهایی که به او ایمان آوردند می‌گویند: «مَتَی نَصرُالله» (چرا خدا هیچ کمکی نمی‌کند؟) همه را می‌کُشند، خدا کی نصرتش می‌آید؟ می‌فرمایند: «الا انّ نصرَالله قریبٌ»[1] این قریب را من از صحبت‌های شهید بیان می‌کنم. ایشان به‌شدت آیهٔ ۴۷ سورهٔ حج را تکرار می‌کردند، که خداوند می‌فرمایند: «إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» (یک روز خدا، اندازهٔ هزار سال ماست وقتی که بشمرید.) حرکت وضعی و انتقالی زمین ۳۶۵ روز، هزار سال، این‌جوری بشمارید، می‌شود یک روز خدا. پس نصرت خیلی دور نیست. از زمان بعثت رسول‌الله(ص) تا الآن شده یک‌روزونصفی، نه هزاروچهارصدواندی. بشود هزاروپانصد سال، تازه می‌شود یک‌روزونصفی. پس صبر ما به روز حرکت زمین است و نه به صبر خدا. بنابراین، نصرت خدا بدون این سختی‌ها نمی‌شود.

شما همه مستحضرید رشد ما در مسائل نظامی، در تحریم است. تحریم یعنی چی؟ یعنی سختی. در سختی آدم رشد پیدا می‌کند. حقیقتاً من لحظه‌ای که زیر آوار بودم و خانه مصداق «کَطیّ السِجلِ لِلکُتُب»[2] شد، یعنی شد مانند کتابی که بسته بشود، وقتی شهادتین را خواندم، به اینجا رسیدم که خدا می‌خواهد ما را آزمایش کند. با بردن عزیزانمان، با بردن همهٔ آن چیزی که چهل‌واندی سال جمع کردیم؛ از چوب‌کبریتش تا خانه و زندگی و همه‌چیز. بعد به ما می‌گوید شما هِی شعار می‌دهید «لم تقولونَ ما لا تفعلون»[3]. این دوتا حدیثی [و آیه‌ای است] که میل دارم عزیزان برای تنوع فکری خودشان مطالعه کنند؛ یعنی «ابناءالعشرین» و چهارده آیهٔ سوره صف را. می‌گوید شعار می‌دهید ما با پیغمبریم، ما می‌جنگیم، ما تا آخر هستیم: «یا لیتنا کنّا مَعک ...»[4] دائم به اباعبدالله می‌گوییم؛ اما وقت عمل که شد، می‌گویم حیف، حیف. آیهٔ ۱۶۹ سورهٔ آل عمران که دائماً برای شروع مباحث برای شهدا می‌خوانند، «وَلا تحسبنَ الّذین قتلوا...» و تا آیهٔ ۱۷۰، ۱۷۱، این بخشی است که اصحاب رسول‌الله بعد از جنگ بدر و اُحد می‌گفتند حیف شد، فلانی رفت.

الآن هم پیش من می‌آیند و می‌گویند: «پسرت را زن ندادی؟ عباس حیف شد. کاش عباس می‌ماند.» این حیف‌ها که به ما می‌گویند، قرآن می‌گوید خدا چیزی به آنها داده «بما آتاهم» از کجا؟ از فضل خودش. چون ما درکی از شهادت به‌عنوان فخر نداریم؛ شهادت فخر است.

من می‌گویم آقای رشید که گاهی من به او می‌گفتم «تنهاترین سردار، گمنام، مظلوم» پنجاه‌واندی سال، از هفده‌سالگی که به زندان رفت، پیوسته درحال مجاهده بود. چقدر مورد عتاب ما بود. به ایشان می‌گفتیم: «کمی برای ما وقت بگذار. یک‌کم...» این یک‌کم، یک‌کم‌ها را باید تحمل می‌کرد دیگه. غُر ما را باید تحمل می‌کرد. هم کارش، هم سختی کارش. گاهی خودش غبطه می‌خورد

---

۱. آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است (سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۱۴).
۲. سورهٔ انبیا، آیهٔ ۱۰۴
۳. چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید (سورهٔ صف، آیهٔ ۲).
۴. ای‌کاش با تو بودیم و رستگاری عظیم پیدا می‌کردیم (فرازی از زیارت عاشورا).

براساس آن آیهٔ ۱۷۰ سورهٔ آل عمران که همه شهید شدند و من ماندم.

من گاهی دلداری می‌دادم، می‌گفتم: «مجاهدین در بستر بمیرند هم شهیدند.» خب قرآن می‌گوید، گواه است؛ ولی می‌بینید که امام سجاد(ع) در دعای مرزداران خودشان دعا می‌کنند. می‌فرمایند: «خدایا! شهادت به سیف[1] را نصیب من کن!» یعنی امام سجاد(ع) تقاضای دعای به سیف می‌کند برای خودش. پس ایشان به بهترین شکل ممکن که قرار بود، برود، رفت. نه به بیماری، نه به تصادف؛ بلکه به‌شکلی به‌دست شقی‌ترین افراد و خدا این تاج افتخار را گذاشت که در خانه‌اش به‌دست شقی‌ترین افراد به این شکل شهید بشود.

دو نکته دربارهٔ ویژگی‌های این دو شهید بگویم. چند ویژگی از شهیدین. چون من آنجا زیر آوار که بودم، هِی به صدیقهٔ طاهره(س) التماس می‌کردم، به‌عنوان کسی که این اتفاق برایش افتاده، می‌گفتم: «یا صدیقهٔ طاهره! یکی را نگه دار، من انتخاب نمی‌کنم. یکی برای من بماند [بغض]، پناه من بشود»؛ ولی ارادهٔ الهی این بود که این‌جوری امتحان بشوم. تنها فرزند پسرم و همسرم را در سنی که آدم نیاز به کمک دارد [از دست دادم]. خدا می‌خواهد [ما را] بچلاند. باید آبدیده بشویم.

آقا رشید با قرآن و نهج‌البلاغه زندگی می‌کردند.
نه‌فقط می‌خواندند، نه‌فقط شعار می‌دادند، بلکه ایشان با دین زندگی می‌کردند، دین را زندگی می‌کردند.

سلام می‌کنیم بر این شهدا، وقتی‌که زیارت عاشورا می‌خوانیم، بدانید اینها در مسیر اهل بیت هستند. بگویید: «السلام علی‌الحسین و علی علی بن الحسین و علی اولادالحسین و علی اصحاب‌الحسین و علی انصارالحسین و الشهدا فی طریق‌الحسین.» واقعاً اینها در مسیر اباعبدالله بودند. من به‌عنوان کسی که با ایشان زندگی کردم، شهادت می‌دهم [در] تمام زندگی‌شان سعی کردند؛ یعنی «ساع سریع». یکی از ویژگی‌های آقای رشید تلاش بی‌شمار و عدم اعتماد به زمان بود. همیشه می‌گفت: «این زمان توی مشت منه.» ما می‌خواستیم سفر برویم [اگر] مثلاً بلیتمان ساعت ۵ بود، ما را از ساعت ۳ می‌برد راه‌آهن. می‌گفت باید زود برویم. وقتی می‌آمدند دنبالش، نیم ساعت قبل آماده شده بود. کیفش دستش بود و قدم می‌زد؛ یعنی به قول خودش، سوار زمان بود. بنابراین، یکی از ویژگی‌هایی که حضرت امیرالمؤمنین(ع) در نهج‌البلاغه برای اصحابش و مؤمنین ذکر می‌کند «ساع سریع» [است]؛ تلاش خستگی‌ناپذیر. آنهایی که بهشت و جهنم را روبه‌رو می‌بینند، همین خصلت را دارند.

با کمال تأسف، من هم این ارث را از حاج‌آقا دارم؛ حاج‌آقا حرف نمی‌زدند، صامت بودند؛ ولی [اگر] شروع می‌کردند، سه ساعت حرف می‌زدند.

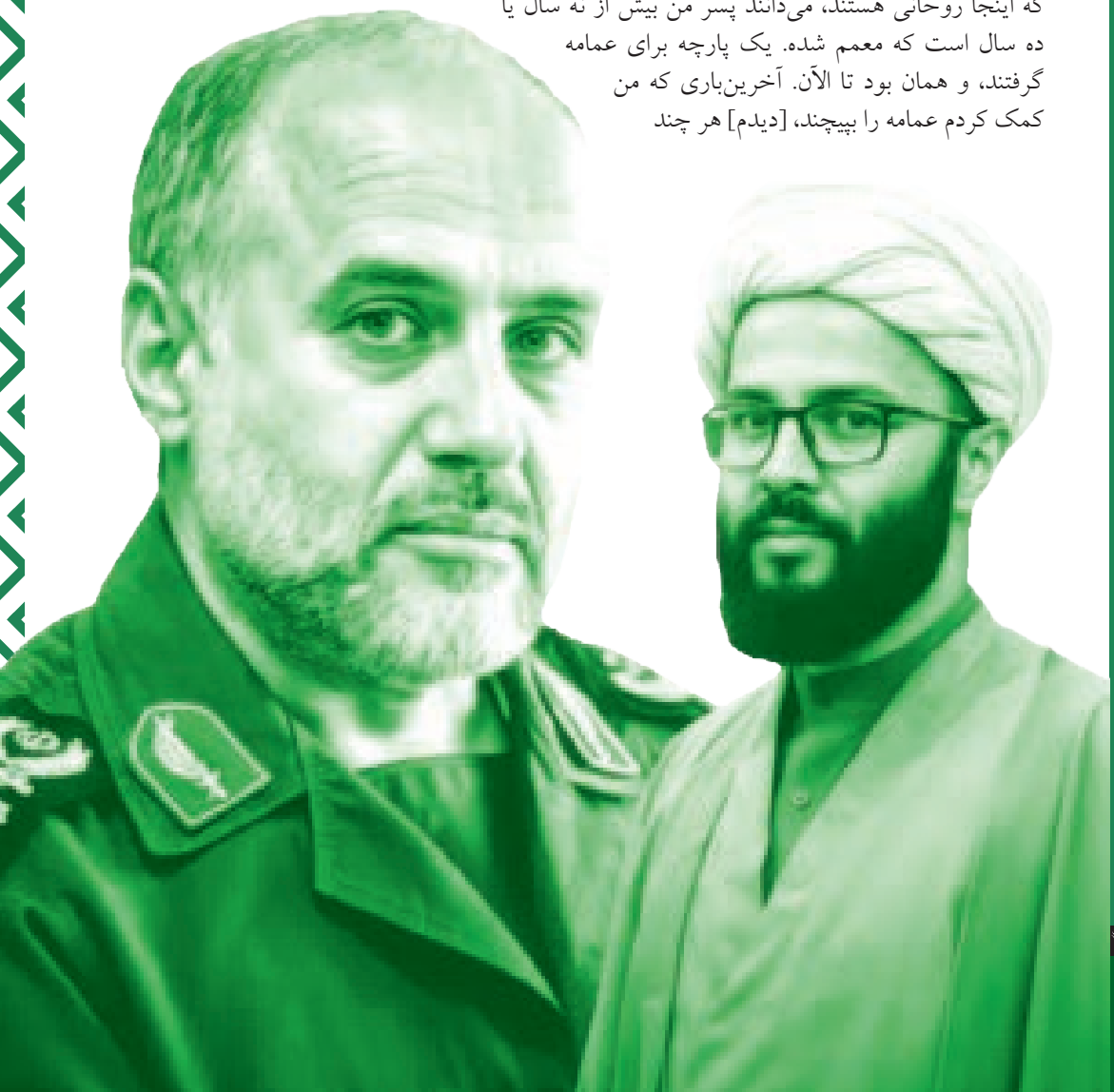
دومین ویژگی حاج‌آقا – حتماً بچه‌های سپاه دیده‌اند – سکوتشان، دائم‌الفکر و دائم‌الذکر و انسشان با نهج‌البلاغه بود. ده‌ها خطبه را حفظ بودند. در خانه راه می‌رفتند برای ما می‌خواندند. این یادگار قبل از انقلاب ایشان بود. البته بعد از انقلاب، دیگر فرصت این کارها را نداشتند؛ ولی حافظهٔ بی‌نظیری داشتند و می‌خواندند. با قرآن و نهج‌البلاغه زندگی می‌کردند. نه‌فقط می‌خواندند، نه‌فقط شعار

---

۱. شمشیر

می‌دادند، بلکه ایشان با دین زندگی می‌کردند، دین را زندگی می‌کردند. اهل بصیرت و اهل تفکر بودند. اهل بصیرت، فاتحین فردای ما هستند و ان‌شاءالله نقش این شهدا را در فتح فردا خواهید دید که چگونه اجرا می‌شود. ویژگی سومشان محاسبه‌گری بود؛ سبک زندگی خاصشان. خدا رحمت کند سیدحسن نصرالله را، یک‌بار رفته بودند جلسه.

حاج‌آقا [سردار رشید] هر چیزی نمی‌خوردند؛ یعنی شاید بیست سال بود لب به مرغ نزده بودند. ماستی، پنیری [می‌خوردند] خیلی معونه‌شان کم بود و این سبک زندگی خاص باعث شده بود در آن جلسه، حاج‌آقا که برای تجدید وضو رفتند، سیدحسن نصرالله بگویند: «رشید رفت، بریم یک چیزی بخوریم؛ چون او نمی‌ذاره ما بخوریم! هِی می‌گه نخورید.» نوع زندگی‌اش کمیاب و بی‌نظیر بود و عباس تصویر پدر بود در آینه. انگار آینهٔ پدر بود در زهد. اغراق‌شدهٔ پدر بود. آقایانی که اینجا روحانی هستند، می‌دانند پسر من بیش از نُه سال یا ده سال است که معمم شده. یک پارچه برای عمامه گرفتند، و همان بود تا الآن. آخرین‌باری که من کمک کردم عمامه را بپیچند، [دیدم] هر چند



سانتی‌مترش از شستن زیاد سوراخ شده؛ چون دائم سرشان بود، عرق می‌کردند. می‌گفتم: «مادر، باید یک پارچه بگیریم.» می‌گفت: «نه، این سوراخ‌هایش معلوم نیست، وقتی می‌پیچی، اصلاً پارگی‌هایش معلوم نیست.» در تمام عمرشان، یک‌بار نه به من و نه به پدرشان نگفتند یک پول‌توجیبی به من بدهید، من طلبه می‌خواهم کتاب بخرم. قرض می‌کردند تا روزی که بتوانند پس بدهند. دوستانش همه شاهدِ این مسئله هستند. خیلی دوست داشت حج برود، تااینکه سفر عمره‌ای پیش آمد. حتی به پدرشان نگفتند که پول بدهید؛ این پول را از چند نفر قرض کردند و خیلی با اصرار، من را همراه کردند. همیشه می‌گویم ممنونتم مادر. قبل از شهادتش، ده روز، تنهاییِ معنوی باهم داشتیم.

سخنانم را با این خواب خاتمه می‌دهم. روحانی کاروان که آدمِ خیلی باحالی بود، هِی تذکر می‌دادند که در مسجدالنبی نذر بکنید، ختم قرآن، سه روز روزه، و حاجت بگیرید. روحانی کاروان می‌گفت: «فقط شما دو نفر [من و عباس] بودید که در کاروان این کار را کردید.» گاهی شوخی می‌کرد و می‌گفت: «مادر، توی این گرمای مدینه نذاشتی من آب خنک بخورم.» ولی آنجا حاجت خواستند. وقتی آمدند، دوستش خوابی دیده بود. دوستش گفته بود: «من خواب عجیبی دیدم؛ خواب دیدم ندایی در عرش، در مسجدالنبی، صوتی انگار به من القا می‌شود که به عباس‌آقا بگو حجت مقبول شد!» می‌گفت: «من گفتم: "حج نبودند، عمره بودند." گفتند: "نه، برایش حج تمتع ثبت شد و حاجتی که دارند به‌زودی برآورده می‌شود."»

عباس می‌گفت: «من همیشه از خدا شهادت خواسته‌ام به جوانی.» می‌گفتم: «خب مادر شهادت بخواه، ولی چرا به جوانی؟!» عباس حاجتش را گرفت؛ آن‌چنان‌که میل داشت با شهدا زندگی کند، با شهدا محشور شود!

آن فرد خیلی اصرار کرد که [برای مراسم تشییع] بیاید دزفول. من هم پیغام دادم که زحمت نکشد؛ اما بنده‌خدا تا دزفول برای تشییع آمد. گفتم: «این طلبهٔ جوان را پیدا کنید، خوابی دیده، ایشان را پیش من بیاورید.» [او را آوردند.] گفت: «به عباس گفتیم حاجتت رو باید بگی. طفره رفت. باز گفتیم حاجتت رو بگو [نگفت].» اهل دلی به او می‌گوید: «اسم مادرش رو بپرس، من می‌گم حاجتش چه بوده.» بعد از سه روز، عباس – پیامک‌ها را نشانم داد – اسم من را داده بود. بعد از سه روز، به او گفته بود حاجتت شهادت بوده! عباس گفته بود: «بله، از کجا فهمیدی؟» گفته بود: «فهمیدم.» عباس می‌گفت: «من همیشه از خدا شهادت خواسته‌ام به جوانی.» می‌گفتم: «خب مادر شهادت بخواه، ولی چرا به جوانی؟!» عباس حاجتش را گرفت؛ آن‌چنان‌که میل داشت با شهدا زندگی کند، با شهدا محشور شود!

من گاهی به او کاری می‌گفتم. حتی یک‌بار هم نشد آن کار را انجام ندهد. هروقت چیزی از عباس می‌خواستم، غیر از چشم نمی‌گفت. من شوخی می‌کردم و می‌گفتم: «چیز دیگه‌ای بگو، چرا چشم میگی؟ ممکنه انجامش ندی.» همهٔ دوستان و فامیل شاهد هستند که بی‌نظیرترین انسان بود، نه به‌عنوان پسر یا بچهٔ من، بلکه در سبک زندگی‌اش، در نوع زندگی‌اش، در وابستگی‌نداشتن به جایگاه پدرش. اساتید حوزه می‌دانند، آنها نمی‌فهمیدند این پسر سردار رشید است، تا همین اواخر، آیت‌الله یوسفی برای درس خارج از روی قیافه شناسایی‌اش می‌کند؛ وگرنه بازهم ابراز نمی‌کرد که

من فلانی هستم.

انشاءالله سبک زندگی شهدا چراغ راه ما بشود و بتوانیم در طریق شهدا گام برداریم و انشاءالله با آن نوع زندگی که شهدا اختیار کردند و خدا عاقبت‌به‌خیری به آنها داده، همهٔ ما انشاءالله در آن مسیر باشیم. من مادر، مواسات با حضرت زینب(س) را امسال تجربهٔ عملی کردم. گفتم: «یا زینب!» هر سال، من می‌گویم حضرت زینب(س) تنها بود، هر سال می‌گویم مَحرَم نداشت، لحظه‌ای که می‌خواستند من را از زیر آوار بیرون بیاورند، فریاد می‌زدم: «آقایان، برید کنار، یک ملافه بیارید، نمی‌خوام دستم رو بگیرید!» گفتم وای از دل زینب. لحظه‌ای که می‌گفت یک مَحرَم بیاید و دست من را بگیرد. امسال با افتخار، این مواسات را با زینب کبرا(س) کردم. گفتم: «یا مخدره![1] یا زینب! ذره‌ای از مصائبی که دیدی، ما امسال تجربه کردیم.» و سربلند و سرافرازیم که در مسیری که برادر تو «هل من ناصر» گفت، همسر و پسر من توانستند، جواب ایشان را بدهند و در این مسیر، ثبات قدم داشته باشند. انشاءالله خداوند یاریگر همهٔ ما باشد. نصرت و پیروزی که خدا وعده داده، به عظمت این خون‌های بزرگ حاصل می‌شود. اقتدار دشمنِ وقتیِ خیلی زیاد می‌شود، خون بزرگ می‌خواهد. این خون‌های بزرگ انشاءالله سیلی بشود و قریباً قریباً نابودی دشمن را انشاءالله همهٔ حضرات به چشم ببینند. والحمدلله رب‌العالَمین و صل‌الله علی محمد و آله الطاهرین.

---

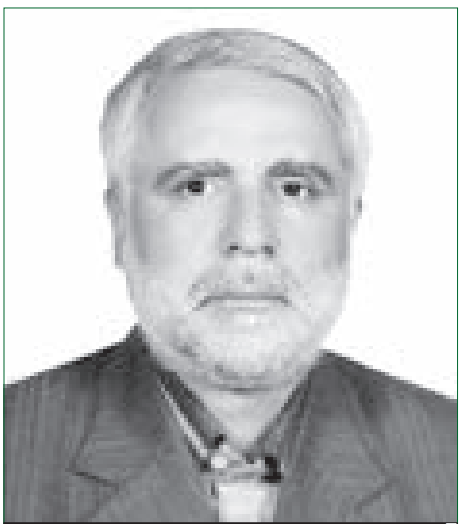
۱. زن پاکدامن، با شرم و حیا و پاکدامن

روایت‌های ماندگار

اخلاق فرماندهی به سبک شهید محمد بروجردی

برگرفته از کتاب *محمد؛ مسیح کردستان*[1]

سعید سرمدی[2]


سعید سرمدی

مقدمه

نوشتن دربارهٔ شهید محمد بروجردی یا توصیف جنبه‌های بزرگ‌مردی که در سال‌های ۱۳۵۸ تا مهر ۱۳۶۱، فرماندهی ستاد غرب کشور و سپاه منطقهٔ۷ کشوری را بر عهده داشت، کاری است سهل و ممتنع؛ زیرا او جنبه‌های شخصیتی ناشناختهٔ فراوانی داشت. الگوگیری از رفتارها و اندیشه‌های بروجردی می‌تواند دوای درد بی‌درمان جامعهٔ امروز و مدیریت کنونی ما باشد؛ فردی که بدون طی‌کردن تحصیلات کلاسیک و نظامی، مبدع نظریه‌ای شد که بحران ویرانگر تجزیه‌طلبی گروه‌های مسلح ضدانقلاب را با درایت و هوشمندی درمان کرد و اجازه نداد خاک پاک

۱. نوشتهٔ نصرت‌الله محمودزاده، انتشارات روایت فتح، چاپ پنجم ۱۳۹۹
۲. مسئول وقت دفتر فرماندهی سپاه منطقه ۷ و راوی و پژوهشگر حوزه جنگ ایران عراق

مناطق کردنشین ایران به دست بیگانگان بیفتد و با توطئه‌های بیرونی و داخلی از ایران عزیز تجزیه شود.

دربارهٔ محمد بروجردی از جنبه‌های گوناگونی می‌توان نوشت. این نوشتار، به برخوردهای اخلاقی این شهید بزرگوار در مواجهه با افراد متفاوت معطوف شده، که متأسفانه بسیار هم مغفول مانده است. اندیشه و تدبیر اصلی بروجردی در کردستان، بیدارکردن مردم غیور کُرد و جداکردن ضدانقلاب از آنها بود. وی همچنین بسیار می‌کوشید نیروهایی که به گروه‌های کومه‌له و دمکرات پیوسته بودند ارشاد و توجیه کند.

در ادامه، نمونه‌هایی از ویژگی‌های اخلاقی ایشان به نقل از کتاب *محمد؛ مسیح کردستان* ذکر شده است.

ملاقات با زندانیان

«محمد بروجردی در سال ۱۳۶۰، به هدایت[۱] و محمدی‌نیا[۲] گفت: "می‌خواهم بار دیگر با آن چهار زندانی صحبت کنم." سه‌نفری راه افتادند. وارد بند عمومی شدند. زندانی‌ها را کشیدند کنج دیوار و منتظر عکس‌العمل این سه نفر ماندند. بروجردی با تبسم از بین زندانی‌ها رد شد تا رسید به سلول چهار زندانی. نشست کف زمین موکت‌شده [و گفت]: "من بازجو نیستم. شاید در مواردی مخالف شما هم نباشم؛ البته اگر شما بخواهید. اگر تعصب را کنار بگذارید، زندان فرصت خوبی است برای فکرکردن. به اندیشه‌های ناب خود میدان دهید. امشب مرا از خودتان بدانید تا راحت حرف بزنیم. باید بفهمیم چرا افتادیم به جان هم؟ چه کسی از این دعوا سود خواهد برد؟ مردم و یا دشمن مشترک ما؟" یکی از زندانی‌هایی که صورتش سرخ شده بود، پرید جلو و گفت: "ما هیچ وجه اشتراکی باهم نداریم، شما هیچ‌وقت خلق را درک نکردید که بخواهید امنیتشان را فراهم کنید."

الگوگیری از رفتارها و اندیشه‌های بروجردی می‌تواند دوای درد بی‌درمان جامعهٔ امروز و مدیریت کنونی ما باشد؛ فردی که بدون طی‌کردن تحصیلات کلاسیک و نظامی، مبدع نظریه‌ای شد که بحران ویرانگر تجزیه‌طلبی گروه‌های مسلح ضدانقلاب را با درایت و هوشمندی درمان کرد و اجازه نداد خاک پاک مناطق کردنشین ایران به دست بیگانگان بیفتد و با توطئه‌های بیرونی و داخلی از ایران عزیز تجزیه شود.

بروجردی سه سال به عقب برگشت؛ جایی که سازمان رزم خود را برای مبارزه با شاه شکل می‌داد. شاید لزومی نداشت موفقیت گذشتهٔ خود را برای چنین فرد احساساتی‌ای هزینه کند. با لبخندی برگشت به فضای سلول و گفت: "شما یک دعوای یک‌طرفه راه انداختید. اگر عقبهٔ شما قطع شود، وارد گردابی خواهید شد که حالتان از اعتقاداتتان به هم خواهد خورد."

---

۱. هدایت لطفیان در مقطعی از دفاع مقدس، مسئول اطلاعات سپاه منطقه۷ بود.

۲. رضا محمدی‌نیا در مقطعی از دفاع مقدس، مسئول روابط‌عمومی سپاه منطقه۷ بود.

– [زندانی:] "عقبهٔ ما مردم هستند؛ خلق کُردی که با زحمت روی پای خود مبارزه می‌کنند."
– [بروجردی:] "ولی من این‌طور فکر نمی‌کنم. اولین کارمان خلع‌سلاح شماست."
– [زندانی:] "ما هرچه اسلحه لازم داشته باشیم، می‌توانیم تهیه کنیم."
– [بروجردی:] "منظورم اسلحه نیست؛ همان جوان‌هایی هستند که جذب رؤیاهای شما شدند."
– [زندانی:] "شما کی هستی که این‌طور حرف می‌زنی؟ جز خشونت و عملیات وحشیانه چیزی از حکومت خمینی ندیدیم."

بروجردی همچنان خونسرد پاسخش را می‌داد. به‌صورت کامل خودش را معرفی کرد؛ به‌گونه‌ای که آن فرد باورش نمی‌شد. بروجردی گفت: "امام به همین شیوه حکومت شاه را سرنگون کرد؛ با این تفاوت که شما خلق را ابزار رسیدن به اهداف خود قرار دادید و هنوز به عظمت و قدرت مردم پی نبردید. از این مسیر غلط برگردید."
– [زندانی:] "و اگر برنگردیم؟"
– [بروجردی:] "تا مرز دنبالتان خواهیم کرد و شما را به دام حزب بعث عراق خواهیم انداخت. شما مجبور خواهید شد پناهندهٔ کشورهای بیگانه شوید."
– [زندانی:] "این غیرممکن است. شما مزخرف می‌بافی."
– [بروجردی:] "بازهم تکرار می‌کنم؛ زندان محل خوبی است برای فکرکردن. من بازهم خواهم آمد."


شهید محمد بروجردی

محمد بروجردی بلافاصله سلول را ترک کرد تا آن چهار زندانی را به تفکر و تعمق وادارد. ...»

ازخودگذشتگی در کمک به مردم

«در درگیری شدید با ضدانقلاب در اردیبهشت ۱۳۵۹، وضعیت بسیار ویژه‌ای اتفاق افتاد. بروجردی وارد محوطهٔ پادگان شد. چشمش به یک پاسدار افتاد که سراسیمه در تاریکی می‌دوید.
– [بروجردی:] "کجا؟"
پاسدار زیر نور ضعیف زل زد به او و گفت: "دنبال آمبولانسی، اتومبیلی."
– [بروجردی:] "چرا این‌همه آشفته‌ای؟"
– [پاسدار:] "توی راه، فریاد مردی را شنیدم که نمی‌توانست زن حامله‌اش را به بیمارستان برساند."

پاسدار حرفش را سنگین بیرون ریخت و ادامه داد: "دریغ از کسی که توی تاریکی و زیر رگبار پاسخش را بدهد."

بروجردی با پنجه‌های قوی و ورزیدهٔ خود شانه‌های آن جوان را فشرد و گفت: "صبر، صبر برادر، اندکی صبر، سحر نزدیک است."

او رفت سمت چپ استیشن ترکش‌خورده و به‌تنهایی حرکت کرد سمت شریف‌آباد. از دل رگبار گلوله‌های دشمن وارد خیابانی شد که بیست روز ترس و وحشت بر آن خیمه زده بود. کلاه آهنی روی سر گذاشت و به‌سرعت رسید به پیچ خطرناکی که هنوز ضدانقلاب به آنجا مسلط بود. چند گلوله بدنهٔ اتومبیل را سوراخ کرد. صدای ویزویز گلوله‌ها را می‌شنید. باوجود اصابت یکی از گلوله‌ها به کنسول اتومبیل، توقف نکرد. کنار خانه‌ای ایستاد و با مشت کوبید به در آهنی زهوار دررفته. لحظه‌ای بعد، مردی شتابان در قاب در ظاهر شد. صدای ناله و فریاد زنی شنیده می‌شد.

– [بروجردی:] "برو همسرت را بیاور."

مرد زل زده بود به چهرهٔ او و عکس‌العمل نشان نمی‌داد.

– [بروجردی:] "برو..."

مرد رفت و با همسرش برگشت. تا چشم زن به بروجردی افتاد، فریادش فروکش کرد. همین‌که پشت صندلیِ عقب درازکش شد، بروجردی حرکت کرد. به نقطهٔ درگیری که رسید، به آن مرد گفت: "مجبورم تند حرکت کنم. مواظب باش." بروجردی شتاب گرفت و در زیر رگبار گلوله، از آنجا رد شد تا رسید بیمارستان طالقانی. آن مرد بروجردی را نمی‌شناخت. زیر نور ضعیف سالن ورودی بیمارستان طالقانی، نگاهی به چهره‌اش انداخت و گفت: "این بچه‌ام را مدیون شمایم. ..."»

برخورد قاطع با پاسدار خطاکار در مقابل دیدگان اسرای ضدانقلاب

«چند روز پس‌ازآن و در شدت درگیری‌ها در اردیبهشت ۱۳۵۹، اوضاع شهر سنندج مشکوک به نظر می‌رسید. راه‌های خروجی شهر در اختیار نیروهای ضدانقلاب بود؛ اما تعداد نیروهایشان مدام درحال کاهش بود. به کجا می‌روند؟ چگونه؟ عقب‌نشینی تاکتیکی یا فرار انقلابی؟ محمد بروجردی رفت سمت سوله‌ای که پر شده بود از اسرا. هنوز بسیاری از سران ضدانقلاب در بلاتکلیفی به سر می‌بردند. همین‌که بروجردی وارد زندان موقت شد، عبدی[1] دوید سمت او و گفت: "این چهار نفر خیلی مقاومت می‌کنند. هنوز با دل و جرئت، به نظام فحش می‌دهند و رجز می‌خوانند." محمد بروجردی رفت انتهای سالن؛ آنجا که آن چهار نفر چشم‌بسته بیخ دیوار ایستاده بودند.

–[بروجردی:] "هنوز نمی‌خواهید قبول کنید بازی خورده‌اید؟ بازهم به شما فرصت می‌دهم تا فکر کنید."

– [ضدانقلاب اسیرشده:] "شما باید بروجردی باشید، درست است؟"

محمد بروجردی دستی کشید به محاسن و با لبخند گفت: "لحظهٔ آخر هم فرصت انتخاب دارید. پس به این سؤالم پاسخ دهید. شما می‌دانید ضدانقلاب چگونه شهر را ترک می‌کنند؟ اگر این افراد

---

۱. یکی از پاسداران نگهبان زندان سنندج

در کردستان پراکنده شوند، بازهم اسیر سران دمکرات و کومه‌له خواهند شد."

با سکوت آن چهار نفر، بروجردی رفت سراغ زن جوانی که خیلی سرکش بود و مقاوم. چند خبرنگار آمده بودند با این دختر جسور مصاحبه کنند. کمی از موهای مشی‌اش بیرون زده و ریخته بود روی کاپشن چریکی‌اش. خبرنگار از وضعیت زندان پرسید و طرز رفتار پاسدارها نسبت به اسرا. آن دختر ابتدا آرام گفت: "غذا نمی‌خورند؛ اما ما را گرسنه نمی‌گذارند و جایمان خوب است. می‌دانیم شهر چه وضع اسفباری دارد اما..." بروجردی با شنیدن اما برآشفت و جلو آمد. دختر جوان با لحنی تندتر ادامه داد: "چرا یک پاسدار جوان مسلح [باید] وارد زندان شود و سؤال‌های شخصی بپرسد؟ این عمل آن پاسدار برای دختر جوان و زیبارویی مثل من از هر شکنجه‌ای عذاب‌آورتر است. ما آمده‌ایم کردستان آزاد را تشکیل دهیم." رنگ از صورت بروجردی پرید. او گمان نمی‌کرد دختر جوانی اعتقاد او را زیر سؤال برده باشد. رودرروی خبرنگارها با صدای بلند گفت: "این پاسدار را بیاورید." و بعد شروع کرد به قدم‌زدن و فکرکردن. گاه به در زندان چشم می‌دوخت. آن دختر جوان گمان می‌کرد شاهد یک نمایش ساختگی است و پوزخند می‌زد. چند نفر وارد شدند. پاسداری با دیدن بروجردی و آن دختر جوان رنگ از صورتش پرید و این تغییر چهره برای بروجردی کفایت می‌کرد. جلو رفت و عمیق و معنادار به چشم‌های آن پاسدار خیره شد. اسلحه‌اش را گرفت و به‌تلخی گفت: "حبسش کنید تا به پرونده‌اش رسیدگی شود." دوباره شروع کرد به قدم‌زدن؛ به‌گونه‌ای که نگاه کنجکاو آن دختر جوان کومه‌له‌ای مجذوب آن قدم‌ها شد. انگار همهٔ داشته‌هایی را که از رهبران کومه‌له نسبت به یک پاسدار آموخته بود، درحال فروریختن می‌دید. بروجردی گاه نیم‌نگاهی به او می‌انداخت، بی‌آنکه به او بفهماند چقدر دلش برایش می‌سوزد. می‌خواست اشک بریزد؛ اما نمی‌ریخت. کومه‌له‌ای اما از درون درحال فروریختن بود. این فرمانده به چه فکر می‌کند؟ به من؟ به آیندهٔ ما؟ او اکنون به دنیای دیگری می‌اندیشد. نام او را چندبار از زبان کمان‌گر[1] هم شنیده بودم. بروجردی در نظر آنها یک بمب بود. همین‌طور هم هست. اکنون بمبی در مقابلم در حال قدم‌زدن است که به عدل منفجر می‌شود. بروجردی بار دیگر به چهره‌اش خیره شد و سپس آنجا را ترک کرد. صدایی او را برگرداند؛ "صبر کن".

به یکباره تمام آشفتگی از چهرهٔ بروجردی زدوده شد و آرام گرفت. برگشت و روبه‌رویش ایستاد. انگار آن دختر[2] هم آرام گرفته بود. هرچه در دل داشت، بیرون ریخت. هنگام ترک بروجردی، اشک از گوشهٔ چشمش جاری شده بود. ...»

در آستانهٔ اعدام تا مرز شهادت

«همچنین در اوج دیگری، شیوهٔ اخلاقی و مسیحایی او در ارتباط با گروه دیگری از زندانیان که

---

۱. از فرماندهان کومه‌له

۲. این دختر جوان پس از مدتی، برای همیشه، از حزب کومه‌له جدا شد و به زندگی عادی روی آورد. اولین فرزندش که به دنیا آمد، نامش را «محمد» گذاشت. هروقت محمد را می‌دید، انگار بروجردی در نظرش می‌آمد.

دارای حکم اعدام ازسوی دادستانی بوده‌اند را مشاهده می‌نماییم. هدایت گزارش کامل زندانی‌های جنگ سنندج را آماده کرده بود. بروجردی درصدد بود ازطریق توبه، عدهٔ اعدامی‌ها را کاهش دهد. او از قاضی ویژه این موافقت را گرفته بود که به افراد نادم یک‌بار دیگر فرصت زندگی دهد.

– [بروجردی:]"از دل زندان هم می‌توان افرادی را از صف ضدانقلاب جدا کرد."

[هدایت:] "این بیست‌ودو نفر به قتل و غارت در جنگ سنندج اعتراف کرده‌اند و به آن افتخار می‌کنند."

– [بروجردی:] "یعنی راهی برای توبه نمانده؟"

هدایت دراین‌باره با بروجردی هم‌عقیده بود. هر دو رفتند سمت بند مخصوص اعدامی‌ها که اغلب جوان بودند. بروجردی چرخی زد و به یکی از اعدامی‌ها گفت: "چرا قبول نمی‌کنید شما در عالم مستی با سراب این گروه‌ها روزگار می‌گذرانید؟ چرا؟" چرای آخرش با صدای بلند بود. جوانی که در شاخهٔ سیاسی کومه‌له فعالیت می‌کرد، نیم‌نگاهی به او انداخت و گفت: "چرا نمی‌خواهید قبول کنید شما بردهٔ آخوندی به نام خمینی هستید؟ چرا از آزادی واهمه دارید و ما را از آن محروم می‌کنید؟ بکُشید ما را تا راهمان آبیاری شود."

بروجردی گفت: من تشنهٔ آزادی هستم. اگر بدانی چه راه طولانی‌ای برایش پیمودم! این آزادی‌ای که شما در این چهار ماه در سنندج پیاده کردید، سرابی بیش نیست. فرمانده‌های شما برای رسیدن به این آزادی، زن‌ها و کودکان را قربانی کردند نه دشمنان قسم‌خورده را. شلیک گلوله‌ای در کام کودکی که شیرخشک می‌خواست، کجایش آزادی است؟

بروجردی گفت: "من تشنهٔ آزادی هستم. اگر بدانی چه راه طولانی‌ای برایش پیمودم! این آزادی‌ای که شما در این چهار ماه در سنندج پیاده کردید، سرابی بیش نیست. فرمانده‌های شما برای رسیدن به این آزادی، زن‌ها و کودکان را قربانی کردند نه دشمنان قسم‌خورده را. شلیک گلوله‌ای در کام کودکی که شیرخشک می‌خواست، کجایش آزادی است؟"

هدایت حواسش به زندانی‌ها بود که بروجردی را غافلگیر نکنند. جلو رفت و به او تذکر داد: "حکم اعدام اینها صادر شده، خیلی به آنها اعتماد نکن."

بروجردی با صدای بلند گفت: "از نظر من هنوز این جوان‌ها مستحق اعدام نیستند."

صدای خندهٔ چهار نفر به تسمخر از کنج زندان بلند شد: "فکر می‌کند با بچه طرف است."

– [بروجردی:] "در جنگ سنندج، از دل دستورهای فرماندهانتان بوی کفر بیرون می‌زد، بوی نفاق، بویی شبیه به اسرائیل."

تا سحرگاه، با این بیست‌ودو نفر صحبت کرد. آن شب نه زندانی‌ها خوابیدند، نه بروجردی و نه هدایت. دم‌دمای صبح در چشم‌های مضطرب اعدامی‌ها رگه‌هایی از ترس دیده می‌شد. خواب از سر هدایت پرید و محو عمق معرفت بروجردی شد. هنگام گرگ‌ومیش، قاضی آمد تا در اجرای حکم نظارت کند. چند پاسدار از سپاه قم و اصفهان مسئول اجرای حکم شدند. هدایت پا جلو گذاشت و گفت: "بگذار با چشم باز اعدام شوند. آنها تصور می‌کنند قربانی اعتقاداتشان شدند؛ اعتقاداتی که پر است از التقاط و کثافت." سه نفر اول را، که دو مرد و یک زن بودند، به جوخه بستند. آنها پای

جوخه هم همه‌چیز را به مسخره گرفته بودند. همین‌که صدای رگبار در زندان پیچید، برای مدتی همه ساکت شدند. نوبت به گروه دوم که رسید، یک نفر از آنها ایستاد. پاسداری که او را همراهی می‌کرد، نهیب زد تا حرکت کند؛ اما زندانی اعتنایی نکرد. این‌بار پاسدار لگد محکمی به باسنش زد و هلش داد سمت جوخه. هدایت رفت جلو و خیلی جدی گفت: "چرا لگد زدی؟"

– [پاسدار:] "چرا نزنم؟ او لحظه‌ای بعد سَقَط خواهد شد."

هدایت به رفتار پاسدار اعتراض کرد. بروجردی از قاضی پرسید: "نحوهٔ اجرای حکم او چیست؟"

– [قاضی]: "تیرباران توسط جوخهٔ اعدام؛ اما این لگد حق او نبود."

بروجردی رفت سمت جوخه، نگاه خشمناکی به آن پاسدار انداخت و گفت: "چرا سرخود لگد زدی؟"

پاسدار که بروجردی را می‌شناخت، با ترس و دلهره گفت: "مگر چیزی شده؟"

– [بروجردی]: "برو آن اعدامی را آزاد کن."

همین‌که زندانی آزاد شد، به بروجردی خیره شد.

– [بروجردی:] "شما می‌توانی به همان صورت که لگد خوردی، به او لگد بزنی."

اعدامی باورش شده بود که این یک بازی نیست. چشم انداخت به بقیهٔ اعدامی‌ها که نظاره‌گر او بودند. یکی فریاد زد: "برو، برو جلو، لگدی بزن که هیچ‌وقت فراموش نکند." آن جوان با تردید جلو رفت. پاسدار پشت کرد و منتظر ماند. انگار داشت تحقیر می‌شد که توسط یک اعدامی تنبیه شود. اعدامی چنان لگدی به پشت او زد که نیم‌متر به جلو پرت شد. لحظه‌ای بعد، با اشارهٔ بروجردی



شهیدان محمود کاوه و محمد بروجردی در بین رزمندگان اسلام

دست اعدامی را به جوخه بست. پاسدار گفت: "اجازه می‌دهید تیر خلاص او را خودم شلیک کنم آقای بروجردی؟" اعدامی تا نام بروجردی را شنید، جا خورد. انگار خیلی دوست داشت او را از نزدیک ببیند. اشاره کرد که حرفی دارد. بروجردی جلو رفت.

– [اعدامی:] "فرمانده‌های کومه‌له خیلی از شما وحشت دارند. شما در تصور ما یک خونخوار و بی‌رحم هستید."

بروجردی نگاهی عمیق به چشم‌هایش انداخت و گفت: "تو هنوز فرصت داری."

– [اعدامی:] "گمان نمی‌کردم؛ اما الآن یقین دارم. می‌خواهم پیش از مرگی که خودم انتخاب کردم کاری کنم که جبران بعضی از اشتباه‌هایم شود. من آدرس سه انبار مهمات کومه‌له را به شما می‌دهم که شبانه آنها را منفجر کنید."

بروجردی طناب دور کمرش را باز کرد و گفت: "توبه یعنی همین. بگو، بگو."

اشک در چشم‌های آن جوان کُرد حلقه زده و او را به وجد آورده بود.

– [بروجردی:] "باهم می‌رویم و آنها را منفجر می‌کنیم. این‌طوری بهتر نیست؟"

– [اعدامی:] "یعنی شما به ما اعتماد می‌کنید؟"

بروجردی هدایت را صدا زد و گفت: "او را به‌اتفاق چند پیش‌مرگ به منطقه‌ای که آدرس می‌دهد، ببرید."

اعدامی‌ها زُل زده بودند به آن جوان که اسمش سعید بانه‌ای بود. سعید از جوخه فاصله گرفت. لحظه‌ای بعد، پانزده نفر از اعدامی‌ها جلو آمدند و اظهار ندامت کردند. بروجردی به قاضی گفت: "اعدام اینها را به تأخیر بیندازید شاید نجات یابند."

چقدر برای شما سخت است که بخواهید قبول کنید خرمشهر را خدا آزاده کرده است. از خدا که غافل شوید، می‌شوید بردهٔ امثال قاسملو که سرش توی آخور اجنبی است. شما اگر خودتان نباشید و مستقل فکر نکنید، نمی‌توانید باور کنید تعدادی بسیجی، خرمشهر را آزاد کرده‌اند.

– [قاضی:] "سخت است. دو ماه روی این پرونده‌ها کار کردم؛ اما اکنون چقدر خوشحالم. شب‌هایی که به زندان می‌آیی، اجرای احکام رنگ‌وبوی دیگری دارد. به‌راستی تو چقدر..."

بروجردی قاضی را در آغوش گرفت و از زندان بیرون رفتند. نماز صبح آن روز او طولانی بود و پراشک. چقدر به التماس خدا افتاد بود. تا یک ساعت کسی جرئت نزدیک‌شدن به او را نداشت. به‌راستی که وسعت و عمق توبه بی‌انتهاست؛ انتهایی تا رحمت خدا!

بروجردی تا چند روز رد پای سعید بانه‌ای را دنبال کرد. زاغهٔ مهمات را که منفجر کردند، دلش آرام گرفت و مطمئن شد سعید راه درستی را انتخاب کرده است. وقتی با او روبه‌رو شد، اشک در چشم‌هایش حلقه زد و در آغوشش آرام گرفت. یک اسلحهٔ کلاش در دستش داد و گفت: "از امروز، تو یک پیشمرگ مسلمانِ کُرد هستی آقا سعید. فرصتی است که بتوانی گذشتهٔ خود را جبران کنی."

– [سعید:] "حتماً، حتماً، آقای بروجردی، این کار را خواهم کرد. گرچه هنوز همهٔ همکارانت به توبه‌ام باور ندارند و نگاه مشکوکشان اذیتم می‌کند، کاری خواهم کرد که پروندهٔ این نگاه‌ها برای

همیشه بسته شود."

بروجردی دو بازویش را محکم گرفت و گفت: "من به شما افتخار می‌کنم."

سعید که از دفتر فرماندهی خارج شد، بروجردی به هدایت سفارش کرد مراقب او باشد تا دوباره کومه‌له شکارش نکند. شبی که فرمانده یک محور عملیاتی از پاکسازی برمی‌گشت، نزد بروجردی رفت و گفت: "سعید بانه‌ای دیشب در کمین کومه‌له گرفتار شد و تا آخرین نفس ایستاد. غرش می‌کرد و به دشمنی که تا یک ماه پیش از یاران او به شمار می‌آمدند، یورش می‌برد. از پشت صخره‌ای بیرون پرید که روی سرشان هوار شود؛ اما ناگهان به رگباری بدنش سوراخ‌سوراخ شد و آرام گرفت." بروجردی در خود فرورفت. دوست داشت از سعید بیشتر بشنود. سر بلند کرد و گفت: "جسدش را با عزت و احترام به روستایش ببرید تا روستائیان باور کنند او عضو کومه‌له نیست. به آنها بگویید که سعید به‌عنوان یک پیشمرگ مسلمان کُرد با افتخار بر شهادت بوسه زد." ...»

خوابیدن آرام در جمع زندانیان اعدامی

«اوج این منش و رفتار مسیحایی را در زندان سنندج و پس از آزادسازی خرمشهر در خرداد ۱۳۶۱ مشاهده می‌کنیم. بروجردی موج رادیو را بست و به هدایت گفت: "نقشهٔ عملیات فتح‌المبین و بیت‌المقدس را برایم فراهم کن. امشب در زندان برنامه دارم." از اتاق خارج شد تا آماده بشود. گرچه عده‌ای از فرمانده‌ها از اعتماد بیش‌ازحدش به زندانی‌ها انتقاد می‌کردند، اما او همچنان گاه‌وبیگاه به زندان می‌رفت و تا پاسی از شب را آنجا می‌گذراند. این‌بار، بروجردی دستور داد صد نفر از رده‌های بالای حزب دمکرات و کومه‌له را به سالن سخنرانی منتقل کنند. اغلب زندانی‌ها جوان بودند و عده‌ای از زن‌ها را هم آوردند. هدایت کالک عملیات بیت‌المقدس و فتح‌المبین را چسباند سینهٔ دیوار و بروجردی شروع کرد. گرچه می‌دانست خبر رژهٔ تیپ ویژهٔ شهدا به گوش آنها رسیده، اما مستقیم رفت سراغ خرمشهر و با حوصله، مانور نظامی عملیات و حتی قدرت نظامی عراق در منطقهٔ جنوب را توضیح داد. یک نفر که سن‌وسال‌دارتر از بقیه بود و به نظر می‌رسید ارتشی باشد، صدا بلند کرد و با تمسخر گفت: "اگر این گزارش شما درست باشد، مطمئن باشید ایران را انگلیسی‌ها پیروز کردند. اگر دست آنها در کار نباشد، غیرممکن است خرمشهر آزاد شود." ناگهان زندانی‌ها زدند زیر خنده؛ اما بروجردی عکس‌العملی نشان نداد و با همان لبخند همیشگی گفت: "چقدر برای شما سخت است که بخواهید قبول کنید خرمشهر را خدا آزاده کرده است. از خدا که غافل شوید، می‌شوید بردهٔ امثال قاسملو که سرش توی آخور اجنبی است. شما اگر خودتان نباشید و مستقل فکر نکنید، نمی‌توانید باور کنید تعدادی بسیجی، خرمشهر را آزاد کرده‌اند. اگر به این باور برسید، متوجه خواهید شد مردم کُرد از شما چه می‌خواهند." کسی به تمسخر نخندید. بروجردی درحالی‌که قدم می‌زد، ادامه داد. دیگر نگاهش به زندانی‌ها نبود و انگار خودش هم مخاطب حرف‌های خودش بود. حرف‌هایی می‌زد که از باورهای قبلی‌اش می‌جوشید. هدایت نگاهی به ساعت انداخت و به او اشاره کرد وقت رفتن است. هدایت این پا و آن پا کرد تا او را متقاعد کند؛ اما موفق نشد. او را کنار کشید و گفت: "تک‌وتنها بمانی که چه؟"

– [بروجردی]: "همان خدایی که خرمشهر را آزاد کرد، با من همراه خواهد بود. نگران نباش. اینها به من صدمه‌ای نمی‌زنند."
– [هدایت]: "می‌فهمی چه می‌گویی؟! اینها دشمن ما هستند. نیروهای معمولی حزب نیستند که با احساس تصمیم بگیرند."
– [بروجردی]: "اگر یقین نداشته باشم که اینها به آغوش نظام برمی‌گردند، هرگز برایشان وقت نمی‌گذارم. نگران نباش، زود برمی‌گردم."

هدایت تسلیم شد و زندان را ترک کرد. چند نفر دور بروجردی حلقه زدند؛ افرادی که در شاخهٔ سیاسی دمکرات و کومه‌له فعالیت می‌کردند. آرامش او در دل حلقه‌ای از نیروهای ضدانقلاب برایشان باورکردنی نبود. دو ساعت از نیمه‌شب گذشت، اما هنوز سی چهل نفر با او بحث می‌کردند. دیگر کسی به تندی حرف نمی‌زد و حتی همراه با لبخند بروجردی آنها هم می‌خندیدند. خواب در چشم اغلب زندانی‌ها سنگینی می‌کرد و این موضوع از چشم او مخفی نمانده بود. خمیازه‌ای کشید و گفت: "بهتر است بخوابیم." اورکت خود را بیرون آورد و آن را بالش خود کرد. کلت از کمر بیرون کشید و آن را زیر اورکت قرار داد. چشم فروبست و خیلی زود خوابش برد؛ گرچه افرادی که دوره‌اش کرده بودند، هنوز باورشان نمی‌شد او به خواب عمیقی فرو رفته باشد. گاه چشم می‌دوختند به اسلحه‌اش و زیرچشمی به هم نگاه می‌کردند؛ نگاه‌هایی که حکایت از طرح یک نقشه داشت؛ نقشهٔ همان مرد سن‌وسال‌داری که گفته بود خرمشهر را انگلیس آزاد کرده. جلو رفت و گفت: "این فرصت طلایی را از دست ندهید. با کشتن او شورش می‌کنیم و از زندان فرار خواهیم کرد." دیگری با لهجه کُردی صدا بلند کرد و گفت: "من هم موافقم. بروجردی را چقدر بزرگش کرده بودند. این احمق چقدر ساده‌لوح است که وسط این‌همه دشمن خوابیده. ما می‌توانیم او را گروگان بگیریم و از زندان آزاد شویم. او برای سپاه خیلی می‌ارزد." ناگهان یک جوان تحصیل‌کرده جلو کشید و گفت: "این دور از مردانگی است. اگر به ما اعتماد نمی‌کرد، به این راحتی نمی‌خوابید." مرد اسلحه را از زیر سر بروجردی بیرون آورد و با صدایی خشن و خیلی جدی گفت: "کسی به او دست نمی‌زند، مگر از روی جنازهٔ من رد شود." چند زندانی دیگر با او هم‌صدا شدند. افرادی که نقشهٔ قتل بروجردی را کشیده بودند، از آنها فاصله گرفتند. نیم ساعت بعد، هرکس در گوشه‌ای از سالن خوابید؛ جز آن مردی که بالای سر بروجردی ایستاده بود و تا صبح بیدار ماند.»

نمونه‌ها و مصداق‌های ذکرشده از شهید محمد بروجردی، فرمانده ستاد غرب کشور و سپس فرمانده منطقهٔ۷ سپاه پاسداران، از ویژگی‌های والای اخلاقی و خودسازی‌های بسیارش حکایت می‌کند. او با این رفتارها و دَم مسیحایی‌اش توانست افراد بسیاری را به دامان اسلام بازگرداند و مایهٔ نجات آنها شود. «وَ سَلامٌ عَلَیهِ یَومَ وُلِدَ وَ یَومَ یَمُوتَ وَ یَومَ یُبعَثُ حَیًّا»[1] (سورهٔ مریم، آیهٔ ۱۵)

۱. و بر او سلام باد؛ روزی که زاده شد، و روزی که می‌میرد، و روزی که زنده برانگیخته می‌شود.

چند سال جنگ، چند ماه فرماندهی، چند دقیقه زندگی

محمدصادق درویشی[1]

روایتی دربارهٔ عباس کریمی، فرمانده لشکر۲۷ محمد رسول‌الله(ص) در دفاع مقدس[1]


محمدصادق درویشی

یک آن، فرمانده دید نیروها عقب کشیدند. زیر آن آتش سنگین که کسی جرئت نمی‌کرد سرش را از خاکریز بالا بیاورد، رفت و روی سینه‌کش خاکریز با سری افراشته ایستاد و شروع کرد سر نیروهایی که درحال عقب‌نشینی بودند، فریادزدن که «برگردید، خطی که با خون گرفتیم، تحویل دشمن ندید، برگردید...» ایستادنش روی خاکریز شاید دو یا سه دقیقه طول کشید؛ اما آدم‌ها گاهی یک عمر زندگی می‌کنند برای چند دقیقه، برای چند لحظه...

«فرمانده‌ای که ابتکارعمل نداشته باشد، تسلیم

۱. پژوهشگر حوزهٔ جنگ ایران و عراق

است.» (به نقل از عباس کریمی در یکی از دست‌نوشته‌هایش)

عباس کریمی فهمیده بود که بدون ابتکارعمل راهی جز شکست نیست و تسلیم نشد. فرماندهی بعد از احمد متوسلیان و محمدابراهیم همت، دو چهرهٔ شکوهمند دفاع مقدس، کار ساده‌ای نبود، آن‌هم فرماندهی بر لشکر پایتخت و بچه‌های اسم‌ورسم‌دار تهران. ولی اگر فرمانده‌ای کارکشته، عملیاتی و رشدیافته در شناسایی‌های متعدد از مریوان تا هورالعظیم و از شمال تا جنوب جبهه باشی، از پس آن برمیایی؛ به‌خصوص اگر پیش‌تر، در عملیات والفجر۱ آخرین نفری بوده باشی که با شهیدی بر دوش از خط خارج شده باشی، میخ فرماندهی‌ات خواهی‌نخواهی بر سردر لشکر۲۷ حضرت رسول(ص) کوبیده خواهد شد.

***

عباس کریمی اول اردیبهشت ۱۳۳۶ در روستای قهرود کاشان به دنیا آمد. پیش از او، چند فرزند از این خانواده عمرشان به دنیا نبود و در دورهٔ جنینی از بین رفته بودند. مادر و پدر او نگران ماندنش بودند. پدرش به کربلا رفت و به حرم قمر بنی‌هاشم(ع) متوسل شد. وقتی برگشت، قلبش آرام بود. به همسرش گفت: «این یکی سالم به دنیا میاد، اگه پسر شد، اسمش رو بذاریم عباس.» سالم به دنیا آمد و ماند برای روزهای سخت این دیار. دوران ابتدایی را در روستا سپری کرد و سپس به تهران آمد و در دبیرستان دارالفنون درسش را ادامه داد. سال ۱۳۵۶، دیپلمش را در رشتهٔ نساجی در کاشان گرفت و در ابتدای جوانی، فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی را در کاشان شروع کرد. در همین زمان، تصمیم گرفت به خدمت سربازی برود، شاید آنجا برای مقابله با رژیم شاه موثرتر باشد. با همین هدف در رکن۲ (اطلاعات) ارتش به‌عنوان درجه‌دار وظیفه در پادگان عباس‌آباد به خدمت مشغول شد. سربازی در رکن۲ محمل مناسبی برای وی بود تا اعلامیه‌های انقلابی و بیانیه‌های امام خمینی را جابه‌جا کند و با دسترسی به برخی اطلاعات ارتش، اقدامات انقلابی خودش را سامان دهد؛ اما چند ماهی از سربازی‌اش نگذشته بود که بازداشت شد. او بعد از آزادی هم آرام ننشست تااینکه انقلاب پیروز شد.

فرماندهی بعد از احمد متوسلیان و محمدابراهیم همت، دو چهرهٔ شکوهمند دفاع مقدس، کار ساده‌ای نبود، آن‌هم فرماندهی بر لشکر پایتخت و بچه‌های اسم‌ورسم‌دار تهران.

او مانند بسیاری از انقلابیون، در هفته‌ها و ماه‌های اول پیروزی انقلاب، نگران امنیت و حفاظت از مردم و کشور بود. کریمی در بهار ۱۳۵۸، به عضویت سپاه پاسداران درآمد. اولین مأموریتی که برای او و دوستانش در سپاه کاشان تعریف شد، حفاظت از بیت امام خمینی در قم بود. آن زمان، دورهٔ ترورها و ناامنی‌های کشور بود و امنیت رهبر انقلاب که ابتدا در قم ساکن شده بود، اهمیت بسیاری داشت. پس‌ازآن و در پی اغتشاش در جنوب شرق ایران برای مقابله با غائلهٔ خلق بلوچ، همراه با دسته‌ای ۲۵نفره از دوستانش به فرماندهی علی معمار به استان سیستان‌وبلوچستان و شهر ایرانشهر رفت. شهر با فعالیت‌هایی که عناصر سازمان مجاهدین خلق و گروهک خلق بلوچ انجام می‌دادند، به‌هم‌ریخته و ناامن بود. عباس و یارانش با دست خالی و کمترین سلاح و تجهیزات آنجا

حضور داشتند تا نظام جدید در آن منطقه ثبات یابد.

آوردگاه بعدی عباس، کردستان و شهر سنندج بود. تلاش‌ها برای آرام‌کردن فضای کردستان بدون استفاده از سلاح، ثمربخش نبود و منطقه با تحرکات و شرارت‌های احزاب تجزیه‌طلب مسلح، آبستن اتفاقاتی بود به‌مراتب تلخ‌تر ازآنچه که در همان زمان رخ داده بود. ازآنجاکه حفاظت از انقلاب و امنیت داخلی کشور مأموریت اصلی سپاه در یکی دو سال آغازین فعالیتش بود، بسیاری از نیروهای سپاه از گوشه‌وکنار کشور برای حفظ کردستان و انقلاب به آنجا رفتند. عباس کریمی اوایل سال ۱۳۵۹، رهسپار سنندج شد. وی و دیگر نیروهای سپاه و ارتش، مرکز کردستان را با تلاش‌های بسیار پاکسازی کردند؛ ولی پیدا بود که ماجرای کردستان به این سادگی‌ها حل نمی‌شود. جنگ در کردستان ابعاد پیچیده‌ای داشت که کریمی با تجربهٔ چند سال مبارزه پیش و پس از انقلاب آن را درک کرده بود؛ مردم. آنجا مردم هم در بطن جنگ و مقابله بودند و می‌بایست برای حفاظت از آنان فکری می‌شد. جمله‌ای که عباس بعدها گفت و به شعار معروفش تبدیل شد، از همین دغدغه نشئت می‌گرفت: «ما در کردستان با کفر می‌جنگیم نه با کُرد.»

او از سنندج به مریوان رفت. فرمانده سپاه مریوان کسی بود که انگار عباس کریمی دنبالش می‌گشت: مقتدر، ورزیده، شجاع و شریف؛ احمد متوسلیان. با فراست و تجاربی که متوسلیان در عباس دید، او را مسئول اطلاعات رزمی سپاه مریوان کرد. با توجه به فضای حاکم بر مریوان که هم بستری برای دریافت اطلاعات از ارتش عراق بود و هم محمل شرارت‌های احزاب مسلح تجزیه‌طلب، نوع فعالیت‌های عباس کریمی رنگ‌وبوی دیگری گرفت: زبان کُردی یاد گرفت، لباس کُردی به تن کرد و حتی کارت یکی از افراد همین احزاب و گروه‌ها را به نام خودش طراحی کرد. بارها به قلب دشمن نفوذ کرد و اطلاعاتی ارزشمند برای سپاه به دست آورد. او رفته‌رفته در مریوان به کادر اطلاعاتی ممتاز و سرآمد بدل شد. بااین‌همه، نوع منش او که برگرفته از نگاهی بود که محمد بروجردی در کردستان پایه‌گذاری کرده بود، می‌توانست معاند و مخالف را به دوست و هم‌رزم تبدیل کند؛ مانند ماجرای عثمان فرشته (یکی از کردهای ضدانقلاب که دست به سلاح برده بود و با جمهوری اسلامی می‌جنگید). منش و روش عباس کریمی در مواجهه با سران و نامداران ضدانقلاب در آن منطقه که بی‌واهمه و با صلابت با آنان می‌نشست و گفت‌وگو می‌کرد و سر حرفی که می‌زد،



شهید عباس کریمی

مردانه می‌ایستاد، عثمان فرشته را جذب کرد و او را از نیروی گروه‌های مسلح تجزیه‌طلب به فرمانده پیشمرگهٔ کُرد تغییر داد و بعدها هم در مسیری که در پیش گرفته بود، به شهادت رسید.

جنگ ایران و عراق شروع شده بود و عباس هنوز در کردستانی بود که حالا جبههٔ غرب محسوب می‌شد. در دی‌ماه سال ۱۳۶۰، ارتش و سپاه عملیاتی مشترک به نام «محمد رسول‌الله(ص)» به فرماندهی سرهنگ جمالی و محمد بروجردی تدارک دیدند؛ عملیاتی در منطقهٔ بیاره و طُویله در غرب شهر نوسود. قرار بود در این عملیات، هم قوای عراقی و هم احزاب مسلح تجزیه‌طلب منهدم و از غرب پاوه و جنوب مریوان به پشت مرزهای بین‌المللی پس زده شوند. عباس، بلدچی و نیروی اطلاعاتی یکی از گردان‌ها بود که با نیروهای سپاه و ارتش به‌سمت هدف، که یکی از محورهای عملیات بود، می‌رفتند. مسیر، سخت و سرد بود و عباس مدام به فرمانده اعتراض می‌کرد که باید سریع‌تر برویم تا در لحظهٔ عملیات بتوانیم کارمان را انجام دهیم. این اتفاق نیفتاد و در وقت مقرر، گردانی که عباس در آن حضور داشت، چند کیلومتر با نقطهٔ رهایی و شروع عملیات فاصله داشت. امکان تعویق عملیات هم نبود و تنها محوری که درگیر نشده بود همین گردان بود. دشمن از چهار طرف، ارتفاعات را می‌کوبید و گردان درجا زده بود. زمستان بود و هوا دیر روشن می‌شد. همه کپ کرده و نظاره‌گر فضای انفعالی بودند. عباس از پوستهٔ اطلاعاتی خودش بیرون آمد و فریاد زد، کلاش در دست گرفت و برای مقابله با دشمن رفت. پنجاه شصت نفر عمدتاً تیربارچی و آرپی‌جی‌زن دنبال او راه افتادند. مسیر یخ‌زده و سربالایی بود؛ ولی حرارتی که عباس داشت، مسیر را برای گروه سهل کرد و به‌سرعت راه را پیمودند. عباس نیروها را سامان داد و آنها را به چند دسته تقسیم و با دشمن مقابلهٔ سختی کرد. با رشادت او و گروهش پایگاه‌های دشمن روی ارتفاعات سقوط کرد. درنهایت، عملیات محمد رسول‌الله(ص) به عللی از تصرف منطقه به گشتی رزمی تغییر یافت و با نظر فرماندهان قرار شد بعد از انهدام مواضع دشمن، نیروها به عقب برگردند؛ اما این عملیات، عباس را در قوارهٔ یک فرمانده ورزیده تثبیت کرد.

جمله‌ای که عباس بعدها گفت و به شعار معروفش تبدیل شد، از همین دغدغه نشئت می‌گرفت: «ما در کردستان با کفر می‌جنگیم نه با کُرد.»

***

مجموعهٔ نظامی تحت فرماندهی احمد متوسلیان که در جبههٔ غرب آبدیده و پرصلابت شده بود، در همین ایام به جبههٔ جنوب رهسپار شد. این نقطهٔ آغاز تشکیل تیپ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) است. عباس کریمی با حکم احمد متوسلیان مسئول واحد اطلاعات‌عملیات تیپ شد. چیزی به شروع نبرد بزرگ فتح‌المبین نمانده بود. عباس به‌سرعت اطلاعات خود را برای نبرد در این منطقه تکمیل کرد. عین‌خوش و دشت عباس آوردگاه جنگی دیگر برای او بود. عملیات در گستره‌ای بسیار وسیع‌تر از آنچه نیروهای تیپ تازه‌تأسیس محمد رسول‌الله(ص) تا آن زمان تجربه کرده بودند آغاز شد و باوجود موفقیت اولیهٔ نیروهای خودی، ارتش عراق از دوم فرودین ۱۳۶۱، پاتک سنگینی را با تانک‌های پرشمار و نیروهای هلی‌برن‌شده در محل تجمع گردان‌های مستقر در امامزاده عباس شروع کرد. عباس کریمی با هماهنگی فرمانده این محور، محمود شهبازی، نیروهای پراکندهٔ تیپ را ساماندهی

کرد و از خاکریز دسته‌عصایی روی جاده عبور داد و به‌سمت قلب نیروهای دشمن در امام‌زاده عباس یورش برد. بازهم در شمایل یک فرمانده مقتدر وارد عمل شد و در نبرد تن با تانک، از ناحیهٔ پا به‌شدت مجروح شد. مقاومت همه‌جانبهٔ نیروهای ایران، ارتش عراق را به عقب‌نشینی وادار کرد و پس‌ازآن، در عملیاتی عظیم، خرمشهر آزاد شد و نیروهای صدام به پشت مرزهای بین‌المللی متواری شدند. عباس در این مقطع، دوران مجروحیت را سپری می‌کرد و بعدازاینکه تیپ به لبنان رفت، در بهت و ناباوری، شاهد خبر اسارت و بازنگشتن فرمانده محبوبش، احمد متوسلیان، بود.

در عملیات رمضان که هنوز آثار جراحت در راه‌رفتنش پیدا بود، همچنان مسئول اطلاعات عملیات تیپ بود. پس‌ازآن، با تأسیس سپاه۱۱ قدر به فرماندهی محمدابراهیم همت، امور اطلاعاتی این سپاه به‌عهده وی گذاشته شد. تیپ۲۷ به لشکر ارتقا یافت و در عملیات والفجر مقدماتی، مسئولیت تیپ۲ سلمان از لشکر محمد رسول‌الله(ص) با عباس کریمی بود. با شکست نیروهای ایران در عملیات والفجر مقدماتی، عملیات والفجر۱ در بهار ۱۳۶۲ با طرح ارتش و شعار «آتش به‌جای خون» طرح‌ریزی و اجرا شد. بازهم شکستی دیگر، تلخی روی تلخی! در تپهٔ۱۴۶ فکهٔ شمالی، عباس کریمی به گواه شاهدان، آخرین نفری بود که پایین آمد. حسین الله‌کرم راوی این لحظه است: «وقتی حاج‌عباس پایین آمد، دیدم اشک در چشمانش بود. گفت: "داریم می‌ریم، ولی نمی‌تونیم شهدامون رو عقب ببریم".» عراق منطقه را محاصره کرده بود. فردا صبح وقتی با فرمانده تیپ، علی‌اکبر حاجی‌پور، برای سرکشی منطقه و اطمینان از تخلیهٔ آن رفتند، دیدند عباس با شهیدی روی دوشش درحال عقب آمدن است. از شدت ضعف و خستگی صورتش سفید شده بود. گفت: «باید برم، یه نفر دیگه جا مونده.» به اصرارها گوش نداد و رفت. غروب که شد، پیدایش شد. به حسین الله‌کرم و سعید قاسمی گفت: «یه شهید رو از خط عراقی‌ها اُوردم عقب و گذاشتم کنار یک تپه؛ بریم بیاریمش.» زدن به دل دشمن و راه‌نیافتن ترس در وجودش را از کردستان به دست آورده بود، شاید هم قبل‌تر یا اصلاً ودیعه و جوهره‌ای بود که خداوند در وجود پسر حاج‌احمد کریمی گذاشته بود که با نذر و نظر حضرت ابوالفضل عباس(ع) به دنیا آمد!

رفیق و هم‌رزمش، رضا چراغی که از مریوان باهم بودند، در عملیات والفجر۱ شهید شد؛ عملیاتی که بعدازآن، عباس کریمی و بسیاری دیگر از فرماندهان و رزمندگان لشکر۲۷ محمد رسول‌الله(ص) غرقه در غم بودند؛ صدای صادق آهنگران در صبحگاه لشکر و پادگان دوکوهه پیچیده بود:

ای از سفر برگشتگان، کو شهیدان ما، کو شهیدان ما کجا شده غرقه به خون، دوستان شما، دوستان شما

عباس که به‌تازگی ازدواج کرده بود، وقتی به خانه می‌رفت، به گواه همسرش، معلوم نبود از شکست بازگشته یا از پیروزی. وقتی همسرش از او می‌پرسید عملیات چطور بود، می‌گفت: «جنگه دیگه، هم پیروزی داره هم شکست.» پس از فتح خرمشهر، این جنگ روی خوش به عباس نشان نداده بود؛ اما برای روح بزرگ او، به‌راستی که شکست و پیروزی دو روی یک سکه بودند و آنچه برایش ارزش داشت عمل به تکلیف بود.

اما سرانجام، سکهٔ جنگ روی پیروزش را در عملیاتی نیمه‌گسترده به عباس نشان داد؛ عملیات

والفجر۴، ارتفاعات کانی‌مانگا. عباس فرمانده تیپ۲ سلمان لشکر۲۷ بود. او با گردان حبیب توانست ارتفاع مهم و راهبردی ۱۸۶۶ را به تصرف درآورد. عباس خودش را به گردان رساند تا پاتک دشمن را دفع و نیروهایش را در دل صحنهٔ نبرد فرماندهی کند.

در همین عملیات، نیروهای خودی یکی از میگ‌های عراقی را سرنگون کردند و خلبانش اسیر شد. عباس کریمی خودش خلبان را بازجویی کرد و اطلاعاتی که می‌خواست، از او گرفت. خلبان عراقی فکر نمی‌کرد فرمانده ایرانی این‌قدر بی‌تکلف باشد. وقتی از او پرسیده بودند می‌دانی که این آقا چه‌کاره است، گفته بود: «جندی مکلف؟» (سرباز وظیفه).

عملیات سرنوشت‌ساز خیبر در اسفند سال ۶۲ آغاز شد؛ عملیاتی که قرار بود بن‌بست‌شکن باشد. تاحدزیادی هم این اتفاق افتاد؛ اما فضای بعدازآن، خود بن‌بست دیگری بود. در عملیات خیبر، عباس مسئولیت محور عملیاتی لشکر را بر عهده داشت و شاهد عروج یکی دیگر از فرماندهان نام‌آور جنگ بود: همت فقط فرمانده‌اش نبود، همرزم و رفیق و یار قدیمی‌اش بود؛ از کردستان تا خوزستان، از کوه‌های بلند و سرد غرب تا دشت و تپه‌ماهوری‌های گرم جنوب. در چهلمین روز شهادت حاج‌همت، سخنرانی مهمی در دوکوهه انجام داد. کم پیش می‌آمد که عباس با آن خوی اطلاعاتی و آرام این‌گونه بخروشد:

عباس کریمی خودش خلبان را بازجویی کرد و اطلاعاتی که می‌خواست، از او گرفت. خلبان عراقی فکر نمی‌کرد فرمانده ایرانی این‌قدر بی‌تکلف باشد. وقتی از او پرسیده بودند می‌دانی که این آقا چه‌کاره است، گفته بود: «جندی مکلف؟» (سرباز وظیفه).

«همت برای ما فرمانده و مولا بود و از میانمان هجرت کرد و به دیار عاشقان پیوست... خون همت در رگ‌های یکایک شما تزریق شده، نمی‌توانید میدان جنگ را ترک کنید.»

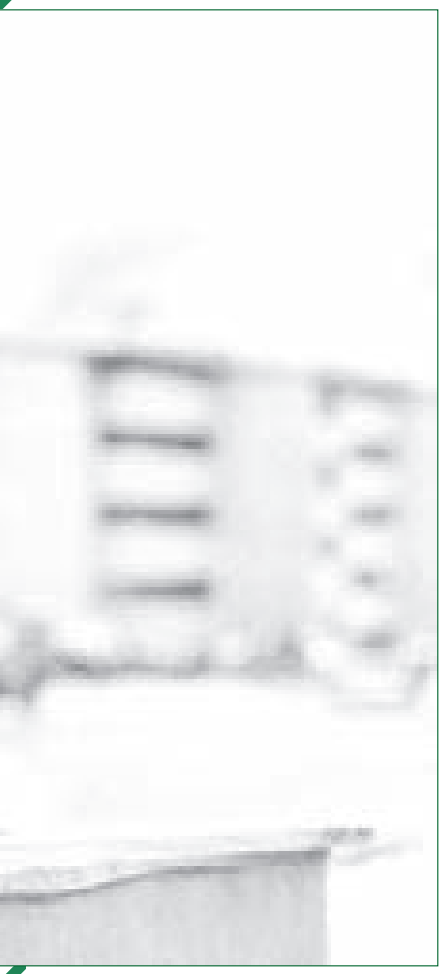
با رفتن همت، قرعهٔ فرماندهی لشکر پایتخت به نام عباس خورد؛ دو فرمانده قبلی یکی در لبنان زنده یا مرده و دیگری در جزیرهٔ مجنون بی‌جان و بی‌سر، جا مانده بودند و حالا نوبت عباس کریمی بود تا عَلَم فرماندهی را بلند کند؛ ولی عباس زیر بار حکم فرماندهی نمی‌رفت. خودش را سرپرست معرفی می‌کرد... چند ماه گذشت و درنهایت، با اصرار بچه‌های لشکر راضی شد فرماندهی را بپذیرد. در خرداد سال ۶۳، پسرش به دنیا آمد. به همسرش پیشنهاد کرد که اسمش را به یاد رزمنده و مبارزی شریف، داود بگذارند.

***

در روزهای پایانی سال ۶۳، بازهم جبههٔ خون‌فشان هورالهویزه، آوردگاه عملیاتی دیگر و فرماندهی عباس کریمی بر لشکر۲۷ محمد رسول‌الله(ص) بود؛ عملیات بدر. هفته‌های پرمرارت شناسایی و آماده‌سازی، سریع سپری شد. از چند روز پیش از شروع عملیات بدر و به‌خصوص در شب عملیات، آن‌قدر فعالیت کرده بود که ساعاتی قبل از لحظهٔ رهایی نیروها که وقت هدایت از پشت بیسیم بود، از حال رفت. وقتی به هوش آمد و متوجه به خط زدن لشکر و استقرار نیروها شد، بلند شد تا به نیروهایش در آن‌سوی آب بپیوندد. قائم‌مقامش، رضا دستوراه، هرچه اصرار کرد، قبول نکرد. حتی وقتی به گریه افتاد که نمی‌خواهیم بازهم فرماندهمان شهید شود، سخنی قاطع شنید:

«رضا، فرمانده منم!» و رفت. رفت وسط معرکهٔ بدر، صحنه را فرماندهی کرد و دیگر راضی نشد به عقبهٔ تاکتیکی لشکر برگردد.

فشار دشمن برای پس‌گرفتن خطی که بچه‌های لشکر۲۷ حضرت رسول(ص) تصرف کرده بودند اوج گرفته بود. ستون تانک‌ها به‌سمت خط می‌آمد و هر تانکی که با زحمت منهدم می‌گشت، بلافاصله تانکی دیگر جایگزینش می‌شد. در وضعیتی که عدهٔ چشمگیری شهید یا مجروح شده بودند، یک آن، فرمانده دید نیروها عقب کشیدند. کریمی زیر آن آتش سنگین که کسی جرئت نمی‌کرد سرش را از خاکریز بالا بیاورد، رفت و روی سینه‌کش خاکریز با سری افراشته ایستاد و شروع کرد بر سر نیروهایی که درحال عقب‌نشینی بودند، فریادزدن که «برگردید، خطی که با خون گرفتیم، تحویل دشمن ندید، برگردید...» ایستادن عباس روی خاکریز شاید دو یا سه دقیقه طول کشید، اما آدم‌ها گاهی یک عمر زندگی می‌کنند برای چند دقیقه، برای چند لحظه. وقتی نیروهایش دیدند فرمانده زیر آتش آن‌طور ایستاده، لحظه‌ای در برگشتن تردید نکردند.



آخر اسفند بود. عملیات بدر شبیه به خیبر گره خورد بود و آن‌طور که باید، نشد. حلقهٔ فرماندهان شهید لشکر پایتخت هم انگار می‌بایست تکمیل می‌شد.

علی مژدهی، راوی لشکر در عملیات بدر، دقایق ماقبل شهادت عباس کریمی در ۲۳ اسفند ۶۳ را این‌طور روایت کرده است:

«حاج‌عباس با عقب در تماس بود و از آنها می‌خواست که نیروی تازه‌نفس بفرستند. قرارگاه هم به او گفت: "یک یگان از ارتش قرار است جایگزین شما در منطقه شود، تو برگرد عقب." اما حاج‌عباس گفت: "من عقب نمیام." بالاخره بعد از بحث و گفت‌وگو، فرماندهان ارتش آمدند و حاج‌عباس برای توجیه آنها رفت. پشت‌سر او، سعید سلیمانی هم آمد. ۱۵۰ متر که راه رفتم، سنگری وجود داشت که دو نفر از بچه‌ها داخلش بودند. از سنگر بیرون آمدند و دو فرمانده ارتشی و ما وارد سنگر شدیم. حاج‌عباس توضیحات لازم را به آنها داد. وقتی جلسه تمام شد، ابتدا فرماندهان ارتش از سنگر خارج شدند، بعد حاج‌عباس و سعید سلیمانی و پشت او من. وقتی می‌خواستم بیرون بیایم، نیمی از بدنم هم حتی از سنگر خارج شده بود که یک خمپاره آمد و در آب خورد. به نظرم آمد که یک ترکش به سر حاج‌عباس اصابت کرد. حاجی پیچ خورد و به زمین افتاد. سعید سلیمانی همیشه تکه‌کلامی داشت که می‌گفت: "یا حسین شهید!" آمد بالای سر حاج‌عباس، چفیه‌ای روی صورت

حاجی انداخت که بچه‌ها او را نبینند. دو زانو نشست و فریاد زد: "یا حسین شهید، یا حسین شهید!»
آدم گاهی یک عمر زندگی می‌کند برای چند دقیقه... برای چند لحظه...
«من سال‌های سال مُردم
تااینکه یک دَم زندگی کردم
تو می‌توانی یک ذره
یک مثقال
مثل من بمیری؟»



شهید عباس کریمی

روایتی از حماسهٔ شهید قیصعلی فرمانی

سیدمحمد طباطبایی[1]

رزمندهٔ لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) در عملیات کربلای۵


شهید قیصعلی فرمانی

در عملیات کربلای۵، حوالی ظهر روز ۱۹ دی ۱۳۶۵، که محدودهٔ پنج‌ضلعی کاملاً به تصرف نیروهای خودی درآمده بود، دشمن می‌کوشید با مسدودکردن راه‌های خروجی آن، مانع پیشروی بیشتر نیروهای خودی شود؛ به همین دلیل، چندین‌بار به‌وسیلهٔ خودروهایی مانند ایفا و نفربر زرهی پی.ام.پی. نیروی عمده‌ای را به این ناحیه آورد تا پشت نیروهای خودی که از پنج‌ضلعی عبور کرده بودند، ببندد؛ اما با مقاومت شدید رزمندگان لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) مواجه شد. در جریان مقاومت چندساعته در مقابل خاکریزهای هلالی‌شکل یا نونی‌شکل، روحیه، شهامت و ازخودگذشتگی رزمندگان، یکی از مهم‌ترین عوامل ناکامی دشمن در عقب‌راندن نیروهای خودی بود. آنها بنابه دستور فرمانده لشکر می‌بایست تا آمدن و عبور نیروهای سایر یگان‌ها، همچنان مقاومت می‌کردند.

---

۱. پژوهشگر و کارشناس مرکز اسناد، تحقیقات و نشر معارف دفاع مقدس و مجاهدت‌های سپاه

محمد عدالتی[1]، معاون گردان حضرت علی‌اصغر(ع)، صحنه‌ای از حوادث روز نخست عملیات را این‌گونه تشریح کرده است:

فشار خیلی زیاد شده بود و عراق دائم پاتک می‌کرد. داود آجرلو، فرمانده گردان، مجروح شده بود. عراق تعدادی از کماندوهای خود را در این خط مستقر کرد و همین باعث شد که اوضاع در محور گردان علی‌اصغر(ع) مقداری به هم بخورد. کماندوها خیلی به ما نزدیک شده بودند. تیربار دشمن هم مرتب روی سر بچه‌ها شلیک می‌کرد. بچه‌های ما کم‌کم داشتند از دژ هلالی عقب می‌آمدند. در همین وضعیت، یکی از تیربارچی‌های گردان [قیصعلی فرمانی] که قدِ بلند و هیکل درشتی داشت و در گروهان بعثت بود، به آن‌طرف خاکریز پرید و با یکی از نفرات عراقی که لباس کماندویی داشت، گلاویز شد و سرنیزهٔ خودش را داخل گردن کماندوی دشمن فروکرد. بقیهٔ کماندوها با دیدن این صحنه، با حالت وحشت‌زده پا به فرار گذاشتند و بسیجیان گردان وقتی عقب‌روی نیروهای کماندویی دشمن را دیدند، با تکبیر از کانال بیرون آمدند و نیروهای دشمن را که درحال فرار بودند دنبال کردند.[2]

یکی از تیربارچی‌های گردان [قیصعلی فرمانی] که قدِ بلند و هیکل درشتی داشت و در گروهان بعثت بود، به آن‌طرف خاکریز پرید و با یکی از نفرات عراقی که لباس کماندویی داشت، گلاویز شد و سرنیزهٔ خودش را داخل گردن کماندوی دشمن فروکرد.

این روایتی است از رزم شجاعانه و حماسی رزمنده‌ای به نام قیصعلی فرمانی، جمعی لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) در عملیات کربلای۵ (دی‌ماه ۱۳۶۵). این رزمندهٔ دلاور در همین عملیات، ابتدا مجروح و سپس به درجهٔ شهادت نائل آمد. اقدام شجاعانهٔ قیصعلی فرمانی به‌عنوان تیربارچی، نه‌تنها مقاومت دشمن را شکست، بلکه به رزمندگان لشکر روحیهٔ مضاعفی داد. این حادثه نشان‌دهندهٔ اهمیت روحیهٔ جنگندگی و فداکاری در پیروزی‌های نظامی است. حضور او در خط مقدم نبرد و توانمندی‌اش در مواجهه با دشمن نشان داد که چگونه یک فرد می‌تواند سرنوشت عملیاتی را در یک محور تغییر دهد. این اقدام می‌تواند الگویی برای نیروهای نظامی در مواجهه با چنین صحنه‌هایی باشد.

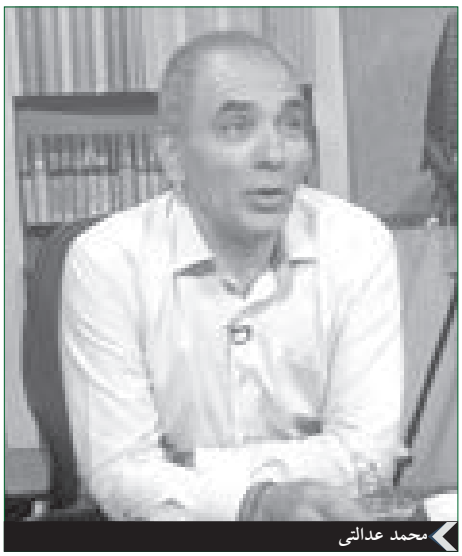
---

۱. محمد عدالتی متولد ۱۳۳۹ در تهران، اواخر سال ۱۳۵۸، با شعله‌ورشدن آتش فتنهٔ ضدانقلاب، به‌همراه گردان‌های اولیهٔ سپاه پاسداران از پادگان ولیّ عصر(عج) تهران عازم کردستان شد و به گروه محمد بروجردی پیوست. وی با آغاز جنگ تحمیلی و در روز سوم جنگ، خود را به پادگان ابوذر در سرپل ذهاب رساند و رزمندگان اسلام را در دفاع مقابل دشمن بعثی یاری کرد. وی تا اواسط سال ۱۳۶۱، در تیپ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) حضور داشت. او و شماری از هم‌رزمانش در پاییز سال ۱۳۶۱، در جبههٔ سومار به تیپ تازه‌تأسیس سیدالشهدا(ع) پیوستند. عدالتی در همان روزهای نخست، معاون یکی از گروهان‌ها شد. در سال ۱۳۶۵، در عملیات کربلای۴، از نیروهای طرح و عملیات گردان حضرت علی‌اصغر(ع) بود که در کنار فرمانده گردان حضور فعال داشت. در عملیات کربلای۵ نیز معاون گردان حضرت علی‌اصغر(ع) بود.

۲. سند شمارهٔ ۶۶۵ (شمارهٔ سند دست‌نویس : ۳۴۹) مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران، گزارش لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) در عملیات کربلای۵ (راوی: یدالله ایزدی)، ص۴۹.

برای اطلاع از جزئیات بیشتر این حادثهٔ حماسی به‌سراغ محمد عدالتی رفتیم و پس از جست‌وجوی بسیار، ایشان را یافتیم و در جلسه‌ای، به گفت‌وگو با وی نشستیم. عدالتی این حماسه را چنین تعریف کرد:

مأموریت گردان ما [حضرت علی‌اصغر(ع)] در عملیات کربلای۵، عبور از مواضع نونی‌شکل در محدودهٔ پنج‌ضلعی بود. شب اول، پس از شکسته‌شدن خط اول دشمن، ما اولین گروهی بودیم که وارد دژ شدیم؛ نیروهایی ازجمله غواصان، جلوی ما درحال پاکسازی دژ بودند. درواقع، ما به‌دنبال آنها حرکت می‌کردیم. ... من همراه گروهان بعثت بودم که آقای مرتضی خلج فرمانده آن بود. دو گروهان دیگر هم عقب‌تر، پشتیبان ما بودند. آن دو گروهان وقتی جاده احداث شد، ازطریق جاده خودشان را به دژ رساندند. با استفاده از تاریکی شب، به‌سرعت روی دژ عراق در پنج‌ضلعی رفتیم. ما به‌خوبی توجیه شده بودیم و می‌دانستیم که راهکار کجاست و باید چه‌کار کنیم. غلام کیان‌پور، مسئول اطلاعات‌عملیات لشکر، جلوی همه حضور داشت و از قبل، ما را توجیه کرده بود. ما می‌بایست به‌سمت چپ کانال پیشروی می‌کردیم؛ یعنی به‌سمت جنوب، از پنج‌ضلعی خارج می‌شدیم. بچه‌های لشکر۵ نصر هم در کانال تجمع کرده و منتظر بودند که از ما عبور کنند و عملیات را ادامه دهند. ... گروهان بعثت اولین نیرویی بود که وارد مواضع نونی‌شکل شد. ساعت ۱۰ الی ۱۱ صبح روز اول [۱۹ دی ۱۳۶۵] بود. دشمن ازسمت غرب به ما شلیک می‌کرد. عراقی‌ها مستقیم دیوار کانال را می‌زدند. در کانال، یک مخزن سوخت وجود داشت که با گلولهٔ مستقیم دشمن آتش گرفت. براثر پخش شعله‌های آتش، چند نفر از بچه‌های ما سوختند. در این اوضاع، دنبال راه چاره‌ای بودیم که هرچه زودتر وضعیت را تغییر دهیم؛ قبل‌ازاینکه وضع پیش‌آمده بتواند در روحیهٔ نیروها تأثیر منفی بگذارد. نیروهای ما به‌ستون، در کانال حرکت می‌کردند. من و داود آجرلو، فرمانده گردان، در یک سنگر دیده‌بانی عراقی به‌همراه دو بیسیمچی مستقر شدیم. سنگر از بالا بر منطقه تسلط داشت. همه‌چیز طبق روال انجام می‌شد. گروهان بعثت درحال پیشروی بود و ما با مرتضی خلج، فرمانده این گروهان، در ارتباط بودیم. مشکل خاصی نبود تااینکه حدود ساعت ۲ یا ۳ بعدازظهر، نیروها به‌علت شلیک تیربارچی دشمن زمین‌گیر شدند.


محمد عدالتی

در مواضع نونی‌شکل گیر کردیم. تراکمی از نیروهای خودی ایجاد و حرکت در کانال متوقف شد. دشمن با گلوله، سمت درِ کانال را می‌زد. عده‌ای از بچه‌ها در آنجا سوختند و به شهادت رسیدند. بقیهٔ نیروها هم می‌بایست از

همین نقطه عبور می‌کردند. اگر می‌خواستند ازسمت چپ بروند، به موانع و هشت‌پرهای خورشیدی برخورد می‌کردند و اگر از دشت می‌خواستند بروند، با تیر مستقیم تهدید می‌شدند. ساعت ۲ بعدازظهر روز اول عملیات، وارد کانال نونی شدم و تا غروب آنجا ماندم. همهٔ این مدت در محدودهٔ کانال درگیر بودیم تا اینکه قفلش باز شود. یک لحظه برگشتم و دیدم جمعیت زیادی پشت‌سر بچه‌های ما جمع شده و نیروهای مشهد [لشکر۵ نصر] می‌خواهند از ما عبور کنند. در همین زمان، حاج‌علی فضلی[۱]، پای بیسیم به ما اعلام کرد: «عجله کنید، پشت‌سر شما خیلی‌ها منتظرند که عبور کنند.» در قرارگاه عملیاتی، فرماندهان نگران بودند تا وقفه‌ای بین لشکر۱۰ و حرکت سایر یگان‌ها ایجاد نشود، پیوستگی عملیاتی تداوم یابد و دشمن فرصت اقدام پیدا نکند. فرماندهان رده‌بالاتر منتظر بودند لشکر۱۰ هر دو مواضع نونی‌شکل را تصرف کند. آنها انتظار داشتند این لشکر تا صبح روز اول، مواضع نونی‌شکل را می‌گرفت و به‌راحتی، بقیهٔ یگان‌های عملیاتی عبور می‌کردند و به‌سمت اهداف خود می‌رفتند؛ ولی لشکر۱۰ سیدالشهدا(ع) در مواضع نونی‌شکل با مقاومت دشمن و جنگ سختی روبه‌رو شد و این موضوع، کار را طولانی کرد.

قیصعلی فرمانی وسط دژ نونی از پشت به یکی از این کماندوها نزدیک شد و سرنیزه را به کمر او فروکرد و هم‌زمان، با دست دیگر پشت گردن کماندوی عراقی را گرفت و یک آدم هفتاد هشتادکیلویی را بلند کرد و از بالای دژ به آن‌طرف پرت کرد.

من به‌همراه آقای داود آجرلو، فرمانده گردان، در یکی از سنگرهای عراقی، که روی یک بلندی قرار داشت، نشسته بودیم و کاملاً روی کانال اشراف داشتیم. خیالمان راحت بود که بچه‌ها از کانال رد می‌شوند؛ چون هیچ مانعی نبود. عراقی‌ها عقب‌نشینی کرده، خط شکسته شده و پاکسازی هم خوب انجام شده بود و تا انتهای دژ دیگر مقاومتی دیده نمی‌شد؛ اما اصلاً فکر نمی‌کردیم که طراحی مواضع نونی‌شکل برای چنین روزهایی انجام شده است تا اوضاع به نفع دشمن تغییر کند. پشت مواضع نونی‌شکل، جاده‌هایی وجود داشت که ازطریق آنها عراقی‌ها کانال را دور می‌زدند و زمانی‌که خطشان از مقابل می‌شکست، از پشت این مواضع، روی کانال می‌آمدند و جلوی نیروهای ما قرار می‌گرفتند. حدود ساعت ۳ بعدازظهر، نیروهای کمکی دشمن که ظاهراً کماندو هم بودند، پشت مواضع نونی‌شکل پیاده شدند تا روی کانال بیایند و کانال را پاکسازی کنند و جلوی پیشروی نیروهای ما را بگیرند. آقای خلج، فرمانده گروهان بعثت که در مواضع نونی‌شکل دوم گیر کرده بود، اعلام کرد به‌علت اینکه محاصره شده، دیگر نمی‌تواند جلوتر برود.

نیروهای گروهان بعثت، از مواضع نونی‌شکل اول به‌سمت جنوب حرکت کرده و در انتهای نونی‌شکل دوم نتوانسته بودند جلوتر بروند. عراقی‌ها از روی جاده‌هایی که به مواضع نونی‌شکل متصل می‌شد، بالا می‌آمدند و ورودی یا خروجی کانال را می‌زدند. آنها به‌تدریج، روی مواضع نونی‌شکل و نیروهای ما مسلط شدند و با نارنجک تفنگی و تیربار به‌سمت نیروهای ما در کانال

---

۱. فرمانده وقت لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع)

تیراندازی می‌کردند. همهٔ سعی آنها این بود که وارد کانال شوند و ما را به عقب برانند. مرتضی خلج از بیسیم اعلام کرد که محاصره شده و از همه طرف آنها را می‌زنند. من و داود آجرلو، فرمانده گردان علی‌اصغر(ع)، به‌همراه دو نفر بیسیمچی در سنگر تاکتیکی مستقر بودیم. به آقای آجرلو گفتم شما اینجا باشید تا من به‌سمت کانال بروم. با بیسیمچی راه افتادیم و به بالای کانال رفتیم. از مسیر وسط، وارد مواضع نونی‌شکل دوم شدیم. به مرتضی خلج رسیدم و پرسیدم: «چطور محاصره شدید؟» گفت: «تو از کجا و چطور اومدی؟!» گفتم: «از اینجا.» گفت: «شما که از وسط عراقی‌ها اومدید!» تعجب کردم که عراقی‌ها چطور ما را نزدند و ما چطور آنها را ندیدیم! خلاصه، همه‌چیز خیلی درهم شده بود! در مواضع نونی‌شکل دیدم که آتش دشمن زیاد است. از ابراهیم کسائیان، فرمانده محور، تقاضای آتش توپخانه کردم که پشت نونی‌شکل دوم را بزنند؛ چون عراقی ها داشتند آنجا نیروهای تازه‌نفس پیاده می‌کردند. از آقای آجرلو هم خواستم گروهان بعدی که در عقب بود، راه بیندازد و به کمک ما بیایند. تا این لحظه، هنوز نیروهای لشکر۵ نصر نرسیده بودند و فقط نیروهای خودمان بودند. اگر آنها را می‌دیدیم، شاید می‌توانستیم از این نیروها کمک بگیریم.

بعدازاینکه درخواست آتش کردم، آقای کسائیان گفت: «گرایی که می‌گویید، موقعیت خودتونه!» گفتم: «نگران نباش، همین‌جا روی نونی‌شکل رو بزن.»

ما در کانال بودیم و عراقی‌ها از روی مواضع نونی‌شکل به‌سمت ما شلیک می‌کردند. قرار بر این شد که آقای آجرلو بقیهٔ نیروها را برای کمک به‌طرف ما بفرستد تا از بیرون فشار بیاورند و محاصرهٔ نونی‌شکل دوم شکسته شود. پیش‌بینی می‌کردم که حداقل دو الی سه ساعت طول می‌کشد تا نیروهای کمکی به موقعیت ما برسند. بهترین راه این بود که توپخانهٔ خودی روی نونی‌شکل دوم آتش بریزد تا فشار بعثی‌ها کمتر شود. از پشت بیسیم به آقای آجرلو گفتم: «من دیگه نمی‌تونم با بیسیم صحبت کنم. باید دست‌به‌اسلحه بشم.» گفت: «یعنی این‌قدر وضع سخت شده؟» گفتم: «بله، همین‌طوریه.» بیسیم را خاموش کردیم، من تیربار را برداشتم، بیسیمچی هم نوار فشنگ‌ها را پر کرد.

به مرتضی خلج، فرمانده گروهان بعثت، گفتم که یک گروه سه تا پنج نفره می‌خواهم تا محکم و سریع، بالای مواضع نونی‌شکل بروند و کار را به‌شکلی که می‌گویم، تمام و تیربار دشمن را خاموش کنند. آقای قیصعلی فرمانی تیربارچی گروهان بود. معمولا خودش به‌تنهایی تیرباری به دست می‌گرفت و دورتادور بدنش را پر از نوار فشنگ می‌کرد. به اندازهٔ دو جعبه فشنگ با خودش حمل می‌کرد. وقتی صحنه را دید، جلو آمد و به آقای خلج گفت: «برای این مأموریت آماده‌ام.» گفتم: «آقای فرمانی، می‌دونی که کار سختی باید انجام بدی؟ باید دقیقاً کاری که می‌گم همون رو انجام بدی.» دیدم خیلی با دقت به صحبت‌های من توجه می‌کند. طراحی ما به این صورت بود که آقای فرمانی و سه چهار نفر که پشت‌سر ایشان بودند، وارد کانالی شوند که در بالای نونی‌شکل دوم قرار داشت و نیروهای دشمن در آن تجمع کرده بودند، و هم‌زمان، با شلیک به‌صورت رگبار، جلو بروند. قرار بود قیصعلی هرجا که ایستاد یا نوار گلولهٔ تیربارش گیر کرد یا به هر ترتیبی مانعی در آنجا بود، نفر پشت‌سرش نارنجک را با دقت، جلوتر پرتاب کند. ما یک تکه چوب از قطعات جعبه‌های مهمات به طول پنجاه شصت سانتی‌متر را شکستیم و به‌صورت قائم، به پشت کولهٔ قیصعلی به‌عنوان شاخص

بستیم؛ با این هدف که وقتی ایشان وارد کانال می‌شود، چون از آن‌طرف هم تیر می‌آید و ایشان مجبور است خم شود، من از این‌طرف بدانم که او دقیقاً کجا در حرکت است. درواقع، سرِ چوب از کانال بیرون بود و ما متوجه می‌شدیم که ایشان در چه نقطه‌ای قرار گرفته و دارد حرکت می‌کند؛ چون قرار بود من جلوی ایشان را تیرتراش بزنم که عراقی‌ها زمین‌گیر شوند و نتوانند سر بلند کنند و او را بزنند. پس می‌بایست شاخص چوب را می‌دیدم تا بتوانم به‌درستی تیراندازی کنم. به قیصعلی گفتم: «این چوب، شاخص من و توست، نه زیاد پایین برو که پیدا نباشه و نه زیاد بالا بیا که آسیب ببینی!» گفت: فهمیدم. کار شروع شد و قیصعلی و گروهش از گوشهٔ نونی‌شکل و کانال بالا آمدند تا به وسط آن رسیدند و روی بلندترین نقطهٔ مواضع نونی‌شکل (روی دژ نونی) قرار گرفتند. این قسمت حدود چهار پنج متر بلندتر از سایر نقاط دژ نونی‌شکل بود. در اینجا، کانالی بود که زیاد عمیق نبود؛ یعنی تا زیر سینه، مثلاً یک متر و پانزده سانت ارتفاع داشت. قیصعلی فرمانی در همین کانال به‌سمت نفرات دشمن شلیک و حرکت کرد. من علاوه‌بر آن چوب، بخشی از بدنش را هم می‌دیدم. او به جایی رسید که عراقی‌ها از پشت مواضع با استفاده از رمپی، خود را به بالا و داخل کانال می‌رساندند. قیصعلی وقتی به بالای این دژ رسید، متوقف شد و دیگر ادامه نداد. حالا من از دور داشتم صحنه را می‌دیدم. دشمن درحال پیاده‌کردن عدهٔ زیادی نیروی کماندو پشت دژ نونی‌شکل بود تا ازطریق آنها با نیروهای ما مقابله کند. نیروهای عراقی همه لباس پلنگی پوشیده بودند. قیصعلی فرمانی وسط دژ نونی، از پشت، به یکی از این کماندوها نزدیک شد و سرنیزه را به کمر او فروکرد و هم‌زمان، با دست دیگر پشت گردن کماندوی عراقی را گرفت و یک آدم هفتاد هشتادکیلویی را بلند کرد و از بالای دژ به آن‌طرف پرت کرد. عراقی‌ها با دیدن این صحنه و مشاهدهٔ شجاعت او بدون درنگ پا به فرار گذاشتند. نیروهای خودی که زمین‌گیر شده بودند، با دیدن این صحنه، شور و هیجانی پیدا کردند و نفس راحتی کشیدند. بعد از این حادثه، قیصعلی به پایین دژ آمد و در کانال به هم رسیدیم. دیگر عراقی‌ها روی دژ نبودند. عدهٔ زیادی از آنها براثر شلیک تیربار قیصعلی کشته شده بودند. بعضی از بچه‌های ما که برای پاکسازی به محل رفته بودند، می‌گفتند که روی جنازهٔ عراقی‌ها حرکت می‌کردند. خیال ما راحت شد. سایر نیروهای خودی هم بالای دژ رفتند و از بالا بر منطقه مسلط شدند. آنها می‌دیدند که عراقی‌ها چطور درحال فرارند. دیگر مطمئن شدیم که دشمن به‌طرف این دژ، نیرو نمی‌آورد. آنهایی هم که آورده بود، همگی فرار کردند و به عقب برگشتند. هوا داشت تاریک می‌شد که خط کانال نونی‌شکل دوم به این صورت گشوده شد و نیروهای خودی برای ادامهٔ عملیات آماده شدند.

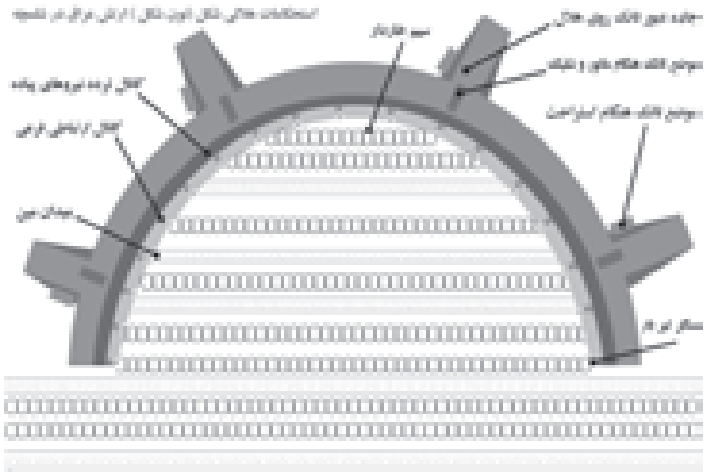
هوا که تاریک شد، ما داشتیم به عقب می‌رفتیم. بچه‌های لشکر۵ نصر هم درحال عبور از ما بودند. ما دیگر به کانال برنمی‌گشتیم؛ به همان دشتی می‌رفتیم که پشت کانال قرار داشت و ما از آن آمده بودیم. همان‌جا دیدم قیصعلی فرمانی دارد می‌لنگد. گفتم: «چی شده پهلوون؟! » گفت: «چیزی نیست، یه زخم جزئیه.» بچه‌ها گفتند که یک تیر به پایش خورده و با بند پوتین آن را بسته است. چوبی را به‌حالت عصا گرفته بود و حرکت می‌کرد.

بعدها بچه‌های لشکر نحوهٔ شهادت قیصعلی را این‌طور نقل کردند که یک آمبولانس، شهدا و

مجروحان را از منطقه تخلیه می‌کرد. قیصعلی را سوار آمبولانس کردند که به بیمارستان منتقل شود. اول قبول نمی‌کرد که سوار آمبولانس شود. گفته بود طوری نشده و خودش می‌رود؛ اما به هر قیمتی بود او را سوار کردند. آمبولانس کمی که جلوتر رفته بود، گلوله‌ای روی سقفش خورده و قیصعلی فرمانی به شهادت رسیده بود.

این، حکایت رشادت قیصعلی فرمانی و ایستادگی رزمندگان لشکر۱۰ سیدالشهدا(ع) در محور پنج‌ضلعی شلمچه بود که به شکسته‌شدن خط دشمن انجامید و راه عبور سایر یگان‌های قرارگاه کربلا باز شد.

قیصعلی فرمانی باروق در تاریخ ۱۲ آبان ۱۳۴۵ در قریهٔ باروق شهرستان اردبیل به دنیا آمد. دوران تحصیل ابتدایی را در زادگاهش سپری کرد و از نوجوانی، در فعالیت‌های انقلابی برضد رژیم پهلوی شرکت می‌کرد. یک‌بار نیز به‌سبب همین فعالیت‌ها عوامل ساواک او را دستگیر و چند روز بازداشت کردند. در سال ۱۳۵۹، با تغییر شغل پدرش به‌همراه خانواده به شهر قدس (حومه کرج) رفتند و در آنجا ساکن شدند. در محل جدید زندگی، فعالیت‌های داوطلبانه را برای استمرار راه انقلاب در پیش گرفت و در پایگاه بسیج شهید زارعی شهر قدس عضو شد و به ناحیهٔ سپاه شهر قدس هم رفت‌وآمد می‌کرد. در دی‌ماه ۱۳۶۴، برای اولین‌بار، راهی جبهه شد و در عملیات والفجر۸ (فتح فاو) شرکت کرد و مجروح شد. پس از بهبودی، در تابستان ۱۳۶۵، در عملیات کربلای۱ (آزادسازی مهران) حضور یافت و دوباره مجروح و برای مدتی طولانی بستری شد. درنهایت، در زمستان ۱۳۶۵، در جبههٔ جنوب، در جمع رزمندگان لشکر۱۰ سیدالشهدا(ع) (گردان علی‌اصغر(ع)) به‌عنوان تیربارچی گروهان بعثت حضور یافت و پس از حماسه‌آفرینی بسیار، در ۲۷ دی ۱۳۶۵ (عملیات کربلای۵) به هم‌رزمان شهیدش پیوست.



استحکامات هلالی شکل (نون شکل) ارتش عراق در شلمچه

مسائل نظامی و راهبردی روز

جنگ دوازده‌روزه به روایت دیگران

تهیه و تنظیم: سعید سرمدی



مارک بوتنگا - نماینده اتریش در اتحادیه اروپا

صحبت‌های نمایندهٔ اتریش در اتحادیهٔ اروپا

پس از جنایت فجیع حکومت نامشروع صهیونیستی در کشتن نوزاد دوماهه در تهران، نمایندهٔ اتریش در اتحادیهٔ اروپا نطق کوتاهی انجام داد. دنیایی از ترس و نگرانی از تداوم چنین فجایعی در سخنان وی مشهود است. وی در پایان صحبت‌های خود، به صدراعظم آلمان و سران کشورهای اروپایی نوید محکومیت در جامعهٔ بین‌المللی را داد. بخشی از صحبت‌های وی در ادامه ذکر شده است:

یاران قاسمیان (نوزاد دوماهه‌ای که به‌تازگی در بمباران اسرائیل در ایران کشته شد)، پرنیا عباسی (شاعر جوان ۲۳ساله و برادر کوچکش پرهام که فقط ۱۶ سال داشت)، یک عمر رؤیا و امید در پیش روی آنها بود؛ اما اسرائیل تصمیم گرفت آنها را در ایران، در تهران، بکشد. بمب‌های اسرائیل اکنون به روزنامه‌نگاران و بیمارستان‌ها نیز اصابت می‌کند. آیا شما اینها را «بمباران هدفمند» می‌نامید؟! من اینها را «جنایت جنگی» می‌نامم. اکنون صدراعظم آلمان، مرتس، به‌صراحت می‌گوید: «آنها کار کثیف را برای ما انجام می‌دهند.» چه کاری؟! کشتن بچه‌ها همان کار کثیفی است که شما می‌خواهید اسرائیل برای ما انجام دهد؟! این چه اروپایی است که جنایت امپریالیسم را برعهده می‌گیرد؟ این شرم‌آور است! باید امروز روابط را با خود اسرائیل قطع کنید وگرنه عدالت بین‌المللی شما را نیز محکوم خواهد کرد.

ضرورت مشارکت امریکا و اسرائیل در حمله به ایران

تامیر هیمان، رئیس سابق اطلاعات ارتش رژیم صهیونیستی، مقالهٔ مفصلی دربارهٔ نبرد این رژیم و ایران در مجلهٔ *اِن۱۲*[1] منتشر کرده و سناریوهای متفاوت تقابل اسرائیل و ایران را شرح داده است.

در ابتدای مقاله، تامیر توافق موقت امریکا و ایران را برای اسرائیل به دو دلیل پذیرفتنی نمی‌داند:

۱. این توافق فقط مشکل را به تعویق می‌اندازد؛

۲. جلوی مکانیسم ماشه را می‌گیرد.

وی از اصطلاح جالب‌توجهی برای بیان دیدگاه خود دربارهٔ سیاست در خاورمیانه استفاده کرده است. تامیر بر این باور است که آنچه در خاورمیانه موقت است، (درواقع) دائمی است.

رئیس سابق اطلاعات ارتش اسرائیل در ادامه به تفاوت حملهٔ اسرائیل به‌تنهایی یا به کمک امریکا اشاره کرده و توضیح داده است: «تفاوت اصلی در توانایی عملیاتی اسرائیل نیست؛ بلکه حملهٔ مشترک به ایران دلایل راهبردی دارد.» وی در تشریح این دلیل نوشته است: «اگر امریکا در این حمله شریک باشد و ایران پایگاه‌های امریکا و متحدانش را هدف قرار دهد، با خطر واکنش شدید امریکا روبه‌رو می‌شود؛ اما حملهٔ اسرائیل به‌تنهایی می‌تواند به اتخاذ راهبرد اتمی جدیدی ازسوی ایران منجر شود.»

بمب‌های اسرائیل اکنون به روزنامه‌نگاران و بیمارستان‌ها نیز اصابت می‌کند. آیا شما اینها را "بمباران هدفمند" می‌نامید؟! من اینها را "جنایت جنگی" می‌نامم.

درنهایت، تامیر با اشاره به ترامپ و دولت او نوشته است: «اسرائیل دراین‌باره تنهاست.»

وی برنامه‌های احتمالی این رژیم را به‌صورت زیر ذکر کرده است:

«۱. حمله‌نکردن، توافق‌نکردن: این حالت همان طرح فشار حداکثری در دورهٔ اول ترامپ است.»

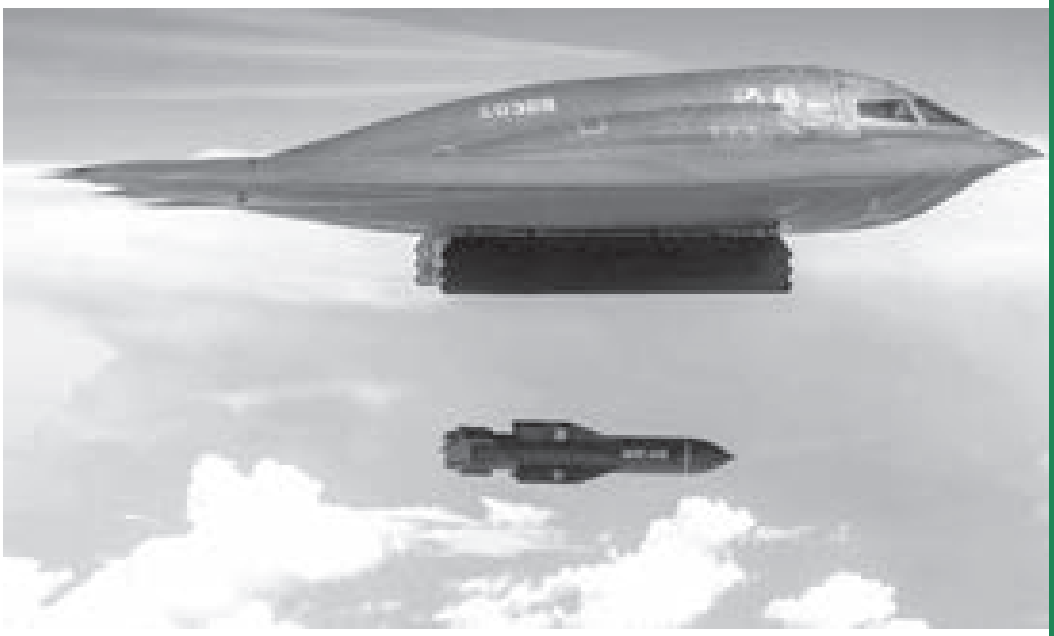
البته تامیر با اشاره به اینکه فشار حداکثری در دورهٔ اول ترامپ جواب نداده، بعید دانسته که در دورهٔ دوم مؤثر واقع شود. وی به این موضوع هم اشاره کرده است که انتخاب‌نشدن ترامپ در سال ۲۰۲۰ و انتخاب‌شدن بایدن، تنها دلیل شکست فشار حداکثری بوده است.

«۲. حملهٔ محدود اسرائیل: هدف این طرح به تعویق‌انداختن چندسالهٔ توانایی ایران برای تولید بمب هسته‌ای است.»

تامیر موفقیت این طرح را واردکردن آسیب جدی به یکی از مهم‌ترین گلوگاه‌های اتمی، یعنی سوخت شکافت‌پذیر، ذکر کرده است. دو روش تولید سوخت شکافت‌پذیر، پلوتونیم و غنی‌سازی اورانیوم است. در گذشته، اسرائیل با حمله به عراق و سوریه و نابودی رآکتور اتمی این دو کشور، به برنامهٔ اتمی آنها پایان داد. ایران از هر دو روش استفاده می‌کرد که شامل رآکتور آب‌سنگین در اراک و تجهیزات غنی‌سازی بود. طی توافق برجام در سال ۲۰۱۵، با غیرفعال‌شدن رآکتور، تنها روش باقیماندهٔ ایران دو تأسیسات تجهیزات غنی‌سازی در فردو و نطنز است.

---

1. N12



در ادامه نوشته است: «حملهٔ اسرائیل می‌تواند این تأسیسات را نابود کند؛ اما مشکل اینجاست که این سانتریفیوژها سوخت شکافت‌پذیر[1] برای شش بمب اتم را تولید کرده‌اند و مشکل پیش رو این است که این سوخت در کجا ذخیره شده است.»

«۳. حملهٔ گستردهٔ اسرائیل: در این طرح، علاوه‌بر هدف قرارگرفتن تجهیزات غنی‌سازی، همهٔ تأسیسات مرتبط با پروژهٔ اتمی، ازجمله معادن اورانیوم، آزمایشگاه‌ها و تأسیسات اورانیوم و گاز و همچنین اهداف نظامی مانند سامانه‌های پدافندی هدف قرار می‌گیرند. این طرح عملاً همان جنگ گسترده حساب می‌شود.»

در ادامه، تامیر به موشک‌های ایران نیز اشاره‌ای کرده و نوشته است: «ایران حدود ۲۰۰۰ موشک با توانایی رسیدن به اسرائیل دارد و از این تعداد، چندصد موشک دقت بالایی دارند و همچنین تعدادی نیز دارای کلاهک پیشرفته هستند که رهگیری آنها را برای دفاع هوایی اسرائیل سخت می‌کند.»

1. #Tito@cataphract1
2. https://t.me/cataphract1/52769

***

۱. سوخت شکافت‌پذیر به موادی گفته می‌شود که می‌توانند با جذب نوترون، واکنش‌های زنجیره‌ای شکافت هسته‌ای ایجاد و درنتیجه، انرژی تولید کنند. این مواد معمولاً عناصر سنگینی مانند اورانیوم و پلوتونیوم هستند.

روزی که ایران هسته‌ای متولد شد

انریکه مورا[1]، قائم‌مقام مسئول روابط خارجی اتحادیهٔ اروپا، در مقاله‌ای با عنوان «The day a nuclear Iran was born» به تبعات حملهٔ امریکا به ایران پرداخته و نوشته است.

دونالد ترامپ زمانی بنیان نظام هسته‌ای موجود را تضعیف کرد که در سال ۲۰۱۸ تصمیم گرفت ایالات متحده را از برنامهٔ جامع اقدام مشترک (برجام) خارج کند. این تصمیم، در کنار تردیدهای دولت بایدن و همچین امتناع ایران از پذیرش توافقی جدید در تابستان ۲۰۲۲، سبب شد که برجام دیگر قابلیت احیا نداشته باشد؛ اما حملهٔ ۲۱ ژوئن ۲۰۲۵، فراتر از همهٔ این اقدامات است. سیاست سنتی «فشار حداکثری» اکنون به تلاش برای انهدام فیزیکی تأسیسات هسته‌ای ایران ختم شده؛ اما واقعاً آنچه که نابود شده، خود دیپلماسی هسته‌ای است.

برای درک بزرگی این تحول، باید دورهٔ برجام را به یاد آورد. از آغاز مذاکرات هسته‌ای در سال ۲۰۰۵، اساس گفت‌وگو بر مبنای معامله‌ای ساده بود: ایران موافقت می‌کرد برنامهٔ هسته‌ای خود را محدود و آن را تحت نظارت‌های سخت‌گیرانهٔ بین‌المللی قرار دهد. درمقابل، جامعهٔ جهانی تحریم‌های اقتصادی‌ای را که ابتدا شورای امنیت سازمان ملل اعمال کرده بود، رفع می‌کرد.

ایران حدود ۲۰۰۰ موشک با توانایی رسیدن به اسرائیل دارد و از این تعداد، چندصد موشک دقت بالایی دارند و همچنین تعدادی نیز دارای کلاهک پیشرفته هستند که رهگیری آنها را برای دفاع هوایی اسرائیل سخت می‌کند

این توازن که درنهایت، در سال ۲۰۱۵ در قالب برجام رسمیت یافت، مؤثر واقع شد. توافق اجازه می‌داد که ایران برنامه‌ای هسته‌ای را حفظ کند که صرفاً قابلیت استفادهٔ غیرنظامی داشته باشد (طبق ویژگی‌های فنی تعیین‌شده در توافق)، و هم‌زمان، تحت‌نظارت دائم آژانس بین‌المللی انرژی اتمی باشد. درمقابل، ایران می‌توانست به تجارت جهانی بازگردد و به منابع مالی دسترسی یابد.

حتی اگر از پیمان منع گسترش تسلیحات هسته‌ای (NPT) به‌طور رسمی خارج نشود، ارادهٔ سیاسی تهران برای پذیرش بازرسی از تأسیسات هسته‌ای از بین رفته است.

چنین مذاکره‌ای به‌طور طبیعی، مستلزم درک دقیقی از توانایی‌های هسته‌ای ایران بود؛ آنچه «خط مبنا» نام داشت و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی تعیین می‌کرد. به بیان دیگر، باید به‌دقت می‌دانستیم ایران چه دارد، چه می‌کند و کجا. فقط با این دانش بود که مذاکراتِ معنادار ممکن می‌شد. همین خط مبنا، مبنای سنجش پیشرفت، انحراف یا نقض توافق نیز بود؛ اما بمباران امریکا این امکان را از بین برده است. حتی اگر ایران از پیمان اِن.پی.تی. خارج نشود، ارادهٔ سیاسی در تهران برای پذیرش بازرسی از سایت‌های هسته‌ای خود یا آنچه از آنها باقی مانده، از

---

۱. انریکه مورا (Enrique Mora Benavente) قائم‌مقام دبیرکل روابط سیاسی در «خدمات اقدام خارجی اتحادیهٔ اروپا» (EEAS) است که نقش کلیدی در سیاست خارجی و امنیت مشترک اتحادیهٔ اروپا ایفا می‌کند. وی یکی از مقام‌های ارشد و تأثیرگذار اتحادیهٔ اروپا با مسئولیتی کلیدی در طراحی و اجرای سیاست خارجی و امنیتی است.

بین رفته است. آنچه زمانی «دیپلماسی هسته‌ای با ایران» خوانده می‌شد، که دولت دوم ترامپ حتی تا روز بمباران هم از آن سخن می‌گفت، اکنون مرده است؛ زیرا پایه‌هایی که بر آن استوار بود، فروریخته‌اند.

دراین‌صورت، افرادی که همچنان از ایران می‌خواهند «به میز مذاکره بازگردد» دقیقاً از چه چیزی حرف می‌زنند؟ همهٔ ما که در مذاکرات هسته‌ای با ایران شرکت داشته‌ایم، با واقیعتی آشنا هستیم: می‌توان محدودیت‌های کمی تعیین کرد؛ تعداد سانتریفیوژها، میزان اورانیوم غنی‌شده و سطح مجاز غنی‌سازی و حتی گام‌هایی که ایران در سال‌های اخیر برداشته، به عقب بازگرداند.

اما چیزی که دیگر نمی‌توان بازگرداند، دانش فنی‌ای است که دانشمندان و مهندسان هسته‌ای ایران به دست آورده‌اند و سبب شد که هدف اصلی ترورهای هدفمند اسرائیل قرار گیرند. این واقعیت، برای ما که در سال‌های ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۲ و دوباره در ۲۰۲۴ با دولت جدید ایران مذاکره کردیم، به‌مراتب ملموس‌تر بود تا افرادی که از سال ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۵ با ایران مذاکره کردند، و به‌مراتب، بیشتر از آنهایی که در سال ۲۰۰۵، آغازگر مذاکرات بودند.

مهندسان ایرانی اکنون به‌طور کامل بر چرخهٔ سوخت هسته‌ای مسلط‌اند. آنها همچنین با فناوری بومی، موشک‌ها و سامانه‌های پرتاب را توسعه داده‌اند. این دو، سه شرط اساسی برای ساخت سلاح هسته‌ای به شمار می‌روند. شرط سوم، یعنی «تسلیح» یا توانایی کوچک‌سازی کلاهک و نصب آن روی موشکی عملیاتی را، بنابه گزاش‌های اطلاعاتی امریکا، هنوز ایران توسعه نداده است (ترامپ برخلاف جورج بوش، به دروغ‌گفتن نیازی ندارد.) اما این مانع فنی عبورناپذیری نیست؛ فقط به زمان و ارادهٔ سیاسی نیاز دارد.

اینجاست که حملهٔ ۲۱ ژوئن ممکن است نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کرده باشد. ایالات متحده


سنتریفیوژ

پیش‌ازاین، هرگز به‌طور مستقیم به خاک ایران حمله نکرده بود. این حملهٔ بی‌سابقه، برای دومین‌بار به جمهوری اسلامی نشان داد که دیپلماسی هسته‌ای برگشت‌پذیر ، شکننده و وابسته به تغییرات رهبری در واشنگتن است. بار سومی در کار نخواهد بود.

به سؤال پیشین برگردیم: وقتی فرانسه، آلمان، بریتانیا و دیگران خواستار بازگشت به مذاکرات می‌شوند، دقیقاً از چه چیزی حرف می‌زنند؟ آنها به آنچه در فردو یا نطنز مدفون و نابوده شده اشاره نمی‌کنند؛ بلکه به چیزی اشاره می‌کنند که در ذهن مهندسان ایرانی باقی مانده و زنده است.

اکنون توافقی که مطرح است، شامل تعهد ایران به توسعه‌ندادن برنامهٔ هسته‌ای، حتی برای اهداف غیرنظامی، درازای لغو تحریم‌های اقتصادی خواهد بود. آیا واقع‌گرایانه است که انتظار داشته باشیم ایران چنین تعهدی بدهد و امریکا در مقابل آن، تحریم‌ها را بردارد؟

واشنگتن همواره در گرفتن تأیید سنا برای لغو تحریم‌ها درازای اقدامات ملموسی مانند برچیدن سانتریفیوژها یا انتقال اورانیوم غنی‌شده از کشور با مشکلات جدی مواجه بوده است. حالا چطور می‌توان انتظار داشت که تحریم‌ها درازای صرفاً یک وعده (یک تکه کاغذ که در آن جمهوری اسلامی اعلام کند دیگر این کار را نخواهد کرد) آن‌هم شاید همراه با چند اقدام نمادین شفاف‌سازی، برداشته شود؟

مهندسان ایرانی اکنون به‌طور کامل بر چرخهٔ سوخت هسته‌ای مسلط‌اند. آنها همچنین با فناوری بومی، موشک‌ها و سامانه‌های پرتاب را توسعه داده‌اند. این دو، سه شرط اساسی برای ساخت سلاح هسته‌ای به شمار می‌روند.

اگر چنین توافقی ازنظر امریکا بی‌معنا باشد، ازمنظر ایران چیزی شبیه به شوخی سیاهی خواهد بود (مگر احتمالاً به‌صورت تاکتیکی، برای متوقف‌کردن حملات اسرائیل). در تصور نمی‌گنجد که ایران متعهد به توسعه‌ندادن فعالیت‌های هسته‌ای شود؛ درحالی‌که تقریباً همهٔ کشورهای خلیج فارس درحال انجام‌دادن چنین فعالیت‌هایی هستند و آن‌هم درحالی‌که ایران زیرِ سایهٔ تهدید بمباران قرار دارد. نه، دیگر دیپلماسی هسته‌ای مرده است!

اگر اکنون ایران تصمیم بگیرد گام سوم را بردارد، یعنی تسلیحاتی‌کردن قابلیت‌های هسته‌ای خود، اگر اکنون تصمیم بگیرد به‌سوی بمب حرکت کند، این تصمیم براساس منطقی کاملاً راهبردی خواهد بود؛ هیچ‌کس پایتخت یک کشور مسلح به سلاح هسته‌ای را بمباران نمی‌کند.

روز ۲۱ ژوئن ۲۰۲۵ ممکن است نه به‌عنوان روزی که برنامه هسته‌ای ایران نابود شد، بلکه به‌عنوان روزی که ایران هسته‌ای به‌گونه‌ای بازگشت‌ناپذیر متولد شد، در تاریخ ثبت شود.» (منتشرشده در Politica Exterior در تاریخ ۲۰۲۵/۰۶/۲۴)

***

جنگ با ایران خودکشی است

مقالهٔ مخالفت جریان «اول امریکا» با جنگ‌افروزی علیه ایران به نقش پررنگ جریان «اول امریکا (America First)» و چهره‌هایی مانند دونالد ترامپ، جی دی ونس و تاکر کارلسن در مخالفت با جنگ جدیدی علیه ایران می‌پردازد. این جریان با نگاه واقع‌گرایانه (رئالیستی)، خواستار پایان‌دادن به مداخله‌های نظامی بی‌پایان امریکا در غرب آسیاست.

سه مقام مخالف جنگ با ایران از پنتاگون برکنار شده‌اند؛ اما تحلیلگران، این اقدامات را پاکسازی صداهای ضدجنگ تعبیر کرده‌اند، نه صرفاً اتهامات رسمی مانند افشای اطلاعات.

شخصیت‌هایی مانند نیکی هیلی و مارک لوین، که از تندروهای نئومحافظه‌کار محسوب می‌شوند و از جنگ با ایران حمایت می‌کنند، به‌شدت از سیاست‌های ضدجنگ تولسی گابارد و دیگر چهره‌های جریان واقع‌گرا انتقاد کرده‌اند. گابارد گفته است که ایران به‌دنبال ساخت سلاح هسته‌ای نیست و نباید وارد جنگ با این کشور شد. ترامپ نیز ضمن جلوگیری از حملهٔ احتمالی اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای ایران، مذاکرات جدیدی را با ایران آغاز کرده است. او بارها تأکید کرده که هدفش جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای ازطریق توافق صلح‌آمیز و راستی‌آزمایی است. او تلاش برای مذاکره را جایگزین جنگ کرده است. در همین خصوص، معاون ترامپ، جی دی ونس، به تمایز منافع امریکا از اسرائیل اشاره کرده و در سخنانی کم‌سابقه گفته است که همیشه منافع واشنگتن با تل‌آویو یکسان نیست و امریکا نباید وارد جنگ پرهزینه‌ای با ایران شود.

نویسندهٔ مقاله در ادامه بر بازگشت به سیاست خارجی سنتی امریکا تأکید کرده است؛ سیاستی که مبتنی‌بر اتحادنداشتن دائمی، پرهیز از مداخله‌گری بی‌دلیل و اولویت‌دادن به منافع ملی باشد.

درنهایت، نویسندهٔ مقاله ضمن محکوم‌کردن نئومحافظه‌کاران و ماشین جنگ دائمی آنها از «دولت



گریه سربازان اسرائیلی

پنهان جنگ‌طلب» و متحدان ایدئولوژیک آن انتقاد کرده و هشدار داده که کشاندن امریکا به جنگی دیگر، تکرار فاجعه‌هایی چون عراق و افغانستان خواهد بود.

1. https://thefederalist.com/2025/05/05/the-last-thing-america-needs-right-now-is-war-with-iran/
2. https://t.me/nagoftehaa_21/7565

***

ترامپ تهدیدی برای قدرت نرم امریکاست!

در اواخر ماه مه ۲۰۲۵، دولت ترامپ اقداماتی انجام داد که تهدیدی جدی برای قدرت نرم ایالات متحده به شمار می‌رود. یکی از این اقدامات، تلاش برای جلوگیری از پذیرش دانشجویان بین‌المللی در دانشگاه هاروارد است که نگرانی‌های گسترده‌ای درخصوص کاهش نفوذ جهانی امریکا را به دنبال داشته است. هرچند این تصمیم با اقدام یک قاضی فدرال به‌طور موقت متوقف شد، نشان‌دهندهٔ ادامهٔ نبرد ایدئولوژیک ترامپ با برنامه‌های درازمدتی است که برای ترویج تنوع فرهنگی و همکاری در داخل و خارج از کشور طراحی شده‌اند.

معاون ترامپ، جی دی ونس، به تمایز منافع امریکا از اسرائیل اشاره کرده و در سخنانی کم‌سابقه گفته است که همیشه منافع واشنگتن با تل‌آویو یکسان نیست و امریکا نباید وارد جنگ پرهزینه‌ای با ایران شود.

ترامپ همچنین به کاهش کمک‌های خارجی، لغو یا کاهش شدید برنامه‌های تحقیقاتی دانشگاه‌ها، و حمله به رسانه‌ها، ازجمله صدای امریکا، پرداخته است. او تهدید کرده که تعرفهٔ صددرصدی بر فیلم‌های خارجی که در امریکا اکران می‌شوند، وضع خواهد کرد که می‌تواند تأثیرات شدید اقتصادی و فرهنگی به همراه داشته باشد.

درنهایت، منتقدان ترامپ بر این باورند که سیاست‌های او، که بر فشار و پرداخت متمرکز است، به‌جای جذب و تأثیرگذاری مثبت، به کاهش اعتبار و وجههٔ جهانی امریکا انجامیده است.

1. https://www.eurasiantimes.com/from
2. hollywood-to-harvard-trump-seriously
3. undercutting-american-soft-power-tarnishing-u-s-global-image/
4. https://t.me/nagoftehaa-21/7677

***

تحول دیپلماتیک در غرب آسیا و شکل‌گیری محور جدید

تجدیدنظر عربستان سعودی در عادی‌سازی روابط با رژیم صهیونیستی

در سال ۲۰۲۵، غرب آسیا شاهد چرخشی بی‌سابقه در دیپلماسی منطقه‌ای است. عربستان سعودی

که زمانی به عادی‌سازی روابط با اسرائیل تمایل داشت، اکنون، با تقویت پیوندها با ایران و ترکیه، سیاست خارجی خود را بازتعریف کرده است. تماس‌های مکرر سطح بالا، ازجمله گفت‌وگوی وزیران خارجهٔ عربستان و ایران در ۲۸ آوریل ۲۰۲۵ و سفر تاریخی وزیر دفاع سعودی به تهران با پیام پادشاه سلمان به رهبر ایران، نشان‌دهندهٔ عمق این گرمی روابط است. این تحولات بخشی از تلاش برای ایجاد «محور همکاری» منطقه‌ای است که ثبات و توسعهٔ اقتصادی را در اولویت قرار می‌دهد.

توافق‌های ابراهیم در سال ۲۰۲۰ با هدف ایجاد ائتلافی ضدایرانی با محوریت اسرائیل و کنارگذاشتن موضوع فلسطین امضا شدند؛ اما تشدید درگیری‌ها در غزه، به‌ویژه پس از شکست آتش‌بس در فوریهٔ ۲۰۲۵ و پیشنهادهای جنجالی دولت نتانیاهو برای جابه‌جایی اجباری فلسطینیان، این توافق‌ها را تضعیف کرد. عربستان که تا اوایل سال ۲۰۲۳ مذاکرات محرمانه‌ای با اسرائیل انجام می‌داد، اکنون با انتقاد شدید از این رژیم و تأکید بر راه‌حل «دوکشوری»، عادی‌سازی را کنار گذاشته و در دادگاه بین‌المللی عدالت، علیه اقدامات اسرائیل موضع گرفته است.

محور همکاری منطقه‌ای و نقش ترکیه و قطر

عربستان، ترکیه و ایران درحال شکل‌دهی به نوعی معماری امنیتی فراگیرند که بر همکاری اقتصادی، ثبات سیاسی و کاهش تنش‌های فرقه‌ای متمرکز است. ترکیه تحت رهبری اردوغان، با انتقاد صریح از اسرائیل پس از ۷ اکتبر ۲۰۲۳، روابط خود با عربستان را تقویت کرده و همکاری‌های امنیتی در سوریه را گسترش داده است. هماهنگی‌های اخیر، مانند توافق عربستان و قطر برای پرداخت بدهی ۱۵میلیون‌دلاری سوریه در ۳۰ آوریل ۲۰۲۵، نشان‌دهندهٔ هم‌گرایی سیاست‌های منطقه‌ای است. این همکاری‌ها نشان می‌هد که رقابت‌های گذشته، مانند اختلافات ترکیه و عربستان، جای خود را به منافع مشترک داده‌اند.

تضعیف شبکهٔ مقاومت و بازتعریف تهدیدهای منطقه‌ای

شبکهٔ مقاومت در منطقه که در سال ۲۰۲۰ با حملات یمنی‌ها به تأسیسات نفتی عربستان قدرت خود را نشان داده بود، پس از درگیری پرشدت در غزه و لبنان با اسرائیل و سقوط رژیم بشار اسد در سال ۲۰۲۴، به‌طور موقت آرام گرفته و به‌طور چشمگیری ضعیف شده است. انتخاب رئیس‌جمهور جدید ایران و تمایل این کشور به مذاکره برای توافق هسته‌ای جدید، زمینه را برای همکاری با عربستان فراهم کرده است. درمقابل، منتقدان ترامپ بر این باورند که سیاست‌های او، که بر فشار و پرداخت متمرکز است، به‌جای جذب و تأثیرگذاری مثبت، به کاهش اعتبار و وجههٔ جهانی امریکا انجامیده است.

ازسوی‌دیگر، دولت دوم دونالد ترامپ با خاورمیانه‌ای روبه‌روست که متحدان سنتی‌اش، مانند عربستان، مسیرهای دیپلماتیک مستقلی را دنبال می‌کنند. توافق‌های ابراهیم و سیاست فشار حداکثری علیه ایران، که در دورهٔ اول ترامپ اولویت داشتند، دیگر با واقعیت‌های منطقه همخوانی ندارند.

درحالی‌که افزایش همکاری‌های منطقه‌ای ممکن است با تمایل ترامپ برای کاهش تنش‌ها هم‌راستا باشد، تفاوت در اولویت‌ها، به‌ویژه با توجه به نزدیکی عربستان به ایران، می‌تواند روابط واشنگتن با ریاض را پیچیده کند.

دیدار نتانیاهو با ترامپ در آوریل ۲۰۲۵ برای جلب حمایت و کمک علیه ایران و غزه، نشان‌دهندهٔ تلاش اسرائیل برای حفظ نفوذ در واشنگتن است؛ اما این تلاش در برابر تحولات منطقه‌ای، کم‌اثر به نظر می‌رسد.

1. https://www.turkiyetoday.com/turkiye/axis-ofcooperation-turkiye-saudi-arabia-and-iran-transform-middle-east-diplomacy-152205
2. https//:t.me/nagoftehaa21/7545-)

***

حملهٔ امریکا به فردو

منتقدان ترامپ بر این باورند که سیاست‌های او، که بر فشار و پرداخت متمرکز است، به‌جای جذب و تأثیرگذاری مثبت، به کاهش اعتبار و وجههٔ جهانی امریکا انجامیده است.

نحوهٔ حملهٔ هوایی پیچیده و پنهانی هواپیماهای متجاوز امریکایی به مراکز هسته‌ای ایران در اول تیر ۱۴۰۴، در کانال «یوتیوب آدمیرال»[1] توضیح داده شده است. برای اطلاع، گزارش فوق تقدیم حضور خوانندگان محترم فصلنامه می‌شود.

درست یک دقیقه پس از نیمه‌شب یکشنبه، اول تیر ۱۴۰۴، سکوت «پایگاه هوایی وایتمن»[2] در ایالت میسوری[3] با غرش موتورهای ۹ فروند بمب‌افکن پنهان‌کارِ بی۲ اسپریت[4] شکسته شد. این لحظه، نقطهٔ آغاز یکی از بزرگ‌ترین، پیچیده‌ترین و پرهزینه‌ترین عملیات‌های هوایی معاصر بود؛ عملیاتی که ارزش بمب‌افکن‌های درگیرِ در آن، به‌تنهایی به حدود ۲۰میلیارد دلار می‌رسید. این عملیات که در اسناد نظامی به‌عنوان «چکش نیمه‌شب» شناخته می‌شود، تهاجمی ساده نبود؛ بلکه سناریویی چندوجهی و دقیق بود که به‌طور هم‌زمان، از آسمان، از اعماق دریا و در فضای الکترومغناطیس[5]، به اجرا درآمد. درمجموع، بیش از ۱۲۵ فروند هواپیماهای متنوع امریکا در تجاوز به خاک ایران نقش داشتند. هدف اصلی، سه مرکز کلیدی در زنجیرهٔ فعالیت‌های هسته‌ای ایران بود: تأسیسات زیرزمینی و به‌شدت مستحکم‌شدهٔ غنی‌سازی اورانیوم در فردو و نطنز و مرکز فناوری و تبدیل اورانیوم در اصفهان.

---

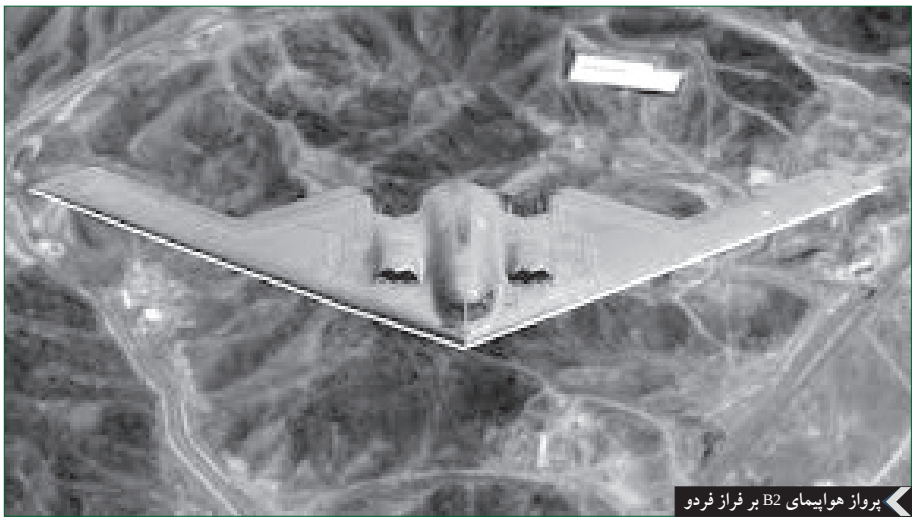
۱. کانال یوتیوب «Admiral@Admiral 11»

2. Whiteman Air Force Base
3 .Missouri
4. throp B -2 Spirit

۵. فضای الکترومغناطیس به ناحیه‌ای از فضا گفته می‌شود که در آن میدان‌های الکتریکی و مغناطیسی وجود دارند. این میدان‌ها به‌وسیلهٔ بارهای الکتریکی متحرک ایجاد می‌شوند و بر بارهای الکتریکی دیگر تأثیر می‌گذارند.

بلافاصله پس از برخاستن، این گروه ۹فروندی به دو بخش تقسیم شدند: ۲ فروند از بمب‌افکن‌ها با روشن‌کردن فرستنده‌های راداری خود، مسیر غرب را به‌سمت اقیانوس آرام در پیش گرفتند؛ البته این فقط یک اقدامِ فریبِ چندلایه بود که سبب شد رادارهای جهانی، این پرواز را جابه‌جایی عادی و از پیش اعلام‌شده به‌سمت پایگاه گوام[1] تلقی کنند. ازطرفی، این حرکت می‌توانست به‌عنوان یک نمایش قدرت ژئوپلتیک برای اِعمال فشار بیشتر بر ایران تفسیر شود. درحالی‌که توجه‌ها به‌سمت اقیانوس آرام معطوف بود، ۷ فروند دیگر، در سکوت کامل رادیویی و با خاموش‌کردن همهٔ فرستنده‌هایشان، مسیر اصلی عملیات را به‌سمت شرق و برای پرواز طاقت‌فرسای هجده‌ساعته به سمت ایران در پیش گرفتند. این عملیات، نمونه‌ای پیچیده از جنگ مدرن مبتنی‌بر هماهنگی چندلایه بود. اما این ساختار تهاجمی، دقیقاً چگونه طراحی و اجرا شد و نتایج واقع‌بینانهٔ آن چه بود؟

تعداد ۷ فروند بمب‌افکن بی۲[2]، که بدنهٔ اصلی تهاجم را تشکیل می‌دادند، با چالشی عظیم روبه‌رو بودند. آیا بُرد رسمی بمب‌افکن بی۲ برای رسیدن به ایران از میسوری کافی است؟ این محاسبات، برای یک هواپیمای بدون بار، سنگین است؛ درحالی‌که هریک از این بمب‌افکن‌ها، ۲ فروند بمب غول‌پیکر جی.بی.یو۵۷[3] را حمل می‌کردند. این یعنی هر هواپیما با محموله‌ای نزدیک به ۲۷ تن از ظرفیت رسمی اعلام‌شدهٔ ۱۸تُنی خود، به‌شکل چشمگیری فراتر رفته بود. این وزن اضافی، مصرف سوخت را به‌شدت افزایش می‌داد و یک پرواز هجده‌ساعته را بدون سوخت‌گیری‌های متعدد هوایی، غیرممکن می‌کرد. این سوخت‌گیری‌ها باید در نقاط از پیش تعیین‌شده بر فراز اقیانوس اطلس



پرواز هواپیمای B2 بر فراز فردو

۱. پایگاه گوام (Guam Base) جزیره‌ای در غرب اقیانوس آرام و از قلمروهای غیرهم‌پیوند ایالات متحدهٔ امریکاست که یکی از پایگاه‌های راهبردی نیروی هوایی و دریایی امریکا در آن مستقر است.

2. B2

3. GBU-57

و با هماهنگی تانکرهای کا.اِس۴۶[1] و کا.اِس۱۳۵[2] انجام می‌شد. این فرایند خود مانوری بسیار حساس بود که در سکوت کامل رادیویی و با حداقلِ ارتباطات، میان بمب‌افکن و تانکر سوخت انجام می‌شد تا کوچک‌ترین سیگنالی که بتواند موقعیت آنها را فاش کند، منتشر نشود. دلیل اصلی انتخاب بی۲ برای این مأموریت، نه‌فقط پنهان‌کاری، بلکه توانایی انحصاری آن در حمل سنگین‌ترین بمب سنگرشکن متعارف جهان بود.

جی.بی.یو۵۷ مشهور به ماپ[3] بمبی ۱۳تنی است که یک سلاح مهندسی‌شده برای نفوذ به عمق محسوب می‌شود و بدنهٔ آن از آلیاژ کوبالت، آهن و دماغه‌اش با تنگستن جامد تقویت شده است. در داخل این پوسته، بیش از ۲۴۰۰ کیلوگرم مادهٔ منفجرهٔ تخصصی برای اهداف سنگرشکن قرار دارد. این مادهٔ منفجره برخلاف مواد منفجرهٔ رایج مانند تی.اِن.تی.[4]، که انفجاری آنی و خردکننده دارند، با سرعتی کنترل‌شده‌تر می‌سوزد و موج فشار بسیار قوی و طولانی‌مدت ایجاد می‌کند؛ ویژگی مشابه پیشران‌های سوخت موشکیِ جامد که برای تخریب کامل سازه‌های عظیم در فضاهای بستهٔ زیرزمینی حیاتی است. برای اطمینان از عملکرد دقیق در اعماق زمین، سیستم چاشنی این بمب نیز با مهندسی ویژه‌ای طراحی شده است. این بمب، به دو سیستم فیوز مجزا مجهز است؛ یک فیوز هوشمند مبتنی‌بر حسگر شتاب گرانش که می‌تواند با شمارش لایه‌هایی که از آنها عبور می‌کند عمق دقیق را تشخیص دهد و یک فیوز زمانیِ تأخیری، به‌عنوان پشتیبان. هر دو فیوز در قسمت انتهاییِ بدنهٔ بمب قرار گرفته‌اند تا در فرایند نفوذ، از میان ده‌ها متر سنگ و بتن از هرگونه آسیب در امان بمانند و انفجار را دقیقاً در لحظه و مکان مدنظر آغاز کنند. بااین‌حال، دربارهٔ نفوذ واقعی این بمب، اغراق‌های فراوانی وجود دارد. ادعای نفوذ تا عمق ۶۰متری در بتن مسلح، تقریباً به‌طور قطع نادرست است. ارزیابی‌های فنی و واقع‌بینانه، عمق نفوذ این بمب را در بتن مسلح، بین ۱۸ تا ۲۵ متر تخمین می‌زنند. این محدودیت، چالش اصلی در برابر هدف اصلی، یعنی تأسیسات فردو بود؛ مجموعه‌ای که در دل یک کوه و در عمقی حدود ۴۵ تا ۵۰متری از سطح آن قرار دارد. با آگاهی از این محدودیت، مهاجمان، تاکتیکی پیچیده و دقیق را برای هدف قراردادن فردو طراحی کردند. پس از ۱۸ ساعت پرواز، در ساعت ۲:۱۰ دقیقهٔ بامداد به وقت ایران، اولین بمب‌افکن به بالای فردو رسید و هر دو بمب خود را به‌سمت نقاطی از پیش‌تعیین‌شده روی سطح کوه رها کرد. بلافاصله ۲ بمب‌افکن دیگر نیز همین کار را تکرار کردند. این موج اول، شامل ۶ بمب برای نابودی لایه‌های اولیه، شکستن لایه‌های سطحی کوه و پاکسازی مسیر برای موج بعدی طراحی شده بود. سپس موج دوم حمله آغاز شد؛ سه بمب‌افکن بعدی، ۶ بمب باقیماندهٔ خود را

در این عملیات، حداقل ۳۰ فروند موشک کروز تاماهاوک به‌سمت ایران شلیک شد. این موشک‌ها با بُرد بیش از ۱۶۰۰ کیلومتر و سرعت کروز حدود ۹۰۰ کیلومتر بر ساعت

1. KC-46
2. KC-135
3. MOP
4. TNT

با هدایت دقیق، به‌طور مستقیم، درون حفره‌های ایجادشده براثر موج اول شلیک کردند. این تاکتیک حفاری یا دابل تپ (ضربهٔ دوم) برای رسیدن به حداکثر عمق نفوذ و رساندن قدرت تخریب به سازهٔ اصلی طراحی شده بود. درمجموع، ۱۲ فروند از ۱۴ بمب ماپ فقط روی تأسیسات فردو متمرکز شدند. ۲ بمب باقیمانده نیز به‌وسیلهٔ هفتمین بمب‌افکن، دقایقی بعد، روی تأسیسات نطنز رها شد، که با توجه به عمق کمتر آن، این دو بمب نیز احتمالاً با همان تاکتیک دابل تپ و در نقطه‌ای واحد استفاده شدند تا نفوذ را به حداکثر برسانند. عملیات پیچیدهٔ ضدراداری بمب‌افکن‌های بی۲ هرگز به‌تنهایی ممکن نبود. این هواپیماها فقط بخش مشاهده‌شدنی از شبکهٔ پشتیبانی بسیار بزرگ و پیچیده بودند. پس از حدود ۱۷ ساعت پرواز و ورود به حوزهٔ عملیات فرماندهی مرکزی امریکا یا سنتکام، بمب‌افکن‌ها به‌وسیلهٔ لایه‌های متعدد حفاظتی اسکورت شدند. این نقطه از عملیات، جایی بود که به گفتهٔ رئیس ستاد مشترک ارتش امریکا، بمب‌افکن‌ها در مانوری پیچیده و زمان‌بندی‌شده با هواپیماهای پشتیبان، در فضای هوایی محدودی و با حداقلِ ارتباطات پیوند خورده بودند. یک اسکادران متشکل از ۱۲ فروند جنگندهٔ اف۲۲راپتور[1] که چند روز قبل از حمله، از انگلستان به پایگاه‌هایی در اردن منتقل شده بودند، وظیفهٔ پاکسازی آسمان از هرگونه تهدید هوایی را برعهده داشتند. علاوه‌برآنها، جنگنده‌های پنهان‌کار اِف۳۵[2] نیز در این عملیات حضور داشتند. اما حیاتی‌ترین نقش در این تجاوز هوایی برعهدهٔ هواپیماهای جنگ الکترونیک ایی.اِی۱۸ گرولر[3] بود. این هواپیماها که از ناو هواپیمابر یو.اِس. اِس کار ویژن[4] (سی.وی.اِن۷۰) در دریای عرب به پرواز درآمده بودند، با ایجاد طوفانی از امواج الکترومغناطیسی کوشیدند تا سامانه‌های راداری و ارتباطی پدافند هوایی ایران را کور و مختل کنند. علاوه‌براین، دو روز پیش از ورود بستهٔ تهاجمی به حریم هوایی ایران، مأموریت سرکوب پدافند هوایی یا سید[5] به اجرا درآمد. در این مرحله، جنگنده‌ها، موشک‌های ضدرادار پیشرفتهٔ اِی. جی.اِم۸۸ هارم[6] را به‌سمت مناطق احتمالیِ استقرار پدافند شلیک کردند. این موشک‌ها نه‌تنها امواج رادارها را ردیابی می‌کنند، بلکه درصورت خاموش‌شدن رادار، با استفاده از جی.پی.اِس. [7] و رادارِ موج میلی‌متری خود، به تعقیب هدف ادامه می‌دهند. نکتهٔ مهم این است که این موشک‌ها احتمالاً بدون هدف‌گیری اولیه شلیک شدند و وظیفه‌شان گشت‌زنی در آسمان پیش روی بمب‌افکن‌ها و شکار هر راداری بود که قصد فعال‌شدن در لحظات آخر را داشت. هم‌زمان با نزدیک‌شدن بمب‌افکن‌ها، بُعد دیگری از عملیات «چکش نیمه‌شب» از اعماق دریا فعال شد. حداقل یکی از زیردریایی‌های کلاس اوهایو، که از یک حامل موشک اتمی به سکوی پرتاب موشک‌های کروز متعارف تبدیل شده بود، در موقعیت مناسب

1 . F-22 Raptor
2 .F-35
3. EA-18 Growler
4. USS Car Vinson (CVN-70)
5. SEAD
6. AGM-88 HARM)
7. GPS

قرار گرفت و دستور شلیک را دریافت کرد. در این عملیات، حداقل ۳۰ فروند موشک کروز تاماهاوک[1] به‌سمت ایران شلیک شد. این موشک‌ها با بُرد بیش از ۱۶۰۰ کیلومتر و سرعت کروز حدود ۹۰۰ کیلومتر بر ساعت، با استفاده از موتور توربوفن[2] خود و پرواز در ارتفاع بسیار پایین، خود را از دید رادارها پنهان می‌کنند. هدف تاماهاک زیرساخت‌های کلیدی و تأسیسات سطحی در مرکز فناوری هسته‌ای اصفهان بود. با توجه به فاصلهٔ چندصدکیلومتری تا هدف، زمان شلیک این موشک‌ها باید به‌گونه‌ای محاسبه می‌شد که لحظهٔ اصابت آنها به هدف در اصفهان، دقیقاً با لحظهٔ بمباران فردو و نطنز هم‌زمان باشد تا سیستم دفاعی ایران را در چند جبهه به‌طور هم‌زمان درگیر و از تمرکز آن جلوگیری کند.

آیا فردو واقعاً نابود شد؟ در کمتر از ۲۵ دقیقه، همهٔ حملات به پایان رسید؛ اما سؤال و ابهام اصلی، به‌ویژه دربارهٔ فردو همچنان باقی می‌ماند. آیا این حجم از آتش، برای نابودی کامل این تأسیسات کافی بود؟

شواهد و تحلیل‌ها، تصویری مبهم و پر از تردید را به نمایش می‌گذارند. گزارش‌های اولیه به نقل از مقامی امریکایی حاکی از آن است که فردو آسیب شدید دیده، اما کاملاً نابود نشده است. این ارزیابی با تحلیل‌های فنی، همخوانی دارد. تئوری حفاری با استفاده از ۱۲ بمب، درعمل با چالش‌های فیزیکی بزرگی روبه‌روست. علاوه‌براین، سالن ۲۵۰متری فردو، احتمالاً با درهای ضدانفجار به بخش‌های مجزا تقسیم شده است؛ بنابراین، حتی یک نفوذ موفق، فقط بخشی از تأسیسات را از کار می‌اندازد. ارزیابی‌های پیشین پنتاگون نیز نشان می‌داد که برای نابودی کامل سایت‌های هسته‌ای ایران، مجموعه حملات ۳۰روزه لازم است. اقدام ایران در مسدودکردن ورودی‌ها، لایهٔ دیگری از ابهام را به این ارزیابی اضافه می‌کند. این کار نه‌تنها دسترسی فیزیکی برای ارزیابی خسارت را دشوار می‌کند، بلکه می‌تواند به مهار هرگونه نشت مواد رادیو اکتیو نیز کمک کرده باشد.

بیشتر این بررسی‌ها نشان می‌دهد که ارتش امریکا کارآمدی لازم را در نبردها، حتی با کشورهای ضعیف‌تر از خود از دست داده است. ترس فرماندهان میدانی و میانی ارتش این کشور از ورود به جنگ‌های جدید، اعتمادبه‌نفس آنها را ضعیف کرده؛ تاحدی که سبب تجدیدنظر مسئولان و فرماندهان امریکا دربارهٔ نظریهٔ «جنگ، ادامهٔ سیاست است» شده است.

اما مهم‌تر از آن، این سؤال مطرح است که آیا ایران پیش از مسدودکردن تونل‌ها، بخشی از مواد غنی‌شده یا تجهیزات حساس خود را به سایت‌های دیگر منتقل کرده است؟ به گفتهٔ جفری لوییز، کارشناس منع اشاعه، توانایی ایران برای اجرای عملیات خاک‌ریزی بزرگ در روز روشن، نشان می‌دهد که این کشور به‌همان راحتی می‌توانسته عملیات انتقال را نیز انجام دهد. با این حساب، میزان موفقیت عملیات حمله به فردو همچنان در هاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند.

(کانال یوتیوب «Admiral@Admiral 11»، ویدئوی «حمله به فردو؛ آیا امریکا توانسته تأسیسات هسته‌ای ایران را نابود کند؟»)

1. TOMAHAWK
2. Turbofan Engine

ناتوانی امریکا در پشتیبانی از جنگی دیگر

پس از ناکامی ارتش ایالات متحدهٔ امریکا در جنگ‌های اخیر خود در مناطقی مانند عراق و افغانستان، ارزیابی‌های گوناگونی از ظرفیت‌ها و توانمندی‌های نیروهای نظامی امریکا در مراکز مطالعاتی این کشور انجام شده است. بیشتر این بررسی‌ها نشان می‌دهد که ارتش امریکا کارآمدی لازم را در نبردها، حتی با کشورهای ضعیف‌تر از خود از دست داده است. ترس فرماندهان میدانی و میانی ارتش این کشور از ورود به جنگ‌های جدید، اعتمادبه‌نفس آنها را ضعیف کرده؛ تاحدی‌که سبب تجدیدنظر مسئولان و فرماندهان امریکا دربارهٔ نظریهٔ «جنگ، ادامهٔ سیاست است» شده است. آنها به این باور جدید رسیده‌اند که دیگر نمی‌توانند منافع کشور خود را که ازطریق راه‌های سیاسی تأمین نشده است، با جنگ تأمین کنند. این رویکرد جدید، اندیشکده‌های امریکا را مجبور کرده است به ارزیابی‌های جدید از توانمندی‌های ارتش این کشور بپردازند و به این سؤال پاسخ دهند که چرا فرماندهان و سربازان ارتش نمی‌توانند در نبردی بزرگ، حتی با کشورهای ضعیف‌تر، به پیروزی دست یابند یا چرا نیروهای نظامی امریکا از ورود به جنگ و درگیری واهمه دارند. اندیشکدهٔ بنیاد هریتیج، اتاق فکر مستقر در واشنگتن دی‌سی ایالات متحدهٔ امریکا، در ارزیابی خود به این نتیجه رسیده است که ارتش ضعیف ایالات متحده قادر به مبارزه و پیروزی در جنگی بزرگ نیست.

برای دومین سال متوالی، اندیشکدهٔ بنیاد هریتیج مستقر در واشنگتن دی‌سی، به ارتش ایالات‌متحده رتبهٔ «ضعیف» داده و اذعان کرده است که «اقدام‌نکردن» می‌تواند سبب شود پنتاگون نتواند به «دفاع از منافع حیاتی ایالات متحده» در سراسر جهان بپردازد.

ارزیابی سالانهٔ قدرت نظامی بنیاد هریتیج، همهٔ شاخه‌های نیروهای مسلح ایالات متحده را در گزارشی ۶۶۴صفحه‌ای دربارهٔ قدرت، توانایی و آمادگی آنها در رده‌های بسیار ضعیف، ضعیف، حاشیه‌ای، قوی یا بسیار قوی رتبه‌بندی کرده است. در انتهای این رده‌بندی، نیروی هوایی ایالات متحده قرار دارد که ازنظر ظرفیت و توانایی، امتیازات حاشیه‌ای را به دست آورده و درعین‌حال، ازنظر آمادگی نیز رتبهٔ ضعیفی را کسب کرده است. درمجموع، رتبهٔ «بسیار ضعیف» را به دست آورده است.

نیروی دریایی ایالات متحده در رتبهٔ بعدی، در انتهای رده‌بندی قرار دارد که ازنظر ظرفیت، «بسیار ضعیف»؛ در توانایی حاشیه‌ای و در آمادگی، «ضعیف»؛ و در نمرهٔ کلی، امتیاز «ضعیف» را کسب کرده است.

براساس این شاخص ارزیابی، نیروی دریایی به نیرویی رزمی متشکل از ۴۰۰ کشتی سرنشین‌دار برای انجام‌دادن آنچه امروز از آن انتظار می‌رود نیاز دارد. ناوگان فعلی نیروی دریایی برای شرکت در نبردها، از ۲۹۸ کشتی تشکیل شده و سرعت عملیاتی تشدیدشدهٔ ترکیبی آن برای نشان‌دادن خدماتی است که برای انجام‌دادن وظایف، بسیار کوچک است.

در پایانِ ارزیابی نیروی دریایی آمده است: «برای اصلاح این روند، نیروی دریایی باید آمادگی و ظرفیت خود را افزایش دهد و درعین‌حال، مراقب باشد که امریکا یک ناوگان عملیاتی با تعداد و توانایی‌های زیاد برای مقابله با پیشرفت‌های دریایی روسیه و چین داشته باشد.»

رابرت گرین وی، مدیر مرکز امنیت ملی آلیسون در بنیاد هریتیج، به فاکس نیوز گفته است: «به‌مدت ده سال، این کاهش تدریجی نیروی دریایی ایالات متحده را زیر نظر دارد؛ درحالی‌که نیروی دریایی چین با سرعتی سریع مدرن شده و رشد کرده است.»

کاستی‌های نیروی هوایی و نیروی دریایی ایالات متحده در چند هفتهٔ گذشته کاملاً نمایان شده است؛ زیرا کشتی‌ها و جت‌های جنگی ایالات متحده به‌طور مداوم نتوانسته‌اند محاصرهٔ اسرائیل از دست یمن در دریای سرخ را برگردانند.

نیروی زمینی با بهبود نسبت به دو نیروی دریایی و هوایی، یکی از سه شاخهٔ اصلی نیروهای مسلح ایالات متحده است که به امتیاز «رتبهٔ ضعیف در ظرفیت»، «ضعیف در توانایی» و «بسیار قوی در آمادگی» دست یافته است.

فقط در مدت دو سال اخیر، ارتش [نیروی زمینی] فعال از ۴۸۵هزار به ۴۵۲هزار سرباز کاهش یافته است. این کاهش به‌طور مستقیم بر آمادگی و اثربخشی تأثیر می‌گذارد؛ زیرا ارتش نمی‌تواند به‌طور کامل، تشکیلات خود را مدیریت کند. کمبود استخدام سبب شد که ارتش «قدرت نهایی» را تا ۱۲هزار نفر در سال ۲۰۲۳ مالی کاهش دهد که این ناپایداری را به دنبال داشته است.

کلاوزویتس بر این باور است که عملیاتی قاطع است که به‌طور مستقیم به صلح بینجامد؛ چه از نظر زمانی (صلح فوری) و چه از نظر جغرافیایی (کنترل مناطق کلیدی).

در چند سال گذشته، پنتاگون با بحران شدید استخدام مواجه شده است. در سال گذشته (۲۰۲۴)، ارتش [نیروی زمینی]، نیروی دریایی و نیروی هوایی به‌علت مشکلاتی، ازجمله دستمزد ضعیف و امکانات نامناسب مسکن، جاذبه‌های استخدامی خود را با اختلاف چشمگیری از دست دادند. نرخ سرسام‌آور خودکشی و اختلال استرس پس از سانحه در میان نیروهای نظامی، همچنین نارضایتی خانواده‌های نظامی و کهنه‌سربازان از جنگ‌های دائم واشنگتن و نیز تشدید بحران‌ها، سبب شده است که ۷۷ درصد از جوانان امریکایی به‌علت نداشتن آمادگی جسمانی، نمرات پایین آزمون، سوء مصرف مواد مخدر و سوابق کیفری و سایر مشکلات، از خدمت در ارتش محروم شوند. افزون‌براین، فقط ۹ درصد از شهروندان ایالات متحده در سنین ۱۶ تا ۲۱ سال به خدمت سربازی فکر می‌کنند.

این وضعیت در تضاد با بودجهٔ پنتاگون است که فقط برای سال ۲۰۲۴، به ۸۸۶میلیارد دلار رسیده است. با همهٔ اینها، اعتماد شهروندان ایالات متحده به تشکیلات نظامی در پایین‌ترین حد خود قرار دارد. براساس نظرسنجی مؤسسهٔ رونالد ریگان (RRI) در نوامبر ۲۰۲۲، فقط ۴۸ درصد از شهروندان ایالات متحده به ارتش کشور خود اعتماد دارند.

1. https://new.thecradle.co/articles/weak-us-military-unable-to-fight-major-conflict-report
2. https://www.heritage.org/military/an-assessment-of-us-military-power
3. https://t.me/nagoftehaa_21/7620)

در بررسی دیگر یکی از مراکز پژوهشی سیاسی و نظامی امریکا با عنوان «امریکا دیگر قادر به پشتیبانی از جنگی دیگر نیست»، آمده است: با کمبود نیروی انسانی و تجهیزات نظامی، ابرقدرت

شکنندهٔ ارتش امریکا دیگر آمادهٔ جنگ نیست. ارتش امریکا باوجود تجهیزات پیشرفته، ازنظر تعداد کشتی‌ها، هواپیماها و نیروهای انسانی در سطحی نیست که بتواند وارد جنگی گسترده و طولانی‌مدت شود.

مصرف بالای مهمات در جنگ‌های مدرن، مانند جنگ اوکراین و روسیه که در آن روزانه ۱۵هزار گلولهٔ توپ مصرف می‌شود، با توجه به اینکه تولید ماهانهٔ امریکا فقط ۴۰هزار عدد گلوله است، نشان می‌دهد که تناسبی میان نیاز و تولید نیست. درواقع، این اختلاف نشان‌دهندهٔ ناتوانی در پاسخگویی به نیازهای واقعی جنگ‌های مدرن است.

کمبود موشک‌های پیشرفته و مهلک‌بودن این وضعیت در حملات به حوثی‌ها و دفاع از اسرائیل، نشان می‌دهد که امریکا ذخایر موشک‌های خود را به‌سرعت مصرف کرده است؛ به‌گونه‌ای که برخی ذخایر در عرض یک شب به پایان رسیده‌اند. ازاین‌رو، ضعف ظرفیت تولید دفاعی امریکا برای جنگی حتی کم‌شدت، به‌خوبی آشکار شده است. کارخانجات تسلیحاتی امریکا نمی‌توانند به‌سرعت تولید را افزایش دهند و سال‌ها طول می‌کشد تا ظرفیت تولید مهمات پیشرفته افزایش یابد.

بودجهٔ دفاعی ناکافی و مدیریت ناکارآمد نیز سبب شده است که بیشتر بودجهٔ پنتاگون صرف نگهداری از نیروهای موجود شود و فقط ۱۷ درصد آن به خرید تجهیزات جدید اختصاص یابد. این موضوع روند نوسازی در ارتش امریکا را بسیار کند کرده است.

ازسوی‌دیگر، وضعیت نامناسب پایگاه‌ها بر جذب نیرو در ارتش این کشور اثر گذاشته است. بی‌توجهی به زیرساخت‌ها، وجود کپک در خوابگاه‌ها و سیلاب در مراکز درمانی نظامی، کاهش انگیزه برای پیوستن به ارتش را به دنبال داشته است.

تهدیدهای فزایندهٔ چین و روسیه و توسعهٔ توان نظامی این دو قدرت، ظرفیت پاسخگویی ارتش امریکا را کاهش داده است. ظرفیت ساخت کشتی‌های جنگی چین ۲۰۰ برابر امریکا تخمین زده شده و روسیه با تولید گستردهٔ تانک، پهپاد و موشک، از امریکا و اروپا پیشی گرفته است.

با توجه به این وضعیت، تقویت دفاعی امریکا به امری ضروری تبدیل شده است. افزایش قراردادهای چندساله با صنایع دفاعی، استفاده از ظرفیت متحدان، توقفِ از دور خارج‌کردن زودهنگام ناوها و هواپیماها و نیز بهبود وضعیت زندگی نظامیان، ازجمله راهکارهای پیشنهادی برای ارتقای آمادگی نظامی ارتش امریکاست.

1. https://www.aei.org/op-eds/the-u-s-cant-handle-a-war/
2. https://t.me/nagoftehaa_21/7563

چرا نیروهای مقاومت یمن با امریکا به توافق رسیدند؟

جمیز هولمز در نشریهٔ *نشنال اینترست*، در مقاله‌ای، به بررسی دلایل توافق حوثی‌های یمن با امریکا پرداخته و آن را رویکردی واقع‌بینانه با حفظ آرمان‌گرایی ذکر کرده است. برای آشنایی با دیدگاه نویسنده به بخش‌هایی از این مقاله اشاره می‌شود.

حملات نیروی هوایی امریکا به زیرساخت‌ها و تجهیزات نظامی نیروهای مقاومت یمن،

خسارت‌هایی به آنها وارد کرد. هرچند حملات به کشتی‌رانی در دریای سرخ، تنگهٔ باب‌المندب و خلیج عدن هزینه‌های سنگینی به امریکا و انگلیس وارد آورد، هدف اصلی حوثی‌ها (فشار بر اسرائیل برای توقف عملیات در غزه) را محقق نکرد؛ درنتیجه، یمنی‌ها تصمیم گرفتند این بخش از عملیات خود را که نسبت به هدف اصلی، فرعی تلقی می‌شد، متوقف کنند تا منابع محدود خود را برای حملات موشکی و پهپادی علیه دشمن اصلی (اسرائیل) حفظ کنند.

نویسنده با استناد به نظریهٔ کارل فون کلاوزویتس، نظریه‌پرداز نظامی پرآوازه، مفهوم عملیات قاطع را توضیح داده است. به گفتهٔ او، کلاوزویتس بر این باور است که عملیاتی قاطع است که به‌طور مستقیم به صلح بینجامد؛ چه ازنظر زمانی (صلح فوری) و چه ازنظر جغرافیایی (کنترل مناطق کلیدی). بااین‌حال، توافق حوثی‌ها برای توقف حملات به کشتی‌ها صلح کامل نیست؛ زیرا آنها همچنان به حملات موشکی علیه اسرائیل ادامه می‌دهند. بنابراین، ادعای اینکه نیروی هوایی امریکا به‌تنهایی قاطع عمل کرده، اغراق‌آمیز است و نتایج به‌دست‌آمده فقط توقف در جبهه‌ای فرعی محسوب می‌شود.

براساس نظریهٔ کلاوزویتس، میزان اهمیتی که گروه d به هدف سیاسی خود می‌دهد، تعیین‌کنندهٔ میزان منابع (نظامی، مالی و انسانی) و مدت زمانی است که برای رسیدن به آن مصرف می‌کند. حوثی‌ها با مشاهدهٔ هزینه‌های زیاد حملات به کشتی‌رانی، که شامل تخریب زیرساخت‌های نظامی و تجهیزات به‌وسیلهٔ حملا هوایی امریکا و متحدانش بود، به این نتیجه رسیدند که ادامهٔ این عملیات ارزش چندانی برای آنها ندارد. توقف این حملات به آنها اجازه داد که منابع خود را به جبههٔ اصلی، یعنی حملات موشکی علیه اسرائیل، اختصاص دهند. این تصمیم نشان‌دهندهٔ محاسبهٔ منطقی هزینه – فایده است که حملات هوایی امریکا احتمالاً در آن نقش اندکی داشته است.

حمایت اسرائیل از آذربایجان به‌علت سابقهٔ نقض حقوق‌بشر این کشور، ازجمله سرکوب مخالفان و پاکسازی قومی ارامنه در قره‌باغ، مشکل‌ساز است.

نویسنده با ارجاع به دیدگاه دریاسالار جی سی ویلی تأکید کرده است که نیروی هوایی، به‌عنوان ابزاری «تجمعی» و پراکنده نمی‌تواند به‌تنهایی نتیجهٔ جنگ را تعیین کند. ویلی بر این باور است که کنترل مناطق کلیدی یا زمین فقط با حضور نیروی زمینی امکان‌پذیر است؛ زیرا نیروی زمینی می‌تواند کنترل دائمی و پایدار ایجاد کند. دربارهٔ حوثی‌ها، فقدان نیروی زمینی در کمپین امریکا به این معناست که نتایج حملات هوایی موقتی است و نمی‌تواند به صلح پایدار بینجامد. نیروی هوایی فقط به‌عنوان ابزاری کمکی عمل می‌کند و عامل اصلی توافق محسوب نمی‌شود.

1. https//:nationalinterest.org/feature/why-did-the-houthis-agree-to-peace-with-america
2. https//:t.me/nagoftehaa21/7661-

در نوشتهٔ دیگری، رسانهٔ اسرائیلی *هاآرتص*، با طرح این پرسش که «چرا اسرائیل و ایالات متحده نمی‌توانند حوثی‌های یمن را شکست دهند؟» نوشت:

حوثی‌ها به نیرویی بسیار سخت‌مهار تبدیل شده‌اند. باوجود حملات هوایی مکرر ایالات متحده و

اسرائیل، حتی عقب‌نشینی احتمالی اسرائیل از غزه نیز بعید است که آنها را به خلع سلاح وادارد. مدتی پس از ۷ اکتبر، زمانی‌که حوثی‌ها در یمن در حمایت از غزه شروع به شلیک موشک به‌سوی اسرائیل کردند، بسیاری آنها را به‌عنوان نیروهای جنگ‌طلب و ابتدایی به سخره گرفتند؛ اما اکنون، پس از گذشت بیش از یک‌سال‌ونیم، دیگر هیچ‌کس آنها را نمایشی حاشیه‌ای نمی‌داند.

1. https://fa.shafaqna.com/news/2052055/

هدف ژئوپلیتیک نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی از سفر به آذربایجان

بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی، در سال ۲۰۲۵، به آذربایجان سفر کرد. این اولین سفر او به کشوری با جمعیت اکثریت مسلمان از زمان آغاز جنگ با حماس در اکتبر ۲۰۲۳ است. این سفر با دو هدف اصلی انجام شد: میانجیگری میان اسرائیل با ترکیه برای جلوگیری از درگیری در سوریه و تلاش برای الحاق آذربایجان به توافق‌نامهٔ ابراهیم. این ابتکار، بخشی از راهبرد رژیم صهیونیستی برای تقویت جایگاه منطقه‌ای خود و ایجاد اتحادی سه‌جانبه با ایالات متحده و آذربایجان علیه ایران است، که به گفتهٔ نتانیاهو، در مذاکرات با دولت ترامپ در جریان است.

اسرائیل و آذربایجان روابط عمیقی دارند؛ چنان‌که رئیس‌جمهور آذربایجان، الهام علی‌اف، آن را به کوه یخی تشبیه کرده که نُه قسمت از ده قسمت آن زیر سطح آب است. اسرائیل در جنگ قره‌باغ ۲۰۲۰، با تأمین تسلیحات پیشرفته، به پیروزی آذربایجان بر ارمنستان کمک کرد و درمقابل، آذربایجان یکی از تأمین‌کنندگان اصلی انرژی رژیم صهیونیستی شد. شرکت نفت دولتی آذربایجان (SOCAR) اخیراً سهمی در میدان گازی تامار اسرائیل خریداری کرده و حقوق اکتشاف گاز در آب‌های اسرائیل را به دست آورده است. این همکاری‌ها در طول جنگ غزه تقویت شده و آذربایجان صادرات نفت به اسرائیل را افزایش داده است.

روابط اسرائیل و ترکیه پس از جنگ غزه و سقوط بشار اسد در سوریه، به پایین‌ترین سطح رسید. ترکیه از رئیس‌جمهور جدید سوریه، احمد الشرع، حمایت می‌کند؛ درحالی‌که اسرائیل حملاتی به اهداف نظامی سابق رژیم اسد انجام داده و افزون‌بر ادامهٔ اشغال بلندی‌های جولان، منطقهٔ مرزی کوه حرمون را نیز اشغال کرده است. آذربایجان، به‌سبب روابط نزدیک با هر دو کشور ترکیه و اسرائیل، نقش میانجی را میان آنها ایفا می‌کند. دیپلمات ارشد آذربایجانی، حکمت حاجی‌اف، بین اورشلیم و آنکارا رفت‌وآمد و مذاکراتی را در باکو میزبانی کرده که ممکن است به راه‌حلی برای کاهش تنش انجامیده باشد. الشرع به‌تازگی اعلام کرده که سوریه درصورت توقف حملات اسرائیل به جنوب این کشور و تعهد امریکا به یکپارچگی سوریه، به توافق‌نامه‌های ابراهیم روی خوش نشان می‌دهد.

برخلاف کشورهای عرب امضاکنندهٔ توافق‌نامه‌های ابراهیم (امارات، بحرین، مراکش و سودان) که به‌تازگی عادی‌سازی با اسرائیل را در پیش گرفته‌اند، آذربایجان از قبل، روابط دیپلماتیک قوی با رژیم صهیونیستی داشته و نیازی به عادی‌سازی ندارد. بااین‌حال، الحاق آذربایجان به این توافق‌نامه با هدف تقویت روابط باکو با ایالات متحده دنبال می‌شود که به‌علت حمایت سابق واشنگتن از ارمنستان در مناقشهٔ قره‌باغ، تیره شده بود. این ابتکار، از حمایت اعضای کنست، دیپلمات‌های

آذربایجانی، خاخام‌های تأثیرگذار امریکایی و خود نتانیاهو برخوردار است. در مارس ۲۰۲۵، استیو ویتکف، فرستادهٔ ویژهٔ امریکا، به باکو سفر کرد تا دربارهٔ همکاری‌های سه‌جانبه مذاکره کند. دونالد ترامپ نیز در نامه‌ای از علی‌اف برای حمایت از اسرائیل تشکر کرد.

سفر نتانیاهو به آذربایجان و همکاری فزایندهٔ اسرائیل با آذربایجان و امریکا برای ایران نگران‌کننده است. تهران این اتحاد را تلاشی برای محاصرهٔ خود می‌بیند؛ به‌ویژه آنکه آذربایجان با اسرائیل در مقابله با ایران همکاری داشته است. همکاری سه‌جانبهٔ ترکیه، اسرائیل و امریکا می‌تواند تهدیدی جدی برای ایران در مرز شمالی‌اش ایجاد کند. این تهدید به‌ویژه با قطع مسیر تأمین تسلیحات ایران به حزب‌الله به‌سبب حضور ترکیه در شمال و اسرائیل در جنوب سوریه، جدی‌تر از گذشته شده است.

هرچند روند گفت‌وگوهای آذربایجان و رژیم صهیونیستی مزایای راهبردی این همکاری را افزایش می‌دهد، منتقدانی مانند استفان پچدیمالدجی در مقاله‌ای در *جروزالم پست*، استدلال می‌کنند که حمایت اسرائیل از آذربایجان به‌علت سابقهٔ نقض حقوق‌بشر این کشور، ازجمله سرکوب مخالفان و پاکسازی قومی ارامنه در قره‌باغ، مشکل‌ساز است. اسرائیل، که خود پس از جنایت‌های گسترده در فلسطین تأسیس شد، با تأمین هفتاد درصد از تسلیحات آذربایجان بین سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۲۰، به همدستی در این اقدامات متهم شده است. این تناقض می‌تواند اعتبارِ نداشتهٔ اسرائیل را در منطقه و جهان به پایین‌ترین سطح تنزل دهد

بحران کنونی شبه‌قاره از نوع بحران‌های ژئوپلیتیک است که معمولاً پیشینه‌ای دیرپا دارند، به‌ندرت حل‌وفصل می‌شوند، بارها زمینه‌ساز درگیری و کشاکش می‌شوند و ماندگارند. این بحران‌ها را در بهترین حالت، حاکمان توسعه‌گرا مهار می‌کنند؛ اما امکان ظهور مجدد نیز دارند.

1. https://www.newsweek

***

از دست دادن تایوان به هژمونی امریکا پایان می‌دهد؛ از دست دادن شرق اوکراین نه!

بررسی‌ها نشان می‌دهد که از دست دادن تایوان به‌علت کنترل چین بر شرکت تی.اِس.اِم.سی.[1] (تولیدکنندهٔ اصلی تراشه‌های پیشرفته) و مسیرهای تجاری دریای چین جنوبی، تهدیدی جدی برای هژمونی[2] امریکا و اقتصاد جهانی است. درمقابل، اقدام روسیه در الحاق بخش‌هایی از شرق اوکراین به سرزمین خود، هرچند نگران‌کننده است، به اخراج امریکا از اروپا یا فروپاشی ژئوپلیتیکی‌اش نمی‌انجامد.

ازسوی‌دیگر، آمارها نشان می‌دهد که دوسوم رشد اقتصادی جهان در منطقهٔ هند (اقیانوس آرام) رخ می‌دهد. ثبات این منطقه برای امنیت اقتصادی اروپا حیاتی است. وابستگی اقتصادی اروپا به چین، به‌ویژه در واردات، تلاش‌های امریکا برای کاهش وابستگی به چین را تضعیف می‌کند؛ به همین دلیل، اروپا باید ازنظر اقتصادی از چین فاصله بگیرد.

1. TSMC

۲. برتری، سلطه و چیرگی

همچنین امریکا به‌رغم تلاش‌های فراگیر برای کنترل و مهار چین، بر این باور است که اروپا به‌عنوان بزرگ‌ترین بازار جهان باید نقش رهبری در بازدارندگی چین ایفا کند. همکاری اروپا و امریکا در اقیانوس هند (اقیانوس آرام) برای مقابله با نظم جهانی پیشنهادی شی جین پینگ ضروری است؛ اما سیاست‌های اقتصادی کوتاه‌مدت اروپا این هدف را تضعیف می‌کند. باوجوداین، تمرکز بیش‌ازحد امریکا بر اروپا به قیمت نادیده‌گرفتن آسیا، ثبات اقتصادی هر دو را به خطر می‌اندازد. ناتو می‌تواند با کاهش تنش با روسیه و هم‌زمان تضعیف اتحاد چین و روسیه، بازدارندگی را تقویت کند. بااین‌حساب، باید هزینه‌های بیشتری برای دفاع از خود بپردازد.

درمجموع، به نظر می‌رسد که سیاست امنیت ملی امریکا باید توانایی پیروزی در چندین جبهه را داشته باشد. تقویت زنجیره‌های تأمین جهانی و همکاری با شرکای منطقه‌ای مانند مکزیک و کانادا برای مقابله با نفوذ چین ضروری است. تکیهٔ صِرف بر اروپا یا آسیا، ظرفیت بازدارندگی را تضعیف می‌کند.

نئومحافظه‌کاران امریکا در همهٔ برنامه‌های راهبردی – امنیتی نشان داده‌اند که چین را دشمن و تهدید اصلی در وضعیت کنونی می‌دانند. آنها بر این باورند که برخلاف جنگ جهانی دوم که اروپا کانون تهدید بود، امروز چین با تلاش برای تسلط جهانی، دشمن اصلی امریکاست. پاسخ مشترک امریکا و اروپا به این تهدید، میراث قرن حاضر را تعریف خواهد کرد و نشان خواهد داد که دهه‌های آینده این قرن، صحنهٔ رویارویی دو ابرقدرت جدید امریکا و چین خواهد بود. البته برخی کارشناسان و تحلیلگران مسائل و موضوعات امنیت جهانی نیز بر این باورند که امریکا و چین در کنار یکدیگر به چپاول جهان خواهند پرداخت و سایر قدرت‌ها مانند اروپا و روسیه را به جان هم خواهند انداخت.

1. https//:providencemag.com/2025/05/losing-taiwan-would-end-us-hegemony-losing-eastem-ukraine-would-not/
2. https//:t.me/nagoftehaa21/7629_

جنایت فراموش‌نشدنی امریکا در ویتنام؛ سه‌میلیون ویتنامی هنوز با مشکلات ژنتیکی ناشی از «عامل نارنجی» به دنیا می‌آیند!

نشریهٔ *ایندیپندنت* انگلیسی در گزارشی نوشته است که پنجاه سال پس از پایان جنگ ویتنام، آثار مخرب عامل نارنجی همچنان میلیون‌ها نفر را در ویتنام آزار می‌دهد. این مادهٔ سمی، که نیروهای امریکایی برای از بین بردن پوشش گیاهی دشمن استفاده می‌کردند، حاوی دیوکسین بود که به سرطان، نقایص مادرزادی و تخریب محیط‌زیست منجر شده است.

حدود ۷۲میلیون لیتر از این مواد شیمیایی، که بیش از نیمی از آن عامل نارنجی بود، در جنگ پاشیده شد. امروز، حدود سه‌میلیون ویتنامی، به‌ویژه کودکان، با مشکلات سلامتی ناشی از این ماده دست‌وپنجه نرم می‌کنند. بسیاری از مردم ویتنام هنوز با ناتوانی‌های شدید رشدی نشئت‌گرفته از قرارگرفتن در معرض عامل نارنجی، دست‌وپنجه نرم می‌کنند. خاک و آبِ بسیاری از مناطق این کشور هنوز آلوده است.

ویتنام با کمک مالی دیرهنگام کشورها، تلاش‌هایی برای پاکسازی نقاط آلوده را آغاز کرده؛ اما پروژه‌های بزرگ مانند پاکسازی ۵۰۰هزار متر مکعب خاک آلوده در این کشور به‌علت سیاست‌های ترامپ متوقف شده است. ادامهٔ این سیاست‌ها می‌تواند اعتماد بین امریکا و ویتنام را تضعیف کند و قربانیان بی‌گناه را که به این کمک‌ها وابسته‌اند، در معرض خطر بیشتری قرار دهد.

1. https://www.independent.co.uk/asis/souteast-asia-agent-orange-vietnam-war-effects-b2740915.html
2. https://t.me/nagoftehaa-21/7519

***

بازتاب کشاکش هیدروپلیتیک هند و پاکستان بر امنیت جمهوری اسلامی ایران

مراد کاویانی راد[1] در نوشتاری وضعیت بحران کنونی شبه‌قاره و تأثیر آن بر امنیت جمهوری اسلامی را چنین تحلیل کرده است:

ترامپ اسرائیل را مجبور نکرد که جنگ را متوقف کند؛ اسرائیلی‌ها از ما خواستند که جنگ را متوقف کنیم. اسرائیلی‌ها در وضعیت بسیار بدی بودند. اسرائیلی‌ها به دردسر افتاده بودند و از ما خواستند که به جنگ پایان دهیم

بحران کنونی شبه‌قاره از نوع بحران‌های ژئوپلیتیک است که معمولاً پیشینه‌ای دیرپا دارند، به‌ندرت حل‌وفصل می‌شوند، بارها زمینه‌ساز درگیری و کشاکش می‌شوند و ماندگارند. این بحران‌ها را در بهترین حالت، حاکمان توسعه‌گرا مهار می‌کنند؛ اما امکان ظهور مجدد نیز دارند.

از زمان پیدایش کشور پاکستان تاکنون، روابط این کشور با هند دستخوش ناآرامی و بی‌ثباتی بوده است. ریشهٔ این وضعیت را باید در پیدایش مرزهای دو کشور بر مبنای خطوط دینی پی گرفت. قرار بر این بود که مرزها منطبق با دین اسلام و مذهب هندو تعریف شوند؛ اما زمانی‌که این قرار به منطقهٔ راهبردی جامو و کشمیر در شمال غرب هند با اکثریت مسلمان رسید، هند برخلاف توافق قبلی، این منطقه را به پاکستان واگذار نکرد؛ منطقه‌ای راهبردی در کنار کوه‌های هیمالیا با بارش فراوان و سرچشمهٔ رود سند که از شمال شرق وارد پاکستان می‌شود و در اقتصاد کشاورزپایهٔ این کشور نقش راهبردی دارد. بی‌گمان، هند در جایگاه کشور بالادست، با کاهش یا قطع این سرچشمه، پاکستان را دچار مشکلات بنیادی خواهد کرد. بهانهٔ درگیری اخیر هند و پاکستان، به کشته‌شدن نزدیک به سی گردشگر هندی در نزدیکی مرز دو کشور برمی‌گردد که هند، پاکستان را عامل آن معرفی کرده است؛ اما ظواهر امر گویای آن است که اقدام هند در کنترل آب رود سند در بالادست، که حیات کشور پاکستان به آن وابسته است، از مدت‌ها پیش به‌واسطهٔ افزایش نیازهای آبی، افزایش جمعیت و گسترش صنعت و پیامدهای تغییر اقلیم در کانون توجه حاکمان هند بوده است. ازسوی‌دیگر، کنترل رود سند ابزار ژئوپلیتیک لازم را برای فشار به پاکستان، در اختیار هند قرار می‌دهد.

۱. دانشیار جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی و عضو شورای مرکز انجمن اسلامی مدرسین دانشگاه‌ها

کشور پاکستان از زمان پیدایش تاکنون، درگیر نیروهای واگرای قومی - مذهبی بسیاری نیز بوده که هزینه‌های امنیتی کلانی بر این کشور فقیر و بحران‌زده بار کرده است. درهم‌تنیدگی و هم‌افزایی این دو نیروی داخلی و درگیری چندین‌دهه‌ای با هند، از پاکستان کشوری ورشکسته و فرومانده ساخته است که پیامدهای امنیتی و اقتصادی کلانی برای همسایگان، ازجمله ایران، داشته است. این کشور دهه‌هاست که پناهگاه جریان‌های تروریستی ناحیه‌گرای شرق ایران است و اساساً تمرکز چندانی از بُعد نظامی و امنیتی بر نواحی غربی خود ندارد؛ زیرا خطر امنیتی و تهدید ژئوپلیتیک را در شرق و در همسایگی با هند جسته است.

هرچند به نظر می‌رسد این درگیری نیز مانند دیگر مناقشات هر دو کشور به‌زودی فرو خواهد نشست، با توجه به افزایش نیاز هند به آب و کنترل بیشتر رودهای این کشور برای ورود به پاکستان، فاصلهٔ زمانی جنگ‌های دو کشور کمتر خواهد شد و به همین دلیل، پیامدهای امنیتی و اقتصادی این جنگ‌ها روی ایران، به‌ویژه جنوب شرق آن، جدی‌تر خواهد بود؛ ازاین‌رو، هرگونه سیاست خارجی هیدروپلیتیکِ[1] محور هند در قالب کاهش آب ورودی رود سند به پاکستان می‌تواند به تشدید بحران‌ها در پاکستان و سرریز این بحران‌ها به کشورهای پیرامونی بینجامد؛ ازجمله ایران و به‌ویژه در شرق آن. پاکستان در طول چند دههٔ گذشته، با قاچاق مواد مخدر، آدم‌ربایی ازطریق اشرار و انتقال آنها به این ایران، پشتیبانی از جریان‌های سَلَفی معارض آموزه‌های شیعی، و حضور پرشمار



۱. هیدروپلیتیک (Hydropolitics) به مطالعهٔ علمی روابط بین‌المللی و موضوعات مرتبط با آب، به‌ویژه نقش منابع آبی در ایجاد تنش‌ها، منازعات و همکاری‌های بین کشورها و مناطق گوناگون می‌پردازد

متکدیان پاکستانی در همهٔ شهرهای کشور، صادرکنندهٔ بحران به ایران بوده و هزینه‌های امنیتی و انتظامی کلانی بر کشور تحمیل کرده است. ازطرفی، ایران در طول دو دههٔ گذشته، برای جلب سرمایه‌گذاری هند در چابهار تلاش بسیاری انجام داده است. احساس تهدید پاکستان از حضور هند در جنوب غربی خودش، یعنی استان سیستان‌وبلوچستان، نقش مهمی در بی‌ثبات‌سازی این منطقه داشته است؛ ازاین‌رو، هرگونه تشدید تعارض بین هند و پاکستان به‌معنای تشدید صدور بحران به ایران خواهد بود. این در وضعیتی است که گفت‌وگوهای هسته‌ای ایران و ایالات متحده ممکن است به گشودن فضای تعامل ایران با جهان و سیاست خارجی تعامل محور ایران با کشورهایی مانند هند بینجامد که به‌طورقطع، تشدید تنش هند و پاکستان به زیان منافع و امنیت جمهوری اسلامی ایران، به‌ویژه در جنوب شرق آن، خواهد بود.

1. https://t.me/anjomanemodaresin

***

توقف جنگ به درخواست اسرائیل

آقای جان میر شایمر، استاد علوم سیاسی دانشگاه شیکاگو امریکا، در مصاحبه با یکی از رسانه‌ها نظر خود را دربارهٔ نحوهٔ پایان جنگ اسرائیل با ایران و بازندهٔ جنگ مطرح کرده است. مطالعهٔ این گفت‌وگوی مختصر، حقایق زیادی را تبیین می‌کند. در ادامه، ترجمهٔ متن وی آمده است.

در پیام‌هایی که برای من آمده، این‌قدر واژهٔ پری (Prayer)، یعنی «دعا» تکرار شده (ما برای شما دعا می‌کنیم، ما برای مردم ایران دعا می‌کنیم).

اجازه دهید چند نکته را مطرح کنم: اول از همه، ترامپ اسرائیل را مجبور نکرد که جنگ را متوقف کند؛ اسرائیلی‌ها از ما خواستند که جنگ را متوقف کنیم. اسرائیلی‌ها در وضعیت بسیار بدی بودند.

موشک‌های بالستیک ایران، تل‌آویو و حیفا و سایر شهرها و تأسیسات نظامی در سراسر کشور را بمباران می‌کردند و در همان زمان، موشک‌های دفاعی اسرائیلی‌ها درحال تمام‌شدن بودند؛ موشک‌هایی که می‌توانستند موشک‌های بالستیک و کروز ایرانی را سرنگون کنند. بنابراین، اسرائیلی‌ها به دردسر افتاده بودند و از ما خواستند که به جنگ پایان دهیم.

اما اگر به‌دقت، به آنچه در خاورمیانه درحال رخ‌دادن است نگاه کنید، ایالات متحده و اسرائیل در دردسر بزرگی هستند. این جنگ دوازده‌روزه که اسرائیل و ایالات متحده علیه ایران به راه انداختند و به‌عنوان پیروزی بزرگ تبلیغ می‌کنند، در واقعیت چیز دیگری است. اینکه یک کشور در جنگ پیروز می‌شود یا نه، تاحدزیادی به این بستگی دارد که آیا به اهداف خود می‌رسد یا نه. باید از خود بپرسید که دو هدف اسرائیل در این جنگ چه بود؛ یکی حذف قابلیت غنی‌سازی هسته‌ای ایران بود، دوم، تغییر حکومت ایران. نه‌تنها آنها در دستیابی به هردوی این اهداف شکست خوردند، بلکه احتمال وقوع آن را در آینده نیز کمتر کردند. شکی نیست که توانایی هسته‌ای ایران باقی ماند و ایران هنوز توانایی غنی‌سازی اورانیوم را دارد. اکنون هیچ بازرس آژانس بین‌المللی انرژی اتمی

حضور ندارد که ببیند آیا آنها واقعاً درحال ساخت بمب هستند یا نه. دربارهٔ تغییر حکومت هم تقریباً همه موافق‌اند که موفقیت حاکمیت تقویت شده است، نه تضعیف؛ بنابراین، تغییر حکومت اتفاق نخواهد افتاد و برنامهٔ تسلیحات هسته‌ای که اسرائیلی‌ها از آن می‌ترسند یا برنامهٔ غنی‌سازی هسته‌ای که اسرائیلی‌ها از آن واهمه داشتند، متوقف نشده است؛ بنابراین، ترامپ و نتانیاهو به دردسر افتاده‌اند.



تخریب شهرهای اسرائیل به‌وسیلهٔ موشک‌های ایرانی

***

همراهی‌ها و همدلی‌های جامعهٔ بین‌المللی با مردم ایران

انجمن علمی مطالعات صلح ایرانی با همکاری خانهٔ اندیشمندان علوم انسانی در تاریخ ۷ تیر ۱۴۰۴، نشست اول از سلسله‌نشست‌های تحلیل تجاوز اسرائیل به ایران از منظر مطالعات صلح را برگزار کرد. یکی از سخنرانان این همایش سرکار خانم ماندانا تیشه‌یار، دکترای روابط بین‌الملل از دانشگاه جواهر لعل نهرو، عضو هیئت‌علمی گروه مطالعات منطقه‌ای دانشگاه علامه طباطبایی و رئیس هیئت‌مدیرهٔ انجمن علمی مطالعات صلح ایران در دورهٔ سوم بود. ایشان در این سخنرانی، همراهی‌ها و همدلی‌های جامعهٔ بین‌المللی با مردم ایران در طول تجاوز وحشیانهٔ اسرائیل را تشریح و نمونه‌های بارز آن را بیان کرد.

در ادامه، فرازهایی از صحبت‌های ایشان آمده است:

به نام خداوند جان و خرد. سلام عرض می‌کنم خدمت اساتید گرامی، پژوهشگران محترم، خانم‌ها و آقایان. ... خدمت شما عرض کنم که در دوازده روز جنگ، پیام‌های زیادی از استادان، دانشجویان و پژوهشگران کشورهای مختلف جهان به دانشگاه علامه طباطبایی رسید. می‌توانم بگویم صدها

پیام به این دانشگاه رسید. من این فرصت را داشتم که تعداد زیادی از این پیام‌ها را مرور و مطالعه کنم. ضمن مطالعهٔ پیام‌هایی که رسیده بود، به این فکر کردم آیا جنگی که رخ داده، جنگ بر سر مسئله هسته‌ای است؟ آیا اگر ایران برنامهٔ هسته‌ای نداشت، ما هم جنگ و اختلافی با اسرائیل نداشتیم؟ یا اگر امروز اعلام کنیم که دیگر نمی‌خواهیم داشته باشیم، آیا مشکلات ما با اسرائیل حل می‌شود؟! یا اینکه مسئله چیز دیگری است و بحث هسته‌ای بهانه‌ای است برای اختلافات دیرینه؟! به این فکر کردم کشورهای عربی که با اسرائیل در حدود هشتاد سال گذشته بارها جنگیده‌اند، بحث هسته‌ای بینشان نبوده است! آیا موضوع زمین بین آنها بوده یا مشکل هویت سرزمینی داشته‌اند؟ بسیاری از کشورها پیشنهاد داده‌اند که فلسطینیان بروند در جای دیگری زندگی کنند. با این کار، مسئلهٔ زمین حل می‌شود؛ ولی مسئله‌ای که بین اینها وجود دارد، هویت سرزمینی است و با زمین که موضوعی مادی است، فرق دارد. باز به این فکر کردم، پیش از انقلاب، ما حتی روابط دیپلماتیک با اسرائیل داشتیم! در کتاب خاطرات سیاستمداران بزرگ آن دوره (رجال عصر پهلوی) مثلاً در کتاب خاطرات اسدالله عَلَم، بارها بیان شده که رجال سیاسی چقدر دست‌به‌عصا جلو می‌رفتند و مراقب بودند که مردم از روابط سیاسی بین ایران و اسرائیل آزرده نشوند. فیلم مستندی به اسم «دوئل امجدیه» ساخته شده که به بازی فوتبال دو تیم ایران و اسرائیل در ورزشگاه شیرودی در سال ۱۳۴۹ پرداخته است. تماشای این فیلم یا بررسی رویدادهای آن بازی در سال ۱۳۴۹ نشان می‌دهد که مسئله، مسئلهٔ جدید و امروزی نیست و مقداری ریشه‌دارتر از این بحث‌هاست.

درصورت خروج نیروها و تجهیزات امریکایی از ناتو، خلأ عظیمی در ساختار فرماندهی، شناسایی، اطلاعات و توان رزمی اروپا ایجاد می‌شود. اروپا باید جایگزینی برای ۱۲۸هزار نیروی امریکایی بیابد.

در هیچ‌کدام از پیام‌های استادانی که از کشورهای گوناگون جهان به دست ما می‌رسید، ندیدم که مثلاً بحث هسته‌ای پیش کشیده شده باشد یا گفته باشند که این جنگ، جنگی ایدئولوژیک یا جنگ مذهبی بین مسلمان و یهودیان است. آنها به نکتهٔ دیگری اشاره کرده‌اند. اول این را بگویم که از کشورهای گوناگون جهان، به‌جز آنها که در حوزهٔ تمدنی با ما مشترک‌اند، پیام ارسال شده است. پیام‌هایی که من خواندم، از چین، اسپانیا، شیلی، امریکا، استرالیا، کرهٔ جنوبی، روسیه و لهستان فرستاده شده است. این تصویر را [اشاره به تصویر روی پردهٔ نمایش] یکی از دانشجویان افغانستانی ما که اهل شهر تاریخی هرات است و برای فرصت مطالعاتی به مادرید رفته و این روزها در اسپانیاست، فرستاده و با لحن شیرین خودش گفته: «استاد جان! ما امروز در کنار خواهران و برادران ایرانی و عربمان در تظاهراتی در مادرید در دفاع از صلح شرکت کردیم.» برای من جالب بود که مردمی در مادرید، پرچم ما را بلند کردند. در بسیاری دیگر از شهرها هم این اتفاق افتاده است.

این نقشه‌ای که می‌بینید (با ایران بایستیم) [اشاره به نقشه]، استادی از دهلی برای من فرستاده است. برای من جالب است، درحالی‌که موضع دولت هند در این جنگ بیشتر به اسرائیل نزدیک بوده، افکار عمومی یا دانشگاهیان هندی، طرف مردم ایران را گرفته‌اند. ... در پیام‌هایی که برای من آمده، این‌قدر واژهٔ پِری (Prayer)، یعنی «دعا» تکرار شده (ما برای شما دعا می‌کنیم، ما برای

مردم ایران دعا می‌کنیم) که من تصمیم گرفتم مجموعه یادداشت‌هایی را، به لطف آقای دکتر رنجبر، در سایت انجمن صلح با عنوان «دوستانی که از دور دعایمان می‌کنند» منتشر کنم.

در بین کشورهای همسایه، از گرجستان گرفته تا ترکیه، ارمنستان، قطر، هندوستان، ازبکستان، قزاقستان، تاجیکستان، افغانستان و پاکستان پیام ارسال شده است. همین‌طور از جمهوری‌های قفقاز شمالی در روسیه، که آنها هم پیوندهای تاریخی گسترده‌ای با ما دارند، پیام‌های دانشجویان، استادان و رؤسای دانشگاه‌ها دیده می‌شود. از بعضی کشورهای همسایه، سفیرهایشان پیام دادند. حتی وزیر خارجهٔ پیشین یکی از کشورها پیام داد و ابراز دوستی و محبت کرد. در این پیام‌ها، چند نکته توجه من را جلب کرده است. من موضوعات پیام‌ها را به سه دسته تقسیم کرده‌ام؛ یک دسته، دعا برای مردم ایران و پیروزی‌شان است که تکرار شده. بعضی‌ها هر روز پیام می‌دادند؛ مشخص بود دلواپس ما هستند. اصلاً انگار در ایران‌اند! یک نفر نوشته: «من تنم اینجاست [یعنی در کشور خودش] و جان و روانم در ایران است.»

دستهٔ دوم، پیام‌های افرادی است که لحظه‌به‌لحظه خبرها را پیگیری می‌کردند و گاهی تا اینجا پیش می‌رفتند که ما را به خانه‌شان دعوت می‌کردند. خود من به چند کشور دعوت شدم. می‌گفتند: «اگر وضعیت به هم ریخت، ما هرچه داریم، با شما تقسیم می‌کنیم، تشریف بیاورید اینجا.» آن مهربانی شرقی را می‌شود در پیام‌هایشان دید. از همه تکان‌دهنده‌تر، رفتار یکی از استادان دانشگاه کابل بود که خودش چهار سال است بی‌وطن و بی‌جا شده و آواره است و از کشوری به کشور دیگر می‌رود. او به من گفت: «خدا نیاورد آن روز را، ولی اگر لازم شد از وطنت جدا شوی، برو کابل، کلید آپارتمانم با تمام وسایل زندگی من و دوستانم در خدمتت هستند.» من می‌دانم خودش چهار سال است حسرت می‌کشد به آپارتمانش برگردد؛ ولی سخاوتمندانه این را به من پیشکش می‌کند.


ماندانا تیشه‌یار

دستهٔ سوم، پیام‌هایی است که در همهٔ آنها «ایران» نماد هویت، فرهنگ و تمدن مشترک عنوان و بارها در آنها از واژهٔ «ایران بزرگ» استفاده شده است. یکی از استادان جامعه‌شناسی هراتی، که الآن در آلمان حضور دارند، این شعر را نوشته‌اند و در گروه استادان ایران و افغانستان به اشتراک گذاشته‌اند که برای دوستان می‌خوانم:

«تهران بانویی زخمیست
خواهرخواندهٔ کابل
شعری خونین است در دیوان دوهزاروپانصد سال تمدن
و حکایت رزم و صبوریست در شاهنامه
تهران منشور کوروش است

خون‌آلوده در پنجهٔ اهریمن جنگ
و پرسپولیس است دلواپس چشم‌دوخته به فرداها
تهران قلب ماست
می‌تپد از لاهور تا کابل
از دوشنبه تا سمرقند
از بخارا تا بلخ
و از هرات تا اصفهان
تهران، جان ماست»

یکی از محسنات این جنگ همین نزدیکی تمدن‌ها بود. «شکر ایزد که میان من و او صلح افتاد!» دوست دیگری از ادیبان بدخشانی ما به نام منوچهر فرادیس گفت: «در جنگ تمدن‌ها، ما کنار حوزهٔ تمدنی خود ایستاده‌ایم. ایران مادر است. فرزندان این حوزهٔ بزرگ تمدنی از این مادر بزرگ با قلم و قدم حمایت می‌کنند. پاینده و جاوید درخشش پارسی، ایرانِ کشوریِ امروز و ایران تاریخی» و با شجاعت اسمش را هم نوشت و در فضای مجازی در جاهای مختلف به اشتراک گذاشت.

حتی پیام‌هایی از دوستانی در ترکیه رسید که پیشنهاد می‌دادند ما باید اتحادیه‌ای بین جوامع مدنی در آسیای غربی تشکیل بدهیم. مردمان ما باید با همدیگر در ارتباط باشند. من داشتم فکر می‌کردم که شاید ما باید به فلات ایران بیندیشیم، ما باید کمی فراتر از مرزهای ملی‌مان برویم و به دوستانی که دغدغهٔ ما را داشتند و در این جنگ فرصتی شد که ما صدای مهربانی آنها را بشنویم، بیشتر فکر کنیم. ...

***

اروپا در آستانهٔ خلأ امنیتی؛ اگر امریکا برود، فاتحهٔ ناتو خوانده است!

ارزیابی مستقل آی.آی.اِس.اِس[1] از خروج امریکا از ناتو نشان می‌دهد که با فرض پایان جنگ اوکراین تا اواسط سال ۲۰۲۵ و خروج تدریجی این کشور از ناتو، هزینه‌های مالی و نیازهای صنعتی دفاعی اروپا برای مقابله با تهدید روسیه کافی نخواهد بود.

احتمال بازسازی قدرت نظامی روسیه تا سال ۲۰۲۷، نگرانی اروپایی‌ها را به‌شکل فزاینده‌ای افزایش داده است. روسیه باوجود چالش‌های موجود، می‌تواند تا سال ۲۰۲۷، بخش عمده‌ای از توان نظامی خود را بازیابی کند. این موضوع تهدیدی جدی به‌ویژه برای کشورهای حوزهٔ بالتیک خواهد بود.

پنجرهٔ آسیب‌پذیری اروپا پس از خروج امریکا از ناتو به‌طور کامل گشوده خواهد شد. درصورت خروج نیروها و تجهیزات امریکایی از ناتو، خلأ عظیمی در ساختار فرماندهی، شناسایی، اطلاعات و توان رزمی اروپا ایجاد می‌شود. اروپا باید جایگزینی برای ۱۲۸هزار نیروی امریکایی بیابد.

---

۱. مؤسسهٔ بین‌المللی راهبردی (IISS)، مؤسسهٔ تحقیقاتی مستقل درزمینهٔ موضوعات امنیتی است که دفاتری در قاره‌های گوناگون دارد.

ازسوی‌دیگر، هزینهٔ یک‌تریلیون‌دلاری برای جایگزینی نقش امریکا، فشار اقتصادی سنگینی را به کشورهای اروپایی تحمیل خواهد کرد.

اروپا باید حدود یک‌تریلیون دلار برای خرید تجهیزات و توسعهٔ ظرفیت دفاعی خود صرف کند. این رقم، معادل بازگشت به سطح بودجهٔ دفاعی دوران جنگ سرد (بیش از ۳ درصد تولید ناخالص داخلی) اروپاست.

توسعهٔ توان نظامی و دفاعی اروپا، مشکلات جدی در ظرفیت صنعت دفاعی اروپا، به‌ویژه در بخش هوایی و دریایی، ایجاد خواهد کرد. درحالی‌که تولیدات تجهیزات و سلاح‌های زمینی رشد کرده‌اند، بخش‌های هوایی و دریایی هنوز با کمبود سرمایه‌گذاری مواجه‌اند. کمبود نیروی کار، تأمین مالی، مقررات و تأمین قطعات از دیگر موانعی‌اند که رؤسای اروپایی با آن روبه‌رو خواهند بود.

اروپا برای رفع این موانع، به خرید خارجی نیاز دارد که نتیجهٔ آن وابستگی‌های جدید است. اروپا برای پرکردن خلأهای فوری دفاعی خود، به خرید سامانه‌های خارجی مانند جنگنده‌های پنهان‌کار و توپخانه‌های راکتی ناچار است که خود وابستگی‌های تازه‌ای ایجاد می‌کند.

اروپا باید برای روسیه که تهدیدی جدی تلقی می‌شود، حمله به توانایی‌های ضددسترسی روسیه را برای کاهش سریع آسیب‌پذیری‌های خود به‌عنوان امری ضروری در دستور کار دفاعی قرار دهد. همچنین باید روی سامانه‌هایی تمرکز کند که قابلیت نفوذ و حمله به زیرساخت‌های دفاعی روسیه را دارند.

1. https//:www.iiss.org/research-paper/2025/05/defending-europe-without--the-united-states-costs-and-consequences/
2. https//:t.me/nagoftehaa21/7643-

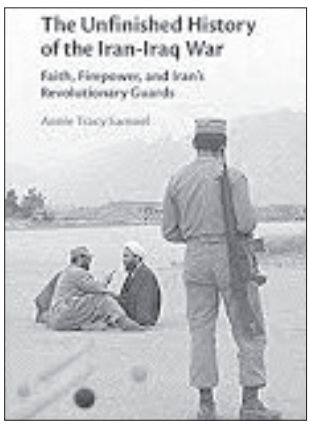
معرفی کتاب



تاریخ ناتمام جنگ ایران و عراق؛ ایمان، قدرت آتش و سپاه پاسداران

دکتر یعقوب نعمتی وروجنی[1]

کتاب *تاریخ ناتمام جنگ ایران و عراق؛ ایمان، قدرت آتش و سپاه پاسداران*[2] ترجمهٔ کتابی به زبان انگلیسی در ۳۲۰ صفحه به قلم خانم آنی تریسی ساموئل[3] است که انتشارات دانشگاه کمبریج[4] در سال ۲۰۲۲ (۱۴۰۱) آن را منتشرکرده است. این کتاب را آقایان عبدالمجید حیدری و دکتر علی احمدی به فارسی ترجمه کرده‌اند و انتشارات مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس در سال ۱۴۰۳ روانهٔ بازار نشر کرده است.



دربارهٔ نویسنده

نویسندهٔ این کتاب، آنی تریسی ساموئل استاد گروه تاریخ دانشگاه تِنسی امریکا و از محققان پیشین مرکز علوم و امور بین‌الملل بِلفِر در ایالات متحده است. از این نویسنده مقاله‌ای با عنوان «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و جنگ ایران و عراق؛ امنیت در نگاه و بیان پاسداران انقلاب»[5] سال ۱۳۹۱، در شمارهٔ ۴۲ نشریهٔ *نگین ایران* (فصلنامهٔ علمی – تخصصی مطالعات دفاع مقدس) منتشر شده است.

وی در این مقاله، با بیانی شیوا و محققانه، به اهمیت جنگ ایران و عراق ازنظر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پرداخته

---

۱. پژوهشگر و کارشناس مرکز اسناد، تحقیقات و نشر معارف دفاع مقدس و مجاهدت‌های سپاه

2. The Unfinished History of the Iran - Iraq War: Faith, Firepower and Iran's Revolutionary Guards

3. Annie Tracy Samuel

4. Cambridge University Press (2022)

5. "Perceptions and Narratives of Security:The Iranian Revolutionary Guards Corps and the Iran - Iraq War"

و توضیح داده است که پاسداران چگونه در جنگ توانستند جایگاه خود را در امنیت ملی ایران نشان دهند و چگونه با تکیه بر شناخت و تجربه‌های شخصی خود از جنگ، تاریخ جذابی از آن را روایت کرده‌اند.

مقدمه و کلیات

نویسنده، مقدمهٔ کتابش را، که در قالب یک مقدمه و دوازده فصل به‌انضمام یک کتاب‌شناسی جامع و بخش نمایه تدوین شده است، با نقل‌قول‌هایی از رهبر معظم انقلاب اسلامی و دو تن از مقامات سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی آغاز کرده و در ادامه کوشیده است که ابعاد گوناگون تأثیر عمیق و پایدار جنگ عراق علیه ایران بر ایرانیان را نشان دهد. وی پس از اشاره به اهمیت جنگ تحمیلی که در بین ایرانیان بیشتر به «دفاع مقدس» معروف است، این پرسش‌های اساسی را مطرح می‌کند:

- چرا و چگونه تاریخ جنگ ایران و عراق را مستند کرده و نگاشته‌اند؟
- آنان مسیر و نتیجهٔ جنگ، پیوند جنگ و انقلاب اسلامی ایران و نقش خود در پیشبرد جنگ را چگونه روایت می‌کنند؟
- آنان به پرسش‌های مربوط به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، جنگ ایران و عراق و جمهوری اسلامی چه پاسخ‌هایی می‌دهند؟

نویسنده با اشاره به این نکته که در روایت‌های جهان غرب از جنگ ایران و عراق، به‌ندرت از منابع ایرانی استفاده شده است، در روند تجزیه‌وتحلیل خود در این کتاب، بیشتر بر استفاده از منابع منتشرشده در ایران و به‌ویژه انتشارات مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس (مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سابق) متمرکز شده و به مجموعه‌های «*روزشمار جنگ ایران و عراق*»، «*سیری در جنگ ایران و عراق*» و «*تجزیه‌وتحلیل جنگ ایران و عراق*» استنادهای زیادی کرده است. افزون‌براین، در نمونه‌های متعددی، به اطلس‌های راهنمای جنگ و دیگر آثار مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، ازجمله کتاب *خرمشهر در جنگ طولانی* نیز ارجاع داده شده است.

آنی تریسی ساموئل که کتابش را «پژوهشی دربارهٔ جنگ ایران و عراق بر مبنای آثار تاریخ‌نگاران سپاه پاسداران» معرفی کرده، بر این باور است که این اثر دانسته‌های پژوهشگران غربی از سپاه پاسداران و جمهوری اسلامی را دگرگون می‌کند. او دراین‌باره نوشته است: «نخستین موضوعی که برای ما آشکار می‌شود این است که هم تجربهٔ جنگ ایران و عراق و هم طرح ارائهٔ یک روایت تاریخی از این جنگ، هر دو برای سپاه پاسداران و درنتیجه برای شناخت این سازمان اهمیت بسیار زیادی دارند و این اهمیت، به عوامل متعددی برمی‌گردد که برخی از آنها عبارت‌اند از: روند مداوم تأثیرگذاری متقابل جنگ و انقلابی‌گری بر یکدیگر در ایران؛ نقش جنگ در ایجاد مشروعیت و نهادینه‌کردن سپاه پاسداران و کلیت نظام نوپای جمهوری اسلامی؛ چگونگی گسترش سپاه پاسداران در طول جنگ و تبدیل آن به سازمان قدرتمندی که امروز شاهد آن هستیم و این واقعیت که تاریخ از نگاه پاسداران انقلاب، ابزار بسیار مهمی برای شکل‌دادن به قدرت و هویت ملی [کشورشان] است.»

موضوع مهم دیگری که نویسنده در تبیین دیدگاه‌های سپاه پاسداران دربارهٔ جنگ ایران و عراق به آن

اشاره کرده این است که «تاریخ را، هم باید ساخت و هم باید نگاشت» و در همین راستا، اذعان کرده که «تفسیر تاریخ جنگ و اهمیت آن به‌گونه‌ای که پاسداران انقلاب نوشته‌اند، بسیاری از انگاره‌های رایج دربارهٔ جمهوری اسلامی را که بر منابع و دیدگاه‌های غربی استوار است، به چالش می‌کشد».

نویسنده همچنین بر این باور است که برخلاف نگاه تک‌بُعدی غربی‌ها، ایرانیان، ازجمله پاسداران انقلاب، برای پیشبرد کنش جنگی (دفاعی) جمهوری اسلامی، بر همهٔ ابزارهای موجود تکیه داشته‌اند؛ «هم بر ایمان [و شور انقلابی]، یعنی تعهد دینی، ایدئولوژی انقلابی و روحیهٔ مردمی و هم بر قدرت آتش، یعنی طرح‌ریزی راهبردی دقیق، نیروی سازمان‌یافته، قدرت دفاعی و کارکشتگی نظامی.»

نویسنده در این کتاب تلاش کرده تا ابزارهای بسیار مهمی برای شناخت کنش‌های امروز نظام جمهوری اسلامی فراهم و سپس تحلیل درهم‌تنیده‌ای از سه موضوع اصلی «نقش سپاه پاسداران در جنگ ایران و عراق و کلیت این جنگ»، «تاریخ جنگ ایران و عراق به روایت سپاه پاسداران» و «اهمیت این جنگ در ایران» ارائه کند.

وی بی‌توجهی پژوهشگران غربی به سهم سپاه پاسداران در پژوهش‌های مربوط به جنگ ایران و عراق و غفلت و ناآگاهی آنان از آثار تاریخ‌نگاران سپاه را ازجمله خلأهای موجود در محافل علمی و پژوهشی غرب می‌داند و می‌کوشد این خلأها را پُر کند؛ زیرا بر این باور است که باوجود پژوهش‌های گسترده و همه‌جانبهٔ تاریخ‌نگاران سپاه، پژوهشگران غربی نه‌فقط از این منابع استفاده نمی‌کنند، حتی از وجود این آثار اطلاع چندانی ندارند؛ نقیصه‌ای که ازنظر وی سبب می‌شود در ادبیات موجود غربی، به‌طورکلی برداشت‌های غلطی دربارهٔ سپاه پاسداران و جنگ ایران و عراق شود.

ساموئل با اشاره به برخی ادعاها مبنی‌براینکه «پاسداران انقلاب را پیش از هرچیز باید پیش‌قراولان سازش‌ناپذیر انقلاب اسلامی دانست، آنها همواره خردپذیری و دانش حرفه‌ای نظامی را رد می‌کردند؛ زیرا بر این باور بودند که شور انقلابی و اسلامی به‌تنهایی پیروزی در جنگ را برای ایران به ارمغان آورد، آنها جنگ را بستری برای اثبات مشروعیت و پویایی انقلاب [اسلامی] و هدفی می‌دیدند که همه‌چیز را برای آن فدا می‌کردند»، همهٔ این ادعاها را در کتاب خود رد و اذعان کرده که تحلیلگران غربی باید مفاهیم موجود دربارهٔ سپاه پاسداران، جنگ ایران و عراق و چگونگی درک خود از جمهوری اسلامی ایران را تغییر دهند و نگاه ظریف‌تر و حساس‌تری دراین‌زمینه داشته باشند.

نویسنده برای نیل به اهداف ذکرشده برای تألیف این کتاب، شالودهٔ آن را بر منابع موجود سپاه پاسداران انقلاب اسلامی دربارهٔ جنگ ایران و عراق و تجزیه‌وتحلیل این منابع بنا نهاده است؛ منابعی که اغلب از تولیدات یکی از مراکز پژوهشی سپاه پاسداران (مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس) است؛ گرچه وی همهٔ رویدادهای جنگ را هم به‌طور جامع بررسی نکرده و بیشتر، به مهم‌ترین رویدادهای ذکرشده در تاریخ جنگ به روایت پاسداران انقلاب پرداخته است و این رویدادها به‌نوعی شاکلهٔ اصلی کتابش را تشکیل می‌دهند. به دیگر سخن، هدف اصلی نویسنده در کتابش این بوده که پاسداران انقلاب و روایت تاریخی آنان از جنگ ایران و عراق را با استفاده از منابع خودشان و تا جایی که ممکن است، به‌شکلی جامع بررسی کند.

فصل‌بندی کتاب

نویسنده در فصل اول کتاب با عنوان «پاسداران؛ تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی»، به موضوع اصلی کتاب (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) پرداخته و چگونگی شکل‌گیری آن را بررسی کرده است. منبع اصلی این فصل، کتاب یکم از مجموعهٔ «روزشمار جنگ ایران و عراق» است که نویسنده براساس آن، ضرورت، ماهیت و نحوهٔ شکل‌گیری سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در ماه‌های اولیهٔ پیروزی انقلاب اسلامی را تشریح و با این نگاه، وظیفهٔ پاسداران را مکمل مسئولیت آنان در پاسداری از اصول انقلاب اسلامی و دستاوردهای آن و همچنین اطمینان‌یافتن از بقای درازمدت نظام جمهوری اسلامی ذکر کرده است؛ مسئولیتی که بر رویکرد پاسداران در پیشبرد جنگ ایران و عراق مؤثر بوده و همچنان بر سیاست‌ها و مواضع آنان تأثیرگذار است. سیر تأسیس سپاه، کشمکش‌های موجود در عرصهٔ سیاسی ایران، روند توسعه و بالندگی سپاه، حمایت سپاه پاسداران از ارتش جمهوری اسلامی ایران و رویارویی با گروه‌های ضدانقلاب، ازجمله موضوعات دیگری است که در این فصل به آنها پرداخته شده است.

فصل دوم کتاب با عنوان «تاریخ‌نگاران؛ جنگ ایران و عراق به روایت سپاه پاسداران» به بررسی طرح توسعهٔ اقدامات سپاه پاسداران درزمینهٔ مستندسازی جنگ ایران و عراق و افراد، فعالیت‌ها، خاستگاه‌ها و بنیان‌های این طرح، کارهای انجام‌شده برای ثبت تاریخ جنگ در دوران جنگ، روش‌شناسی و رهیافت طرح مستندسازی جنگ و منابع منتشرشدهٔ حاصل از این طرح اختصاص یافته است. نویسنده در این فصل، برای تشریح چگونگی پایه‌ریزی طرح مستندسازی جنگ ایران و عراق، از کتاب چهارم از مجموعهٔ «*روزشمار جنگ ایران و عراق*» بهره گرفته و با استناد به آن نوشته است: «چند ماه پس از شروع جنگ هشت‌سالهٔ ایران و عراق، دفتر سیاسی سپاه که آن زمان از ارکان شورای فرماندهی سپاه به شمار می‌رفت، در پی تأسیس قسمتی به نام «تاریخ جنگ» برآمد. آگاهی منحصربه‌فرد پاسداران از ضرورت حفظ تاریخ جنگ، یک نکتهٔ کلیدی در آغاز این طرح محسوب می‌شود.» وی در ادامه، از بنیان‌گذاران طرح مستندسازی تاریخ جنگ ایران و عراق که نقش مهمی در طرح «ثبت تاریخ جنگ» ایفا کردند نام برده است؛ ازجمله: آقایان ابراهیم حاجی‌محمدزاده (از بنیان‌گذاران سپاه پاسداران و نخستین رئیس دفتر سیاسی این نهاد)، محسن رضایی (فرمانده کل سپاه پاسداران در دوران جنگ)، محمد درودیان (از نخستین اعضای دفتر سیاسی سپاه و یکی از پژوهشگران شاخص حوزهٔ مطالعاتی جنگ ایران و عراق)، غلامعلی رشید (از فرماندهان ارشد سپاه در دوران جنگ)، محسن رشید (از دیگر مؤسسان دفتر سیاسی سپاه) و هادی نخعی (از راویانی که اندکی پس از تشکیل دفتر سیاسی به آن ملحق شد).

وی در ادامه، با اشاره به تاریخچهٔ ثبت تاریخ جنگ از بهار سال ۱۳۶۰، فرایند آموزش راویان (تاریخ‌نگاران) جنگ و نحوهٔ تقسیم‌بندی تاریخ‌نگاران سپاه در جبهه‌ها و در مراحل گوناگون عملیات‌های ایران نوشته است: «در نخستین ماه‌های سال ۱۹۸۵ (۱۳۶۴)، با تشکیل مرکز مستقل مطالعات و تحقیقات جنگ در حوزهٔ فرماندهی کل سپاه، حضور راویان این مرکز در جنگ شکل ثابت و دائمی به خود گرفت و راویان عنصری جدایی‌ناپذیر از سیستم فرماندهی جنگ شدند.

براین‌اساس، در طول جنگ ایران و عراق، این مرکز عمدتاً مشغول گردآوری و ثبت تاریخ جنگ بود و این فرایند ازطریق آموزش راویان (تاریخ‌نگاران) جنگ و نظارت بر کار آنها، اعزام راویان به جبهه‌ها، هماهنگی فعالیت‌های آنان و استقرار دفاتر مربوط در مناطق مختلف عملیاتی انجام می‌شد و ماحصل این تحقیقات میدانی، گردآوری منابع دست‌اول و منحصربه‌فردی دربارهٔ جنگ ایران و عراق بود.»

مأموریت‌های مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس پس از پایان جنگ عراق علیه ایران، ازجمله سازماندهی و فهرست‌نویسی اسناد گردآوری‌شده در زمان جنگ و خدمات‌دهی در جایگاه مرکزی تحقیقاتی و نشر آثار تدوین‌شده به‌صورت مجموعه‌های گوناگون، موضوع دیگری است که نویسنده در این فصل آنها را شرح داده است.

نویسنده، فصل سوم کتاب با عنوان «حمله [به ایران] در گرماگرم انقلاب؛ علل وقوع جنگ ایران و عراق» را به روایت تاریخ‌نگاران سپاه از چگونگی آغاز جنگ، بررسی تجاوز عراق به ایران و چگونگی ارتباط انقلاب اسلامی و جنگ اختصاص داده و اشاره کرده است که ازنظر تاریخ‌نگاران جنگ سپاه، پیروزی انقلاب اسلامی سبب شد که رژیم عراق در دوران گذار انقلابی و درحالی‌که هنوز نظام تازه‌تأسیس به ثبات کافی و آمادگی دفاعی کافی نرسیده بود، با استفاده از این فرصت تاریخی، دست به تهاجم نظامی به ایران بزند.

در فصل چهارم با عنوان «خواستن و نتوانستن؛ رویارویی ایران با تجاوز عراق»، نویسنده تحلیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از مراحل نخستین جنگ تا رسیدن به زمان پاسخ متقابل ایران به تجاوز عراق را بررسی کرده است؛ پاسخی که به نظر وی، با آمیزه‌ای از «خواستن و نتوانستن»، که از ضرب‌المثل فارسی «خواستن، توانستن است» وام گرفته شده است، همراه بود. در این فصل، نویسنده کوشیده است با استفاده از تاریخ‌های نگاشته‌شدهٔ پاسداران انقلاب، تأثیر وضعیت انقلابی بر پیشبرد کنش جنگی (دفاعی) ایرانیان را بررسی و واکاوی کند.

ساموئل در فصل پنجم که عنوان «حماسه خرمشهر؛ خرمشهر در جنگ، از اشغال تا آزادسازی» را برای آن انتخاب کرده است، نشان می‌دهد که ایرانیان سرانجام توانستند وضعیت حاکم بر جبهه‌های جنگ را تغییر دهند و با بهره‌گیری از قدرت ایمان خود، بر قدرت آتش دشمن فائق آیند و خرمشهر را در عملیات بیت‌المقدس آزاد کنند؛ عملیاتی که نه‌فقط در تاریخ دفاع مقدس، بلکه در حیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نیز نقطهٔ عطفی بود.

در فصل ششم با عنوان «تعقیب متجاوز؛ تهاجم ایران به عراق» که به یکی از تصمیم‌های مناقشه‌برانگیز ایرانیان در دوران جنگ (تصمیم برای ورود به خاک عراق) اختصاص دارد، نویسنده تلاش کرده این تصمیم را نه از زاویهٔ دید کسانی که آن را نوعی تجاوز و تصمیم خطرناک برمی‌شمارند، بلکه براساس ذهنیت و برداشت و طرز تلقی رهبران و فرماندهان ایرانی و تاریخ‌نگاران جنگ در سپاه پاسداران بررسی و تجزیه‌وتحلیل کند. در همین راستا، وی توضیح داده که ازنظر ایرانیان، ورود به خاک عراق کنشی دفاعی و به‌منزلهٔ تداوم دفاع در خاک دشمن بود و جمهوری اسلامی ایران ازاین‌طریق می‌کوشید ضمن اعادهٔ امنیت ملی خود، حقوق ازدست‌رفته‌اش در جریان

تهاجم نظامی عراق به خاک ایران را هم مطالبه کند.

در فصل هفتم با عنوان «جنگ برای صلح؛ جنگ ایران و عراق؛ ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۶»، به مشکلات نظام جمهوری اسلامی ایران پس از ورود به خاک عراق و دشواری‌های پیشبرد کنش جنگی (دفاعی) ایرانیان دراین‌زمینه پرداخته شده است. از دست رفتن ابتکارعمل ایران، ناکامی در عملیات‌های پیاپی و محقق‌نشدن نتایج مدنظر ایرانیان، ورود قدرت‌های جهانی به جنگ، بین‌المللی‌شدن منازعه و گسترش دامنهٔ آن، ازجمله چالش‌هایی است که نویسنده با استفاده از روایت‌های تاریخ‌نگاران جنگ در سپاه پاسداران به بررسی آنها در این فصل پرداخته است.

ساموئل در فصل هشتم که عنوان «پایان یک جنگ بی‌پایان؛ جنگ ایران و عراق، ۱۳۶۶ تا ۱۳۶۷» را بر آن نهاده، ارزیابی تاریخ‌نگاران سپاه از نتیجهٔ جنگ ایران و عراق را مدنظر قرار داده است. وی رویدادهای شش ماه پایانی جنگ، ورود امریکا به درگیری مستقیم نظامی با ایران در خلیج فارس، افزایش فشارهای بین‌المللی بر ایران، تأثیر فرسایشی تحریم تسلیحاتی و اقتصادی بر توان نظامی و اقتصادی ایران، افزایش توان نظامی عراق به‌واسطهٔ پشتیبانی‌های بین‌المللی از این کشور، استفادهٔ آزادانهٔ عراق از سلاح‌های شیمیایی و تأثیر آن بر روند جنگ را ازجمله موضوعات تأثیرگذار در موافقت ایران با قطعنامهٔ ۵۹۸ شورای امنیت ذکر کرده است. از دیگر موضوعاتی که در این فصل واکاوی شده است، نگاه پاسداران انقلاب به نتیجهٔ جنگ و ارزیابی آن به‌منزلهٔ یک پیروزی برای ایران است. نویسنده اذعان کرده که پاسداران بر این باورند که ازیک‌سو، عراق درنهایت نتوانست به اهداف خود از آغاز تجاوز به خاک ایران دست یابد و ازسوی‌دیگر، ایران با ایستادگی در برابر تجاوز نظامی همه‌جانبهٔ خارجی توانست امنیت ملی و تمامیت ارضی خود را به‌طور کامل حفظ کند. وی همچنین با اشاره به اینکه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هنوز جنگ را خاتمه‌یافته نمی‌پندارند، عنوان کرده که این نگرش بیانگر چرایی تداوم تأثیر عمیق جنگ ایران و عراق بر جمهوری اسلامی است.

در فصل نهم با عنوان «ایمان و قدرت آتش؛ ایران و پیشبرد جنگ»، نویسنده ارتباط ایمان و قدرت آتش در دوران جنگ ایران و عراق را بررسی کرده و در وهلهٔ نخست، به تحلیل چگونگی تلاش جمهوری اسلامی برای استفاده از ایمان در برابر قدرت آتش عراق پرداخته و یادآور شده که برخلاف نگاه کلیشه‌ای تحلیلگران غربی مبنی‌براینکه «مقام‌های دینی ایران معتقد بودند که فقط با ایمان می‌شود در جنگ پیروز شد»، تاریخ‌نگاران جنگ سپاه در منابع خود استدلال کرده‌اند که نظام جمهوری اسلامی ایران کنش جنگی (دفاعی) خود را با بهره‌گیری هم‌زمان از نیروی ایمان و قدرت آتش پیش برده است. به گفتهٔ وی: «جمهوری اسلامی در پیشبرد جنگ، هم بر ایمان تکیه داشت و هم بر قدرت آتش.»

در فصل دهم که «تداوم دفاع مقدس؛ جنگ ایران و عراق و امنیت ملی ایران» نام‌گذاری شده، نویسنده چگونگی تأثیرگذاری جنگ ایران و عراق بر نظام جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را بررسی و با اشاره به تلاش‌های ایرانیان برای آموختن آموزه‌های سیاسی و راهبردی این جنگ و استفاده از آنها برای تدوین رهنامهٔ (دکترین) امنیتی و ایجاد بازدارندگی مؤثر و

بدون وابستگی به دیگران، استدلال کرده که این تأثیرگذاری و اهمیت مداوم جنگ نشان می‌دهد که برای ایرانیان «دفاع مقدس» نه‌تنها پایان نیافته است، بلکه با شکل‌دهی سیاست‌های نظام جمهوری اسلامی در عرصه‌های گوناگون، همچنان ادامه دارد و پدیده‌ای زنده و پویاست.

در فصل یازدهم، با عنوان «تاریخ ناتمام؛ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس»، به دو موضوع اصلی پرداخته شده است: ۱. تأثیر جنگ بر تبدیل سپاه پاسداران به سازمان نظامی کامل و حرفه‌ای؛ ۲. چگونگی تدوین تاریخ جنگ ایران و عراق در سپاه پاسداران و توسعهٔ طرح‌های پژوهشی مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس دراین‌زمینه.

نویسنده پس از بررسی سیر تکامل سپاه در دوران جنگ ایران و عراق، به تأثیر این جنگ بر سپاه پاسداران پرداخته و نوشته است: «جنگ، هم به هویت سازمانی سپاه شکل داد و هم آن را تقویت کرد.» وی در ادامهٔ این فصل، به بررسی دقیق عملکرد مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس درزمینهٔ تدوین تاریخ جنگ ایران و عراق پرداخته و ارتقای کمّی و کیفی تحقیقات درزمینهٔ جنگ در سال‌های اخیر را توضیح داده است. وی دراین‌باره نوشته است: «توسعهٔ مرکز اسناد در چند دههٔ اخیر نشانگر بلوغ مرکز و تبدیل آن به یک سازمان پژوهشی برجسته‌تر، حرفه‌ای‌تر و پربارتر است. این مرکز ثابت کرده است که می‌تواند خود را با شرایط متغیر وفق دهد و با تحقیق و پژوهش درزمینهٔ تاریخ جنگ، آموزه‌های قابل‌استفاده برای حقایق نوظهور را دنبال کند.»

در فصل دوازدهم و آخر کتاب که «زنده نگه‌داشتن جنگ؛ تعهد سپاه پاسداران به نگارش تاریخ جنگ ایران و عراق» نام دارد، تلاش پاسداران انقلاب برای نگارش تاریخ و ثبت خاطرات جنگ ایران و عراق و حفظ اهمیت جنگ تشریح شده است. نویسنده با بررسی منابع نوشته‌شده به روایت تاریخ‌نگاران جنگ در سپاه پاسداران، تفاوت‌های اساسی روایت آنان با توصیف جنگ ایران و عراق در منابع پژوهشگران غربی را نشان داده و به تفاوت تحلیل‌های این دو طیف از تحلیلگران دراین‌زمینه اذعان کرده است. به باور نویسنده، برگزاری رویدادهایی همچون کاروان‌های راهیان نور، بزرگداشت هفتهٔ دفاع مقدس و برپایی نمایشگاه‌های مرتبط در مناسبت‌های گوناگون بیانگر تعهد پاسداران به زنده نگه‌داشتن فرهنگ دفاع مقدس و ضرورت انتقال آموزه‌های آن به عموم مردم است. تأثیر عمیق و پایدار تاریخ جنگ ایران و عراق بر زندگی و هویت ملی ایرانیان و کلیت نظام جمهوری اسلامی، آثار و نتایج جنگ بر تحولات اجتماعی و حیات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی ایران، ضروت آموختن مستمر از این جنگ و به کار بستن این آموزه‌ها، از مهم‌ترین دلایلی است که سبب می‌شود سپاه پاسداران برای ثبت و ضبط، حفظ و نگهداری، تدوین و نشر این تاریخ، ارزش و اهمیت زیادی قائل شود.

ویژگی‌های خاص کتاب

- شاید بتوان گفت که این کتاب نخستین منبع پژوهشی به زبان انگلیسی دربارهٔ جنگ ایران و عراق است که تقریباً به‌طور کامل با استفاده از منابع ایرانی (عمدتاً آثار مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس که نخستین مرکز تخصصی تدوین تاریخ این جنگ است) نگاشته شده است.

پیش‌ازاین، بیشترِ آثار نویسندگان و پژوهشگران غربی دربارهٔ جنگ ایران و عراق، با استفاده از منابع غیرایرانی و غیرمستندِ عمدتاً غربی نگاشته شده است. پس از سقوط رژیم سابق عراق و افتادن اسناد و مدارک این رژیم به‌دست نیروهای اشغالگر غربی نیز، در سال‌های اخیر، چند کتاب با استفاده از اسناد عراقی‌ها و مصاحبه با مقامات نظامی سابق عراق نوشته شده که درواقع، روایت یک‌سویه‌ای از این رویداد تاریخی است.

- این کتاب نخستین اثری است که شاکلهٔ آن بر تاریخ‌نگاری اختصاصی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از جنگ ایران و عراق استوار است و جنگ را از دریچهٔ نگاه تاریخ‌نگاران سپاه (راویان جنگ مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس) برای مخاطبان انگلیسی‌زبان روایت کرده است.
- برخلاف آثار پیشین نویسندگان و پژوهشگران غربی دربارهٔ جنگ ایران و عراق که از بیرون و با نگاهی کلیشه‌ای و جهت‌دار به جنگ ایران و عراق نگریسته‌اند، نویسنده در این کتاب برای نخستین‌بار کوشیده است نوعی هم‌ذات‌پنداری یا فهم مشترک با پاسداران دربارهٔ چگونگی و چرایی آغاز، تداوم و پایان جنگ ایران و عراق و دستاوردها و میراث دفاع مقدس به دست دهد.
- با توجه به ملاحظات پیش‌گفته، در این کتاب از تحلیل‌ها و برداشت‌ها و قضاوت‌های یک‌سویه و جانبدارانه دربارهٔ کنش جنگی (دفاعی) ایرانیان در دوران جنگ ایران و عراق، که از ویژگی‌های دیگر منابع غربی است، نشانهٔ زیادی به چشم نمی‌خورد؛ چراکه آن رویکردها نشئت‌گرفته از نادیده‌گرفتن یا بی‌اطلاعی از منابع غنی ایرانی در این حوزه و بی‌توجهی به نگرش ایرانیان دربارهٔ این جنگ و نداشتن شناخت کافی از روحیات کنشگران ایرانی در سطوح گوناگون (از رهبران و فرماندهان گرفته تا رزمندگان و آحاد مردم ایران) در دوران جنگ بوده است؛ نقیصه‌ای که گاه سبب شده است اطلاعات کاملاً نادرست و اشتباه و تحلیل‌های غیرواقعی دربارهٔ سیر رویدادها ارائه و تصمیم‌گیری‌های جهت‌دار و مغرضانه‌ای دراین‌زمینه گرفته شود. گفتنی است که در کتاب حاضر نیز در نمونه‌های معدودی داده‌های اشتباه یا تحلیل‌های نادرستی وجود دارد که مترجمان ضمن رعایت اصل امانت‌داری، در پانوشت‌های خود به توضیح و تصحیح آنها پرداخته‌اند.
- ترجمهٔ روان و درعین‌حال دقیق و امانت‌دارانهٔ کتاب به فارسی و تسلط مترجمان کتاب به حوزهٔ مطالعاتی جنگ ایران و عراق و اِشراف کامل آنان به آثار مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، که منابع اصلی تدوین کتاب را تشکیل می‌دهند، ازجمله نقاط قوت نسخهٔ فارسی کتاب محسوب می‌شود.
- نکتهٔ آخر اینکه ویژگی منحصربه‌فردی که کتاب حاضر را از دیگر نسخ ترجمهٔ آن متمایز کرده است، تلاش طاقت‌فرسایی است که مترجمان در یافتن ارجاعات و نقل‌قول‌های نویسنده از منابع اصلی فارسی متحمل شده و به‌جای استفاده از ترجمهٔ این موارد، که کار بسیار ساده‌تری است، تا جایی که ممکن بوده، اصل نقل‌قول را از منابع فارسی جست‌وجو و جایگزین کرده و با این کار، به دانشجویان و پژوهشگران فارسی‌زبانی که در آینده از مطالب این کتاب برای کارهای پژوهشی خود بهره خواهند برد، کمک شایان توجهی کرده‌اند.

مرد بی‌اسلحه

تقلای محرمانهٔ یک دیپلمات برای آزادسازی گروگان‌ها، مبارزه با تروریسم و پایان‌دادن به یک جنگ



کتاب *مرد بی‌اسلحه*[1] خاطرات سیاسی و دیپلماتیک جیان دومنیکو پیکو[2]، دیپلمات ایتالیایی و نمایندهٔ ویژهٔ دبیرکل سازمان ملل متحد در امور خاورمیانه است. سیدمرتضی موسوی این کتاب را، که مشتمل بر سیزده فصل و حدود پانصد صفحه است، ترجمه و انتشارات امیرکبیر در سال ۱۴۰۲ چاپ کرده است.

پیکو در دههٔ ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، نقش مهمی در مذاکرات بین‌المللی، ازجمله آزادی گروگان‌های غربی در لبنان و تلاش برای صلح در خاورمیانه ایفا کرده است. وی این کتاب را به‌صورت خودنوشت و براساس یادداشت‌ها و مشاهدات مستقیم خود از مأموریت‌هایش، به‌ویژه در پرونده‌های گروگان‌گیری لبنان و مذاکرات پنهانی با ایران، تألیف کرده است.

1. *Man Without a* Gun, One Diplomat's Secret Struggle to Free the Hostages, Fight Terrorism, and End a War (Times Book, 1999(
2. Gianadomenico Picco

پیکو در این کتاب به جنگ عراق علیه ایران (۱۹۸۰ – ۱۹۸۸) نیز اشاره کرده است؛ هرچند تمرکز اصلی کتاب بر مأموریت‌های او در آزادی گروگان‌های غربی در لبنان و مذاکرات پشت پرده با ایران است. وی توضیح داده که چگونه اوضاع جنگ ایران و عراق بر رفتار دیپلماتیک ایران در مذاکرات بین‌المللی، ازجمله پروندهٔ گروگان‌گیری، تاثیر می‌گذاشت. او به‌عنوان یکی از دیپلمات‌های ارشد سازمان ملل، در اجرای قطعنامهٔ ۵۹۸ شورای امنیت (۱۹۸۷م/۱۳۶۵ش)، که به جنگ ایران و عراق پایان داد، نقش داشت. وی در این کتاب، به مشکلات متقاعدکردن دولت‌های ایران و عراق به آتش‌بس نیز اشاره کرده است. همچنین از دیدارهای خود با مقامات ایرانی، ازجمله وزیران خارجه و نمایندگان رهبری، نوشته و نحوهٔ تعامل ایران با سازمان ملل در بحبوحهٔ جنگ را تحلیل کرده است. علاوه‌براین، ارتباط غیرمستقیم جنگ ایران و عراق با تحولات لبنان (مانند حمایت ایران از حزب‌الله) را نیز بررسی کرده است.

جیان دومنیکو پیکو تحلیل خود از جنگ ایران و عراق را بیشتر ازمنظر دیپلمات بین‌المللیِ درگیر در مذاکرات پشت پرده بیان کرده است. نگاه او ترکیبی از واقع‌گرایی سیاسی و ارزیابی راهبردی از تأثیر جنگ بر معادلات منطقه‌ای است. وی تأکید کرده که ایران از جنگ به‌عنوان اهرم چانه‌زنی در مذاکرات بین‌المللی، به‌ویژه در پروندهٔ گروگان‌های لبنان، استفاده می‌کرده است. به باور او، ایران در طول جنگ، ازنظر مالی و تسلیحاتی نیازمند بود و گاهی موضوع گروگان‌های غربی را برای کسب امتیاز غیرمستقیم از غرب مطرح می‌کرد. پیکو اشاره کرده است که که دیپلمات‌های غربی می‌کوشیدند با استفاده از فشار اقتصادی یا سیاسی، ایران را به پذیرش آتش‌بس ترغیب کنند. وی که خود در اجرای قطعنامهٔ ۵۹۸ نقش داشت، موضع دولت ایران در قبال قطعنامه را چنین تحلیل کرده: ایران ابتدا به‌دلیل اشاره‌نشدن صریح به متجاوزبودن عراق این قطعنامه را رد کرده؛ اما پس از تغییر موازنهٔ نظامی، مانند سقوط فاو و حملهٔ شیمیایی حلبچه، به آن تن داده است. او همچنین تلاش‌های سازمان ملل برای متقاعدکردن ایران به پذیرش آتش‌بس را شرح داده و به ملاقات‌های محرمانه با مقامات ایرانی اشاره کرده است. پیکو بر این باور است که جنگ ایران و عراق رفتار ایران در لبنان را نیز تحت‌تأثیر قرار داد. به گفتهٔ وی، ایران برای افزایش نفوذ خود در لبنان، از حزب‌الله به‌عنوان ابزاری راهبردی استفاده کرد تا هم عراق را تحت‌فشار قرار دهد و هم غرب را به گروگان‌گیری‌ها تهدید کند. این رفتار دوگانه سبب شد ایران هم‌زمان در دو جبهه فعال باشد. پیکو همچنین به دوگانگی رفتار غرب در جنگ ایران و عراق اشاره کرده و نوشته است که ازیک‌سو، غرب به‌صورت رسمی از قطعنامه‌های سازمان ملل حمایت می‌کرد، ازسوی‌دیگر، برخی کشورها مانند امریکا و آلمان به‌طور غیرمستقیم به عراق سلاح می‌فروختند. او این تناقض را عاملی برای طولانی‌شدن جنگ و کاهش اعتماد ایران به دیپلماسی بین‌المللی ذکر کرده است. پیکو برخلاف روایت‌های غربی که ایران را فقط حکومتی ایدئولوژیک می‌دانستند، به ابعاد ملی – مذهبی جنگ در نگاه ایران توجه کرده و نوشته که ایران جنگ را نه‌فقط نبردی نظامی، بلکه به‌عنوان جنگ حق علیه باطل (با روایتی مشابه عاشورا) تبلیغ می‌کرد. به باور او، این نگاه، سبب مقاومت طولانی‌مدت ایران شد؛ حتی در وضعیتی که ازنظر تسلیحاتی در مضیقه بود.

در ادامه، بخشی از متن ترجمه‌شدهٔ کتاب ارائه می‌شود.

جنگ طولانی میان ایران و عراق در سال ۱۹۸۰ [۱۳۵۹] شروع شد و هشت سال طول کشید تا این درگیری خونین به پایان رسید. در ۱۹۸۸ [۱۳۶۷]، من رئیس هیئت ویژه‌ای بودم که مسئول مذاکره برای توافق‌نامهٔ آتش‌بس بود. نقش سازمان ملل به‌عنوان صلح‌آفرین در جنگ ایران و عراق، نقطهٔ عطفی برای سازمان بود و بزرگ‌ترین دستاورد من در دورهٔ خدمتم در سازمان ملل شمرده می‌شد. جنگ ایران و عراق خارج از الگوی غرب - شرق دوران جنگ سرد بود. درنهایت، هر دو طرف غربی و شرقی از هر طریق ممکن (نظامی، سیاسی و اقتصادی) از عراق حمایت کردند. بغداد از همسایه‌های عربش هم کمک‌های مشابهی دریافت کرد. دلیل این صف‌آرایی بی‌سابقه در حمایت از عراق، خواستهٔ تمام کشورها برای مهارکردن انقلاب ایران و ممانعت از گسترش اسلام سیاسی به دیگر نقاط منطقه بود. اما توجیه قانونی این جنگ به‌گونهٔ دیگری بود: نارضایتی صدام حسین از قرارداد الجزایر که در سال ۱۹۷۵ [۱۳۵۴] میان او و شاه ایران امضا شده بود. این قرارداد مرز میان دو کشور را در امتداد خط ژرفگاه، درست در مرکز رودخانهٔ قابل کشتی‌رانی شط‌العرب، قرار می‌داد. زمان‌بندی صدام زیرکانه بود. هدف او بهره برداری از وضعیت یک رژیم انقلابی نوپا در تهران و شاید حتی زدن جرقهٔ فروپاشی آن بود. آیت‌الله روح‌الله خمینی فقط هجده ماه پیش از ورود لشکرهای مکانیزهٔ عراق به قلمرو ایران، بر کشور مسلط شده بود. انقلاب همچنان در هرج‌ومرج [بی‌ثباتی] بود.

در ماه سپتامبر ۱۹۸۰ [۱۳۵۹]، ایران همان‌قدر که با عراق درگیر بود، در داخل هم درگیر بود؛ چراکه روحانیون و نیروهای چپ‌گرا برای تصاحب قدرت باهم درگیر بودند. تقریباً یک سال دیگر طول کشید که کشور شکل و شمایل باثبات بیابد؛ اما تا پیش از رسیدن به این آرامش، گروه چپ‌گرای مجاهدین خلق [منافقین] که انقلاب متفاوتی مدنظرشان بود، دست به یک کارزار قتل، ترور و بمب‌گذاری‌های داخلی زدند. محمد بهشتی، دبیرکل حزب انقلاب [جمهوری] اسلامی، [محمد] علی رجایی، نخست‌وزیر، چهار عضو کابینه و هشتاد نفر دیگر ازجمله قربانیان بمب‌گذاری‌ها بودند.

در ماه‌های اول جنگ، نیروهای عراقی بیش از ده‌هزار کیلومتر مربع از خاک ایران را تسخیر و اشغال کردند. در همان زمان، «یگان‌های سیار خشم خدا» [گشت ثارالله]، یک نیروی شبه‌نظامی خیابانی قدرتمند، در خیابان‌های شهرهای سراسر ایران برای مبارزه با مخالفان[1] آیت‌الله خمینی گشت‌زنی می‌کردند. با شروع و به درازا کشیدن سال ۱۹۸۱ (۱۳۶۰)، رژیم [آیت‌الله] خمینی هم شروع به تثبیت قدرتش کرد. تا پایان آن سال، رهبر مجاهدین، مسعود رجوی و رئیس‌جمهور سابق، بنی‌صدر، به پاریس فرار کرده بودند. حزب توده (کمونیست) هم در سال ۱۹۸۲ [۱۳۶۱] منحل شد؛ اما اگر هرج‌ومرج ابتدایی به عراق فرصتی برای کسب برتری نظامی داده بود، قدرت نویافتهٔ آیت‌الله خمینی لابد می‌رفت که اثر منفی بر آن داشته باشد. کار که به پایان سال ۱۹۸۱ [۱۳۶۰] رسید، نیروهای صدام فقط ۵۱۷ کیلومتر مربع از خاک ایران را تحت‌اشغال خود داشتند. پنج روز طول کشید تا

۱. البته مخالفانی که دست به اسلحه برده بودند. سایر احزاب و گروه‌های مخالف همچنان با نقد حکومت و حاکمان به حیات سیاسی خود ادامه می‌دادند.

جامعهٔ جهانی به شعله‌های سرکش جنگ میان این دو کشور واکنش نشان دهد. هیچ‌یک از اعضای شورای امنیت نمی‌خواستند این موضوع را مطرح کنند و ترجیح می‌دادند این‌طور فکر کنند که این مناقشه خطر چندانی برای صلح و امنیت ندارد. دبیرکل وقت، والدهایم، بالاخره ابتکارعمل را در دست گرفت و جلسهٔ شورای امنیت را در تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۰ [یکشنبه ۶ مهر ۱۳۵۹] برگزار کرد. واکنش شورا در قوارهٔ روح آن دوران بود: قطعنامه[1] تصویب‌شده، خواستار آتش‌بس بود؛ اما نکتهٔ مهم اینکه، از نیروهای عراقی نمی‌خواست به مرزهای خود بازگردند. به‌زودی، جهان متوجه می‌شد که این جنگ قرار نیست جنگ کوتاه‌مدتی باشد. درنهایت، این جنگ می‌رفت که جنگ من[2] باشد؛ اما هنوز موعدش نرسیده بود. برای مدتی، اولاف پالمه، نخست‌وزیر پیشین سوئد، به‌عنوان فرستادهٔ دبیرکل، والدهایم، در جنگ انتخاب شد و پرز دکوئیار هم زمانی که در ۱۹۸۲ [۱۳۶۱] دبیرکل شد، او را در سِمت خود حفظ کرد. تلاش‌های ابتدایی پالمه امیدوارکننده بود. او شخصاً با بهشتی، که یکی از شخصیت‌های اصلی [نظام ایران] و آدمی منحصربه‌فرد بود، ارتباط برقرار کرد. وقتی پالمه با او دیدار کرد، آن دو می‌توانستند به آلمانی باهم صحبت کنند و به‌این‌ترتیب، دستیارانشان را از جلسه کنار بگذارند. چنین موضوعی برای رهبر یک انقلاب نوپا به‌شدت غیرمعمول بود. درواقع، ملاقات‌های یک‌به‌یک با خارجی‌ها ازنظر اکثر انقلابیون اقدام به‌شدت ناپسندی محسوب می‌شود.



جیان دومنیکو پیکو

اما این ارتباط خیلی دوام نیاورد؛ بهشتی در ژوئن ۱۹۸۱ (خرداد و تیر۱۳۶۰) در یک بمب‌گذاری کشته شد. ولی فعالیت‌های پالمه ادامه یافت و بیشتر تمرکزش روی آزادسازی کشتی‌های متعددی بود که به‌دلیل جنگ در شط‌العرب [اروندرود] گیر افتاده بودند.

اما در سال ۱۹۸۳ [۱۳۶۲]، گزارش‌هایی که از میدان جنگ می‌آمد، نشان می‌داد که عراقی‌ها درحال فرارند و تصمیم گرفته‌اند از هرچه در اختیار دارند، برای دفع «حملهٔ» ایرانیان استفاده کنند. گفته می‌شد که صدام حسین از سلاح شیمیایی در برابر ایرانیان و حتی مردم خودش (کردهای عراقی که تصور می‌شد به رژیم بغداد وفادار نیستند) استفاده

۱. به قطعنامهٔ شمارهٔ ۴۷۹ شورای امنیت سازمان ملل اشاره می‌کند.

۲. به کتاب *نبرد من* اشاره می‌کند که دربارهٔ نبردهای هیتلر در جنگ جهانی دوم است. نویسنده، صدام را با هیتلر مشابه دانسته است.

کرده بود؛ اما عطف به اتحاد سیاسی غرب و شوروی علیه ایران (اگر نگوییم طرفداری مشتاقانه‌شان از عراق)، شورای امنیت ساکت بود.

صدام حسین در زمان‌های مختلف، اتحادهای نظامی، مالی و سیاسی با کشورهای غربی مختلفی ایجاد کرده بود. او روابط دیرینه‌ای با شوروی داشت که او را ازنظر تسلیحاتی و اطلاعاتی حمایت می‌کرد. بغداد همچنین دو ولی‌نعمت ثروتمند در منطقه داشت؛ کویت و مخصوصاً عربستان سعودی.

سعودی‌ها که نگهبانان اصلی مساجد مقدس در مکه و مدینه بودند، عراقی‌ها را در این جنگ، مدافعان کشورشان می‌دانستند. روحانیون ایران برای رهبری اخلاقی و سیاسی منطقه، به مصاف عربستان رفته بودند. شاید صدام سکولار بود، اما برای سعودی‌ها او دشمنِ دشمنشان بود. طبق برخی گزارش‌ها، پادشاهی عربستان در طول جنگ، شصت‌میلیارد دلار به عراق داد. گفته می‌شد که کویتی‌ها هم هجده‌میلیارد دیگر به عراق کمک کردند. چند سال بعد، صدام بدهی‌اش به هر دو را صاف کرد؛ یکی را با تهدید و دیگری را با تجاوز. شاهزاده گفت: «عربستان سعودی کینه‌ای از ایران ندارد؛ اما دلایلش برای حمایت از صدام مشخص است.» اگر عراق شکست می‌خورد، سعودی‌ها بیشتر از هر کشور دیگری در منطقه ضرر می‌کردند. درواقع، شاهزاده سربسته گفت آن‌قدر پای منافعشان در میان است که به‌جای اینکه یک ناظر صِرف باشند، به یکی از بازیگران اصلی تبدیل شده‌اند. زمانی‌که پرز دکوئیار سازمان ملل را به‌عنوان فضای مناسبی برای حفظ آبروی هر دو طرف معرفی کرد، شاهزاده گفت: «حالا دیگر بی‌طرفی فایده‌ای ندارد و شاید بیانگر این باشد که شرایط دو کشور برابر است.»

صدام حسین اعتماد کاملی به سازمان ملل، دبیرکل آن و قطعنامه‌های شورای امنیت داشت که تمامشان به نفع او بود[ند]. او تأکید داشت عراق به‌دنبال صلح است، اما صلح امکان‌پذیر نیست؛ زیرا ایران به بیماری مرگبار توسعه‌طلبی آلوده شده است. نه مردم عراق و نه جامعهٔ جهانی نمی‌توانستند قبول کنند که عراق توسط ایران بلعیده شود و به ضمیمه‌ای برای یک امپراتوری تحت‌لوای دین بدل شود؛ که به نظر من، اعتراف صدام به این موضوع بود که شکست در میدان نبرد خیلی بعید نبود. او سپس ایران را به مداخله در امور کویت، حمله به بحرین و البته به تلاش برای سرنگونی رژیمش «بنا به خواست الهی» متهم کرد. صدام گفت: «از دبیرکل انتظار دارم تا به عراق فشار نیاورد که حق حاکمیتش را به خطر بیندازد.» معنی این جمله این بود که او آتش‌بس را قبول نخواهد کرد. درنهایت، اختلال جریان نفت در خلیج فارس بود که به‌رغم میل باطنی جامعهٔ جهانی، اذهانشان را بر جنگ ایران و عراق متمرکز کرد. کم‌کم مسائلی مانند نفت، کشتی‌رانی، نرخ بیمه و ریسک‌های سیاسی، تبدیل به مسائل اصلی شدند. در همین میانه، بزرگ‌ترین حامیان عراق در جهان عرب، مخصوصاً عربستان، به شک افتادند که اصلاً احتمال شکست ایران وجود دارد یا نه.

به اواخر تابستان سال ۱۹۸۶ [۱۳۶۵] که رسیدیم، شاهزاده سعود الفیصل، وزیر خارجهٔ سعودی، از دکوئیار پرسید که ممکن است شورای امنیت در این درگیری، موضع متوازن‌تری اتخاذ کند تا به‌این‌صورت، ایران برای پایان‌دادن به جنگ پای میز مذاکره بیاید؟ ولی در آن برهه، به هیچ راه‌حلی نرسیده بودیم. علاوه‌براین، ماجرای مک فارلین هم به‌عنوان یک واقعیت سیاسی، آشکار شده بود.

در سال ۱۹۸۶ [۱۳۶۵] ، این‌طور به نظر می‌آمد که یک کلمه، خلاصهٔ تمام آن چیزهایی بود که به خلیج [فارس] ارتباط داشتند و آن کلمه چیزی نبود جز «هرج‌ومرج» یا بی‌ثباتی سیاسی.

زمانی‌که مشخص شد حتی سلاح شیمیایی هم نمی‌تواند مانع پیشروی ایران شود، افراد بیشتری به این باور رسیدند که ایران در میدان جنگ شکست نمی‌خورد. در پاییز سال ۱۹۸۶ [۱۳۶۵] ، این شرایط سبب شد طارق عزیز، وزیر خارجهٔ صدام، به دل جاده‌ها بزند و این‌سو و آن‌سوی دنیا، عراق را به‌عنوان کشوری معرفی کند که به نیابت از جهانی که در معرض تهدید ایرانِ بنیادگراست، درگیر جنگی نیک شده است. هنگامی‌که در این دوران با پرز دکوئیار دیدار کرد، گفت اگر کشورش ازسوی غرب و دیگر کشورها حمایت بیشتری دریافت نکند، ممکن است به دو کشور تقسیم شود که یکی از آنها یک جمهوری اسلامی در جنوب بود. وی دراین‌باره به دبیرکل گفت: «این چیزی است که غرب باید متوجه آن شود؛ اینکه چرا باید به عراق کمک شود و اگر لازم باشد که از هرنوع سلاحی – تأکید می‌کنم هرنوع سلاحی – استفاده کنیم، این کار را می‌کنیم و مهم نیست که فلان معاهده یا هرکس دیگری چه می‌گوید. جنگی که ما درگیرش هستیم، برای شما هم هست.»

در همین حال، جایگاه دکوئیار به‌عنوان یک صلح‌آفرینِ بالقوه درحال رشد بود. سیاست خارجی جدیدِ مسکوی گورباچف، قدرت بیشتری به دفتر دبیرکل می‌داد و لورفتن ماجرای مک فارلین سببِ کاهش شدید اعتبار واشنگتن در خاورمیانه شده بود. کشورهای عرب فکر می‌کردند که امریکا اگر هم نه به‌صورت علنی، دلش و عملش حامی عراق است و کاری که الیور نورث در آن ماجرا انجام داد و سلاح‌هایی که به ایران فرستاد، در چشم اعراب خیانت بود. ما در دفتر پرز دکوئیار فکر کردیم که یک ابتکارعمل ازجانب دبیرکل می‌تواند به پیروزی سه‌جانبه منجر شود. می‌توانستیم واشنگتن را از رسوایی مک فارلین نجات دهیم، سیاست خارجی جدید شوروی را بیازماییم و درنهایت، برای اولین‌بار در تاریخ سازمان ملل، پنج عضو را در یک بستر سیاسی، متحد کنیم. این، ایده‌ای ساده و بس اغواگر بود. به‌دلیل ضرورت‌های شرایط جنگ سرد، این پنج عضو هرگز در یک جلسهٔ رسمی باهم نبودند. دکوئیار تصمیم گرفت این وضع را تغییر دهد و حداقل در موضوع پایان جنگ ایران و عراق، آنها را کنار هم جمع کند تا به‌جای پرسیدن از دو طرف درگیری دربارهٔ اینکه چه چیزی را قبول می‌کنند، گفت‌وگو شود. این پنج عضو با موضعی متحد، به دنیا اعلام می‌کنند که خواسته و موضع جمعی آنها پایان جنگ است.

طی ماه‌های ابتدایی سال ۱۹۸۷ [اواخر ۱۳۶۵]، سُفرای پنج عضو، هر دو هفته در نیویورک دیدار می‌کردند؛ اما مشاوران سیاسی‌شان بیشتر باهم جلسه می‌گذاشتند و برخی مواقع من هم به آنها ملحق می‌شدم. در عرض دو ماه، این جلسات علنی شد و شایعاتی مطرح شد مبنی‌براینکه هرچند «ذهن‌ها» جلسه گذاشته‌اند، اما سر هیچ موضوعی نمی‌توانند توافق کنند. درحقیقت، آنها با یک سؤال اساسی درگیر بودند: اگر قطعنامه‌ای تصویب شود ولی ازسوی یکی از کشورهای درگیر در جنگ اجرا نشود، چه؟ آیا پنج عضو، آمادهٔ مداخلهٔ نظامی و اعمال تحریم‌های سخت علیه آن کشور یاغی هستند؟ پاسخ واشنگتن و لندن به این پرسش «بله» بود؛ زیرا کاملاً انتظار داشتند که عراق قطعنامه را بپذیرد و ایران آن را رد کند؛ اما مسکو و پکن نظر دیگری داشتند.

تا ماه ژوئن [تیرماه ۱۳۶۶]، همچنان ایران در میدان نبرد به عراق فشار می‌آورد و اتحادیهٔ عرب که به‌طور فزاینده‌ای نگران بود، به‌شکل رسمی به دبیرکل خبر داد که عراق آمادهٔ پذیرش تحقیقات دربارهٔ مسئول آغاز و ادامهٔ جنگ است. این اتفاق امتیاز آشکاری برای تهران بود؛ تهرانی که همیشه اصرار داشت جنگ توسط صدام حسین و با تجاوز او در تاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ [۳۱ شهریور ۱۳۵۹] آغاز شده است. جنگ پایان نمی‌یافت مگر اینکه موضع ایران با موضع دنیا هماهنگ می‌شد. در تاریخ ۳۰ ژوئن ۱۹۸۷ [سه‌شنبه ۹ تیر ۱۳۶۶]، بالاخره واشنگتن هم این موضوع بدیهی را پذیرفت که ممکن نیست عراق بتواند جنگ را ببرد؛ مگر حمام خونی غیرقابل‌تصور راه انداخته شود. در این تاریخ، کاخ سفید بیانیه‌ای داد و خواستار «مذاکره برای زودترین زمان ممکن دربارهٔ پایان جنگ بدون فاتح و مغلوب» شد. با بررسی دقیق اعضا دربارهٔ این سؤال مشکل‌ساز که اگر یکی از دو طرف، قطعنامه را قبول نکرد، آیا باید اقدامات نظامی و تحریمی علیه‌اش اعمال کرد یا خیر، بالاخره ملاقات ذهن‌ها به نتیجه رسید و بر سر کاری که باید انجام دهند، توافق کردند. سه هفته بعد، در تاریخ ۲۰ جولای ۱۹۸۷ [دوشنبه ۲۹ تیر ۱۳۶۶]، شورای امنیت قطعنامهٔ ۵۹۸ را تصویب کرد و روند پایان جنگ شروع شد. قطعنامه خواستار آتش‌بس فوری و بازگشت دو طرف به مرزهای شناخته‌شدهٔ بین‌المللی، حضور یک تیم ناظر سازمان ملل برای راستی‌آزمایی آتش‌بس و عقب‌نشینی و همچنین آزادسازی و بازگرداندن فوری اسرا شد. نکتهٔ مهم این بود که قطعنامه از دبیرکل خواست تا «ضمن مشورت با ایران و عراق، تحقیق دربارهٔ مسئولیت مناقشه را به یک نهاد بی‌طرف تفویض کند و نتیجه را در اسرع وقت به شورای امنیت گزارش دهد.»

در ماه آوریل ۱۹۸۸ [فروردین ۱۳۶۷]، اشغال جزیرهٔ فاو به‌وسیلهٔ ایران نیز به پایان رسید. عراقی‌ها مدعی شدند که اشغالگران را بیرون کردند و ایرانی‌ها هم مدعی بودند که از جزیره رفتند؛ زیرا در خاک بیگانه نمی‌ماندند. اما طبق اطلاعات مأموران اطلاعاتی غرب، احتمالاً دلیل این رخداد این بود که عراق با گاز شیمیایی به نیروهای سپاه پاسداران انقلاب حمله کرد و سپس تمام شواهد احتمالی را سوزاند. در اوایل آوریل ۱۹۸۸ [نیمهٔ فروردین ۱۳۶۷]، باوجوداینکه بغداد داشت دست بالا را در جبهه‌ها می‌گرفت، زور و قوهٔ جنگ داشت به انتهایش می‌رسید. همین حقیقت، سبب ایجاد قدری دودلی میان پنج عضو شد. به‌هرحال، آنها از عراق به‌عنوان خط مقدم مبارزه با بنیادگرایی ایرانی حمایت کرده بودند و درست حالا که به نظر می‌آمد معامله‌ای برای پایان جنگ در تیررس است، حمایت‌های آنها درحال ثمر دادن بود. چه‌کار باید می‌کردند؟ شاید هریک از دولت‌ها به‌تنهایی می‌خواستند فشار بیشتری برای پیروزی بیاورند؛ اما ممکن بود چنین کاری در دادگاه افکار عمومی جهان خطرناک باشد. هدف ما پایان جنگ بود و درصورت ممکن، بدون فاتح و مغلوب. در آن برهه، طرح اجرایی دکوئیار بود که همه را سرپا نگه داشته بود و همه این را می‌دانستند. پس پاسخ سؤال «چه‌کار باید بکنیم؟» از قبل مشخص بود. «بگذار دبیرکل شرایط را مدیریت کند.» اواخر بهار ۱۹۸۸ [خرداد ۱۳۶۷] بود که تمام سفرای پنج عضو به دکوئیار گفتند: «هرکاری که به نظرتان درست است، انجام بدهید.»

این یادداشت شامل نکته‌ای دربارهٔ جنگ ایران و عراق بود که از قضای روزگار معلوم شد از اهداف بلندمدت من هم مهم‌تر است. در یادداشت این‌طور نوشتم: «دربارهٔ این جنگ، نکتهٔ

جالب‌توجه این است که وزیر دفاع سعودی، درست چند هفته پیش گفته بود که ازمنظر عملی، به‌دلیل کمبود منابع ضروری و نبود ارادهٔ ادامه، احتمالاً جنگ در ۱۹۸۸ [۱۳۶۷] به پایان می‌رسد.» این نکته در اواسط ماه فوریه [بهمن ۱۳۶۶]، در سرمقالهٔ یکی از روزنامه‌های امریکایی منتشر شده بود، که گویا نتیجهٔ دیدار آن وزیر با تحریریهٔ آن روزنامه یا شاید حتی فقط یکی از دبیرانش بود. اما تقریباً جز آن سرمقاله، هیچ‌کس دیگری به این نکته نپرداخت، که حیرت‌انگیز بود. بنابه برداشت من از این مطلب، شاهزاده سلطان اشاره کرده بود که حامیان مالی اصلی صدام حاضر نبودند تا ابد هزینهٔ ماجراجویی‌های او در میدان نبرد را بدهند. با خودم فکر کردم که این حرف ممکن است در آینده به درد بخورد و برای همین، متن حرف‌های شاهزاده را برای استفادهٔ احتمالی در آینده نگه داشتم.

سؤالی که مطرح بود این بود که باید به عراق قبل از اعلام تاریخ آتش‌بس، فشار آورد یا بعداز اعلام آن. ازیک‌سو، ایران دلیل تأخیر در اعلام آتش‌بس را می‌پرسید و ازسوی‌دیگر، عراق اصرار بر مذاکرهٔ مستقیم پیش‌از آتش‌بس داشت و به‌این‌صورت، مسابقهٔ طناب‌کشی میان دو طرف آغاز شد. دکوئیار به دو طرف اجازه نداد که ابتکارعمل را در دست بگیرند. او درعوض اعلام کرد که یک گروه نظامی به ایران و عراق می‌فرستد تا درخصوص چگونگی نظارت سازمان ملل بر آتش‌بس بحث کنند. به‌این‌صورت، بدون اینکه تاریخی اعلام کند، طوری وانمود کرد که انگار آتش‌بس نزدیک بود. وی با این شیوه، انتظارات عمومی را بالا برد و به هر دو طرف فشار آورد. طبق انتظار، ایران به‌سرعت گروه سازمان ملل را پذیرفت؛ اما عراقی‌ها پا پس کشیدند و همانند یک تعداد دیپلمات می‌گفتند که به شفاف‌سازی بیشتری نیاز دارند. عراق ادعا می‌کرد که ایران صرفاً از فرصت آتش‌بس استفاده می‌کند تا تجدیدقوا کند و دوباره جنگ را از سر بگیرد و ازنظر بغداد، همه این را می‌دانستند. حالا دیگر کاملاً مشخص بود که عراق تمایل ندارد در فرایندی شرکت کند که به جنگ پایان می‌دهد. برای چند هفته، مقامات امریکایی به ما می‌گفتند بااینکه عراق این واقعیت را پذیرفته که نمی‌تواند تا تهران پیشروی کند، اما هنوز هم قصد دارد «قبل از تمام‌شدن ماجرا، درسی اساسی به ایران بدهد.» این دقیقاً جمله‌ای بود که یک مقام امریکایی گفت. زمانی‌که عراقی‌ها ازنظر نظامی شرایط خوبی نداشتند، همیشه دبیرکل را متهم می‌کردند که به‌اندازهٔ کافی برای برقراری آتش‌بس فشار نمی‌آورد؛ اما حالا بغداد تلاش‌های دکوئیار برای پایان‌دادن به جنگ را اقدامی آشکارا ضدعراقی می‌دانست. پذیرش قطعنامه ازسمت ایران سبب شد عراق در موقعیت دشواری قرار بگیرد، ازیک‌سو، عراقی‌ها نمی‌خواستند به‌عنوان کسی دیده شوند که از صلح امتناع می‌کند و ازسوی‌دیگر، قصد نداشتند به جنگ پایان دهند.[1] ... عراق اصرار داشت که با ایران به‌طور مستقیم فقط دربارهٔ آتش‌بس مذاکره کند. چنین چیزی در قطعنامهٔ سازمان ملل که عراق پذیرفته بود، نه آمده بود و نه تصور شده بود. اگر به تهران برای این خواستهٔ جدید فشار می‌آوردیم، احتمالاً کل این عملیات دیپلماتیک فرومی‌پاشید و احتمالاً این همان چیزی بود که صدام حسین می‌خواست.

---

۱ دلیل تغییر موضع عراق در قبال موضوع پایان جنگ و قبول قطعنامهٔ ۵۹۸، پیروزهایی بود که ارتش عراق در سال ۱۳۶۷ به دست آورد. این پیروزی‌ها موازنهٔ جنگ میان عراق و ایران را به نفع عراق تغییر داد. (مترجم)

شاهزاده بندر بن سلطان، سفیر عربستان سعودی در واشنگتن، به نیویورک آمده بود تا روند مذاکرات را دنبال کند. او درواقع آمده بود تا از سرمایه‌گذاری مالی‌ای که کشورش روی صدام حسین کرده بود مراقبت کند. وقتی نتوانستیم از مسیر مصری‌ها موفق شویم، با همان طرح مختصر سراغ بندر رفتیم؛ به این امید که او بتواند طارق عزیز را راضی به پذیرش محتویات آن بکند. [علی‌اکبر] ولایتی [وزیر امور خارجهٔ ایران] با آن محتویات موافقت کرده بود و مشخص بود بندر هم از آنچه روی کاغذ می‌دید، خوشش آمده بود. پنج عضو به‌طور رسمی از دکوئیار حمایت کردند. این حمایت ازسوی سِر کریسپین تیکل، سفیر بریتانیا در سازمان ملل، به طارق عزیز ابلاغ و به او اطمینان داده شد که آتش‌بس فقط گام ابتدایی است. این پیام کاملاً از طرح ما هم حمایت می‌کرد. [محمدجواد] ظریف [دیپلمات ونماینده ایران در سازمان ملل] گفت اگر هم‌زمان با سفر دبیرکل، پاراگراف ششم به اجرا درمی‌آمد، ممکن بود این سفر موفقیت بیشتری در پی داشته باشد. اگرچه فقط یک فرد با موقعیتی بین‌المللی (هانس دیتریش گنشر وزیر خارجهٔ آلمان) چنین چیزی را به‌صورت علنی گفته بود، اما در مکالمات خصوصی دیپلماتیک کسی شکی نداشت که عراقی‌ها در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ [۳۱ شهریور ۱۳۵۹]، حملهٔ نظامی بزرگی را آغاز کردند. به عقیدهٔ من و دکوئیار، ممکن نبود یک سازمان بی‌طرف به نتیجه‌ای غیر از این برسد؛ اما نمی‌توانستیم تضمین کنیم که حتماً چنین نتیجه‌ای به دست می‌آید.

وقتی دکوئیار در تاریخ یک آگوست ۱۹۹۱ [۱۰ مرداد ۱۳۷۰]، با [کمال] خرازی [سفیر و نمایندهٔ دائم ایران در سازمان ملل] دیدار کرد، این موضوع را مشخص کرد که قصد دارد درباره پاراگراف ششم با ایران و عراق در تماس باشد؛ اما هیچ تعهد رسمی نداد که چه زمانی و به چه نحوی می‌خواهد کمیته‌ای را برای بررسی مسئولیت جنگ تعیین کند. همچنین تصریح کرد که می‌خواهد هرچه سریع‌تر پروندهٔ گروگان‌ها بسته شود. در چند روز آینده، من و ظریف چندین‌بار طرحمان برای آزادی گروگان‌ها را بازبینی کردیم؛ طرحی که شامل بازداشت من در لبنان به‌عنوان وثیقه و به نتیجه رسیدن دربارهٔ پاراگراف ششم قطعنامهٔ ۵۹۸ می‌شد. ایرانی‌ها هم با این موضوع که جست‌وجو برای پیداکردن «ران آراد» بخشی از بستهٔ معامله باشد، موافقت کردند. در آن زمان، هنوز ارتباطی با دولت اسرائیل برقرار نکرده بودیم. از همه مهم‌تر اینکه ظریف و خرازی گفتند گروه‌های لبنانی آماده‌اند تا سریعاً بخش اول گروگان‌ها را آزاد کنند و به دبیرکل تحویل دهند تا به جهان نشان دهند که این پرونده ازطریق مجرای دبیرکل بسته می‌شد. دکوئیار در تاریخ ۷ آگوست [۱۶ مرداد ۱۳۷۰]، گزارش مباحثمان با ایرانیان در طول دو هفتهٔ گذشته را به اسکاکرفت داد. در آن زمان، من در راه بیروت بودم.

ما گزارش پاراگراف ششم را اوایل نوامبر [اواسط آبان ۱۳۷۰]، از پروفسورهای اروپایی دریافت کردیم؛ اما به کسی چیزی نگفتیم. هر سه نسخهٔ گزارش را به خانه بردم و میان باقی کتاب‌هایم مخفی کردم. گزارش ازنظر آکادمیک کاملاً دقیق و غیرسیاسی بود و از واردکردن اتهامات تشنج‌آفرین‌تری که ایرانی‌ها می‌خواستند، خودداری کرده بود؛ اما گزارش، عراق را متهم کرده بود که با ده لشکر زرهی در تاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ [۳۱ شهریور ۱۳۵۹] وارد ایران شده بود. اگرچه یک‌سری کشمکش‌های مرزی وجود داشته؛ اما این دانشگاهیان حملهٔ زرهی عراقی‌ها را واکنشی نامتناظر و

نقض قوانین بین‌المللی تشخیص داده بودند. حالا آزادی باقی گروگان‌ها به این گزارش وابسته بود.

برای ما آن روز به‌دلیل دیگری هم مهم بود؛ دفتر دبیرکل در نیویورک، گزارش پاراگراف ۶ را دربارهٔ ریشهٔ جنگ میان ایران و عراق منتشر کرد. چنین کاری جگر می‌خواست. تردیدی وجود نداشت که عراق درگیری را آغاز کرده بود؛ اما می‌شد این‌طور گفت که این گزارش، یک اقدام متقابل بود؛ حمایت ایران از عملیات آزادی گروگان‌ها درعوض سندی رسمی که عراق را متجاوز می‌خواند. حقیقت این بود که یافته‌های گزارش، هیچ ربطی به بستر تهیه و انتشارش نداشت. افراد دانشگاهی محترمی که روی آن کار کردند، به‌طور رسمی و با جزئیات، به چیزی رسیدند که هرکسی در روابط بین‌الملل برای سال‌ها آن را می‌دانست. اگر معامله‌ای در کار بود، معامله بر سرِ گفتن حقیقت درازای آزادی گروگان‌ها بود. هر دوی اینها، چه در ارتباط باهم، چه به‌صورت جداگانه، کارهای درستی بودند. موضوع مورد بحث دیگر این بود که آیا می‌شد از این گزارش به‌نحوی استفاده کرد که نه‌تنها آزادی گروگان‌های غربی، بلکه فیصله‌دادن به قضیهٔ ران آراد و دیگر مفقودالاثران اسرائیل را هم به دست آورد یا نه؟ این، استدلال و درعین‌حال اتهامی بود که «اوری لوبرانی» و تیمش به ما وارد کردند. حتی قبل از اینکه اسرائیلی‌ها مطرحش کنند، من شخصاً با این معضل دست‌وپنجه نرم کرده بودم. آیا می‌توانستیم کل عملیات را به آراد مرتبط کنیم؟ آیا می‌توانستیم سر گره‌زدن آزادی گروگان‌ها با یک سرباز مفقودالاثر، ریسک کنیم؟ اما در اوایل سپتامبر [اواسط شهریور]، ما درمجموع به دولت ایران تعهد داده بودیم؛ مگر می‌توانستیم حتی به این فکر کنیم که عالی‌مقام‌ترین فرد سازمان ملل زیر قولش بزند؟

ثانیاً به نظر ما، دبیرکل بعدی، پطرس غالی، تعهد ما را ادامه نمی‌داد. آیا یک مصری که حتی در بالاترین جایگاه سازمان ملل است، گزارشی انتقادی از یک کشور بزرگ عرب را منتشر می‌کرد؟ به نظر ما تأخیرانداختن انتشارِ گزارش شاید به این معنی بود که هرگز منتشر نمی‌شد. خود گزارش درمورد موضوع اصلی کاملاً واضح و شفاف بود. بنابراین، حمله به ایران در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ [۳۱ شهریور ۱۳۵۹]، اتفاق مهمی بود که تحت‌عنوان نقض موارد ذکرشده در پاراگراف ۵ رخ داد و نمی‌توان آن را در چارچوب منشور سازمان ملل، هریک از قوانین و اصول حقوق بین‌المللی یا اصول اخلاق بین‌المللی توجیه کرد و این اقدام، مسئولیت درگیری را به دنبال داشت. خبر انتشار گزارش که در تهران و در صفحهٔ اول روزنامه‌ها بود، عراق را برافروخت؛ اما در دیگر کشورهای خاورمیانه خیلی مورد توجه قرار نگرفت. ظریف تشکر و قدردانی ایران از دبیرکل را ابلاغ کرد.